

مجموعه مقالات همایش

امام حسین (علیه السلام)

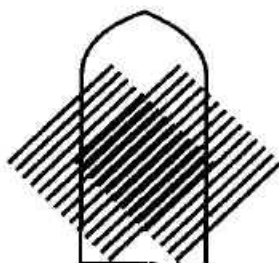
(تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین علیه السلام)



تهران

اسفند ماه ۱۳۸۱





مجموعه مقالاتها

جلد دهم:

تعالیم اخلاقی

و

عرفانی امام حسین علیه السلام

همایش امام حسین علیه السلام

تهران اسفند ۱۳۸۱ هـ. ش مطابق با محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ. ق

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام



نام کتاب: تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین (علیه السلام)

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

با مشارکت نشر شاهد

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

سال چاپ: اسفند ۱۳۸۱ ه. ش (محرم الحرام ۱۴۲۴ ه. ق)

شابک: ۵-۳۰-۷۷۵۶-۹۶۴ ISBN: 964-7756-30-5

«حق چاپ محفوظ است»

تهران - ص.ب. ۷۳۶۸-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ (۰۰۹۸۲۱) - فاکس: ۸۸۹۳۰۶۱ (۰۰۹۸۲۱)

فهرست

۹	نکته‌هایی از تعالیم اخلاقی و تربیتی عاشورا در هدایت جامعه
۲۱	نکته‌های اخلاقی در عاشورای امام حسین (ع)
۵۷	نگاه عرفانی به کربلا
۶۱	نیایش امام حسین (ع) در روز عرفه
۸۱	نماز عارفانه در شب و روز عاشورا
۹۷	حب الله و فنای فی الله در حیات سیدالشهداء (ع)
۱۲۱	جرعه‌ای از زلال زیارت عاشورا
۱۳۵	عاشورا و امام حسین (ع) در متون عرفانی «آثار سنایی و هجویری»
۱۴۵	نام نمادین حسین (ع) در ادبیات عرفانی
۱۶۳	تربت امام حسین (ع) و زیارت کربلا
۱۹۵	آخرین نماز سالار شهیدان
۲۳۵	نسل غاوی و چالش‌های تربیت دینی
۲۷۷	امام حسین (ع) و تربیت دینی
۳۰۳	آثار تربت سرور شهیدان (ع) از منظر روایات و فقیهان
۳۲۳	امام حسین (ع) در بیان رسول خدا با تکیه بر منابع اهل سنت
۳۳۷	روان‌شناسی عزاداری
۳۷۳	آموزه‌های اخلاقی قیام امام حسین (ع)

۳۸۹ حسین (ع)؛ زیباساز حیات
۴۱۵ امام حسین (ع) و علم به شهادت
۴۲۵ تفسیر امام حسین (ع)
۴۷۱ آموزه‌های مکتب حسینی
۴۸۷ پیش در آمدی برای آشنایی با پیام‌های تربیتی مکتب عاشورا
۴۹۹ نماز و آموزه‌های مکتب عاشورایی امام حسین (ع)
۵۱۵ تربیت حسینی و قداست و شفا بخشی آن
۵۳۵ جرعه‌ای از زلال زیارت عاشورا
۵۴۹ پرورش‌های معنوی و اخلاقی عاشورا
۵۷۱ جلوه‌های تربیتی قیام عاشورا
۵۹۹ معنویت و عرفان امام حسین (ع)

مقدمه

بی شک، شاهراه رشد و کمال انسانی، نبرد با نادانی است، و طبیعی ترین بلکه والاترین راه تلاش فرهنگی، کنکاش و پژوهش در روش و منش راهبران و پیشوایان می باشد. برای این که مردم سره را از ناسره، روا را از ناروا، حق را از باطل و پوچی، و راه را از بی راهه برای رهروی خود تشخیص دهند؛ باید آموزه های هادیان و راهنمایان، و به ویژه معصومان را پیش روی خود داشته، و حتی از زندگی آنان مطلع باشند.

در مقابل، باطل نیز خود را با هر زر و زیوری می آراید، و پوچی خود را پشت این پوشش ها می پوشاند، و در تمام ساعت های شب و روز، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را، با انواع امواج صدا و سیما و رسانه ها و خبرگزاری ها، به صد دام خود گرفتار کرده، و به ورطه ی نابودی خود می کشاند، و هزاران بی راهه و گمراهه ی شیطانی در پیش پای مردم می گستراند: ﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾. (انعام، آیه ۱۵۳).

برای این که این صراط مستقیم هدایت و راهنمای الهی، رهروان خود را به نقطه نظر مطلوب نهایی برساند، به ناچار باید مشعلی فروزان فرا روی رهروان باشد، و این است که بحث و بررسی پژوهش و تحقیق و حتی بزرگداشت و تجلیل از الگوهای بشری و اسوه های انسانی، و به ویژه بزرگان و برگزیدگان الهی و پیشوایان دینی و مذهبی، و سعی و تلاش و کوشش و جهاد آنان، در واقع و حقیقت سخن از انسانیت و حکمت، و پاکی و سلامت خواهد بود.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، با چنین هدف و رسالتی مقدس، انسانی و مکتبی، پیش از این، در سندج کردستان، همایشی به عنوان «مودت ذوی القربای رسول خدا» و دیگری در بندر عباس به عنوان «امام جعفر صادق (علیه السلام) و تجدید حیات اسلام» برگزار نمود.

و اینکه که سال جاری را رهبر معظم حضرت آیه الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - در سخنرانی خود در جوار مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) به عنوان «سال عزت و افتخار حسینی» مزین نمودند. مجمع جهانی اهل بیت (ع) برای یرپائی همایش مجددی به همین نام و نشان، دانشوران، فرهیختگان و نویسندگان را به تحقیق و تقدیم مقالاتشان فرا خواند.

در نتیجه این فراخوانی، مقاله‌های بسیاری به دبیرخانه همایش رسیده است، که مجلدات حاضر توسط «هیئت نظارت علمی مجمع» برای نشر برگزیده شده، که پس از ویرایش و تنظیم، همزمان با برگزاری همایش، به تشنگان فرهنگ اهل بیت (ع) به ویژه سرور و سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) در موضوعات ذیل، تقدیم می‌شود:

- (۱) شخصیت و سیمای امام حسین (ع)؛ (۲) عزت حسینی؛ (۳) اقتدار حسینی؛ (۴) حماسه حسینی؛ (۵) حماسه عاشورا؛ (۶) انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)؛ (۷) اهداف و آثار قیام امام حسین؛ (۸) امام حسین و اصلاح طلبی؛ (۹) نقش زنان در نهضت عاشورا؛ (۱۰) تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین (ع)؛ (۱۱) امام حسین (ع) و دیدگاه‌ها؛ (۱۲) امام حسین (ع) در آئینه شعر و ادب.

از همه نویسندگان و دانشورانی که فراخوان مقاله این «مجمع» را اجابت نموده و مقاله‌ای به دبیرخانه این اجلاس ارسال نموده‌اند، و در یرپایی آن سهیم و شریک شدند و گوشه‌ای از تحقق هدف والای آن را برعهده گرفته‌اند تشکر می‌کنیم. هم چنین زحمات برادران ارجمندی که در بررسی و ارزیابی، آماده‌سازی و ویرایش و نشر این مجموعه، همکاری کردند سپاس می‌گوییم.

سید محسن موسوی

دبیر همایش سراسری امام حسین (ع)

مجمع جهانی اهل بیت (ع)

نکته‌هایی از تعالیم اخلاقی و تربیتی عاشورا در هدایت جامعه دکتر قاسم صافی

چکیده

آنچه در خصوص حادثه تاریخی عاشورا برای ما اهمیت دارد، عالمانه فهمیدن آن است. این معرفت اندیشی درست، سبب فهم عمیق تر دین و فهم بهتر این موضوع می‌شود. در مقاله زیر، بعضی از جلوه‌های نهضت عاشورا و دانستنی‌هایی در خصوص شخصیت امام حسین (ع) و برخی از جلوه‌های این نهضت در هدایت جامعه و تعیین عبرت‌ها و تعالیم اخلاقی و تربیتی این واقعه مطرح می‌شود. نهضت حسینی، نهضت حریت خواهی و وسیله‌ای برای ابلاغ احساسات و عواطف کسانی است که نهضت دینی و ادبی و حماسه عاشورا در آراء و افکار آنها اثر بخشیده است. کربلا برای بسیاری فقط یک حادثه نیست که در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاده، بلکه حیات معنوی را می‌آموزد. کربلا به واقع یک مدرسه است. مدرسه‌ای که اطمینان نفس و تسلیم به قضا و قدر را می‌آموزد و نمونه‌ی اعلای از جان باختگی و اوج رنج انسان و بزرگترین نبرد رهایی بخش بشری را در تاریخ به نمایش می‌گذارد. حرکات و گفتار و شجاعت و دلاوری‌های حسین بن علی (ع)

و هریک از شهدای کربلا در مسائل روان‌شناسی و انسان‌شناسی ممتاز و بسیار در خور اهمیت است. تعالیم اخلاقی او در میدان عمل و جهد و جهاد بی‌امان با مظاهر ستم و نفاق و مواجهه بی‌بهانه و پهلوانانه با تعارض‌ها و تضادهای درونی تاریخ، یکی از اصلی‌ترین و متعالی‌ترین صور الهی و معنای حقیقی آزادگی و روح استغنای آدمی و گنجینه معرفت ایثار است.^۱

الگوهای تربیتی و اجتماعی که موضوع عاشورا از ابتدا تا کنون به دست داده، به مناسبت هدفی که از آن منظور بوده و به عنوان نمونه نهضت تمیز حق و باطل که از مهمترین ارکان تربیت صحیح است و متربی بتواند حق و باطل را تشخیص دهد و باطل را باطل نشان داده، حق را متحقق کرده و روی آن مقاومت کند، بسیار وسیع و عمیق است و نمی‌توان تمامی این وسعت و عمق را دریافت و عظمت این نهضت را به دقت و کامل اندازه‌گیری کرد یا پایه‌های عبرت تاریخی و آثار برآمده از آن را در جنبش‌های انقلابی و در فرهنگ‌های ملت‌ها و تحولات فردی و اجتماعی، و در هنر، ادبیات، پژوهش، اعتقادات مردم، پرورش عالمان، سخنوران، سخن‌سنان و تأسیس مراکز علمی و محافل مذهبی و جز آن جستجو کرد و برشمرد.

بی‌تردید حکایت قتل‌گاه کربلا و شعله عصیان حماسه عاشورا و چکاد آفتاب‌گرفته و خون بنیاد آن برای مربیان جامعه‌ها در عالم‌مدرسه‌ای جامع است که اگر در جهان درگیرد و مطلعان مذاهب و ملل آن را خوب بفهمند، جماهیر ملل بدان روی می‌آورند و احساسات پاک انسانی و بیداری ضمیر و شعور باطنی هرکس، شیفته و دلباخته قهرمان حق‌پرست آن می‌گردد.

سمبل‌های واقعه عاشورا، شخصیت تک‌تک حماسه‌آفرینان آن، حرکت و گفتار و دلاوری‌های شهیدان آن در مصاف با اهل ظلم و زر و زور و ریا و تلبیس، بسیار مایه

۱. نک: حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام؛ میرزا محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ؛ سید جعفر شهید، قیام حسین؛ لطف الله صافی گلپایگانی، شهید آگاه؛ مرتضی مطهری، حماسه حسینی؛ سید عطاء الله مهاجرانی، انقلاب عاشورا.

حیرت و عبرت است. از این رو برای آماده کردن امت مسلمان جهان، به منظور مقاومت علیه دشمنان اسلام و قدرت‌های استعماری و استثمارگری، وسیله‌ای فوق العاده کارساز و در مسائل روان‌شناسی و انسان‌شناسی، موردی ممتاز و در خور اهمیت می‌باشد که اگر برای توده‌ها معلوم شود، مهمترین عامل تحول فکری و دگرگونی در زندگی عملی آنها می‌گردد و نسل‌ها را به خویش جلب می‌کند، و امید ملت‌ها را برمی‌انگیزاند تا از هر ذلت و بندگی رهایی یابند. چه بسا پایگاه‌هایی که امروز تعالیم اسلام در آن مطرح است و مدیون ذات حسین علیه السلام است.

از وقتی که حادثهٔ جانگداز کربلا واقع شده تا حال کسی ابراز نکرده مایل است همکار شمر یا حرمه باشد. در هر زمان، میلیون‌ها نفر، آرزومند بوده و هستند که از اصحاب حسین علیه السلام و در جبههٔ حق پرستان باشند. به این اعتبار که امام حسین علیه السلام، ظلم و تعدی را نظراً و عملاً در همه جا محکوم کرده است.

عظمت حسین علیه السلام و کرامت اخلاقی او - از قبیل: دل نهادن و عزم راسخ داشتن به انجام کار با قبول تمام خطرات، و بلندی همت و عظمت در حد اکمل نمایش مردانگی و استقبال از مرگ، و شکیبایی در جهاد و در خشم و در تشنگی، و بردباری در اطاعت و امتثال امر خدا از همه بلاها و مصیبت‌ها - آیین‌نامهٔ زندگی آدمیان است و والاترین جوهر زندگی‌ساز و الگوی قوی تربیتی و اجتماعی که می‌تواند نقش اساسی و بزرگی در هدایت و تکامل جامعه‌ها، ایفا کند و سرمشقی برای افراد مظلوم و محروم در جهت برانگیختن بی‌باکی و قیام برای ایفای حقوق خود باشد.

سخن‌سرایان در طی قرون، آثار بسیاری که گنجینه‌هایی از گوهرهای آبدار الفاظ و معانی و حکمت و فلسفه و پند و اندرز از مناقب اهل بیت و حماسه عاشورا و نهضت دینی است، به وجود آورده و راه حسین علیه السلام و اولیای کرام را برای ابلاغ احساسات و عواطف خود برگزیده‌اند و حق را از جبین حسین علیه السلام در کربلا به نمایش و جلوه می‌گذارند. به واقع،

گفتار آنان حکایت از مظالم اشقیا بر اولیاء و شأن و مقام حسین بن علی (ع) و اصحاب اوست و موج غم عزای حسین (ع) و حدیث دریادلی او و یارانش که بر لمحۀ خون نشستند و سر باختند و تسلیم شقاوت و نادانی نا اهلان نشدند.

یاد و احترام حسین (ع) و اصحاب او به منزله درس شرافت، استقامت، قوت قلب و مردانگی در راه تجلی عظیم روح انسانیت است و ذکر آنان، تذکار انسانیت جاویدان است. اخبار و سرگذشت آنان، تاریخ قهرمانان فضیلت و کرامت نفس بی مانند است. حسین (ع) متعلق به انسان ها و مشعل قروzan در گذرگاه های مختلف زمان است و در ظلمت کده جهان به منزله برق تجلی و بی گمان خلاصه پیام احکام دین حق است و رونقی است. حرکت و قیام او، نمونه ممتاز و منحصر به فرد نمایش قدرت اراده و قوت عزم و کمال ایمان و صبر و فداکاری و شجاعت در برابر تجاوز و ستم تصور می گردد و شرح حماسه او و داستان فداکاری مردانش، شرح کمال روح انسان و تحقیر همه لذایذ دنیوی و پیکار با شرک و ستم و بیدادگری است، و فلسفه قیام او بزرگترین تجلی کمال مقام انسانی با معنایی عالی و هدف هایی ارزنده است که نقش بزرگی در هدایت و تکامل جامعه ها ایفا کرده و می کند و به وسیله روش الگویی استدلالی که پیام عاشورا هر دو را در بر دارد. و الگوی تربیتی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامع برای هدایت بشریت، و الهام بخش آزاد مردان و روشن فکران و مردمان عدالت خواه است که پیوسته بخواهند مقام حسین را در ستیز با اهل ظلم و زور، الگو قرار دهند. در هر مورد دیگری، این نهضت و سردار او نقطه عطف است. نظیر: قدرت ایمان، اعتماد به نفس، اخلاص در عمل، توکل بر خدا، آرمان خواهی و داشتن عقیده و پیام های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی، ثبات در عقیده، اوج عواطف و محبت و عشق، صبر و شکیبایی، نیایش و دعا و ارتباط با خدا، گذشت از مال و جان، ایثارگری افراد و اصحاب و اقوام، وفاداری خانواده ای که در هستی بی نظیر است، تغییر افراد در طول نهضت نظیر دگرگون شدن خر، و هم چنین دنیا طلبی و

مال‌پرستی و استبداد و قدرت طلبی و انگیزه‌های مخاطبین متجاوز در مصاف با این نهضت که به واقع انفجار تجلی شقاوت آنان با گروهی است که علم و اندیشه‌شان با آنان سخت متفاوت است و نمی‌فهمند در مقابل چه کسانی قرار گرفته‌اند.^۱

مسلمان، پیروزی یک فرد سیاسی که به مصلحت شخصی و برای رسیدن به مقام تلاش می‌کند، با پیروزی مصلحین حقیقی که برای اقامه حق و مصالح عالیۀ اجتماع و حاکمیت عدالت و قانون، قیام می‌کنند، بسیار متفاوت است. این مورد از جمله موارد قابل استنتاج از نهضت عاشورا برای هدایت جامعه امروزی و سرمشق والایی برای مردمی است که به طرفداری از حق قیام می‌کنند و اعمالشان با حق و مصلحت مربوط است.

نهضت امام حسین و حرکت و قیام او به بشر فهماند که ظلم و استکبار محکوم است و تا وقتی حق بر باطل پیروز نشود هدف تعلیم و تربیت هم‌چنان مسخ است.

پیام این نهضت به سردمداران تعلیم و تربیت آن است که، متوجه حقیقت باشند و خود را از آلودگی افکار نادرست پاک نگه دارند و به هر مقدار که می‌توانند در حسن جریان امور اهتمام کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و با شجاعت وارد میدان خدمت شوند تا خدا و حقیقت در اذهان مطرح باشد و رستگاری نهایی ممکن گردد. اهل استکبار و ظلم می‌خواهند به جایی رسند که خود را مالک سرنوشت دیگران و یا خدا بدانند و هدف نهایی آنان فرعون شدن است. اگر کسانی پیدا نشوند که سطوت این فراغۀ کوچک و بزرگ را در هم شکنند و آنها را از خداوندگاری کاذب خودشان خلع نمایند، معلوم نیست جامعه بشر به چه منجلابی می‌افتد.

نهضت حسین بن علی علیه السلام، چهره اصلی ظالم را آن طور که هست نه آن طور که عوام الناس می‌پندارند، ترسیم کرد و نشان داد که آدم‌های تعدی‌ورز و دنیا‌دار، بی‌خرد، حیوان صفت و منبعی از امیال پست‌اند. عوام الناس ممکن است مجذوب آنان گردند و

غالباً چنین شده است، چراکه چهرهٔ ظاهری متجاوزین، گیرنده است و آثاری از اقتدار و فراست دارند و همین ظواهر آراسته و فراستی که در آنهاست، موجب می‌شود که آدم‌های معمولی گمان کنند آدم‌های بزرگ همین‌هایند و بزرگی همین است و باید آنها را اسوه قرار داد. به قول سعدی:

ناکسان را فراستی است عظیم گرچه تاریک فکر و بدخویند

ظالمین و فرعون‌های کوچک و بزرگ در هر جامعه‌ای زیاد و برای مردم عادی نظرگیرند. باید یک جریان فکری برخلاف آن باشد تا ظلم، یا تزویر مزوران جا نیفتد و بشرپرستی جای خداپرستی را نگیرد. این موردی است که همیشه در طول تاریخ اتفاق افتاده و قرآن با تکرار قصه موسی و فرعون می‌خواهد بشر را از این خطای عظیم آگاه سازد. زیرا انسان غیروارسته، اسیر نفس خویش و متجاوزاست، و فساد و شرارت را گسترش می‌دهد. جامعه‌ای هم که از این انسان‌ها تشکیل شده است، متجاوز و شرور و فاسدند. لذا اگر بپرسیم چرا این‌همه جنگ و خونریزی و تباهی در طول تاریخ وجود داشته، پاسخ معلوم است. عامل عمدهٔ آن، نفس اماره در شکل قدرت طلبی و استکبار بوده، نه نیاز حقیقی، چه نیازهای حقیقی را می‌توان از راه‌های درست برآورده کرد.^۱

اساساً ظلم و تعدی، نقطهٔ حساس ظهور نفس امارهٔ انسان است و نهضت امام حسین (ع) روی این نقطهٔ حساس انگشت گذاشته، پیام می‌دهد که شرارت، فساد، استکبار، و خلاصه پیروی از نفس موقوف، و می‌گوید ای آدم‌نمایان، آدم باشید. خدای یگانه را بپرستید و حقیقت را درک کنید. جوامع به این درس بزرگ نیاز دارند و این عالی‌ترین الگوی تربیتی است. اگر برای تربیت، یک هدف نهایی قایل شویم این نهایت هدف تربیت است. جنگ امام حسین (ع)، جنگ معمولی نیست. جنگی برای متوقف کردن جنگ‌ها، جنگی مقدس و برای خدا، و جنگی برای رستگاری است.

۱. نک: مقدمه ابن خلدون، تجارب الامم، تاریخ یعقوبی، الامام علی صوت العدالة الانسانية، سلوك الملوك، طبایع الاستبداد، مکتب دیکتاتورها، سیری در نظریه‌های انقلاب.

گرچه هر مرگ است بر مؤمن شکر مرگ پور مرتضی چیزی دیگر
جنگ شاهان جهان غارتگری است جنگ مؤمن سنت پیغمبری است
جنگ مؤمن چیست؟ هجرت سوی دوست ترک عالم، اختیار کوی دوست
آن که حرف شوق با اقوام گفت جنگ را رُهبانی اسلام گفت
کس نداند جز شهید این نکته را کو به خون خود خرید این نکته را^۱
تأثیر تاریخی نهضت امام حسین تا به امروز به چشم می‌آید و می‌رود که همهٔ
انسان‌های پاک‌نهاد را علیه ظلم و استکبار برانگیزد و تا جایی برسد که اهل حق در
سرتاسر جهان بر اهل باطل پیروز شوند.

بسیاری از صالحان و عارفان و روشنفکران کوشیده‌اند با منطق و سازمان دادن
برنامه‌های صحیح تربیتی به بشر خدمت کنند، اما افراد و جوامع عصیانگر را نمی‌توان با
منطق و برنامه‌های معمولی به راه آورد. در نهایت، مبارزه لازم است. امام حسین با داشتن
منطق هدایت، سردمدار این مبارزه است و پیوسته به مردم می‌گوید مجذوب قدرتمندان
یا کانون‌های قدرت نباشید. طرفدار موسی باشید نه فرعون. چه درس بزرگی.

آن‌چه از اخبار استنباط می‌شود، از کارهای اساسی حسین بن علی علیه السلام این است
که او همواره مسلمانان جهان را برای بیداری و مبارزه جهت داده است. حسین علیه السلام در
نهضت عاشورا در حین جهادها و دلاوری‌ها، نکات دلپذیر عرضه می‌نماید و به فلسفهٔ
دیانت اسلام می‌پردازد که آن نوعی زندگانی نوین و دیگرگونی شعور است. امام
حسین علیه السلام به طور عملی تعلیم می‌دهد که در مقابل ظلم مقاوم باشیم و اگر مجبور به
تسلیم شدیم، نارضایتی باطنی را از دست ندهیم که تسلیم باطنی، خود به منزلهٔ ظلم و
استکبار است. درس مهم دیگری که این نهضت می‌دهد، داشتن منطق روح حق طلبی
در مبارزه است. چنان‌که امام حسین علیه السلام در حین جنگ سخن می‌گفت و نصیحت

۱. جاویدنامه، ص ۳۲۴. مقصود از آن‌که «حرف شوق با اقوام گفت» پیغمبر گرامی اسلام است و مصرع نانی اشاره‌ای
است به حدیث الجهاد رهبانیه الاسلام.

می‌کرد، درس دیگر این که شئون دنیوی بی ارزش است؛ چنان که انسان وارسته به راحتی از آن می‌گذرد. امام حسین (ع) عملاً نشان داد که جهاد در راه خدا و رسول، از محبت ابناء و أزواج و عشیره و مساکن و تجارت و غیره برایش مهم‌تر است و این خواسته قرآن بود. «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا، وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا، وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ، فَتَرْجِعُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ»^۱.

از جمله شاخص‌های مهم نهضت عاشورا و یکی از نکته‌های دلپذیر و برجسته برای الگو قرار دادن در امور سیاسی و تربیتی و اجتماعی صفت شجاعت است. شجاعت، از جمله فضایل برجسته و نمونه‌های عملی فضایل اخلاقی و آزادمنشی حسین بن علی (ع) است که تن را حقیر می‌شمارد و دلباخته حقیقت می‌گرداند. حالتی است نفسانی و روحانی، که حد وسط بین تهور و جبن است و دارنده آن دارای نفس خاص و ممتازی است که عوامل ترس و جبن و کندی و تندی و سستی و گستاخی بر او مسلط نمی‌شود.^۲ بر اهل خرد پوشیده نیست که وجود و مدت بقای اُمم و سربلندی آنها وابسته به میزان بهره‌ای است که از شجاعت داشته باشند و عوام‌فریبی، ترس از انتقاد، احتیاط‌های بی‌جا، اختناق افکار، تندروی‌ها، وطن‌فروشی، همه نشانه نداشتن صفت شجاعت است. همان‌طور که صراحت لِه‌جه، احترام به آزادی دیگران و بیم نداشتن از انتقاد، مقاومت در برابر سختی‌های روزگار آگاه ساختن مردم نسبت به حق و عدالت متأثر از داشتن شجاعت است، و این است سر حادثه کربلا؛ کربلا یک آزمایش واقعی بود در هستی که هرکس قادر نیست از عهده آن برآید.

قیام عاشورا که در بارگاه الهی پایه‌ای مخصوص دارد و حسین (ع) را به ذرّه احساسات اعلای عاشقانه رسانیده و آزادی را در او اعتلا داده و اخلاق و سلوک آن

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲. گفتار عاشورا، ص ۱۳۱؛ موسوعة کلمات الامام حسین، ص ۳۶۰؛ دوره آثار افلاطون، ج ۱، ص ۴۹۷، ۴۹۸؛ تحقیقه نور، ج ۱، ص ۳۲، ۳۰، ج ۱۷، ص ۶۲-۵۸.

حضرت را در غزوات و حالات دیگر، راهنمای معرفت و تحقیق کرده و به عنوان عالی‌ترین و جامع‌ترین برنامه‌های اخلاقی، مد نظر قرار داده، به ما می‌آموزد که مسلمانان از مرگ نهراسند و صاحب عشق و عرفان دین حق گردند، که قوت جاذب و سکوی پرواز و نیمه دیگر هستی آدمی.

نمونه بارز آثار تربیتی این عشق بدون ترس از مرگ را در وفاداری و برادری و روابط پدر و فرزند و برادر و خویشان در واقعه کربلا ملاحظه می‌کنیم.^۱ چنان پیوندی بین حسین و نزدیکان او برقرار بوده که نه تنها هیچ یک در عقیده و عزم او مخالفت نمی‌کردند، بلکه به پیروی از او جان می‌دادند و این سبب می‌شود که همه ساله، نهضت عاشورا زنده شود و این زنده شدن، در جهان به منزله بزرگ‌ترین مکتب تربیتی، اجتماعی و سیاسی قابل مطالعه و از شاخص‌های مهم الگو قرار دادن برای هدایت جامعه است. مکتبی که با برافراشتن یک پرچم بر بام یک خانه یا مسجد یا حسینیه، گروهی را گرد هم می‌آورد. هرآنچه برای انسان‌ها ارزشمند است، رها می‌کنند و در سالروز آن واقعه عزاداری می‌کنند.

تشکل‌های مذهبی به وجود می‌آورند، و با هم متحد می‌شوند، و بزرگ‌ترین سند سیاسی، اجتماعی و تاریخی در برابر باطل و ستم، استبداد و استعمار و غصب حقوق انسان‌ها می‌گردند. نهضت عاشورا چنین جریانی است.^۲

۱. موسوعة کلمات الامام حسین، ص ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۲، ۳۴۳؛ کلمات قصار حسین، ص ۴، ۵؛ حماسه حسینی، بخش ۴؛ شهید آگاه، ص ۳۳، ۹۹، ۱۰۰.

۲. رموز بیخودی، ص ۷۵. پس بنای لاله... اقتباس از مصرعی است متعلق به خواجه معین الدین چشتی (حقا که بنای لاله است حسین).

منابع:

۱. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
۲. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم. تهران، سروش، ۱۳۶۶.
۳. ارسطو، سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
۴. افلاطون. دوره آثار افلاطون. ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی. تهران. خوارزمی، ۱۳۵۷.
۵. اقبال، محمد. کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. به کوشش احمد سروش. تهران، سنایی، ۱۳۶۴.
۶. امینی، سید محسن. اعیان الشیعه. بیروت، دارالمتعارف [بی تا].
۷. جرج جرداق. الامام علی صوت العدالة الانسانية. بیروت. دار مکتبه الحیات، ۱۹۷۰.
۸. حالت، ابوالقاسم. کلمات قصار حسین بن علی [بی تا].
۹. حسن ابراهیم. تاریخ اسلام، بیروت. دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۴.
۱۰. سپهر، میرزا محمد تقی. ناسخ التواریخ، در احوالات حضرت سید الشهداء. تهران. کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۱. سیلونه، اینیانسیو. مکتب دیکتاتورها. ترجمه مهدی سبحانی. تهران. نشر نو، ۱۳۶۷.
۱۲. شهیدی، جعفر. پس از پنجاه سال. تهران. امیرکبیر، ۱۳۱۸.
۱۳. صافی، شیخ لطف الله. حسین شهید آگاه. تهران صدر [بی تا].
۱۴. کواکبی، عبدالرحمن. سرشتهای دیکتاتوری (طبیاع الاستبداد). ترجمه عبدالحسین میرزا به کوشش ابوالفضل قاسمی [تهران، ۱۳۲۵].
۱۵. مسعودی. مروج الذهب. بیروت. دارالاندلس. ۱۴۱۲ هـ.

۱۶. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی. تهران. صدرا، ۱۳۶۶.
۱۷. ملکوتیان، مصطفی. سیری در نظریه‌های انقلاب، تهران. نشر قومس. ۱۳۷۲.
۱۸. موسوعة کلمات الامام حسین. قم، ۱۳۷۳.
۱۹. مولوی، جلال الدین. مثنوی معنوی. به تصحیح نیکلسون. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۲۰. مهاجرانی، عطاء الله. پیام آور عاشورا. تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴.

نکته‌های اخلاقی در عاشورای امام حسین علیه السلام

علی اکبر روحی

مقدمه

بی شک، واقعه خونین کربلا یکی از وقایعی است که قلب هر مؤمن و هر انسان آزاده را جریحه دار می‌کند.

عاشورا پدیده نیست که فقط متعلق به گذشته دور باشد، بلکه عاشورا و قیام خونین اباعبدالله و یارانش یک جریان است که همیشه در قلب تاریخ ثبت است و گذشت زمان آن را کهنه نمی‌کند و از خاطره‌ها هرگز محو نمی‌شود. زینب کبری در مجلس یزید خطاب به یزید - علیه اللعنة - به همین نکته اشاره می‌کند: «وَكَيْدُ كَيْدِكَ وَاسِعٌ سَعِيكَ وَ نَاصِبٌ جَهْدُكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تَمِيتُ رَحِينَا»^۱ مکرو و حیل‌ها را به کار ببر، آنچه تلاش و سعی داری به کار گیر، به خدا قسم! یاد ما را از دل‌ها نمی‌توانی محو کنی و وحی ما را نمی‌توانی بمیرانی.

عاشورا دارای ابعاد مختلفی است: عده‌ای از تحلیل گران به دید عرفانی به آن نگاه می‌کنند و گروهی دیگر به دید حماسی و دسته سوم به دید رثاء و مرثیه سرایی.

قیام امام منحصر به این ابعاد نیست، زیرا یک نقش مورد غفلت قرار گرفته و آن نقش اخلاقی عاشورا است. به راستی نقش اخلاقی کمتر از نقش حماسی آن نیست. چه درسی بهتر از درس اخلاقی، همان طوری که جدّ حسین (ع) فرمود:

«علیکم بمکارم الاخلاق فان الله بعثنی بها»^۱ بر شماست به مکارم اخلاق، زیرا خداوند مرا به آن مبعوث کرده است و باز فرمود:

«انما بعثت لأتمم مکارم الاخلاق»^۲ خَلَقَ و خُلِقَ دو عبارتی هستند که استعمال می‌شوند: یکی مربوط به ظاهر خلقت انسان است و دیگری مربوط به باطن انسان.^۳ زیبایی خلقت ما، به دست ما نیست، اما زیبایی سیرت و درون به دست ما است. رعایت مکارم اخلاق باطن انسان را نیکو می‌کند. مطالعه بعد اخلاقی عاشورای امام حسین، انسان را به مکارم اخلاقی نائل می‌سازد و در این مقال، به شمه‌ای از مکارم اخلاقی عاشورای حسینی اشاره می‌کنیم.

کربلا نمایش اوصاف فضیله و اوصاف رذیله

فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی

تقابل بین امام حسین (ع) و یزید از نظر عظمت و پستی، شبیه تقابل ضدین است. امام در بیت شرف و عزّت رشد یافته، خاندانی که همه آنان از بزرگواری خاصی برخوردار بودند و طرف مقابل یزید، در خاندانی که دست به هر پلیدی می‌زدند بزرگ شده است و تقابل آن دو، تقابل نور و ظلمت یا تقابل فضیلت و رذیلت بوده است.^۴

سید علی جلال الحسینی مصری می‌گوید:

۱. شیخ الطوسی، الامالی، ص ۵۹۶.

۲. ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۰۴.

۳. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۹۵.

۴. سید عبدالکریم سیدعلی خان امّقتل سیدالشهداء، الحسین بن علی، ص ۲۷.

آقا امام ابا عبدالله پسر دختر رسول خدا و پسر امیرالمؤمنین علی است. در بیت نبوت که دارای شرف‌نسب است رشد کرده و تمام مکارم اخلاق و فضایل و محاسن اعمال، از جمله: همت عالی، نهایت شجاعت وجود، علم به اسرار و فصاحت لسان در او تکمیل و اوصافی، از قبیل: یاری کردن حق و نهی از منکر، جهاد با ستمگران، تواضع و فروتنی همراه با عزت نفس، عدل، صبر، حلم، عفت، مروءت و ورع در او جمع بوده است و از سلامت فطرت و جمال خلقت و قدرت اندیشه و تعقل و قوت جسمانی برخوردار بوده است.^۱

بنابراین، جنگ بین دو دسته؛ یعنی جلادها و شهدا بوده است. زیرا از زمانی که مقرر شد که این گروه یاران یزید و کارگزاران حکومتی او باشند، تصمیم گرفتند که مسئله امام حسین را به روش جلادان - که غیر از خون ریزی چیزی نمی‌فهمند - اجرانمایند و یاران امام حسین هم، تمام همتشان بر این بوده که تمام دنیا را در راه آزادی بدهند. این گروه شهدایی هستند، همه چیز را برای آزادی می‌دهند و آن دست جلادانی هستند که همه چیز را برای به دست آوردن مال می‌دهند.^۲

برای اثبات ذنات و خست یاران یزید، همین بس که در مواجهه با حسین علیه السلام در کربلا چون اعتقاد به کرامت نفسانی او داشتند، در کشتن آن حضرت به خود می‌لرزیدند. سپس لباس‌ها را از تن آن حضرت بیرون آوردند و غارت کردند. اگر به دین حسین و رسالت جدش منکر بودند، پستی‌شان کمتر بود، تا چه برسد کسی مسلمان باشد و چنین عملی را انجام بدهد.^۳

و شما می‌توانید مکارم اخلاقی و فضایل انسانی حسین علیه السلام و یارانش را از زبان عمر سعد و یارانش بشنوید. وقتی که به عمر سعد حکومت ری را دادند، و به او کشتن

۱. فی رحاب ائمة اهل البيت (مجموعه‌ای از ۲ ج ۲، ص ۶۵).

۲. عباس محمود العقاد، الحسين علیه السلام ابوالشهداء، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۱۰.

اباعبدالله را هم پیشنهاد کردند. او ابتدا امتناع نمود و سپس مهلت خواست و در نهایت پذیرفت و این شعر را گفت:

فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَ أَيْ لِحَاثِرِ أَفَكُرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرِينَ
 أَتَرَكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَ الرَّيِّ مِنْتِي أَمْ أَرْجِعُ مَائِثُومًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ
 وَ فِي قَتْلِهِ النَّارُ أَتَى لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ وَ مُلْكُ الرَّيِّ قَرَّةٌ عَيْنِي^۱

به خدا قسم نمی‌دانم و من سرگردانم درباره کارم؛ به دو خطر فکر می‌کنم: آیا حکومت ری را رها کنم و حال آن که رسیدن به حکومت ری آرزوی من است؟ یا با کشتن حسین گنهگار برگردم؟ و حال آن که مجازات کشتن حسین آتشی است و هیچ چیز حاجب و مانع آن نمی‌شود و ملک ری هم روشنایی چشم من است.

این تنها اعتقاد عمر بن سعد درباره امام حسین نیست. یاران او هم درباره کشتن همین باور را داشتند. ابومخنف نقل می‌کند:

«و لقد مكث طويل من النهار و لو شاء الناس ان يقتلوه لفعلوا و لكنهم... ثم قال لخولي بن يزيد الاصبحي احز رأسه فاراد ان يفعل فضعف فارعد^۲» مقدار زیادی از روز را برای کشتن حسین مکث کردند، اگر می‌خواستند او را بکشند می‌توانستند لکن هر گروهی از گروه دیگر پرهیز می‌کردند و دوست داشتند که گروه دیگر این کار را انجام بدهند. تا این که شمر بر آنان داد زد که منتظر چه هستید. او را بکشید! سپس به خولی امر کرد که سرش را از تنش جدا سازد. او رفت و قصد کشتن حسین را نمود، ولی ناتوانی و ضعف بر او دست داد و لرزید. همین اعتقاد را در مورد بعضی از یاران امام نیز داشتند. وقتی که مسلم بن عوسجه کشته شد و سرو صدا در لشکر ابن سعد بلند شد شبث بن ربعی به اطرافیاناش گفت: با دستتان خودتان را می‌کشید و خودتان را برای دیگران حوار می‌کنید و خوشحال می‌شوید که فردی مثل مسلم بن عوسجه کشته شده است. به خدا

۱. همان، ص ۴۳.

۲. تاریخ ابی مخنف، ج ۱ ص ۴۹۱.

قسم، جای گاه او بس عظیم است و در میان مسلمانان مقام کریمی را داراست.^۱
 هنگامی که کعب بن جابر پس از کشتن بریر، به خانه‌اش بازگشت، زنش گفت:
 «دشمنان پسر فاطمه را کمک کردند» و «قتلت سید القراء لقد اتیت عظیماً من
 الامر» سرور قاریان قرآن را کشتی، امر بزرگی با خود آوردی به خدا قسم هرگز با تو سخن
 نمی‌گویم.^۲

ابن صیفی شاعر اشاره می‌کند که ابن خلکان از نصرالله مُحَلّی نقل می‌کند: شبی
 امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) را در خواب دیدم و به او گفتم: شما مکه را فتح کردید و
 گفتید آن کس که به خانه ابو سفیان درآید، امن است و آن گاه با فرزندان حسین کردند
 آنچه کردند. گفت: مگر اشعار ابن صیفی را نشنیده‌ای؟ گفتم: نه، گفت: از خودش بشنو. از
 خواب برخاستم و به خانه شهاب الدین ابوالفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی
 رفتم و خوابم را گفتم، بانگش به گریستن بلند شد و گفت: این اشعار را دیشب نظم کردم و
 سوگند یاد کرد که آن را بر هیچ کس نخوانده‌ام و آن گاه خواند:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً	فَلَمَّا مَلَكَكُمْ سَالٌ بِالْأَدَمِ أَبْطَحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى فَطَالَمَا	عَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرِى فَنَعْفُو وَنَفْضَحُ
فَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا	وَكُلُُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ ^۳

حکومت که در دست ما آمد، عفو و بزرگواری روش بود و چون به دست شما رسید،
 خون در سرزمین «ابطح» جاری شد. شما کشتن اسیران را روا شمردید، ولی ما از اسیران
 گذشتیم و آنها را بخشودیم. همین تفاوت میان ما و شما پس از کوزه همان برون تراود که
 در اوست.

۱. همان، ص ۴۷۴.

۲. تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۷۰.

۳. مرتضی مطهری، خماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۴.

صداقت در گفتار

یکی از اوصاف فضیله که در امام حسین (ع) دیده می‌شود، صداقت در گفتار است. امام (ع) نه تنها به زبان، راست‌گویی را به مردم سفارش می‌نمود، بلکه در عمل هم برای رسیدن به هدف از دروغ استفاده نکرد. سیاست مداران دنیا پرست برای رسیدن به مناصب دنیا به هزاران دروغ متوسل می‌شوند و به اطرافیان‌شان مناصب خیالی و واهی و وعده می‌دهند و وقتی هم به منصب مورد دلخواه رسیدند، همه حرف‌های گذشته را فراموش و به وعده‌هایشان پشت پا می‌زنند. لیکن امام حسین از این روش استفاده نکرد، بلکه او روز قبل از هنگام حرکت از مکه معظمه سخنرانی کرد. فرازهای مهمی در کلام امام هست، از جمله فرمود:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذَلٍّ مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَتَرَحَّلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا أَنشَاءُ اللَّهَ»^۱

هر کس می‌خواهد خودش را بدهد و آماده‌ی لقای پروردگار است، با ما حرکت کند و من هم فردا - انشاءالله - حرکت می‌کنم. هر کس عاشق خون دادن است بیاید. من مستی شیفته‌ی شهادت می‌خواهم، نه طالب ریاست. حضرت قبل از کلام فوق فرمود: مرگ برای فرزند آدم همانند گردنبند به گردن دختران جوان زینت بسته و اشتیاق من به نیاکانم بیشتر از اشتیاق یعقوب به یوسف است؛ برایم قتلگاهی معین شده که در آن‌جا فرود خواهیم آمد، گویی با چشم خود می‌بینم که درندگان بیابان‌ها در سرزمینی میان نوایس و کربلا اعضای مرا قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انسبان‌های خالی خود را پر می‌کنند. حضرت در موارد مختلف از شهادت خودش و یارانش خبر داده، از جمله آنها موارد ذیل است:

۱- در منزلی به نام عذیب خواب قیلوله کرد و از خواب بیدار شد و در حالی که گریه می‌کرد، پسرش از علت گریه سؤال کرد: جریان خواب را بیان کرد و فرمود:

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

«يا بَنِي اَنْتَها ساعَة لا تكذب الزَّوْيا فيها و انه عرض لى فى منام عارضى فقال تسرعون السَّير و المنايا تسير بكم الى الجنة^۱؛ این ساعتی است که خواب در آن دروغ نیست. در خواب به من عرضه شد که کسی می‌گفت با سرعت سیر می‌کنید و حال آن که مرگ شما را به طرف بهشت می‌برد.^۲»

۲- در منزلی به نام «ثعلبیه» با مردی از اهل کوفه به نام اباهره برخورد نمود و او از علت خروج امام (ع) سؤال کرد امام فرمود:

«إِنَّ بَنِي امِيَّة اخذ و امالي فصبرت و شتموا عرضي فصبرت و طلبوا دمي فهربت و ايم الله لتقتلني الفئنة الباغية و ليلبستهم الله شاملاً و سيفاً قاطعاً و ليسلطن عليهم من يذلهم^۳؛ بنی امیه مالم را گرفتند، صبر کردم. آبرویم را بردند، صبر کردم. خونم را طلب کردند، فرار کردم. به خدا قسم هر آینه گروه ستمگر مرا می‌کشند و خداوند حتماً لباس ذلت به آنها می‌پوشاند و شمشیر برنده و کسی که آنان را ذلیل کند، بر آنها مسلط می‌نماید.

۳- در برخورد با زهیر بن قین، با این که از ملاقات با امام اکراه داشت و هر جا امام فرود می‌آمد او جای دیگر فرود می‌آمد، تا در یک منزل با هم فرود آمدند. امام دنبال زهیر فرستاد، او از رفتن پیش امام اکراه نمود، ولی با تشویق و تحریک زوجه‌اش دیلم بلند شد و به ملاقات امام آمد. وقتی که برگشت با چهره باز و خوشحال برگشت و زنش را طلاق داد، تا مشکلی از جانب او به همسرش نرسد و داستان جنگ بلنجر با سلمان فارسی و بشارت سلمان را مطرح کرد و بعد گفت: «مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّبِعَنِي وَ أَلَّا فَهوَ آخِرُ الْعَهْدِ»^۴.

۴- امام زین العابدین می‌فرماید: با پدرمان خارج شدیم به منزلی فرود نیامد و از منزلی حرکت نکردیم، مگر آن که از یحیی بن زکریا یاد می‌کرد و می‌فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۱۴.

۲. در المفتوح یا اندکی تغییر در عبارت آن محل خواب تعلیه ذکر شده است، ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۲.

۳. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۳۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲۱.

«از خواری دنیا بر خداست که سر یحیی را برای بدکاره‌ای از بنی اسرائیل هدیه بردند»^۱.

۴- وقتی که امام به کربلا رسید، فرمود:

«هاهنا والله محط رکابنا وسفک دماءنا والله مخط قبورنا وهاهنا والله سبی حرمنا بهذا حدّثنی جدی»^۲.

و مرحوم میلانی از حیات الحیوان دمیری نقل می‌کند: امام حسین وقتی که به سرزمین کربلا رسید و از آسمش متوجه شد. داستان عبور کردن حضرت امیرالمؤمنین به کربلا و خبر دادن از شهادت عزیزانش را بازگو نمود^۳.

همان طوری که حضرت صداقت خود را در عمل نشان داد؛ در سخنرانی روز عاشورا هم به مردم فرمود:

«فَوَاللّٰهِ مَا تَعَمَّدَتْ كَذِباً مُّذْ عَلِمْتُ اَنَّ اللّٰهَ يَمَقُّتُ عَلَیْهِ اَهْلَهُ وَیَضْرِبُهُ مَا اخْتَلَقَهُ»^۴ به خدا قسم به عمد دروغی نگفتم، از وقتی که دانستم خداوند بر اهل دروغ خشم می‌کند و سازنده آن را ضرر می‌زند.

امام برای جلب افراد از طریق نامشروع استفاده نکرد و اخبار واقعی کوفه را بر مردم پنهان نکرد، بلکه شفافیت در خبررسانی شیوه امام بوده است. بر خلاف بعضی از سیاست‌مداران دنیا که ملتش را نامحرم می‌دانند و در بی خبری نگاه می‌دارند و ملتش باید اخبار را از زبان بیگانگان بشنود. حضرت خبر صحیح را در اختیار همراهان می‌گذاشت، از جمله اخباری که دو نفر به نام عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل اسدی برای حضرت آوردند. آنان به امام عرض کردند: خبر جدیدی داریم اگر خواستید شکارا بگوییم و اگر خواستید در نهان «فنظر الینا و الی اصحابه ثم قال مادون هولاء سر» امام

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۲-۹۳.

۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۳۹.

۳. فادتنا کیف نعرفهم، ج ۶، ص ۱۰۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۵۲.

نگاهی به ما و به اصحابش کرد و فرمود: وراى اينها سزى نيست و چيزى بر اينها پوشيده نيست. و آنان آشكارا گفتند: از آن دو رهگذر شنيديم و از كوفه خارج نشديم، مگر آن كه مسلم وهانى را كشته يافتيم و بد نشان را در كوجه‌ها مى‌كشيدند. امام فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون»^۱ مهم‌تر از همه، نشان دادن قتلگاه و جاى گاه خود و اصحابش به‌ام سلمه و اعلان كردن به او كه از همه چيز آگاهى دارد.^۲

وفای به عهد و پیمان

يکى از اوصاف فضيله وفای به وعده است. قرآن در توصيفى كه براى اسماعيل پيامبر مى‌آورد، او را به صادق الوعد بودن مى‌ستايد: ﴿وَ اذْكُرْ فِى الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانْ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۳ و در جاى ديگر به مستحکم كردن پيمان‌ها و وفای به آن سفارش نموده و وفاكنندگان به عهد را به صفت راست‌گويان متقين توصيف مى‌كند: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ اِذَا عَاهَدُوا اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۴ يکى از صفات برجسته امام حسين وفای به عهد، صفت طرف مقابلش پيمان شکنى و نقض عهد بوده است. وقتى كه طرمّاح بن عدى به امام عرض كرد: به كوفه وارد نشو، زيرا مردم با تو مكر مى‌كنند و تو را مى‌كشند و پيشنهاد رفتن به دو كوه «بأجا» و «سلمى» را داد و علاوه بر آن بيست هزار شمشير زن مردم طى امام را حمايت مى‌كنند. در آن جا امام فرمود:

«اِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ قَوْلًا لَا نَقْدِرُ مَعَهُ عَلَى الْاِنْصِرَافِ فَاِنْ يَدْفَعُ اللَّهُ عَنَّا فَقْدِيحًا مَا نَنْعَمُ عَلَيْهِمْ وَ كَفَى وَ اِنْ يَكُنْ مَا لَا يَدُّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَ شَهَادَةٌ»^۵ بين من و اين قوم گفتارى است كه قدرت بر انصراف را ندارم. در بحار الانوار همين داستان را مطرح مى‌كند و اين جملات

۱. همان، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. ابن حمزه، الثاقب فى المناقب للفقهاء، ص ۳۳۱-۳۳۰.

۳. سوره مريم، آيه ۵۵.

۴. سوره بقره، آيه ۱۷۴.

۵. موسوعة الامام الحسين، ج ۲، ص ۵۰۴.

را از امام نقل می‌کند: «انّ یبنی و بین القوم موعداً اگره ان اخلفهم»^۱.

در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن (ع) عده‌ای از شیعیان عراق امام حسین را تحریک کردند که معاویه را از خلافت خلع کند و قیام نماید. حضرت از قبول نقض پیمان امتناع ورزید و فرمود: «انّ بینه و بین معاویه عهداً و عقداً لا یجوز له نقضه حتی تمضی المدة»^۲ و بین او و معاویه پیمان و قراردادی است که برایش نقض و شکستن آن جایز نیست، تا مدتش سپری بشود.

استفاده از مکر و فریب:

در منطق اهل بیت، دغل کاری و مکر و فریب چیز بسیار ناپسندی است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«والله ما معاویه با دهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لو لا کراهیه الغدر لکننت من ادهی الناس»^۳ به خدا قسم! معاویه از من زیرک‌تر نیست، لکن او فریب می‌دهد و ستم می‌کند و اگر من فریب کاری و مکر را بد نمی‌دانستم، از همه حيله‌گرتر بودم. و از مکر و فریب معاویه است که عده زیادی را با سم مخلوط به غسل به شهادت رسانید و شعار معاویه و یارانش این بود که خداوند سربازانی از غسل دارد، حتی بعضی از دوستان خودش را که بعداً به عنوان رقیب برای فرزندش یزید تصور می‌کرد از دادن غسل مخلوط به زهر بی نصیب نکرد، از جمله آنها عبدالرحمن بن خالد را می‌توان نام برد و از یاران امام مثل مالک اشتر نخعی و آقا امام حسن مجتبی (ع) به سم معاویه به شهادت رسیدند^۴ و در کوفه هم برای دستگیری مسلم بن عقیل از خدعه و فریب استفاده کردند. محمد بن اشعث که برای دستگیری مسلم بن عقیل رفته بود، وقتی که با شهادت و شجاعت مسلم روبه رو می‌شود، به او امان می‌دهد. مسلم به او و همراهانش گفت: آیا برای من امان است. گفتند:

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۲۱۱ و ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، ص ۳۱۸.

۴. عباس محمود العقاد، الحسین ابو الشهداء، ص ۱۰.

بلی، بعد بر او حمله کردند و خلع سلاحش کردند که در آن لحظه گفت: «هذا اول الغدر» این اولین مکر و فریب است و هانی بن عروه را نیز که با مکر و نیرنگ پیش عبیدالله بردند و بین آن دو گفت‌گویی صورت گرفت. عبیدالله غضبناک شد، به سروصورتش زد و خون آلود شد. فقام اسماء بن خارجه الی عبیدالله بن زیاد و قيل ان القائم حسان بن اسماء فقال: «ارسل غدر سائر اليوم ایها الامیر امرتنا ان نجثک بالرجل حتی اذا جئناک به هثمت وجهه و سیلت دماؤه علی لحيته»^۱ اسماء بن خارجه درخواست و روی به ابن زیاد کرد - و بعضی گفتند که حسان بن اسماء بوده - و گفت: مگر ما رسولان مکر بودیم؟ امیر، تو ما را دستور دادی که این مرد را پیش تو بیاوریم، همین که آوردیم استخوان‌های صورتش را شکستی و ریشش را پر خون نمودی؟

امام حسین (ع) و یارانش نه تنها از این شیوه استفاده نکردند، بلکه حتی دشمن هم اعتراف دارد که امام حسین اهل غدر نیست. در مدینه وقتی که قاصد ولید رفت خدمت امام رسید، به حضرت عرض کرد: ولید تو را خواسته است. امام فرمود: شما بروید، من می‌آیم. وقتی که قدری آمدن امام طول کشید. فقال مروان: «غدر والله الحسین فقال الولید مهلاً فلیس مثل الحسین یغدر و لا یقول شیئاً لا یفعل»^۲ مروان گفت: حسین شما را فریب داد. ولید گفت: صبر کن مثل حسین مکر نمی‌کند و چیزی که به آن عمل نکند، بر زبان جاری نمی‌کند.

نماینده امام، مسلم بن عقیل با این که شرایط کشتن عبیدالله در خانه هانی برایش آماده بود، او را نکشت. وقتی که عبیدالله به عیادت شریک بن اعور رفته بود: «مسلم» با شریک توافق کرد تا او را بکشد، ولی شریک هر چه انتظار کشید، دید مسلم نمی‌آید و این شعر را خواند:

ما الانتظار یسلمی ان تحيوها کأس السنیة بالتعجیل اسقوها

۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱۸.

۲. ابن اعم کوفی، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۵.

عبدالله احساس خطر کرد و رفت. وقتی مسلم آمد مورد انتقاد قرار گرفت که چرا حمله نکردی و نکشتی. او دو جهت را ذکر کرد و علت دوم را چنین بازگو کرد: «فحدیث حدیثیه الناس عن النبی ﷺ أَنَّ الْإِيمَانَ قَتَدَ الْفَتَكَ فَلَا يَفْتَكُ مُؤْمِنٌ»^۱ مانع من حدیثی است که مردم از پیامبر ﷺ نقل کردند: همانا ایمان ترور را مقید می‌کند و مؤمن دست به ترور نمی‌زند. این عمل مسلم چیزی، به جز به پایبندی به ارزش‌های اسلامی و مکارم اخلاق نیست.

پایبندی به ارزش‌های اسلامی

بی شک کعبه بین مسلمانان از ارزش خاصی برخوردار است. با این وجود بعضی از سیاست‌مداران از حرمت مقدس کعبه برای پیشبرد اغراض سیاسی و مادی خود استفاده کردند و کعبه را سپر آمال و آرزوهای خود قرار دادند. از جمله آن، عبدالله بن زبیر است که به کعبه پناه آورد و مبارزه کرد و حاضر شد خانه خدا در آتش بسوزد و خراب شود، تا وی به اهدافش برسد، اما امام حسین (ع) حاضر به شکستن حرمت کعبه برای حفظ خود و خاندانش نشد. محمد حنفیه به امام پیشنهاد ماندن در مکه را داد. حضرت فرمود:

«يَا أُخِي قَدْ خَفْتُ أَنْ يَقْتُلَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونُ الَّذِي يَسْتَبَاحُ بِهِ حَرَمَةَ هَذَا الْبَيْتِ»^۲ می‌ترسم یزید بن معاویه در حرم مرا ترور کند و من از کسانی باشم که حرمت مکه توسط او مباح شود و شکسته شود. وقتی هم عبدالله بن زبیر پیشنهاد ماندن در مکه را داد و گفت: من هم از شما حمایت می‌کنم و شما متولی این امر شوید و من با شما بیعت می‌کنم؛ فرمود:

«إِنَّ ابْنِي حَدَّثَنِي أَنَّ لَهَا كَبْشًا يَسْتَحِلُّ حُرْمَتَهَا يَقْتُلُ فَمَا أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَبْشَ»^۳ پدرم به من خبر داد که قوچی حرمت کعبه را می‌شکند می‌شود کشت و من

۱. تاریخ ابی مخنف ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۲. بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۶۳.

۳. ابن کثیر دمشق، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۸.

دوست ندارم آن قوچ باشم.

ابن عساکر همین داستان را از زبان بشر بن غالب نقل می‌کند و بعد امام در جواب عبدالله بن زبیر فرمود:

لَنْ أَقْتَلَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَسْتَحِلَّ بِي يَعْنِي مَكَّةَ^۱ و در جواب ابن عباس فرمود: «و الله ان اُقتل بالعراق احبُّ الی من ان اُقتل بِمَكَّةَ»^۲ در بعضی از روایات است که حضرت فرمود:

«و لَنْ أَقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْحَرَمِ بَاعٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ شِبْرٌ»^۳ اگر کشته شوم و حال آن که بین من و حرم یک باعه فاصله باشد - که تقریباً نیم متر است - برایم بهتر است از این که کشته شوم به فاصله‌ای که یک وجب باشد.

ادب در برخورد

خیلی‌ها به محض برخورد با پیامبر مسلمان شدند و خداوند هم پیامبرش را به عنوان یک انسان لئین و نرم‌خو نه یک انسان خشن و تند خو معرفی می‌کند: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانقضوا من حولك»^۴

فرزدق می‌گوید: من با مادرم حج کردم و من شتر مادرم را می‌راندم. با قافله امام حسین (ع) در خارج مکه ملاقات کردم، در حالی که شمشیرها و سپرها داشتند. گفتم: این قافله از آن کیست؟ گفتند: قافله امام حسین. رفتم پیشش و سلام کردم و در حقش دعای خیر کردم. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای پسر رسول خدا! چرا با عجله از مکه خارج شدی؟ فرمود: اگر عجله نمی‌کردم، دستگیر می‌شدم. ثم قال لی «مَنْ أَنْتَ قُلْتَ رَجُلٌ مِنْ

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۳.

۲. ابن عساکر، کتاب الفتن، ج ۵، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۳. سخنان امام حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

الْعَرَبِ وَلَا وَاللَّهِ مَا فَتَّشْنِي عَنْ أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ»^۱ فرمود: شما کی هستید؟ عرض کردم: مردی از عرب به خدا قسم! از این مقدار از من بیشتر تحقیق نکرد. و با پرسش بیشتر او را در تنگنا قرار نداد. چه بسا طرف شرم و حیا داشته و نمی‌خواسته پیش امام معرفی شود، وقتی که امام دید با اولین پرسش به معرفی خودش حاضر نشده، سؤال را تکرار ننمود.

مروّت حسینی و روحیه دشمن

یکی از فضایل اخلاقی، برخورد کریمانه امام با دشمنانش بود که همیشه در تاریخ ثبت و موجب اعجاب همگان است. وقتی که خواستند از «شَراف» حرکت کنند، امام فرمود: زیاد آب بردارید، سپس حرکت کردند تا نیمه روز به حرکتشان ادامه دادند، در این هنگام یکی تکبیر گفت، امام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ گفت: درختان خرما دیدم، عده‌ای که همراه امام بودند گفتند: در این مکان هرگز نخلی ندیدیم دقت کردند.

گفتند آن چه می‌بینیم سرنیزه‌ها می‌بینیم و گوش‌های حیوانات از دور دیده می‌شود، امام فرمود: من هم چنین می‌بینم تا به ذوّجشم رسیدند. امام دستور فرود آمدن داد و فرود آمدند تا این که حر بن یزید ریاحی با هزار سواره در گرمای ظهر رسیدند. همه آنان تشنه بودند امام دستور داد تا به سربازان حرّ و به حیواناتشان آب بدهند. فردی به نام علی بن طعان محاربی می‌گوید: من همراه لشکر بودم منتها آخرین فردی بودم به آن جا رسیدم. یاران امام مشغول دیگران بودند، امام متوجه من شد خودش بلند شد و آب آورد و فرمود:

«أَنْخِ الرَّأْيَةَ» و چون زبانش حجازی بود: معنای راویه که پیش ما سقا است نفهمیدم. امام فرمود: «أَنْخِ الْجَمْل» شتر را بخوابان و فرمود: آب بنوش من که مشغول نوشیدن آب شدم، آب از مشک می‌ریخت. امام فرمود: «اِخْتَبِ السَّقَاءَ» مشک را متمایل

کن یا کج کن، من مقصود امام را نفهمیدم. خود بلند شد و مشک را فشار داد و متمایل کرد تا من آب بخورم و به اسبم آب دادم.^۱

این روحیه اخلاقی امام و یارانش بود. اما طرف مقابل چه می‌کند؟ دو نامه از عبیدالله بن زیاد: یکی، برای حربن یزید ریاحی و دیگری، بعد از چند روز برای عمر سعد نوشته شد و مضمون هر دو سخت‌گیری بر امام و یارانش می‌باشد و به حر دستور داد:

«اما بعد فَجَعَجَعُ بالحسین بن علی و اصحابه بالمكان الذی یوافیک کتابی و لاتحلّه إلا بالعرء علی غیر خمر ولا ماء»^۲

بر حسین بن علی و یارانش سخت بگیر در مکانی که نامه‌ام به دستت می‌رسد. او را در سرزمین بدون آب و علف و گیاه فرود آور. به عمر سعد دستور داد:

«اما بعد فَحُلْ بین الحسین و اصحابه و بین الماء و لا یدرؤا منه قطرة»^۳ بین حسین و یارانش و بین آب حایل شو تا قطره‌ای از آن ننوشند، لذا عمر بن سعد به عمرو بن حجاج مأموریت می‌دهد با عده‌ای از سربازان، شریعه را بر حسین ببندند تا از آن استفاده نکنند و این قضیه سه روز قبل از شهادت امام حسین اتفاق افتاد.^۴

روز عاشورا تمیم بن الحصین فرزای امام و اصحابش را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«یا حسین و یا اصحاب الحسین أما تَرَوْنَ الی ماء الفرات یلوح کائنه بطون الحیات (الحيات) و الله لا ذقت من قطرة حتی تذوقوا الموت جزعاً»^۵ ای حسین! آیا به آب فرات نگاه نمی‌کنی که چگونه همانند شکم ماهی می‌درخشد. به خدا قسم! از آن قطره‌ای حق نداری بنوشید تا این که مرگ را با ناراحتی بچشید. امام روز عاشورا سخنرانی

۱. اوشاد مفید، ۴ - ۲۲۳، معارج الانوار، ج ۴۴، ص ۶ - ۳۷۵.

۲. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸.

۵. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۳۴.

کرد. و اتمام حجت کرد. گفتنی‌ها را گفت و همه گوش کردند. بعد از اتمام سخنرانی به امام گفتند: اینها که گفتی می‌دانیم ما شما را رها نمی‌کنیم تا این که تشنه بمیری.^۱ یکی از یاران امام به نام یزید بن حصین همدانی آنها را نصیحت کرده و از جمله به آنها فرمود:

«هَذَا مَاءُ الْفَرَاتِ تَفَعُّ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَ كِلَابُهَا قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِهِ فَقَالُوا يَا يَزِيدُ فَقَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَأَكْفُفْ فَإِنَّ اللَّهَ لَيُعْطِشَ الْحُسَيْنُ كَمَا يُعْطِشُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ»^۲ این آب فرات است که خنزیرهای سیاه و سگان از آن می‌نوشند و بین آب و بین فرزند پیامبر مانع شدید. گفتند: ای یزید! زیاد سخن گفتی بس است به خدا قسم باید حسین تشنه بماند؛ همان طوری پیش از او (عثمان) تشنگی کشید. شما مثل جوانمردی حسین را در جنگ صفین از امام علی (ع) و ردیلت و پستی را در معاویه می‌بینید. معاویه دستور حمله داد و شریعه را گرفتند و آب را بر روی سربازان حضرت علی بستند امام با یک سخنرانی مهیج و کوتاه دستور حمله داد با مقاومت کمی شریعه به تصرف سربازان حضرت علی (ع) در آمد، ولی حضرت اجازه مقابله به مثل را نداد و اجازه داد که آنها هم از آب استفاده نمایند و فرمود:

«خَذُوا مِنَ الْمَاءِ حَاجَتَكُمْ وَارْجِعُوا إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَ خَلُّوا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْمَاءِ»^۳ نیازتان را از آب برطرف کنید و به لشکرگاه تان برگردید و بین آنها و آب مانع نشوید.

امتناع امام از آغازگری به جنگ

در تاریخ است که پیامبر به حضرت علی سفارش می‌نمود قبل از آغاز جنگ سربازان کافران را نصیحت کند، تا شاید برگردند و ارزش هدایت انسان‌های گمراه را به علی گوشزد می‌نمود. بر همان اساس، امام حسین روز عاشورا چند بار سخنرانی نمود و در

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان.

۳. نصرین مؤاحم، وقعة صفین، ص ۱۶۰-۱۶۲.

مسیر راه هم در فرصت‌های مختلف سخنرانی می‌کرد تا شاید گمراهی، هدایت شود و خوابیده‌ای بیدار و لذا از شروع جنگ امتناع می‌ورزید. هاشم معروف حسینی از دکتر احمد صبحی نقل کرد:

«امام راه هر گونه عذری و توجیهی که مجوز کشتن او باشد، بر دشمنانش بست. وقتی که شروطش را بر آنها عرضه کرد و وقتی که او و همراهانش در لشکرش، از زنان گرفته تا بچه‌های کوچک، متحمل تشنگی شدند و آغازگر جنگ نبود تا باب تمام عذرهای بر آنان بسته شود و قبل از روشن شدن آتش جنگ آنان را مورد خطاب قرار داد که آیا دستش به خون کسی از افراد آنها آغشته است؟ آیا مال کسی را غصب کردم و حال آن که آنان شک نداشتند که حسین پسر دختر پیامبر خداست.^۱

در اولین برخورد سربازان امام حسین با حزبین یزید ریاحی و اظهارهای حز که حق برگشت را ندارید و من مأمورم که همراه شما باشم. زهیر بن قین به امام پیشنهاد می‌کند که الان جنگیدن با این گروه کم تا قبل از رسیدن نیروی کمکی دشمن آسان تر است؛ اجازه بده با اینها بجنگیم. امام فرمود:

«ما کُنْتُ لَأَبْدَءَهُم بِالْقِتَالِ»^۲ من سیره و روشم این نیست که آغازگر جنگ باشم. بار دیگر امام این جمله را تکرار کرد، وقتی که شمر آمد و دید اطراف خیمه امام خندق کنده شده و در میان خندق خار و خاشاک ریخته و آتش زده‌اند. با صدای بلند گفت: ای حسین قبل از روز قیامت به آتش شتاب کردی. امام فرمود: این کیست؟ مثل این که شمر بن ذی الجوشن است. گفتند: بلی، اوست. فرمود: ای پسر بزجران تو شایسته‌تر از آتش هستی. مسلم بن عوسجه تصمیم گرفت که با یک تیر خلاصش کند. امام (ع) منعش کرد او گفت: اجازه بده تا تیری به او بزنم، وی فاسق است و از دشمنان خداست و بزرگان ستمگران هست، امام فرمود:

۱. هاشم معروف الحسینی، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۰.

«لَا تُؤْمِرُهُ فَإِنِّي أكره أَن أْبْدَهُم بِالْقِتَالِ»^۱

از خطای دیگران گذشتن و عفو و بخشش دشمن

از امام صادق از مکارم اخلاق پرسیدند، فرمود: «الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ»^۲ بی شک هرانسانی قدرت رسیدن به قله رفیع مکارم اخلاق را ندارد روحی بزرگ و صفای درون و باطنی پاک می‌خواهد تا انسان بتواند به کرامت نفسانی و مکارم اخلاقی ناقل شود. در کربلا عفو و چشم پوشی از خطای دشمن را در امام حسین (ع) می‌توانید ببینید. حُزین یزید ریاحی وقتی که یقین پیدا کرد، جنگ با امام حسین قطع است؛ تصمیم گرفت به طرف امام بیاید، وقتی که خودش را به لشکرگاه امام رسانید، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم من همان کسی هستم که شما را از برگشتن منع کردم و با شما در مسیر راه همراهی کردم و شما را در سرزمین بی آب و علف فرود آوردم. به خدا قسم! هرگز اندیشه نمی‌کردم که کار به این جا بکشد پیش خود گفتم در بعضی از کارها از اینها پیروی کنم تا تصور نکنند که من از اطاعت آنها خارج شده‌ام و خیال می‌کردم پیشنهادها را از شما قبول می‌کنند و اگر می‌پنداشتم که نمی‌پذیرند، هرگز مرتکب این خطاها نمی‌شدم و اکنون پشیمان و تائب برگشتم و می‌خواهم خود را فدای شما کنم تا مقابل شما بمیرم؛ آیا راه توبه برایم باز است؟ حضرت فرمود: بلی، خداوند توبه‌ها را بپذیرد و تو را بیامرزد. اسمت چیست؟ عرض کرد: حُزین یزید. فرمود: شما حُرّه‌ستید؛ همان طوری که مادرت شما را حُر نامید. شما در دنیا و آخرت حُر هستید یابین بیا. عرض کرد: من سواره باشم برایت بهتر است از این که پیاده شوم. می‌خواهم الان با دشمنان بجنگم. امام فرمود: آنچه می‌خواهی عمل کن^۳

۱. همان، ج ۴۵، ص ۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۰۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۵۵.

از زحمات دیگران به نفع خود بهره برداری ننمودن

عزت حسینی

عزت نفس، یکی از صفات برجسته مومن است. خداوند این صفت را برای خودش و پیامبرش و مؤمنان قرار داده و فرمود:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ و امام صادق (ع)

فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ وَلَمْ يَقُوِّضْ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»^۲.

خداوند به مومن کارهایش را واگذار کرده، اما این تفویض و اختیار را به او نداده که خودش را خوار نماید.

امام حسین، همان طوری که حیاتش وسیله هدایت برای بشریت است، قتلگاه او نیز موعظه برای عبرت گیرندگان است و او اسوة الگوی پویندگان راه و سالکان راه طریقت است. نمی‌بینید چگونه مردن را بر حیات ترجیح داد و برگزید. او بزرگ‌ترین انسان زمانش بود. شرق و غرب همانند او ندیده است و نفس کریمش از پذیرش خواری ذلت و ستم ابا داشت و در مقابل ذلت، شهادت را برگزید و او همان گونه است که ابو نصرین نباته در حقش سرود:

وَالْحُسَيْنُ الَّذِي رَأَى الْمَوْتَ فِي الْغُرَّةِ حَيَاةً وَالْعِيشَ فِي الذَّلِيلِ قَتْلًا^۳

حسینی که مرگ را در حالت عزت، حیات و زندگی می‌داند و زندگی با ذلت را مرگ می‌داند.

سید محسن امین نوشت:

«کرامتش از پذیرش ذلت ستم و مقاومتش در مقابل ظلم و آسان دانستن او جهاد در راه حق و به دست آوردن عزت ضرب المثل است و مورد جلب سواران گردید و

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. اخلاق مرحوم فلسفی، ص ۱۹۶.

۳. فی رحاب ائمة اهل البيت، ج ۲، ص ۶۶.

کتاب‌های مؤلفان و خطبه خطیبان و شعر شاعران از آن پر است و او الگو برای هر آسانی است که دارای روحی برتر است که قبول دنائت و خست را نمی‌کند و هر نفس عالی و همت برتر به او اقتدا می‌کند و تمام انسان‌هایی که نفسشان را ضعیف به پذیرش پستی و ذلت نیستند، در هر عصر و زمان راه او را طی می‌کنند»^۱.

اسد حیدر چنین می‌نگارد:

«و لکن حسین کوچک شمرد زندگی و حیات را به خاطر عزت دینی و به جهت کرامت امتش با دشمنانش. با عزم و ثبات راسخ مقابله کرد و با تمام خطرهای مواجه شد، با وجودی که دشمنانش کارهای وحشیانه‌ای از خود نشان دادند که قابل توصیف نیست، و ظلم و ستمگری آنان قابل شمارش نیست، لیکن او دست روی دردها گذاشت و دوی درمان را یافت و تنها درمان را قربانی کردن خود دانست و غیر از فدا کردن خود، راهی برای رسیدن به عزت نمی‌دید و دید که مرگ همان حیات و زندگی جاویدانه است و زندگی با ذلت، همان مرگی است که با او حیاتی نیست»^۲.

بهتر از کلمات این بزرگان، جست‌جو در کلمات خود امام (ع) است که به طور مکرر امام عزت و شرف را بیان کرده است.

امام فرمود:

«مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ وَ انْشَاءُ يَوْمٍ قُتِلَ

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ»^۳

مرگ در عزت بهتر است از زندگی در ذلت و خواری و روزی که به شهادت رسید این شعر را سرود: مرگ، بهتر است از سوار شدن بر عار و ننگ، و عار و ننگ بهتر از داخل شدن در آتش است. و در ذو حُشُم (چشم) سخنرانی کرد و در آن جا فرمود:

۱. فی رحاب ائمه اهل البيت، ج ۲، ص ۵۴.

۲. اسد حیدر، مع الحسین فی نهضته، ص ۲۵.

۳. بخار الاثوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

«فانى لا ارى الموت الآسعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برماً»^۱ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز تعب نمی‌بینم. در روز عاشورا وقتی که قیس بن اشعث گفت: به حکم پسر عمویت تن بده. فرمود: «لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا أُقِرُّ (افِرُّ) انکم اقرار العیید (افرار)»^۲

نه، به خدا قسم دست دلت به دست شما نمی‌گذارم و مانند بندگان فرار نمی‌کنم یا مانند بندگان اقرار نمی‌کنم. اوست که در روز عاشورا فرمود:

«ألا و إن الدّعی ابن الدّعی قد رکز بین اثنتین بین السّلیّة و الذّلیّة و هیّاهات منّ الذّلیّة» این زنازاده و فرزند نابکار بین دو کار مرا مخیر کرده است. بین شهادت و ذلت و ذلت از ما به دور است، زیرا نه خداوند برای ما ذلت را خواسته و نه رسولش و مؤمنان از این که ما ذلت را بپذیریم، آبا دارند و دامن‌های پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران روا نمی‌دارند که اطاعت افراد لثیم و بیست را بر قتلگاه کرام و نیک‌منشان مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن افراد با دشمن جهاد می‌کنم.^۳

با این روحیه، آیا تسلیم شدن امام در مقابل یزید که در بعضی از تواریخ نوشته شده، قابل قبول است؟ امامی که به برادرش محمد حنفیه فرمود:

«یا اخی والله لو لم یکن فی الدّنیاء ملجاء و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه»^۴ ای برادرم به خدا قسم! اگر در دنیا هیچ پناهگاهی هم نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم.

ابی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان نقل می‌کند: من همراه حسین بودم از مدینه تا به مکه و از مکه به عراق و از او جدا نشدم تا کشته شد و از

۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹ و سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۵۶.

۴. سید محمد هادی میلانی، فادائیکف نعرفهم، ج ۶، ص ۵۹.

صحبت‌هایی که با مردم در مدینه و مکه و در بین راه داشته و نه در عراق و نه در لشکرگاه تا روزی که کشته شد چیزی که دلالت کند بر این که حاضر است دست به دست یزید بگذارد وجود ندارد و نشنیدم، بلکه فرمود:

«دعونی فلاء ذهب فی هذه الارض العریضة حتی نظر ما یصیر امر الناس»^۱ مرا رها کنید تا بروم به این سرزمین پهناور تا نتیجه امر مردم را ببینم.

مساوات در کربلا

مورخان نوشته‌اند: وقتی که علی اکبر (ع) نقش بر زمین شد و پدرش را خواند فجاء الحسین حتی وقف علیه و وضع خده علی خده^۲ امام به بالین پسر آمد، مقابلش ایستاد و صورت بر صورت پسر گذاشت و عین همین کار را امام برای اسلم غلام ترکی انجام داد. این غلام اذن میدان خواست، امام اجازه داد. وقتی که به میدان رفت این اشعار را خواند:

الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَ ضَرْبِي يَصْطَلِي وَالْجَوُّ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلِي يَسْتَلِي
إِذَا حِسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَايِدِ الْحَايِدِ الْمُبْجَلِ^۳

دریا از ضربت نیزه و شمشیرم می‌جوشد و آسمان از تیرم پرمی شود.
آن گاه که تیغ در کفم آشکار شود، قلب حسود متکبر را می‌شکافد.

همین غلام وقتی که نقش بر زمین شد: «قَاتَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَاعْتَنَقَهُ فَقَالَ مِنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي ثُمَّ فَاصَتْ نَفْسُهُ الطَّاهِرَةَ»^۴ امام به بالینش رفت و او را در آغوش گرفت و فرمود: چه کسی مثل من است و حال آن که پسر پیامبر صورتش رابه صورت تم گذاشته؛ پس جان به جان آفرین تسلیم نمود و مرغ روحش پرواز کرد. چه زیبا

۱. تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۵۶.

۲. سید بن طاووس، ملاحی، ص ۱۶۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.

۴. مقتل الحسین، ص ۳۰۸.

گفت شاعر:

یک جا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سفید^۱
در بحار الانوار نیز آمده است: فجاءه الحسين فيكي و وضع خده على خده ففتح
عينه فرأى الحسين عليه السلام فتبسم ثم صار الى ربه رضى الله عنه^۲.

ایثار در کربلا

قرآن افرادی را مورد ستایش قرار می دهد که با وجود نیازمندی، دیگران را بر
خودشان مقدم می دارند: «و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة»^۳
در کربلا این حالت را شمادر امام حسین و یارانش می بینید. عمرو بن حجاج مأمور
حفظ شریعه بود تا امام حسین از آن استفاده نکند. نافع بن هلال خودش را به شریعه
رسانید، عمرو بن حجاج گفت: کیستی؟ گفتند: نافع بن هلال است. گفت: خوش آمدی،
چرا آمدی؟ گفت: تا از این آبی که بین ما مانع و حایل شدیدی، بنوشم. «فقال اشرب قال لا و
الله لا اشرب منه قطرة والحسين عطشان فقال له عمر و لا سبيل الى ما اردتم انما
وضعونا بهذا المكان لنمنعكم من الماء»^۴ به او گفت: بنوش. گفت: نه، به خدا قسم! در
حالی که حسین تشنه است، قطره‌ای از آن نمی نوشم. گفت: پس راهی به آب نداری، زیرا
من مأمور یتم این است که شما را از آب منع کنم. در این جا ملاحظه می کنید این سرباز به
خاطر تشنگی حسین آب ننوشید، آیا این ایثار نیست؟

مورد دوم، در روز عاشورا وقت نماز شد. دشمن یک لحظه تیراندازی را قطع نکرد:
«فَاسْتَقْدَمَ الْحَنَفِيُّ أَمَامَهُ فَاسْتَهْدَفَ لَهُمْ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ يَمِينًا وَشِمَالًا قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا زَالَ

۱. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۴۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.

۳. سوره حشر، آیه ۹.

۴. تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۸۸.

یرمی حتی یسقط»^۱ فردی به نام سعید بن عبدالله حنفی مقابل امام ایستاد و خودش را هدف تیرهای دشمنان کرد. از طرف راست و چپ تیر می‌آمد و او تحمل کرد تا این که نقش بر زمین شد. وقتی که افتاد سیزده تیر به بدنش اصابت کرده بود.^۲ درباره عمرو بن قُرحله انصاری نوشته‌اند: مقابل امام جنگ می‌کرد و در میدان جنگ، عده زیادی را کشت: «و کان لا یأتی الی الحسین سهم الا انقاد بیده و لا سیف الا تلقاء بسهجه» هر تیری که به طرف امام می‌آمد یا شمشیری که به طرف امام می‌آمد، با دست و قلبش امام را حفظ می‌کرد. وقتی هم نقش بر زمین شد، به امام عرض کرد: «یا ابن رسول الله اوفیت؟ قال نعم» آیا وظیفه‌ام را ادا کردم. امام فرمود: آری.^۳ دیگر از ایثارگران ابوالفضل العباس است. خودش را به شریعه فرات رسانید. خیلی تشنه بود. خوب طبیعی است تشنگی یک رزمنده، آن هم در هوای گرم و از بدنی که خون رفته باشد. نوشته‌اند: «و لنا اغتراب من الماء یشرّب تذکر عطش الحسین مز می الساء وقال :

یانفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی
هذا الحسین وارد المنون و تشر بین بارد المعین»^۴

وقتی که مشتی از آب برداشت تا بنوشد، به یاد تشنه کامی حسین افتاد و آب را روی آب ریخت و این اشعار را خواند:

ای نفس بعد از حسین خوار هستی، بعد از حسین زندگی می‌خواهی چه کنی؟ این حسین است که وارد میدان جنگ شده است، می‌خواهی آب خنک بنوشی؟!!

در نهایت، ایثار امام حسین و مقدم داشتن اسبش بر خودش، وقتی که تشنگی بر امام فشار آورد به فرات رفت و بر عمر و بن حجاج حمله ور شد، در حالی که چهار هزار نیرو از شریعه محافظت می‌کردند، صفوف دشمن را درید و اسبش را در آب داخل کرد

۱. تاریخ ابن محنف، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۸۹.

۲. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۹.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. مقتل الحسین، ص ۲۲۶.

هنگامی که اسب زبانش را داخل آب کرد تا بنوشد. امام فرمود: «انت عطشان و انا عطشان فلا اشرب حتی تشرب فرفع الفرس رأسه كأنه فهم الکلام.»^۱ با توجه به آن که مرحوم مقرر مأخذ این جریان را بیان نکرده‌اند، صحت این جریان احتیاج به تحقیق دارد. البته گفتنی است آنچه در کربلا می‌بینید مواسات و ایثار بوده است. وقتی که «حر» خدمت امام رسید، عرض کرد: «و ائی قد جئتک.... و مؤاسیالك بنفسی حتی اموت بین یدیک»^۲ من آمدم به نزدت تا مواسات کنم جانم را و مقابل شما کشته شوم.

غیرت حسینی

یکی از اوصاف پسندیده‌ای که خداوند در وجود انسان‌ها گذاشته، غیرت است. خدای سبحان از همه غیورتر است؛ ابی حمزه می‌گوید: از امام صادق شنیدم که حضرت می‌فرمود:

«مَأْمِنٌ أَحَدٌ أَغْبَرُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مَنْ أَغْبَرُ مِنْ حَرَمِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ».^۳

هیچ کس غیورتر از خداوند تبارک و تعالی نیست. کیست غیورتر از کسی که فواحش ظاهری و باطنی را حرام کرده است. و پیامبر فرمود:

«یدرم ابراهیم (ع) غیرتمند بود و من از او غیورتر هستم و خداوند مؤمنی را که غیرت نورزد بینی اش را به خاک می‌مالد»^۴

امام جعفر صادق (ع) آدم بی غیرت را «منکوس القلب» خواند.^۵ حمیت صفتی است در وجود انسان، منتها همین صفت پسندیده گاهی حالت جاهلیت به خودش

۱. عبد الرزاق الموسوی المقرم، مقتل الحسین، ص ۷-۳۴۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳. الوسائل للشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸.

۵. همان.

می‌گیرد و تعصب کور جاهلانه می‌شود و نامطلوب است^۱ که خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾^۲ امام زین العابدین در شرح دو عصبیت فرمود:

«العصبية التي يَأْتُم عليها صاحبها ان يرى الرجل شرار قوميه خيراً عن خيار قوم آخرين و ليس من العصبية ان يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ و لكن من العصبية ان يُعَيِّنَ قَوْمَهُ على الظلم»^۳

در مورد غیرت دینی حسین (ع) جای سخن گفتن نیست، چون محرک ابا عبدالله و خروجش حفظ ارزش‌های دینی بوده است. او با ستمگری مبارزه کرده تا ارزش‌ها حفظ شود. اما در این جا به دو نمونه از غیرت امام به حرم و ناموسش اشاره می‌کنیم:

۱- امام در میدان جنگ، نقطه‌ای را قرار داده بود که هنگام حمله به دشمن صفوف دشمن گسسته می‌شد و به جای اول برمی‌گشت به جای اول که به حرم نزدیک بود و صدایش را به تکبیر بلند می‌کرد. حمله را ادامه نمی‌داد تا دشمن بین او و خیمگاه فاصله ایجاد نمایند. در یک لحظه دشمن بین امام و خیمگاه فاصله انداختند و قصد حمله به خیم را کردند، حضرت فرمود:

«و يحكم يا شيعة آل سفیان ان لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا احراراً في دنياكم و ارجعوا الى احسابكم ان كنتم اعوانم (اعراباً) وای بر شما ای پیروان آل سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، در دنیای آزاد مرد باشید؛ به حسب تان برگردید، اگر اعراب هستید. شمر گفت: چه می‌گویی؟

فرمود: می‌گویم من با شما جنگ دارم و شما با من و این امر بر زن‌ها ارتباطی ندارد. جاهل و طاغیان و سرپیچان شما را از حمله و تعرض به حرم من تا زنده‌ام باز دارید.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۹۸.

۲. سوره فتح، آیه ۲۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰۱.

شمر گفت: باشد ای پسر فاطمه هر چه تو بخواهی. پس فرمان داد به بارانش که از حریم این مرد دست بردارید، به خودش حمله‌تان را متوجه کنید. او هماوردی کریم و کفوی کریم است.^۱

۲- در گرماگرم جنگ تشنگی بر امام فشار آورد، رفت به شریعه تا آب بنوشد. صفوف لشکر را درید خود را به شریعه رسانید: «و لَمَّا مَدَّ الْحُسَيْنُ يَدَهُ لِيَشْرَبَ نَادَاهُ رَجُلٌ اتْلُذْ بِالْمَاءِ؟ وَ قَدْ هَتَكَتْ حَرَمَكَ فَرَى الْمَاءِ وَ لَمْ يَشْرَبْ وَ قَصَدَ الْخِيَمَةَ»^۲

خواست آب بنوشد، مردی داد زد: آیا تو آب می‌نوشی و حال آن که حرمت هتک شد. حسین آب روی آب ریخت و آب ننوشید به حرم برگشت.

چه زیبا گفته ابن ابی الحدید معتزلی: «سَيِّدُ أَهْلِ الْآبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ اخْتِيَارًا لَهُ عَلَى الدُّنْيَةِ»^۳ او سرور و آقای کسانی است که دارای همت عالی‌اند و از پستی به دور هستند و به مردم حمیت و شهادت در زیر سایه شمشیرها را آموخت و شهادت را بر زندگی پست برگزید.

شجاعت حسینی

شجاعت امام حسین (ع) در کربلا زبانزد عام و خاص بود. حمید بن مسلم از کسانی است که در کربلا حاضر بود. وی می‌گوید:

«فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْسُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ جَاشَأً وَ لَا امْضَى جَنَانًا»^۴ به خدا قسم! هرگز کسی را که بر اثر زیادی دشمن مغلوب شده باشد و فرزندان و اصحابش و اهل بیتش کشته شده باشند از نظر قدرت قلبی و ثبات قدم و عزم راسخ، از حسین (ع) قوی‌تر ندیدم.

۱. ابن اعمش کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۵-۲۱۴.

۲. عید الرزاق الموسوی المقمم، مقتل الحسين، ص ۷-۳۴۶.

۳. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱، ص ۳۶.

۴. ارشاد مفید، ص ۲۶۳.

سید علی جلال مصری می‌گوید:

«و مع الثقاوت الذی بلغ اقصی ما يتصور بین فتنه القلیلة و جیش ابن زید فی العدد و المدد فقد کان ثباته و رباطة جأشه و شجاعته تحیر الالباب و لا عهد للبشر بمثلها كما كانت دناءة اخصامه لا شبیه لها»^۱ با تفاوتی که در نیروی جمعیت دو طرف به حد اعلائی از تفاوت رسیده، در عین حال ثبات قدم و قدرت قلبی و شجاعت حسین، صاحبان اندیشه و عقل را به حیرت واداشته به مثل آن برای بشریت همانندی ندیده نشده؛ همان طوری که در طرف دشمن از نظر دانات پستی نظیر ندارند.

مرحوم سید محسن امین در شجاعت امام حسین نگاشته:

«وقتی که پیاده نظام به او حمله می‌کردند، امام با شمشیرش بر آنها حمله ور می‌شد؛ از طرف راست و چپ صفوف دشمن دریده می‌شد و راه باز می‌شد، همانند فرار گوسفند از گرگ، فرار می‌کردند وقتی که امام بر آنها حمله می‌کرد، همانند ملخ سرگردان پخش می‌شدند و حسین همان کسی است، وقتی که به زمین افتاد، در حالی که جراحات‌های زیادی بر بدنش سنگینی می‌کرد، پیاده هم همانند شجاع سواره با آنان جنگید و تیر دشمن را از خود دفع می‌کرد و بر شجاعان حمله ور می‌شد و می‌فرمود: آیا بر من اجتماع می‌کنید و برای کشتن من جمع شدید و او همان کسی است وقتی که نقش بر زمین شد و بین مرگ و زندگی بود شجاعان از او واهمه داشتند، می‌ترسیدند و وقتی که خولی رفت تا سرش را جدا کند به خودش می‌لرزید و در همین باره سید حیدر سروده:

غفیراً متی عایتته الکماء	یختطف العرب الوانها
فما أجلت الحرب عن مثله	قتیلاً یجبن شجاعانها

به خاک افتاده‌ای که هر گاه شجاعان بر او نظاهر می‌کردند ترس و وحشت رنگ از چهره شان می‌برد.

۱. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱، ص ۳۲.

چه بزرگ است، جنگ از مثل او کشته شده‌ای که شجاعان از او می‌ترسیدند.
و هو الذی صیر علی طعن الرماح و ضرب السیوف و رمی السهام حتی صارت
السّهام فی درعد کالشوک فی جلد القنذ»^۱ و او همان کسی است که بر نیزه دشمن و
ضربت شمشیر و تیر آنها صبر کرد، آن قدر تیر بر بدن مبارکش رسید که مثل خارها در
بدن خاریشت شد.

و درباره شجاعت امام حسین کشف الغمه از کمال الدین نقل کرده: «و هو کاللیث
المغضب لا یحمل علی احد منهم الاّ تفحّد بسیفه فالحقه بالحقیض فیکفی فی تحقیق
شجاعته و شرف نفسه شاهداً صادقاً فلا حاجة معه الی ازدیاد فی الاستشهاد»^۲. همین
حالت شجاعت حسین (ع) بود که روز عاشورا در امام (ع) و بعضی از اصحابش این چنین
بود که لحظه به لحظه چهره‌شان نورانی تر می‌شد و آرامشی در آنها و سکوتی در نفس
شان حاکم بود که بعضی از آنها به بعض دیگر می‌گفتند:

«انظروا لا یالی بالموت فقال لهم الحسین صبراً بنی الکرام فما السوت الاّ قنطرة
تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة»^۳

نگاه کنید که از مرگ باک و بیم ندارند. امام حسین به آنها فرمود:
ای جوانمردان صبر کنید. مرگ جز پلی که شما را از سختی‌ها و ضررها عبور دهد
و به بهشت و سبع و نعمت جاویدان برساند، چیز دیگری نیست.

و همین حالت شجاعت یاران امام حسین است که در میان جنگ تمام زخم‌ها را و
جراحات‌ها و سختی‌ها را تحمل کردند، اما از کرامت نفسانی دست نکشیدند؛ همان طوری
که شیخ کاظم از دی در وصف آنان سرود:

قد غیّر الطّعن منهم کلّ جارحة
إلاّ المکارم فی امنٍ من الغیر^۴

۱. فی رحاب ائمة اهل البيت، ج ۲، ص ۷-۵۶.

۲. اربابی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳. سیح عبدالله بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۳۵۱.

۴. محمد تقی جعفری، امام حسین شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت، ص ۴۲۹.

اعضای بدن شما دست خوش دگرگونی نیزه‌ها شد، جز کرامت نفسانی شما ایمن از دگرگونی شد.

و همین کرامت نفسانی است بالاین که می‌توانستند از صحنه عاشورا فرار کنند و بروند در عین حال ماندن و شهادت را بر زندگی دنیا ترجیح دادند با اینکه امام در شب عاشورا از آنها خواست از تاریکی شب استفاده کنند و بروند و فرمود:

«تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هَوَاءِ الْقَوْمِ فَأَنْتُمْ لَا يَطْلُبُونِي غَيْرِي وَ لَوْ أَصَابُونِي وَ قَدْ رَوَا عَلِيٌّ قَتْلِي لَمَا طَلَبُوكُم^۱». در تاریکی شب متفرق شوید و مرا به این قوم واگذارید، زیرا آنان فقط دنبال من هستند و اگر به من دسترسی پیدا کردند و برگشتن من توانا شوند، کاری به شما ندارند. اما تاریخ نقل می‌کند که در آن شب هیچ کس از یاران امام صحنه را ترک نکردند و فرار نکردند: «فَأَبْرَأَ ذَلِكَ كُلُّهُمْ»^۲.

البته آنان که ناخالص بودند، و به طمع دنیا آمده بودند، بعد از شنیدن خبر قتل مسلم بن عقیل بنا به نقل ابن خلدون رفته بودند: «لَمَّا بَلَغَهُ مَقْتَلُ ابْنِ عَمِّهِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ تَخَاذُلَ النَّاسِ عَنْهُ أَعْلَمَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَعَهُ بِذَلِكَ وَ قَالَ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَنْصُرَ فَلَیَنْصُرَ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ يَمِینًا وَ شِمَالًا»^۳.

لیکن در شب عاشورا هیچ کس از یاران امام نرفتند، بلکه هر کدام بلند شدند و با جملاتی که حاکی از روح ایمان و رشادتشان بود، سخن گفتند. اول از همه عبدالله بن مسلم بن عقیل بلند شد و گفت: ای پسر پیامبر خدا! مردم در حق ما چه خواهند گفت؟! اگر ما بزرگمان و آقا و سرورمان و پسر عمو و پسر پیامبرمان که سید پیامبران است، خوار کنیم و با شمشیری که در دست داریم به دشمن نزنیم و با نیزه‌هایمان نجنگیم، به خدا قسم! مگر آن که با شما وارد شدیم و جانمان را در مقابل شما، فدای جانتان نماییم خون ما در

۱. ابن اعمش کوفی، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۶۹.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷.

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۹.

کنار شما ریخته شود. اگر چنین کردیم آنچه برگردن داشتیم ادا کردیم و از چیزی که بر ما لازم بود، خارج می‌شویم».^۱

و زهیر بن قین هم اعلان کرد: «دوست دارم صد بار کشته شوم و زنده شوم و خداوند به واسطه من از شما اهل بیت دفع مشکل نماید»^۲

مسلم بن عوسجه بلند شد و عرض کرد:

«آیا از شما دست بکشیم و صحنه را بر شما خالی کنیم؟ چه عذری در پیشگاه خداوند بیاوریم. به خدا قسم! می‌جنگم تا نیزه‌ام را در سینه آنها فروم و بکشم و مادامی که قبضه شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و از شما جدا نمی‌شوم و اگر اسلحه‌ای که با آن بجنگم، در دستم نباشد، با سنگ می‌جنگم تا با شما کشته شوم»^۳ و همین حالت است که ابوالفضل دارد؛ با این که شمر از طرف عبید الله زیاد برای او و برادرانش غیر از حسین امان نامه آورده بود که خود را به خاطر حسین به کشتن نده و از امیرالمومنین یزید اطاعت کن: «فناده العباس بن علی تبّت یداک و لعن ماجئت به من امانک یا عدوّ الله اتامرنا ان نترک اخانا وسیدنا الحسین بن فاطمه و ندخل فی طاعته اللعناء اولاد اللعناء؟»^۴

همین روحیه اصحاب امام حسین علیهم السلام است که آقا در حقشان فرمود:

«اللّٰهُمَّ اِنِّی لَا اَعْرِفُ اَهْلَ بَیْتِ اَبْرَ و لَا اَزْکٰی وَلَا اَظْهَرَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی و لَا اَصْحَاباً هُمْ خَیْرٌ مِنْ اَصْحَابِی»^۵ خدایا اهل بیتی نیکوتر و پاکیزه‌تر از اهل بیت من و اصحابی بهتر از اصحاب من نمی‌شناسم و وقتی زینب کبری در شب عاشورا از برادرش سؤال می‌کند: آیا اصحاب را امتحان کردی، نکند فردا شمارا به جنگ دشمن رها نمایند؟ فرمود:

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴. سید بن طاووس، مملووف، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۵. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۳۳.

«وَاللّٰهُ لَقَدْ بَلَّوْهُمُ فَمَا وَجَدَتْ فِيهِمْ إِلَّا الْآسُفَ الْأَقْعَسَ يُسْتَأْذِنُونَ بِالْمَنِيِّ دُرِّي
 إِسْتِئْذَانِ الْوَلَدِ إِلَىٰ مَحَالِبِ أُمِّهِ»^۱ به خدا قسم! آنان را آزمودم و محکم و دلاور و غزنده
 دیدم و با صلابت و استوار. به گشته شدن در رکاب من چنان مشتاقند، مانند اشتیاق طفل
 شیرخوار به پستان مادرش.

نکته‌های اخلاقی در عاشورای امام حسین زیاد است، لیکن با توجه به محدودیت
 فقط به مطالب ذکر شده اکتفاء کردم، امیدوارم خداوند این نوشته را ذخیره آخرتم قرار
 بدهد.

آمین رب العالمین

علی اکبر روحی تاریخ ۸۱/۱۰/۱۸

۱. عبدالرزاق الموسوي الحفص، مقتل الحسين (ع)، ص ۲۶۵.

منابع:

- ۱- القرآن الکریم
- ۲- الامالی للشیخ ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی دار الثقافة مؤسسه البعثة طبع اول ۱۴۱۴
- ۳- الامالی للشیخ ابی جعفر محمد بن الحسین ابی بابویه قمی معروف به صدوق چاپ پنجم ۱۴۱۰ مؤسسه اعلمی بیروت
- ۴- الاخبار الطوال ابن حنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ اول ۱۴۰۹ دارالکتب العربیه
- ۵- ارشاد مفید تألیف محمد بن محمد بن نعمان الاکبری ملقب به شیخ مفید منشورات بصیرتی قم
- ۶- اخلاق واعظ شهید شیخ محمدتقی فلسفی نشریه هیئت نشر معارف اسلامی چاپ دوم شهریور ۱۳۵۶
- ۷- امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت محمدتقی جعفری مؤسسه نشر آثار علامه چاپ ۱۸۰۱
- ۸- البدایة والنهاية تألیف ابو الفداء الحافظ ابن کثیر الدمشقی دارالکتب العلمیه بیروت
- ۹- بحار الانوار ج ۴۴ و ۴۵ تألیف علامه شیخ محمد باقر مجلسی مؤسسه الوفاء بیروت طبع سوم سال ۱۴۰۳
- ۱۰- تاریخ ابی مخنف تألیف لوط بن یحیی بین سعید غامدی چاپ اول دارالمحجة البیضاء بیروت ۱۴۱۹
- ۱۱- تاریخ الامم و الملوک لابن جعفر محمد بن جریر الطبری ج ۶ چاپ اول ۱۴۰۷ دارالفکر بیروت
- ۱۲- تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ علی بن حسن بن هبة الله بن عبدالله الشافعی المعروف بابن العساکر چاپ ۱۴۱۵ بیروت

- ۱۳ - تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون ج ۳ دارالفکر بیروت چاپ دوم ۱۴۰۸
- ۱۴ - تفسیر نمونه ج ۲۲ تالیف جمعی از محققین به اشراف آیه اله مکارم شیرازی انتشارات دار الکتب الاسلامیه چاپ ۱۳۶۳
- ۱۵ - الثاقب فی المناقب، محمد بن علی الطوسی المعروف بابن حمزه طبع دوم چاپخانه صدر سال ۱۴۱۲
- ۱۶ - حماسه حسینی ج ۳ آیه اله شهید مرتضی مطهری انتشارات صدرا چاپ نهم سال ۱۳۶۸
- ۱۷ - الحسین ابوالشهداء، عباس محمود العقاد چاپخانه دارالشعب سال ۱۹۸۹
- ۱۸ - سخنان امام حسین بن علی از مدینه تا کربلا محمد صادق نجمی دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین چاپ سوم ۱۳۶۲
- ۱۹ - سيرة الائمة الاثنی عشر هاشم معروف الحسینی ج ۲ ناشر دار التعارف چاپ اول ۱۳۹۷
- ۲۰ - عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی ج ۱۷ چاپ اول ۱۴۰۷ چاپ امیرقم
- ۲۱ - فی رحاب ائمه اهل البیت (سیرائمه) آیه الله سید محسن امین دار التعارف چاپ سال ۱۴۰۰
- ۲۲ - فرهنگ عاشورا جواد محدثی نشر معروف سال ۱۳۷۴
- ۲۳ - قادتنا کیف نعرفهم آیه الله سید محمد هادی میلانی ج ۶ موسسه الوفاء بیروت چاپ اول ۱۴۰۷
- ۲۴ - کتاب الفتوح ج ۵ ابو محمد احمد بن اعثم کوفی چاپ اول ۱۳۹۲ دایرة المعارف العثمانیة حیدر آباد هند
- ۲۵ - کشف الغمه ج ۲ علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی دارالاضواء بیروت
- ۲۶ - مروج الذهب ج ۳ مسعودی منشورات دارالهجرة چاپ دوم ۱۴۰۴

- ۲۷- مع الحسین فی نهضته. اسد حیدر دارالتعارف بیروت چاپ سوم ۱۳۹۹
- ۲۸- مقتل الحسین (ع) عبدالرزاق الموسوی المقرّم منشورات مکتبة بصیرتی ۱۳۹۴
- ۲۹- مقتل سیدالشهداء الحسین بن علی، سید عبدالکریم سید علی خان دار الزهراء بیروت چاپ اول ۱۴۰۲
- ۳۰- الملهوف علی قتلی الطفوف سید بن طاووس دار الاسوة چاپ اول ۱۴۱۴
- ۳۱- مناقب آل ابی طالب ج ۴، ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب دارالاضواء بیروت چاپ سوم ۱۴۱۲
- ۳۲- المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء ج ۵ مولی محسن الکاشانی دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین چاپ دوم
- ۳۳- موسوعة الامام الحسین ج ۲ دفتر انتشارات کمک آموزشی چاپ اول ۱۳۷۸
- ۳۴- موسوعة طبقات الفقهاء ج ۱ تحقیق جمعی از محققین به شراف آية الله سیحانی نشر موسسه امام صادق چاپ ۱۴۱۸
- ۳۵- میزان الحکمة شیخ محمد ری شهری دار الحديث چاپ اول ۱۴۱۶
- ۳۶- نهج البلاغه دکتر صبحی صالح
- ۳۷- وسایل الشیعه ج ۱۴، شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی مکتبة الاسلامیة بطهران چاپ دوم ۱۳۹۲
- ۳۸- وسایل الشیعه ج ۱۸، شیخ محمد بن انحسن الحر العاملی مکتبة الاسلامیة بطهران چاپ چهارم ۱۳۹۷
- ۳۹- وقعة صفین، نصر بن مزاحم المنقری متوفی ۲۱۲ مکتبة بصیرتی قم چاپ سوم ۱۳۸۲

نگاه عرفانی به کربلا

حائیه سادات شمس الدینی

مقدمه

کربلا، گلزاری است از عشق و بیداری، آن جا که تمامی عرفان بود و تمامی عرفان، مکتب آموز سلوک امام حسین (ع) آشنایی با بعد عرفانی کربلا، علاوه بر نشان دادن راه به سالکان و جویندگان آن طریقت، درس مقاومت و ایثار را نیز به ما می آموزاند. اگر چه در این مقال، صفحه کوچکی از این عرفان نشان داده شده امید است گوشه ای از مقامات حضرت (ع) را بنمایاند.

چکیده:

از ابتدای ورود امام حسین (ع) به کربلا، تاشهدات ایشان و اسارت اهل و فرزندان ایشان، سراسر درس عرفان است. درس هایی چون ریاضت ایشان و یارانشان، تحمل رنج های فراوان و طاقت فرسا برای دیدار محبوب، محو شدن در پرودگار و انقطاع از غیر او، صبر و مقاومت و رضا و تسلیم به اراده خداوند متعال. حسین (ع) وارد سرزمین عشق می گردد؛ آن گاه که نامش را می شنود، مشتاق دیدارش می شود. خیمه های عشق

چه زود برپا می‌گردد. یکایک منازل چه با سرعت طی می‌شود، اراده‌های آهنین که همه را به همراهی حسین (ع) می‌کشاند. روزها و شب‌ها می‌گذرد و همه احساس می‌کنند که لحظه دیدار یار نزدیک است. و اینک در شب عاشورا و شب وصال و مناجات‌های عاشقانه یاران، آنانی که جز او همه چیز را به فراموشی سپرده‌اند و در راه وصالش در، بر روی اغیار بسته‌اند، حجت الهی سر تا پایشان را رنگین نموده است و صبح عاشورا فرا می‌رسد و آن‌گاه که جنگ آغاز می‌شود، شکوهی از بازی‌های عاشقانه وصال موج می‌زند، تمرین و ریاضت نفس را چه نیازی است چه تمرینی برای نفس بیشتر از این که برادران خود را قطعه قطعه بینی و اراده‌ات سست نگردد؟ چه ریاضتی بیشتر از این می‌توان داشت که ولی خدا را بی‌کس و تنها بینی و طاقت بیاوری؟ "وقت‌هایی که بر شما گذشت، چه عاشقانه دریافتید همه" حال‌هایتان مبدل به "مقام" گشته بود.

و امام حسین (ع) را می‌بینی که یکایک عزیزانش را تنها به این خاطر که محبوب واقعی‌اش نزد او عزیزتر است، به او می‌سپارد و خداوند انقطاع را به او عطا می‌نماید و در این مرحله انقطاع از تمام آنچه دوستش می‌دارد و تو نمی‌دانی آنچه او رانگاه می‌داشت حال جمع "بود با فرق" و او قهرمانانه نبرد می‌کند و نبرد در خالی که دلش پرا زخون و سراسر عشق به اوست، گویی موانع وصال او را قلع و قمع می‌کند. او با تمامی فشار و "قبض" سراسر "بسط" است و آن‌گاه که بر زمین افتاد و عرش دگرگون شد و آه از یاد نبرید تشنگی او را و چه زیباست زمانی که به خاطر او تشنه باشی و کافی است سراسر خشکی و آسمان در برابر تو چونان دودی بنماید و تو در برابر این همه لبخند معشوق را به بینی و لحظه‌ای احساس ناتوانی ننمایی، چه شگفت‌انگیز است که هجوم نیزه و شمشیرها را بر تن و روح خسته‌ات همچون رقص ملانکه ببینی که تو را به سوی محبوب همیشگی‌ات رهنمون می‌کنند! با هرچه دل‌انگیز است که بدانی فقط چند قدم، تنها چند ثانیه بیشتر نمانده است که محبوبی که همواره آرزوی دیدنش قلبت را از سینه خارج می‌داشت بینی!

و باز به خاطر آور، گاه افتادن کوهی از استقامت ایثار را بر زمین گرم آنکه این چندمین بار بود که بدن مطهرش با زمین آشنا می‌شد و تو در این آشنایی چیزی را به خاطر بیاور، آن‌گاه که تمام وجود یر از مصیبت او و چشمان اشک الودش سراسر رضا و تسلیم گردیده بود: "الهی رضابقضائك تسليماً لا مَرک لا معبوداً سواک"

و او افتاد. قتلگاه چنان محراب نیایشی بود که قطره قطره خون امام حسین علیه السلام زمزمه‌های عارفانه آن بود. او که شیون و فریاد اهل خود را می‌دید، می‌شنید، اما دیدار محبوب آن چنان او را مجذوب نموده بود که از همه چیز گذشت نمود، حتی از جای جای بدن خویش و این‌طور آخرین ریاضت‌ها را برای آمادگی عروج تحمل کرد و زینت را چه نگاه داشت مگر چیزی جز عمل الهی و جز اراده و لطف او بود که توانست این همه رنج را تحمل نماید و سپس از مصیباتی چنین فراوان همچون کوهی از امام و مرشد خویش حمایت نماید.

و "بی‌خودی" امام حسین علیه السلام را درس بیاموزیم، آیا می‌خواهی سرزمینی را مشاهده کنی که سراسر عرفان بود؟ آیا می‌خواهی طوری رفتار بنمایی که راه صد ساله را یک شبه طی کنی و جایی تنفس نمایی که محبوب در چند قدمی تو باشد؟

کربلا را مشاهده کن و یاران حسین علیه السلام را ببین و حسین علیه السلام را دریاب، راه رسیدن به معشوق همین است که نه از تنهایی در دنیا بترسی و نه از مصیبات آن هراس داشته باشی. همواره تسلیم او باشی و رضای او در سخت‌ترین مراحل تنها هدف باشد و همچون حسین و یارانش از تمامی هستی خویش برای محبوب بگذری و چون زینب به خاطر رضا به اراده او صبرنمایی که لقای الهی به تمامی رنج‌های دنیوی می‌ارزد و این رنج‌ها هر چقدر بیشتر و سخت‌تر باشد، مقامات توبالاتر می‌رود و سلوک سریع‌تر؛ آن‌طور که حر در نیم روز عارف آزاده‌ای شد که سر بر آغوش حسین علیه السلام گذارد و در راه او جان داد و محبوب، توبه‌اش - که این همه گناه کرده بود - را بخشید و به خاطر مجاهدتش، سلوک وصالش چه سریع سرانجام یافت.

نتیجه

امام حسین (ع) و یارانش عارفان واقعی بودند که تمامی منازل عرفان را به سرعت در کربلا طی نمودند. یاران حضرت شروط این منازل، همچون ریاضت و انقطاع و توبه را به خوبی گذارند. امام حسین (ع) نیز صحنه‌های بزرگ باشکوهی از عرفان کامل را به نمایش گذاشتند و ما نیز باید از این صحنه‌ها درس ایثار و صبر و اقتدای به امام حسین (ع) در تمامی مراحل نماییم و در راه اسلام از همه هستی خود بگذریم.

مرو که در غم هجرت تو از جهان برویم بیا که پیش تو از خویش هر زمان برویم
 گدای کوی شمائیم و حاجتی داریم روا مدار که محروم از آستان برویم
 نشان وصل به ما ده به هر طریق که هست کز باری از پی وصل تو بر نشان برویم

نیایش امام حسین (ع) در روز عرفه

ماشاءالله رهبران یزدی

مقدمه

از جمله دعا‌های حضرت سیدالشهدا (ع) دعای معروف عرفه است که بنا بر آن چه مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح ذکر نموده، بشر و بشیر، پسران غالب اسدی نقل کرده‌اند که عصر روز عرفه در عرفات خدمت آن حضرت بوده‌اند. پس حضرت از خیمه بیرون آمد و با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت تذلل و خشوع بر جانب چپ کوه ایستادند و روی خود را مقابل کعبه گردانیدند و دست‌ها را برابر رو، بالا گرفتند؛ مانند مسکینی که طعام طلبد و این دعا را خواندند.

قبل از دعای آن حضرت چند مسئله درس آموز، گنج‌انیده شده است که در ذیل به آن می‌پردازیم:

۱- زمان دعا

از روایات فراوانی که در دست است، این معنا تصدیق می‌شود که زمان‌ها در اجابت و قبول دعا تأثیر فراوانی دارند که بعضی روایات صراحتاً و بعضی به‌طور ضمنی به این

معنا اذعان دارند، اما آن روایاتی که تصریح دارند بر مداخله زمان‌ها در تأثیر دعا:

۱ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ السَّاعَةِ الَّتِي يَسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: مَا بَيْنَ فَرَاغِ الْإِمَامِ مِنَ الْخُطْبَةِ إِلَى أَنْ تَسْوِيَ الصُّفُوفَ، وَسَاعَةَ آخِرِ النَّهَارِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَدْعُو فِي ذَلِكَ الْوَقْتُ».

در این حدیث راوی از امام صادق (ع) از زمانی که در روز جمعه دعا مستجاب می‌شود، سؤال می‌کند و امام به دو زمان در روز جمعه اشاره می‌فرمایند: اول، زمانی که خطیب و امام جمعه خطبه‌ها را تمام کرده و آماده برای اقامه نماز جمعه می‌شود، در آن چند لحظه، و دیگر ساعت آخر روز جمعه تا هنگام غروب خورشید که حضرت زهرا (ع) هم در آن وقت دعا می‌فرمودند. و یکی از دعا‌های معروف یعنی دعای سمات هم که اکثر علمای سلف، بنابر قول محدث قمی بر آن مداومت داشته‌اند، در همین زمان است.

۲ - عَنْ أَبِي بصير عن أبي جعفر (ع): «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيَأْمُرَ مُلَكًا فِينَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ جَمْعَهُ مَنْ فَوْقَ عَرْشِهِ مَنْ أَوَّلَ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ: أَلَا عِبْدُ اللَّهِ مَنْ يَدْعُونِي لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاجِيبُهُ؟ أَلَا عِبْدُ اللَّهِ مَنْ يَتُوبُ إِلَيَّ مِنْ ذُنُوبِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاتُوبُ إِلَيْهِ؟ أَلَا عِبْدُ اللَّهِ مَنْ...»

ابوبصیر از امام باقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند خدای تبارک و تعالی در هر شب جمعه ملکی را امر می‌کند که به مردم از بالای عرش ندا دهد که آیا بنده مؤمنی هست که مرا بخواند برای کاری از امور دنیا و آخرتش تا قبل از طلوع فجر از گناهش درگذرم؟

و در دنباله حدیث همین‌طور سؤال‌ها می‌شود ولی با محدودیت زمان تا هنگام طلوع فجر.

و اما بعضی روایات به‌طور ضمنی دلالت بر تأثیر دعا در زمان خاص دارند و آن روایاتی است که دعایی را برای وقت مخصوصی ذکر کرده‌اند: در عید قربان این دعا را

بخوان، یا در شب جمعه دعای کمیل بخوانید، یا در شب‌های ماه رمضان دعای افتتاح بخوانید، یا در دهه آخر ماه رمضان می‌گویید، در شب بیستم این دعا را بخوان و شب بیست و یکم دعای دیگر الی آخر.

۲- دعای دسته‌جمعی و گروهی

در این‌جا امام حسین (ع) با گروهی از اهل بیت و فرزندان خود دست به دعا برداشتند، در صورتی که مانعی نبود که خود آن حضرت به تنهایی سراغ دعا بروند. پس معلوم می‌شود در دعای دسته‌جمعی آمیدی بیشتر برای استجاب است و روایاتی هم در این زمینه داریم که به دو روایت اشاره می‌شود.

۱- قال أبو عبد الله (ع): «ما من رهط أربعين رجلاً اجتمعوا فدعوا الله عز وجل في أمرٍ إلا استجاب الله لهم؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند دعای چهل نفر را حتماً مستجاب می‌گرداند».

۲- عن أبي عبد الله (ع) قال: «كان أبي (ع) إذا حزنه أمرٌ جمع النساء والصبيان ثم دعا وأمنوا؛ از امام صادق (ع) نقل شده است که پدرم هرگاه چیزی او را محزون می‌ساخت، زن و بچه‌ها را جمع می‌فرمود و سپس دعا می‌فرمود و آنان آمین می‌گفتند».

۳- دعا با حال خشوع و تذلل

خداوند متعال می‌فرماید: «أدعوا ربكم تضرعاً وحفياً إنه لا يحب المعتدين».

در این آیه مبارکه، خداوند ما را امر فرموده که در حال تضرع و ترس خدای خود را بخوانیم و حضرت اباعبدالله در روز عرفه، با حالت خشوع با اهل بیت و شیعیان دست به دعا برداشتند و در حدیث از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «اغتنموا الدعاء عند الرقة، فإنها رحمة؛ دعا را غنیمت شمیرید، در هنگامی که رقت قلب دارید که آن رقت

رحمت است». یعنی در هنگام رقت قلب دعا بیشتر مستجاب می شود.

و ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که: «إِذَا بَرَقَ أَعْدَكُمْ فَلْيَدْعُ فَإِنَّ الْقَبْ لَا يَرِقُ حَتَّى يَخْلُسَ؛ هرگاه رقت قلب پیدا کردید پس دعا کنید چون قلب رقت پیدا نمی کند؛ مگر وقتی که خالص شود».

۴ - مکان دعا

بی شک، مکان ها در اجابت دعا تأثیر فراوانی دارند که بهترین مکان ها برای دعا مساجد و بالاترین مساجد، مسجدالحرام و کنار کعبه و غیر از مساجد زیر گنبد حائر حسینی در کنار ضریح حضرت اباعبدالله و همچنین صحرای عرفات که از مکان های مقدس است و دعا در آن به اجابت می رسد و پیامبران الهی در آن جا به استغاثه نزد پروردگار پرداختند. بنابر آن چه از تفسیر البرهان نقل شده که حضرت آدم (ع) به راهنمایی و دستور جبرئیل (ع) در روز عرفه، و قوف در عرفات نمود و در هنگام عصر این کلمات را بر زبان جاری می ساخت:

«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمَلْتُ سُوءَ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». و تا به هنگام غروب آفتاب هم چنان دستش رو به آسمان بلند بود و با تضرع اشک می ریخت.

از جمله پیامبران که در عرفات وقوف داشت، حضرت ابراهیم (ع) بود که پیک وحی الهی، مناسک حج را به او آموخت و حضرت ابراهیم (ع) در برابر می فرمود: «عَرَفْتُ عَرَفْتُ؛ شناختم، شناختم».

و نیز دامنه کوه عرفات، در صدر اسلام کلاس صحرایی پیامبر بزرگوار اسلام (ص) بود و بنا بر گفته مفسران، آخرین سوره قرآن در صحرای عرفات بر پیغمبر اکرم (ص) نازل

دعای عرفه: در این دعا که در عصر روز عرفه تا هنگام غروب آفتاب، از حلقوم بهترین خلایق در بهترین زمان‌ها و مکان‌ها و در بهترین حالات خارج شد، مجموعه‌ای از معارف و حقایق و فشرده‌ای از ایمان و اقرار و گوشه‌ای از برشماری نعمت‌های الهی و قصور بندگان و درخواست‌ها و نیازهای بندگان و غنا و الطاف بی‌پایان الهی بود که بیشتر از پنجاه مطلب کلی در آن گنجانیده شده، بعلاوه شامل ده مرتبه حمد و سپاس الهی و هشت بار درود و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و ۳۲ مرتبه خطاب به «اللهم ویا الهی» و ۱۶ مرتبه «سبحانک» و ۱۵ مرتبه «لا اله الا انت» است.

اما اهم عنوان‌هایی که می‌شود برای این دعا وضع نمود یا مسائلی که حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در این دعا بدان اشاره کرده‌اند و این دعا را امتیازی دیگر بخشیده، بدین قرار است:

۱- اشاره به توحید و صفات باری تعالی

حضرت اباعبدالله (ع) دعای عرفه را با حمد خداوند بدین صورت شروع می‌کند: «الحمد لله الذی نیس لقضائه دافع ولا لعطائه مانع ولا کصنعه صنع وهو الجواد الواسع... حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از قضای او برای کسی سرپیچی نیست و مانعی نیست که بتواند او را از عطا منع کند و صنعت هیچ صنعت‌گری به پای صنعت او نمی‌رسد و او بخشنده بی‌پایان است.»

آن‌چه در این قسم باید بدان اشاره شود شروع دعای عرفه، با حمد و ثنای الهی است که اباعبدالله بدان اشاره کرده و امام صادق (ع) ثنای بر خدای متعال و مدح او و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) را از آداب دعا برمی‌شمارد:

قال ابو عبدالله (ع): «یاکم اذا اراد احدکم ان یستل من ربّه شیئاً من حوائج الدنیا والآخرة حتی یدأ بالتناء علی الله عزوجل والمدح له والصلاة علی النبی (ص) ثم یستل

الله حوائج؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: بر شما باد هرگاه یکی از شما اراده دارد چیزی از حوائج دنیا یا آخرت را، به ثنا از خداوند ابتدا کند و حمد خدای متعال و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و سپس از خداوند حوائج خود را بخواهد».

۲ - شهادت به ربوبیت و مراتب خلقت:

«فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءٌ يَدْرِيهِ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَأَشْهَدُ بِالرَّبُوبِيَّةِ لَكَ مَقَرًّا بِأَنَّكَ رَبِّي وَأَنَّ إِلَيْكَ مَرْدِي إِبْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ اسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ؛ ... خدایی غیر او نیست و چیزی با خداوند معادل و مساوی نیست و مثل ومانندی ندارد و او شنوا و بیناست و لطیف و آگاه است و بر هر کاری قادر. خداوند، من روی به تو آورده‌ام و شهادت به ربوبیت تو می‌دهم و اقرار می‌کنم که تو پروردگار منی و این که بازگشتم به سوی توست، مرا با نعمت آغاز کردی، قبل از آن که چیزی ذکرکردنی باشم و مرا از خاک خلق نمودی و سپس مرا در صلب‌ها قرار دادی و...»

۳ - هدایت از آن خداست:

در این قسمت از دعا اشاره به الطاف الهی نسبت به خویش و هدایت الهی است که آن حضرت می‌فرماید:

«وَلَطِيفٌ لِي وَإِحْسَانُكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكَفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَكَذَّبُوا رِسْلَكَ لَكَتَكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَتَحَنُّناً عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسِّرْتَنِي وَفِيهِ انْشَأْتَنِي؛ خدایا، لطف و احسان تو به من در دولت طاغوت و کفر، آن کسانی که نقض عهد یا تو کرده‌اند و تکذیب پیامبرانت نموده‌اند، آن که تو مرا به رأفت خود از آن دسته خارج ساخته‌ای و چشم مرا به سوی هدایت گشودی و راه هدایت را برابیم آسان نمودی و مرا در هدایت پرورش دادی».

۴- شناخت خویش و مراتب رحم:

«وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رُفِّقَتْ بِي بِجَمِيلِ صَنَعِكَ وَسَوَّيْتَ نِعْمَكَ فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَتْنِي يَمْنِي وَأَسْكَنْتَنِي فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ بَيْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ لَمْ تَشْهَدْنِي خَلْقِي وَلَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي؛ و قبل از هدایت مرا با صنع زیبایت مورد رأفت و نعمت‌های بی‌کرانت قرار دادی، پس آفرینشم را از آبی جهنده پدید آوردی و مرا در ظلمت‌های سه‌گانه قرار دادی، میان گوشت و خون و پوست و مرا شاهد آفرینش خود نگردانیدی و هیچ‌یک از امورم را به خودم واگذار نکردی.»

۵- اشاره به الطاف خداوند پس از تولد:

«ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى إِلَى الدُّنْيَا تَامّاً سَوِيّاً وَحَفَظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبناً مَرِيّاً وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِ وَكَفَلْتَنِي الْأُمّهَاتِ الرُّوَاحِمَ وَكَلاَمَتِي مِنْ طَوَارِقِ الْجَنِّ وَسَلَّمْتَنِي مِنَ الزَّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ فَتَعَالَيْتَ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَنُ؛ سپس مرا برای آن‌چه در پیش قرار داده‌ای، از هدایت به دنیا آوردی، در حالی‌که موجودی کامل و سالم مرا خلق نمودی و مرا در گهواره هنگامی که طفل کوچکی بودم، حفظ نمودی و مرا از شیر شیرین و گوارا تغذیه نمودی و دل‌های پرستاران را به من مهربان ساختی و با مادران رحم‌ها، مرا فروغ بخشیدی و از گزندهای آشکار و پنهان حفظ نمودی و مرا از زیادی و نقص خلقتم ایمن داشتی، پس بزرگی سزاوار توست ای خدای که نسبت به بندگان بخشنده و مهربان هستی.»

۶- اشاره به اكمال فطرت و اتمام نعمت:

«حَتَّى إِذَا اسْتَهْلَكْتُ نَاطِقاً بِالْكَلامِ اَتَمَمْتَ عَلَيَّ سَوَائِغَ الْإِنْعَامِ وَرَبَّيْتَنِي زَانِداً فِي كُلِّ عَامٍ حَتَّى إِذَا اكْمَلْتَ فِطْرَتِي...؛ تا این‌که مرا سخن آموختی و نعمت‌های بی‌پایانت را بر من تمام کردی و سال به سال بر رشد و تربیتم افزودی و فطرت من را کامل ساختی...»

۷- اشاره به الهام معرفت از طرف حق و اتمام حجت:

«أَوْحَيْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ يَا أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ وَرَوَّعْتَنِي بِعَجَائِبِ حِكْمَتِكَ وَأَيَّدْتَنِي لِمَا دَرَأْتَ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدَائِعِ خَلْقِكَ، وَنَبَّهْتَنِي لَشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ؛ مَسَى فَرَمَايِدَ: حُجَّتَ رَا بَر مَن تَمَام كَرْدِي كِه مَعْرِفَت خُود رَا بَه مَن اِلْهَام فَرَمُودِي وَ عَجَائِبِ حِكْمَتِ رَا دَر ضَمِيرَم اِنْدَاخْتِي وَ مَرَا بَبِدَار وَ آگَاه سَاخْتِي اَز اسرار آفَرِیْنِش دَر آسْمَان وَ زَمِیْن اَز خَلْقَت، وَ بَبِدَارم كَرْدِي تَا شُكْر تُو گُویَم وَ یَاَد تُو باشَم.»

۸- واجب کردن طاعت بر بنده:

«وَأَوْجَبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَكَ وَعِبَادَتَكَ وَفَهَّمْتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رِسْلُكَ؛ طَاعَتَ وَ عِبَادَتَ خُود رَا بَر مَن وَاجِب سَاخْتِي وَ اَن چِه بِیَا مَبْرَان آوَرْدَنْد بَه مَن آموختی.»

۹- اشاره به نعمت‌های ظاهری:

«ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصَنُوفِ الرِّيَاسِ بِسَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ؛ سَبَسِ چُون مَرَا اَز بَهْتَرِیْن خَاك آفَرِیْدِي، رَا ضی نَشْدِي كِه نَعْمَتِي رَا اَز مَن دَرِیغ نَمَائِي وَ مَرَا ز اَنْوَاع وَ سَائِلِ زَنْدَگِی وَ اَز لَذت‌های مَخْتَلَف بَهْرَه‌مَنْد سَاخْتِي، بِا لُطْف وَ اِحْسَانِ فَرَاوَان وَ مَرَحْمَتِ بِي كِرَانْتِ بَر مَن وَ اِحْسَانِ هَمِیْشِگِی اِسْت.»

۱۰- واکنش خداوند به اعمال بنده:

«فَإِنْ دَعَوْتَكَ أَجَبْتَنِي وَإِنْ سَأَلْتَكَ أَعْطَيْتَنِي وَإِنْ أَطَعْتَكَ شَكَرْتَنِي...! اِگَر بَه دِگَاهْتِ دَسْت بَه دَعَا بَر دَاشْتَم اِجَابْتَم كَرْدِي وَ اِگَر اَز تُو چِیْزِي خُواَسْتَم عَطَا فَرَمُودِي وَ اِگَر تُو رَا اطاعت كَرْدَم اَز مَن تَقْدِیر كَرْدِي.»

۱۱ - خدا را به بزرگی یاد کردن

«فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ عَبْدِيٍّ مَعِيْدٍ حَسِيْدٍ تَقْدَسَتْ اَسْمَاؤُكَ...؛ منزّه است خدا، منزّه است آن که آغاز گردد، برگرداننده ستوده است و بزرگوار نام‌هایت مقدس است».

۱۲ - شهادت به ایمان حقیقی:

«وَأَنَا أَشْهَدُ يَا اَلْهِيَ بِحَقِيْقَةِ اِيْمَانِي وَ عَقْدِ عَزْمَاتِ يَقِيْنِي وَ خَالِصِ صَرِيْحِ تَوْحِيْدِي وَ...؛ خدایا، من به حقیقت ایمانم شهادت می‌دهم و هم‌چنین به تصمیمات متقن خود و به توحید صریح و خالصم و...»

۱۳ - برشمردن نعمت‌های بدنی و لطایف آن:

«وَبَاطِنُ مَكْنُونِ ضَمِيْرِي وَ عِلَاقُ مَجَارِي نُوْرِ بَصْرِي وَ اَسَاوِيْرُ صَفْحَةِ حَبِيْبِي وَ خَرَقُ مَسَارِبِ نَفْسِي وَ...؛ و به باطن نادیدنی نهادم و پیوست‌های جریان نور دیده‌ام و خطوط ترسیم شده بر پیشانی‌م و روزه‌های تنگم و...»

۱۴ - ناتوانی در بجا آوردن شکر نعمت:

«اِنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدِيِ الْعَصَاوِرِ وَالْاَحْقَابِ لَوْ عَمَرْتُهَا اَنْ اُوْذِيَ شَكَرٍ وَاحِدَةٍ مِنْ اَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ اِلَّا بِمَنْكَ الْمَوْجِبِ عَلَيَّ بِهْ شَكَرُكَ اَبَدًا جَدِيْدًا...؛ گواهی می‌دهم اگر در طول قرون و اعصار زنده بمانم و بکوشم تا شکر یکی از نعمت‌های تو را به جای آورم نتوانم مگر آن که بازهم توفیق از طرف تو به من رسد که آن خود مزید نعمت و مستوجب شکر دیگر است».

۱۵ - استدلال به آیات الهی بر بیکران بودن نعمت‌ها:

«انت المخبر في كتابك الناطق والنبأ الصادق: ﴿وَأَنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تحصوها﴾ صدق كتابك اللهم و انبأك: در کتاب گویایت و خبر راست خود فرمودی: اگر بخواهید نعمت‌های الهی را برشمرد، نتوانید. من گواهی می‌دهم که کتاب و گزارشت راست است...»

۱۶ - شهادت به وحدانیت خدا با تمسک به آیات قرآن

«الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً فيكون موروثاً ولم يكن له شريك في ملكه و... لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا و...: حمد و ستایش خدایی را که فرزندی ندارد تا میراث بر او باشد و شریک ندارد در ملک و حکومتش... اگر در آسمان و زمین، خدایانی به جز خدای یگانه بودند، در زمین و آسمان فساد و نابودی بیش می‌آمد».

۱۷ - درخواست‌های والای روحی

«اللهم اجعلني أخشاك كأي أراك وأسعدني بتقواك ولا تشقني بمعصيتك و...: خدایا چنان کن که فقط از تو بیم داشته باشم، آن چنان که گویا تو را می‌بینم و مرا با تقوایت یا سعادت کن و برای معصیت خودت مرا به شقاوت دچار مساز...»

۱۸ - حمد و سپاس بجهت تربیتهای خدایی

«اللهم لك الحمد كما خلقتني فجعلتني سميعاً بصيراً ولك الحمد كما خلقتني فجعلتني خلقاً سوياً رحمةً بي وقد كنت عن خلقي غنياً...: خدایا حمد مخصوص توست، آن چنان که مرا آفریدی، پس قرار دادی مرا شنوا و بینا، و حمد مخصوص توست که مرا آفریدی و خلقم را نیکو بیاراستی برای لطفی که به من داشتی، در حالی که از خلقت من بی‌نیاز بودی».

۱۹ - احتیاجات و درخواست های تربیتی از خدا

«واعتني على بوائق الدهور وصروف الليالي والأيام ونجني من أهوال الدنيا وكربات الآخرة...؛ خدایا مرا بر مشکلات روزگار و کشمکش شب ها و روزها یاری فرما و مرا از مشکلات این جهان و سختی های آن جهان نجات بده».

۲۰ - شکایت ها

«الهي الى من تكلمي؟ إلى قريب فيقطعني أم إلى بعيد فيجھمني أم الى...؛ خدایا! مرا به که وامی گذاری؟ آیا به خویشاوندان که پیوند خویشاوندی را خواهند گسست؟ یا به بیگانه که بر من برآسفند؟»

۲۱ - درخواست راحتی هنگام مرگ

«فاسئلك يارب بنور وجهك الذي أشرقت له الأرض والسموات وكشفت به الظلمات وصلح به أمر الأولين والآخرين أن لا تميئني على غضبك ولا تنزل بي سخطك...؛ از تو درخواست می کنم به نورت که با آن آسمان و زمین را روشن ساختی و پرده از تاریکی ها برداشتی و با آن کار اولین و آخرین را اصلاح می گرداند که مرا به حال خشم و غضبیت و نمیرانی و غضب خود را بر من فرود میاورد».

۲۲ - خدای را به اسامی مختلف خواندن

«لا إله إلا أنت رب البلد الحرام والمشعر الحرام والبيت العتيق الذي أحللت له البركة وجعلته للناس أمناً يا من عفا عن عظيم الذنوب بحلمه يا من أسبع النعماء بفضلته...؛ نیست خدایی به جز تو پروردگار شهر حرام (مکه) و مشعر الحرام خانه ای که آن را با برکت قرار دادی، و آن را برای خلائق امن قرار دادی ای کسی که می بخشد از بسیاری از گناهان به حلمش، ای کسی که نعمت هایت را با فضل خویش انعام می فرمایی».

۲۳ - اشاره به روز قیامت و منزل قبر

«يَا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي يَا صَاحِبِي فِي وَحْدَتِي يَا غِيَاثِي فِي كَرْبَتِي يَا وَلِيَّيَ فِي نِعْمَتِي؛
ای پشتوانه، روز سختی‌ام، ای مونس تنهایی‌ام، ای فریادرس سختی‌هایم، ای ولی نعمت
من.»

۲۴ - اقرار به خدا و پیامبران و ملائکه مقربان

«يا اِلهی وَاٰلِهٖ اَبَآئِی اِبْرَاهِیْمَ وَاِسْمَاعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وِیَعْقُوْبَ وَرَبَّ جِبْرِیْلَ وَمِیْكَائِیْلَ
وَاسْرَافِیْلَ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ وَآلِهِ الْمُسْتَجِیْبِیْنَ مَنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِیْلِ وَالزَّبُورِ
وَالْفُرْقَانِ...؛ ای خدای من وای خدای پدران من ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و
ای خدای جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خدای محمد ﷺ خاتم پیامبران و فرزندان
برگزیده‌اش، ای فروفرستنده تورات و انجیل و زبور و قرآن.»

۲۵ - تو پناهگاه منی

«اَنْتَ كَهْفِي حِيْنَ تَعِيْنِي الْمَذَاهِبُ فِي سَعْتِهَا وَتَضِيقُ بِي الْاَرْضُ بِرَحْبِهَا...؛ تو
پناه‌گاه منی وقتی که راه‌ها بر من با همه وسعت صعب و دشوار شوند و وسعت زمین بر من
تنگ شود.»

۲۶ - اشاره به رفعت شأن خدا

«يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسَّمُوِّ وَالرَّفْعَةِ فَأَوْلِيَّائُهُ بِعَرْوَةِ يَغْتَرِّوْنَ يَا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ اَسْلُوْكُ
نِيرِ الْمَذَلَّةِ عَلَى اعْتَاْقِهِمْ؛ ای کسی که بزرگی و رفعت را ویژه خود قرار دادی و دوستانش در
سایه عزت او عزیزند، ای کسی که بر گردن پادشاهان، طوق مذلت افکندی.»

۲۷ - اشاره به علم خدا

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورَ وَعَيَّبَ مَا تَأْتِي بِهِ الْأَرْمَنَةُ وَالذُّهُورُ...» ای که نگاه پنهانی را و آن چه در سینه ها مخفی است و آینده و جریان زمان و دوران را می دانی.

۲۸ - اشاره به لطف الهی به پیامبران: (حضرت یوسف ع)

«يَا مُقَيِّضَ الرِّكَبِ يُيُوسِفُ فِي الْبَلَدِ الْفَقْرِ مُخْرَجُهُ مِنَ الْجُبِّ: ای که کاروان مصر را در صحرا ننگه داشتی تا یوسف را از چاه بیرون آورند».

۲۹ - لطف خدا به حضرت ایوب ع

«يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَابْلُغْنِي عَنْ أَيُّوبَ: ای برطرف کننده رنج و بلوی از حضرت ایوب».

۳۰ - لطف خدا به حضرت ابراهیم ع

«وَيُثَبِّتْ يَدَيَّ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَقَنَاءِ عُمُرِهِ: ای بازدارنده دست های ابراهیم از ذبح فرزندش پس از آن که او را در سن پیری و سپری شدن عمر دارای اولاد کردی».

۳۱ - لطف الهی به حضرت زکریا ع

«يَا مَنْ اسْتَجَابَ لِرُكْرِيَا فَوَهَّبَ لَهُ يَحْيَى وَلَمْ يَدْعُهُ فَرْدًا وَحِيدًا: ای کسی که دعای زکریا را به اجابت رسانیدی و به او فرزندی (بنام) یحیی دادی و او را تنها و بی کس قرار ندادی».

۳۲- لطف الهی به حضرت یونس (ع)

«يَا مَنْ أَخْرَجَ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ؛ ای کسی که یونس را از شکم ماهی بیرون آوردی.»

۳۳- لطف الهی به حضرت موسی و بنی اسرائیل

«يَا مَنْ فَلَقَ الْيَمِّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ؛ ای که دریا را برای بنی اسرائیل و حضرت موسی شکافتی و آنان را نجات دادی.»

۳۴- اشاره به نعمت باد

«يَا مَنْ أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ؛ ای کسی که بادهای را پیام‌آور و بشارت‌دهنده باران رحمت فرستادی.»

۳۵- اشاره به لطف حق نسبت به گناه کاران:

«يَا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلَى مَنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَغْدِ طُولِ الْجُحُودِ و...؛ ای که در مجازات بندگان گناه کارش عجله نمی‌کند. ای کسی که جادوگران را پس از زمان طولانی جحود و عناد نجات دادی.»

۳۶- برشمردن نام و صفات خداوند

«يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا بَدِءَ لَكَ يَا دَائِمًا لَا تَفَادُ لَكَ يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ...؛ ای خدا، ای خدا، ای آفریننده، ای خالق که مانند نداری؛ ای کسی که همیشه هستی و فنا برای تو نیست، ای زنده ازلی که وقتی تو زنده بودی، هیچ‌کس نبود.»

۳۷ - برآورنده نیازها

«يَا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضًا فَشَفَانِي وَعُزِّيًّا فَكَسَانِي وَجَانِعًا فَأَشْبَعَنِي وَ...: ای کسی که در حال مریضی خواندم او را و مرا شفا داد و در عریانی او را خواندم، پوشانیدم؛ در گرسنگی خواندمش، سیرم ساخت...»

۳۸ - اشاره به نعمت‌ها و الطاف الهی خویش

«يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ...: ای خدای من تو آن هستی که بخشودی، تو کسی هستی که نعمت دادی، تو کسی هستی که نیکویی کردی، تو کسی هستی که نیک و زیبا ساختی.»

۳۹ - اعتراف به گناهان

«تَمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَعْفِرْهَا لِي أَنَا الَّذِي أَسْتُ أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ أَنَا الَّذِي غَفَلْتُ أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ...: این من هستم که با اعتراف به گناه خویش پوزش می‌طلبم، بر من ببخش، من هستم که بد کردم، من هستم که خطا کردم، من هستم که در گناه اصرار ورزیدم، من هستم که جهالت کردم، من هستم که غفلت کردم، من هستم که سهو کردم.»

۴۰ - اعتراف به نافرمانی در مقابل اوامر الهی

«إِلَهِي أَمَرْتَنِي فَعَصَيْتَكَ وَنَهَيْتَنِي فَأَرْتَكِبْتُ نَهْيَكَ فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةٍ لِي فَأَعْتَذِرُ...: خدایا مرا به نیکی امر کردی پس نافرمانی کردم و از بدی‌ها نهی کردی و من مرتکب شدم، اکنون بهانه‌ای ندارم تا از آن چه از دست‌رفته معذرت بخواهم.»

۴۱ - تسبیح و تهلیل

بیشترین تسبیح و تهلیل در دعای عرفه اینجاست که شروع آن با ذکر بهنسیه

است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُؤْجِدِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْخَائِفِينَ...: نیست خدایی به جز تو منزّه هستی و من از ظالمان هستم. نسبت به خدایی به جز تو و منزّه و پاکی و من از کسانی هستم که طلب مغفرت می‌کنم، نیست خدایی به جز تو و منزّه‌ی و من از موخدان هستم، نیست خدایی به جز تو و منزّه‌ی و من از ترسیدگان هستم.»

۴۲ - ثنای خداوند

«اللَّهُمَّ هَذَا ثَنَانِي عَلَيْكَ مُمَجِّدًا وَاحْلاَصِي لِذِكْرِكَ مُوَحِّدًا وَإِقْرَارِي بِأَلَايِكَ مُعَدِّدًا...: خدا یا این است ثنای من در پیش‌گاه مجد و عظمت تو و اخلاص من در ذکر توحد تو و اقرار من به مقدار معدود از نعمت‌هایت».

۴۳ - درخواست اتمام نعمت

«وَأَتِمِّمْ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ وَأَسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ: خدایا نعمت را بر ما تمام کن و سعادت طاعت را به ما ارزانی فرما. منزّه هستی تو، نیست خدایی به جز تو».

۴۴ - برطرف‌کننده سختی‌ها و مشکلات و عطاکننده خیرات

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الشَّوْءَ وَتُعِثُّ الْمَكْرُوبَ وَتَشْفِي السَّقِيمَ وَتُعْطِي الْفَقِيرَ و...: خدایا، تو درماندگان را اجابت کنی و بدی‌ها را برطرف می‌کنی و به فریاد بلا دیده‌ها می‌رسی و مریض را شفا می‌دهی و فقیر را غنی می‌بخشی».

۴۵ - درود بر پیامبر و درخواست بهترین عطاها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْظِنِي فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ وَآتَلْتُ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ؛ بر محمد و خاندان او درود فرست و در این شامگاه از بهترین نعمت‌هایی که به بندگان واقعت عطا می‌کنی به من عطا کن».

۴۶ - گسترش رحمت خداوند

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ وَاسْرِعْ مَنْ أَجَابَ وَاکْثُرْ مَنْ عَفِيَ وَارْزُقْ مَنْ أُعْطِيَ وَاسْمَعْ مَنْ سُئِلَ يَا رَحْمَنُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَرَحِمَتَهُمَا...! خدایا تو نزدیک‌ترین کسی هستی که از او چیزی می‌خواهند و سریع‌ترین هستی در اجابت و کریم‌ترین از جهت گذشت و از هر بخشنده‌ای و از هر بخشنده‌ای گسترده‌تر و از هر پذیرنده‌ای شنواتر، ای بخشایش‌گر و مهربان دنیا و آخرت».

۴۷ - گسترش علم و قدرت و رأفت خدا

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ قَدْرَ وَقَدَرٍ فَقَهَرَ وَعُصِيَ فَسْتَرَوْ... وَوَسَّعَ الْمُسْتَغْلِينَ رَافَةً وَرَحْمَةً وَجَلَسُوا؛ خداوند! ای کسی که فرمان‌روا و توانا و قادر و قاهر هستی، پرده‌پوش گناه بندگان... و رأفت و مهربانی و بردباریت همه را فرا گرفته است».

۴۸ - توسل به پیامبر نزد خدا

«اللَّهُمَّ إِنَّا تَوَجَّهَ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ الَّتِي شَرَّفَتْهَا وَعَظَّمَتْهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ...! خدایا در این شامگاه به سوی تو رو آوردیم، شامگاهی که آن را شرافت و عظمت بخشیدی به وسیله محمد (ص) پیامبرت و رسولت و بهترین از خلائقت».

۴۹ - دعای رستگاری

«اللَّهُمَّ اقْبَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُخْجِبِينَ مُفْلِحِينَ...؛ خدایا ما را در این وقت پیروز و رستگار فرما و...».

۵۰ - دعا برای قبولی حج

«إِلَيْكَ أَقْبَلْنَا مُوقِنِينَ وَلِبَيْتِكَ الْحَرَامِ آتِينَ قَاصِدِينَ فَأَعِنَّا عَلَى مَنَاسِكَتِنَا وَاكْمِلْ لَنَا حَجَّنَا...؛ خدا یا از روی اخلاص به تو روی آورده‌ایم و به سوی خانه ات آمدیم پس ما را بر انجام مناسک حجهان یاری کن و حج ما را کامل گردان.»

۵۱ - درخواست‌های شب عید

«اللَّهُمَّ فَأَعْظِنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَةِ مَا سَأَلْنَاكَ وَاكْفِنَا مَا اسْتَكْفَيْنَاكَ... وَأَعْنِي رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ لَا تُكْزِبِي؛ خدایا آن چه در این شامگاه از تو خواسته‌ایم به ما عطا فرما و آن چه انجاش را از تو خواسته‌ایم کفایت فرما...»

«وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي وَلَا تَخْذَعْنِي وَأَدْرِ أَعْنِي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ؛ مرا از آتش رهایی بخش و با من مکر مکن و مرا غیر شاگرد قرار مده و رسوا مکن و از من شر فاسقان از جن و انس را دور کن...».

۵۲ - پایان دعا

در آخرین جمله بالا، امام حسین با چشمانی پر از اشک رو به آسمان کرد و با صدای بلند این چنین به دعای خود پایان داد:

«يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ... یارب یارب یارب.»
این بود چکیده‌ای از دعای عارفانه حضرت سیدالشهدا (ع) در روز عرفه که در آن دنیایی از معارف است که دهها کتاب درباره آن به رشته تحریر درمی آید در آن هم

شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت خاتم الانبیا محمد (صلی الله علیه و آله) و اعتقاد به روز قیامت، به چشم می خورد.

آن چه از حمد و ستایش پروردگار را لایق است از زبان عارف ترین اهل زمان است که سرانجام در پای دین حق، دست از جان شست و سرای باقی را بر ماندن و زندگی با ستم گران ترجیح داد.

در این دعا قدرت لایزال الهی را در چندجا بیان می دارد و هم چنین علم خداوند به «ما کان و ما یکون و ما هو کائن و خائنة الاعین وما تخفی الصدور» و مراتب نعمت های الهی؛ نعمت های ظاهری که انسان از آن استفاده می کند و نعمت هایی که در قالب این بدن، خداوند ارزانی داشته، از چشم و گوش و حتی چین های روی پیشانی که خداوند از روی حکمت به بشر داده و جمال و زیبایی که خدا به بشر داده و احسان و انعامی که کرده است.

هم چنین الطاف خداوندی درباره چند تن از پیامبران بزرگوارش را هم چون حضرت یوسف (علیه السلام) و حضرت یونس (علیه السلام) و حضرت زکریا (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و آن لطفی که به بنی اسرائیل مرحمت نموده و آنان را از فرعونیان نجات بخشیده، یاد می کند.

در این دعا مراحل ثنای الهی و حمد و ستایش او را به طور وافر می یابیم. این دعا هم درس دعا کردن را به ما می دهد و هم این که ما باید دنبال چه جریانی باشیم و از چه چیزهایی متنفر باشیم و دوری کنیم، به علاوه آن که در چند جای دعا، دعای مقبولة حضرت حق که همان صلوات بر پیامبر و خاندان او بوده، تکرار می شود و هم چنین مقام شأن نبی اکرم را گوش زد می کند که دعای همراه با صلوات بر پیامبر، حتماً به اجابت خواهد رسید. امیدوارم خدای متعال در همه امور و هم چنین در دعا کردن ما را پیرو اهل بیت (علیهم السلام) قرار دهد.

نماز عارفانه در شب و روز عاشورا

عرب اسدی

مقدمه

سخن از مردان خداست، آنان که عقاب سرکش اندیشه شان رابه بیکران‌ها پرواز داده و آسمان آبی دلشان، در مرغزار تجلی عرفان، باریدن آغاز نموده است. آنان که در عشق محض آسمانی‌شان محو گردیده و چمن سبز صداقت وجود خویش را به معبود هدیه کرده‌اند. آنها که در محراب نماز شان گلوآژه‌های عشق می‌شکفت و در ورای ابدیت، دل به دریای اطاعت سپرده‌اند.

هم‌آنان که وفادار به لقای حق به قول بلای خویش پایبند مانده‌اند و... در این میان مدهوش دلدادگی حسین و مولایم، آن جا که حسین معاشقه می‌کند، مجنون، دل می‌بازد. آن جا که حسین در معشوق غرق می‌شود، عمق جان خویش را در کف می‌نهد و آن جا که حسین دل می‌دهد، خسرو با هزار تجسم محض، در ابتدای وصال، به آموختن الف عشق همت می‌گمارد. حسین دل می‌دهد و عشق می‌خرد، حسین معاشقه می‌کند و پرمی سوزاند.

حسین پروانه می شود و برگرد شمع وجودی کتای بی همتا به طوافی عاشقانه دست می یازد و مراچه جای گفتن از او؟... چه لیاقت نوشتن از او؟...

حسین فاطمه! عذر مرا بپذیر که با نام تو چشم گشودم و اکنون جسورانه در گوشه ای از عرفان کرامت تو در حال یویدنم. شاید آرزوی نماز عاشقانه عاشورای تو، دیگران را نیز چون من واله نماید و به چشمان رمیده ای هدایت کند که صحرای هجران را به امید یافتن تو می پیمایند... آنچه پیش رو دارید... سرچشمه ای از زلال عشق حسین است در سفره عرفان محض یاران و قطره ای از اقیانوس متبلور عبادت مخلصان.

باشد که مانیز چون دریایی به استعانه نشسته، در هجر عشق حسین، دست دعا فرا بریم و معشوق را بخوانیم.

باران عشق در عاشورا

من که چشمه عشق را گم کرده ام و اکنون بی وضو مانده ام، رنج نامرادی در روزگار بی رونقی، بازار عرفان را به دوش می کشم. سرچشمه جان را رد نموده ام و اکنون به اطلسی های نا آرام کنار دجله رسیده ام. بوی اطلسی های عاشق نا آرام، مرا مست می کند. در وادی ای گم شده ام که ره یافتگان آن را با من سرسودایی نیست. از جامی، می، می خورم که جز لب حسرت، بر آن نخورده است و در زمینی ره می سپرم که زیبایی آن را تصویر بی نظیر نماز ظهر عاشورا صدچندان کرده است. صدای نوحه سرای گل های عاشق را می شنوم و کاش... خار هرزه ای نبودم تا شاید از بوی عشق این گل ها مست می شدم... دوباره در کنار دجله در حسرت عبادت حسین، بغض گلوگیرم می شکند و دیده، دانه های اشک دلم را وا می گیرد. عطر حضور حسین فاطمه در لابه لای بتفشه های سجاده، پیچیده و بوی به حصر پیچیده شدگان کربلا را به مشام می رساند.

خاک عاشقی که روزی مهر سجده او بوده است، امروز تبرک شفای مردمان است و من نمی دانم که او پیشانی بر خاک، به معبود چه گفت که بانگ نیایشش هنوز پس از

سال‌ها به گوش می‌رسد. ولی این را خوب می‌فهمم که «کسی فلسفه عشق بازی با تربیت پاک او را می‌داند که زیر شمشیر غم‌سرقص کنان رفته باشد و راه وادی عشق را نه با چشم سر و قدرت تخیل، که بابوی خوش دلبر طی کرده باشد».

نماز عاشقانه عشاق، بامهر او جلال دیگری دارد و کسی رمز و راز این شیفتگی و شیدایی را می‌فهمد که بوی خاک آغشته به خون او در وادی قتلگاه کربلا را از پی اوراق زمان، استشمام کرده باشد.^۱

دو رکعت عشق وجود پاک مولا در ظهر عاشورا، وسعت زیبایی دشت آلاله را شرمسار نموده و هنوز لاله در حسرت آن معاشقه می‌سوزد. دست‌های عاشقانه او، آن چنان در سایه سار معبود، خاضعانه بالامی‌رفت که همگان با او نیت قربان شدن در مسلخ عشق می‌کردند و آن‌گاه که این نیت عاشقانه با «فدیناه بذبح عظیم»^۲ پاسخ داده شد، در گرمای تفتیده صحرای کربلا، کودک پنج ساله را نیز محو نماز عاشقانه او کرد.

سجاده او نیاز بود و ناز و چیزی جز این نیست که هر گمنامی که پای بر خاک سجده او گذارد، باید طراوت‌ها را اسیر اشک ناب دیدگانش نماید. حسین عاشقانه به نماز ایستاد و عارفانه لبیک گفت. بر سجاده نماز او دریای عشق موج برمی‌داشت و سر بر ساحل هجران می‌کوفت. وجودش در هاله عشقی فرو می‌رفت و اشک‌های زلال دیدگانش گویای عشق سوزان وجودش می‌گشت، دانه‌های ستایش، خاک عاشق وجودش را می‌شکافت، پیشانی زهد به دیواره خاک می‌سایید و شاد از برآمدن، دریای دلش را ترک می‌گفت، بر مرغراز شیفته سجاده‌اش می‌ریخت و عاشقانه فریاد «الله اکبر» سر می‌داد.

آن‌جا که حسین قیام می‌کند همه قیام کنندگان عقب می‌نشینند. آن‌جا که او به رکوع می‌رود، راکعان درگاه مقتدایش می‌شوند. آن‌جا که او پیشانی بر خاک سجده می‌نهد، ساجدان عشق سر شرم به دیوار می‌سایند و «دیگر عروس فکرشان از فرط

۱. استدالله، بهقانی، کربلایی که من دیده‌ام.

۲. سوره صافات، آیه ۷۰.

خجالت سر بر نیارد و دیده یاس از پشت پای ندامت بر ندارد»^۱ و من هنوز شیفته راز نماز اویم.

او در کربلا اقامه عشق می نماید و همگان را محو نماز مستانه خویش می کند. عبادت عاشقانه او بر قامت خمیده حر ریاحی عصای انابت حایل می کند و به عبادت های صادقانه حسین عشق می ورزد. در پیچ و تاب مناجات های خاضعانه حسین هر زمان که قمری نظر می افکند شاد و مدهوش سماع آغاز می کند و با بانگ نیایش مولا بر مآذنه های بلند عشق، عاشقانه می سراید. راز معاشقه حسین بایکتای بی همتا همگان را مدهوش می سازد و در هوای پرواز به سوی او بی دل می کند. اظهار نیازهای عارفانه او، مناجات های بیدار دلان را در خویش محو می نماید و یک باره بردل های تمامی عاشقان بذر عشق می افکند. سوز عرفانی الله اکبر او در نماز شام عاشورا، بی دردان را کلافه ساخت و همگان را وادار به اقتدای به او نمود...

... این عبادت برای آنان که بی دردند و تجربه درد را نمی فهمند چیزی جز خم و راست شدن قامت یک انسان نیست. اما برای من که کوچه کوچه های بی پیرایگی را در نور دیده ام و هم زمان با چشمان رمیده غزالی سرگشته به کربلای عشق رسیده ام، شیدایی بلبل بی دلی است که بر شاخسار سرو معشوقش نغمه سر داده است. تسبیح عاشقانه او در کربلا بر قامت خمیده حبیب ابن مظاهر خضاب خاک افشاند و او در اوج ییری، رقصی به زیبایی جنون عشق کرد و به سوی معشوق پرواز نمود. زمزمه های عاشقانه حسین در زمین سجاده، قلب تازه داماد کوفه را به یک باره فرو ریخته و او را بر آن داشت تا عروسی دنیوی خویش را ترک گوید و به راهنمایی زمزمه های مناجات مولا به سوی او یر بکشد. نمی دانم در نماز ظهر عاشورا چه رازی نهفته بود که سپرها شکست و نیزه ها خم شد.

دانه های اشک مولا بر سجاده ظهر عاشورا چون شبنم عشق، بر پریشان خاطران نشست و چهره ها را به عشق، گلگون ساخت.

حسین باعشق، اشک را دربر کرد و غم جانان خرید، به معاشقه‌ای دست زد که بینوایان نمک پرورده او می‌گردند و در بادیه مدهوشی، بی دل مناجات او شوند. سماع عاشقانه او در نماز ظهر عاشورا، عکس نازنین عالم را درآینه نیازش متجلی کرد و خود نازنینی شد که هزاران عاشق پس از سال‌ها، هنوز مجروح «لن ترانی»^۱ اویند. رکوع‌های عاشقانه حسین، در نماز عاشورا عقل را دیوانه می‌کند.

اگر خوب تأمل کنیم در می‌یابیم که مولا به «بوی سنبُل زلف معشوق، عقل خاکی مست را رها کرده و در دایره عشق»^۲ به سوی مرکز می‌رود. در بازار عرفان عاشورا جان می‌فروشد و خار می‌خرد. آنها شایسته صید معشوق اند و معشوق بالطف بیکران خویش، عاشق می‌پذیرد. او عشق سرخ کریلا را می‌پذیرد و برقامت‌های درحال قیام نمازگزاران ظهر عاشورا فخر می‌نماید.

زیبایی در این دو رکعت عشق موج می‌زند و این خُسن، چیزی جز حقیقت دل مولا ابا عبدالله نیست که خانه عشق است و چون اتاقی هزار آینه به هرسو می‌نگرد و جز جمال یوسف عشق چیزی نمی‌بیند و فریاد برمی‌آورد که «اینسا تو لروا فتم وجه الله»^۳ این بیوند عاشقانه انسان و خدا، زیباتر از این جا در هیچ مکان دیگری صورت نپذیرفته است. همین ناز آفرینی سجاده ظهر عاشورا است که پس از هزار و اندی سال صد هزاران کافر عشق را مجاب نموده و فریاد می‌دهد:

«مسلمانان مسلمانان، مسلمانی ز سرگیرید

که کفر از شرم یار من سلیمان وارمی آید»^۴

نماز عاشقانه ظهر عاشورا، آن قدر زیباست که جگر سوخته و عطش تفتیده وجود مرغان بال آراسته آن سرزمین راسیراب می‌کند و آنها را به سماعی عارفانه فرا

۱. حسین الهی قزوینی، مقالات.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۳. مولانا، غزلیات شمس.

می خواند... و همین رکوع عاشقی بود که سبب گردید مغیچه خانه خرابی که تا چند لحظه قبل، مأمور دریغ کردن شراب سبو از آنها بود در میخانه بگشاید و خم شراب ناخالص خویش را در صیفای نابشان بریزد و بی دل از تماشای عرض نیازشان گردد. این معاشقه عارفانه در ظهر عاشورا، یک بار دیگر صورت نیلی زهره را گلگون نمود و روزها را در حسرت عشق مولا به جای گذارد.

عرفان محض کرامت حسین در ظهر عاشورا، فرصت تکبیرها را می گیرد و فاختگان را وادار می کند تا «داد کو؟ کو؟» سر دهند و کوه به کوه به دنبال حضور بی انتهای او در انتهای او در نماز عاشورا پویه کنند و همین نماز عاشورا دلیل ماندن عشق در کربلاست که همگان را در عرشه ایمن کشتی مولا می نشاند و نظاره گر لنگر انداختن آن در ساحل وصل یار می نماید. ای کاش مانیز حسرت حضور در نماز عاشقانه حسین را نداشتیم و با او به سجده می رفتیم. عاشقانه می خواندیم، عارفانه نیایش می کردیم، خاضعانه به رکوع می رفتیم، خالصانه دست قنوت فرا می بردیم، خاشعانه لب به ترنم تسبیحات می گشودیم و مستانه در بنفشه زار کربلای او گردش می کردیم.

حسین و معاشقه

هنوز بی دل کوچه های زیبای نیایش عرفه ام.

«حسین در عرفه، دعاوار سخن می گوید. راز گونه مناجات می کند. سر سودایی در کار است.

روز ترویبه، هنگامه حج، روز عرفه، صحرای عرفه، قربان گاه و مسلخ عشق!... کدام را انتخاب می کند؟... مسلخ عشق را می پذیرد که در آن جز نکو را نکشند و او را به مسلخ می برند. فرشتگان با هودجی از نور به استقبال عرفان مجسم می آیند و او خود به چشم خویشتن، بیند که جانش می رود.

حسین در عرفه، عشق را در معنای راستینش تبیین نمود. بادل کنندن از واجبی چون حج، مهمی چون جهاد را رقم زد که افلاکیان جانبازی خاکیان را ببینند. جانبازی عزیزترین بنده خاص خدا با دعای عرفه، عرفانی تر شد. او در کنار کعبه، در بلندای صفا و مروه، در جوار زمزم، در عین وصل، در اوج وصال، آن کعبه در حریر مشکین پیچیده را رها ساخت، کعبه سرخ را برگزید و دعای عرفه را وجهه عینی بخشید. همین دعا که سرود افلاکیان است و به عشق او اجابت شده است. در مناجات او مظاهر عینی اجابت دعای عرفه، هویداست.^۱

حسین - عاشقی که عاصیان او را شفیع درگاه مولا قرار می دهند - چه زیبا معشوق را می خواند: «الهی لولا سترک ایای لکنت من المفضوحین»^۲... سخنان قشنگ او آبی بر آتش درون من است. او با عشق بیان می دارد که معبودا تو آن قدر خوبی که رسواییم را حاشامی کنی، آبرویم را می خری، و آن را بر خاک مذلت نمی نشانی: «یا کاشف الضر و البوی... یامن لم یعجل علی من عصاه من خلقه»^۳ مولا! هر زمان که کوله بار محنت بر شانه ام سنگینی می کند، آرامشم می دهی و قلبم را به میزبانی سکینه فرامی خوانی. صبر می کنی و به یاریم می آیی که اگر یاری تو نبود، از مغلوبین بودم.

چه زیبا فرا خوانده، چه زیبایه میهمانی رفته و چه عاشقانه سخن گفته است. در صحرای عرفان او پای در عشق فرو می شود؛ چنان که در برف او آن گاه که «رب بما اعتنتی واعزنتی، رب بما اطعنتی و سقیتنی، رب بما اغنیتنی و اقنیتنی»^۴ را بر زبان می آورد از یار طلب می کند که به آنچه از عشق محض آسمانی اش بر کویر خشکیده روح بنده خویش روان ساخته و به آنچه بر همگان باریده «نجنی من احوال الدنيا و کربات

۱. اسد الله، بقائی، کربلایی که من دیده ام.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۳. همان.

۴. همان.

الآخره^۱ آشنا می نماید و عاشقانه با معشوق سخن می گوید. آن جا که دل به دریای عبادت می زند و بیان می دارد: «ما اخاف فاكفنى و ما احذر ففنى رفى سفرى فاحفظى»^۲ مولای من! تو در شب های وحشت انگیز تنهایی، در کنار بستر بی عشقم می نشینی. از نچه هراسانم نگاهم می داری تا در رؤیای شیرین خویش، خواب خوش ترک شیرینی فروشی را ببینم که خرمای عشق می فروشد. در سکوت دل گیر شب جاده های تاریک مسیر دست های پنهانت رامی بینم که دستم را گرفته اند و هدایت می کنند. الهی! «فی اعین الناس فعظمنى وفي نفسى فذللى»^۳

آن قدر بزرگی و مهرت آن چنان وجودم را در برگرفته است که هر روز عزیزترم می داری و چهره ام را بهاری جلوه می دهی.

... حسین آن گاه که از مولا سؤال می کند، عشق های کهنه مکثوم خویش را رخصت سرباز کردن می دهد و به دنبال دریافت شعله های زیبای نور ولایت مولا، بال و پر باز می کند و فریاد بر می آورد: «الهی الی من تکلنی؟ الی قریب فیقطعنی، ام الی بعید فیتجهننی»^۴ مرابه که و! می گذاری، به آشنایان بیگانه یا بیگانگان آشنا؟ «اشکوالیک غربتی وبعد داری» و بعد با عشقی به صمیمت باران زمزمه می کند: «الهی انا الذی اخلقت، انا الذی نکثت، انا انذی اقررت...»^۵

من آنی نیستم که بودم، اما تو همانی که بودی. «انت الذی غفرت انت الذی سترت... لا اله الا انت، سبحانک انی كنت من الظالمین، لا اله الا انت، سبحانک انی كنت من الجلیین، لا اله الا انت، سبحانک انی كنت من الخائفین...» تو منزهی و پاک و من خواهان ورود به خلوت عاشقی تو؛ مرا بپذیر که از قهر زیبای تو ترسانم و از سطوت بی انتهای تو سخت بیمناک...

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

این مناجات‌های عارفانه حسین، مملو از عمق شناخت معشوق است. و مگر جز این است که مقام خلیفه الهی که معشوق به او عطا نموده سزاوار گوه‌ری چون اوست و همین عبودیت الهی‌ای است که او را به این رتبت رسانیده است. من هر وقت اشکواره مولا صاحب الزمان را می‌خوانم با کلام «السلام علی الشفاعة الذابلات»^۱ او بی دل می‌شوم و به پویه گردن در مفاهیم بلند دعای عرفه مولا وادار می‌گردم.

صحرائی بی انتهای عرفه سجاده بی دل کوی معشوق است و من رسوای خرابه نشین و آرزومند استماع دعای زیبایی عرفه آن عاشق مدهوش. او آن چنان زیبا معبود را فرا خوانده است که هیچ مرد بیدار دلی مناجاتی بلند مفهوم‌تر از دعای عرفه به یاد ندارد. مفاهیم بلند نیایش مولا اباعبدالله، مفهوم بیست و پنج سال خلوت و انزوای علی است و من اکنون که دست بردعا در سرزمین زیبای این دعا، پویه می‌کنم، حسرت می‌برم که چرا تاکنون راز خلوت علی را از دل نیایش‌های بی ربای فرزندش نیافته‌ام.

او همه را واگویه کرده است. از تمام موهبت‌های یکتای بی همتا سخن رانده است. حتی از بندبند انگشتان فروگذار نکرده و من مطمئنم که معشوق به وجود عاشقانی چون او فخر می‌نماید و با او دیگر به چون، منی عاجز، نیاز ندارد. او آن گاه که به مناجات برمی‌خیزد، در دل عاشقش زمزمه غم هجر می‌افتد و پیش از آن که کبوتران اشک بر دیواره دیدگانش نشینند لبانش می‌لرزد و زمزمه‌ای سوزان بیرون می‌تراود که^۲ «الهی و ربی من لی غیرک»^۳.

حسین، عاشقی تشنه اخلاص است و نیازمند قربان شدن در مسلخ عشق و این است که تشنه و زلال می‌گردد و این ایثار، مستی‌ای به عظمت قاف در بر دارد. حسین، بسته عشق است پس خلاص نمی‌جوید. مناجات‌های او بیان‌گر مقام والای انقطاعش

۱. زیارت ناحیه مقدسه، اشکواره امام زمان (عج)

۲. اسدغه بغایی، کربلایی که من دیده‌ام.

۳. مفاتیح الجنان، دعای کسب.

است تابا حق باشد و حلاوت محبت معشوق را با زبان زیبای مناجات خویش بچشد و کجا بهتر از صحرای سوزان عرفه است تا پذیرای گسترده شدن خوان بی دریغ مناجات حسین گردد و او را در سوختن یاری دهد.

عرفه، عارفی می‌خواهد به عظمت محبوب دل رسول خدا، وقتی او را می‌یابد، به یاریش همت می‌گمارد و با او می‌سوزد و اگر خوب نگاه کنی می‌بینی که شن‌های داغ صحرا باناله «الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا»^۱ می‌حسین هم‌گام‌اند و در سوختن هم.

حسین، ترنم دعای عرفه را با لبانی عاشق آغاز می‌کند که سودای شعله شدن دارند. و همین است که مفاهیم عرفانی عرفه او، دامنه درک ما را صیقلی کرده و عقل کژ اندیش ما به قله آنها صعود نمی‌کند. او آن‌گاه که لب به ترنم دعای می‌گشاید، «به رغم مدعیانی که منع عشق کنند» نغمه داوودی سر می‌دهد و به نفس مسیحای معبود، تحصیل عشق می‌کند. به صفای عشق او غبطه باید خورد که باتمامی حشمت خویش، به درویشان رخصت عاشقی می‌دهد و با «الهم اعتق رقبتی من النار»^۲ آنها را از آفاق گردی‌های عشق آگاه می‌کند. در پهن دشت وسیع عرفه، شکوه او بر ما عیان می‌گردد و ما را آرزومند سجده سجاده خویش می‌نماید.

تجلی عرفان در عاشورا

«حسین باتلقین حریت وسعه صدر، جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر می‌نهد. کنشت و کعبه و بت‌خانه و دیر، سرای خالی از دلبر نمی‌داند و عشق را بر می‌گزیند. نماز عارفانه او آن چنان متجلی است که عارفان حلیه جمال حق را از لجن زار تملق و دریغ به اوج و رفعت وعظ و تحقیق می‌کشاند. عرفان حسین در عاشورا، زمزمه عشق است و ناله

۱. دیوان حافظ؛

به رغم مدعیانی که منع عشق

کنند

جمال چهره توحیدت موجه است

۲. مناقب الجنان، دعای عرفه.

ونغمه عاشق بی تاب و دردمند، عاشقی که هر لحظه به یافت محبوب، حالت بسط دارد و شادمان و نغمه خوان است و لحظه‌ای از بیم ندیدن جمال او آندوه‌گین و مویه‌گر می‌گردد و این به زیبایی در مناجات‌های او جلوه‌گر است. حسین از پدر آموخته است که مشتوار سرخ وجود خویش را در لحظه گفت‌گو شادتر و تندتر از هر زمان به تبیدن و آذر سازد.^۱

او زایر گیسوی ابری آسمان می‌شود، شراره‌های وجودش را ذره ذره می‌کند و اندیشه وصال معشوق را در ذهنش به رقص در می‌آورد. رقصی موزون که با آهنگ اشک‌هایش به لرزش در می‌آید. حسین از کوچه‌های شور و شیدایی گذشته و در بندگی محض با عشق آسمانی پیوند بسته است. او انتهای عشق را در عاشورا جشن می‌گیرد. تشنگی‌اش در عبادت بر جگر چنگ انداخته و خوب می‌داند که اگر عطش بر جگر چنگ بیندازد، دیگر عطش نیست، تفسیر درد درون عاشقی است که از هجر عشق خویش به معشوق پناه می‌برد و دردهای بی علاج خویش را به او واگویی می‌کند. این عشق، لحظه‌ای نیست که به اتمام رسد. او با تمام وجود و در زیر باران تیرهای جنایت پیشگان، مولای خویش را فرا می‌خواند، آن گاه که در شب عاشورابه محراب عبادت می‌رود تا صبح ممنوع الملاقات می‌شود. تا صبح در قرنطینه سجاده است. تا صبح تحت مداوای پزشک سرشک است و تا صبح شهرهای زیبایش در طواف شمع وجود معشوق می‌سوزد، و خوشا به حال او که این چنین واله است و شیدا، خوشا به حال خاک سجده‌ای که پیشانی او را لمس می‌کند. خوشابه حال آسمانی که او در زیر نور آن به عبادت می‌پردازد.

زمزمه‌های بلند مفهوم نماز او، تکه‌های خرد شده قلب شکسته‌ای است که از پیوند زدن گذشته است و می‌رود تا با پاره‌های وجود خویش، رقص جنون کند. در زمین عبادت مولا، شهر پیروانه‌های عرفان می‌سوزد و طواف‌های عاشقانه آنها برگرد شمع وجود معشوق، به سمای عارفانه بدل می‌گردد. سرمه چشمان تر اقاقی‌ها، اشک زیبای

۱. اسدالله، نقای، کربلایی که من دیدهام.

مردی خدایی است که غبار مقدمش، توتیای چشم مشتاقان اوست و سرمایه دیدگانش بر سجاده عشق، زر می نگارد. عشق از معشوقی سر می زند که در ظهر عاشورا به عاشق بی دل خود، رخصت جلوه گری داده است.

حسین در سجاده عاشورا وجود می فروشد و عاشقی می خرد و من در پیویه کردن های خویش، خرمن سوخته ای را می بینم که در گودی قتلگاه نوای «هوهو» سر داده است. او وجود خویش را مامن مولای خود نموده، مصفا و مفروش. کلمات خالص مناجات را به یاری گرفته و در حال جاروی مهد عهد الهی است. خوب می داند که پاسخ «بلای» او به «الست بر بکم» مولای پاسخی است بر تعجیل شیطان که مولا به او فرمود: «چندی درنگ کن تا گل آدم با دل عشق بیوندد و آدم به پرواز در آید، آن گاه این باز شکاری، اول صیدی که خواهد کرد تو هستی...^۱ و امروز در بازی گوی و چوگان عشق، اوست که گوی مناجات را از همگان ربوده و ابلیس را خانه نشین کرده است. عشق الهی او، همگان را محو ساخته و او می رود تا در افقی به پرواز در آید که تجلی گاه سیمرغ قاف است و تنها پرسوختگان رامی پذیرد. حسین قیمت سوختن را خوب می داند و خریدار رابه زیبایی شناخته است. «عبادت او سخرنا الجبال...»^۲ است. معشوق با فریادی رساتر از دلوود «یا جبال اوبی معد» را سر داده است.

این است که نیزه ها هم از هیبت این فریاد، به سماع دست یازیده اند. وجد و پای کوبی حسین در سجاده عشق ظهر عاشورا، قلب ها را ویران کرده و چراغ های دل را بی قرار ساخته است. به قول یک فرنگی: «چه نماز شکوفایی خواند حسین بن علی! نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد. نمازی که در باران نیز خوانده می شود ولی او و بارانش غرق در حالت خویشند. حسین شام عاشورا را برای خود نگاه داشت. استغفار، دعا، مناجات را زده، نیاز... می بینی که در ظهر عاشورا، در جنبه های توحید، عبودیت، ربوبیت و عرفان،

۱. رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، تفسیریه «سوره بقره».

۲. سوره عن، آیه ۸۸.

مطلب چقدر او ج می‌گیرد.^۱ در صحرای عرفان او، عشق باریده است و پای عاشق راستینش در عشق، فرو می‌رود؛ چنانچه که در برف.

این زمین، مدت مدیدی است که رنگ عشق به خود ندیده و آن را فراموش کرده است، اما در لحظه رکوع حسین، مست می‌گردد و مدهوش و ناخودآگاه، فریاد برمی‌آورد: «السلام علیک حین ترکع...» و آیا این عشق‌بازی و سوخته دلی عاشق، جز در کربلا شرم سرخ عاشقان رابه خود دیده است؟ و آیا این عرفان، خالص‌تر و ناب‌تر از کربلا در جایی دیگر به کرامت محض، رسیده است. این شرح‌های عاشقی در عرفان اسلامی، برتر از مناجات صد چون خواجه عبدالله انصاری است و بی‌قرارتر از صد چون مجنون نظامی. اگر مولوی داد «بشنو از نی» سرمی‌دهد، فریاد بلند کلام عشق حسین، از حنجره خونی سه ساله‌ای بیرون می‌جهد که دست‌آموز او بوده است و با سبیلی عشق، صورت، سرخ کرده است. می‌بینی که باز هم حسین عاشق، فریاد «نی مولانا» را در نطفه خفه می‌کند و به او رخصت برآمدن نمی‌دهد. فریاد «انا الحق» منصور هم در مقابل عرفان مجسم کربلا، رنگ می‌بازد و من مطمئنم که منصور با همه ادعاهای صحیح و محکم خود به این دازگ بهشتی که در کربلا افتاده است، هیچ توجهی نکرده است.

حسین نه بر سنگ، حکاکی نموده و نه بر خاک هجی، خون عرفان اوست که تا امروز در همه جا می‌جوشد و همگان را محو عشقش می‌سازد. او آن گاه که سر بر سجده می‌گذارد و «بسم الله و علی ملّة رسول الله» را بیان می‌کند، عشق می‌پراکند و همین بوی عشق حنجره خدایی اوست که امروز پس از هزار و چهارصد سال به مشام می‌رسد و دیگران را مست نماز او می‌کند. در آن لحظه فقط حسین است و خدای خودش و گویی چیز دیگری در کار نیست. وقتی هم که آماج تیرها قرار می‌گیرد و بابدنی شرحه شرحه بر زمین می‌غلطد، آوای «رضا بقضائک و تسلیم لا مرک، لا معبود سواک یا غیاث

۱. مرتضی مطهری، خماسه حسین، ج ۱، ص ۵۲.

المستغثین»؛^۱

سرمی دهد و این است که پس از سال‌ها فرزندش، صادق آل محمد (ع) می‌گوید:
مصدق آیه آخر سوره فجر، جدم اباعبدالله است. حسین در شب عاشورا نیز در عرفان
محض غرق می‌گردد و آن را برای معاشقه بایار خویش نگاه می‌دارد.

مرا چه جای گفتن که پاک‌باختگی او در راه معشوق و ماسوای خدا را به هیچ
انگاشتن، در همان دوجمله مولا در اولین خطبه‌ای که در مکه ایراد کرد، متجلی است. آن
گاه که می‌فرماید: «رضی الله رضا اهل البیت؛ هر راهی را که خدامعین فرموده مانیز
می‌پسندیم.»^۲

این از خود بریدن و به معشوق پیوستن، در هیچ محیطی، جز مجلس انس کربلا
محسوس نیست.

کلام آخر

در گلگشت مختصری که به یاری مولا در دیار عرفه و عرفان کربلای او زدیم، آقا
چون مرغی دلاویز همایم گشت و توان دست به قلم بردنم بخشید.

گوشه چشمی به من انداخت تا شهادت شکوفا ساختن غنچه دو رکعت عشق
عاشورا را ببایم و طرحی ریخت تا چون دری یتیم ببارم و در آرزوی موهبت اعتمادی
عاشقانه و کودکانه به صحرای کرامت محض او پویه کنم. امید آن که شکوه‌های شرحی
مرا به اه زیبای دردانه سه ساله‌اش پیوند زند و در حسرت عاشقی نمانم و با آرزوی این که
عزت دستان به خاک نشسته ابوالفضل یاریم کند تا بار دیگر شرحی بر تقدس نگاه مولا
بنهم و نوری از سجاده عشق او بر قلب گناه کارم بتابد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵ - ۵۳.

۲. همان، ج ۴۴ - ج ۲۶۷.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. مفاتیح الجنان - دعای عرفہ.
۳. شجاعی، سید مهدی، پدر عشق و پسر.
۴. مطہری، مرتضی - حماسہ حسینی - ج ۱.
۵. بقایی نائینی، اسدالله - کربلایی کہ من دیدہ ام.
۶. آوینی، سید مرتضی - گنجینہ آسمانی.

حب الله و فنى فى الله در حىات سىدالشهداء

سىدعبدالحمىد امىنى

محبىت از معانى وجدانى است به معنائى ادراك كمال از آن جهت كه تاثير در وى دارد و موجب ارتباط يك شى به چىز ديگرى شود. محبىت تنها وسيله اى براى ارتباط هر طالب به مطلوب، هر مرىد به مراد است. محب به محبوب گرايش و جذب پيدا مى كند تا او به واسطه وصول به محبوب كامل گردد و نقص خود را برطرف سازد.

حىات امام حسين عليه السلام سراسر محبىت است امام عليه السلام نه تنها محب خدا بلكه محب هر آنچه از اوست، مى باشد.

او راه محبىت را پيش گرفته است، از خدا وصال او را مى طلبد تا به نور خود او را به كوى وصال رهبرى كند و به حقايق مقربان درگاهش بيارايد و به سلك و طريقه مجذوبان رهسپار سازد و به تدبىر كاملش او را تدبىر كند و به اختيار خود امور او را سامان دهد.^۱

امام عليه السلام از خداوند تبارك و تعالى مى خواهد تا او را به حقايق مقربان نزد او آراسته گرداند و به سلك مجذوبان رهسپار گرداند و از آن نورى كه به قلبهاى اولياء و خاصان خود اشراق كرده است تا به معرفت و توحىد نائل شوند، به قلب او هم بتاباند و او را خدمتى

عنایت کند که به وصول و شهود جمالش زود رسد و محبت غیر خودش را از دل او محو کند. این همان مقام فناست.^۱

مقام فنا نهایت مقام معرفت و محبت است. در این مقام، محب علاقه‌اش از خودش هم کنده می‌شود سالک را هم نمی‌بیند.

سیدالشهداء (ع) در عبارت لطیفی این مقام را تصویر می‌کند، می‌فرماید: ای خدای من در وقت غنا فقیر و به تو محتاجم پس چگونه به هنگام فقر و بینوانیم فقیر و محتاج نباشم و در حال داناییم نادانم، چگونه به وقت نادانی، نادان نباشم، ای خدا، کسی که محاسن و خوبی‌هایش بدی است پس چگونه زشتی و بدی‌هایش بد نباشد و حقیقت‌هایش بدی است چگونه می‌شود دعوی‌هایش باطل نباشد.^۲

ثارالله (ع) خدا را همیشه حاضر و ناظر می‌داند و خود را در پیشگاه حضرتش احساس می‌کند و به سبب همین حضور و پیدایی وجود خدا است که احتیاج به دلیل و برهان برای اثبات او - تبارک و تعالی - نیست و کسی که او - تبارک تعالی - را مراقب و همنشین خود نمی‌بیند، کور است.^۳

به علت این عقیده و باور است که شعار اصلی ثارالله (ع) در تمام کارها و قیامش، این می‌باشد که رضای خدا، رضای ما اهل بیت است و بر اساس آن تمام ناملایمات و مصایب را تحمل می‌کند و صبر می‌نماید بلکه هر چه به هنگام شهادتش نزدیک می‌شد، چهره آن امام همام درخشنده‌تر می‌شد و می‌فرمود: همه این رنجها و مصایب پیش من کوچک است چون پیش چشم خداست.^۴

گفتار و رفتار امام (ع) نشان می‌دهد که سلطان محبت خدا بر قلب او حاکم است و به غیر خدا توجه ندارد هرآنچه را که خدا امر کرده اختیار نموده است و جز به او - تبارک و

۱. همان، ص ۵۵۳-۵۵۲.

۲. قمی، شیخ عباس. مفاتیح الجنان دعای عرفه، ص ۵۴۹-۵۵۱.

۳. همان، ص ۵۵۱، ۵۵۲.

۴. لاهوت ص ۶۶ مقل الحسین مرقوم، ص ۳۴۲.

تعالی - آرام نگرفته است لذا وقتی شهید می شود ثارالله می گردد.

من احب لقاء الله احب لقاءه... انما ذلك عند المعانیة اذا رأى ما يحب فليس

شیء احب الیه من ان يتقدم علی الله و الله تعالی يحب لقاءه و هو يحب لقاء الله^۱

بیشتر عرفا محبت و عشق را خارج از حد و تعریف به شمار آورده اند اما بعضی در تعریف و توصیف آن گفته اند که «حقیقت محبت رابطه ای است از روابط اتحاد که محب را بر محبوب بندد و جذبه ای است از جذبات محبوب که محب را بخواند»^۲ «شعله ای (است) در دل که از جذب حق به سوی خود و انجذاب عبد به سوی او نشأت می گیرد. این شعله مبارک از همان اول می خواهد فاصله بین محب و محبوب را از میان بردارد و محب را به محبوب برساند و فانی در او و باقی به بقای او بگرداند، این خصوصیت این شعله مبارک یعنی حب است» لذا «حب حق عشق به حق، فناء فی الحق و بقاء بالحق مراتب یک حقیقت است»^۳.

بعضی از اهل دل می گوید: (محبت) عشق در حقیقت آن نیروی شورانگیز است که در نهاد هر انسان به طور فطری وجود دارد و انسان را به سوی خیر و کمال و جمال می کشاند»^۴.

خواجه عبدالله انصاری در باب العشق «رساله محبت نامه» می گوید: عشق آتشی سوزان است و بحری بی پایان است هم جان است و هم جان را جانان است و قصه بی پایان است و درد بی درمان است و عقل در ادراک وی حیران است و دل از دریافت وی ناتوان است نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان است... عشق درد نیست ولی به درد آورد، بلا نیست ولیکن بلا را بر سر مرد آورد چنانکه علت حیات است هم چنانکه سبب ممات است هر چند مایه راحت است، پیرایه آفت محبت محب را سوزد نه محبوب

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۱۳۴.

۲. عزیرالدین کاشانی، محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه فتوح جلال الدین همایی، ص ۴۰۶.

۳. شجاعی، محمد، مقالات، ص ۱۶۸.

۴. ابراهیمی دینانی، دفتر عقل و آیت عشق، ص ۸۷.

را، و عشق طالب را سوزد نه مطلوب را^۱ هجویری می‌گوید: «محبت بنده خدا را صفتی است که اندر دل مومن مطیع پدیدار آید به معنی تعظیم و تکبیر تا رضای محبوب را طلب کند... و اندر آرزوی قربت وی بی قرار گردد و بدون وی با کس قرار نیابد و خود با ذکر وی کند و از دین ذکر وی تبرا کند و آرام بر وی حرام شود و قرار از وی نفور کند و از جمله مآلوفات و مستأنسات منقطع گردد و از هواها اعراض کند به سلطان دوستی اقبال کند و حکم او را گردن نهند».^۲

از این انظار در می‌یابیم که دل محب و عاشق سراسر مملو از محبت محبوب است به قول حافظ:

دل سراپرده محبت اوست دیده آینه دار طلعت اوست^۳
عاشق با دوختن دیده دل به خدا، غیر را از دل بیرون رانده است و توجه به آنان ندارد.

بر دوخته‌ام دیده، چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است^۴
بر ذکر محبوب مولع و مشعوف است.
به پیش آینه دل هر آنچه میدارم

به جز خیال جمالت نمی‌آید باز^۵
و محبوب را در جمیع اوامر و نواهی اطاعت کند و هرگز قصد مخالفت حکم او را نمی‌کند.

چو خامه در ره فرمان او سپر طاعت نهاده‌ایم مگر او به تیغ بر دارد

۱. به نقل از «دفتر عقل...» ص ۷۷.

۲. د. ک. همان، ص ۸۱ به نقل از کشف المحیوب ص ۳۹۷.

۳. دیوان حافظ، غزل ۵۶.

۴. همان، غزل ۴۰.

۵. همان، غزل ۲۶۱.

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم^۱
هر چه اختیار می‌کند نظر محبوب را در آن می‌طلبید، عرض و مقصود او جز رضای
محبوب نیست.

مهر رخت سرشت من، خاک درت بهشت من
عشق تو سرنوشت من، راحت من رضای تو
هیچ‌گاه وصال او در شوق عاشق نقصان نیاورد بلکه وصال برای سالک آغاز
حرکت می‌شود.

حُب از دیدگاه قرآن

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: «حُب از معانی وجدانی است، مصادیق متعددی دارد و بر همه آنها به اشتراک معنوی حمل می‌شود. و مقصود از آن، متعلق وجودی است، رابطه‌ای است که اثر آن در فاعل عبارت از حرکت و کشش آن به سوی فعل است. همه قوای انسان - ادراکی و عامله - این صفت را دارد چون همه آنها فعلشان را دوست دارد و به سوی آن انجذاب پیدا می‌کند زیرا افعال آنها، کمالات آنهاست که نقص و حاجت آنها را برطرف می‌کند. نتیجه اینکه «حُب» تعلق جذب و انجذاب خاص بین انسان و کمالتش می‌باشد. به عبارت دیگر «حُب» وابستگی و تعلق وجودی بین محب و محبوب است، رابطه‌ای است که بین آن دو قائم است. (به طور کلی) هر تعلق وجودی بین علت تامه (برطرف کننده نقص و حوائج موجودات) و معلول که می‌خواهد به کمال برسد، محبت نامیده می‌شود و قابل شدت و ضعف است.

حُب می‌شود به خدا تعلق گیرد، مطابق آیه ۱۶۵ سوره بقره حُب به معنای حقیقی خود به خدا تعلق گرفته است، و اطاعت اثر آن است. شواهدی که «حبی» که تعلق به

خداوند تبارک و تعالی گرفته، معنای حقیقی خود دارد این است که:

(۱) حب در آیه به صیغه افعَل تفضیل آمده است که این صیغه اقتضای اشتراک بین مفضل و مفضل علیه را دارد.

(۲) حب قابل اشتداد و ضعف است و در آیه حب متصف به «اشد» شده است، اگر مراد از «حب» اطاعت باشد لازم می آید آنجا که «احب» آمده است به معنای اطوع باشد در حالیکه، مطیع و مطیع تر در فرهنگ واژه‌ها نداریم، چون اطاعت و فرمانبرداری قابل اشتداد نیست.^۱

(۳) اینکه در آیه مبارکه بین محبت خدا و محبت غیر خدا مقابله انداخته شده است، فهمیده می شود که حب در هر دو طرف به یک معنا است.

در عرف قرآن، کسی که خدا را دوست دارد، هر چه را که تعلق به او است هم دوست دارد، شریعت او را هم دوست دارد^۲، حرام او را حرام می داند، کسی را به ناحق نمی کشد، به سوی گناه و معصیت نمی روند، میزان را به قسط و داد به پای دارد.... اینها صراط مستقیم خداست، در این راه گام می نهند.^۳ آنان که خدا را دوست دارند پیامبر اسلام (ص) را هم دوست دارند، آنچه را که خدا دوست دارد، پیامبر او دوست می دارد، دوست دارد، راهی که پیامبر به آن هدایت کرده است، می رود.^۴

خداوند تبارک و تعالی متقین^۵، توکل کنندگان^۶، پاکان (متطهرین)^۷ نیکوکاران

۱. طباطبایی محمد حسین. المیزان ج ۱، ص ۴۱۱-۴۰۹-۴۰۵-۴۰۴ با تصرف و تلخیص.

۲. جاثیه / ۱۸.

۳. انعام / ۱۵۱-۱۵۳.

۴. آل عمران / ۳۱.

۵. آل عمران / ۷۶.

۶. آل عمران / ۱۴۶.

۷. بقره / ۲۲۲.

(محسنین)^۱، اهل قسط و داد^۲، شکیبای پیشگان^۳، و کسانی در راه او جهاد می‌کنند^۴، دوست دارد. محب خداوند - تبارک و تعالی - محب این امور هم هست و از آنچه خداوند تبارک و تعالی بیزار است^۵، بیزاری می‌جوید.

منشاء محبت، معرفت است پایه اول سیر و سلوک معرفت است پایه دوم محبت است، و سوم پایه عشق، عالم عشق بالای همه است. عالم عشق منتهای عالم معرفت و محبت است.^۶

امام حسین (علیه السلام) و محبت

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره سیدالشهداء (علیه السلام) می‌فرماید: «احب الله من احب حسینا»^۷ خدایا هر کس که حسین را دوست دارد خدا را دوست دارد. این سخن نشان می‌دهد که امام حسین (علیه السلام) را خداوند تبارک و تعالی دوست دارد. زیرا این حدیث شریف را در کنار آیه ۳۱ سوره مبارکه آل عمران قرار دهیم نتیجه این می‌شود که ثارالله محبوب خداوند تبارک و تعالی است و «الله» عزوجل محبوب امام حسین است. ذیل آن حدیث آمده است که:

«حسینٌ مِنِّی و أنا من حسین» «حسین از من است و من از حسین (علیه السلام) هستم». این سخن تأیید آن مطلب است چه اینکه می‌شود استنباط کرد که اباعبدالله (علیه السلام) مثال پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. با توجه به اینکه پیامبر اسلام صادر نخستین، عقل اول و مظهر اسم اعظم است، حدیث شریف یک نحو تجلی و ظهور دیگری پیدا می‌کند یعنی اینکه

۱. بقره/ ۱۹۵.

۲. مائده/ ۴۲، ممتحنه/ ۸.

۳. آل عمران/ ۱۴۶.

۴. صف/ ۴.

۵. آل عمران/ ۳۲، ۵۷؛ بقره/ ۱۹۰؛ نساء/ ۱۰۷؛ بقره/ ۲۰؛ مائده/ ۶۴.

۶. مجموعه مصنفات سهروردی، ج ۳، ص ۲۸۷.

۷. احقاق الحق، قاضی نورالله تستری ج ۱۱ ص ۲۶۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی ج ۵ ص ۹۷؛ بحار ج ۴۳ ص ۲۶۱.

امام حسین (ع) مظهر جمال و جلال خداوند تبارک و تعالی و وجه الله است، در این صورت اگر قطره خونی از او ریخته شود، او می شود ثار الله، چون به صورت «الله» است.^۱ که به واسطه این چنین وجودهای مقدس است که فیض هستی به سایر ممکنات می رسد و موجودات سفلی از کمالات وجود بهره مند می گردد.

رسول اکرم (ص) به دلالت کمال انسانی خود^۲ جانشین خدا بوده و دست او در بیعت، دست خدا است، به قول جلال الدین بلخی در مثنوی دوگانگی در میان نائب یا منوب عنه در امر نیابت مطلقه نبوده، خلیفه خدا واجد کلیه اختیارات در امور خاصی است که از شئون حقانی و الوهی می باشد و بلکه خلیفه در امور محوله خلافت کلیه و اطلاقی، عین مستخلف عنه بوده، تفاوتی در بین این دو نمی باشد... نسبت امام معصوم هم به عالم چو نان نفس کلیه به بدن خود بوده و نظیر نسبت نفس ناطقه در انسان است که متصرف و مدبر آن می باشد... امام معصوم واسطه ای است در میان پیامبر اکرم و امت^۳ او، در حالیکه واسطه، وجودی است بین عقل اول و افراد مجرده بعدی، زیرا شأن نفس کلی همین است که واسطه در فیض باشد.» خدا بر چنین شخصی ابتدا به جلال خودش تجلی کرده و همه اغیار در وجود او را می سوزاند سپس به جمالش در او تجلی می کند، در این هنگام آن شخص دارای جذبات پی در پی و مستمر می شود و پرده های ظلمانی وجودش به واسطه اشعه های وجود حقیقی پوشانیده می شود.

«او به خدا می شنود و به خدا می بیند و به او حرف می زند و به او غضب می کند و به او راه می رود، چیزی را انجام می دهد که خدا دوست دارد، چیزی را اختیار می کند که او به آن سفارش کرده و رضایت دارد و به او غضب می کند و در او سکون می یابد، از او می آموزد

۱. از صورت خلق، معنی حق بیند

۲. آدم، به صورت الله است

[گاهی کابلی]

«لا فرقا بینک و بینهم الا انهم عبادک فیضهم و یسئلهم لیدک» دعا، رجبه، مناقب الجان شیخ عباس قمی.

۳. نجم / ۶-۵.

۴. بقره / ۲۴۳.

و در او فکر می‌کند و با او نفس می‌کشد»^۱.

امام حسین علیه السلام در وصف خود می‌فرماید - چه اینکه بدون استعانت از سخنان خود ایشان چیزی نمی‌توان نوشت -

«اللهم ان هذا قبر نبيك محمد و أنا ابن بنت نبيك... اللهم اني احب المعروف و انكر المنكر»^۲.

پروردگارا این مزار پیامبر توست و من فرزند دختر پیامبر تو هستم، نیکیها را دوست دارم و از بدیها و زشتیها بیزارم.

در این عبارت تأمل کنید که چگونه سخن گفته است؟ سخنی از روی عاطفه و احساس که از مهر و محبت بر می‌خیزد حضرت در این سخن و همه مناجات‌ها و کارهای خود حرمت خدا را محترم می‌شمارد. هنگام خروج امام از مکه ابن زبیر به ملاقات او آمد خواست از علت خروج امام علیه السلام جويا شود امام علیه السلام در جواب او می‌فرماید: از پیامبر شنیده‌ام در مکه قوچی پیدا خواهد شد که به واسطه او حرمت مکه شکسته می‌شود و من دوست ندارم که آن قوچ باشم، یک وجب آن طرف مکه کشته شوم بهتر (محبوبتر) است برای من از اینکه در داخل مکه کشته شوم.^۳

خود را دارای نیت حق و باطل و سریره با تقوا معرفی می‌کند و در تحلیل آن می‌فرماید:

اگر قضاء و قدر موافق آنچه که ما دوست داریم، باشد او را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و در اداء شکرش از او طلب یاری می‌کنیم و اگر قضاء و قدر بین آرزوهای ما و ما فاصله انداخت، تعدی و تجاوز نمی‌کنیم.^۴

۱. ابن معصوم، سید علی خان مدنی، ریاض السالکین دعاء ۶، ص ۲۵۵؛ والمخاسن للبرقی، ج ۴، ص ۲۹۱؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۵۶.

۲. المقدم، مقتل الحسين، ص ۱۴۷.

۳. تاریخ مکه، للزرقي ص ۱۰۵ به نقل از مقتل الحسين للمقزم.

۴. تاریخ طبری، ج ۶ ص ۲۱۸؛ کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۶ به نقل از مقتل الحسين للمقزم.

دعا و استغفار، مناجات و تضرع، نماز و تلاوت قرآن را بسیار دوست می‌دارد. خداوند تو را ثنا می‌گویم که خانواده‌مان را به نبوت گرامی داشتی، قرآن را به ما آموختی، در دین دانا و فقیه‌مان ساختی، گوش شنوا، دیده بینا و دل روشن به ما دادی^۱. سبط اصغر پیامبر گرامی اسلام (ع) مناجات و حالاتی دارد که آن مناجات‌ها و دعاها نشان می‌دهد که امام حسین (ع) دل پر سوز دارد، خود را در محضر خدا احساس می‌کند و نجوی و زمزمه‌هایش آنچنان است که هر عاشقی با معشوق خود دارد. دعاهایش مثل سوره مبارکه حمد دو قسم است، بخشی به ستایش و ثنای معبود و محبوب خودش است و بخشی دیگر درباره خواست و درخواست او از خدا است. درخواست‌ها خود از نیت خود خبر می‌دهد، نیتش جهاد، شور و حرکت است.

«انی لارجو ان یعطی الله اخی علی نیتہ فی جبۃ الکف و ان یعطینی علی نیتی فی جبی جهاد الظالمین»

امیدوارم خدا به برادرم طبق نیتش (علاقه‌مندیش) به صلح و [نیز] به من به خاطر تصمیم بر نبرد با ستمگران پاداش نیک عطا فرماید^۲

ملاحظه کنید نیتش چیست؟ نیتش جهاد، حرکت، نبرد با ظالمین است. این جهاد و نبرد به خاطر چیست؟ این جهاد از سر سوزش و اشتیاق دیدار محبوب است. این جهاد به جهت تنفر از وضع است که به موجب آن، نورالهی به خاموشی می‌گراید. فضای محبت و مهر و رحمت در سایه نورالهی، رونق دارد.

«اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدة و انت ولی فی کل امر...

انزلته بک و شکوته الیک رغبة منی الیک عن سواک فکشفته و فرجته فانت

ولی کل نعمة و منتهی کل رغبة»^۳

۱. مقتل الحسین، مقرر ص ۲۵۸

۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۷۴، تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین (ع)، ۱۹۶، ح ۲۵۴.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵، تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۳، مصباح کفعمی، ص ۱۵۶، به نقل مقتل الحسین مقرر، ص ۲۷۷.

«خدایا پناه منی در مشکلهای و امید منی در سختیها، ملجاء و یاورم هستی در آنچه که بر من نازل می شود.»

با تو، من فرود آوردم آن را (گرفتاریها را) و به تو شکایت می کنم که امید به تویی نیازی از دل دادن به دیگری است پس بگشای درهای بسته را و بنمای روزنه های امید را که تو را است تمام نعمتها و از آن توست همه خوبیها و تویی تنها مقصود آرزوها»
این تعبیرات و نظایر آن - بعد از این، بعضی از آنها خواهد آمد - اشاره به خصیصه ها و ویژگی های محبت دارد.

اول: اولین خصیصه محبت آن است که محب به اموری می پردازد که او را به محبوب (خدا) نزدیک کند، علاقه به دنیا را از دل کنده اند و از خوشیها و لذتهای دنیا چشم می پوشد، در راه محبوب با مال و جان مجاهدت می نماید تا انقطاع کامل حاصل می شود آنگاه فقط خلوت با محبوب و خدمت به او، دل او را خوش می کند، به جز او آرام نمی گیرد و جز او اعتماد نمی کند.

دوم: از دنیا به واسطه زهد و ورزیدن، از نفس به واسطه انتخاب حق و از عمل به واسطه رها کردن ثواب و مزد، به سوی محبوب خارج می شوند.

سوم: دل را با حضور محبوب زنده و آباد می سازند و کسی جز او را در قلب جا نمی دهد، دائماً به یاد اوست، هرگز او را با یاد توأم با غفلت یاد نمی کند.

به این جمله ها دقت کنید که چگونه امام علیه السلام خداوند تبارک و تعالی را می ستاید؟
«سبحان الرفیع الاعلی، سبحان العظیم الاعظم، سبحان من هو هکذا و لایکون هکذا غیره... سبحان من اوله علم لایوصف، و آخره علم لایبید، سبحان من علا فوق البریات بالالهیه»^۱

پاک و منزّه است آن بلند مرتبه ای که برترین است، پاک و منزّه است آن بزرگی که بزرگترین است پاک و منزّه است کسی که این گونه است و دیگری چنان نیست، پاک و

۱. دعوات الراوندی، ص ۹۲، ح ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۰۶، ح ۳، به نقل از موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام.

منزه است کسی که اول او علمی است که در وصف ناید و آخر او علمی است که پایان نیابد، پاک و منزه است کسی که از راه الهیت خود بر همه خلائق غالب گشته است.

«الهی وَصَفْتُ نَفْسَكَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَةِ لِي قَبْلَ وَجُودِ ضَعْفِي، أَفْتَمْنَعُنِي مِنْهَا بَعْدَ وَجُودِ ضَعْفِي»^۱

بار الهی پیش از ناتوانی، به لطف و مهر، خودت را به من معرفی کردی (ستودی)...
 «الهی ترددی فی الآثار یوجب بُعد المزار فاجعنی علیک بخدمة تو صلتی الیک کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متى غبت حتی تحتاج الی دلیل بدل علیک و متى بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل الیک عصیت عین لاتراک علیها رقیباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل من حبک نصیباً، الھی امرت بالرجوع الی الآثار، فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هداية الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد علیها»^۲

بار الهی، تفکر من در آثار تو مایه دوری من از دیدار تو است، پس مرا به خدمتی بگمار که به تو رساندم.

چگونه برای اثبات وجودت دلیل آورند چیزیکه خودش (یعنی دلیل) به تو نیازمند است. آیا برای غیر تو ظهور و روشنائی هست که در تو نباشد تا آن چیز تو را آشکار سازد. چه وقت نهان غایب گردیدی تا به دلیل و برهانی که بر تو دلالت و راهنمایی کند، نیازمند باشی. کی دور بودی تا آثار تو، ما را به تو برساند، کور است چشمی که تو را رقیب و دیده بان خود نمی بیند.

و معامله بنده ای که بهره ای از دوستی تو ندارد، بازبان همراه است.
 معبودا فرمان دادی تا به آثار تو مراجعه کنیم اما مرا به جای آثار، به خودت، در کسوت از تجلی نور و راهنمایی بیش دل، جلب کن چنانکه به درگاهت بار یافتم بدون

۱. همان، دعای عرفه.

۲. همان، دعای عرفه.

نگاه بدانها و اعتماد بر آنها...

آیا بهتر از این می شود مقام محبت و لقاء الله و خصایص آن را توصیف کرد. امام (ع) آنی را نمی تواند فرض کند که خدا در آن لحظه غایب باشد، حضور نداشته باشد. او حضور محبوب را در سرتاسر هستی می بیند، به قول حافظ

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد
گوهری کر صدف کون و مکان بیرون است طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد^۱
تعبیر حافظ گرچه شباهتی با بیان امام (ع) دارد اما در بیان امام (ع) نکته ها و اشاره هایی است که قابل تأمل و تعمق است و دقت نظر بسیاری را می طلبد. امام (ع) کسانی که خدا را از راه آثار می جوید نه تنها گم شده می داند بلکه کور هم می داند، به همین جهت از خدا می خواهد که او را به جای رجوع به آثار، به خودش رجوع دهد.

دوم اینکه امام (ع) کسانی را که از حب خدا بی بهره اند زیانکار می داند.
سوم اینکه امام (ع) می فرماید: کسانی که از راه آثار خدا را می خواهند بشناسند، به جای رسیدن به او، از او دور می شوند.

چهارم: کسانی که از راه آثار خدا را می جویند، آنان برای آن آثار نحوه ظهور و روشنایی مستقل از خدا و برای خدا نحوه غیبتی معتقد است.

پنجم: امام (ع) راه وصول به خدا و ورود به او را، از راه نوعی خدمت معرفی می کند که باید فکر کرد که آن خدمت چیست؟

ششم: از ابتدای دعا تا انتهای آن بر خلاف زعم گمشدگان، امام (ع) خدا را حاضر می داند و او را با کلمه «الهی و خدای من و معبود من» خطاب می کند و از او در همه چیز حتی در خدمت گماردن او که موجب دیدار او می شود، از او استعانت می جوید. اینها

اعتراف و اقرار امام (ع) درباره خداوند است.

امام (ع) خدا را به بلندای مرتبه و بزرگی می‌ستاید. و آن بلندی مرتبه و بزرگی به واسطه الهیت اوست، سپس می‌فرماید:

«اللهم انی ارغب الیک و اشهد بالربوبیة لک مقراً بانک ربی و ان الیک مرڈی ابتدأتی بنعمتک قبل ان اکون شیئاً مذکوراً... لم تخرجنی لرأفتک بی و لطفک لی و احسانک الیّ فی دولة ائمة الکفر الذین نقضوا عهدک و کذبوا رسلک لکنک اخرجتنی للذی سبق لی من الهدی الذی له یسرّتنی و فیه انشأتنی و من قبل ذلک رؤفت بی بجمیل صنعک و سواغ نعمک»^۱

معبودا! من مشتاق تو هستم و به ربوبیت تو گواهی می‌دهم با اینکه اقرار دارم تو پروردگار منی و بازگشت من به سوی تو است. پیش از آنکه من چیزی قابل ذکر و یاد شدن به حساب بیایم (یعنی وجود خارجی داشته باشم)

آفرینش مرا آغاز کردی. به خاطر مهربانی و لطف و احسانی که به من داشتی مرا در عصر حاکمیت کافران که پیمان تو را شکستند و پیامبران را تکذیب نمودند به دنیا نیاوردی بلکه از آنجا که به من دلسوز و مهربان بودی، مرا برای هدایت که در آن رو براهم فرموده‌ای و در آن پروراندی و پیش از من توسط خاتم پیامبران برایم فراهم گشت، به دنیا آوردی و از پیش هم کارهای نیک و زیباییات و نعمتهای سرشارت را به مهربانی نموده بودی.

در این عبارت سه بار کلمه رأفت، لطف و احسان خدا را نسبت به خودش ذکر کرده است.

دو بار آن را درباره نعمت ولادت و یکی از آن، نسبت به کارهای نیک و نعمتهای سرشار خدا به قبل از نعمت ولادت او، در ایام و عصر اسلام است؛ این نشان دهند، آن

است که اسلام دین رأفت، لطف و احسان است به علت آنکه خدا را به صفت رحمت و رأفت می‌ستایند و همین اوصاف را با اسلام پیوند می‌دهد. تأیید این مطلب، آیه مبارکه نود سوره نحل است، در این آیه مبارکه خداوند سفارش به عدل و احسان می‌کند یعنی پایه‌های مدنیت، اسلام عدل و احسان و... است و بینش دینی او بر اساس مشاهده و محبت خدا است.

«و فهمتی ما جاءت به رسلک و یسرت لی تقبل مرضاتک و مننت علی فی جمیع ذلک بعونک و لطفک ثم اذ خلقتنی من خیر الثری لم ترض لی یا الهی نعمة دون أخرى»^۱.

و آنچه پیامبرانت آورده‌اند به من فهماندی و پذیرش خشنودی خود را برایم آسان کردی و در تمام این امور با کمک و لطف خود بر من منت نهادی سپس آنگاه که مرا از بهترین خاک بیافریدی، برای آسایش من - ای معبود به حق من - به یک نعمت نه نعمت دیگری راضی نشدی.

شمارش نعمتهای الهی - که غیر قابل شمارش است - جهت تعظیم و تکبیر اوست تا رضای او را جلب کند. دیگر اینکه یاد اوست و با زیاد، یاد کردن محبوب به واسطه نعمتها و جوهرهای مهرش، دل صیقلی می‌گردد.

«ثم ما صرفت و درأت عنی اللهم من الضرّ و الضراء اکثر مما ظهر لی من العافیة و السراء و انا اشهد یا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری و علایق مجاری نور بصری و اساری صفة جبینی و خرق مسارب نفسی و خذاریف مارن عرنینی... و جمیع جوارحی و ما انتسج علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلت الارض منی... أن لو حاولت و اجتهدت مدی الاعصار و الاحقاب لو عمّرتها أن اودی شکر واحدة من انعمک ما استطعت ذلک الا بمتک الموجب علیّ به

شکرک ابداً جدیداً».^۱

بارالها، آن همه زیان و بدحالی را که از من گرداندی و براندی بیش از این عاقبت و شادکامی است که بر من آشکار گشته است. معبودا، من گواهی می‌دهم به حقیقت ایمان خود و پیمان اراده‌های آهنین یقین خود، با زلال صراحت توحید خود و باطن پنهان راز نهفته در دل خود و نیز با رشته‌های گذرگاه‌های نور دیده‌ام و خطوط اسرارآمیز روی پیشانی‌م، با شکاف گذرگاه‌های نفسم وارونه مخروطیهای نرمه بینی‌ام و همه اعضای وجودم و آنچه بر آن روییده در دوران شیرخوارگی‌ام

و آنچه زمین از بر من برداشته (با همه اینها) گواهی می‌دهم که اگر درصد بر ایم و تلاش کنم به درازای همه اعصار و عمرهای بلند تنها شکر یکی از نعمتهایت را به جا آورم، جز با منت و فضل تو نمی‌توانم که آن نیز بر من شکر پیوسته دیگری را واجب می‌گرداند.

به عنوان نتیجه، در نهایت خشوع و خضوع و ادب می‌فرماید:

«الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیراً فی فقری، الاهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی... الاهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا یکون مساویه مساوی و من کانت حقائقه دعاوی فکیف لا تکن دعاویه دعاری».^۲

خدایا من در توانگریم نیازمندم چگونه می‌شود که در نیازمندی و بیچاره‌گی‌ام نیازمند نباشم، معبودا، من در دانایی‌ام، نادانم چگونه می‌شود که در ناآگاهی‌م نادان نباشم. معبودا، کسیکه خوبیهایش بد است چگونه می‌شود که بدیهای او زشت نباشد و کسیکه راستی‌های او صرف ادعاست چگونه می‌شود که حقیقت‌نگویی‌های او صرف ادعا نباشد. عبارتهای بالا اوج مقام محبت را می‌رساند. امام (ع) تا قبل از این عبارتها از خدا نام می‌برد. از خودش نام برد و از نعمتهای که خدا به او عنایت کرده است یاد کرد ولی به

۱. همان، دعای عرفه.

۲. همان، دعای عرفه.

اینجا که رسید، لحن امام علیه السلام عوض شد، همه چیز را از خود سلب کرد این را مقام فناء می‌گویند، مقام فناء حالتی و مقامی است که سالک خود را، صفات خود را نمی‌بیند بلکه نفس در آن حالت از خود سلب اراده می‌کند، چیزی را نمی‌خواهد مگر آنچه را جانان بخواهد.

سلب اراده از نفس با تجلیات ذاتی، صفاتی و افعالی حق با اسم اعظم صورت می‌گیرد، بعد از تجلیات سه گانه این حالت به نفس - سلب اراده از سالک - دست می‌دهد. خواست محبوب خواست سالک می‌شود، سالک دیگر خواستی ندارد.

حضرت هنگام خروج از مدینه بر سر مزار جدش می‌فرماید:

و أسألک یا ذی الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک
رضی و لرسولک رضی^۱

پروردگارا، ای خدای بزرگ و بزرگوار به حق این قبر مقدس و به حق صاحب این قبر یعنی خاتم الانبیاء، از تو می‌خواهم که برای من راهی را پیش آوری که هم تواز من خشنود باشی و هم پیغمبرت از من راضی باشد.

دقت کن به کلمه «الا اخترت لی» تو برای من راهی را اختیار کن، این تفسیر مقام فنا است، این نشان دهنده آن است که حماسه عاشورا طرح و برنامه ریزیش الهی بوده است. شاهدی دیگر بر اینکه خواست خدا، خواست سالک است، این است که:

«یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصل
من صاحب و طائب قتیل و الدهر لا یقنع بانبدیل
و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیلی»^۲

دو شاهد در این ابیات هست. یکی اینکه می‌فرماید: «روزگار به بدل قناعت نمی‌کند» معنای عرفانی این کلمه این است که محبوب فقط محب را می‌طلبد.

۱. مقتل الحسین مفرم، ص ۱۶۷.

۲. مقتل الحسین مفرم، ص ۲۶۴.

دوم اینکه فرموده «امر و فرمان به دست خدای بزرگوار است» این همان تفسیر فناست.

نتیجه‌ای که از کلام امام (ع) می‌شود گرفت این است تنها معرفت قلبی است که می‌تواند مسائل معنوی و دینی را توجیه و تبیین کند زیرا امتداد معرفت قلبی، ایمان و فضایل ملازم با ایمان است و انسان را به ساحل نجات و رستگاری و اصل می‌سازد که کل هستی او را فرا می‌گیرد.

امام (ع) که خداوند تبارک و تعالی را به بلند مرتبه‌ای می‌ستاید و خدا را آن‌گونه توصیف می‌نماید، در امور اخلاقی و اجتماعی می‌فرماید:

«ان الله يحب معالي الامور و يبغض سفافها»^۱

خداوند کارهای بلند و گرامی را دوست دارد و کارهای پست و زبون را دشمن دارد.

«الا ترون ان الحق لا يعمل به وان الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المومن في لقاء

الله فاني لا ارى الموت الاسعاده و الحياة مع الظالمين الا برما»^۲

نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و باطل را رها نمی‌کنند، باید در چنین وضعی مرد با ایمان آرزومند لقاء الله باشد زیرا من مرگ را (در این وضع) جز سعادت نمی‌دانم [که به وسیله شهادت] حیات با ستمگران را بر باد دهم. امام (ع) می‌فرماید: اوضاع و چرخ امامت و پیشوای و رهبری مسلمانان بر مدار خلافت و جانشینی و تأسی بر رسول خدا نمی‌چرخد و از مسیر طبیعی خود که می‌بایست بر مبنای محبت و تأسی از رسول خدا و طرفداری از حق و عدالت استوار باشد، منحرف گشته است. زندگی در چنین وضعی ناخوشایند و ننگ است. چرا ننگ است؟ زیرا زندگی در چنین شرایط و احوال بر مبنای دین محبوب - خدا - نیست که خدا آن را نمی‌پسندد و آن را دشمن می‌دارد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶، به نقل از حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۳۹، العقد الفريد، ج ۲، ص ۳۱۲.

«انی لا اعطى الدنیه من نفسی ابدًا»^۱

هرگز تن به ذلت نمی دهم.

جوان مردان را از مردن با سرفرازی ننگ نیست. جوان مرد کیست؟ «جوان مرد کسی است که دارای حسن نیت باشد و در راه جهاد روح اسلام را از دست ندهد و جان خود را در راه یاری و همراهی با مردان نیک دریغ ندارد و از فرومایگان کناره گیری کند و با نابکاران به یک راه نرود.»^۲ فرومایگی و زبونی آن است که انسان زنده باشد و خواری بکشد.

«الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیهات منا الذلة یأبی الله لنا ذلك و رسوله و المومنون و حور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ایه من ان تؤثر اللثام علی مصارع الکرام»^۳.

«بدانید حرام زاده (عبیدالله) فرزند حرام زاده (ابن زیاد) مرا از اختیار یکی از دو راه ناگزیر ساخته است یا آنکه شمشیرها از نیام کشیده شود (جنگ به راه افتد و کار به شهادت کشد) یا تن به خواری و زبونی دهم (تسلیم او شوم) اما خواری و زبونی از ما به دور است خدا راضی نیست که ما خوار و زبون باشیم.

پیامبر و مومنین و دامنهای پاک مادران که در آنها تربیت یافته ایم و جوانمردان با غیرت و رادمردان زور نشو، آن را برای ما نمی پسندد که راه فرومایگان را بر مرگ و شهادت در راه خدا ترجیح دهیم.»

این بزرگواری و بزرگی روح امام حسین (علیه السلام) را می رساند «روح بزرگ یک آروزی بزرگ، یک اندیشه بزرگ و وسیع است، یک خواهش و اراده بزرگ است، یک صحبت

۱. مقتل الحسین مقزم، ص ۱۵۰.

۲. آینی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۰۴، ترجمه اشعار:

«سامخی و ما بالموت عار علی الفتی انا ما نوى حقاً و جاهد مسلماً»

۳. مقتل الحسین مقزم، ص ۲۸۷.

بزرگ است... اهل مهاجرت است... دریاها را، خطرها را استقبال می‌کند، شب و روز می‌کوشد» تن او آرامش ندارد، در زحمت و بلا است، فرقشان شکافته می‌شود، سرشان بریده و بر سرئی می‌شود اما:

«لا والله لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل ولا افر فرار العبيد عباد الله اني عذت بربي وربكم ان ترجمون اعدو بربي وربكم من كل متكبر لا يومن بيوم الحساب»^۱

نه به خدا، دست به سوی شما دراز نمی‌کنم و مانند برده از پیش شما نمی‌گریزم. من به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از آنکه مرا سنگسار کنید و من به پروردگار خود و شما پناه برم از هر متکبری که ایمان به روز قیامت ندارد.

«اما والله لا اجيبهم الى شيء مما يرون حتى التى الله وانا مخضب بدمي ثم صاح اما من مغيت يغيشنا اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله»^۲

به خدا قسم به خواسته‌هایشان پاسخ مثبت نمی‌دهم تا اینکه خدا را ملاقات کنم در حالیکه به خون خود خضاب شده باشم.

این روح حماسی و بزرگوار را مشاهده کنید، می‌فرماید «خروج من بر یزید بن معاویه برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا ﷺ است»^۳ «و مرگ برای فرزندان آدم همانند گردنیدن، بر گردن دختر بسته است و من آروزی ملاقات نیاکان خود را دارم همانطور که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود و برای من، از قبل، زمینی که باید شهادتگاه من باشد و پیکر مرا در خود جای دهد، انتخاب شده است.

«لا محيص عن يوم خط بالقلم. رضي الله رضانا اهل البيت نصير علي بلانه و يوفينا جور الصابرين، لن تشد عن رسول الله لحمة و هي مجموعة له في خطيرة القدس

۱. همان، ص ۲۸۰.

۲. همان، ص ۲۹۵، لفظ، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۶.

تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ»^۱

برای آدمی گریز از تقدیری که قلم قضای الهی رقم زده، مقدور نیست، هر چه رضای خداست، رضای ما اهل بیت در آن است، بر بالای الهی صبر می‌کنم و اجر صابران با خداوند کریم است. آن‌آنکه که با رسول خدا ﷺ خویشاوندی دارند از او جدا نگردند و در بهشت در محض او خواهند بود و چشم پیامبر عظیم الشان اسلام به دیدار آنها روشن می‌شود.

اینکه محبان خدا، مرگ را دوست دارد به جهت آنکه خواسته خداوند و نشانه صداقت آنان است. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲

ای قوم یهود اگر گمان دارید که شما اولیاء الله از میان مردم هستید تمنا و آروزی مرگ کنید اگر راستگو می‌باشید.

غرض اصلی از بیان این شواهد سخن امام ﷺ است که فرموده: «رضا الله، رضانا اهل بیت» ادب را بنگر، رضای خدا را مقدم بر رضای خودشان نموده‌اند هم در بیان و هم در عمل. این عبارت ربط به بحث ما دارد یعنی اینکه محرک امام ﷺ در تمام اعمال و رفتار حبیبی‌اش همین مطلب می‌باشد. و این کلمه بیان‌کننده فلسفه نهضت حسینی است.

از مدینه تا کربلا که حرکت را آغاز می‌کند، سخن از لقاء الله و مرگ است. از مکه که می‌خواهد خارج شود عده‌ای را دعوت می‌کند که او را هم یاری و همراهی کنند. دعوتش را با یاد مرگ و تشبیه آن به گردن بند در گردن دختران جوان شروع می‌نماید سپس در انتها می‌فرماید:

۱. همان، ص ۱۹۳؛ لهورف، ص ۳۲؛ ابن نما، ص ۲۰.

۲. جمعه / ۶.

«من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»^۱

هر کس می‌خواهد جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را برای لقا پروردگار خود آماده می‌بیند، با ما همسفر شود.

دعوت به لقاء الله می‌کند، دعوت به جهاد و جانبازی در راه دوست می‌کند» ﴿قل کلّ

یعمل علی شاکلته»^۲

بگو هر کس به روش خود کار می‌کند.

امام (ع) که طلب وصول به خدا را می‌کنند

«و یک استدّل علیک فاهدنی بنورک الیک... الهی حقّنی بحقائق اهل القرب و

اسلک بی مسلک اهل الجذب، اللهم اغننی بتدبیرک لی عن تدبیری و باختیارک عن اختیاری»^۳

خدایا از تو می‌خواهم که مرا (توفیق دهی) به تو بر تو استدلال کنم و معبودا حقایق نزدیکان خود را در من محقق بدار و به راه اهل جذبه بکش الهی به تدبیر خودت از تدبیر خودم بی‌نیازم کنم و به خیر جوییت، از خیر جوییم.

از دیگران هم می‌خواهد که این راه طی کنند. برای آنکه توهم نشود و پیروانش گمان نبرند که امام حسین (ع) در ابتدا یا وسط راه است، از خود توصیف می‌کند به اینکه با رسول خدا (ص) در حظیره قدس و در محضر خدا یکجا است که نشان دهنده مقام بلند اوست.

و پیامبر اسلام از دیدار من چشم‌هایش خنک می‌شود، این نهایت محبت

پیامبر (ص) را به ایشان می‌رساند، کسی که چنین محبوب پیامبر باشد، قطعاً محبوب خدا هم هست و مسلماً راه پیامبر که همان راه محبت و رحمت است می‌پیماید.

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۱۹۴.

۲. اسواء / ۸۴.

۳. موسوعة کلمات الحسین، دعای عرفه.

اصحاب و یارانش، او را در این سخن تصدیق کردند یکی به آن جهت که اعتراض نکردند که به چه حق به ما می‌گویی که خون ما را به پای تو بریزیم، دیگر اینکه در شب عاشورا بعضی از آنها گفت که دیگران هم تصدیق کرد ای امام اگر ما را هفتاد بار بکشند و زنده کنند، ما از تو دست نمی‌کشیم^۱ و سپاس می‌گوییم خدا را که به ما توفیق داد در رکاب تو کشته شویم. امام (علیه السلام) در پاسخ آنان فرمود:

«فانی لا اعلم اصحاباً اولی و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی جمیعاً»^۲

در میان اصحاب و یاران جهان با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی‌دانم و در میان خانواده‌ها مهربان‌تر، گرم‌تر و بهتر از افراد خانواده خود نمی‌شناسم، خداوند همه شما را از طرف من جزای خیر بدهد.

از خدا می‌خواهد، از آن جام محبت که به کام یاران سیدالشهداء (علیهم السلام) ریخت به کام همه شیعیان و موالیان حقیقی او هم بریزد، و ما را از کسانی قرار دهد که در راه اسلام جان فشانی و جانبازی کنیم و اسلام را یاری نماییم.

آمین یا رب العالمین

۱- مقتل الحسین مقدم، ص ۲۵۹.

۲- همان ص ۲۵۸.

منابع

- ۱- موسوعة كلمات الامام الحسين معهد تحقيقات باقر العلوم (ع)، قم، منظمة الاعلام الاسلامي ۱۳۷۳.
- ۲- مقتل الحسين، عبدالرزاق المقرم، قم مكتبه بصيرتي.
- ۳- شرح منازل السائرين، عفيف الدين سليمان التلمساني، قم، انتشارات بيدار.
- ۴- شرح منازل السائرين، كمال الدين عبد الرزاق الكاشاني، كتابخانه حامدي.
- ۵- الميزان في تفسير القرآن، محمد حسين الطباطبائي، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
- ۶- بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهيم ايتي، كتابخانه صدوق ۱۳۴۴.
- ۷- حماسه حسيني، مرتضى مطهری.
- ۸- رياض السالكين (دعاء ۶)، ابن معصوم سيد علي خان مدني، افست كتابخانه مرعشي نجفی.
- ۹- دفتر عقل و آيت عشق، غلامحسين ابراهيمي ديناني، تهران، طرح نو. ۱۳۸۰.
- ۱۰- رساله عشق و عقل يا معيار الصدق في مصداق العشق، شيخ نجم الدين رازي (كبرى)، تصحيح تقى تفضلى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى.
- ۱۱- بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، تهران، مكتبه الاسلاميه.
- ۱۲- منتهى الامال، شيخ عباس قمى، قم، هجرت.
- ۱۳- نفس المهموم، شيخ عباس قمى، ترجمه كمره‌اي، تهران، انتشارات اسلاميه.
- ۱۴- قصه كربلا، على نظري منفرد، قم، انتشارات سرور ۱۳۷۸.
- ۱۵- قيام حسين (ع)، سيد جعفر شهيدى، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ۱۳۷۴.

جرعه‌ای از زلال زیارت عاشورا

حسین مقیسه

سخن آغازین

عاشورا، یاد آور بلندترین فریاد مظلومانه تاریخ و تذکره غلبه خون بر شمشیر است.

عاشورا، تابلویی است که با هنرمندی تمام از یک طرف زیباترین چهره‌های لطافت و شکیبایی، ایثار و از خودگذشتگی و بالاترین پرواز انسان‌های سیراب از معرفت ناب توحید و ولایت را به تصویر کشیده و از جانب دیگر، نهایت پستی و پلیدی را در این زیستگاه طبیعی انسان،

عنصر اصلی در هر دو طرف، اختیار، گزینش و انتخاب آزادانه است: یک انتخاب پای انتخابگر را بر فرق فرقدان نهاده و انتخاب دیگر، انتخابگر را چنان خسی بی مقدار یا پاره زبانه‌ای عفن همراه با آوای مستمر لعن و نفرت و نفرین خدا و بندگان صالح و شایسته او به گداخته‌ترین طبقات دوزخ در جمع و جای گاه ناپاکان بدان تاریخ می‌فرستد. و هیچ تابلویی این چنین هنرمندانه، زشت و زیبایی خلقت انسان را انعکاس نداده.

در این بین زیارت عاشورا معرفی نامه یا منشور تبلیغاتی یا انگشت اشارتی است که همواره توجه خواننده و بیننده را بدان تابلو منعطف و متوجه می‌کند و عمق و وسعت ماجرا و آثار تاریخی، تربیتی سیاسی آن را براعت^۱ استهلال می‌نماید.

از این جهت، زیارت عاشورا برای عاشوراییان، متنی مقدس و دارای نقشی بی‌بدیل است.

امید است تأمل و گفتن و نوشتن از این زیارت، هر چند در حدی اندک و متناسب با بضاعت مزجاة نگارنده، در ازدیاد معرفت و توجه بیشتر به جای گاه‌سندی و رجالی و ابعاد و عمق فرازاها و محتوای متن عرشی و بلند آن، مفید و موثر افتد و بهره و بصیرت افزایش و عنایت ثارالله و آقای شهیدان عالم را نصیب کند.

با این تصور و ذهنیت، این سطور در سال عزت و افتخار حسینی به همایش سراسری امام حسین علیه السلام ارائه و تقدیم می‌گردد.

سابقه نقل و رجال سند

قدیمی‌ترین متنی که زیارت عاشورا را آورده، کتاب کامل الزیارات ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی است که متوفای ۳۶۸ یا ۳۶۹ هـ - به اختلاف نقل‌ها - و مدفون در شهر کاظمین عراق است.^۲

متن زیارت را با پنج واسطه از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل کرده^۳، سپس کتاب «مصباح المتهجد» ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی متوفای ۴۶۰ هـ و مدفون در شهر نجف اشرف است.^۴

۱. معین فرهنگ معین، مادة براعت، ج ۱، ص ۶۹۲؛ الفاظی چند در ابتدای خطبه کتاب و مطلع قصیده که خواننده یا خواندن آنها از مقصد و مراد نویسنده و گوینده آگاه گردد.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، تحقیق جواد قهوسی، ص ۲۰.

۳. همان، ص ۳۲۵، باب ۷۱، حدیث ۹.

۴. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۷۱۳.

این روایت دارای صدر و ذیل است. صدر روایت بر اساس نقل «کامل الزیارات» که اصلی‌ترین و قدیمی‌ترین است توسط دو نفر به معصوم می‌رسد: یکی علقمه بن محمد حضرمی و دیگری، مالک بن اعین جهنی است.

در هر دو طریق، صالح بن عقبه از آنان نقل کرده، منتها در یکی همراه سیف بن عمیره است و در دیگری به تنهایی، به این صورت:

حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی از محمد بن خالد از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه از علقمه از امام باقر علیه السلام و محمد بن اسماعیل از صالح بن عقبه از مالک الجهنی از امام باقر علیه السلام گرچه نقل «مصباح المتهجد» اندکی متفاوت است: محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از پدرش یعنی عقبه بن قیس کوفی از امام باقر علیه السلام. ذیل روایت در هر دو کتاب مشترک است: صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه از امام باقر علیه السلام. بررسی اجمالی راویان و رجال سند و سپس نکاتی در متن و محتوای این زیارت، مورد نظر این نوشتار است.

راویان زیارت عاشورا

اگر مبنای مرحوم آیه الله العظمی خوئی را در مقدمه کتاب ارزشمند - معجم رجال الحديث - بپذیریم و از جمله رجال سندهای کتاب شریف کامل الزیارات را موثق بدانیم^۱ سند این روایت جز در یک مورد - به توضیحی که خواهد آمد - هیچ اشکال فنی، نخواهد داشت.

بر این مبنا تمام رجال سند، توثیق شده هستند، تنها محمد بن موسی بن عیسی الهمدانی است که توسط نجاشی و ابن الغضائری، و صدوق و دیگران تضعیف شده، گرچه به تعبیر آیه الله خوئی توثیق ابن قولویه و قولش در رجال کامل الزیارات، معارض آن

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۵۰.

تضعیف است و این تعارض تضعیف و توثیق به تساقط هر دو می‌انجامد و در نتیجه محمد بن موسی، از نظر رجالی مجهول الحال می‌شود.^۱

اما اگر کسی مبنای توثیق عامی مرحوم آیه الله خوئی را بپذیرد، جای دقت و توجه بیشتری در سلسله سند هست که در حد مقدور و توان بدان پرداخته می‌شود:

۱- حکیم بن داود بن حکیم: در کتب رجالی، ظاهراً توثیقی ندارد. تهذیب از او نقل حدیث کرده و با توثیق و تضعیفی همراه نیست.^۲ محدث نوری هم در مستدرک به عنوان یکی از مشایخ ابن قولویه، از او یاد می‌کند.^۳

همین که توثیق عام او با تضعیفی معارض نیست، در اعتبار او کافی است.

۲- محمد بن موسی الهمدانی: مجهول الحال بودن وی در بیان علامه خوئی اشاره شد.

۳- محمد بن خالد الطیالسی: علی رغم این که برخی رجالی‌ها، وی را از مجاهیل شمرده‌اند، ولی علامه نوری در مستدرک پس از ذکر مقدماتی می‌نویسد: «و یظهر من جمیع ذلك انه من اجلاء الرواة و الثقة الاثبات».^۴ از راویان گران قدر و از موثقان و اهل دقت بسیار در ثبت و ضبط احادیث است. سپس اظهار تعجب می‌کند از کسانی که وی را از مجاهیل شمرده‌اند.

۴- محمد بن اسماعیل بن بزیع: شیخ طوسی او را توثیق بلیغ فرموده است.^۵ ابن قولویه در کامل الزیارات لا اقل ۵۵ مورد از طریق او نقل حدیث دارد و این کمیت بالا دلیل وثاقت بالای ابن بزیع است مضافاً که در کتب اربعه و سایر کتاب‌ها، حدود ۲۳۰ روایت از طریق او نقل شده.

۱. همان، ج ۱۷، ص ۲۸۳ و ۲۸۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۸۶.

۳. محدث نوری، مستدرک، ج ۳، فائده دهم، ص ۷۹۶.

۴. همان، ص ۸۴۲.

۵. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۸۶ فی اصحاب الرضا (ع).

ابن بزیع ظاهراً از وزرای ابی جعفر منصور، خلیفه عباسی است و موقعیتی شبیه علی بن یقطین در حکومت هارون داشته، رجال نجاشی بیاناتی را از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) در مدح و ستایش محمد بن بزیع نقل کرده که بیانگر این معنا و جای گاه بسیار والای اوست^۱. به تناسب نام ایشان، روایت ذیل مفید به نظر می‌رسد:

محمد بن علی بن بلال که به تعبیر علامه خوئی خود از موثقین است^۲، در محل دفن ابن بزیع می‌گوید: از صاحب این قبر شنیدم که از ابو جعفر (ع) - ظاهراً حضرت جواد (ع) - مورد نظر است - شنیده که فرمود: هر کس در زیارت قبر برادر مؤمن خود نزد قبر بنشیند رو به قبله و دست بر قبر گذارد و هفت بار سوره مبارکه قدر را بخواند از بزرگ‌ترین هراس که قیامت باشد ایمن خواهد بود^۳.

حاصل آن که ابن بزیع از ثقات و بزرگان شیعه است. او از صالح بن عقبه نقل کرده وثاقت وی را در قسمت بعدی خواهیم گرفت.

۵- عقبه بن قیس کوفی: پدر صالح از اصحاب امام صادق (ع) است^۴ و ظاهراً توثیق و تضعیفی ندارد و از مجاهیل به شمار می‌رود. عقبه هم صدر روایت را از حضرت باقر (ع) نقل کرده است.

در طریق دوم چنان که گفته شد، نقل کننده از امام (ع) مالک الجهنی است که همان مالک بن اعین الجهنی و از اصحاب حضرت باقر (ع) و به تعبیر شیخ مفید ممدوح آن بزرگوار است^۵. علامه خوئی پس از مطالبی در ارتباط با ایشان نتیجه گرفته: «لاینبغی الشک فی کونه شیعیاً امامیاً حسن العقیده و هو ثقة...»^۶ در حسن عقیده و امامی بودن و وثاقت او تردیدی نیست.

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۳۳.

۲. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۲۹.

۴. خوئی، همان، ج ۱، ص ۱۵۶.

۵. همان، ج ۴، ص ۱۵۸ به نقل از ارشاد مفید.

۶. همان.

فراز اصلی روایت

اصل زیارت عاشورای معروف، ذیل این روایت است و در هر دو منبع پیش گفته، یکسان نقل شده، صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه از حضرت باقر (ع) :

۶- صالح بن عقبه: در کامل الزیارات، واسطه ۲۷ نقل حدیث است^۱ علامه خوئی پس از مقدماتی می نویسد: «... فالرجل من الثقات»^۲.

محدث نوری هم فرموده: «... ذکرنا الامارات الدالة علی مدحه بل وثاقته»^۳.
نشانه های وثاقت او را آورده ایم.

۷- سیف بن عمیره: در کامل الزیارات، واسطه بیش از ۱۰ نقل حدیث است^۴.
علامه خوئی پس از مقدماتی، نقل شهید ثانی در تضعیف او را آورده و فرموده:
تضعیف نا موجهی است که منشأ آن، توهم واقعی بودن سیف است و از نظر زمانی
نمی تواند، صحیح باشد، علاوه که وقف، منافاتی با وثاقت ندارد بر فرض، واقعی هم باشد،
وثاقتش ثابت است^۵.

۸- علقمه بن محمد الحضرمی: از اصحاب حضرت باقر، و ناقل متن اصلی زیارت
عاشورا است. ظاهراً تنها روایتی که از او در کتب روایی ما، در دست است، همین روایت
زیارت عاشورا است و جز آن روایت دیگری راویا و مرویاً در دست نیست.

البته برادرش ابوبکر بن محمد الحضرمی که او هم از رجال کامل الزیارات است و
لااقل پنج مورد نقل روایت در آن کتاب دارد^۶، در مجموع منابع روایی ما متجاوز از ۱۲۴
روایت از وی نقل شده^۷، اما از خود علقمه جز این یک مورد، روایت دیگری در دست

۱. ابن قولویه کامل الزیارات، ص ۵۷۷.

۲. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷۹، ص ۷۹.

۳. محدث نوری، مستدرک، ج ۳، فائده ۱۰، ص ۸۱۲.

۴. ابن قولویه، همان، ص ۵۷۷.

۵. خوئی، همان، ج ۸، ص ۲۶۶.

۶. ابن قولویه، همان، ص ۵۶۳.

۷. خوئی همان ج ۲۱، ص ۶۸.

نیست، محدث نوری فرموده: «يظهر من الكشي في ترجمة اخيه مدحه»^۱.

از شرح حال برادرش که در رجال کشی آمده، ستایش خود علقمه هم فهمیده می‌شود. و ظاهراً این سخن اشاره باشد به برخورد علقمه و برادرش ابوبکر از یک سو و جناب زید بن علی بن الحسین (ع) از سوی دیگر و اینک نقل این برخورد:

بکار بن ابی بکر حضرمی فرزند همان ابوبکر پیش گفته نقل می‌کند که پدرم و عمویم علقمه وارد شدند بر زید بن علی (ع) و عمویم علقمه از پدرم بزرگ‌تر بود، در دو طرف زید نشستند، این ملاقات پس از آن بود که شنیده بودند جناب زید اعلام کرده: از ما اهل بیت کسی که قیام مسلحانه نکند، امام نیست.

پدرم ابوبکر که جری‌تر و جسورتر بود، از زید پرسید: ای ابا الحسین! به من بگو آیا علی بن ابی طالب در دروان سکوت و خانه نشینی خود، امام بود، یا نبود مگر وقتی که قیام به سیف نموده و حکومت را به دست گرفت؟

زید پاسخ نداد تا سه مرتبه سؤال را تکرار کرد و زید هم پاسخی نمی‌داد. ابوبکر گفت: اگر در آن مدت، علی (ع) امام بود یعنی امامت حضرت به نصب الهی بوده، نه صرفاً به انتخاب و اقبال مردم) پس از او هم، ممکن است کسی امام باشد، گرچه قیام به سیف نکرده باشد و مردم به او روی نیاورده باشند - اشاره به امام باقر (ع) - و اگر در آن مدت امام نبوده و نص و نصبی در کار نبوده، پس چه چیزی شما را به این جا کشانده که زمینه قیام را فراهم کنید و چه چیزی شما فرزندان علی (ع) را بر غیر خودتان فضیلت می‌دهد.

«بکار» می‌گوید، سخن پدرم که به این جا رسید و با این لحن تند، با «زید» سخن گفت. عمویم علقمه از پدرم خواست که صحبت را تمام و معاتبه زید را رها نماید و پدرم ساکت شد^۲.

این نقل فی الجمله متضمن مدح علقمه هست، هم چنان که محدث نوری گفت.

۱. محدث نوری، همان، ص ۸۲۶.

۲. خوئی، همان، ج ۱۱، ص ۱۸۶.

نتیجه این بخش

حاصل و نتیجه نهایی این است که به فرض، مبنای مرحوم آیه الله خوئی (ع) و توثیقات عام ایشان را نپذیریم، روایت زیارت عاشورا، ضعیف نیست و هیچ تضعیفی در هیچ کدام از رجال سند دیده نمی شود. نهایت این است که افرادی، مانند محمد بن موسی و علقمه توثیق مشخصی ندارند.

همین عدم تضعیف، کافی است که نقل بزرگانی همچون ابن قولویه و شیخ طوسی از آنان را نوعی توثیق و اعتماد به حساب آوریم.

از این گذشته اقبال بزرگان و اولیای دین به این زیارت و تقید و التزام به خواندن آن و توصیه به مریدان و پیروان خود آشکارا جبران کننده است.

برخی عدم توثیق ها موردی است. اشاره به نمونه هایی از این اقبال و التزام و توصیه ها مناسب به نظر می رسد:

تقریباً تمامی بزرگان شیعه دارای چنین سیره ای (مداومت بر زیارت عاشورا) بوده اند، هر چند انعکاس زیادی نداشته و ندارد. چرا که معمولاً در چنین مواردی، انگیزه بر اخفا و کتمان است، نه افشا و اظهار، اما موارد آموزنده ای را می توان سراغ گرفت:

۱- مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی که میرزای شیرازی دوم (میرزا محمد تقی) او را استوانه فقه نامیده و در مرگ او گریسته اند، در سی سال آخر عمر، زیارت عاشورا را ترک نکرده و هر روز که به سبب بیماری یا امری دیگر نمی توانست بخواند، نایب می گرفت.^۱

۲- علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان، در تمام ماه محرم و صفر، به زیارت عاشورا و توسل به امام حسین (ع) مقید بود و از نسخه مرحوم قاضی، استاد خود استفاده می کرده که کلمه «بک» در «اکرمی بک» را حذف می کرده و به جای «امام هدی» «امام مهدی» می فرموده است.

۱. عبدالحسین دستغیب، داستانهای شگفت، ص ۲۷، داستان شماره ۱۱۰.

مرحوم شهید قدوسی هم که ناقل این فراز است، خود به زیارت عاشورا مقید بوده است.^۱

۳- بنیان گذار حوزه علمیه قم مرحوم حاج شیخ «عبدالکریم حائری یزدی» فرموده که به دنبال مرض وبا و طاعون، در شهر «سامراء» عراق استادمان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی، به عده‌ای از اهل علم، توصیه و تاکید نمودند که برای دفع این بلا به شیعیان ساکن شهر بگویند همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثوابش را به روح نرجس خاتون، والده ماجده امام عصر هدیه کنند. از آن به بعد، تلف شدن شیعه متوقف شد و تنها عده‌ای از عامه می‌مردند. برخی از آنها از فامیل شیعه خود، علت این پدیده شگفت را پرسیدند: گفتند به خاطر زیارت عاشورا آنها هم خواندند و بلا، از آنها برطرف گردید.^۲

۴- امام خمینی ره بنیان‌گذار نظام اسلامی ایران، در دهه عاشورا، هر روز زیارت عاشورای معروف را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می‌خواندند.^۳

نیم نگاهی به محتوا

نگاهی کلی و گذرا به متن و محتوای زیارت عاشورا، به خصوص ابراز انزجار و لعن و نفرین به کسانی که زمینه ساز فاجعه کربلا و شهادت و اسارت اولیای خدا بوده‌اند، انسان را با این پرسش اساسی، مواجه می‌کند که آیا بحث و نشر و اهتمام به این زیارت نامه، با وحدت امت اسلامی و هم‌سویی فرقه‌های مختلف که به ویژه پس از انقلاب مورد تأکید و توصیه نظام جمهوری اسلامی و عقلای قوم از هر دو طرف بوده و هست، در تنافی نیست؟

۱. سیمای فرزندگان، ص ۱۸۸ به نقل از یادنامه شهید قدوسی.

۲. دستغیب، همان، ص ۳۶۹ داستان ۱۴۳.

۳. سیمای فرزندگان، ص ۱۷۹.

در پاسخ این پرسش نکاتی روشنگر است:

۱- جایگاه امامت معصومین در فرهنگ تشیع

امامت، بسیار فراتر از یک مسئله تاریخی، سیاسی و حکومتی است. امام محور عالم هستی است و بقای نظام آفرینش الهی به برکت انسان کامل و پیشوای معصوم در هر زمانی است^۱؟

در نوشته‌های فلسفی و عرفانی هم، انسان کامل را عامل بقای نظام هستی می‌دانند.^۲

بنابراین، اهمیت امامت در فرهنگ شیعه تنها از رهگذر حکومت و سیاست تاریخی نبوده و نیست.

۲- اهمیت بعد سیاسی و تاریخی امامت

یعنی اگر تنها از همین زاویه و با قطع نظر از جایگاه رفیع معنوی آن، به امامت و ولایت شیعی نگریسته شود، باز هم بسیار پراهمیت است.

بدین بیان، شکی نیست که انتقال و جای‌گزینی یک فرهنگ نیاز به تدریج زمان و ظرافت‌ها و حساسیت‌های اجرایی و عملی دارد. چنین انتقالی اگر بخواهد ماندگار و ریشه دار باشد، هیچ‌گاه دفعی و معجزه وار، صورت نمی‌گیرد و این را شاید بتوان جزء سنت‌های تاریخی و تغییرناپذیر خداوندی دانست.

در حیات رسول اکرم جای‌گزینی فرهنگ اسلام به جای فرهنگ جاهل و شرک و کفر، با توجه به رحلت زودرس حضرت و وجود موانع جدی کار فرهنگی و ضرورت برنامه ریزی و برخورد مناسب با آنها، مستلزم یک طرح تشریعی جامع بود، تا انتقال فرهنگ، در یک فرایند صحیح و مطمئن و در ظرف زمانی لازم، به انجام برسد.

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱ باب ان الارض لانه من حجة، ص ۱۷۸.

۲. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، ج ۲، نکته ۸۸۲، ص ۷۲۵.

این طرح همان روح و فلسفه اصلی امامت شیعه است که در زیارت عاشورا، به خوبی منعکس شده، دوازده نفر پس از رحلت رسول ﷺ که عصمت و صحت اندیشه و علمشان، همانند خود رسول ﷺ از جانب خدا تضمین شده است و با تمام خصوصیات و ابعاد وجودی و نیازهای انسان، آشنایند، در نظر گرفته شده و معرفی شده‌اند.

به طور طبیعی دوازده نسل یا تعلیم‌ها و برنامه‌های ویژه آنها، تربیت می‌شدند و در طول زمان و به تدریج، تمام رسوبات فرهنگ جاهلیت و شرک، زدوده می‌شد و توحید جای گزین می‌گشت و بشر به رشد و اعتلای روحی و فکری و عقلی می‌رسید که به فرض اگر پس از آن، ولی معصومی هم در میان آنان نبود، قادر به راه‌یابی و نیل به اهداف و مقاصد اصلی آفرینش می‌بودند گرچه - چنان که اشارت رفت - هیچ زمانی، از وجود حجت معصوم خدا خالی نخواهد بود.

البته فلسفه اصلی عدد دوازده برای ما روشن نیست و قطعاً خصوصیتی دارد که بی اطلاعیم. قدر مسلم، این طرح تشریعی، برای هدایت و تربیت انسان‌ها، کاملاً با موازین عرفی و عقلی منطبق است.

به تعبیر زیبای فرازی از همین زیارت عاشورا، مرتبه وجودی ائمه معصومین ﷺ حتی به لحاظ تشریعی، از جانب خداوند، معین شده است: «... لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها»؛

نفرین خدا بر آنان که شما اهل بیت را از مقامتان برکنار نموده و از مرتبه و شأن و موقعیت خدایی، زائل و دور کردند و امت اسلامی و بشریت را از برکات وجودی شما محروم نمودند.

اگر تصور و ذهنیت ما از امامت، این‌گونه باشد، در صد خسارت‌ها و ضایعات عمیق و وسیعی که نه تنها امت اسلام، بلکه تمام بشریت از آن انحراف اولیه متحمل شده و هنوز هم ابعاد زشت و منفی آن در هر جا و مکانی، به چشم می‌خورد، برایمان آشکار و محسوس‌تر خواهد بود.

بدین جهت، این نقطه انحراف را، سیاه‌ترین نقطه و این مقطع را ظلمانی‌ترین و نفرت‌بارترین مقطع تاریخ اسلام خواهیم دانست، حادثه کوچکی نبوده که بتوان آن را، نادیده گرفت و یا از تلخی و زشتی آن کاست.

از این رو، در عین حال که باید در مشترکات با برادران اهل سنت همکاری کنیم و در برابر کسانی که در پی براندازی اساس اسلام و دست‌نشان‌دگی ملت‌های اسلامی اند، به حکم عقل، باید وحدت و همکاری و همراهی در عرصه‌های گوناگون داشته باشیم، ولی آن اصول اساسی و مبانی اعتقادی خودمان را نباید کوچک شماریم و لازم است، حدود و حساسیت‌های خود را حفظ کنیم. البته در شکل و قالب‌های معقول و منطقی، نه شکل‌های افراطی و گاهی مبتذل که نه شرعاً قابل دفاع است و نه به لحاظ عرف و عقل، به مصلحت، تا آن زمان که حکم و قضای رب العالمین، با امضای ظهور و فرج حضرت ولی عصر (عج) صادر شده و تکالیف را یک‌سره کند و به انتظارها پایان دهد. انشاءالله.

نکته‌های پایانی

۱- زیارت عاشورا، با این محتوای بی‌مانند که نقطه اصلی انحراف و بستر رویش مظالم و مفساد بزرگ بعدی را مورد توجه قرار داده - چنان که گذشت، - از حضرت باقر (ع) است. زیارت‌نامه‌ای که در لحن و بیان حقایق تاریخی و تولا و تبرای شیعی، بی‌نظیر است. این متن به ریشه اصلی بیگانگی بشر و به ویژه امت اسلامی از حقیقت اسلام و بروز این همه ضعف و کاستی و در یوزگی اشاره و راه درمان و علاج آن، که بازگشت و تمسک به فرهنگ اهل بیت است را یادآوری نموده؛ همان واقعیتی است که همین امام همام (ع) در بیانی دیگر هم اشاره کرده و فرموده: «بَلَّيْتُ النَّاسَ عَلَيْنَا عَظِيمَةً اَنْ دَعَوْنَا هُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا وَاَنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بَغَيْرِنَا»^۱.

ابتلا و آزمون و سختی‌های مردم بر ما گران و سنگین است، چرا که نه دعوت ما را برای هدایت می‌پذیرند و نه جز از طریق و توسط ما، امکان هدایت دارند.

انتساب این زیارت، به باقرالعلوم علیه السلام و تبلیغ منفی و خورده‌گیری‌های احتمالی، از آن حضرت در این خصوص، از ناحیه بدخواهان و ظاهرگرایان و سطحی‌نگرها و قشربون برخی فرقه‌ها، و یا دوستانی که به بهانه وحدت، خواهان کنار نهادن پاره‌ای اعتقادات و نادیده گرفتن بخشی از حقایق مسلم تاریخی هستند. شاید یکی از علل توجه ویژه و انحصاری امام خمینی علیه السلام در وصیت نامه سیاسی الهی خود، به حضرت باقر علیه السلام است؛ آن جا که در کنار افتخار به پیروی از قرآن، نهج البلاغه، صحیفه‌های سجادیه، فاطمیه، و مذهب جعفری، و ائمه معصومین علیهم السلام از حضرت باقرالعلوم علیه السلام به طور جداگانه و به عنوان بالاترین شخصیت تاریخ، نام می‌برد:

«ما مفتخریم که باقرالعلوم بالاترین شخصیت تاریخ و کسی که جز خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام مقام او را درک نکرده و نتواند کرد، از ماست»^۱.

۲- فرازهای پایانی زیارت عاشورا و صد مرتبه لعن و سلام، آیا به همان صورت طولانی باید تکرار شود، یا تنها همان جمله و فراز آخر؛ یعنی: «اللهم العنهم جمیعاً» و «السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اصحاب الحسین» کافی است؟

در مقدمه‌ای که آقای سید محمدرضا نوری نجفی، بر مفاتیح الجنان معرب نوشته است، اکتفا به همان جمله آخر را مورد تأکید و تقویت قرار داده است. استنتاج و سخن ایشان را در کنار تسامح در ادله سنن و مستحبات اگر در نظر گیریم^۲؛ پذیرش آسانتری خواهد یافت. گرچه سیره و روش بزرگانی مانند مرحوم سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروة الوثقی) و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)

۱. محمد رضا نوری نجفی، مقدمه مفاتیح الجنان معرب.

۲. عبدالله سنن، الاصول الاصلیة و القواعد الشرعیة، ص ۱۶۴.

و... طبق نقل، خواندن و تکرار همان صد مرتبه لعن و سلام طولانی و کامل بوده است.^۱
 خداوند به شیعیان و محبتیان اهل بیت (ع) توفیق شکر نعمت والای ولایت و به
 تمام انسان‌ها نعمت پذیرش و تمکین هدایت هادیان و والیان الهی و نهایتاً حکومت
 عدل جهانی حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - را عنایت فرماید.

والسلام

۱. محمد علی طهرانی، برخی مقاتل الجئان‌ها، حاشیه زیارت عاشورا.

عاشورا و امام حسین علیه السلام در متون عرفانی «آثار سنایی و هجویری»

دکتر مجتبی دماوندی

ادبیات عاشورا - اگر نگوییم پیش از رخداد عاشورا - همزمان با این رویداد شگفت آغاز می‌گردد. این واقعه جان‌سوز در ادبیات عرب و فارسی تأثیری به سزا و گسترده نهاده است و در ادب فارسی کمتر دیوانی توان یافت که از اشارتی بدین موضوع، تهی باشد و این جدای از سوگ‌نامه‌هایی است که بسیاری از شاعران در این باره سروده‌اند. در دفترهای نظم و نثر عرفانی این رویداد، از دیدگاه‌های گوناگونی نگریسته شده و کثرت توجه بدان درخور ژرف‌نگری است. این جستار در آثار منظوم سنایی و یکی از کهن‌ترین متون نثر عرفانی، کشف‌المحجوب نگاشته ابوالحسن هجویری به بررسی واقعه عاشورا می‌پردازد.

۱- رخداد شگفت عاشورا، تا همیشه تاریخ، از زوایا و دیدگاه‌های گوناگون، در تمامی ارکان جامعه بزرگ اسلام، اثر نهاده است. ادبیات عاشورا - اگر نگوییم پیش از محرم سال شصت هجری - بی‌گمان همزمان با این رویداد بی‌همانند آغاز می‌شود و دروازه‌ای بی‌کران در ادب عربی و فارسی به نام ادب طف یا ادب عاشورا گشوده می‌گردد.^۱

۱. در ادب عرب، پژوهش‌هایی در این باره انجام شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب مفصل ادب‌الطف اشاره نمود. نشانی کامل کتاب این است: شیر، جواد. ادب‌الطف أو شعراء الحسين عليه السلام من القرن الاول الهجری حتى القرن

از نخستین روزهایی که از ادب پارسی نشانی در دست است، اشارات و ابیات بسیاری در این باره می‌توان یافت.

این نکته درخور تأمل است که با وجود این که پیروان امام حسین (ع) و شیعیان، سوگواران همیشه این سوگ بزرگ بوده‌اند، اما کدامین مسلمانی است که از این اندوه دلش به درد نیامده باشد و نیاید. پس، ادبیات عاشورا با آن که بخش اصلی ادبیات تشیع است، اما فقط شیعیان، سوگوار این رخداد نبوده‌اند، بلکه این اندوهی است که تمامی مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده است.

ادب فارسی نیز این گونه است، رخداد عاشورا در دفترهای نظم و نثر پارسی از دیرباز بازتاب دارد و این گستردگی و رواج و گسترش سوگواری‌ها درباره آن امام را، از دیرباز می‌نمایاند. بسیاری از شاعرانی که در این باره سروده‌هایی دارند، اهل تشیع نبوده‌اند، اما با نگرشی راستین به دین می‌نگریسته‌اند. آن گونه که سیف فرغانی قصیده‌ای کامل با ردیف «بگریید» در این باره سروده است^۱ و عطار و مولانا جلال الدین و دیگران نیز سروده‌هایی در این باره دارند.

۲- از اشعاری که درباره عاشورا و کربلا و قیام امام حسین (ع) سروده شده است می‌توان نکات دینی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بسیاری دریافت. برای نمونه، هنگامی که «انوری ابنوردی» در مرگ ممدوح خویش که از سادات و در ماه رجب وفات یافته مرثیه می‌سراید آن هنگامه را به عاشورا و ماتم اولاد رسول تشبیه می‌کند و این بیانگر آن است که در قرن ششم در خراسان در روز عاشورا، برای امام حسین (ع) مراسم سوگواری برگزار می‌شده است.

الرابع عشر، لبنان، دارالمرتضى، ۱۴۰۹ هجری و کتاب دیگری که با دقت بیشتری موضوع را کاویده است: دیوان اشعار الشیع الى القرن الثالث است که الطیب العشائی آن را نگاشته و رساله دکترای او بوده است و در سال ۱۹۹۷ در انتشارات دارالغرب الاسلام به چاپ رسیده است.

۱. سیف‌الدین محمد فرغانی، دیوان، تصحیح ذبیح الله صفا، ص ۱۷۶-۱۷۷.

به وفات تو جهان ماتم اولاد رسول تازه تر کرد مگر سلخ رجب عاشورا است^۱
 ۳- در دفترهای نظم و نثر عرفانی، از خاندان پیمبر و اهل بیت (ع) اسوه‌های
 حقیقی عرفان همواره یاد شده است. افزون بر یادکرد آنان و به ویژه رویداد عاشورا، این
 رخداد، زمینه‌ای برای تصویرسازی‌های عرفانی نیز گردیده است و شاعران نیز بدان
 پرداخته‌اند. در این جستار، نگاهی می‌افکنیم به کشف‌المحجوب که کهن‌ترین نثر
 عرفانی فارسی است و همین‌طور، گذری بر آثار «ابوالمجد مجذوب بن آدم سنایی» داریم
 که پیش‌درآمد ادب عرفانی در شعر فارسی است. بی‌گمان کاوشی ژرف در این وادی به
 نکته‌هایی شایسته رهنمون خواهد گشت.

۴- هجویری، که عارفی حنفی است و در خراسان بالیده و برآمده است، خاندان
 پیامبر را بس ارج می‌نهد و آنان را بسیار می‌ستاید. ستایش‌هایش درباره‌ی این خاندان، باور
 درونی و راستینش را می‌نمایاند و هریک را با اوصافی درخور و شایسته می‌ستاید. برای
 نمونه، درباره‌ی امام حسن (ع)، چنین می‌نگارد:

چگر بند مصطفی و ریحان دل مرتضی و قرۃ‌العین زهرا^۲

و درباره‌ی امام علی بن حسین (ع):

«وارث نبوت و چراغ امت سید مظلوم و امام محروم، زین العباد

و شمع الاوتاد.^۳»

و ابیاتی از قصیده‌ی معروف فرزدق در ستایش آن امام همام نقل می‌کند. او امامان را تا
 امام صادق یاد می‌کند و مناقبی از آنان را برمی‌شمارد و احادیثی نیز ذکر می‌نماید و سپس
 می‌گوید:

۱. ابوالدین انوری ابیوردی، دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، ص ۴۷. این بیت از قصیده‌ای است که
 انوری ابیوردی در سوگ سید السادات بلخ «مجدالدین ابی طالب بن نعمه» سروده است.

۲. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، ص ۸۵.

۳. همان، ص ۸۹.

اگر جمله اهل بیت یاد کنیم و مناقب یک یک برشمرم، این کتاب، بل کتب بسیاری حمل عشر عشیری از آن نکند.^۱

او درباره امام حسین (ع) از قول عرفا و کسانی که بینشی، همچون وی داشته‌اند، چنین نگاشته است:

«شمع آل محمد و از جمله علایق مجرد سید زمانه خود، ابو عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از محققان اولیا بود و قبله اهل بلا و قتل دشت کربلا و اهل این قصه بر درستی حال وی متفقند که تا حق ظاهر بود مر حق را منابع بود، چون حق مفقود شد، شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزوجل نکرد بنارامید.^۲

این رویداد در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر و تاریخ آورده شده است. در نخستین کتاب عرفانی به فارسی نیز آمده است و رواج آن را در جامعه آن روز و نگرش عارفان و مردان را به این رخداد شگرف می‌نمایاند. و نیز آمده است:

«چون حسین علی را با فرزندان وی - رضوان الله علیهم - اندر کربلا بکشتند جز وی [علی بن الحسین (ع)] کسی نماند که بر عورات قیم بودی و او بیمار بود و امیرالمؤمنین حسین (ع) وی را علی اصغر خواندی، چون ایشان را بر شتران برهنه به دمشق اندر آوردند، پیش یزید بن معاویه اخزاه الله، یکی ورا گفت: کیف اصبحتم یا علی و یا اهل بیت الرحمة. قال: اصبحنا من قومنا بمنزله قوم موسی من آل فرعون یذبون ابناؤنا و یتحیون نساءنا

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۸۸.

فلا ندري صباحنا من مساءنا و هذا من حقيقة بلاءنا.

بامدادتان چون بود یا علی و یا اهل بیت رحمت؟! گفت: بامداد ما از جفای قوم خود، چون بامداد قوم موسی از بلای قوم فرعون بود کی فرزندان ایشان را می کشتند و عورتشان را پرده می گرفتند تا نه شبانگاه کی شناسیم و این از حقیقت بلای ماست و ما مر خداوند را - جل جلاله - شکر می گوئیم بر نعمت های وی و حمد کنیم بر بلیات وی.^۱

و در جای دیگر ترجمه مناجاتی از امام محمد باقر (علیه السلام) را می آورد و می گوید:

راوی از گریه بسیار او پرسیده است: شبی وی را گفتم ای سیدی و سید آبایی چند گری و چند خروشی! گفت: ای دوست! یعقوب را یک پسر گم شد، چندان بگریست، تا نابینا شد و چشم ها سفید کرد و من هر ده کس را با پدر خود، یعنی حسین و قتیلان کربلا گم کرده ام، کم از آن باری نباشم که بر فراق ایشان چشم ها سفید کنم.^۲

رویداد حماسی و شگفت عاشورا به زودی در تمام جهان اسلام منتشر گشت و سوگواری ها برپا شد و همواره ادامه یافت و نهال این مراثی، در ادب پارسی با تلاش و باور شاعران و نویسندگان پای گرفت و برآمد و درختی تناور گردید و شاخ و برگ های آن در لابه لای متون نثر و نظم چهره نمایاند و با گذشت روزگاران در نوحه سرایی ها با مردم و باورهایشان بیشتر در آمیخت.

۵. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، عارفی وارسته است که به باور همه پژوهندگان، عرفان را با ادب پارسی در آمیخت درون مایه عرفانی شعر او و پیشرو بودن او در این زمینه

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۴.

بر کس پوشیده نیست. اما مگر نه این است که عارفان و بیشترین دبستان‌های دویشی خود را به امام علی (ع) باز می‌بندند و دل در گرو او دارند و مگر امام حسین (ع) فرزند آن امام یگانه نیست؟ پس سنایی نیز که دل در گرو دوستی اهل بیت (ع) دارد، به این رویداد پرداخته است. از حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه می‌آغازیم منظومه‌ای که پیش از سنایی نمونه‌ای ندارد. سنایی این منظومه را در ربع اول قرن ششم سروده است و از این روی، نکاتی که درباره عاشورا و امام حسین بیان می‌دارد در خور ژرف اندیشی است. او در حدیقه چنین می‌نگارد:

در مناقب حسین بن علی (ع).

ذكر الحسين يضي العینین. سلالۃ الانبیاء و ولدا الصفا والاولیا
والاوصیاء و شهید الكربلا و قرة العین المصطفی، بضعة المرتضی و
کبد فاطمة الزهراء رضی الله عنه و عن والديه.
قال الله تعالى عز من قایل فی محکم کتابه: ﴿ان الذین یوذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا
و اولئک هم الخاسرون﴾. و قال النبی علیه السلام: ترک کتاب
الله و عترتی، فاکبر: ان وعد الله حق.

او در این تمهید، به زیبایی و نیکویی امام حسین را می‌ستاید، جای‌گاه او را نزد پیامبر و شرافت خاندانش را بیان می‌دارد. به شهادت او اشاره می‌نماید و از قول خدا در قرآن کریم و از زبان پیامبر در حدیث دشمنان آن حضرت را می‌نکوهد و به عذاب آخرت انداز می‌نماید.

سپس این مختصر را در بیش از صد بیت می‌سراید و این کهن‌ترین و نخستین جایی است در شعر فارسی، که به گستردگی به این رویداد پرداخته شده است.

او در این ابیات نخست به توصیف امام می‌پردازد:

پسر مرتضی امیر حسین
مضطقی مر ورا کشیده به دوش
که چنوبی نبود در کونین...
مرتضی پروریده در آغوش...
به سرو روی و سینه و دیدار
راست مانند احمد مختار
این توصیفات در ۲۳ بیت ادامه و با این بیت پایان می‌یابد:

باد بر دوستان او رحمت
باد بر دشمنان او لعنت
و در پی او صفت قتل حسین بن علی (ع) به اشاره یزید - علیه اللعنه - می‌آید، او در
این ابیات بدون مسامحه و ابهام، آشکارا ماجرا را بیان می‌نماید. ابیاتی از این قسمت
می‌خوانیم:

دشمنان قصد جان او کردند
عمرو عاص از فساد رای ز
تا دمار از تنش برآوردند
شرع را خیره پشت پای ز
بر یزید پلید بیعت کرد
شرم و آزرم جملگی بگذاشت
تا مر او را به نامه و به حیل
کریلا چون مقام و منزل ساخت
عمرو عاص و یزید بد اختر
شمر و عبدالله زیاد لعین
برکشیدند تیغ بی آزر
سروش از تن به تیغ بریدند
سپس ورود خاندان را به شام بیان می‌کند:

عمرو عاص و یزید و ابن زیاد
برجفا کرده آن سگان اصرار
همچو قوم ثمود، صالح و عاد
رفته از حقد بر ره انکار
بو الحکم را گزیده بر احمد
کرده دوزخ برای خویش معد

او کربلا را می ستاید و نسیم آن جای گاه را بهشتی می داند و بر کشتگان آن مرثیه می خواند:

حَبْذا کربلا و آن تعظیم	کز بهشت آورد به خلق نسیم
و آن تن سربریده در گل و خاک	و آن عزیزان به تیغ دل ها چاک...
تیغ ها لعل گون زخون حسین	چه بود در جهان بتر زین شین
آل یاسین بداده یکسر جان	عاجز و خوار و بی کس و عطشان
مصطفی جامه جمله بدریده	علی از دیده خون بهاریده
فاطمه روی را خراشیده	خون بهاریده بی حد از دیده
حسن از زخم کرده سینه کبود	زینب از دیده ها برانده دو رود
شهر بانوی پیر گشته حزین	علی الاصر آن دو رخ پر چین...

حکایتی از نسیم کربلا می آورد و در پایان می گوید:

آن که را عمرو عاص باشد پیر	یسایزد پلید باشد میر
مستحق عذاب و نفرین است	بد ره و بد فعال و بد دین است
لعنت دادگر بر آن کس باد	که مر او را کند به نیکی یاد ^۱

اما سنایی در کلیات خویش نیز، از این رویداد بارها یاد کرده است.

در کوی دین، نباید شادی کرد، زیرا:

خرمی چون باشد اندر کوی دین کز بهر ملک

خون روان کردند از حلق حسین در کربلا^۲

و هرکسی نیز نباید از امام حسین علیه السلام یاد کند. کسی که از او یاد می کند، بایست از خود منقطع باشد، به خویشتن و تعلقات نفسانی وابسته نباشد. از این روی سنایی خطاب به خود می گوید:

۱. سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعه العاریقه، تصحیح و تحشیة مدرس رضوی، ص ۲۶۶-۲۷۲.

۲. سنایی غزنوی، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، ص ۴۶.

چون سنایی ز خود نه منقطعی چه حکایت کنی ز حال حسین^۱
 آری، امام حسین علیه السلام همچون دین است، آرزو، مانند خوک و سگ. اما کسی که نفس
 پرست است، هماره حسین دین خویش را تشنه می‌کشد:
 دین حسین تست آزو آرزو خوک و سگ است
 تشنه این را می‌کشی و آن هردو را می‌پروری
 بر یزید و شمر ملعون چون همی لعنت کنی
 چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری^۲
 و این کشتگان هماره زنده و جاویدانند:
 سر برآر از گلشن تحقیق تا در کوی دین
 کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن
 در یکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین
 دردگر صف خستگان بینی به زهری چون حسن^۳
 و بهشت را نیز به دوستی آنان می‌توان یافت:
 هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن جز به حب حیدر و شبیر و شبر داشتن^۴
 امام حسین علیه السلام شهیدی یگانه است، همان‌گونه که مادرش بانویی یگانه بود:
 سراسر جمله عالم پر زناند زنی چون فاطمه خیرالنسا کو
 سراسر جمله عالم پر شهیداست شهیدی چون حسین کربلا کو
 سراسر جمله عالم پر امام است امامی چون علی موسی الرضا کو^۵

۱. همان، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۶۵۵.

۳. همان، ص ۴۸۵.

۴. همان، ص ۴۷۰.

۵. همان، ص ۵۷۱.

ع این نگاهی گذرا بود بر نگرش عارفان، و نخستین آثار عرفانی به کربلا و عاشورا بود. ایرانیان نه به پارسی، که به زبان عربی، بارها مرثیه اهل بیت سرودند و این بیانگر پورها و علاقه درونی شان به اهل بیت است.

از عربی سرایی ایرانیان در این رویداد سخنی گفتیم، بهتر است با ابیاتی از یکی از ایرانیان که در نیمه اول قرن پنجم هجری می زیسته است؛ یعنی ابوالحسن مهیار بن مرزویه کاتب که به دست شریف رضی در سال ۳۹۴ هجری قمری اسلام آورد، سخن را فرجام بخشیم:

اری الدین من بعد یوم «الحسین»	علیلاً له الموت بالمرصد
سیعلم من «فاطم» خصمه	بائی نکال غدا یرتدی
و من ساء «احمد» سبطه	فباء بقتلک، ماذا یدی
فداوک نفسی و من لی بذ	ک لوان مولی بعید فدی
ولیت سبقت فکنت الشهید	امامک یا صاحب المشهد
انا العبد و الاکم عقده	اذا القول بالقلب لن یعقد
و فیکم ودادی و دینی معاً	و ان کان فی «فارس» مولدی
خصمت ضالالی بکم فاهتدیت	ولولاکم لم اکن اهتدی
و ما فاتنی نصرکم باللسان	اذا فاتنی نصرکم بالید ^۱

این حماسه جاودان و بزرگ، تا تاریخ ادامه دارد و با نگاهی بر فرهنگ و ادب و تاریخ و تفسیر، پیروز میدان این نبرد را می توان آشکارا دید.

۱. مهیار دیلمی، دیوان، شرحه و ضبطه احمد نسیم، ص ۲۵۶.

نام نمادین حسین (ع) در ادبیات عرفانی

محمد اختری

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین

خدام مرقدش به سرم‌گر نهند پای

حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین^۱

از آن زمان که عشق در مکتب حسین زانو زد و راه و رسم عاشقی را به خط خون

نوشتند و نینوا حدیث راه پر خون را از نای بریده نواخت، حدیث عشق و کربلا به یک‌دیگر

در آمیخت و عشق در کربلا تجلی یافت.

از آن زمان زیارت مرقد او - که سرسلسله عشاق است - بر هر آن کسی که طالب دل

دادگی است، فرض عین گشت و حسین آموزگار عشق و عاشقی و قتل عشق:

و این گونه شد که حدیث عشق و عاشورا و حسین در هم تنید و نام شورانگیزش

نمادی از فنای فی الله و بقای الله:

گفت الهی، ملکا، داورا
 در رخت ای شاهد یکتای من
 عشق تو شد جان و تنم فی هواک
 جز تو جهان را عدم انگاشتم
 کرد ز دل عشق تو هر نقش پاک
 رفت سرم بر سر پیمان تو
 گر ارنی گوی به طور آمدم
 بالله اگر تشنه‌ام آبم تویی
 عشق تو شد عقل من و هوش من
 مهر تو ای شاهد زیبای جان
 بادشها، ذوالکرماء، یاورا
 شمع صفت سوخت سرایای من
 نیست بود در نظرم ما سواک
 غیر تو چشم از همه برداشتم
 ساخت غمت جامه تن چاک چاک
 محو توام واله و حیران تو
 خواستیم تا به حضور آمدم
 بحر من و موج و حبابم تویی
 گشته همه خلق فراموش من
 آمده در پیکر من جای جان^۱

از همان نخستین سال‌های ورود اسلام به ایران، عشق به خاندان عصمت و طهارت در میان ایرانیان رو به فزونی نهاد. ایرانیان حقایق دین مبین اسلام را در چهره سیرت اهل بیت (علیهم‌السلام) یافتند و به همین سبب از همان دوره‌های نخستین به حمایت از آنان پرداختند. محقق و نویسنده آلمانی «کورت فریشلر» در آغاز کتاب خود با عنوان «امام حسین و ایران» به این موضوع می‌پردازد و این علاقه را دو سویه می‌داند:

«خاندان علی (علیه‌السلام) طوری به ایرانیان علاقه‌مند بودند که مردم ایران، آنان را به چشم عرب نمی‌دیدند. «بار تو لو مو» نیز عقیده دارد که ایرانیان در سال شصتم هجری آماده شدند تا به امام حسین کمک کنند»^۲

عشق به اهل بیت، موجب شد تا این سرزمین به ملک دوستداران آنان و شیعیان مبدل گردد و حماسه خونین کربلا چنان با جانانشان در آمیزد که سراسر تاریخ و فرهنگ آنان شمیمی حسینی یابد و از این نام قداست گیرد.

۱. دیوان الهی قمشما، ص ۲۲۶.

۲. امام حسین و ایران، ص ۷.

مدح اهل بیت (ع) از آغازین دوره‌های نظم و نثر فارسی با آن گره خورد و بعدها موضوع بسیاری از آثار ادبی گردید که البته در این مختصر، مجال پرداختن به چرایی و چگونگی آن نیست. اما یکی از وجوه ممتازی که عمق تاثیر واقعه عاشورا و حماسه حسینی را در ادبیات فارسی نشان می‌دهد، رمزی شدن و نمادی شدن این نام مقدس است که سعی می‌شود ابعاد مختلف این موضوع در این مقال بررسی گردد.

ادبیات عرفانی ادبیات رمزی

یکی از ویژگی‌های ادبیات عرفانی، رمزی بودن آن است. از آن جایی که واژگان را یارای آن نیست، تا مفاهیم بلند عرفانی را در خویش جای دهد و عارف در کشف و شهود نمی‌داند چگونه هجوم لحظه‌های ناب را تاب آورد از رمز مدد می‌جوید، تا بتواند بدان طریق گوشه‌ای از دریافت‌هایش را بیان کند و عیان نماید. و گاه نیز آرزو دارد حرف گفت، و صورت را بر هم زند، تا به این هر سه، از یار بی‌نشان دم زند، از این رو رمز را در ادبیات عرفانی این گونه معنا می‌کنند:

القا معنا و مقصودی با اشاره و ایما، کلمه و سخنی که با رعایت نوعی تناسب و شباهت و یا حتی بدون تناسب معنایی بعید از آن را اراده کنند و در اصطلاح معنایی باطنی که مخزون در تحت کلام ظاهری است که غیر اهل را بدان دسترسی نیست.^۱

نگاهی گذرا به سیر کاربرد واژه مقدس حسین در ادبیات عرفانی فارسی نشان دهنده نمادین شدن و رمزی گشتن این نام است و این نیز خود بیانگر عمق معنا و مفهوم این حادثه عظیم از يك سو و مفاهیم مکنون در آن و وقایع باطنی و مخزون پوخته ظاهری آن است. برای آن که بتوانیم سیر کاربرد این نام مقدس را بررسی نماییم، این سیر را به چند دوره تقسیم بندی می‌نماییم:

۱. فرهنگ اصطلاحات عرفانی، رمز.

نام مقدس حسین در نخستین دوره‌های ادبیات عرفانی

در نخستین آثار عرفانی به زبان فارسی و به ویژه در اشعار این دوره، نام مقدس امام حسین (ع) به عنوان سمبل فَنای فی الله مطرح شده است. ابوالحسن علی ابن عثمان جلابی هجویری صاحب کتاب گران قدر «کشف المحجوب» در بیان احوال ولیای الهی امام حسین (ع) را این گونه توصیف می‌کند:

«ابو عبدالله الحسین بن علی ابن ابی طالب رضی الله عنهما از محققان اولیا بود و قبله اهل بلا و قتل دشت کربلا و اهل این قصه بر درستی حال وی متفقند، کی تا حق ظاهر بود مر حق را متابع بود، چون حق مفقود شود شمشیر بر کشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزوجل نکرد، نیارمید.^۱

همان گونه که مشاهده می‌شود، هجویری شهادت و فَنای فی الله را از خصوصیات بارز امام حسین (ع) می‌شمارد و این برداشت در شعر شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم حکیم ابوالمجد مجدود آدم سنایی، غزنوی نیز راه می‌یابد. سنایی یکی از بزرگ ترین شاعران پارسی گوی است که برای نخستین بار مفاهیم عرفانی را وارد شعر فارسی کرد. وی در شعری در مدح رسول اکرم (ص) می‌سراید:

بارگاه او دو در دارد که مردان در روند یک اندر کوفه یابی و دگر در کربلا^۲

سنایی، معتقد است که راه دین راهی سخت و طاقت فرساست و انسان به حکم آن که در الست به «الست بر بکم» «بلی» گفت باید تن به سختی‌های کرب و بلا سپارد و چون حسین (ع) خون از گلویش او جاری گردد:

خرمی چون باشد اندر راه دین کز بهر حق

خون روان گشتست از حلق حسین در کربلا

۱. کشف المحجوب، حسین ابن علی.

۲. دیوان سنایی، ص ۵۳.

از برای یک بلا کاندز ازل گفتست جان

تا اید اندر دهد مرد بلی تن در بلا^۱

تأثیر نمادین نام امام حسین (ع) در همان دوره‌های اول شعر عرفانی در این شعر

حکیم سنایی بسیار زیبا نمود می‌یابد:

دین حسین توست از و آرزو خوک و سگست

تشنه این را می‌کشی و آن هر دو را می‌پروری

بریزد و شمر ملعون چون همی لعنت کنی

چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری^۲

در این شعر، شاعر از و آرزو را که چون خوک و سگ نجس هستند، به شمر و یزید

تشبیه می‌کند که انسان علی‌رغم آن که آنها را لعنت می‌کند آنها را پرورش می‌دهد و از

دیگر سوی، دینش را که مانند حسین است تشنه سر می‌برد، به دیگر سخن «سنایی»

حماسه عاشورا را برای انسان چون جهاد اکبری می‌داند که انسان هر روز و هر لحظه با آن

روبه‌رو است. هر لحظه انسان بسته دامی نو است و هر لحظه در حالی که شمر و یزید

ظاهری را لعن می‌کند در باطن در حال پرورش دادن آنهاست.

این مفهوم در شعر مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز نمود یافته است. مولانا در

«دیوان کبیر» خود به حادثه عاشورا اشاره می‌نماید و از آن بهره‌ای عارفانه می‌جوید:

ز سوز شوق دل من همی زند علا

که بوک در رسدش از جناب وصل صلا

دل است همچون حسین و فراق همچو یزید

شهید گشته دو صد ره به دشت کرب و بلا

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۳۱۷.

شهید گشته به ظاهر حیات گشته به غیب

اسیر در نظر خصم و خسروی به علا^۱

در این بیت‌ها، حکایت دل هجران کشیده به امام حسین تشبیه شده و فراق، چون یزید راه را بر دل بسته است. اما اگر چه فراق دل را به شهادت می‌رساند، اما ثمره این شهادت که به ظاهر نیستی است، حیات جاویدان است که در غیب رخ می‌نماید. به دیگر سخن، لازمه حیات طیبیه شهادت است و تا دل چون حسین در بیابان کرب و بلا شهید نشود و دست از هر آنچه مادیت است، نکشد به وصال و بقای راستین نمی‌رسد. این شهادت ظاهری معادل با حیات جاوید است:

﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون﴾^۲

اسارت در ملک عشق آزادی است و رهایی از هر چه تعلق است و شهادت پروازی عاشقانه، تا لقاء الله است:

کجایید ای شهیدان خدایی	بلاجویان دشت کربلایی
کجایید ای سبک روحان عاشق	پرندۀ تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهبان آسمانی	بدانسته فلك را ره گشایی ^۳

بزرگانی چون فرید الدین عطار نیشابوری و شیخ مصلح الدین سعدی نیز به نام امام حسین (ع) اشارت داشته‌اند، او را مدح گفته‌اند:

ای گوهر کان فضل و دریای علوم	وز رای تو در درج گردون منظوم
بر هفت فلك ندید و بر هشت بهشت	نه چرخ چو تو پیش رود معصوم ^۴

اما به هر روی تا این دوره معنای نمادین کربلا و امام حسین (ع) عمدتاً در مفهوم رها کردن امیال نفسانی و شهادت برای قرب به حق به کار می‌رفته است. در اواخر این دوره کم‌کم رابطه عشق و کربلا نمود می‌یابد.

۱. دیوان شمس تبریزی، ص ۹۱

۲. سوره اهل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. دیوان شمس تبریزی، ص ۹۱

۴. شرح حال عطار، ص ۶۹

رابطه نمادین عشق و حسین در اشعار سده‌های میانی (قرن هشتم تا یازدهم)

سیف فرغانی، یکی دیگر از شاعران عارف است که قصیده‌ای بسیار زیبا دربارهٔ واقعه کربلا دارد:

ای قوم در این عزا بگریید
بر کشته کربلا بگریید...^۱
سیف در پایان قصیده «گریستم بر امام حسین» را چون ابر رحمتی می‌داند که گناهان را از صفحه دل پاک می‌کند:

اشک از پی چیست تا بریزید
چشم از پی چیست تا بگریید
تا شسته شود کدورت دل
یکدم ز سر صفا بگریید
نسیان گنه صواب نبود
کردید بسی خطا بگریید
وز بهر نزول غیث رحمت
چون ابر که دعا بگریید
باران نیز یکی از واژه‌های نمادین عرفانی است که در این جا با اشک ریختن برای امام حسین (ع) پیوند خورده است.

نورالدین عبدالرحمن جامی، یکی از شاعران و عارفان بلند مقام سدهٔ نهم هجری است که در عرفان نظری، پایه‌ای بلند دارد. او حسین (ع) را الگوی عاشقان می‌داند و معتقد است هر عاشقی را فرض عین است که به دیدار مرقد او بشتابد تا راه و رسم عاشقی را از وی بیاموزد:

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین^۲

از این دوره به بعد اندک اندک نام امام حسین (ع) با عشق گره خورد و شاعران عشق راستین را در حادثهٔ پر شکوه عاشورا تصویر کردند. محتشم کاشانی، شاعر بزرگ

۱. دیوان سیف فرغانی، ص ۱۷۶.

۲. دیوان جامی، ص ۷۸.

قرن دهم هجری مرثیه سرایی درباره امام حسین (ع) را به اوج خود رسانید، تا آن جا که اشعارش زیب تکیه و مساجد شده است. محتشم در بخشی از ترکیب بند مشهور خود رابطه عشق و امام حسین را به آغاز خلقت پیوند می زند:

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند	اول صلا به سلسله ی انبیا زدند
نوبت به اولیا چون رسید آسمان تپید	ز آن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها	افروختند و در حسن مجتبی زدند
و آنگه سرادقی که فلک نبود	کنند از مدینه و در کربلا زدند... ^۱

در اشعار این دوره، واژه هایی چون: بزم الست، سلطان عشق، قالو بلی، و... بسیار به چشم می خورد، اما نگاهی کاملاً عارفانه و عاشقانه به حادثه کربلا را باید در اشعار «عمان سامانی» جست و جو کرد.

داستان عشق و حسین (ع) در گنجینه الاسرار عمان سامانی

حکایت عرفانی عمان سامانی شاعر ارجمند قرن سیزدهم هجری، به گونه ای دیگر است. عمان حکایت عشق را به آغاز آفرینش می برد و با مشربی که اندکی به دیدگاه وحدت وجودی نزدیک است، به علت پیدایی موجودات می پردازد و راز آن را به حکم حدیث مشهور «كنت كنزا مخفيا و احببت ان اعرف...» چنین تصویر می کند:

لاجرم آن شاهد بالا و پست	با کمال دلربایی در الست
جلوه اش گرمی و بازاری نداشت	یوسف حسنش خریداری نداشت
ماسوی آینه آن رو شدند	مظهر آن طلعت دلجو شدند
پس جمال خویش در آینه دید	روی زیبا دید و عشق آمد پدید ^۲

در تجلی اول، بر خویش اعیان ثابت ییدیدار شدند و در تجلی دوم، ممکنات پندیدار گشتند و این همه به واسطه حب و عشق بود. عشق چون امانتی به کوه و آسمان و زمین

۱. گذشته ادبی ایران، ص ۳۰۴.

۲. گنجینه الاسرار، ص ۲۱.

عرضه شد، اما هیچ يك را تاب تحمل آن نبود، تا این که انسان آن را پذیرفت. و به میثاق «الست بربکم، قالوا بلی» گفت، هر يك از موجودات به حکم عین ثابت خویش بهره خویش گرفتند و طریق سعادت یا شقاوت بگزیدند.

ابلیس شراب تلیس سر کشید و پس از او قابیل و نمرود و جالوت و فرعون...

سرانجام شمر:

چون که استهزای ساقی شد تمام	مظهري برخاست از جا شمر نام
گفت هان در احتیاط باده باش	جام را آمد حریف آماده باش
این شقاوت را ز سرداران منم	دوزخت را از خریداران منم ^۱

اولیاء الله نیز جام سعادت سر کشیدند. آدم در آغاز، ساز مستی سر داد و سپس نوح و ایوب و خلیل و یونس و یعقوب و کلیم و احمد و مرتضی و سرانجام حسین علیه السلام که شاعر را از شدت اشتیاق یارای آوردن نامش نیست:

کیست این مطلوب کش دل در طلب نامش از غیرت نمی آرد به لب
حسین، ساقی سرمستان است که عشق را از ملکوت به ملک آورده است، تا در کربلا با لشگر نفس و شهوت برزمد:

لاجرم زد خیمه عشق بی قرین	در فضای ملک آن عشق آفرین
بی قرینی با قرین شد هم قران	لا مکانی را مکان شد لامکان
کرد بر وی باز درهای بلا	تا کشانیدش به دشت کربلا ^۲

حسین علیه السلام رو به یاران خویش می کند و سختی های راه پر خون عشق را تصویر می کند و آنان که «الذین بذلوا مهجهم دون الحسين علیه السلام» هستند، از دست او باده مستی می نوشند:

محرمان را خود را خواند پیش	جمله را بنشانند پیرامون خویش
با لب خود گوششان آنباز کرد	در ز صندوق حقیقت باز کرد

۱. همان، ص ۵۳ و ۵۴.

۲. همان، ص ۵۶.

جلمه را کرد از شراب عشق مست یادشان آورد آن عهد است
گفت شادباش این دل آزادان باده خور دستید بادا یادتان
یادتان باده ای فرامش کرده‌ها جلوه ساقی ز پشت پرده‌ها
یادتان باد ای به دلتان شور می آن اشارت‌های ساقی پی ز پی^۱

«حر» آن سالک ره به خطا رفته به همت پیر مرشد به حق رهنمون می‌گردد. «حر» کنایه از نفس غافل است که با رهبر راه می‌یابد:

حضرت عباس (ع) سالکی واصل است که در شط یقین، مشک را از آب حقیقت پر می‌کند، تا کام مشتاقان را سیراب نماید.

خصم مانع وی می‌گردد و او سلطان عشق را صلا می‌زند:

ای صبا ای عندلیب گوی عشق ای تو طوطی حقیقت گوی عشق
دستی این دست ز کار افتاده را همی این یار بار افتاده را^۲

علی اکبر (ع) تشنه معرفت از میدان بر می‌گردد، تا از دریای عشق سیراب گردد:

کای پدر جان از عطش افسرده‌ام می‌ندانم زنده‌ام یا مرده‌ام

این عطش رمز است و عارف واقف است

سر حق این است و عشقش کاشف است

دید شاه دین که سلطان هدی است

اکبر خود را که لبریز خداست^۳

اکبر از لبان سلیمان عشق آب می‌نوشد و عازم میدان می‌شود. شاعر سپس با نقل عرفانی سایر وقایع کربلا رموز عرفانی را برای مخاطب مکشوف می‌سازد، تا در آخرین

۱. همان، ص ۶۱

۲. همان، ص ۶۸

۳. همان، ص ۸۳

گام خویشتن قصد آوردگاه می‌کند، تا در کمال انقطاع به مشاهده معشوق بنشیند:

ساقی ای قربان چشم مست تو چند چشم می‌کشان بر دست تو
در فکن آن آب عشرت را به جام بیش از این میسند ما را تشنه کام
چیست آن دارالوصال ای مردم راه ساحت میدان و طرف قتلگاه^۱

عمان مقام فنا را در آخرین بخش گنجینه اسرار بسیار زیبا توصیف می‌کند. در آخرین لحظه امام به «جبرئیل» که از سوی حق پیام آورده است، می‌فرماید که حضورش مانع وصال است:

آن که از پیشش سلام آورده‌ای و آن که از نزدش پیام آورده‌ای
بی حجاب اینک هم آغوش من است بی تو رازش جمله در گوش من است^۲
همان گونه که مشاهده می‌شود، عمان سامانی واقعه کربلا را کاملاً در عشق متلاطم می‌بیند. این نگاه عاشقانه به امام حسین (ع) در شعر شاعران معاصر نیز دیده می‌شود.

تجلی عاشقانه حسین (ع) در شعر معاصر

جلوه عاشقانه حسین در شعر شاعران معاصر نیز جلوه گر می‌شود. مرحوم الهی قمشه‌ای در مثنوی زیبای نغمه حسینی پیوند آغازین عشق را با نام مقدس حسین (ع) تصویر می‌کند:

قصه عشاق و سپه‌دار دین کرد بیان کلك سخندان عشق
حکیم قمشه‌ای از زبان پیامبر (ص) راز عاشقانه قیام حسینی را چنین بیان می‌کند:
چون که توئی قافله سالار عشق رو به حجاز آر و عراق و دمشق
پر ز غم عشق کن افاق را نسخ کن آوازه‌ی عشاق را

۱. همان، ص ۹۵

۲. همان ص ۱۲۳ و ۱۲۴

در ازل از خامه‌ی سلطان عشق شد رقم از خون تو قرآن عشق
خیز و عنان تاز به میقات عشق فاش و عیان ساز مقامات عشق^۱
در این نگاه عارفانه به حماسه‌ی عاشورا همه‌ی حوادث باطنی و درونی است. باطن این
ماجرای حرکت انسان برای رسیدن به لقاء الله است و این مقصود، جهادی اکبر را می‌طلبد.
سالک به تاوان بلی در عهد الست باید از کرب و بلا بگذرد، تا شاهد نوشین شهادت را
بیاشامد.

استاد ارجمند دکتر منصوری لاریجانی نیز در مثنوی «خمسه آل عشق» نگاهی از
همین نوع، اما با زاویه‌ای متفاوت به کربلا دارد:

اسمای الهی نزد حضرت عشق می‌آیند و از عشق که تجلی حب ذاتی است تقاضا
می‌کنند، تا پیغام‌ها را به حضرت ذات اقدس الهی برسانند. عشق پیام صفات را به ذات
می‌آورد. حضرت ذات تقاضایش را اجابت می‌کند، خلیفه الله را آئینه‌ی روی خویش
می‌گرداند. نام این صورت حقیقت محمدیه است:

نام این سینه محمد یاد شد با علی همزاد در ایجاد شد
علم الاسما شده تدریس او فیض اقدس هم به جد تقدیس او^۲
این خلیفه‌ی اعظم برای انبساط وجود، دارای ولایت مطلقه است که مظهر آن
ولایت علی ابن ابی طالب است. عشق سپس به محضر ولایت ره می‌نماید:

سر خلقت در ولایت خفته است این حقیقت را محمد گفته است^۳
عشق در دبستان علی (ع) درس‌ها می‌آموزد و سپس برای آن که خویش را غریبان
نماید و سینه‌اش را از داغ غریبان به مکتب حضرت زهرا (ع) می‌رود:

چون تو زهرایی گلستانم نما نی اگر خواهی نیستانم نما^۴

۱. دیوان الهی قمشدای، نغمه‌ی حسینی.

۲. خمسه‌ی آل عشق، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۲۴.

عشق در مکتب حضرت زهرا (ع) با درد و غم غربت ولایت آشنا می‌شود و برای ستادن خلعت زیبایی رهسپار کوی حسن (ع) می‌گردد:

با جمالت عشق کامل می‌شود عاشقان را زینت دل می‌شود^۱
عشق سپس به توصیه امام حسن (ع) برای آموختن راز شهادت به کوی حسین می‌شتابد:

السلام ای درد نوش جام عشق دفتر آغاز و هم قرجام عشق
از حسن سوی تو می‌آیم کنون تا کنی آگه مرا از راه خون^۲
امام حسین (ع) عشق را به شکیبایی و هجرت رهنمون می‌گردد، که سرآغاز عشق آموزی‌ها هجرت است. عشق همه جا همراه حسین (ع) ره می‌سپرد، تا آن که شهادت امام و یارانش را در عاشورا به نظاره می‌تبیند:

دید یاران حسین چون لاله‌ها سوختند اندر میان شعله‌ها
شمع بزم عاشقان آمد حسین منظر سینا نشان آمد حسین^۳
عشق از تماشای آن صحنه‌های خونین حیرت زده خود را به حضرت زینب آموزگار خویش رساند و از او کمک خواست. زینب (ع) او را دل داری داد که نور حق را در این صحنه خونین ببین که در وجود ولی حزب الله الاعظم جلوه گر شده است. زینب او را به دیدار قتلگاه می‌برد و به او آموزش می‌دهد که عشق را بی‌شهادت سوز نیست و بی‌اسارت ساز. اصل مأموریت عشق این است که راز این معنا را در منزل شهادت و اسارت کشف کند:

عشق باید کشف این معنا کند شور و غوغا در جهان بر پا کند
بی‌شهادت عشق را آواز نیست بی‌اسارت نیز او را ساز نیست

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۸.

گرچه می‌دانم محمد زاده‌ای دست بیعت با ولایت داده‌ای^۱
 با عدالت قامتت موزون شده کوثر زهرا به جامت خون شده
 زیور از دست حسن پوشیده‌ای باده از جام حسین نوشیده‌ای

در این نگاه، برخلاف نگاه‌های پیشین این عشق نیست که شهادت را می‌طلبد، بلکه این شهادت است که عشق را می‌طلبد و عشق است که باید از حسین علیه السلام بیاموزد و غم و درد راه پر خون عشق از این جا آغاز شده است.

نگاه عارفانه به کربلا در این اشعار به اوج خود می‌رسد و البته حماسه هشت سال دفاع مقدس نیز موجب شد تا در ادبیات مقاومت نیز نام نمادین حسین ورد زبان‌ها گردد.

عشق، حسین و مقاومت در ادبیات مقاومت

دفاع مقدس مردم ایران در عصر حاضر در متن خود با نام مقدس حسین علیه السلام در هم تنید و با رمز اهل بیت علیهم السلام پیش رفت، تا الگوی عاشقان و شاهدان گردد. از این رو، ادبیات مقاومت سراسر مشحون از نام مقدس حسین است. در این مختصر نمی‌توان همه اشعاری را که در این باره سروده شده است ذکر کرد. از این رو، به تعدادی از این ابیات اشاره می‌شود:

حسین اسرافیلی:

ای حضور آسمان در جان خاك یا حسین ابن علی روحی فداك^۲
 رضا اسماعیلی:

وارث خون خدا امروز تیغ خشم ماست

انتقام عشق را بگذار با ما ذوالجناح^۳

۱. همان، ص ۵۱.

۲. آینه در کربلاست، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۳۹.

بر دوست همان روز که با حنجره خون

گفتی تو بلی گرب و بلا در تو درخشید^۱

قیصر امین پور:

سری سرمست شور و بی قراری چو مجنون در هوای نی سواری

پر از عشق نیستان سینه‌ی او غم غربت غم دیرینه‌ی او^۲

علی معلم:

روزی که بر جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید^۳

بیگی حبیب آبادی:

هزار زخم به حیرت چو چشم وامانده ست

که عشق بی سر و دست و کفن رها مانده^۴

فاطمه راکعی:

بین به عرش ملایک سرشک می بارند

بلند نام کسی را به عشق می خوانند

ز خون اوست اگر خون عشق در رگ ماست

ز سعی اوست اگر شور عاشقی در ماست^۵

سید ضیاء الدین شفیعی:

عشق می فرمود: باید رفت و می رفتند و هیچ

بیمشان از تیرهای تلخ و بی پروا نبود

۱. همان، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۴۲.

۵. همان، ص ۷۸.

خیمه‌ها از مرد خالی می‌شد اما هم چنان

اهل بیت عاشقی از مردانگی تنها نبود^۱

محمد خلیل جمالی:

نیمروز روز عاشورای عشق بود بر پا هم چنان غوغای عشق^۲

ادبیات عاشورایی، در ادبیات مقاومت تجلی یافت؛ به گونه‌ای که ادبیات مقاومت را نمی‌توان از ادبیات عاشورا تهی تصور کرد و با همه واژه‌های عاشورایی، ترکیباتی؛ عاشقانه ساخته شد انتقام عشق، اهل بیت عشق، عشق بی‌سر و دست و پا خون عشق و... از جمله‌ی این ترکیبات زیبا هستند و عشق و عاشقی و حدیث عارفانه و عاشقانه کربلا به زیباترین شکل در ادبیات مقاومت تجلی یافت. این مبحث را با اشعاری از شاعر بزرگ معاصر استاد محمدحسین شهریار پایان می‌بخشیم:

دلیم سر به هامون رها می‌پسندد سرم بالش از صخره‌ها می‌پسندد

نهان خواهم از در خاک و خونین که چون گوهرم پر بها می‌پسندد

چرا جفت بیگانگانش نباشم که از عاقلانم جدا می‌پسندد

بلی مبتلای بلا چون نباشم که او البلاء للواء می‌پسندد

نوای نی از نینوا خیزد آری در این نینوا نی نوا می‌پسندد^۳

سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست

هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین

ساز عشق است و به دل هر زخمه پیکان زخمه‌ای

گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین

۱. همان، ص ۹۰.

۲. آمده در کربلاست ص ۸۰۵.

۳. دیوان شهریار، ص ۸۲.

منابع:

- ۱- آینه در کربلاست، اشعار عاشورایی، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- ۲- الهی قمشه‌ای، دیوان، تهران، اسلامیة.
- ۳- جامی عبدالرحمن، دیوان کامل، تهران، پیروز.
- ۴- سامانی عمان، گنجینه الاسرار، اصفهان، میثم تمار، ۱۳۶۲.
- ۵- سجادی سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران، طهوری، ۷۹.
- ۶- سعدی، کلیات، فروغی، امیرکبیر، ۷۲.
- ۷- سنایی، دیوان، تهران، نگاه، ۱۳۷۵.
- ۸- سیف فرغانی، دیوان، تهران، فردوسی، ۱۳۶۴.
- ۹- شهریار، دیوان، تهران، زرین، ۱۳۷۶.
- ۱۰- شمس تبریزی، دیوان، تهران، نشر داد، ۱۳۷۵.
- ۱۱- فروزانفر بدیع الزمان، شرح حال عطار، تهران، دهخدا، ۱۳۵۳، احادیث مثنوی، امیر کبیر، ۴۷.
- ۱۲- فریشلر کورت، امام حسین و ایران، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲.
- ۱۳- کاشانی محتشم، دیوان، حوزه هنری، ۱۳۷۸.
- ۱۴- منصوری لاریجانی، خمسه آل عشق، قم، خادم الرضا، ۱۳۸۱.
- ۱۵- مذهب محمد خلیل، ادبیات عاشورا، سوره، ۱۳۶۷.

تربت امام حسین علیه السلام و زیارت کربلا

عبد الحمید محمدی

مقدمه:

قال الصادق علیه السلام: طین قبر الحسین فیه شفاء^۱

زوروالمن تستمع النجون لیده فمن یزره بالقبر ملهوفاً لیده کفی
و قل سلام من الله السلام علی أهل السّلام و أهل العلم و الشرف
إنّی أتیتک یا مولای من بلدی مستمسکاً من حبال الحق بالعراف

موضوع مقاله از حدیث شریف امام صادق علیه السلام و شعر شاعر روشن شد که بحث از تربت و زیارت است. تربت و زیارت کسی که خدا، پیامبران، امامان، صالحان، مسلمانان و غیر مسلمانان، درباره او لب به سخن گشوده اند. سخن از کسی است که قیامش به ابدیت رسید و به جاودانگی پیوست. و نهضت او علت مبقیه اسلام شد و آزادی را به ارمغان آورد.

در نوری زندگی سوز از حسین اهل حق حریت آموز از حسین^۲

کلام از تربت کسی است که سرزمین کعبه خود را برتر از تربت او دانست و به خود مباحات کرد، ولی خدا برتری را به تربت سیدالشهدا و زمین کربلا داد. قلم در ترسیم

۱. کمال الزیارات، ص ۲۵۷.

۲. سرود اقبال، ص ۷۲.

فضیلت تربت و زیارت کسی روی صفحه کاغذ خودنمایی می‌کند، که در آن صحرای سوزان، آن تربت پاک گرمی خون را از خون خدا لمس کرد. و شفابخش تمام بیماران و قبله دل‌های عاشقان شد. قلم و کاغذ از این خوشحال‌اند که وسیله ترسیم فضیلت تربتی قرار گرفته‌اند که هنوز است، بوی حسین (ع) و عباس و علی اکبر و قاسم و علی اصغر و... را می‌دهد. زمان و مکان از این جهت به خود مباحثات می‌کنند که برای ترسیم فضیلت تربت و زیارت کسی قرار گرفته‌اند که زائر به زیارتش می‌رود و بوی حسین را به وسیله آن تربت به عنوان بهترین سوغات در سراسر جهان منتشر می‌کند. همان تربتی که از تربت اُحد برتر است و سند افتخار و وسیله سجده.

سخن از زیارت است. زیارت قلمرو دل که ترجمان قبله‌های بی قرار است. سخن از زیارت کسی است که در آن لحظات نورانی که یک زائر در کنار مضجع شریفش قرار می‌گیرد؛ باید با زبان دل حرف بزند و عقده دل را با اشک بگشاید و سوار بر موج عرفان و عشق رهسپار درک مقام قاب قوسین اودانی شود.

(شرافت زمین کربلا)

لازم می‌دانم قبل از آن که شفا بودن تربت سیدالشهدا را از منظر روایات مورد بحث و بررسی قرار دهم، اشاره‌ای داشته باشم به شرافت سرزمین کربلا و آن تربت پاک. امام زین العابدین می‌فرماید: خدا زمین کربلا را به عنوان حرم امن و مبارک برگزید، قبل از آن که زمین کعبه را بیافریند و آن را به عنوان حرم خود قرار دهد، بیست و چهار هزار قبل کربلا را به عنوان خود برگزید. و ملائکه نیز کربلا را هزار سال قبل از آن که امام حسین آن جا را انتخاب کند، زیارت نموده بود و هیچ پیامبری نیست مگر این که کربلا را زیارت کرده است.^۱

صاحب کتاب معالی السبطین در ص ۷۱ از انوار الهدایت نقل می‌کند: زمانی که کعبه به خود مباحثات نمود و گفت چه کسی مثل من است؟ خدا فرمود به خودت افتخار نکن چون بیت المعمور را خلق کردم و آن را صد هزار مرتبه بالاتر از تو قرار دادم و عرش را آفریدم و آن را صد هزار مرتبه بالاتر از تو و بیت المعمور قرار دادم و سرزمین یاقی را خلق کردم، قبل از خلق کردن تو و قبل از خلق کردن تمام زمین‌ها بیست و چهار هزار سال قبل و شرافت آن سرزمین پاک را صد هزار مرتبه بالاتر از تو و عرش و بیت المعمور قرار دادم و اگر به احترام آن سرزمین نبود، من توی کعبه را و آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم، بعد کعبه عرض کرد: خدایا آن سرزمین پاک کدام است؟ خدا فرمود: آن سرزمینی که تربت آن شفای هر دردی است. کعبه عرض کرد: خدایا بیشتر توضیح بده و فرمود: سرزمینی که من به ملائکه عرش دستور داده‌ام که هر روز آن سرزمین را زیارت کنند و از تربت آن به عرش الهی به خاطر برکتش بیاورند. کعبه عرض کرد: خدایا بیشتر توضیح بده که کدام سرزمین است آن؟. خدا فرمود: آن سرزمینی است که من سوگند یاد کردم که کسی را که آن جا دفن می‌شود، عذاب نکنم و در روز قیامت از آن حساب نکشم. کعبه دوباره عرض کرد: خدایا بیشتر توضیح بده که آن کدام سرزمینی است؟ خدا فرمود: آن سرزمینی است که چهل هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها بر خودم لازم کرده‌ام که این زمین پاک و هر کسی روی آن قرار داشته باشند، در روز قیامت آنها را بالا ببرم و در بالای عرش قرار بدهم. دوباره عرض کرد: خدایا بیشتر توضیح بده. فرمود: آن زمینی است که هر کس بر آن زمین و تربت آن زمین سجده کند ولو یک بار باشد؛ مثل این است که مرا هزار سال سجده کرده است و هزار بار خانه‌ام را در مکه زیارت کرده است و هزار سال نماز خوانده و هزار سال روزه گرفته است دوباره عرض کرد: خدایا بیشتر توضیح ده. فرمود: آن زمینی است که کشته می‌شود در آن سبط نبی المختار و سرور جوانان اهل بهشت، ابا عبدالله الحسین و او با عترت پاک خود و اصحاب نکوی خود در آن جا دفن می‌شود. بعد مکه گریه

شدیدی نمود.

امام زین العابدین می‌فرماید: وقتی که در روز قیامت خدا زمین را به زلزله در می‌آورد؛ زمین کربلا را بالا می‌برد، در حالی که نور از تربت سیدالشهدا پراکنده می‌شود و زمین کربلا را در بهترین روضه‌ای از روضه‌های بهشت قرار می‌دهد و بهترین جایگاه در بهشت زمین کربلا است که در آن مأوا نمی‌گیرد، مگر پیامبران مرسل و زمین کربلا همه روضه‌های بهشت را روشن می‌کند. همان گونه که ستارگان برای اهل زمین نور می‌دهند که نور زمین کربلا چشمان بهشتیان را خیره می‌کند و صدای زمین کربلا در بهشت بلند است که من زمین مقدس و پاک و مبارک خداوند هستم که بدن سیدالشهدا و سرور جوانان اهل بهشت را در برگرفته‌ام.

شاعر درباره سرزمین کربلا چه زیبا سروده:

فيا كربلا قولی بائی وسیلة تو سلت حتی اختارک السبط مضجعاً
ظفرت با علی ذروة الفجر بعدان تضمنت خیر الخلق مرءاً و مسمعاً
به تدرك المرضی بتربتک الشفاء و يغدو مجاباً تحت قبّتك الدعاء
و يرفعک الباری بما تحتوته لا علی مقام فی الجنان و ارفعاً
ای کربلا برای من بگو که با چه وسیله‌ای به این جا رسیدی که سبط پیامبر تو را به
عنوان مضجع خود انتخاب کرد.

دست‌رسی پیدا کردی به بالاترین درجه، بعد از آن که در برگزفتی بهترین کسی را که تاکنون گوش شنیده و چشم دیده.

کسی که بیماران صحت خود را باز می‌یابد و تربت او شفاء است و دعا در زیر قبه آن به اجابت می‌رسد. خدا تو را در زمین کربلا بالا برد، به بهترین مقام در بهشت، به خاطر این که تو بدن سیدالشهدا را در برداری.

مرحوم دربندی می‌گوید: در زمان یکی از سلاطین صفویه در اصفهان قضیه عجیبی اتفاق افتاد که من را به تعجب واداشت و آن این که از طرف یکی از پادشاهان فرنگ جوانی با سن و سال کم آمده بود و از علمای اسلام خواسته بود که دلیلی برای نبوت پیامبر اکرم اقامه نمایند و دلیل هم باید به گونه‌ای باشد که دشمن را قانع نماید که شبهه و اشکالی باقی نماند و بعد گفته بود که اگر احیاناً نتوانستید دلیل و برهان اقامه کنید، باید اقرار نمایید که بر حق نیستید و آن سفیر جوان کسی بود که علم هیئت و حساب و نجوم و اسطرلاب و... می‌دانست و آن ادعا داشت که از احوال کسانی که آن نشست‌اند می‌تواند خبر بدهد و می‌تواند بگوید که چه بر آنها می‌گذرد. سلطان صفویه روزی دستور داد که علماء حاضر شوند. وقتی که علماء حاضر شدند محدث کاشانی صاحب کتاب وافی گفت: ای سفیر مسیحی، پادشاه شما عقلش را از دست داده است که در چنین کار بزرگ تو را با این سن و سال فرستاده است و کسی که می‌خواهد در رابطه با حقانیت اسلام و مسیحیت مناظره و مباحثه نماید، باید آدم بزرگ باشد از حیث سن و علم. وقتی که آن جوان مسیحی این حرف را از محدث کاشانی شنید، خیلی غضبناک شد. نزدیک بود که از شدت خشم خود را هلاک نماید. خطاب به محدث کاشانی گفت: چهار زانو بنشین و از قدر و منزلت خود تجاوز نکن. به حق مسیح و مادرش سوگند اگر می‌دانستی آن مقدار از علوم را که من به آن احاطه دارم، اذعان می‌کردی که زنان از آوردن مثل من عاجزند. فقط من هستم که از عهده این علوم برمی‌آیم. در زمان آزمایش کمالات مردان شناخته می‌شود. پس مرا امتحان کن تا حرف مرا تصدیق کنی. بعد از این جریان بود که محدث کاشانی دست خود را به جیب خود دراز کرد و چیزی را از جیب خود بیرون کرد و گفت: در دست من چیست؟ مدتی آن جوان مسیحی فکر کرد و رنگش زرد شد. محدث کاشانی گفت: چه زود چهل تو آشکار و ادعای تو باطل شد. جوان گفت: به حق مسیح و مادرش من می‌دانم در دست تو چیست؟ ولی تفکر و سکوت من به خاطر چیز دیگر است. محدث کاشانی گفت:

جریان چیست؟ گفت من می‌دانم در دست تو خاکی از خاک‌های بهشت است، ولی تفکر من به این جهت است که آن خاک چگونه بدست تو رسیده است. بعد محدث کاشانی گفت: ای جوان در دست من تربت کربلاست و پیامبر (ص) فرموده کربلا قطعه‌ای از بهشت است. بعد از این جریان بود که آن سفیر جوان مسلمان شیعه شد.^۱

قبسی از نور ولایت در قبله و اسرار آن

آقای سید احمد فهری در کتاب پرواز در ملکوت که شرحی است بر کتاب آداب الصلوة حضرت امام (ره) مطلب قابل توجه و خواندنی دارد که به نظر مناسب است که آن مطلب را به مناسبت بحث از شرافت سرزمین کربلا ذکر کنم. ایشان می‌گویند:

بدان که قبله جهتی است که عبد با روی کردن به آن جهت متوجه خدای تعالی می‌شود و چون به ضرورت عقل معلوم است، ذات حق متعال من حیث نفس الذات مورد مواجهه قرار نمی‌گیرد، به علت احتراق اشیاء نزد ذات بلکه احتراق آنها نزد خضور نور عظمت ذات چنان که «طور» متلاشی شد و بنی اسرائیل هلاک گردید و موسی کلیم مدهوش گردید. با آن که تجلی به مقدار ته سوزنی از نور یکی از کرویبتین بوده، او یکی از شیعیان آل محمد بود. چنان چه حضرت صادق (ع) فرمود برحسب روایت بصائر الدرجات پس توجه به ذات حق تعالی و تقدس ممکن نیست، بلکه توجه به حق به ظهور صنع او و آثار قدرت او است... و چون با ادله قطعی ثابت کرده‌ایم که محمد و آل محمد (ع) مبدء عالم وجوداند و همه ماسوا طفیل آن ذوات مقدسه‌اند و خدای جهان آنان را خلق فرمود به صد هزار دهر پیش از آن که بیافریند جهان و جهانیان را چنانچه رسول اکرم (ص) فرمود: در روایتی بدین مضمون که خدای تعالی عرش و کرسی را از نور من آفرید و به خدا سرگند که نور من از عرش و کرسی اشرف است و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه را از

نور فاطمه آفرید و به خدا قسم که نور فاطمه از آسمان‌ها و زمین‌ها اشرف است و خورشید و ماه را از نور حسن آفرید و به خدا قسم که نور حسن از آفتاب و ماه اشرف است و بهشت و حورالعین را از نور حسین آفرید. به خدا قسم که نور حسین از بهشت و حورالعین اشرف است... پس قبله آفاق و باب الله علی الاطلاق ذوات مقدسه محمد و آل محمد است و توجه به حق تعالی است توجه به ایشان. من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم... پس ایشان اند قبله کل عالم در هر عالمی از عوالم بر حسب اهل آن عالم تا آن که ظاهر شدند در عالم جسمانی به هیکل بشری.

و چون نماز عبادت است از توجه عبد به خدای تعالی، به تمام شراشر وجودش و چون بعضی از توابع وجود عبد جسمانی است پس واجب است که با وجود جسمی خود نیز توجه بسوی خدای تعالی داشته باشد. و چون که اجسام مطهره ایشان مبداء اجسام و مبداء است، سزاوار بود که برای قبله بودن از طرف خدای تعالی تعیین شوند لکن شاید به دو علت تعیین نشدند:

۱ - اگر ایشان برای مردم قبله می‌شدند، امکان آن بود که غلط در حق ایشان نموده و آنان را معبود خود قرار دهند؛ زیرا می‌بینیم چنین اعتقادی درباره ایشان شد با آن که چنان امری نشده بود.

و مات الشافعی رئیس یدری علی ربه أم ربه الله

و نیز مردم توهم می‌کردند که نعوذ بالله ال محمد معبود شدن را دوست داشته‌اند که برای وصول به این مقام خود را قبله قرار داده‌اند.

۲ - وجه دوم این که چون آن انوار الهی در هیئت انسانی و صورت بشری ظهور نمودند، لذا مقتضیات بشری از خوردن و آشامیدن و امور جنسی و انتقال از مکانی به مکان دیگر و غیره بر آنان جاری گردید. فلذا در مکان معینی مستقر نبودند تا آن که خلق رو بسوی آنان کنند و به فرضی آن که در مکان واحد قرار می‌گرفتند، توحید و کلمه اسلام

انتشار نمی یافت با آن که استقرار در مکان واحد به طور دائم از مقتضای بشریت خارج است و امری است غیر ممکن و با بودنشان در امکنه متعدده توجه خلایق به سوی آنان امکان پذیر نبود. پس ناچار می بایست در زمین جسمی برای توجه خلق تعیین می گردید که از مبادی عالیّه و سنخ اجسام ایشان بوده باشد. لذا فرمودند که طینت ما خلق شده از ده قبضه. پنج قبضه از بهشت و پنج قبضه از زمین، اما آن پنج قبضه که از زمین خلق شده زمین بیت المقدس و زمین مکه و مدینه و کوفه و حایر حسینی (ع) است و هر یک از این اراضی صلاحیت قبله بودن را دارند. چون هر یک از آنها وجهی از وجوه ایشان اند و البته حایر حسین (ع) اشرف این اراضی است و پس از آن کوفه و پس از آن مکه و پس از آن بیت المقدس.

اما قبله بودن حایر حسین (ع) و کوفه و مدینه مصلحت نبود، به همان علتی که در عدم تعیین ابدان مقدسه ایشان ذکر شد و به جهت اشتراک در محذور زیرا این اراضی منسوب به ایشان بود و به همین جهت حضرت صادق (ع) در جواب سوآلی که از آن حضرت شد که چرا زمین کربلا با آن که اشرف بود، قبله قرار داده نشد و مقصد برای حجاج و عباد نگردید و این قرار از برای زمین مکه شد با این که زمین مکه پست تر از زمین کربلاست؟ فرمود علی فرمود: اگر رسول خدا (ص) امر فرموده بود به مسح ظاهر قدم هر آئینه مسح باطن قدم اولی بود.

و این جواب اشاره به این است که زمین کربلا برای قبله شدن و مقصد حاجیان گردیدن اولی تر بود: زیرا خدای متعال خلق فرمود: زمین کربلا را پیش از آفرینش خلق به بیست و چهار هزار سال و زمین کربلا همیشه طیب بود و طاهر. چنانچه در زیارت شریفه است: اشهد انک قد طهرت و طهر حرمک، و این زمین اعلا طبقات بهشت است و همیشه صدیقان در این زمین ساکن بوده اند، الا آن که حکم الهی و حکمت بالغداهش مصالح زمانیه چنین اقتضا کرد که زمین مکه قبله گردد.

حقیقت امر در قبله این که زمین کربلا قلب است از انسان و زمین کوفه به منزله صدر از آن و زمین مدینه به منزله دماغ و مغز آدمی و زمین مکه به منزله وجه است و ظهور قلب. چنانچه اشاره شد، به وجه است که وجه آیت و دلیل قلب است و به همین جهت شناخته نمی شود شخص و قلب مگر به وجه، توجه نمی شود به قلب مگر به وجه، پس وجه ظاهر قلب است و توجه به آن توجه به قلب است و هم چنین مکه ظاهر کربلا و وجه کربلا و دلیل کربلاست پس توجه به مکه در حقیقت توجه به کربلاست و اتیان به مکه در حقیقت اتیان به کربلاست. چه آن که اتیان به قلب غیر از جهت وجه میسر نباشد. بناءً علی هذا قبله حقیقی کربلاست. چون زمین کربلا اشرف است، که زمین از زیر آن پهن شد و حاصل ظهور اصل بود. اصالت کربلا از آن رو است که خداوند آن را پیش از آفرینش عالم آفرید؛ ولی چون مکه مثال کربلا و ظهور و تفضیل آن است، پس مکه قبله و مطاف خواهد بود، مادامی که این زمین معمور است و پس از خراب شدن دنیا و قیام قیامت و ذهاب نشور و فناء ظواهر. آن گاه مقصود مطاف زمین کربلا خواهد بود. چنانچه در اخبار اهل بیت به آن اشاره شده و فرموده اند زمین کربلا اشرف طبقات بهشتی است که ساکن می شود در آن بهشت محمد و آل محمد، و اهل بهشت در هر جمعه می آیند برای زیارت رب نزد ایشان... چنانچه خلق الان برای زیارت پروردگار به مکه معظّمه آیند. می فرماید: کسی که زیارت کند ایشان را مانند کسی است که زیارت کند خدا را.^۱

ترتیب امام حسین شفاست

حال که روشن شد سرزمین کربلا و تربت امام حسین (علیه السلام) از شرافت و قداست فوق العاده برخوردار است، لازم است به یکی از برکات و آثار و ویژگی های آن تربت پاک اشاره شود و آن، شفا بودن تربت مقدس سیدالشهداء (علیه السلام) است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «فی طین قبر الحسین شفاء من کل داء و هو الدواء الأكبر فیہ شفاء»؛ در خاک قبر امام حسین (ع) شفای هر دردی وجود دارد و دوی بزرگ، خاک پاک قبر امام حسین (ع) است که در آن شفاء است. شاعر می‌گوید:

له تربتٌ فیها الشفاء و قبةٌ یجاب بها الداعی اذا مَسَّ الضَّرَّ

برای امام حسین (ع) تربتی است که در آن شفاست و برای آن حضرت قبله‌ای است که دعای هر صاحب مشکلی در زیر آن قبه مستجاب است.

اما این که این همه خاصیت و شرافت و ویژگی را آن تربت پاک از کجا به دست آورده است؟ جواب این سؤال را امام باقر (ع) داده‌اند: خداوند در عوض شهادت امام حسین (ع)، امامت را در ذریه آن حضرت و اجابت دعا نزد قبر آن حضرت و شفاء در تربتش را قرار داده است و مدت زمانی که یک زائر صرف رفتن و برگشتن کند از عمر انسان محسوب نمی‌شود.^۲

شاعر عرب زبان چه زیبا در این رابطه سروده است:

مولیٰ بترتیه الشفا و تحت قبَّته الدعاة من کل داع یسمَعُ
فیہ الامام ابو الأئمه و الذی هو للنبوة و الامامة مجمع

کسی که تربت او شفاء و دعا در زیر قبه او از هر کس شنیده می‌شود، قبه‌ای که در زیر آن پدر ائمه (امام حسین) مدفون است. همان کسی که حلقه وصل نبوت و امامت است.

در این که تربت سیدالشهدا (ع) شفابخش است، روایات فراوان وجود دارد. حکایات زیبا و شنیدنی نیز در این رابطه خیلی زیاد است که امکان ذکر همگی آنها نیست. فقط یک روایت و یک حکایت را ذکر می‌کنم:

۱. معالی السیوطین، ص ۷۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۰.

مرحوم شیخ طوسی در امالی روایتی را از امام رضا (ع) نقل می‌کند که شخصی از آن حضرت سؤال کرد: چه می‌فرمایید در آن گلی که مردم می‌خورند. آن حضرت در جواب فرمود: هر گلی خوردنش حرام است، مانند گوشت مرده و قربانی‌های که کفار جهت بتان خود می‌کرده‌اند، به غیر از خاک امام حسین (ع) که آن شفای هر دردی است.^۱

مرحوم شیخ طوسی در امالی خود نقل می‌کند: حسین بن محمد ابن عبدالله از پدرش نقل نموده که در جامع مدینه مشغول نماز بودم. بعد از نماز دیدم دو نفر مرد غریب در کنار من نشسته‌اند و با هم حرف می‌زنند. یکی به دیگری می‌گوید: می‌دانی چه اتفاقی افتاد؟ گفت: نه، گفت: من مبتلا شدم به بیماری که هیچ طبیب نتوانست آن را درمان کند و سرانجام از درمان خود ناامید شدم تا این که روزی زنی به نام سلمه که همسایه ما بود، به عیادت من آمد و گفت اگر من تو را درمان کنم چه می‌گویی؟ گفتم: خیلی خوشحال می‌شوم. به خانه برگشت لیوانی آب برای من آورد و به من داد و گفت: این را بخور تا خوب شوی. من آب را خوردم و فوراً خوب شدم. گویا این که اصلاً مرض در وجود من وجود نداشت. چند ماه گذشت. روزی همان زن دوباره به منزل من آمد. گفتم: ای سلمه آن چه بود که به من دادی؟ گفت: آن شربت که به تو دادم یک دانه از همین تسبیح بود که الان در دست من می‌بینی. گفتم: این چه تسبیح است؟ تربت حسین بن علی است. به او گفتم: ای رافضیه تربت حسین را به من داده‌ای؟ دیدم آن زن ناراحت شد و فوراً خارج شد و فوراً آن مرض به بدن من مسلط شد که بعد از آن هر کار کردم، علاج پیدا نکرد.^۲

زیارت امام حسین (ع)

قبل از آن که زیارت امام حسین (ع) را از نظر روایات مورد بحث و بررسی قرار دهیم، ذکر این امر لازم است که بدون شک زیارت یک عمل صالح و مورد پسند در بین

۱. مقدس اردبیلی، حقیقة الشيعة، ص ۵۰۶؛ شیخ طوسی، امالی.

۲. حقیقة الشيعة، ص ۵۰۷.

تمام ادیان و اقوام و ملل جهان است. احترام قایل شدن به بزرگان و تمجید قهرمانان بعد از این که از بین رفتند، امری طبیعی است و اختصاص به عده ای خاص ندارد. بلکه هر قومی و هر فرهنگی، هر ملتی روی قبور قهرمانان شان بنا می سازند. در سالگردشان، یادشان را گرامی می دارند. از آنها به عنوان الگو در قهرمانی تقلید می کنند یا وقتی رئیس جمهور یک کشور به کشور دیگر سفر می کند. قهرمان آن کشور را مورد تمجید قرار می دهد و به زیارت قبرش می رود.

به هر حال این عمل از نظر شرع و هم از نظر عقل مورد پسند است. از نظر عقل همه عقلای دنیا از هر قوم و ملتی آن را امری خردمندانه می دانند. منتهی این امر در بین شیعیان جلوه خاصی دارد. شیعیان از این نظر در اوج قله رفیع معرفت و عرفان قرار دارند و رسیدن شان را به قله رفیع از معرفت و عرفان مدیون خاک قبور پاک پیامبر و اهل بیت آن حضرت می دانند. از نظر شیعه رفتن به زیارت اهل بیت فقط به خاطر احترام و اکرام و طلب شفاعت صرف نیست، بلکه مقصود رسیدن به هدف بالاتر است. همان گونه که خود پیامبر و اهل بیت آن حضرت، پیروان خودشان را برای رسیدن به آن هدف والا ترغیب و تشویق کرده اند و آن هدف بالاتر این است که آن رابطه تنگاتنگ بین اسلام و یک انسان شیعه برای همیشه باقی بماند و از نظر اندیشه دائماً در ارتباط با منابع اسلام باشند. و هدف ترسیم تعهدی است که برای همیشه زائر بامزور خود داشته باشد تا آن عهده که با آنها بسته اند، هیچ وقت شکسته نشود. به عنوان نمونه فرازهای بعضی از زیارت ها را ذکر می کنم:

«اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوٰة و رحمته و مغفرةً اللهم جعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتنی محمد و آل محمد».

یا در جای دیگر می فرماید: «اللهم انی اشهدک بالولاية لمن والیت و والته رسلک و اشهد بالبرائة ممن برئت و برئت منه».

و هم چنین می‌فرماید: «و اشهد الله تبارک و تعالی و کفی به شهیداً و أشهدکم انی بکم مؤمن و لکم تابع فی ذات نفسی و شرایع دینی و خوانیم عملی».

از نظر شرع هم زیارت پیامبر و اهل بیت آن حضرت ثواب فوق العاده دارد. همان گونه که پیامبر در جواب امام حسین (ع) می‌فرماید: «یا بُنَّی من زارنی حیّاً أو میّتاً أو زار أباک أو زار أخاک أو زارک، کان حقّاً علیّ ان آزره يوم القيامة»؛^۱ فرزندم هر کسی مرا در حیات خود یا ممات خود زیارت کند یا پدرت یا برادرت یا تو را زیارت کند، بر من حق است که او را روز قیامت زیارت کنم.

منتهی از بین زیارات، زیارت امام حسین (ع) از ویژگی خاصی برخوردار است. از سال ۶۱ بعد از شهادت آن حضرت تا کنون زیارت آن حضرت به صورت یک سیره در آمده و سعی شیعیان این بوده که زیارت امام حسین (ع) را حفظ کنند. لذا در این راه اموال فراوان را به مصرف می‌رساندند و می‌رسانند. از نظر روحی و اخلاقی خاصیت عجیبی در زیارت آن حضرت است که امام صادق (ع) می‌فرماید:

هر کسی حسین (ع) را زیارت کند، گناهان او بر در خانه‌اش پلّی شود. بعد از آن که بگذرد، چنان که یکی از شما پل را پشت سر گذاشته، هنگامی که از آن می‌گذرد.^۲

یا در جای دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که امام حسین (ع) را زیارت کند و عارف به حق آن حضرت باشد گویا این که خدا را در عرش خودش زیارت کرده است.^۳ یا در جای دیگر فرمود: زیارت آن حضرت واجب است بر هر کسی که اعتقاد به ولایت آن حضرت داشته باشد.^۴

به دلیل ویژگی خاصی که زیارت آن حضرت دارد و شیعیان نیز اهمیت زیاد به آن می‌دهند، در زمان متوکل عباسی مالیتهای سنگینی را وضع کرده بودند تا این که بدین

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. همان، ۴۳۱.

۳. مأساة الحسین این علی للسانل والمجیب، ص ۱۸۲.

۴. حدیقه السیعة، ص ۴۹۸.

وسیله از رفتن شیعیان به زیارت آن حضرت جلوگیری کنند. بعد از مدتی دیدند که این امر مانع شیعیان از رفتن به زیارت آن حضرت نشده، بلکه تعداد زائرین آن حضرت را زیاد شده است.^۱

البته سر این که از بین زیارت معصومین (ع) روی زیارت امام حسین (ع) تأکید خاصی شده؛ در مواردی فراوان به مناسبت‌های مختلف زیارت آن حضرت وارد شده، برای این است که قیام آن حضرت بزرگترین حادثه تاریخی بود. همین باعث شد که روی زیارت آن حضرت حساب ویژه‌ای باز شد و تربت آن حضرت از بین تربت همه معصومین شفاعت‌بخش شد و سبب شد که حورالعین بوی تربت آن حضرت را از رد پای فرشته‌های الهی استشمام نمایند.

بر زائرین مضجع شریف آن حضرت لازم است که توجه به نقش مزور خود داشته باشند و اگر با این توجه آن حضرت را زیارت نمایند، عزّت می‌بخشد به زائر خود. به هر حال به خاطر ویژگی‌های مذکور است که صدها روایت در باب زیارت آن حضرت وارد شده و مردم را تشویق به زیارت آن حضرت نموده است. فرق ندارد از دور باشد یا نزدیک. لذا پنده با رعایت اختصار تعدادی از روایاتی که درباره فضیلت زیارت آن حضرت وارد شده است، یادآوری می‌کنم:

اخلاص در زیارت امام حسین (ع)

یکی از فضایل اخلاقی که در هر عمل روی آن تأکید زیاد شده است، اخلاص است. زیارت امام حسین (ع) هم به عنوان این که یکی از بهترین اعمال است، در روایات زیادی آمده که این عمل با اخلاص صورت بگیرد. از باب نمونه ۳ مورد ذکر می‌شود و لازم است قبل از ذکر روایت یادآوری کنم که به علت این که بعضی روایات خیلی طولانی است،

۱. شیخ مهدی شمس الدین، مأساة الحسین، ج ۱، ۱۷۰.

فقط ترجمه آن روایات ذکر می‌گردد.

امام باقر (ع)، در جواب عده‌ای از موالیان خود که از آن حضرت درباره زیارت امام حسین (ع) سؤال کردند، فرمود: هر کسی امام حسین را زیارت کند به خاطر خدا، در روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند. در حالی که از نور او همه چشم‌ها خیره می‌شوند، تا به حوض کوثر می‌رسند و امیرالمؤمنین (ع) در کنار حوض کوثر ایستاده است. امیرالمؤمنین (ع) اول با این زائر با اخلاص دست می‌دهد، بعد او را از آب حوض کوثر سیراب می‌کند، بعد به او دستور می‌دهد که به طرف منزل خود در بهشت برود و از طرف امیرالمؤمنین فرشته‌ای مأمور می‌شود که او را از پل صراط عبور دهد و به آتش جهنم نیز دستور داده می‌شود که او را در بر نگیرد تا این که عبور کند و آن فرشته همراه او است تا این که وارد بهشت شود و مابین قبر امام حسین (ع) و آسمان انبوهی از فرشته‌ها قرار دارند و جای قبر آن حضرت از آن روزی که آن جا دفن شده است، روضه‌ای از روضه‌های بهشت است و معراجی است برای عروج اعمال زائرین‌اش به سوی آسمان، در آسمانها هیچ فرشته‌ای و پیامبری نیست، مگر این که از خدا می‌خواهند که به آنها اجازه زیارت آن حضرت را بدهند. لذا گروه گروه می‌آیند پایین و گروه گروه می‌روند بالا^۱. بنابراین اگر کسی امام را از روی اخلاص زیارت کند؛ حداقلش این است که بدنش از عذاب آتش جهنم در امان است. لذا شاعر می‌گوید:

اِذَا شِئَتْ النِّجَاةُ فَرَزُّ حُسَيْنًا لِكِي تَلْقَى الْإِلَهَ قَرِيزَ عَيْنِي
فَإِنَّ النَّارَ لَيْسَ تَمُشُّ جِسْمًا عَلَيْهِ غِبَارُ رُؤَاةِ الْحُسَيْنِ

موسی بن القاسم می‌گوید: در آغاز دوران امامت امام باقر (ع)، امام صادق (ع) وارد نجف شد. به من گفت: برو در فلان بزرگراه بایست و نگاه کن یک نفر از ناحیه قادسیه می‌آید. وقتی به تو نزدیک شد به او بگو در فلان جا یکی از فرزندان رسول خدا (ص) از تو

می‌خواهد که نزد او بروی. بعد آن شخص با تو می‌آید، موسی بن القاسم می‌گوید من طبق دستور حضرت رفتم و در همان بزرگ راه ایستادم در حالی که هوا خیلی گرم بود، یک وقت متوجه شدم که یک نفر شتر سوار از دور می‌آید. وقتی به من رسید، به او گفتم: ای فلانی فرزند رسول خدا در فلان مکان قرار دارد و به من دستور داده که تو را پیش او ببرم. با او آمدم. شتر او را نزدیک خیمه بستم. آن مرد داخل خیمه شد و من بیرون از خیمه بودم. صدای آنها را می‌شنیدم در حالی که خودشان را نمی‌دیدم. حضرت از آن مرد سؤال کرد از کجا می‌آیی؟ گفتم: از نقاط دور دست یمن. فرمود: آیا تو از فلان محل هستی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کرد: برای این که امام حسین را زیارت کنم. حضرت فرمود: فقط برای زیارت آمده‌ای؟ عرض کرد: بله، هیچ مقصودی غیر از زیارت ندارم. آمدم که فقط در حرم آن حضرت نمازی بخوانم. او را زیارت کنم و به او سلام دهم و برگردم. بعد حضرت فرمود: چه فایده‌ای در زیارت آن حضرت است؟ عرض کرد: زیارت آن حضرت مایهٔ برکت برای خودم و خانواده‌ام و فرزندانم و اموالهم و زندگی‌ام و باعث برآورده شدن حوائج من است. بعد حضرت فرمود: آیا می‌خواهی فضیلت بیشتری برای زیارت آن حضرت ذکر کنم؟ عرض کرد: بله یا بن رسول الله. فرمود: زیارت امام حسین برابری می‌کند با یک حج مقبول پاک، در حالی که در کنار رسول خدا این حج را انجام داده باشی. آن مرد تعجب کرد. بعد حضرت فرمود: به خدا قسم زیارت امام حسین (ع) برابری می‌کند با دو حج مبرور و مقبول پاک در کنار رسول خدا (ص). دوباره آن مرد تعجب کرد. حضرت همین طور به تعداد ثواب زیارت آن حضرت زیاد کرد تا رساند به ۳۰ حج مبرور و مقبول پاک با رسول خدا (ص).^۱

روشن است که این همه ثواب در زیارت آن حضرت نیست، مگر برای کسی که زیارت آن حضرت بیاید و هیچ غرض و هدف دیگری نداشته باشد و برای خودنمایی و...

نباشد. فقط خالصاً لوجه الله باشد. با حالت خشوع و خضوع باشد، با حالتی باشد که در آن حال که انسان مشغول زیارت است، یک سجده خاشعانه بزند و بعد برود در وادی درد دل کردن با امام. با یک حالت مخصوص، آن گونه که مرحوم علامه امینی زیارت می کرد که می گوید زمانی که ایشان در حرم امیرالمؤمنین (ع) مشغول زیارت بود، هیچ چیز را احساس نمی کرد و هیچ سخنی را نمی شنید.

شاعر شعر خیلی زیبایی دارد درباره دو امام همام؛ یعنی امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی (ع)، می گوید:

یا قاصد الزوراء عرج علی الغری من تلک السفانی
و نعلیک و اخلعن و تسجد خضوعاً اذا لاحت لیدیک القبتان
لعمرك فتحتهما ناز موسی و نور محمد متقی ربان

می گوید: ای قصد کننده بغداد به جانب غربی آن منازل میل کن.

کفش های خود را بیرون بیاور و سجده خاضعانه انجام بده، در آن لحظه ای که آن دو قبه نورانی نمایان شد. منظور دو قبه امام کاظم و امام جواد است.

قسم به تو در زیر آن دو قبه نور امام موسی کاظم و امام محمد تقی نزدیک هم قرار دارند.

روایت دیگر در باب اخلاص در زیارت امام حسین (ع)، روایتی است از امام محمد باقر (ع)، می فرماید: اگر مردم می دانستند که زیارت امام حسین چه فضیلتی دارد از شوق رسیدن به زیارت آن حضرت خودشان را می کشتند. کنایه از این که از همدیگر سبقت می گرفتند و حسرت رسیدن به زیارت آن حضرت امان شان را می برید.

راوی از حضرت سؤال می کند چه فضیلتی برای زیارت آن حضرت است؟ می فرماید: هر کس با اشتیاق به زیارت آن حضرت بیاید خداوند هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اجر هزار شهیدان بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله

و ثواب هزار نفر را برای او می نویسد. که فقط برای خدا انجام داده شده باشد. و در سالی که این توفیق حاصل شد که به زیارت امام حسین رفت از هر آفت که کمترین آن شیطان است، محفوظ می ماند و خداوند فرشته ای را مأمور می کند که زوار امام حسین (ع) را از جلو او و پشت سر و سمت راست و چپ و بالای سر و زیر پا حفظ می کند. اگر در همان سالی که امام حسین (ع) را زیارت کرده از دنیا رفت ملائکه های الهی که به آنها ملائکه رحمت گفته می شود، حاضر می شوند و زوار حسین (ع) را غسل می دهند و کفن می کنند و طلب آمرزش می کنند و او را تا کنار قبرش تشییع می کنند. آن لحظه ای هم که در قبر گذاشته شد، ملائکه طلب آمرزش می کنند و خداوند او را از فشار قبر و سوال نکیر و منکر در امان نگه می دارد و دروازه بهشت بر وی باز می شود و پرونده اعمال او به دست راستش داده می شود و در روز قیامت نوری برای او قرار داده می شود که در روشنایی آن نور راه می رود. و از نور او مابین مشرق و مغرب روشن می شود. منادی نداء می دهد که این نور مال زور امام حسین است که با اشتیاق به زیارت آن حضرت آمده بوده، هیچ کس باقی نمی ماند در روز قیامت مگر این که آرزو می کند که کاش آن ها از جمله زیارت کنندگان مرقد امام حسین (ع) می بودند.^۱

بنابراین زیارت امام حسین (ع) باید با اخلاص انجام بگیرد. البته اثر خود را خواهد گذاشت و انسان به هر چیزی که آرزوی آن را داشته باشد، خواهد رسید. همان گونه که شاعر می گوید:

مَحْرُوسَةً مِنْ كُلِّ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ	لَهُ أَيَّامٌ مَضَتْ بِكَرْبَلَاءٍ
و نَسْلٍ خَيْرِ الْخَلْقِ فِي كُلِّ أَعْلَاءٍ	بِمَشْهَدِ الطَّيْرِ الْحُسَيْنِ ذِي أَعْلَاءٍ
و نَلْتُ مَا كُنْتُ لَهُ مُؤَمَّلًا	فَحَضَنِي بِهَيُودَةٍ تَفْضُلًا
يَعُودُ مَهْجُورًا بِلَا شَكٍّ وَ لَوَاءٍ	مِنْ زَارِهِ بِالْعَدَدِ فِيهِ وَ الْوَلَاءِ

به خدا سوگند آن ایامی که انسان در کربلا به سر می‌برد، از هر بلا و مشکلات محفوظ است. آن کربلای که مشهد مطهر حسین است که صاحب بلندی مرتبه و نسل بهترین مردم در هر مکانی است. آن مکان مقدسی که انسان در آن جا پیچیده به جود و کرم تفضلی آن حضرت است. آن مکانی که هر صاحب آرزوی به آرزوی خود می‌رسد. کسی که آن حضرت را از روی صدق و دوستی زیارت کند؛ بدون شک در حالی برمی‌گردد که از نظر معنوی مزین شده است و بار معنوی فراوانی را با خود همراه دارد.^۱

شاعر دیگری می‌گوید:

ما حصار من زار امام الهدی خیر و مَزور زاره الزائر
کسی که امام هدایت (امام حسین ع) را که بهترین مَزور است زیارت کند، هرگز در حیرت و سرگردانی واقع نخواهد شد.

برکات، فضایل و آثار زیارت امام حسین ع

انسان اگر در روایاتی که در باب زیارت امام حسین ع وارد شده است، دقت کند، به این حقیقت پی خواهد برد که زیارت آن حضرت فضایل و برکات و آثار فراوان دارد. البته روایاتی که راجع به اخلاص در زیارت آن حضرت ذکرش گذشت، نیز اشاره به آن برکات و آثار داشت. مقصود در آن روایات ذکر این بود که لازم است زیارت آن حضرت با اخلاص انجام گیرد، اما روایاتی که فقط به برکات و فضایل و آثار زیارت آن حضرت اشاره دارد، جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

امام صادق ع در حدیثی خطاب به عاصم می‌فرماید: کسی که زیارت کند حسین ع را در حالی که مغموم باشد، خدا غم او را از بین می‌برد و اگر فقیر باشد، فقر او را از بین می‌برد. اگر کسی مشکلی داشته باشد و از خدا بخواهد که مشکلش را برطرف کند،

دعای او مستجاب است. پس مبادا زیارت آن حضرت را رها کنی. هر زمان به زیارت آن حضرت آمدی خداوند در برابر هر قدمی که بر می داری، ده حسنه می دهد و ده گناه از پرونده عملت محو می شود. خداوند ثواب شهیدی که خون اش در راه خدا ریخته می شود به او می دهد، پس مواظب باش که زیارت آن حضرت از تو فوت نگردد.^۱

در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی امام حسین علیه السلام در بغل پیامبر خدا نشسته بود و پیامبر با او بازی می کرد و می خندید. عایشه گفت: یا رسول الله چقدر به این طفل مباحات می کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم و مباحات نکنم به او در حالی که او میوه دل و نور چشمم می باشد، اما امت من او را خواهند کشت. هر کس او را بعد از شهادتش زیارت کند، خدا ثواب یک حج از حج های من به او خواهد داد. عایشه با تعجب پرسید: یک حج از حج های شما، برای زوار حسین علیه السلام می نویسد؟ حضرت فرمود: بله، بلکه دو حج از حج های من. دوباره عایشه گفت: دو حج از حج های شما؟ فرمود: بله، بلکه چهار حج از حج های من. همین طور حضرت بر ثواب آن می افزود تا به ۹۰ حج از حج های خود رساند. بعد حضرت فرمود: ای عایشه، هر کسی اراده خیری داشته باشد، خداوند محبت حسین علیه السلام را در قلب او قرار می دهد و هر کسی حسین علیه السلام را با معرفت به حق او زیارت کند، خداوند نام او را در اعلی علین با ملائکه می نویسد.^۲

باز امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را مانند کسی است که هزار اسب را زین کرده برای جهاد در راه خدا. مانند کسی است که خون خود را در راه خدا داده باشد و برای او در مقابل هر قدمی که بر می دارد و می گذارد، آزاد کردن بنده از فرزندان اسماعیل است و نیز ثواب صد غزه در رکاب یکی از پیاسبران مرسل با دشمن ترین دشمن خدا به او می دهد. وقتی که زوار امام حسین علیه السلام جهاز سفر خود را بر می دارد و راه می افتد، اهل آسمان به آمدن این زائر بشارت می دهد و اگر از آن

۱. معالی السبطین، ص ۷۸.

۲. همان.

زاد سفر خود به کسی عطا کند، خداوند در برابر هر درهمی که عطا می کند یکی از حسنات را به او می دهد و دو برابر آن چه انفاق کرده است، جای گزین می کند و بلا را از آن زوار دور می کند و در برابر هر درهمی که در این راه صرف می کند، خدا هزار هزار برابر به او می دهد تا این که ده مرتبه کلمه هزار را تکرار کرد. بعد امام فرمود: خدا از او راضی می شود و پیامبر در حق او دعا می کند، وقتی که از منزل خود خارج شد و ششصد فرشته از شش طرف او را همراهی می کند، وقتی راه می رود و قدم روی چیزی نمی گذارد، مگر این که آن شیء در حق او دعا می کند و خداوند در برابر هر قدمی که بر می دارد هزار حسنه به او می دهد... اگر در حین راه رفتن از گرمی یا خستگی عرق کند از هر قطره عرق او هفتاد هزار فرشته خلق می شود که به جای این زوار تسبیح خدا را می گوید و برای زوار امام حسین (ع) طلب آمرزش می کند تا روز قیامت. آن لحظه که از آب فرات برای انجام زیارت غسل می کند و تمام گناهان او ریخته می شود، پیامبر آنها را مورد خطاب قرار می دهد که بشارت می دهم به شما که در بهشت همراه من خواهید بود.

امیرالمؤمنین نیز به آن ها می فرماید: من بر آورده شدن حاجت های شما را ضمانت می کنم و بالای دنیا و آخرت از شما برداشته شده است. وقتی به کربلا نزدیک شد، عده ای از ملائکه او را استقبال می کنند، وقتی حرم امام حسین (ع) را زیارت کرد، حضرت به او نظر می کند و در حق او دعا می کند و از پدرش نیز می خواهد که او را ببخشد... ملائکه در حق او دعا می کنند و تمام انبیا نیز در حق او دعا می کنند. وقتی از حرم امام حسین (ع) خواست خارج شود، عده ای از فرشتگان او را مشایعت می کنند که از جمله آن فرشتگان جبریل و اسرافیل و میکائیل است و آن زوار را مورد خطاب قرار می دهند که ای ولی خدا تو بخشیده شدی. و تو از حزب خدا و پیامبر خدا و اهل بیت آن حضرت هستی و هرگز با چشمانت آتش جهنم را نخواهی دید. بعد منادی او را ندا می دهد که گوارا باد بر تو پاک باد بر تو بهشت. بعد از آن یک سال بعد یا دو سال بعد اگر از دنیا رفت یا بیشتر یا کمتر از دو

سال و یک سال، اول کسی که به زیارت او می آید، امام حسین است که خودش فرمود: هر کسی مرا زیارت کند، من او را بعد از مرگش زیارت خواهم کرد.^۱

از این روایت نکته‌های زیادی استفاده می‌شود که یکی از آن نکات این است که کسی خیال نکند اگر در راه زیارت امام حسین (ع) چیزی از اموال دنیا خرج کرد، از مالش کم می‌شود، اما قطعاً جبران می‌شود و چند برابر آن چه مصرف کرده برای او جایگزین می‌شود.

باز در جای دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید: وقتی روز قیامت می‌شود، منادی ندا می‌کند که زوار حسین بن علی کجاستند؟ عده‌ای از مردم به یا می‌خیزند که از شمارش آنها دیگران غیر از خدا عاجزند، به آنها گفته می‌شود هدف شما از زیارت امام حسین (ع) چه بود؟ می‌گویند: به خاطر محبت پیامبر و علی و فاطمه و رحمت خدا. به آنها گفته می‌شود این‌ها پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، پس به آنها ملحق شوید. شما در درجه آنها با آنها هستید. به آنها گفته می‌شود بروید زیر پرچم رسول خدا قرار بگیرید. آنها می‌آیند در سایه آن پرچم قرار می‌گیرند در حالی که در دست علی است. این در حالی است که خدا به وجود این زائرین به حاملین عرش خود و ملائکه مقربین خود مباهات می‌کند و به آنها می‌گوید: آیا نمی‌بیند زوار قبر حسین (ع) را در حالی که با اشتیاق به زیارتش آمده بودند.^۲

شاعری به نام حماد العدوی شعر جالبی دارد که ذکرش خالی از لطف نخواهد بود.

لو دری زائر الحسين بما أوجبه ذوالجلال للزوار

فله عفوه و رضوانه عنهم و حط الذنوب و الآزار

و تناديهم الملائك قد أعطيتم الأمن من عذاب النار

و يقول الاله جيل اسمه الاعلى لمن يهبطون في الاخبار

۱. همان، ص ۸۱.

۲. کاملی الزیارات، ص ۱۴۱.

بَشَرُوهم بِأنهم أَلِیائی فِی أَمَانِی و ذِمَّتِی و جِواری
و خُطَاهُم مَمْسُوبَةٌ حَسَنَاتٍ و خُطَاهُم عَفْوٌ مِنَ الْغَفَّارِ
و علیه اخلافٌ ما أَنْفَقُوهُ الضَّعْفُ مِنْ دِرْهَمٍ و دِینارِ
فَإِذَا زُرْتَهُ قُرْرُهُ بِأَخْبَابٍ و سِیِّکَ خَشِیَّةٍ و وَقَارِ
و اِرْعُ مِنْ یَسْمَعِ الدَّعَا مِنْ الزَّائِرِ فِی جَهْرَةٍ و فِی إِسْوَارِ
و یردُّ الْجِوَابَ اذْهَبْ حَتَّى لَمْ یَمْتَعِدْ رِبَّه الْقَهَّارِ
ثم طَفَّ حَوْلَ قَبْرِه و انْتَمَ تَرْبَتَه قَبْرِ مَعْظَمِ الْمَقْدَارِ

فیه ریحانة النبی دمی حسین ذلک الطهر خامس الأطهار
می گوید: اگر زائر امام حسین (علیه السلام) می دانست که خداوند ذوالجلال چه چیزی برای
زائر امام حسین واجب کرده است؟ آن چه خداوند به زوارش داده است بخشش و رضوان،
چشم پوشی از گناه ورزی است. فرشته ها آنها را مورد خطاب قرار می دهند که به شما امن
از عذاب آتش جهنم داده شده است. خداوند جل جلاله می فرماید: این مقام برای کسی
است که عظمت و فضیلت آن ها در اخبار داده شده است.

بشارت بده به آنها که آنها اولیایی هستند و در امان من هستند و در ذمه وجودی
من قرار دادند و در برابر هرگام آنها چندین حسنه داده می شود و لغزش آنها از جانب خدا
مورد عفو قرار گرفته است و آن چه آنها از درهم و دینار در این راه صرف کردند، چندین
برابر جایگزین می شود. وقتی آن حضرت را زیارت می کنی با تواضع و خشیت و وقار
زیارت کن.

و بخواه از کسی که خواستن را از زائر خود می شنود چه آهسته بخواند و چه بلند و
جواب را می دهد چون او زنده است در نزد پروردگار قهار و نمرده است.
بعد طواف کن در دور آن قبر حضرت و خود را به آن تربتی که خیلی با ارزش است،
نزدیک کن. قبری که در آن ریحانه پیامبر، حسین، همان پاکی که پنجم پاکن است،

دفن است.

خیلی مناسب است که در این بخش آن جریان جالبی را که مرحوم مجلس در بحار الانوار از کامل الزیارات نقل می‌کند، یادآوری کنم.

ابن حمزه می‌گوید: من در اواخر دوران بنی مروان مخفیانه به زیارت قبر امام حسین (ع) رفتم که اهل شام اطلاع پیدا نکنند. وقتی به کربلا رسیدم، در یک ناحیه مخفی شدم، تا نصف شب شد. بعد به زیارت قبر امام حسین (ع) رفتم. نزدیک قبر مطهر حضرت شدم. مردی به من نزدیک شد. گفت: برو از این جا تو اجرت را گرفتی و به قبر نمی‌رسی. با ناراحتی برگشتم. نزدیک بود فجر طلوع کند. دوباره به طرف قبر رفتم. وقتی نزدیک شدم مردی پیش من آمد و گفت: ای فلانی تو نمی‌توانی به قبر برسی. به او گفتم: خدا مرا ببخشید. چرا نمی‌توانم برسم؟ در حالی که من از کوفه آمدم به قصد زیارت آن حضرت و چیزی هم بین من و آن حضرت حایل و مانع نیست. خدا تو را عاقبت بدارد، می‌ترسم صبح شود و اهل شام مرا بکشند. بعد آن مرد به من گفت: لحظه‌ای صبر کن، موسی بن عمران از خدا خواسته که به او اذن زیارت امام حسین (ع) را بدهد و خدائیز اذن داده و الان او از آسمان به زمین آمده، در حالی که هفتاد هزار فرشته همراه او هستند و آنها به آسمان بر می‌گردند، می‌گویند من به او گفتم خدا تو را عاقبت بدارد. تو که هستی؟ گفت: من از فرشتگان هستم که مشغول پاسداری از حرم امام حسین هستم و برای زوار امام حسین طلب استغفار می‌کنم. آن مرد می‌گوید: نزدیک بود عقلم نسبت به آن چه که شنیده بودم، پرواز کند تا این که فجر طلوع کرد. دیدم هیچ کس بین من و قبر حایل نیست، نزدیک شدم به حضرت سلام دادم و نماز صبح را در حرم حضرت خواندم و سریع برگشتم از ترس اهل شام.^۱

آن چه از این روایت استفاده می‌شود این است که همگان زوار قبر حسین (ع) هستند اعم از انسان‌ها و فرشته‌ها و همه موجودات، لذا شاعر می‌گوید:

قبور علیها النور یز هو ر عندها صعوداً ملاک اسماء و نزول
اشاره دارد به قبور امام حسین و یاران و جوانان که نور آنها را در برگرفته است و ملائکه الهی بالا می‌روند و پایین می‌آیند.

زیان‌های ترک زیارت امام حسین (ع)

۱ - سبب کاهش طول عمر می‌شود:

یکی از زیان‌های ترک زیارت امام حسین (ع) برای کسی که توان رفتن به زیارت آن حضرت داشته باشد و نرود این است که از عمرش کاسته می‌شود.
امام صادق (ع) می‌فرماید:

اگر کسی سال بر او بگذرد و به زیارت امام حسین نیاید، خداوند به اندازه یک سال از عمر او کم می‌کند.^۱

۲ - ترک زیارت، جفا بر امام حسین است:

یکی دیگر از زیان‌هایی که در اثر ترک زیارت امام حسین متوجه انسان می‌شود این است که انسان در حق آن حضرت جفاکار به حساب می‌آید. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید:

بابی و اُمی: قسم به پدر و مادرم امام حسین به شهادت رسید سوگند به خدا گویا من به وحوش نگاه می‌کنم می‌بینم که گردنهای خودشان را روی قبر آن حضرت گذاشته‌اند دارند گریه می‌کنند از شب تا صبح حالا که چنین است پس مبادا بر حسین جفا کنید یا ترک زیارت آن حضرت.^۲

۱. معالی السیاطین، ص ۷۷.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۹۱.

امام صادق (ع) خطاب به سدید صیرفی می‌فرماید: ای سدید، آیا حسین را هر روز زیارت می‌کنی؟ گفت: نه، فرمود: پس چقدر جفاکار هستی. آیا در هر ماه آن حضرت را زیارت می‌کنی؟ گفت: نه، فرمود: آیا در هر سال زیارت می‌کنی؟ عرض کرد: گاه در طول سال یک‌بار زیارت می‌کنم. فرمود: که سدید چقدر در حق امام حسین جفاکار هستید. بعد فرمود: آیا نمی‌دانی که برای خدا هزار هزار فرشته‌اند که دائماً گریه می‌کنند و امام حسین را زیارت می‌کنند و از قبر آن حضرت جدا نمی‌شوند. ای سدید بر تو باد که قبر امام حسین (ع) را زیارت کنی، در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه. سدید می‌گوید: فدای شما شوم بین ما و قبر امام حسین فرسخ‌ها فاصله است. فرمود: برو بالای سطحی بعد متوجه سمت راست و چپ باش. بعد سر خود را به طرف آسمان بردار و بعد روکن به سوی قبر آن حضرت و بگو «السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک ورحمة الله برکاته» خداوند در برابر هر زیارتی برای تو یک حج و یک عمره می‌نویسند.^۱

این روایت شریف در ضمن این‌که به زیان ترک زیارت آن حضرت اشاره دارد، به یک نکته‌ای دیگر نیز اشاره دارد و آن این‌که زیارت حضرت دور و نزدیک ندارد. از هر جا آن حضرت را زیارت کند، خدا پاداش به او می‌دهد.

۳ - باعث حسرت می‌شود:

یکی از زیان‌های ترک زیارت آن حضرت، حسرت است. امام صادق (ع) می‌فرماید:

یا معاویة بن وهب «حضرت خطاب به معاویة بن وهب می‌فرماید: زیارت امام حسین را به خاطر ترس ترک نکن که هر کس ترک کند برایش حسرت و پشیمانی پیش می‌آید.

مراد از ترس که در روایت آمده، چه ترسی است؟ روشن نیست. احتمال دارد اشاره باشد به ترس جانی و احتمال قوی است که مراد ترس مالی باشد و این که کسی خیال نکند که اگر در راه زیارت مال خود را صرف کرد، هدر رفته است. علاوه بر این که ثواب نصیب انسان شده و مال نیز جبران می شود.

۴ - باعث عاق شدن انسان می شود:

یکی دیگر از زیان های ترک زیارت، پیامبر و اهل بیت انسان را عاق کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

امام حسین را زیارت کنید و به آن حضرت جفا نکنید که او سرور جوانان اهل بهشت است. راوی سؤال می کند که فدایت شوم چه می فرمایید درباره کسی که توان زیارت آن حضرت را دارد؟ فرمود اگر کسی توان زیارت آن حضرت را داشته باشد و ترک کند، عاق پیامبر و اهل بیت آن حضرت شده است. فرمود: در زیارت آن حضرت کوتاهی نکنید که خیر در انجام زیارت او است. بعد فرمود: اگر مردم می دانستند که زیارت آن حضرت ثوابی دارد، خودشان را با شمشیر می کشتند و اموال خود را می فروختند. هر کس آن حضرت را زیارت کند، خدا خودش حوائج آن را بر آورده می کند. امر دنیای او را خدا عهده دار می شود. و خدا جلب رزق و روزی برای بنده اش می کند و آن مقداری که در این راه صرف کرده است جای گزین می کند و گناهان پنجاه ساله او را می بخشد، در حالی به خانه اش برمی گردد که هیچ وزر و وبالی ندارد. اگر در این راه از دنیا رفت ملائکه الهی می آیند و او را غسل می دهند. وقتی که دفن شد، درب بهشت به روی او باز می شود و روح او از آن باب وارد بهشت می شود و برای او در برابر هر دره می که صرف کرده، ده هزار برابر قرار داده می شود. وقتی فاطمه زهرا به زوار قبر فرزندش حسین علیه السلام نگاه می کند، هزار پیامبر و هزار راست گو و هزار شهید و هزار هزار از کربتین یا گریه او را همراهی می کنند.

در آسمان هیچ فرشته‌ای باقی نمی‌ماند، مگر این‌که به خاطر صدای زهرا گریه می‌کنند و زهرا آرام نمی‌گیرد تا رسول خدا می‌آید می‌فرماید: دخترم اهل آسمان را به گریه آوردی و آن‌ها را از تقدیس و تسبیح بازداشتی....^۱

زیان انکار زیارت امام حسین (ع)

مناسب می‌دانم که در این قسمت جزیانی خواندنی و جالبی را که مرحوم مجلسی در بحارالانوار ذکر کرده، یادآور شوم. سلیمان اعمش می‌گوید: من وارد کوفه شدم و همسایه داشتم که شب‌ها نزد آن می‌رفتم و با او حرف می‌زدم، تا این‌که شب جمعه‌ای پیش او رفتم. به او گفتم ای فلانی نظرت درباره زیارت امام حسین (ع) چیست؟ گفت: بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر صاحب گمراهی در جهنم است، سلیمان می‌گوید: در حالی از کنار او بلند شدم که تمام وجودم را خشم نسبت به او فرا گرفته بود. با خود گفتم: وقت سحر می‌آیم با او حرف می‌زنم درباره قضایای امام حسین و زیارت آن حضرت. اگر بر عناد خود اصرار کرد، او را می‌کشم. وقتی سحر شد آمدم در خانه او در زدم و با اسم او را صدا زدم. زنش گفت: او اول شب به زیارت کربلا رفته است، من دنبال او به زیارت امام حسین (ع) راه افتادم تا به غاضریه رسیدم. دیدم پیرمردی مشغول سجده خداوند است. در حالی که دعا می‌کند و گریه می‌کند و از خدا می‌خواهد که توبه او را بپذیرد و او را بیمارزد. بعد از مدت طولانی سرش را بلند کرد. من را دید. به او گفتم: ای شیخ دیروز می‌گفتی زیارت امام حسین (ع) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر صاحب گمراهی در آتش است، حالا به زیارت آن حضرت آمدی؟

گفت: ای سلیمان مرا سرزنش نکن. من برای این خاندان اعتقاد به امامتشان نداشتم تا این‌که امشب خواب عجیبی دیدم که مرا به وحشت انداخت. گفتم: چه دیدی؟

گفت: مرد جلیل القدری را دیدم که نه آن قدر بلند قد بود و نه آن قدر کوتاه قد. میانه بود. که توان بیان اوصاف او را ندارم از کمال و جمال و جلال او. در حالی که عده‌ای دور او را گرفته بودند جلو او سواره‌ای بود که بر سر تاجی داشت و آن تاج چهار رکن داشت و در هر رکن جوهره‌ای بود که راه سه روزه را روشن می‌کرد. به بعضی از خدمتگذاران او گفتم: این کیست؟ گفت: او محمد مصطفی است. گفتم: آن دیگری کیست؟ گفت: علی مرتضی. بعد با دقت نگاه کردم دیدم شتری است که از جنس نور است و روی آن هودجی از نور قرار دارد. داخل آن، دو زن است و آن ناقة بین آسمان و زمین پرواز می‌کند. گفتم: این ناقة از کیست؟ گفت: مال خدیجه کبری و فاطمه زهرا است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی است. گفتم: به طرف کجا می‌روند؟ گفت: به زیارت آن کسی که ظلماً شهید شده است؛ یعنی کربلای حسین بن علی. من خواستم به آن هودج نزدیک شوم که داخل آن فاطمه زهرا قرار داشت. بعد دیدم ورقه‌هایی که مکتوب بود از آسمان به زمین می‌آمد. گفتم: این ورقه‌ها چیست؟ گفت: این ورقه‌ها امان نامه از آتش جهنم است و مخصوص زوار حسین (ع) در شب جمعه است. به تو نمی‌رسد تا امام حسین (ع) را زیارت کنی و اعتقاد به فضیلت آن حضرت پیدا کنی. در حالی که خیلی ترسیده بودم با وحشت از خواب بیدار شدم. از آن لحظه زیارت سید و مولای خود امام حسین (ع) را قصد کردم. و من توبه کرده‌ام. ای سلیمان به خدا سوگند قبر امام حسین (ع) را رها نخواهم کرد تا روح از بدنم خارج شود.^۸

زیارت عاشورا

شایسته می‌بینم که در پایان مقاله از زیارتی که امام (ع) در روز عاشورا انجام می‌داد، نقل کنم: معاویه بن وهب می‌گوید: روز عاشورا بر امام صادق (ع) وارد شدم. دیدم

۸. به نقل معالی السبطین، ص ۹۶.

حضرت در محراب عبادت خود در حال سجده است. کنار حضرت نشستیم. سجده حضرت خیلی طول کشید. در حالی که حضرت گریه می کرد با خدای متعال این گونه مساجات می کرد: اللَّهُمَّ يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَوَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَحَمَلْنَا الرِّسَالَةَ وَجَعَلْنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَخَتَمَ بِنَا الْأَقْسَمِ السَّالِفَةِ وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَاعْطَانَا عِلْمَ مَامُضَى وَ مَا بَقِيَ؛ و قلب های مردم را دوست دار ما قرار دادی. مرا و برادرانم و زائران قبر ابا عبدالله الحسین؛ همان های که اموال خود را در راه محبت آن حضرت مصرف می کنند؛ خدایا همگی ما را ببخش. آنهایی که جان های خودشان را از سر میل دادند، به خاطر نیکی کردن به ما و به امید رسیدن به آن پاداشی که در خوبی کردن به ما در پیش خدا وجود دارد؛ این کارها را انجام دادند، تا این که قلب پیامبر ﷺ را خوشحال نمایند و این کارها را انجام دادند تا اوامر ما را اجابت کرده باشند، تا بدین وسیله خشم در دل دشمنان ما ایجاد کرده باشند. همه این کارها را که کردند به خاطر رسیدن به رضوان خدا بود. خدا از طرف ما رضوان را نصیب آنها گرداند.... خدایا به آنها از بهترین چیزهایی که آروزی رسیدن به آن را دارند عنایت کن... خدایا دشمنان ما در آمدند پیروان ما به زیارت آن حضرت سخت گیری می کردند ولی این سخت گیریها مانع از آمدن آنها نشد، خدایا به این صورتهای که در راه آمدن به زیارت قبر حضرت سیدالشهدا نور خورشید آنها را تغییر داده است رحم کن، آن صورتهای که روی خاک قبر امام حسین مالیده شده است. خدایا به آن چشم هایی که از باب ترحم بر ما گریه نموده اند رحم کن. خدایا به آن قلب هایی که به خاطر ما محزون شدن رحم فرما. آن قلب هایی که در آتش حزن ما سوختند....

معاویة بن وهب می گوید: همین طور حضرت برای اهل ایمان دعا می کرد و هم چنین برای زائرین امام حسین در حالیکه در محراب عبادت خود قرار داشت. وقتی سرش را برداشت من پیش حضرت آمدم، به حضرت سلام کردم، وقتی که خوب به چهره حضرت خیره شدم. دیدم رنگ حضرت پریده است، حالش دگرگون شده، محزون است، و فطرات اشکش به گونه های آن حضرت جاری بود، مانند دانه های لؤلؤ تازه، عرض کردم مولای

من خدا شما را نگریانند، برای چه گریه می‌کنید؟ چه باعث شده که به این حالت قرار گیرید؟ فرمود: آیا از این روز غافل هستی؟ آیا نمیدانی جدم امام حسین (ع) در این روز به شهادت رسیده است. بعد من هم به خاطر حضرت گریه کردم و به خاطر حزن حضرت محزون شدم بعد عرض کردم مولای من چه عملی در این روز انجام دهم؟ ای فرزند وهب امام حسین (ع) را از دور و نزدیک زیارت کن. و در غم آن حضرت محزون باش و برای آن حضرت زیاد اشک بریز. بعد وهب می‌گوید به خدا سوگند من خیلی آرزو داشتم که آن حضرت را زیارت کنم فرمود پس چه چیزی باعث شده که تو را مانع شود از زیارت آن حضرت؟ ابن وهب گفت من نمیدانستم که زیارت آن حضرت این اندازه ثواب دارد تا این که دعای شما را شنیدم فهمیدم زیارت آن حضرت چقدر ثواب دارد بعد حضرت فرمود: ای فرزند وهب دعا کننده در حق زوار حسین در آسمان بیشتر از دعا کننده در حق زوار حسین (ع) در زمین است، پس به تو یاد که مبادا زیارت آن حضرت را ترک کنی به خاطر ترس از کسی، هر کسی زیارت آن حضرت را به خاطر ترس ترک کند حسرت را به دنبال دارد... بعد فرمود: ای فرزند وهب دوست نداری که خدا تو را در بین کسانی ببیند که رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه در حق آنها دعا می‌کنند... آیا دوست نداری از کسانی باشی که در روز قیامت رسول خدا یا آنها مصافحه می‌کند؟^۱

اللهم ارزقنا فی الدنیا زیارت الحسین و فی العقبی شفاعۃ الحسین (ع)

آخرین نماز سالار شهیدان

دکتر سید رضا موسوی

﴿وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَبِعْ لِمَا يُوحَىٰ، أَنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾. (ای موسی من ترا برگزیدم پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده. همانا منم الله، خدایی که معبودی شایسته پرستش جز من نیست پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پا دار).

برترین عبادت انسان

به اعتراف روان شناسان و جامعه شناسان، عشق پرستش و میل به نیایش یک نیاز فطری و یکی از غرائز عالی انسانی است. به گواهی مؤرخان عبادت در همه ملل و اقوام متمم جهان وجود داشته و هر یک به شکلی این خواسته درونی را در زندگی پیاده کرده اند. حتی گاهی سراب را آب پنداشته اند، وجود معابد گوناگون - که بهترین میراث فرهنگی هر کشور را تشکیل می دهد - گواه گویا بر این واقعیت بوده و هست.

متأسفانه در دوره جاهلیت قرن بیستم ما هنوز با بُت پرستی ستاره، گاو و حتی شیطان و یزید پرستان ناآگاه در شرق و غرب عالم روبه رو هستیم. ولی قرآن کریم سر

لوحه برنامه همه پیامبران رادعوت به پرستش معبود حقیقی یعنی افریدگار هستی و کنار زدن معبودهای ساختگی و بر خنجر داشتن از کرنش در برابر بت های بی جان و جاندار و مبارزه با اربابان زر و تزویر می داند. آن جا که خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۱ و هر آینه در هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید،

پس برخی از ایشان از هدایت الهی بهره مند شدند و گروهی بر گمراهی استوار ماندند. پس زمین را بیمایید و بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان پیامبران چگونه بود! نخستین پیام آخرین پیامبر الهی، حضرت محمد (ص) نیز این بود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُلِحُّوا» بگویند معبودی شایسته پرستش چون الله (حقیقتی که همه کمالات ربی نهایت داراست) وجود ندارد. تا رستگار شوید. چنان که امام علی (ع) فرمود: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَطَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ»^۲ خداوند حضرت محمد (ص) را برانگیخت تا بندگان را از پرستش بت ها، به بندگی خدا بکشانند و از فرمان برداری از شیطان، به اطاعت خدا فراخواند.

بنابراین یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام دعوت به پرستش خالق بگانه و منعم حقیقی و مهربان بود. با این که در اثر نا آگاهی عده ای پرستش الهی را با کارهای ناشایستی همراه کرده اند و در اجرای مراسم عبادت برخی به دور خود می چرخیدند و عده ای خوراکی یا حیوان و انسان را می سوزاندند و حتی گاهی در جاهلیت صد نفر را با خشونت قربانی بت ها می کردند. به روایت امام رضا (ع) پیامبر (ص) می فرمودند: «لَصَلَاةُ

۲. سوره نحل، آیه ۲۶.

۱. المسالح صحیح، نهج البلاغه امام علی (ع)، ص ۲۰۴.

قُرْبَانُ كُلِّ نَفْسٍ^۱؛ نماز وسیله‌ای نزدیکی به خدا برای هر پرهیزگار است» ان حضرت نماز را به عنوان نخستین حکم عبادی و جامع‌ترین عبادت اسلامی برای انسان به جای رقص و آدم‌کشی جاهلی مراسم تشریفاتی سرگرم‌کننده سایر مذاهب و آئین‌های بشری به جهان بشریت معرفی نمود و فرمود: «صَلُّوا كَمَا زَأَيْسُونِي أَصْلَى^۲؛ همان‌گونه که من نماز می‌گزارم شما نماز گزارید» و با روش سمعی و بصری این عبادت را - که کامل‌ترین نماز و دارای سه بخش: مقدمات، طهارات و مقارنات (اجزا و افعال خاص) و تعقیبات (اذکار پس از ادای قریضه نماز) می‌باشد - جایگزین مراسم خرافی معمول در میان سایر ملت‌ها ساخت.

نماز نماد دین و نمود دینداری

ارزش و جایگاه نماز در جهان بینی توحیدی و دین فطری اسلام، بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، زیرا در قرآن کریم ۱۰۵ بار از نماز یاد شده و از مهم‌ترین سفارشات انبیاء، بارزترین عمل عبادی پیامبران و در روایات شیعه و سنی به عنوان یکی از ارکان بنای اسلام معرفی شد. نماز اولین قریضه الهی است که در اسلام تشریع و تا آخرین لحظه عمر در هر شرایطی (در دریا، زمین، هوا، میدان جنگ، و حتی در حال بیماری) هر مکلف باید به هر نحو ممکن این تکلیف الهی را انجام دهد، و جوب نماز ضروری دین و منکر آن مرتد و مستحق مجازات سخت خواهد بود.

در سخنان بنیان‌گذار اسلام، نماز ستون دین، برچم و ارم اسلام، سیمای مکتب، نور و معراج مؤمن، وسیله سنجش اعمال و کلید بهشت، تشبیه گردیده است. در بیان امام صادق (ع) برترین چیزها شناخته شده است. فرمود «مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ»؛ بعد از شناختن خدا چیزی را برتر از نماز نمی‌شناسم.» در آخرین

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ب ۱۲، از ابواب اعداد الفرائض ص ۱.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۹.

لحظات شهادت خود به خویشان فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَأَتَنَالُ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ»^۱ همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک شمارد نمی‌رسد.

پیامبر اسلام ترک عمدی نماز را کفر می‌داند و می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»^۲ این کار بر خلاف گناهان دیگر، همراه با لذت و شهوت نیست؛ بلکه ترک نماز سهل انگاری است و بی اعتنایی به نماز نشانه ضعف ایمان و بی دینی به شمار می‌آید.

به خاطر اهمیت نماز بود که پیامبر (ص) می‌فرمود: «قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ نماز نور چشم من است.» و امام اول ما علی (ع) در حال نماز اولین شهید محراب شد. فاطمه (ع) بانوی نمونه اسلام هم‌چون پدر، آن قدر نماز خواند، که پاهای مبارکش ورم نمود. نور دیدگانش حسین و زینب، در سخت‌ترین روزهای زندگی خویش در واقعه عاشورا نماز نافله را نیز به فراموشی نسپردند. همه پیشوایان دین از نوادگان او، تا مهدی موعود (عج) همه عمر گرانبهای خویش را صرف احیا و إقامة نماز به درگاه بی نیاز کرده‌اند.

پرداختن به احکام و اسرار فراوان نماز، در آثار گرانبهای عالمان دینی از کلینی تا خمینی - که تنها شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ ه. ق) در دو کتاب «الفتیه» و «نقلیه» خود با الهام از حدیث للصلاة أربع ألف حدود به بیان هزار واجب و سه هزار مستحب، پیرامون نماز پرداخته است - که این رویکرد به نماز نشانه جایگاه والای نماز در فرهنگ غنی اسلامی است. چنان‌که صاحب جواهر با استناد به روایات وارده می‌نویسد «بل هی اصل الاسلام، و خیر العمل، و خیر موضوع، و المیزان و المعیار لسائر اعمال الآتام. فمن وفى بها استوفى أجر الجميع و قبّلت منه كلّها، فهي حينئذٍ للأعمال بل للدين كالعمود للفسطاط، و لذا كانت أول ما يحاسب به العبد و ينظر فيه من عمله. فإذا قبّلت منه نظر في سائر عمله و ردّ عليه. فلا غرو لو سمى تاركها من الكافرين، بل هو كذا لك لو كان له الدّاعى الاستخاف بالدين»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۱۲ از ابواب أعداد الفرائض ش ۱-۲.

۲. همان ج ۱، ابواب مقدمات العبادت باب ۲ ش ۷.

۳. جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳-۲.

حکمت‌های نماز در کلام حکیم ازلی

روشن است که نماز به عنوان یک عبادت کامل و جامع واجب اسلامی شامل مُقَدِّمات، شرائط، اقوال آموزنده دینی، افعال سازنده زندگی، اذکار و تعقیبات مستحب، مبطلات و مکروهات و دارای احکام گسترده می‌باشد. به همان نسبت حکمت‌ها و رازهای مهم ارزنده‌ای از سوی خدای حکیم در آن گنجانده شده است که در بیش از یکصد و بیست آیه قرآن کریم و بیست هزار حدیث آمده است، که در این مقاله مجال طرح همه آنها نیست.

به عنوان مثال: مُقَدِّمات نماز - که شامل طهارت ثلاث (غُسل، وُضُو، تَیْمِم)، مسواک زدن، استنشاق، ایاضه مکان و ازاله نجاست از بدن و لباس، و قبله و وقت‌شناسی، و از همه مهم‌تر نیت می‌شود - افزون بر رشد علمی و فرهنگی نمازگزار به خاطر وجوب یادگیری مسائل شرعی نماز، به او درس بهداشت تن و روان و پاک‌سازی محیط زیست، و رعایت حقوق مردم، و وحدت و یکپارچگی امت و نظم و انضباط فردی و اجتماعی و اغتنام فرصت و برنامه ریزی در کارهای روزمره زندگی می‌دهد.

مسلماناً تک تک ارکان و اجزای نماز نیز دارای حکمت‌های عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که اگر بخواهیم به همه آنها بپردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. از این رو با الهام از سخن مولا علی علیه السلام: «مَا لَأُتْرِكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ»^۱ تنها به فلسفه و رازهای کلی نماز به درگاه بی‌نیاز در کلام محکم حکیم ازلی به شرح اتی اشاره، و همین‌جا با یورش از قرآنیان آگاه با حافظ عارف هم‌نوا می‌شویم: آن‌کس است اهل بشارت که اُشارت داند نکته‌ها هست، ولی مَحْرَم اسرار کجاست

۱- یاد خدا و احیای اصالت انسانی

چنانکه می‌دانیم نماز با توجه و خشوع و حضور قلب نمونه بارزی از ذکر قلبی و زبانی‌ای است که مسلمانان در اوقات پنجگانه نماز به عنوان یک وظیفه دینی با آن روبرو می‌شوند. و قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّیْ اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِیْ» همانا من الله هستم معبودی جز من نیست. پس مرا پرستش کن، و نماز را برای یادآوری من برپا دار!

خداوند در این آیه فلسفه اصلی نماز را ذکر یاد کرده است، که در فرهنگ اسلام و قرآن ذکر الله، ذکر اسماء الله، ذکر الاء الله، ذکر ایام الله، و ذکر اولیاء الله بکار رفته است. ذکر در لغت یادآوری معنایی به زبان یا قلب است، و منظور از ذکر حضور خدا در دل یا به زبان آوردن نام و صفات پروردگار جهان است. یاد خدا در اسلام روح عبادت و توجه دائمی انسان در هر زمان و مکان، و حال توصیه قرآن می‌باشد. چنان که می‌فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا»^۱ «و اذْكُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا لَّعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ»^۲ پیامبر اسلام نیز فرمود: «إِنَّمَا فُرِضَتِ الصَّلَاةُ وَ أُمِرَ بِالْحَجِّ وَ أُشْعِرَتِ الْمَنَاسِکُ لِإِقَامَةِ ذِکْرِ اللّٰهِ؛ همانا نماز واجب شده و برای حج دستور رسیده و به مراسم عبادی آگاهی داده شده تا یاد خدا در میان خلق پایدار ماند.»

بنابراین در فرهنگ اسلامی، یاد خدا بهترین سرمایه زندگی آدمی است که روح انسان تشنه محبت و انس با خالق حقیقی را سیراب، و تغذیه و پیوند روح آدمی را با روح هستی بخش مستحکم می‌نماید. بشر را از خود فراموشی و از خود باختگی و سرگردانی نجات می‌دهد. به همین دلیل در قرآن و روایات، موانع یاد خدا و اسباب غفلت و نسیان، لهو (سرگرمی)، اعراض (روگردانی) که خطرناک‌ترین چهره فراموشی خداست به مسلمانان گوشزد شده تا از آن برحذر باشند، که شیطان دوستان نا صالح شیطان صفت،

۱. سوره احزاب، آیه ۴۱.

۲. سوره جعفر، آیه - ۶.

سرمایه و فرزندان، اشتغال به تجارت و شغل زدگی و ارزوی دراز، از جمله آنهاست، که گاهی نه تنها دلبستگی به آنها بلکه خواستن عامل بازگشتن از یاد خدا در زندگی فرد، یا جامعه می‌شود. حال اگر این عوامل ویران‌گر شخصیت و هویت انسانی نقش باز دارنده خود را ایفا نماید،

باید شاهد مرگ ارزش‌ها و اصالت‌های انسانی بود.

چرا که فراموشی خدا همان بیگانگی از خود حقیقی، و وابستگی به خود طبیعی است. بی تفاوتی‌ها، هرزه‌گری‌ها، بی دادگری‌ها، و پوچ‌گرایی‌ها، و لأبالی‌گری‌ها را به ارمغان می‌آورد. چه اگر انسان بر سر سفرهٔ عالم نشست و نمک خورد و نمکدان شکست و ولی نعمت خود را نادیده گرفت. تیشه به ریشهٔ خود می‌زند و سند بیچارگی خود را امضا می‌نماید. و به عذاب الهی گرفتار می‌شود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱

اگر کسی به بیچارگی غفلت و بی خبری از خود، و فراموشی پیوند خویش با خدای جهان دچار شود؛ از افتخار انسانیت محروم، و به مرز حیوانیت تنزل مینماید. ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا لَّهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲ ایشان دل دارند و با آن دین را عمیق نمی‌فهمند و دیدگانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. این گروه چون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند و اینان همان غافلان و بی‌خبرانند.

در این باره چه زیبا نوشته‌اند، مقام معظم رهبری: «دین ضمن آنکه هدف و جهت و ره و وسیله را مشخص می‌کند، توش و توان لازم برای پیمودن راه را نیز به انسان می‌بخشد و مهم‌ترین محمولهٔ کوله بار راهپیمایان این راه توشه‌ی «یاد خدا» است. روحیهٔ طلب و امید و اطمینان که بالهای نیرومند برای پروازند، فراورده و بهرهٔ یاد خدا می‌باشد.

۱. سورهٔ حشر، آیه ۱۹.

۲. سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۸.

یاد خدا از طرفی هدف را که همانا پیوستن به او - یعنی به بی‌نهایت خوبی و کمال - است، همواره در مدّ نظر قرار می‌دهد و مانع از گم کردن جهت‌گیری‌ها می‌شود و راهپیمای را دربارهٔ راه و وسیله حسّاس و هوشیار می‌دارد. از طرفی بدو قوّت قلب و نشاط و اطمینان می‌بخشد و او را از سرخوردگی و فریفتگی به پدیده‌های مشغول ساز یا بیم از ناهنجاری‌ها و ناهمواری‌ها محافظت می‌کند.

جامعهٔ اسلام و هر گروه و فرد مسلمانان در صورتی می‌تواند در راهی که اسلام ارائه داده و همهٔ پیامبران به آن دعوت کرده‌اند به استواری، بی‌توقف و برگشت قدم بردارد، که خدا را فراموش نکند!^۱

۲ - پیروزی بر مشکلات و شکیبائی

بدون تردید زندگی انسان در هر زمان دارای نشیب و فراز، و یا اقبال و ادبار است و هر شخصی با حوادث ناخوشایند و مشکلات زندگی روبه‌رو می‌شود. فردی موفق خواهد بود، که با آغوش باز در برابر این ناملایمات، خود را نبازد و با آنها دست و پنجه نرم کند که گفته‌اند:

اندر بلای سخت پدید آید فرّ و بزرگواری و سالاری

برای چیرگی بر مشکلات و ناگواری‌ها دو پایهٔ اساسی لازم است، یکی درونی و آن ورزیدگی خاصّ انسان در مقابلهٔ با سختی‌ها و ناکامی‌ها است، و دیگر برونی که داشتن تکیه‌گاه نیرومندی است که بتواند هر آن از او مدد گیرد و به کمک او بر مشکلات فایق آید.

به خاطر همین است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَسْعَيْتُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ. وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۲ از روزه و نماز کمک بگیرید^۳ همانا نماز جز برای خاشعان گران

۱. سید علی خاچه‌ای، از رزقای نماز، ص ۸-۹.

۲. بر اساس روایت امام صادق (ع) در فروع کافی «ج ۴، ص ۶۳، غ ۷» تاویل صبر در آیه شریفه مزبور (صوم) می‌باشد.

است، که خداوند متان در آیه شریفه به انسان مؤمن آموزش می‌دهد: با گرفتن روزه و ترک مبطلات آن، روحیه مقاومت را در برابر نامالایمات در خود تقویت نماید، و به وسیله نماز با برقراری ارتباط با قدرت لایزال الهی و استمداد از خدای مهربان روحیه خود را تقویت و به حل مشکلات همت نماید.

به خاطر همین است که در روایات توصیه شده است: به هنگام هجوم هم و غم و مشکلات وضو بگیرید و به مسجد بروید، و نماز بخوانید و دعا کنید. به نقل امام علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه که غم و اندوهی به او روی می‌آورد می‌فرمود: «أرْحَنَا يَا بَلَالُ، اَيُّ بَلَالٍ بِاَذَانٍ و اعلام نماز، ما را آسوده نما.»^۱

بدون شک توجه به نماز و راز و نیاز به درگاه بی نیاز، و برقراری ارتباط با خدا به عنوان تکیه گاه مطمئنی برای جذب امدادهای غیبی، نیروی معنوی تازه‌ای در انسان ایجاد و او را برای پایداری در برابر تاهمواری‌ها آماده می‌سازد. و استعانت از صبر و صلاة برای تحمل مشکلات و پیروزی بر امیال و شهوات و هوس‌های نفسانی برای کسانی ممکن است که اعتقاد به مبدأ و معاد و کيفر و پاداش اخروی دارند و گرنه افرادی ایمان در کشاکش زندگی بی پناه خواهند ماند. به همین جهت است که در پایان ایه می‌فرماید: این کار جز برای کسانی که در برابر خداوند، با توجه کامل به نماز می‌ایستند، مشکل و سنگین است. به همین جهت در اسلام، نمازهای مستحبی و نافله فراوانی جهت برآوردن نیازها و رفع گرفتاری‌های مادی و معنوی زندگی معرفی شده، که شرط اصلی برآوردن حاجات، اعتقاد و ایمان کامل متقاضی و مشروع و مصلحت آمیز بودن حاجات، برای مؤمن است.

از اینرو لفظ (صبر) در آیه مذکور به مفهوم مؤل آن (روزه) ترجمه گردیده است. ترک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۳.

ذیل تفسیر آیه مذکور و ترجمه تفسیر المیزان، از محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. ملا محسن فیض، محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، ج ۱، ص ۳۷۷.

یاد آوری

تأثیر انکارناپذیر نماز در رفع نگرانی‌ها و دلهره‌های روانی واقعیتی است که مورد تأیید صاحب نظران قرار گرفته است، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. دکتر الکسیس کارل می‌نویسد: نماز به آدمی نیرویی برای تحمل غم‌ها و مصائب می‌بخشد، انسان را امیدوار می‌سازد و قدرت ایستادگی و مقاومت در برابر حوادث می‌دهد.^۱ گاندی پیشوای مصلح هند در جریان مبارزه با استعمار و تحمل رنج‌ها با کمک نماز، تجدید نیرو کرده و می‌گفت: اگر کمک نماز نبود، خیلی پیش از این باید دیوانه می‌شدم! دپل کارنگی می‌نویسد: هر وقت همه توان خود را در برابر نامالایمات به کار بردیم، و تمام راه حل‌ها را آزمودیم و نتیجه دلخواه به‌دستمان نیامد، در حالی که امواج سهمگین یأس و نومیدی قلب و روحمان را می‌آزارد، آنگاه دست نیاز به نماز و به سوی خدا دراز کرده و از او یاری می‌خواهیم. راستی چرا ما قبل از این‌که دچار ناامیدی بشویم، چنین کاری نمی‌کنیم و چرا هر روز با خواندن نماز و نیایش به درگاه خدا از او یاری نمی‌خواهیم؟! زاک دمپش قهرمان سنگین وزن بُکس جهان می‌گوید: هر شب قبل از اینکه به بستر بروم حتماً نماز و دعا می‌خواند. اگر چه برخی از اشخاص برای برطرف کردن مشکلات یا فرار از این مصائب و سختی‌ها خود را به خواندن کتاب داستان مشغول می‌کنند، یا به پارک و مسافرت می‌روند و یا خود را به بازی‌های ساده و تفریحات سالم سرگرم می‌سازند. و یا با کسی که به حرف‌های او گوش می‌دهد، درد دل می‌کنند، تا از فشارهای روانی آنان کاسته شود و ای چه بسا که از دیدگاه روانشناسان این فعالیت‌ها در کاهش اضطراب مؤثر و این کارها نتیجه مثبت داشته باشد. اما مردان خدا از نامالایمات دنیا به اسباب دنیوی روی نمی‌آورند، بلکه به خدا، به نماز، نیایش با او رو می‌کنند که کارسازتر است.

۱. علاء الدین، حجازی، فرهنگ نماز، ص ۴۴.

۲. سید محمد حسینی، نقش عبادت در سازندگی انسان، ص ۲۸.

۳- پیشگیری از گناه و تباهی

در میان هر ملت برای پیشگیری از تخلفات و کجروی‌ها و مفساد اجتماعی و جنایت‌ها و جرایم فردی راهی پیش بینی شده است، که نیاز به هزینه سنگینی دارد. ولی اسلام علاوه بر ارشاد و اجرای قوانین کیفری: حدود، تعزیرات، قصاص و دیات با وضع عباداتی نظیر روزه و نماز و یادآوری خدا و معاد انسان فراموش‌کار را از پیروی هوس‌ها و ارتکاب گناه باز می‌دارد. قرآن کریم انگیزه اصلی عبادات امت اسلامی را با تعبیر مکرر ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ رسیدن به تقوا و روحیه خدامداری در زندگی و دوری از گناه معرفی می‌نماید. اسلام می‌کوشد تا در سایه تقویت ایمان و تقوا، عوامل اصلی وادارنده به گناه و تخلف یعنی: شهوت، غضب، غرائز، امیال و احساسات و عواطف تعدیل نشده آدمی را از راه تعلیم، تلقین، تذکر کنترل نماید. تجربه نشان می‌دهد که نمازهای یومیه، یکی از بهترین وسائل پیشگیری از گناه و تأمین امنیت به حساب می‌آید. چنان‌که در قرآن مجید می‌خوانیم ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾^۱ و نماز را به پا دار، زیرا نماز از فحشا (گناهان بزرگ و پنهانی ناشی از شهوت) و منکر (گناهان بزرگ آشکار ناشی از غضب) باز می‌دارد، البته یاد خدا بزرگ‌تر از نماز است، و خدا به آن چه می‌کنید دانا است. آری نماز گزار واقعی که به نماز می‌ایستد و با تکبیر مکرر خود خدا را از هر چه هست برتر و بالاتر می‌شمارد و به یاد نعمت‌های فراوان او سپاس و حمد او می‌کند و او را به رحمان و رحیم بودن می‌ستاید، او را مالک روز جزا معرفی می‌کند، ضمن اعتراف به بندگی تنها از او یاری می‌جوید، پیمودن راه راست را از او طلب می‌کند، از راه و روش مغضوبین و گمراهان، به او پناه می‌برد، برای خدا به رُکوع خم، و برای سجده در پیشگاه او به خاک می‌افتد، غرق در عظمت او می‌شود، قهراً در اثر قرائت این اذکار آموزنده انگیزه انحراف و گناه در چنین شخصی، به نابودی کشانده می‌شود. بدون شک، از

این راز و نیاز، در روح و قلب چنین انسانی از راه تلقین و تکرار و تمرین، جنبشی به سوی حق و جهشی به سوی پاکی‌ها ایجاد می‌شود و این امواج معنویت که به برکت گفتگوی روباروی با خدا حاضر و ناظر بر اعمال عباد، پدید می‌آید، همانند سدّ پولادینی، مانع وقوع گناه در جامعه می‌شود. با توجه به ممنوعیت استفاده از مکان و لباس غصبی و هر گونه معصیت و تخلف در حال نماز، ترجیحاً از عادت زشت تجاوز به حقوق دیگران دست می‌کشد. بدیهی است که هر چه نماز از شرایط کمال و روح عبادت (یاد خدا) که در آیه از خود نماز برتر شناخته شده، بیش‌تر برخوردار باشد، اثربیش‌تری در پیشگیری از گناه خواهد داشت. گاه در فردی نماز نهی کلی و جامع و در فرد دیگری نهی جزئی و محدود، از فحشاء و منکر می‌نماید. ولی ممکن نیست، کسی نماز بخواند ولو صوری، و هیچ گونه اثری در او نبخشد. چه اگر افراد نمازگزار را احیاناً گناه کار می‌یابیم، اگر نماز نخوانند، مسلماً آلوده‌تر خواهند شد. چون نماز رابطه شخص با خداست و هر قدر که این اعتماد عمیق‌تر و محکم‌تر باشد، شخص به خدا نزدیک‌تر و از گناه دورتر می‌گردد.

۴- فلاح یا رستگاری و آزادی

مهم‌ترین آرمان‌های بشر آزادی است، آزاد مردان جهان زندگی را به خاطر آزادی دوست دارند. از این رو مولا علی (ع) نیز، فرمود: «لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً»^۱ بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفریده است. در بینش قرآن تنها راه دست‌یابی بشر به آزادی واقعی، ایمان و توجه کامل به خدا در هنگام نماز است و می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۲ به راستی که مؤمنان رستگارانند، آنانکه در نمازشان خشوع می‌ورزند. در این آیه اولین نشانه مؤمنان اقامه نماز با خشوع و

۱. نهج البلاغه، الصالح، صبحی، نامه ۳۱، ص ۴۰۱، ابن عبّدره، عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۵۵، صدوق، سن لا بحضره الفقیه ج.....

۲. سوره مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

توجه کامل به خدا معرفی شده است، زیرا خشوع به معنای حالت فروتنی و ادب روحی و جسمی در برابر بزرگی است که شخص، مجذوب جلال و شکوه خدا شود. در حال نماز خود را مانند ذره‌ای بی مقدار در برابر حقیقت بی نهایت و قطره‌ای در برابر اقیانوس بیکران رحمت و قدرت و حکمت پروردگار داند. به گونه‌ای که همه چیز فراموش کند و چنان از خود غافل بماند که جز خدا را نبیند، چنین انسانی می‌تواند به فلاح-که در اصل به معنای بریدن و شکافتن است و در فارسی به رستگاری از رستن به معنای آزاد و رها شدن، یا رستن به معنای روئیدن ترجمه می‌شود-برسد. در فرهنگ اسلام به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و کامیابی اطلاق شده است؛ فلاح را نتیجه یاد فراوان خدا قرار داده، و فرمود: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ در منطق قرآن پرستش و کرنش نسبت به هر کس و هر چیز، جز برای خدا، از خود بیگانه شدن، وابستگی، و دل سپردن به هر چیز، بندگی و اسارت واقعی به حساب می‌آید. به همین دلیل، عبادت جز برای خدا حرام و ممنوع است، و تنها در پرتو ستایش و پرستش خداست که انسان با هدایت و امدادهای غیبی الهی، یارای مقاومت در برابر قدرت‌های اهریمنی و آزادی از هر نوع بندگی، دست می‌یابد. «مُفْلِحُونَ»، کسانی هستند که موانع را از مسیر بر میدارند، راه خود را به سوی مقصد نهایی یعنی کمال، و سعادت و کامیابی و پیروزی در دنیا و آخرت می‌شکافد، پیش می‌رود و در سایه ایمان و نماز و نیایش به پیشگاه خدای بی نیاز آزاد و سربلند زندگی می‌کنند و در آخرت نیز به برکت همین نماز خاشعانه و عاشقانه به رضوان الهی در جوار رحمت حق، و در بحبوحهٔ بهشت جاودان، در کنار پاکان، در کمال عزت و سربلندی، به سر خواهند برد.

۵- اغتنام فرصت یا بهره‌وری

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۱ و در آنچه خدا به تو داد سرای دیگر را بجوی (جستجو کن) و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن، و همان گونه که خدا در حق تو نیکی کرد نیکی کن. مخاطب مستقیم این آیه پول پرست خودخواه بنی اسرائیل، یعنی قارون است که در کنار فرعون مظهر زور و سامری، سمبل تزویر و فریب، به عنوان زر پرستی، با حضرت موسی مقابله می‌کردند، که این پسر عمو، یا پسر.

خاله حضرت موسی (ع) در آغاز از مؤمنان بود، که دنیا پرستی او را به کفر کشاند و علیه آن حضرت توطئه کرد و سرانجام زمین او و گنج‌هایش را بلعید که داستان این ثروتمند مغرور و سرنوشت عبرت‌انگیز او در طی ۷ آیه از سوره قصص آمده است. در ضمن این سه توصیه حقایق درخشانی نهفته است. در احکام نماز، وقت‌شناسی یکی از مقدمات و پیشاهنگ‌های نماز معرفی و فقها در کتب فقهی برای نمازهای یومیه، دقیقا سه زمان و وقت‌آدا را مشخص فرموده‌اند، که عبارتند از وقت فضیلت، مشترک و مختص که اوقات فضیلت در نماز صبح از اول سپیده صبح تا پدیداری سرخی مشرقی است، و در نماز ظهر و عصر تا رسیدن سایه شاخص برابر اندازه خود است و در نماز مغرب تا از بین رفتن سرخی مغربی (شفق) و وقت فضیلت عشا از اول ذهاب حمرة مغریبه تا نیمه شب می‌باشد و نیمه شب دیگر قضا خواهد شد. در روایات ما بر نماز اول وقت تأکید شده، چنان که پیامبر (ص) در پاسخ این سؤال که: برترین اعمال چیست؟ فرمود: «الصلوةُ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا»^۲ علی (ع) نیز در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر فرماندار مصر نوشت: «إِرْتَقِبْ وَقْتَ الصَّلَاةِ فَصَلِّهَا لَوَقْتِهَا وَ لَا تَجْعَلْ قَبْلَهُ وَ لَا تُؤَخِّرْهَا لِشُغْلٍ»^۳ مراقب اوقات تعیین شده

۴. سوره قصص، آیه ۷۷.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۱۵.

نماز هایت باش و در وقت فضیلت و مقرر آن را به جای آر. به خاطر بی‌کاری پیش از وقت آن و اشتغال به کاری انجام آن را از وقتش تأخیر میانداز.» امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «امَحِّضُوا شَبَعَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُ عَلَيْهَا؛^۱ بیروان ما را با نماز اول وقت بیازمایید که چگونه بر آن محافظت می‌نماییم.» حضرت رضا علیه السلام نیز به ابراهیم بن موسی حتی در بین راه فرمود: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ لَا تُؤَخِّرُونَ صَلَاةً عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ عَلَيْكَ اِبْدَاءً بِأَوَّلِ الْوَقْتِ^۲؛ خد ترا بیامرزد هیچ نمازی را بدون علت از اول وقتش به تأخیر مینداز. بر تو باد به نماز اول وقت.»

حتی در روایتی از نماز اول وقت تعبیر به رضوان الله و نماز آخر وقت تعبیر به غفران الله (عفو الله) شده. چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا جُعِلَ آخِرُ الْوَقْتِ لِلْمَرِيضِ وَالْمَعْتَلِّ وَلِمَنْ لَهُ عَذْرٌ وَأَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَآخِرُ الْوَقْتِ عَفْوُ اللَّهِ. وَالْعَفْوُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ تَقْصِيرٍ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي فِي غَيْرِ الْوَقْتِ، وَإِنَّ ثَوَابَ مَافَاتِهِ مِنَ الْوَقْتِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ^۳.» این همه تأکید بر آدای نماز در اولین فرصت و خود داری از تأخیر وقت نماز همان موضوع بهره وری^۴ است.

استفاده صحیح از وقت و عمر برای زندگی بهتر و متعالی‌تر است که در اخلاق اسلامی از آن به «اغتنام فرصت» تعبیر می‌شده است. اولین درس نماز این است و هدر دادن سرمایه گرانبهای عمر و فرصت‌های طلایی‌ای که چون ابر به طور نامحسوس، در

۱. همان، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. قاضی نعمان محمد حسری، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۷.

۴. در تعریف بهره وری می‌گویند: نگرش فعالیتی کردن فعالیت‌های روزانه و پیشگیری از کارهای لغو و بی‌هوده و استفاده صحیح از عمر برای زندگی بهتر، و متعالی‌تر و بهره برداری مناسب و بجا از مواهب الهی و رعایت در مصرف امکانات موجود، و همکاری و مشارکت در جذب منابع مشترک است، که در روایات ما بر اغتنام فرصت و زمان شناسی تأکید فراوان شده است. چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا يَهْجُمُ عَلَيْهِ إِلَّا الْوَابِسُ (الحدث ج ۲، ص ۶۰۷) هرگز زمان شناس اشتباه کاری به او روی نمی‌آورد. که اغواز فرصت‌ها در جهت ضرر دیگران و نفع شخصی استفاده شود، فرصت‌طلبی و مذموم و اکثر با حفظ منافع جامعه اسلامی از شرایط زمانه به نفع خود و مردم بهره گیرد، موقعیت شناسی، و مورد تأیید است.

گذر است. چنان که امام علی (ع) فرمود: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ»^۱ خسارت بزرگی است که به هیچ وجه قابل جبران نیست و اگر عاقلانه از آنها بهره برداری نشود، جز پشیمانی و اندوه چیزی عاید انسان در دنیا و آخرت نخواهد شد. چنان که حضرت علی (ع) می فرماید: «إِذَا أَمَكَّنْتَ الْفُرْصَةَ فَاَنْتَهَزُوا فَإِنَّ إِضَاعَةَ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ»^۲؛ وقتی فرصتی برای پیش آید، آن را غنیمت شمار چرا، که از دست دادن فرصت‌ها باعث غصه و اندوه می شود. سعدی با الهام از این احادیث می گوید:

بودم جوان که گفتم مرا پیرِ اُستاد فرصت غنیمت است، نباید ز دست داد
و نیز مولا می فرماید:

مَافَتَ مَضَى، وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيِّنْ قُمْ فَاعْتَظِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ
که سعدی سروده است:

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست در

میان این و آن فرصت شمار امروز را

پیامبر (ص) در وصایای خویش به اباذر فرمود: «يَا ابَاذُرُ إِعْتِمِ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ قَرَأَتَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»^۳؛ ای اباذر پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دان؛ جوانیت را پیش از پیری، سلامت را قبل از بیماری، دارائیت را پیش از تنگ دستی، فراغت و بیکاری، پیش از گرفتاری، زندگی ات را پیش از مرگ.

به این ترتیب پیامبر اسلام پنج نعمت بزرگ را هشدار می دهد، که باید از این موهبت های الهی، به موقع بهره برداری شود تا از دست نرود و در راه پیشرفت خود و

۱. لهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. آقا جمال، خوانساری، شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۵۰۵، و الحدیث ۲، ص ۴۶۸.

۴-سوره یوسف، آیه ۸۷

۵-سوره زمر، آیه ۵۳.

جامعه از اینها استفاده گردد مبادا که با سوء استفاده از اعتقاد به توکل و تقدیر الهی، از تلاش و کوشش به خاطر کسالت و تنبلی و یأس و نومیدی، که مهم ترین عامل عدم استفاده از فرصتها است، برای تأمین آینده باز ایستیم، و از ثروت عمر و جوانی خود بهره نگیریم. حتی در روایات ما تسویف از القانات شیطانی، یعنی کار امروز به فردا افکندن مورد نکوهش قرار گرفته است. امام باقر علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يُغْرَقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ». شاعر می گوید «خار در دیده فرصت مفکن» و هیچ گاه به فرموده قرآن: ﴿وَلَا تَبْتَغُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ﴾^۱ و «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۲ از این رو مسلمانان را نباید کار امروز به فردا افکند از خود مأیوس شود. بلکه در سایه نمازهای پنجگانه روح امید را در خود بیافزاید و بکار مفید روزمره خود با استفاده از فرصت ها بپردازیم. که سعدی شیرین سخن می گوید: جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا جوانی نیاید ز پیر

فلسفه نماز از دیدگاه برگزیدگان

پیامبر اسلام که نخستین نمازگزار کامل بود، در سفر معنوی معراج، حقیقت و روح نماز به او ارائه شده بود وقتی از اسرار و حکمت های نماز از حضرتش می پرسند با چهره باز بالبداهه بیست و شش راز و رمز وجوب نماز را برای نمازگزار می فرماید: «الصَّلَاةُ مِنْ شَرَايِعِ الدِّينِ، وَفِيهَا مَرْضَاتُ الرَّبِّ، وَهِيَ مِنْهَا جُزْءُ الْمَلَائِكَةِ، وَهَدْيٌ، وَإِيمَانٌ وَتَوَرُّ الْمَعْرِفَةِ، وَبَرَكَاتٌ فِي الرِّزْقِ، وَرَاحَةٌ لِلْبَدَنِ، وَكَرَاهَةُ الشَّيْطَانِ، وَسَلَاخٌ عَلَى لَكَافِرٍ، وَاجَابَةٌ لِلدُّعَا، وَقَبُولٌ لِلْأَعْمَالِ وَزَادُ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَشَفِيعٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَلِكِ الْمَمُوتِ، وَأَنْسٌ فِي الْقَبْرِ، وَفَرَاشٌ تَحْتَ جَنَبِهِ، وَجَوَابٌ لِمَنْكِرٍ وَنَكِيرٍ، وَتَكُونُ صَلَاةُ الْعَبْدِ عِنْدَ الْمُحْشَرِّ تَاجًا عَلَى رَأْسِهِ، وَتُوَاعَلَى بَدَنِهِ، وَسِتْرًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ، وَجَوَازًا عَلَى الصَّرَاطِ، وَمِفْتَاحًا لِلْجَنَّةِ، وَمُهَوَّرًا لِلْحُورِ الْعِينِ، وَثَمَنًا لِلْجَنَّةِ

۱. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

بِالصَّلَاةِ يَبْلُغُ الْعَبْدُ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلَى، لِأَنَّ الصَّلَاةَ تَسْبِيحٌ، وَتَهْلِيلٌ، وَتَحْمِيدٌ، وَتَكْبِيرٌ، وَتَمْجِيدٌ، وَتَقْدِيسٌ، وَقَوْلٌ وَدَعْوَةٌ^۱؛

ضمرة بن حبیب می‌گوید از پیامبر (ص) در رابطه با نماز پرسش شد، حضرت در پاسخ خواص و فواید دنیوی و اخروی نماز را چنین بیان فرمود:

نماز از احکام دین است که این اسرار را در بر دارد: ۱- رضا و خرسندی پروردگار
۲- راه پیامبران به سوی خدا^۳- محبوبیت نزد فرشتگان^۴- وسیله رهنمایی به حق^۵- سرمایه ایمان^۶- روشنائی برای شناخت خدا^۷- افزایش روزی^۸- آسایش بدن^۹- ناخرسندی و آزار شیطان^{۱۰}- سلاح برای نبرد با کافران^{۱۱}- اجابت دعا و نیایش^{۱۲}- پذیرش اعمال عبادی^{۱۳}- توشه مؤمن از دنیا برای آخرت^{۱۴}- واسطه میان نمازگزار و فرشته مرگ^{۱۵}- همدم عالم قبر^{۱۶}- فرش بستر آرامگاه^{۱۷}- پاسخ بازجویی تکبر و منکر^{۱۸}- تاج افتخار بر سر^{۱۹}- نورانیت چهره^{۲۰}- پوشاک بدن^{۲۱}- مانع میان بنده و آتش جهنم^{۲۲}- پروانه گذر از صراط^{۲۳}- کلید ورود به بهشت^{۲۴}- کابین سیه چشمان بهشتی^{۲۵}- بهای بهشت موعود^{۲۶}- وسیله عروج به مرتبه بالای بهشتی.

زیرا نماز مجموعه‌ای از تسبیح (سبحان الله گفتن) و تهلیل (لا اله الا الله گفتن) و تمجید و بزرگ داشت و تقدیس و تنزیه خدا از عیب و کاستی است، و گفتار حق و فراخوانی بسوی درستی و خوبی‌ها است.»

حضرت علی (ع) نیز در سخنانی که پیرامون حکمت‌های احکام فرموده‌اند، برجسته‌ترین فلسفه نماز را کبر زدایی می‌داند، و می‌فرماید: «وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهٌ عَنِ الْكِبَرِ»^۲ خداوند حکیم نماز را برای پاک سازی انسان از بیماری کبر و خود برتر بینی مقرر فرموده است.

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از جمله نمازگزاران واقعی بود و هر شب همانند جدش امیر المؤمنین هزار رکعت نافله می‌گزارد. وی در بیان علت وجوب نماز در 'سلام

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۹، ش ۵۶.

۲. نهج البلاغه، منجی صالح، حکمت ۲۵۵.

می فرماید: «إِنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِقْرَارٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ حُلْعُ الْإِنْتِدَادِ وَ قِيَامُ بَيْنِ يَدَيْ الْجِبَارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَ الْمُسْكِنَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْإِعْتِرَافِ وَ الطَّلَبِ لِلْإِقَالَةِ مِنْ سَائِلِ الدُّنُوبِ وَ وَضْعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ إِعْظَاماً عَزَّوَجَلَّ وَ أَنْ يَكُونَ ذَاكراً غَيْرِ نَاسٍ وَ لَا بَطَرٍ. وَ يَكُونَ خَاشِعاً مَتَذِلِّلاً رَاغِباً طَالِباً لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِيجَابِ وَ الْمُدَاوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ نَعْلًا يَنْسَى الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مَدْبَرَهُ وَ خَائِفَهُ فَيَسْطِرُّ وَ يَطْفِئُ وَ يَكُونَ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَجْراً لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَا نِعَالُهُ عَنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ؛

اما علت این که نماز بر مردم واجب شد این است که نماز گزار به پروردگاری خداوند بزرگ و شکست ناپذیر اعتراف می کند، هر گونه شرکی را از ساحت قدس او رها و بدور می سازد و در پیشگاه خداوند جبار و با شکوه با حالت خواری و بی چارگی و فروتنی و اقرار به زبونی خویش می ایستد و چشم پوشی از گناهان گذشته خویش را از حضرت حق می خواهد، و هر روز صورت بر زمین می گذارد، ت خدای عزوجل را تعظیم نماید، و همواره به یاد او باشد، و آنی او را فراموش نکند ت سرکشی بنماید.

تا این که حالت دل شکستگی و خود کمی بینی و رغبت به او را از دست نداده، و خواستار افزایش دین و دنیای خود باشد. افزون بر اینها نماز پاسخ گویی به خدا و استمرار و ادامه یاد او در تمام شبانه روز است تا مگر بنده سرور و اداره کننده امور، و آفریدگار خود را فراموش نکند، که نتیجه فراموشی خدا ناسپاسی و گردنکشی است ولی یاد خدا و به نماز ایستادن در پیشگاه او بنده را از همه گناهان باز می دارد، و از هر گونه فساد و تباهی جلوگیری می کند.

بدیهی است احادیث یاد شده نمونه گزیده ای است از کلمات برگزیدگان خدا و قطره ای است از دریا. و تشنگان وادی معرفت را به منابع حدیثی از جمله ج ۳ وسائل الشیعة شیخ حر عاملی و ج ۸۲ بحار الانوار علامه مجلسی، و دیگر کتب روایی و فقهی ارجاع می دهیم.

عاشورا روز تبلور نماز عاشقانه

نماز در اسلام اگر چه یک عبادت فردی و وسیله پیوند معنوی عبد با معبود واقعی است. که نه تنها هر مسلمان در هر شرایطی باید در آدای این وظیفه شرعی تلاش نماید. بلکه باید در احیا و اقامه این فریضة دینی در جامعه اسلامی همت گمارد.

چنان که در قرآن کریم بیش از چهل بار از اقامه نماز و به یادداشتن آن سخن به میان آمده: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» یازده بار، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» نه بار، «أَقِمِ الصَّلَاةَ» پنج بار «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» شش بار و... در زیارت نامه امامان (ع) به ویژه حضرت سید الشهداء نیز می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ...» و یکی از امتیازهای این بزرگان را اقامه نماز می دانیم. حضرت ابی عبد الله الحسین (ع) به فرموده امام چهارم نه تنها در تمام عمر شبانه روز هزار رکعت نماز خواند^۱ بلکه در شب و روز عاشورا یعنی در سخت ترین شرایط، از اقامه نماز آن هم به جماعت کوتاهی نفرمود و حتی حکمت درخواست مهلت یک شب از دشمن زبون را عشق به نماز معرفی و خطاب به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: «تَدْفَعُهُمْ عَنَّا الْعِشَّةُ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ كَثَرَةُ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ»^۲؛

آنها را امشب از جنگ باز دار، باشد که امشب را در پیشگاه پروردگاران به نماز و نیایش و طلب آمرزش بایستیم، که خدا می داند من همواره نماز، دعا، و استغفار را دوست داشته ام.»

امام (ع) در این عبارات خود را عاشق نماز خوانده و این درسی است که نماز گزار واقعی نه تنها باید نماز خوان باشد، بلکه همیشه باید دوستدار نماز و مروج فرهنگ نماز در جامعه انسانی باشد.

۱. بحار الانوار، بحار، ج ۸۲، ص ۳۱۱، ش ۱۷؛ ابن عبد ربّه، العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۲۶؛ بحوالی، العوالم، ج ۱۲، ص ۶۱ ش ۱.

۲. شيخ مفيد، الارشاد، ص ۲۳۰، طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۳۴، ابن اثیر، الکامل ج ۲، ص ۵۵۸.

سنگ‌های دشمنِ دُون از هر سو امام را احاطه کرده بود و از سوی دیگر تشنگی و داغِ عزیزان بر او فشار می‌آورد و گریه و شیون زنان و کودکانِ دل سوخته حرمِ پیامبرِ دلش را می‌آزرد. همانند پدرش علی در لیلَةُ الحریر و میدانِ نبرد صفین در گیراگیرِ خون و آتشِ جنگ و در شرایطِ بحرانی و بسیار خطرناک با یارانِ خود به نمازِ جماعت ایستاد و با این نماز عارفانه و عاشقانه خویش از سرزمینِ گرم و سوزانِ نینوا به همگانِ پیام‌اقامۀ نماز در اولین وقت آن، آن هم به جماعت داد.

حضرت ابی عبد الله در آن روز تاریخی و حماسه ساز، چنان نمازی خواند که هیچ کس پیش از او و بعد از او توفیقِ انجامِ چنین عبادتِ جامع و کاملی را نیافت. زیرا امام حسین (علیه السلام) در ظهر عاشورا تمام ابعاد، اسرار، افعال، و اقسام یک پرستشِ مخلصانه و نماز عاشقانه را در زیباترین کامل‌ترین نوع آن در پیش دیدگانِ دوست و دشمن، به نمایش گذاشت.

نماز خاصی که با خون دل، وضو گرفت و با تربت پاک کربلا تیمّم نمود و بامداد آن روز در عین بی‌آبی - به گزارش علامۀ مجلسی - غسلِ شهادت کرده بود^۱ و همهٔ جلوه‌های پرستشِ اعم از عبادتِ ظاهری و باطنی، بدنی و قلبی، مادی، معنوی، فردی و گروهی در آن نماز تبلور یافته بود.

پس از پایان نماز خوف و بیزه اولین شهید راه نماز در جبهۀ کربلا، سعید بن عبد الله حنفی را در آغوش گرفت که به امام روح نماز می‌گفت «اَوْفَيْتُ اَنْتَ اَمَامِي فِي الْجَنَّةِ! اَرِي تُو در بهشت پیش روی من هستی.»

به تعبیر اهل معنا دو سه ساعت دیگر، برای امام همام نماز دیگری پیش آمد که: تکبیرۀ الاحرام، قیام، قرائت، رکوع، سجود، تشهد و سلام و بیزه‌ای داشت، تکبیر آن را با فرو افتادن از ذوالجناح سر داد، و قیام را به هنگام هجوم دشمنِ دُون به خیام حرم، رکوع

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲، عزیزی، نماز و عبادت امام حسین (علیه السلام)، ص ۳۴.

آن زمانی بود که تیری به قلب مقدّسش اصابت کرد و مجبور شد حضرت قامت خم کند. تا آن را از پشت سر بیرون بیاورد، و آخرین سجده خونین امام، بر پیشانی نبود، بلکه وقتی نیزه صالح بن وهب مزنی بر پهلوی آن حضرت اصابت کرد و امام (ع) گونه راست روی تربت گرم نهاد و این ذکر از سوز دل بر زبان داشت که: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، إلهی رِضاً بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» و تشبّه و سلامش با خروج و عروج روح بلند ملکوتیش به شاخسار جنان همراه بود. ولی دیگر خود نتوانست سر از سجده بردارد و تا دشمن سر مقدّس آن حضرت را به اوج سنان و نیزه بالا برد. که آن حضرت با تلاوت آیات سوره کُهِف به عنوان تعقیب نماز، دشمن را تهدید و عقوبت فرمود^۱: چه خوب سروده است صغیر اصفهانی:

الحق نماز او به در بی نیاز کرد	کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد
عشق از شه شهید بیاموز کان چه داشت	از جان و دل به درگاه جانان نیاز کرد
ساقی هر آنچه جام بلا دادش به دست	دست از برای ساغر دیگر دراز کرد
که در تنور گه به سنان شد سرش عجیب	در راه عشق طی نشیب و فراز کرد
در دل «صغیر» را چه شرر بود کاین چنین	جان ها کباب از سخن جان گداز کرد

مشرّوعیت و کیفیت نماز خوف

چنان که می دانیم نماز رکن دین مبین اسلام و به فرموده پیامبر اکرم نمازهای پنج گانه شبانه روزی نخستین واجب امت اسلامی و نخستین عملی است که بالا برده می شود و اولین چیزی است که در فردای قیامت از انسان سؤال می شود که اگر پذیرفته شود بقیه اعمال آدمی پذیرفته می شود وگرنه دیگر کارهای دینی مورد قبول درگاه الهی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ و ۱۸۸؛ ابن طاووس، الملهوف، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ عباس عزیزی، نماز و عبادت امام حسین (ع)، ص ۲۷-۵۷.

قرار نمی‌گیرد.^۱

از نظر فقیهان با توجه به آیات وارده از جمله «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»^۲ پس نماز را به پا دارید زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است. و نیز: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۳ ای پیامبر وابستگان را به نماز فرمان ده و بر انجام آن با جدیت شکیبا باش.

و جوب عینی نمازهای یومیّه بر همه مکلفان، جز زنان در دوران عادت ماهیانه، در هر شرایط و با هر کیفیت ممکن، حتی با اشاره پلک‌ها و ذکر قلبی تنها، از مسائل اتفاقی و بلکه ضروری دین شناخته شده است.

حتی در میدان کارزار، و در حال درگیری با دشمن غدار به عنوان نماز خوف و مُطارده باید انجام گیرد. که مشروعیت نماز خوف و جواز قصر آن در سفر و حضر، در زمان غیبت نیز اتفاقی فقهای اسلامی است. جز مالک که بر این باور است. که در حضر نماز خوف دو رکعتی و قصر نمی‌شود، و تنها از کیفیت و هیأت ادای آن کم می‌شود. نه کمیت رکعات نماز. مستند دیگر فقهای ما افزون بر نماز خوف پیامبر در غزوات: ذَاتِ الرِّقَاع سه میلی مدینه در منطقه نَجْد؛ و بَطْنُ النَّخِيل (بین طائف و مکه) و غَسَّان (۳۶ میلی بین مکه حُجَفَه). و نماز خوف امیر مؤمنان در صَقِین و لیلۃ الہریر، و نماز ظهر عاشورای سید الشهداء و دیگر روایات، که خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلِیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا، اِنَّ الْکَافِرِینَ کَانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مَیْنًا. وَ اِذَا کُنْتَ فِیْهِمْ فَاقْصِرْ نَهْمُ الصَّلَاةِ فَلْتَقُمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لَیْتَاخِذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ وَ ذَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِکُمْ وَ اَمَتِیَکُمْ فَمَیْلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ کَانَ بِکُمْ اَذًیٌّ مِنْ مَطَرٍ اَوْ کُنْتُمْ مَرْضًی اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتِکُمْ وَ خُذُوا

۱. کنز العمال، ج ۷، حدیث شماره ۱۸۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، باب ۱۹، ش ۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۳.

۳. سوره طه، آیه ۱۳۲.

جَذْرُكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَاماً وَتُعُوداً وَ
عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً
مُوقُوتاً^۱ که ترجمه منظوم آیات مزبور از زبان شاعر جوان معاصر نیشابوری که بسیار
رसा و زیباست، چنین است:

چو راه سفر را گرفتید باز	گناهی نباشد شکسته نماز
دو رکعت بخوانید جای جهاد	به فرمان و دستور پروردگار
«نگردید غافل ز کفار خوار	ز نیرنگ آن قوم ناسازگار»
که بس آشکار است آن دشمنی	که دارند آن کافران دنی
پس آن گه که شخص تو ای مصطفی	میان سپاهی به وقت غزا
چو خواهی که برجای آری نماز	عبادت کنی خالق بی نیاز
گروهی مسلح شوندت عسس	نگهبان بگردند از پیش و پس
پس آن گه که سجده به جای آورند	نماز و عبادت به پایان برند
گروهی که اول نخوانده نماز	خود از بهر خواندن بیایند باز
بیایند افراد آن با سلاح	«نماید خرد بر تو راه صلاح»
بلی کافران می‌کشند انتظار	که غفلت نمایید در کارزار
که ناگه به سوی شما حمله ور	بگردند با نیزه و با سپر
چو بیماری و بارش آسمان	شما را به رنج افکند، آن زمان
گناهی نباشد گشایید اگر	در آن چند لحظه سلاح از کمر
ولیکن در این حال هم بر حذر	بمانید از خصم تیره گهر
که از بهر کفار روز شمار	عذاب‌بی نهاد است، پروردگار
که گردند نابود و خوار و ذلیل	بر آنها تباهی بگردد گسیل

پس از آن که پایان پذیرد نماز به هر حال کاید به دست شما به پهلو و بنشسته و ایستاد پس از آن گه که ایمن شدید از عدو در این حال خوانید کامل نماز که بر مؤمنان به پروردگار بنابر این چگونگی اجرای این نماز در میادین نبرد در آغاز به وسیله قرآن کریم در قالب نمونه، بیان حکم شده است تا برای مسلمانان واضح تر و زیباتر از کار درآید و به تعبیر منطقی از نوع تعریف به مثال است، که پیامبر را امام جماعت فرض کرده، و مأمومین را به دو گروه دسته بندی کرده است. که امام صادق علیه السلام در توضیح آن چنین فرمود: رسول خدا در جنگ ذات الرقاع با اصحاب خود به نماز ایستاد.

به این صورت که یاران را دو قسمت کرد: یک دسته را رویاروی دشمن قرار داد، و با دسته دیگر نماز خواند. آن حضرت تکبیر فرمود آنان نیز گفتند، آن جناب حمد و سوره خواند و آنان ساکت بودند، او رکوع نمود آنان نیز رکوع کردند، او سجده به جا آورد آنان نیز سجده کردند.

سپس پیامبر خدا برای رکعت دوم به پا خواست، و دیگر چیزی از حمد و سوره رکعت دوم نخواند تا نمازگزاران به صورت فرادا رکعت دوم خود را به پایان بردند، و به یکدیگر سلام دادند، و جای خود را با گروه محافظان عوض کردند، و در برابر دشمن ایستادند.

دسته دوم که تا کنون در برابر دشمنان ایستاده بودند، با پیامبر صلی الله علیه و آله اقامت نماز جماعت بستند. آن جناب تکبیر گفت آنان نیز گفتند و در حال قرائت پیامبر سکوت

کردند. تا آن حضرت به رکوع رفت آنان نیز به رکوع رفتند آن حضرت سجده نمود آنان نیز به سجده رفتند. آن گاه پیامبر خدا نشست و تشهد خواند و سلام داد آنان برخاستند و یک رکعت باقی مانده خود را فرادا به پایان بردند، و در آخر به یکدیگر سلام دادند؛ و این همان نماز خوفی است که خداوند به پیامبرش دستور داده است.^۱

نماز شدت خوف یا مُطارَده که شامل نگرانی از سیل و درنده و غیره بر جان مسلمانان به حکم آیه شریفه: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُرْوُا اللَّهَ قَائِمِينَ. فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۲.

در انجام نماز به خصوص نماز میانی-ظهر یا صبح-کوشا باشید، و از روی خضوع و فرمان برداری برای خدا به پا خیزید، و اگر به خاطر خطر نگران شدید نماز را در حال سواره یا پیاده به جا آرید. اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتند. پس خدا را یاد کنید (نماز را به صورت معمولی بخوانید) همان گونه که خداوند چیزهایی را که می دانستید به شما آموزش داد.

بر اساسی قاعده فقهی: «الْمَيْسُورُ لَا يَسْقُطُ بِالْعُسُورِ» با حداقل اذکار و به هر صورت که مقدور باشد، انجام می گیرد. نماز خوف با توجه به آیات یاد شده به دو نوع: خوف و شدت خوف یا مُطارَده دسته بندی می شود، که معروف ترین نماز خوف نوع نخست همان خوف ذات الرِّقَاع است، که برای نخستین بار توسط شخص نبی اکرم (ص)، اجرا شد، و کیفیت آن مورد پذیرش همه فقیهان مذاهب برجسته اسلامی، جز حنفیان است.

پیدا است، که منظور از بودن پیامبر (ص) در میان مسلمانان برای اقامه نماز جماعت در صورت وجود خوف از عَدُو این نیست که انجام نماز خوف مشروط به حضور

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقه، ج ۸، ص ۲۲۹، و نیز منابع دیگر فقهی از جمله: جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۱۹۲-۱۵۵ و دروس فی الفقه المقارن، ج ۸، ص ۲۴۲-۲۴۷ و تخریر الرقعة فی شرح النبعة، ص ۶۹ را ببینید.

۲. سوره بقره، آیات ۲۳۸ و ۲۳۹.

شخص پیغمبر است. بلکه مقصود حضور امام و پیشوایی برای اقامه نماز جماعت در میان سربازان و مجاهدان اسلام است. از این رو حضرت علی و امام حسین در صفین و کربلا و حتی خدیجه بن یمن در فتح طبرستان^۱ در بحبوحه نبرد پس از درگذشت پیامبر نماز خوف به جای آوردند و ادعای منسوخ شدن این حکم که از سوی قاضی ابو یوسف مطرح شده، بی اساس خواهد بود. و تأکید آیه تشریع نماز خوف بر اقامه آن به جماعت به امامت آن حضرت حتی در میدان جنگ با کفار افزون بر مشروعیت آن بیان گر اهمیت اصل نماز آن هم به جماعت، و در اول وقت می باشد. مطمئناً چنین نمازی در تأمین آرامش روان رزمندگان و بالا بردن روحیه آنان در نبرد با دشمنان و هم دلی و هماهنگی مسلمانان، تأثیر به سزائی داشته، و خواهد داشت. که شرایط اجرایی آن از این قرار است:

۱- مدافعان مسلمان در میدان نبرد دست کم قابل تفریق به دو دسته پاسدار و نماز گزار باشند.

۲- دشمن قوی و نگرانی منطقی از هجوم دشمن به رزمندگان در حال نماز باشد.

۳- نماز به جماعت و رو به قبله باشد، و دشمن در جهت قبله مستقر نباشد.

۴- حفظ آمادگی دفاعی در حین نماز یا همراه داشتن اسلحه اگر چه خون آلوده باشد.

چرا که نماز خوف از عدو، آتش بس موقت یک جانبه از سوی فرمانده مجاهدان مسلمان به دشمنان اسلام است. در میدان نبرد اگر مدافعان اندک و یا دشمن نزدیک و یا در حال زد و خورد و درگیری، خوف شدید، باشد نماز مضارده خوانده می شود. چنان که امیر المؤمنین در لیلۃ الهمیر نمازش در اذکار تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل خلاصه شده بود.

۱. جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۱۵۵، و سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۳، ش ۱۲۴۴، و دروس فی الفقه المقارن ج ۱، ص ۳۳۷.

چگونگی نماز خوف ظهر عاشورا

به گزارشی امام حسین (ع) روز دوم محرم الحرام وارد سرزمین کربلا شد، و عصر روز عاشورا به شهادت رسید. بنابراین مدت اقامت حضرت ابی عبد الله و یاران و همراهانش در کربلا هشت روز بیش تر نبود، و مسافری که کم تر از ده روز در جایی بماند البته در صورتی که مردد نباشد و سفر او شرعی باشد نمازش کوتاه و دو رکعتی می شود.

بنابراین هر چند نماز خوف هم به فتوای اکثریت قریب به اتفاق فقیهان، حتی در حضر هم قصر و دو رکعتی می شود اما در آن بیابان امام هم مسافر بود و هم در حال خوف به سر می برد و نوع نماز آن حضرت نماز خوف ذات الرقاع بود که به جماعت برگزار شد. با این تفاوت که در این غزوه پیامبر با کفار در حال نبرد بود، و امام حسین (ع) در بیابان کربلا با باغیان و شورش گران در حال جنگیدن بود. و این عمل امام (ع) مشروعیت اقامه نماز خوف در مقابله با آشوب گران را اثبات می نماید. اگر چه جواز قصر برای مسلمانان باغی مورد تردید است.

چنان که صاحب جواهر می نویسد:

«و الاحتیاط لا ینبغی ترکیه فی ذالک کله حتی فی الخوف من العدو اذا لم یکن مخالفا فی الدین و ان کان باغیا بالخروج علی غیر امام العصر للشک فی شمول الادلة اما لو کان علیه (ع) فلا ریب فی تقصیر العدد حیث کما یدل علیه فعل امیر المؤمنین فی حرب صفین و الحسین فی کربلا کالشک فی تناول الادلة المشروعیة صلاة الخوف بالنسبة الی الباغی نفسه...»^۱

صاحب جواهر کاستن از کیفیت نماز و بسنده کردن به اشاره به جای قرائت و اذکار رکوع و سجود در نماز خوف را بر خلاف اصل احتیاط می داند، و نماز گزار حتی المقدور باید از عدد رکعات و کمیت نماز بکاهد. نه کیفیت آن.

چنان که فقیه نامی ابن نما می نویسد:

«حضرت صلاة الظهره فأمر عليه السلام لزهير بن القين و سعيد بن عبد الله الحنفی ان يتقدّما أمامه بنصف من تخلف معه و صلّى بهم صلاة الخوف بعد أن طلب منهم الفتور عن القتال لآذا الفرض قال ابن حصين أنّها لا تقبل منك و أنت شارب الخمر! و قيل صلّى الحسين و اصحابه فرادی بالايماء»^۱

در حالی که امام علیه السلام به همراه یاران به نماز ایستاده بود یزیدیان سنگ دل نه تنها به نمازگزار و نماز احترام نگذاشتند دهان به زخم زبان گشودند و با سوء استفاده از این فرصت به سوی این نمازگزاران عاشق و مدافعان اسلامی تیر اندازی کردند، و قلب نمازگزاری چون سعید بن عبد الله را نشانه رفتند، و او را به شهادت رساندند، و کوفیان غدار با این کار خود به بی اعتنائی خود به نماز و شعائر مقدّس دین، به خاطر دنیا و منافق بودن خویش اثبات کردند.

طبری و دیگران نوشته اند: در گرماگرم نبرد عاشورا در عرصه کربلا، یکی از تابعان و شجاعان شیعه و یاران علی علیه السلام و یاوران مسلم بن عقیل در کوفه، به نام عمرو بن عبدالله معروف به ابوثمامه صائدی دریافت که ظهر است و خطاب به سید الشهدا عرض کرد: «یا ابی عبد الله نفسی لک الفداء انی اری هولاء قد اقتربوا منك لا والله لا تقتل حتی أقتل دونک ان شاء الله و احب ان ألقى ربی لقد صلیت هذه الصلاة التي دنا وقتها. فرجع الحسين رأسها ثم قال: ذُكِرَتِ الصَّلَاةُ جَعَلَكَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ. نَعَمْ هذا وقتها؛ ای ابا^۲ عبدالله: جانم به فدایت که این گروه قصد جان تو کرده اند نه به خدا کشته نمی شوی مگر به خواست خدا من در راه تو کشته شوم. و دوست دارم در حالی پروردگارم را ملاقات نمایم که این نماز را که وقتش فرا رسیده به جای آرم. امام علیه السلام نگاهی به آسمان

۱. ابن نما، متیر الخزان، ص ۴۸-۴۹، شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۲۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۹، ابن اثیر، الکامل ج ۴، ص ۷۰، ابن طاووس، الملهوف ص ۱۶۵، ابو منصف، مقتل الحسين، ص ۱۴۲ مجلسی، بحار ج ۴۵، ص ۲۱، محدث قمی، نفس المهموم ص ۲۷۰-۲۷۲، یجرانی، العوالم ج ۱۷ ص ۲۶۲ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام ج ۳ ص ۵۹۲-۵۸۲.

نمود و فرمود: آری اکنون اول وقت نماز است، و دوباره او را دعا فرمود که: نماز را یاد کردی خدا ترا از نمازگزاران ذاکر قرار دهد.

امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: آری اکنون اول وقت نماز است و در حق او دعا کرد: به یاد نماز هستی خداوند ترا از نمازگزاران اول وقت قرار دهد.

یادآوری

این نکته نیز ضروری است که هرگز این گونه نبود که یک مجاهد والا مقام به فکر نماز ظهر بود. ولی امام معصوم در اندیشه نماز اول وقت به جماعت نباشد، بلکه امام (ع) به طور قطع و مسلم آماده انجام این فریضه دینی بود، لذا فرمود: ذُكِرَتِ الصَّلَاةُ وَ نَفَرَمُودَ ذُكْرَتْنِی، و از این جمله منظور امام (ع) تشویق ابو ثمانه، و دیگر نمازگزاران و رزمندگان به نماز، و به یاد خدا بودن در هر حال است و این درسی بود که امام (ع) از پیامبر و امیر مؤمنان در میادین نبرد اسلام آموخته بود.

چنان که در جنگ صفین عبد الله ابن عباس، امام علی (ع) را نگران آسمان و در حال انتظار در بحبوحه نبرد دید و با شگفتی پرسید: چرا به آسمان نگاه می کنی؟ حضرت فرمود: مراقب اول وقت نمازم. ابن عباس گفت: اکنون مصلحت ما نیست، دست از جنگ بکشیم. حضرت در پاسخ فرمود: چنین نیست؛ «أَتَمَّا قَاتَلْنَاهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ؟»^۱ جز این نیست که ما بخاطر نماز با آنان می جنگیم.

این موضع گیری برای همه پیروان علی (ع) و حسین (ع) درسی است که بخاطر بسیاری که نماز باید همه امور را تحت الشعاع قرار دهد و به تعبیر روایات و شهید رجایی: به کار بگویی وقت نماز است.

به گزارش مقزم در مقتل الحسین (ع)، امام پس از ادای نماز ظهر عاشورا به جماعت در سخنان کوتاهی به یارانش فرمود: «يَا كِرَامُ هَذِهِ الْجَنَّةُ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَاتَّصَلَتْ

۱. وسائل السیعة، ج ۳، باب ۴۹ از ابواب مواقیب الصلوة، ش ۱.

أَنْهَارُهَا وَ أُيْنَعَتْ ثَمَارُهَا وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ الشَّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَسْتَوْقِعُونَ قُدُومَكُمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ فَهَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ نَبِيِّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ؛^۱ ای بزرگ نشان، این بهشت است که برای شما درهایش باز و رودهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و این پیامبر خدا و شهیدان راه خدا هستند که در انتظار ورود شما به سر می‌برند. پس بر عهده شماست که از دین خدا و پیامبرانش حمایت و از حرم پیامبر دفاع نمایید.»

سخن آخر با عاشورایان

بسیاری از قدرت‌مندان تاریخ بشر بر پایه حس خلود و عشق به ماندن همیشگی مایل بودند که پس از مرگشان نام و یادشان زنده بماند و چه بسا که بناهای یادبودی پیش از مرگ برای خود ساخته‌اند، و یا کتیبه‌های سنگی یا فلزی از خود به یادگار گذاشته‌اند ولی هرگز این نوشته‌ها در دل‌ها و سینه‌ها جا نگرفت.

اما آرمان‌های مردان الهی و پیام‌های منادیان دین و حقیقت با این که روی صفحه لرزان هوا منعکس شده بود، همواره در دل‌ها و سینه‌های انسان‌ها نقش بسته و خطوط نورانی آن زندگی نسل‌ها را در گستره تاریخ انسانیت روشن نگه داشته است.

پیام‌های نهضت حسینی که همواره با دود آه این سالار شهیدان، به امواج هوای گرم کربلا سپرده شده بود، و با خون پاک امام (ع) و یاران وفادار او بر زمین نقش بسته بود. چون از سر اخلاص و عشق به خدا بود رنگ جاودانگی گرفت.

بی تردید نهضت الهی حسینی همانند دانشگاهی پویا آموزه‌ها و پیام‌های فراوان و مهمی دارد که در جای خود باید بیش از پیش مورد بررسی و بهره‌برداری قرار گیرد و نماز ظهر عاشورا که بخش کوچکی از آن قیام الهی است، برای بشریت به ویژه

۱. محمد صادق، نجمی، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۳.

عاشورا ییان و عاشقان ابی عبد الله پیام هایی داد که مهم ترین آنها از این قرار است:

- ۱- اهمیت نماز و عبودیت و بندگی خدا در زندگی انسان.
 - ۲- فضیلت محافظت بر نماز در اول وقت آن.
 - ۳- ضرورت ترویج نماز، با جماعت مسلمانان.
 - ۴- مواظبت بر دفاع از نمازگزاران حتی در میدان نبرد.
 - ۵- جدیت در احترام به مقدسات دین و احیای اذان.
 - ۶- استعانت و کمک خواستن از خدا در پیکار با ستمگران.
 - ۷- تبعیت از مکتب جهاد و شهادت در حفظ آرمان حسینیان، زیرا اگر ما شیعیان در پی آن نباشیم که بخش مربوط به خود را از آن حماسه جاویدان، چون تابلویی آموزنده در زندگی شرافت مندانه، استفاده نماییم باید بر شیعه بودن خویش تردید نماییم.
- آری ما همواره باید تلاش نمائیم که در پایداری در صراط مستقیم حق جوئی و حق گرایی و احترام به مقدسات اصیل مذهب، پایبندی به شعائر دین، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با خرافات، جلوگیری از توهین، تضعیف اسلام ناب محمدی (ص)، اصلاح برخی آداب و رسوم عزاداری که آفات آن به شمار می آید، پیش گام باشیم و گرنه ناخواسته همسو با دشمنان به نهضت کربلا و بانیان ارجمند آن خیانت کرده ایم.
- چه این که اگر حسین (ع) و یارانش با مهلت گرفتن از دشمن، شب را تا صبح به نماز و دعا و تلاوت قرآن و استغفار پشت سر گذاشته و شب عاشورا را محفل انس با خدا و تقویت معنویت قرار داده اند. روا نیست، به بهانه عزاداری با نواختن شیپور، نی، فلود و اجرای آهنگ های مبتذل و موسیقی غنایی و برهنه کردن بدن در جلو چشم نامحرمان و... مجالس عزرا را به محفل شادی و گناه و معصیت الهی تبدیل کنیم.
- اگر امام حسین (ع) برای مبارزه با بدعت و نجات اسلام خون داد، حسینیان نیز با حفظ شعائر مذهبی و مراسم عزاداری سنتی، و پرهیز از هر نوع کارهای من در

آوردی- نظیر شبیه سازی های غیر واقعی، چهار دست و پا راه رفتن و صورت را بر زمین کشیدن، و خون آلوده کردن، و قمه زدن در ملاءعام - که در دنیای امروز موجب وهن مذهب و بدبینی به مقدسات دینی، و ضرر غیر قابل جبران می گردد - باید در تقویت دین و ترویج فرهنگ عاشورایی که همان مبارزه با ستم و فساد و تباهی است، همواره کوشش نمایند. در شرایط کنونی به جای قمه زنی علنی، به یاد شهدای کربلا برای درمان بیماران و پاداش اخروی خون خود را به مراکز انتقال خون اهداء نمایند. چرا که در موقعیت کنونی بسیاری از فقیهان نامی نظیر آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در «الفر دوس الاعلی» علامه سید محسن امین عاملی در «اعیان الشیعه» و نیز امام خمینی و دیگران در وضع کنونی جهان به فتوا اجتناب از قمه زنی و ممتنعیت آن داده اند.^۱

مقام معظم رهبری مدظله العالی نیز در دیدار با روحانیون، در آستانه ایام عاشورای سال ۱۳۷۳ نیز با توجه به شرایط زمانی فرمود: «این جانب از کسی که تظاهر به قمه زنی کند قلباً راضی نیستم»^۲ و نیز در جای دیگر می فرماید: «من در دو سه سال قبل از این راجع به قمه زنی مطلبی را گفتم و مردم عزیز ما آن مطلب را با همه وجود پذیرفتند، و عمل کردند.

اخیراً شخصی مطلبی را به من گفت که خیلی برایم جالب و عجیب بود، برای شما هم نقل می کنم: کسی که با مسایل کشور شوروی سابق، و این بخشی که شیعه نشین است - آذربایجان - آشنا بود می گفت: آن وقتی که کمونیست ها بر منطقه آذربایجان شوروی سابق مسلط شدند همه آثار اسلامی را از آنجا محو کردند مثلاً مساجد را به انبار تبدیل کردند. سالن های دینی و مذهبی و حسینیه ها را به چیزهایی دیگر تبدیل کردند و هیچ نشانه ای از اسلام و دین و تشیع باقی نگذاشتند. فقط یک چیز را اجازه دادند و آن

۱. مجموعه مقالات اولین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، ص ۱۹۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر به: مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر اول، ص

۱۲۳-۱۲۴ و ۲۳۱ و ر.ک: چشمه خورشید، ج ۱، مقاله استاد محمد واعظ زاده، ص ۱۵۰-۱۴۶.

قمه زدن بود.

دستور العمل رؤسای کمونیستی به زیر دستان خودشان این بود، که مسلمانان حق ندارند نماز بخوانند، نماز جماعت برگزار کنند. اما اجازه دارند قمه بزنند. چرا؟! چون خود قمه زدن برای آنها یک وسیله تبلیغ بر ضد دین و بر ضد تشیع بود. بنابراین گاهی دشمن از بعضی چیزها این گونه علیه دین استفاده می‌کند. هرچا خرافات به میان بیاید دین خالص بدنام خواهد شد.^۱

به تعبیر شاعر خوش ذوق معاصر حجة الاسلام محدثی:

کی گفت حسین تو بر سر خویش بزنی؟! با تبغ به فرق خویشتن نیش بزنی!
تیغی که زنی بر سر خود ای غافل بر فرق ستمگران بد کیش بزنی
چنان که گذشت، روح اساسی نهضت حسینی امر به معروف و نهی از منکر بود.
بنابراین محبان حسینی باید از نوح به باطل و مباحی و مرثیه خوانی افراد بی‌سواد که
داستان‌های بی‌اساس و خرافات بوج و اشعار غلوآمیز، و محتوای زبان حال بی‌مدرک، و
اخبار جعلی، که موجب وهن معصومین و استهزاء مسلمین و تضعیف دین می‌گردد. به
شدت پرهیز، و جلوگیری نمایند، و نگذارند، که مراسم مذهبی حرکت آفرین عاشورا و
اربعین حسینی و دیگر امامان با خرافات آمیخته گردد و مسئولیت شرعی نخبگان و
علمای دین و مسئولان هیئت‌های مذهبی قهراً در این زمینه سنگین تر خواهد بود.

سرانجام اگر سید الشهدا (ع) در گرما گرم ظهر عاشورا در اوج تابش سوزان خورشید
پاییزی، و تشنگی و در میان صفیر تیر باران دشمن به نماز جماعت ایستاد. برای آن بود،
که به همگان اعم از زن و مرد و پیر و جوان مسلمان تفهیم نماید که به نماز اول وقت آن
هم به جماعت اهمیت دهند! و احیای این فریضه مهم را مهم‌تر از سینه زنی، زنجیر زنی،
علم کشی و نوحه خوانی بدانند، و در ظهر عاشورا در میادینی که سد معبر پیش نیاید. به

۱. مشک فشان، گزیده‌ای از ارشادات و تلمیحات و آثار رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۶

اقامه نماز با جماعت همت گمارند و نوجوانان و جوانان و مؤمنین بدانند که عزاداری از بی نماز مقبول درگاه الهی نخواهد بود.

اگر بخواهیم مورد عنایت و توجه حضرت ابی عبد الله الحسین (ع) قرار بگیریم، باید نماز را سر لوحه زندگی خویش قرار دهیم. تا از پویندگان خطّ سید الشهداء و راه و روش اولیای خدا باشیم.

چنان که امام خمینی (ره) در جمع دانشجویان و اساتید دانشکده الهیات و معارف اسلامی در تاریخ ۵۹/۳/۱۴ فرمودند: «نماز پشتوانه ملت است. سید الشهداء در همان ظهر عاشورا که جنگی بزرگ بود و همه در معرض خطر بودند، وقتی یکی از اصحاب گفت: که ظهر شده است. فرمود: یاد من آوردید نماز را و خدا تو را از نمازگزاران حساب کند. و ایستاد در همان جا نماز خواند: نگفت که ما می خواهیم جنگ بکنیم، خیر، جنگ را برای نماز کردند.»^۱

از این رو به جرأت می توان نتیجه گرفت که شهادت یاران و امام و اسارت خاندان پیامبر، حیات اسلام و قرآن جاودان را برای انسان به ارمغان آورد و به تعبیر شاعر ژرف اندیش:

گر آن تشنه لب، کشته عطشان نمی شد	قوی هرگز ارکان ایمان نمی شد
به دین خدا می شدی تنگ، میدان	اگر شاه دین سوی میدان نمی شد
ز راه خدا باز ماندی، همه کس	به راه خدا او، چو قربان نمی شد
به مرگ دیانت شدی کفر، خندان	به قتلش، اگر دیده گریان نمی شد
جهانیش مهمان احساس نبود	به خولی سرش، تا که مهمان نمی شد
سرش گر نمی خواند، آیات قرآن	به کس، کشف اسرار قرآن نمی شد
کجا جمع گشتی، پریشانی دین	اگر اهل بیتش، پریشان نمی شد

- ۱۳ - صالح، صبحی، نهج البلاغه، دار الحجره، قم، ۱۴۰۷ ق
- ۱۴ - طبرسی فضل بن حسن (م ۵۴۸) - اعلام الوری، باعلام الهدی، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۹
- ۱۵ - طبرسی، ابو نصر الحسن بن فضل (م ق ۶) مکارم الاخلاق، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط ۲-۱۳۹۲ ق
- ۱۶ - طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید، (م ۳۱۰) تاریخ الامم و الملوک، دار المعارف، مصر ط ۲- ۱۹۷۱ م
- ۱۷ - عزیزی، عباس، نماز و عبادت امام حسین، انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۸.
- ۱۸ - فیض، ملا محسن (م ۱۰۹۱) محجه البیضا فی احواء الاحیاء دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۸۳ ق
- ۱۹ - فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی نا، تهران، بیتا
- ۲۰ - قاضی نعمان، محمد التمیمی (م ۳۶۳) دعائم السلام، دار المعارف، مصر، ۱۳۷۹ ق
- ۲۱ - قرطبی، محمد بن احمد (م ۶۶۱) الجامع لاحکام القرآن، دار احواء التراث العربی، بیروت
- ۲۲ - قمی، شیخ عباس (م ۱۳۱۹) ۱- سفینه البحار ط سنگی ۱۳۵۵ ق ثنائی، تهران ۲- مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (به خط طاهر خوش نویس) ۳- نفس المهموم، مکتبه، بصیرتی، قم
- ۲۳ - متقی، الهندی، علی (م ۹۵۷) کنز العمال سنن القوال و افعال، مؤسسه الرساله، بیروت ط ۵-۱۴۰۵ ق
- ۲۴ - مجد، امید، قرآن نامه منظوم، کتبه، تهران ۱۳۷۷
- ۲۵ - مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۱) بحار الانوار مؤسسه الوفاء، بیروت ط ۲- ۱۴۰۳
- ۲۶ - مشک فشان، گزیده‌ای از ارشادات و تلمیحات و آثار رهبر معظم انقلاب

اسلامی (جزوه)

۲۷ - مفید، محمد بن محمد نعمان (م ۴۱۳) ۱- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مکتبه بصیرتی، قم.

۲۸ - مصطفوی، محمد کاظم، القواعد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۲ ق

۲۹ - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱- چشمه خورشید. (مجموعه مقالات اولین

کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا) دفتر ۳-۱، ۱۳۷۴ مجموعه مقالات دومین

کنگره بین المللی امام خمینی فرهنگ عاشورا، دفتر ۲، تهران ۱۳۷۶

۳۰ - نجفی، محمد حسن (م ۱۲۶۶) جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، دار احیاء

التراث العربی، بیروت ط ۷-۱۹۸۱ م

۳۱ - نجمی محمد صادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا شهادت، انتشارات

اسلامی قم، ۱۳۶۰.

۳۲ - یوسفیه، ولی الله، فلسفه شهادت حسین و یاران او، سنایی، تهران ۱۳۴۴ س.

نسل غاوی و چالش‌های تربیت دینی

سیما محمدپور دهکردی

مقدمه:

مقاله حاضر به بررسی چالش‌های تربیت دینی در جامعه فعلی و تأثیر آن بر شیوه تربیت نسل حاضر پرداخته است. پیرامون عنوان مقاله، انگیزه ارائه آن و اصطلاحات خاص به کار گرفته شده، بیان چند مطلب ضروری به نظر می‌رسد:

مطلب اول:

ایرانیان در «اندیشه» و «دین». سوابق درخشان تاریخی دارند - حدود پنج قرن اداره کننده تمدن بزرگ اسلامی بوده‌اند - حتی قبل از اسلام نیز این سرزمین، بافت دینی خود را حفظ کرده است. (زرتشتی - مجوسی) اینها همان امتی هستند که پیامبر پس از نزول قرآن آیه ﴿و آخرین منهم لما یلحقوا بهم...﴾^۱ دست بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: «لو کان الایمان فی ثریاء لنا له رجال من هؤلاء...»^۲ و... تاریخ گذشته نزدیک این

۱. سوره جمعه آیه ۲

۲. مجمع البیان: ج ۱، ص ۲۸۴.

سرزمین هم نشان می‌دهد در آن سال‌ها که تبلیغات «ماتریالیستی» و «مارکسیستی» در ایران به اوج خود رسیده بود^۱، باز جوان ایرانی به «خلأ» موجود در این اندیشه پی برد و به این نتیجه رسید که:

«غیبت خدا هستی را قبرستان بی کرانه‌ای می‌کند که انسان خود را در آن تنها می‌یابد»^۲.

اینها نژادی هستند که در «اندیشه» بلند داشتن و «حق پذیری» زبانزد دنیا بوده‌اند.

مطلب دوم:

نسل امروز ما «ضال» نیستند، بلکه «غاوی» هستند. «غاوی» معانی متعدد دارد، یکی از آن معانی «سرگردانی» و «رهایی» و «بی‌راهی»^۳ است. اصلی‌ترین تفاوت «ضال» با «غاوی» در این است که برای انسان ضال و گمراه، راه و هدف تعریف شده، ولی او انتخاب نکرده است. اما برای غاوی، راه یا تعریف نشده و یا تعریف درستی برای آن ارائه نشده و یا تحمیل شده است، برای همین انتخاب درستی صورت نگرفته و شخص سرگردان است؛ یعنی ضلالت ریشه در «علم» و تمرد «آگاهانه» دارد، ولی غوایت ریشه در «جهل» و تمرد «غافلانه» دارد.

شیطان هم به سرگردان نمودن فرزندان آدم قسم یاد کرده است: «وَلَا غَوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ»^۴ و تنها این گروهند که جاهلانه از او تبعیت می‌کنند «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۵.

۱. سال ۱۳۲۰ به بعد.

۲. دکتر شریعتی، خودسازی انقلابی، ص ۹۳.

۳. یکی از معانی «غاوی» در لغت نامه دهخدا «بی‌راه» است.

۴. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

۵. همان، آیه ۴۲.

این حالت هر چند در یک گروه سنی - مثلاً نوجوانی و جوانی - مشهودتر است، ولی بسیاری افراد ممکن است فرصت‌هایی از حیات و زندگی‌شان را در این حالت به سر ببرند و مصداق «غوایت» باشند. از این جهت «غوایت» مفهومی تقریباً عام و فراگیر است و بسیاری افراد - در هر گروه سنی یا موقعیت فردی و اجتماعی - می‌توانند مخاطب این مقاله باشند.

مطلب سوم:

از نگاه شریعت اسلام، قرآن بزرگ‌ترین «دستورالعمل» حیات، کتاب انسان‌سازی و نسخه سعادت بشر است. دلیل این امر آن است که حرف‌های قرآن، متناسب و هماهنگ با نیازهای فطری انسان می‌باشد و به تعبیر استاد جوادی آملی، سخن قرآن همان سخن آشنای درون است. قرآن ترجمان هستی انسان می‌باشد و لسان قرآن بیانگر همان لسان فطرت و تفسیر روح و جان آدمی است.^۱ از این جهت قرآن هرچند سنگین است، یعنی پرمحتوا و پرمغز است، چون حق و حقیقت سبک مغز نیست:

﴿أَنَا سَنَقِلُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲، و کوه قدرت حمل آن را ندارد: ﴿لَوْ أَنزَلْنَاهَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۳ ولی آسان است و سخت فهم نیست، چون فطرت انسان طالب آن است و تحمیل بر فطرت نیست ﴿لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾^۴ پس معارف آن برای همه قابل دسترس می‌باشد.

شاید در جامعه قرآنی فعلی ما، وقت آن رسیده باشد که «عذر تفسیر به پیشگاه قرآن» ببریم و گامی در جهت رهایی قرآن از «مہجوریت»^۵ برداریم و به تعبیر امام علی (ع)، قرآن را به «سخن» آوریم، او که در آخرین وصیتش به فرزندش نیز

۱. آیه الله جوادی آملی کتاب شریعت در آینه معرفت ص ۳۸۱ بد بعد رجوع شود.

۲. سوره مزمل (۷۳) آیه ۵.

۳. سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱.

۴. سوره فمر، (۵۴) آیه ۱۷.

۵. و قال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذه القرآن مهجوراً (سوره فرقان آیه ۳۰)

سفارش به فهم و عمل به قرآن نمودند^۱

این کتاب هم انسان را به «دانایی» مسلح می‌کند و هم «توانایی»، چرا که حق تلاوت قرآن «فهم» و به کار بستن آن است: «یتلونه حق تلاوته»^۲ اگر چنین نبود غربی‌ها به تأثیر عملی قرآن در برکات علمی‌شان اعتراف نمی‌نمودند:

«واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت، عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است»^۳.

در مقاله حاضر، در موارد متعدد، به آیات قرآن استناد شده است. یاد آور می‌شود، ذکر آیات در این مقاله، از باب تفسیر نمی‌باشد، بلکه نوعی «تطبیق» است. استشهاد به آیات قرآن، بیان مصداقی از مصادیق خطاب‌های قرآن است و به اصطلاح این عمل «استنطاق» قرآن می‌باشد، همان‌طور که امام علی (ع) فرمودند: قرآن را به سخن در آورید^۴. پس آنچه در این مقاله مورد نظر است، «تطبیق» آیات بر جریان زندگی امروزه انسان‌ها و بیان یک نمونه و مصداق آن است؛ نه «تفسیر» آیه.

مطلب چهارم:

دین به انسان دستورالعمل و «الگو» می‌دهد، و اسوه‌های دینی موفق - خواه قرآنی، خواه غیر قرآنی - متعلق به زمان و مکان خاصی نیستند، بلکه به تاریخ انسان‌ها تعلق دارند. در این مقاله الگوهای دینی «اهل رشد» معرفی شده‌اند و به عنوان نمونه به الگوهای «عاشورا» و نهضت امام حسین اشاره شده است. منظور از الگوهای عاشورا و

۱. و الله، الله فی القرآن لا یسبِقکم بالعمل به غیرکم (نهج البلاغه نامه ۴۷)

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۱.

۳. المعجزة الخالدة، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۳۱ (سخن از دینورث مستشرق است).

۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه: «دالک القرآن فاستنطقوه» هر چند سخنگوی حقیقی قرآن خود آن بزرگان هستند.

عاشورا‌ییان، هم اشاره به خود نهضت است و هم اشاره به همه کسانی که در طول تاریخ، در «اندیشه» و «عمل» به آنها اقتدا کرده‌اند، چرا که «حسین» خود یک «مکتب» است، نه «شخص» چون هدفش کلی و نوعی است، نه شخصی و فردی.

و تعبیر به «مکتب» هم برای آن است که هم به انسان «اندیشه» می‌دهد (جهان بینی) و هم دستورالعمل زندگی (ایدئولوژی).

در نتیجه مناسک عاشورا، مناسک «زندگی» است نه «مرگ». زیبا زیستن می‌آموزد و اگر زیبا مردنی در آن مطرح است، محصول زیبا زیستن است، شکی نیست تا انسان تناسبی با زندگی زیبای عاشورا‌ییان و امام شهیدان پیدا نکند، از مرگ زیبا هم خبری نخواهد بود، مرگی که بتواند نام انسان را در تاریخ جاودانه سازد.

هرچند امروزه، نگاه ما به نهضت حسین، بیشتر نگاه «عاطفی» است، نه «آموزشی» و تربیتی. ولی امیدواریم در آینده نزدیک، نسل حسینی خود را به زیور تعلیمات حسینی آراسته کرده «شور» حسینی را به «شعور» حسینی تبدیل نماید و در نگاه عاطفی، توقف نکند و امیدواریم این مقاله، در فراهم آوردن بستر مناسبی برای این حرکت مؤثر باشد.

مطلب پنجم:

مقایسه‌ای بین «اهل رشد» و «اهل غی»^۱ نتایجی علمی و عملی به دنبال دارد که می‌تواند در اصلاح روند نظام تعلیم و تربیت - (اعم از خانواده و مراکز رسمی^۲ و غیر رسمی^۳ تعلیم و تربیت مورد توجه و استفاده قرار گیرد، چرا که این نسل محصول تربیت این دو نظامند و «سرگردانی» آنها نیز ثمره همین تعلیم و تربیت است.

۱. به استناد آیه ۲۵۶، سوره بقره ﴿لَا اكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾.

۲. کودکان، مدرسه، دانشگاه و...

۳. رسانه‌های گروهی و جمعی و...

متن مقاله، حاوی مقایسه اهل «رشد» و اهل «غی»^۱ و پیامدهای حاصل از آن است. در بیان هر مورد پیشنهادهای علمی و عملی به: الف) متصدیان تربیتی و آموزشی؛ ب) اهل غوایت و سرگردانی، شده است.

نتایج و پیامدهای حاصل از ارزیابی مختصات اهل «رشد» و اهل «غی»

۱- هدفدار و حکیمانه زیستن اهل «رشد»، جهان مجموعه‌ای هدفدار است که انسان نیز از این مجموعه مستثنا نمی‌باشد. او همواره در پی این بوده است که پاسخ شش سؤال را برای خود روشن نماید:

من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟ با که هستم؟ و به کجا می‌روم؟

در این اندیشه هر چیز زیبایی خاص خودش را دارد، زندگی زیبا، مرگ زیبا، هدفدار زیستن، هدفدار مردن، چرا که همه چیز «غایت» دارد و «هدفمند» است (همین اندیشه است که راه انسان الهی را از انسان مادی جدا می‌کند).

استاد محمد تقی جعفری، از شناخت انسان نسبت به «موقعیت» خود، با عنوان «تعهد برین» یاد می‌کند و آن را عالی‌ترین ویژگی زندگی هدفدار می‌داند و می‌گوید:

«تعهد برین عبارت است از شناخت موقعیت خویش در جهان هستی و ملتزم بودن به تکامل و به ثمر رسانیدن شخصیت».^۲

نقطه مقابل انسان حکیم^۳، انسان «غاوی» و «بی‌راه» است که هنوز به تعریف درستی از «حیات» نرسیده است. برای همین «بودن» و «نبودن» چندان تفاوتی برایش

۱. توصیه می‌شود در همه موارد معنای دوم غی یعنی سرگردانی و بی‌راهی در نظر گرفته شود.

۲. محمد تقی جعفری فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۷۳.

۳. در مفهوم حکیم سه ویژگی نهفته است: الف - هدفدار زیستن؛ ب - گزینش عالی‌ترین و بهترین هدف‌ها؛ ج - از کوتاه‌ترین راه به هدف رسیدن.

ندارد. او نه از «حیات» لذت می‌برد و نه از «مرگ». چنین انسانی یا از چیزی خوشش نمی‌آید و یا لذاتی گذرا و آنی نصیبش می‌شود، چرا که معیار ثابتی برای «ارزش» گذاری ندارد، حتی حضور در مجلس «حسین» برایش لذتی ندارد، چون برای این حضور هدف و دلیلی ندارد. علامه جعفری در این باره می‌فرماید:

«اساسی‌ترین مختص پوچ‌گرایی دگرگون شدن احساس حیات طبیعی است که نه تنها حیات را از جوشش خود می‌اندازد، بلکه در عین حال آن را به عنوان یک ضرورت تنفر آور در نظر انسان جلوه می‌دهد، مانند اجباری که یک انسان تشنه، خوردن آب گل آلود را پر ارزش احساس نماید»^۱.

قرآن کریم در موارد متعدد به این هدف‌مندی اشاره می‌کند و خلقت انسان را عبث و بیهوده نمی‌داند^۲ در حالات امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که آیه ﴿وایحسب الانسان ان یترک سدی﴾ را بسیار می‌خواند و می‌گریست.

عاشوراییان نمونه بارز این خصلتند، او اگر می‌ماند می‌داند چرا می‌ماند (امام سجاد، جوان بیست و دو ساله) و حیات دارد و اگر می‌رود، می‌داند چرا می‌رود. نه برای ماندن و نه برای رفتن ذره‌ای تردید به خود راه نمی‌دهد. برای عاشوراییان و اهل رشد امروز نیز حضور در «مجلس» حسین و «مکتب» عاشورا تعریف شده است. برای همین «او» چون برای این حضور «دلیل» دارد اگر بهره‌برداری مناسب نکند، از هدفش دور افتاده و چون دیگران گرفتار «خسران».

مطابق اعتقاد روان‌شناسان به «تصعید»^۳ انسان هدفدار برای صعود به کمال واقعی خود حتی قادر است تمایلات نفسانی را به خدمت بگیرد و نه تنها آنها را سرکوب

۱. محمدتقی جعفری، همان، ص ۲۰

۲. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. sublimation - عملی که با آن می‌توان احساسات هیجان‌انگیز غریزی را از حالات اولیه به سوی هدف‌های عالی‌تر و بهتر طوری سوق داد که هم رضایت خاطر آن فرد حاصل شود و هم به نفع اجتماع باشد.

نکند (چرا که اسلام دین رهبانیت نیست)، بلکه جهت تکاملی به آنها بدهد.

به عنوان مثال، چنین انسانی مثل سایر انسان‌ها نیاز به تفریح و سرگرمی دارد، ولی به سراغ تفریح و بازی‌های هدفداری چون: شنا، کشتی، اسب سواری، تیر اندازی، و... می‌رود که هدف‌های عالی‌تری را در آنها جست‌جو کند.

پیام اهل «رشد» به اهل «غی»:

بار دیگر به آرمان‌های خود باز گردید و در آنها تجدید نظر کنید، فلسفه «حیات» را برای خود تعریف و روشن کنید. اگر می‌پذیرید، یا رد می‌کنید بدانید چرا چنین می‌کنید، تا از «لذت» حیات بهره‌مند گردید.

توصیهٔ اهل «رشد» مجریان نظام تعلیم و تربیت (اعم از خانه، مدرسه، دانشگاه، رسانه‌های گروهی و...)

این نسل را در راه رسیدن به «تعاریف» صحیح یاری کنیم و بستر مناسبی برای کسب علم و باروری اندیشه آنها به ویژه در جوانی - که بهترین دوره برای «تصعید» است - فراهم آوریم باید این واقعیت تلخ را پذیرفت که امروزه بین برنامه ریزی‌ها و آموزش‌ها با نیازهای واقعی این نسل فاصله زیادی به چشم می‌خورد. آیا مدرسه ما دریچه‌ای به روی زندگی کودک می‌گشاید؟ آیا تلویزیون به عنوان «دانشگاه عمومی»^۱ این نقش حساس را به خوبی ایفا می‌کند و در بسیاری موارد «تخیلات» و «احساسات» نوجوانان و جوانان را به بازی نمی‌گیرد.^۲

۱. تعبیر امام خمینی از این رسانه در بیان اهمیت آن، (صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۳. تاریخ سخنرانی ۵۷/۱۲/۲۹).
 ۲. نمونه آن سریال‌های متعدد از جمله «ازدواج» که با واقعیت‌های موجود جامعه فاصله بسیار دارد یا فیلم‌های متعدد «پلیسی» و «جنایی» که هدف مشخص آموزشی در بر ندارد، کارتون‌های تخیلی که در رشد و جهت دهی اندیشه نقشی ندارد و... -

۲- خود آگاهی و خود باوری اهل «رشد». خود فروشی و خود باختگی اهل «غی»
اگر بپذیریم انسان موجودی دو بعدی با دو گرایش کاملاً متفاوت است که یکی از این دو کشش و گرایش، او را از سایر جانداران ممتاز می‌سازد، نگاه ما به انسان، نگاه به «حیوان ناطقی» نخواهد بود که جنس مشترکی با سایرین دارد و تنها در «ناطقیت» یعنی «قدرت اندیشه و سخن‌گویی» تفاوت دارد، مگر این که این «ناطقیت» را نهان‌خانه اسرار و رموز «مافوق» طبیعی بدانیم.

در دیدگاه‌های انسان‌شناسی، هر کجا سخن از «معمای هستی» بودن انسان است، یقیناً نگاهی مافوق «خود» غریزی و وجه خلقی و زمینی اوست، چرا که در این بعد، نه تنها انسان مجمع اسرار و رموز نیست، بلکه در مواردی حیوانات از او جلو ترند. پس او از آن جهت که «طبیعتی» دارد که به گل وابسته است، موجود «متوحشی» است که اگر ارتقای دهیم در ردیف سایر حیوانات قرار می‌گیرد که روی به سوی خاک و خاکدان دارد. «تن‌زده اندر زمین چنگال‌ها»

اما وجه دوم؛ یعنی خود فطری و وجه ملکوتی و عرشی او، همان خود انسانی و ارزشی است که نهان‌خانه اسرار «مافوق» طبیعی و راه صعود انسان به عالم بالا می‌باشد «جان کشیده سوی بالا بالها» و اگر از «متمدن» بودن انسان سخنی به میان می‌آید، مربوط به همین وجه است.

قرآن کریم برای این اندیشه مهر تأیید زده و در توصیف هر یک، با خصوصیات خاصشان پرداخته است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»^۱ (وجه ملکوتی) «ثم ردناه اسفل السافلین»^۲ (وجه ملکی) همه تجلیل‌هایی که در قرآن از انسان به عمل آمده است، مربوط به بعد ملکوتی و مافوق مادی انسان است و بعد مادی و ملکی، تنها نقش «ابزاری» در این راه دارد.

۱. سوره تین، آیه ۴.

۲. همان، آیه ۵.

در نگاه اهل رشد، سلوک انسان به سوی کمال، هم از جنبه نگرش و بینش و هم از جنبه گرایش و کوشش از این «راه» می‌گذرد و انسان «سالک» کسی است که همواره بین دانایی و توانایی «سعی» می‌کند و در این احرام «محرم» اسرار خداوندی می‌گردد. «محرم» که شدی بکوش محرم گردی» و تمام ارزش انسان به همین سعی و سلوک است «قیمه کل امرئ ما یحسنة»^۱.

در جوامع غربی که توجه بیشتر به وجه «طبیعی» و «زمینی» انسان است، انسان نقش «ابزاری» دارد و معادل با شیء محسوب می‌شود و در خدمت اهداف جامعه می‌باشد. دکتر شریعتی با مقایسه دو نظام تعلیم و تربیت غربی و اسلامی، ضمن بیان ۲۳ تفاوت اساسی در این دو نظام، یکی از تفاوت‌ها را همین امر می‌دانند:

در تعلیم و تربیت غربی، انسان وسیله است برای نیاز جامعه، در تعلیم و تربیت اسلامی انسان هدف است و نیاز جامعه وسیله^۲.

در تربیت اسلامی که عامل امتیاز جنبه مافوق طبیعی بشر است، انسان مقصود آفرینش و مجمع اسرار خداوندی می‌باشد که دارای بالاترین ظرفیت‌ها و توانمندی‌هاست و گنجی در خرابات تن به حساب می‌آید:

رو بندگان گشایید ز سر پرده اسرار پس خویش بدانند که سلطان نه گدائید
گنجید نهان گشته در این توده پر خاک چون قرص قمر از ابر سیاه باز برآیید^۳
انسانی که در این مکتب تربیت نیکو شده باشد، می‌داند، می‌بیند و می‌یابد که خودش «آیت» الهی است: ﴿و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون﴾^۴
و حتی در احترام به «کرامت» و «شرافت» این موهبت آسمانی بر خود نیز درود و تحیت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۱. این همان گفتاری است که چاحظ یکی از دانشمندان اهل سنت معتقد است اگر جز همین رهنمود نداشتیم همین برای امت اسلامی کافی و شافی و بی‌نیاز کننده بود.

۲. دکتر علی شریعتی، فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۱۱۵.

۳. دیوان شمس تبریزی، ص ۲۶۹.

۴. سورة ذاریات، آیه ۲۱.

می‌فرستد: ﴿فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم تحیه من عندالله مبارکة طیبه﴾^۱ و این سلام را مایه برکتی ارزشمند از سوی خداوند می‌داند. ببینید تفاوت ره، در دو مکتب تربیتی از کجا تا به کجاست! در این اندیشه است که انسان سرمایه وجودی خود را به بهای اندکی نمی‌فروشد، چرا که به ارزش «یوسف» خود آگاه است.^۲ برای همین نفس انسان را بزرگ‌ترین کتاب آفرینش برای مطالعه دانسته‌اند که حاصل سرمایه‌های ارزشمندی است که اگر به موقع شناسایی نشود و در مسیر صحیح هدایت نشود، صاحبش موجود ورشکسته‌ای است که خسارتش با چیزی جبران‌پذیر نیست: ﴿ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم...﴾^۳.

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿علیکم انفسکم﴾^۴ می‌فرماید:

«نفسها همان راه هستند نه راهرو. نفس همان طریق است که باید آن را سلوک نماید پس طریق آدمی به سوی پروردگارش همان نفس است که دارای تطورات گوناگون و درجات و مراحل است»^۵.

قلب چنین انسانی بیت الرب حقیقی و بیت الله الحرام^۶ است که حتی «کعبه» ظاهری هم وسیله و حج هم بهانه خوبی برای ارجاع انسان‌ها به این بیت ملکوتی می‌باشد:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوق همین جاست بیائید، بیائید
معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته چرائید چرائید^۷

۱. سوره نور، آیه ۶۱ انفسکم در این آیه هم به معنای سلام به یکدیگر آمده هم به خودتان.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۰.

۳. سوره شوری، آیه ۴۵.

۴. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۵. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۶۰.

۶. گفت بیغمیر که حق فرموده است:

من نگنجم هیچ در بالا و پست در زمین و آسمان و عرش نیز
من نگنجم این نفس دان ای عزیز در دل مؤمن یکنجم ای عجب
گر مرا جویی از آن دل‌ها طلب

۷. دیوان شمس، ص ۲۶۸.

برای «راه یافتگان»، همه چیز نقش «ابزاری» و «وسیله‌ای» دارد و اینها یا هدف نیستند، یا اگر هدف باشند اهداف مقدماتی و نسبی هستند که انسان را به هدف اصلی «آرمانی» می‌رسانند، حتی قرآن با همه عظمتش وسیله صعود انسان است، نه هدف. زنده نگه داشتن نهضت حسین هم، وسیله صعود است، نه هدف. عاشوراییان با «حسین» صعود می‌کنند و بالا می‌روند. این راه‌هایی هستند برای کشف گنج‌های نهفته درون انسان، «لیثیروا لهم دلائل العقول»^۱ و همه رسولان الهی به سوی بشرند. نقطه مقابل این اندیشه، رها شدگان و خود باختگانی‌اند که نشانه چهلشان همین بس که قدر و قیمت خود را نمی‌شناسند، «العالم من عرف قدره و كفى بالمرء جهلاً الا يعرف قدره»^۲

استاد مطهری در بحث خود زبانی و خود فراموشی ذیل این سخن امیرالمؤمنین (ع): «عجبت لمن ینشد ضالته و قد اضل نفسه فلا یطلبها» می‌فرماید: «خود را گم کردن و فراموش کردن، منحصر به این نیست که انسان درباره هویت و ماهیت خود اشتباه کند و مثلاً خود را با بدن جسمانی و احياناً با بدن برزخی آن چنان که احياناً این اشتباه برای اهل سلوک رخ می‌دهد، اشتباه کند. هر موجودی در مسیر تکامل فطری خودش که راه را می‌پیماید، در حقیقت از خود به خود سفر می‌کند؛ یعنی از خود ضعیف به خود قوی می‌رود.

علی هذا انحراف هر موجود از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است، این انحراف بیش از همه جا در مورد انسان که موجودی مختار و آزاد است صورت می‌گیرد، انسان هر غایت انحرافی را که انتخاب کند، در حقیقت او را به جای «خود» واقعی گذاشته است»^۳

۱. نهج البلاعة، خطبه اول.

۲. همان، خطبه ۱۰۳.

۳. استاد مطهری، سیری در نهج البلاعة، ص ۲۹۷.

و به تعبیر سهروردی:

هان تا سر رشته خرد گم نکنی خود را ز برای نیک و بد گم نکنی
 رهرو تویی و راه تویی منزل تو هشدار که راه خود به خود گم نکنی
 با توجه به این که همین خود باوری زمینه «اعتماد به نفس» را در انسان فراهم
 می‌آورد. امام خمینی شرط استقلال را همین امر می‌داند و تأکید می‌کند: «باید نمی‌شودها
 را از مغزها بیرون کرد»^۱.

پیام عاشوراییان به نسل «گاوی» در طی تاریخ، این است که به توانمندی‌های
 خود باز گردند و گوهرهای جانیشان را در هر کوی و برزن به هر بهای اندکی بفروشند: «و
 شروه بئمن یخس دراهم معدوده»^۲ و پس از عرضه آنها به واژه‌های منفی «نمی‌دانم»
 «نمی‌توانم» و... تمسک نجویند اهل «رشد» هشدار می‌دهند: نسلی که هر لحظه وقت،
 جوانی، استعدادهای فطری، سلامت و فراغت و همه برکات زندگی‌اش را به بهای اندکی
 عرضه می‌کند و به این معامله خشنود می‌گردد، آن چنان گرفتار «روز مرگی» می‌گردد که
 در بازار کناسان، مست متاع ناچیزشان می‌شود و دیگر عطر عاشوراییان مستش نمی‌کند،
 چرا که با آنها تناسبی ندارد.

مجربان تعلیم و تربیت باید بدانند که سرزمین جان انسان «به ویژه در نوجوانی و
 جوانی» مستعد نمو برکات است: و «و من آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها
 الماء اهتزت و ریت...»^۳ زمینه این خود آگاهی و خودشناسی را برای این نسل (با توجه به
 سنین خاص) فراهم آوریم که یکی از حقوق فرزندان یک امت، حق تربیت نیکو
 می‌باشد.^۴

۱. خود باوری و خود باختگی از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۱۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۹.

۴. امام سجاده در رساله حقوق خود یکی از پنجاه حق عنوان نموده، را حق تربیت فرزند می‌داند. (رساله حقوق
 امام سجاده، حق ۲۳).

علامه جعفری، در تأکید بر رکن اصلی تعلیم و تربیت یعنی انسان می‌گوید:

«برای شناخت اهمیت فوق العاده چگونگی برقرار کردن ارتباط تعلیم و تربیت با انسانی که مورد تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، نخست باید بدانیم که در این دنیا هیچ حیوانی پشه آفریده نمی‌شود که بعدها در هوا عقاب و در دریا نهنگ و در خشکی شیر شود، مگر انسان»^۱

۳- حفظ کرامت در اهل «رشد» و احساس دناّت در نسل «غاوی»

کرامت یک تعبیر عربی است که ظاهرآ معادل دقیقی در فارسی ندارد. در این مقاله با مفاهیمی، چون: غیرت، شرف، عزت، هویت، انسانیت و... برابر می‌باشد.

کرامت به دو بخش بالذات و بالتبع تقسیم می‌شود که هر دو بعد آدمی را شامل می‌شود. «جان» انسان بالذات شریف است و شرافت «تن» بالتبع می‌باشد؛ یعنی شرافت جسم به جان است و گرنه جسم ذاتاً در ردیف جانداران، بلکه در مواردی پایین‌تر از آنان است و به خودی خود شرافتی ندارد. همان‌طور که سعدی می‌گوید: تن انسان شرافتش به جان آدمی است، نه به خودی خود.

«تن آدمی شریف است به جان آدمیت»

حفظ عزت و کرامت و انسانیت در قرآن کریم اساس خلقت معرفی شده است:

«لقد کرمنا بنی آدم»^۲؛ و به خاطر همین ویژگی است که خشکی و دریا در اختیار انسان و تحت تصرف او قرار گرفته است: «و حملنا هم فی البر و البحر و...»^۳.

در روایات و سخنان بزرگان نیز حفظ کرامت و احساس شخصیت، اساس سلامت روحی و دوری از گناه معرفی شده است و حقارت شخصیت و احساس ذلت و خواری،

۱. محمد تقی جعفری، تعلیم و تربیت اسلامی، به کوشش محمد رضا جواد، ص ۸۶.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

عامل آلودگی و ارتکاب گناه دانسته شده است.^۱

روان‌شناسان نیز علت اصلی بروز اختلال‌های روانی را ضربه خوردن و صدمه شخصیت و عزت نفس می‌دانند. چرا که هر کس شخصیت خود را لگد خورده تلقی کند، احساس ذلت و خواری نموده، از ارتکاب هیچ رفتار ناشایسته‌ای روی گردان نیست.

یکی از حربه‌های مهم استعمارگران هم در «خود باخته کردن» ملت‌ها همین است که ابتدا سعی در تخدیر و تضعیف هویت فرهنگی و تحقیر شخصیت آنها کرده و عزت نفسشان را لگد کوب می‌نمایند، سپس برنامه‌های خود را بر آنان تحمیل می‌کنند. امام خمینی در این خصوص می‌فرماید:

«و ما آن صدمه‌ای که از قدرت‌های بزرگ خوردیم، صدمه شخصیت بود. آنها کوشش کردند که شخصیت ما را از ما بگیرند».

پیام عاشورا بیان به همه تاریخ این است که اجازه ندهید غیرت و عزت انسانی‌تان لگد بخورد که اگر چنین باشد با هیچ بهایی قابل جبران نمی‌باشد. هدف اصلی نهضت حسین هم حفظ کرامت و عزت؛ یعنی «آزادگی معنوی» انسان بود. برای همین حسین سمبل «آزادگی» در جهان و «سید الاحرار» معرفی شده است او که خود فرمود: «انی لا اری الموت الاسعاده ولا الحیوة مع الظالمین الا یوماً». علامه جعفری در این باره می‌فرماید:

«تاریخ آزادی چیزی جز حفظ شخصیت انسانی انسان نیست هر چه که شخصیت حسین و کار بی نظیرش را مطالعه می‌کنیم بیشتر به پدیده اعجاز‌آمیز آزادی شخصیت انسان از قید و زنجیر بردگی آگاه می‌شویم»^۲

نسلی که شخصیت خود را پایمال شده و لگد خورده احساس کند، در آسمان زندگی قدرت پرواز و اوج‌گیری ندارد، یعنی محصول نهایی حقارت و دنائت، «افسردگی» می‌باشد.

۱. از جمله امام علی می‌فرماید: «من کرمیت علیه نفسه لم یهتفها بالمعصیه».

۲. محمد تقی جعفری، حادثه کربلا در مثنوی، ص ۷۹.

توصیه‌های چند به متصدیان نظام تعلیم و تربیت و مربیان تربیتی:

الف) نظام تربیتی و مربی همواره به برابری «انسانی» مربی و متربی توجه نماید. همین احساس برابری، مهم‌ترین عامل «ارتباط» برقرار کردن و تأثیر گذاری می‌تواند باشد. متوجه باشیم تک تک انسان‌هایی که ما با آنها برخورد می‌کنیم می‌توانند مخاطب «لقد کرما بنی آدم...» و آیات متعدد دیگر قرآن باشند که ما در برابر حفظ این کرامت، مسئولیم؛

ب) برای برانگیختن «عزت نفس» و ارزنده سازی شخصیت این نسل، در نظام تربیتی، نقاط مثبت و خوب رفتار و کارهای آنها را یاد آور شویم^۱ متوجه باشیم انسان در بدترین شرایط و منحرف‌ترین حالت‌ها، باز در او نقاط مثبت می‌توان یافت، خاطرات بعضی مربیان تعلیم و تربیت در این باره شنیدنی است، منتها یافتن نقاط قوت در این افراد کار آسانی نیست، ولی اگر این زحمت را به خود دادیم، برای بالا بردن شخصیت او، می‌توانیم دست روی همان ویژگی بگذاریم و آن را به رخس بکشیم؛

ج) هرگاه با مشکل تربیتی در یک شخص مواجه شدیم، در مقام حل آن مشکل، متوجه حفظ کرامت و شخصیت شخص باشیم که احیاناً با برخورد غلط، شخص دچار احساس «حقارت» و تزلزل شخصیت نشود، چرا که اگر چنین شود او در معرض لغزش و انحراف بیشتر قرار می‌گیرد؛

ی) رعایت اصول «تغافل»، «تسامح» و «تساهل» در امر تربیت. در نظام تربیتی پیشوایان دین بر این اصول تأکید شده و سفارش شده است به افراد حسن ظن داشته باشیم و از اولین خطاهای آنها صرف نظر کنیم، دست مهر بر سر آنها بکشیم و آنان را در جبران مافات یاری کنیم.^۲

۱. امام علی (ع) در این باره می‌فرمایند: فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل ان شاء الله.

۲. در آیه ۱۱۹ سوره نحل نیز بر این امر تأکید شده است: ﴿ثم ان ربك للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحیم﴾.

۴- «فرصت» و «قدرت» انتخاب آگاهانه داشتن، زمینه‌ای برای استقلال اندیشه و عقیده:

در شرح این ویژگی بیان چند مطلب در این رابطه ضروری می‌باشد: اولاً، در نظر بعضی دانشمندان امتیاز انسان با سایر موجودات در پابندی به سه «دال» است: دانایی، درد، دین. و در بین این سه، اندیشه و دانایی انسان حرف اول را می‌زند^۱ چرا که زمینه‌ای فراهم می‌کند که انسان به بصیرت می‌رسد^۲ و به تبع این، دو دال دیگر هم برایش معنا پیدا می‌کند:

ثانیاً، از بین اقسام معرفت «برهانی، شهودی، تقلیدی» اولین گام در پذیرش عقاید - مطابق آیات قرآن کریم - آراسته شدن به زیور حکمت و برهان است و راه به سوی خدا با «برهان قاطع» آغاز می‌شود: ﴿ادع الی سبیل ربک بالحکمة﴾^۳.

ثالثاً، هدف اصلی پیامبران «تعریف» راه بوده است، نه تحمیل ﴿انا هدیناه السبیل﴾^۴؛ آنها آمده‌اند که زمینه بهترین انتخاب‌ها را برای بشر فراهم آورند، نه انتخاب‌های خود را به بشریت تحمیل کنند زیرا به تعبیر استاد مطهری «پیامبران پرستش را ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش را به بشر آموختند» پس «اصل» رسالت رسولان ارائه طریق است و نتیجه آن؛ یعنی انتخاب‌های درست یا نادرست مردم «فرع» بر آن بوده است. ﴿اما شاکراً و اما کفوراً﴾^۵

پس ارزش «اصول» دین در تحقیقی و گزینشی بودن آن است^۶، و تنها، فروع دین

تقلیدی می‌باشد^۷

۱. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ولا تنف ما لیس لک به علم﴾ (اسراء آیه ۳۶).

۲. امام علی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فانما البصیر من سمع فتنکر و نظر فایسر﴾ (نهج البلاغه خطبه ۱۵۳).

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۴. سوره انسان، آیه ۳.

۵. سوره انسان، آیه ۳.

۶. چون اعتقاد از «عقد» به معنای گره زده است اعتقادات هر انسان گره‌هایی هستند که هر کسی باید با تکیه بر معرفتش در قلب خود بزند و انسان همواره میهمان عقاید خود است چه در خواب و چه در بیداری و از این جهت امری کاملاً درونی و شخصی می‌باشد برای همین عقیده را هرگز نمی‌شود تحمیل کرد هر چند عمل را بشود تحمیل کرد.

۷. این هم برای کسی که مجتهد نباشد و نتواند به احتیاط عمل کند.

هر چند دین «صراط» است، ولی عقل در این راه نقش «سراج» را دارد و اگر این روشنائی نباشد، انسان راه را با چشم باز نمی‌رود و در نتیجه «لذت» این رفتن را هم درک نمی‌کند. همین امر، «شک» در اعتقادات را برای نوجوان و جوان تجویز می‌کند. از اقسام شک - تصویری و تصدیقی - شک تصویری، همواره لازمه صعود انسان به قله کمال می‌باشد و به تعبیر زیبای استاد مطهری، این شک هر چند منزلگاه خوبی نیست، ولی گذرگاه مناسبی برای رسیدن به آرامش انسانی می‌باشد؛ یعنی با شک کردن است که انسان از آرامش «حیوانی» به آرامش «انسانی» صعود می‌کند^۱ و درجات ایمان را یکی پس از دیگری بالا می‌رود.

تالیمان کفر و کفر ایمان نشود یک بنده به حق مسلمان نشود یکی از عوامل «دین‌گریزی» نسل غاوی، همین عامل است که «تربیت دینی» در مورد آنها بدون «معرفت برهانی دینی» صورت گرفته است. آنها با حرف یک گروه، به دین معتقد می‌شوند و با حرف گروه دیگر، از دین خارج می‌شوند.

امام علی (ع) می‌فرمایند:

«دین را نباید از دهان مردم گرفت، دین را باید با برهان به دست آورد.» «اعرف الحق تعرف اهله». انسانی که از این کانال بگذرد دچار تزلزل و تذبذب در دین نمی‌شود و وقتی خلاقی از یک فرد متدین می‌بیند، آن را به حساب «فرد» می‌گذارد؛ نه «دین». آیات متعدد قرآن کریم نیز تأکید بر اندیشه و تعقل دارد^۲، حتی قرآن اصرار دارد که اگر انسانی قرار است هلاک شود این هلاکت و نابودی با «دلیل» و چشم باز باشد: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۳. حال باید دید آیا با این اندیشه و نگاه جهانی قرآن، کسی که اصل عقیده را با برهان قاطع پذیرفته باشد، این توصیه قرآن در جانش

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، مقدمه.

۲. و از این گروه به «اولوا الالباب» یاد می‌کند. (سوره زمر آیه ۱۷ و ۱۸).

۳. سوره انفال، آیه ۴۲.

نمی‌نشینند: ﴿لَا تَلْقُوا بَایْدِکُمْ اِلَى الْاِثْلَکَ﴾^۱ و در مقابل تند باد حوادث و شبهات، مصون نمی‌گردد: ﴿يَا اَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسُکُمْ لَا یَضُرُکُمْ مِنْ ضَلَّ اِذَا هَدَیْتُمْ﴾^۲. پیام عاشورا بیان این است که ای انسان‌ها، ما اگر همه هستی خود را در کف نهادیم و بر آرمان‌هایمان استوار ماندیم و بر این معامله خشنود گشتیم، این محصول گزینش آگاهانه‌ای بود که کردیم. بیا بید فرصت را غنیمت شمردید و به خود زحمت دهید. در انتخاب‌هایتان تجدید نظر و تأمل کنید. آنها را وارسی و بازبینی نمایید تا گزینش‌هایتان هم به زندگی‌تان «معنا» بخشد و هم از همراهی با آنها در فضای پر تلاطم زندگی «لذت» ببرید.

توصیه‌های لازم

با توجه به این که ریشه دارترین عوامل آسیب‌پذیری دینی، عدم ارائه تعریف درست و جامع از معارف دینی یا تربیت دینی به شیوه تقلیدی و تحمیلی می‌باشد، موارد ذیل توصیه می‌گردد:

الف) فرصت «خود درگیری» به متربی داده شود. او باید از محدودیت‌ها و اسارت‌هایی که بر دست و پای اندیشه‌اش بسته شده آزاد گردد تا اندیشه‌اش شکوفا گردد و «خود» گزینش کند. «فرصت» و «قدرت» گزینش را از او بگیریم و ما تنها نقش راهنما داشته باشیم، نه انتخاب‌گر و در این راه به او کمک کنیم تا در گذر اندیشه‌ها خود را به دست هر اندیشه‌ای نسپارد:

«می‌مخور با همه کس، تا نخورم خون جگر»؛

ب) تربیت دینی در بیشتر موارد امری «غیر مستقیم» است باید شرایط و فضای مناسب و مقدس و پاک فراهم کنیم، تا متربی در چنین فضایی به معرفت‌برهانی دست یابد؛

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

ج) در تقویت دانایی تربیتی، از فراهم آوردن زمینه کسب آگاهی‌های «جامع» و به دور از «تعصب» دریغ نکنیم؛

د) مربیان تربیت دینی را به معارف عمیق، متناسب با شبهات قابل طرح و با توجه به مقتضیات زمان به سلاح دانایی، به شیوه‌های روز مجهز کنیم و از طرف دیگر، فرصت بیان نقد را هم برای تربیتی فراهم آوریم.

دکتر علی قائمی درباره تربیت دینی می‌گویند:

«فراموش نکنیم ما با کودک و نوجوان سر و کار داریم، مخصوصاً در رابطه با نوجوان، باید دریابیم که آنها دنیای ذهنی ویژه‌ای دارند؛ یک دنیا سؤال، نقد، اظهار نظر و حتی ایرادگیری برایشان در همه زمینه‌ها، از آغاز نوجوانی مطرح می‌گردد. پرسش‌های عجیب و غریب دارند. ابهاماتی و تردیدهایی درمذهب برایشان مطرح است، آنها باید مجاز باشند مسائل خود را عرضه کنند، آنچه در درون دارند بیرون بریزند و البته مربی باید با صبر و وقار به آنها گوش فرا دهد و به حل و رفع آنها بپردازد. تکفیرها، تهدید، چماق داری‌ها، نه ساکت کننده‌اند، نه از میان برنده مشکل تردید...»^۱

۵- احساس مسئولیت کردن و به رسالت اندیشیدن:

اگر پذیرفته باشیم که انسان نه تنها خود موجودی هدفمند است و به حال خود رها نشده است؛ «ایحسب الانسان ان یترک سدی»^۲. بلکه مقصد و مقصود آفرینش نیز می‌باشد:

همه آفرینش مقصود اوست اهل تکلیف و عقل و بینش وست
عرش و فرش و زمان برای وی است وین تبه خاکدان نه جای وی است^۳

۱. دکتر علی قائمی، چگونگی تقویت و تثبیت نگرش و رفتار دینی، ص ۷۴.

۲. سوره قیامت: آیه ۲۶ شاید یکی از علل گریه و بی قراری امام علی هنگام قرائت این آیه توجه به همین سنگینی رسالت است.

۳. سنایی غزنوی، دیوان حدیقة الحقیقة، ص ۳۷۵.

ناچاریم به «رسالت» او هم معترف باشیم و همین رسالت «اختیاری» است که او را از سایر جانداران ممتاز می‌سازد.

این رسالت چه در قبال «خودش» باشد سنگین و حساس است که این «خود» امانتی است عظیم که آلودگی و ضایع نمودن آن عقل پسند و شایسته نمی‌باشد: ﴿لَا تَفْسُدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اَصْلَاحِهَا﴾^۱.

و چه در قبال «اشیا» و «اشخاص». تا با آنها مطابق با آرمان‌های حیات معقول رفتار کند. علامه جعفری، ضمن تقسیم زندگی انسان‌ها به شش قسم، زندگی آرمانی - که مقصود پیامبران الهی بوده است - را چنین تعریف می‌کند:

«زندگی دنیوی در مسیر حیات اخروی که حیات معقول نامیده می‌شود»^۲.

این همان نقش «ایزاری» داشتن دنیا و مافی‌ها می‌باشد که در این جا اگر چیزی هدف قرار گیرد، جزء اهداف «نسبی» است که رو به سوی آن هدف «مطلق» دارد. این‌جاست که انسان در برابر دارایی‌های دنیوی خود، به منظور بهره‌وری متناسب با آرمان‌هایش مسئول می‌شود، چرا که انسان همواره میهمان «اندیشه» و «عمل» خود است: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ﴾^۳.

و هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد: ﴿وَلَا تَزِرْ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۴.

از طرفی، درک این معنا، پشت انسان را سنگین می‌کند و از طرف دیگر، جای بسی امیدواری است که در «نهاد» انسان عامل هشدار دهنده‌ای^۵ وجود دارد که اگر سرکوب نشده باشد، چون زنگ خطری همواره ما را متوجه منافع و مصالح می‌کند و چون

۱. سوره اعراف، آیات ۵۶ و ۸۵.

۲. تکوینگر اندیشه‌ها، ص ۲۳۹.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۵.

۴. سوره انعام، آیه ۱۶۴ و...

۵. در تعبیر عامیانه به آن «وجدان» گویند در تعبیر قرآن نفس «نوامه» نامیده می‌شود نکته جالب توجه این‌که در قرآن خداوند به این نفس سوگند عظیم یاد کرده است. شاید یک علت آن همین حساسیت این نفس در هشدار دهنده‌گی باشد: ﴿لَا اَقْسَمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ لَا اَقْسَمُ بِالنَّفْسِ الْوَالِیَةِ﴾ (سوره قیامت).

یکی از صفات بارز انسان «نسیان» است، این نفس تذکر دهنده خوبی برای انسان می باشد.

از آنچه گفتیم، نتایجی حاصل می شود:

الف) انسان راه یافته (اهل رشد) و مسئول، همواره سهم خود را از «حیات» و زندگی مشخص می کند، چون در برابر آن مورد سؤال واقع می شود: «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم»^۱ و چون هر صحنه ای را آزمایش الهی در زندگی می داند خود را در برابر آن مسئول می داند: «و لتبلونکم حتی تعلم المجاهدین منکم...»^۲؛

ب - در اندیشه انسان های مسئول، تکالیف الهی، امتیاز و «تشریف» هستند، نه سنگینی و «تکلیف». «مردان الهی و راهیان کوی حق، هنگامی که به مرحله بلوغ رسیده و مکلف می شوند، خود را مشرف به قوانین الهی می یابند، نه مکلف به آنها»^۳ علت این امر هم این است که آن قوانین «پاسخ» به ندای فطرت آنها است، نه «تحمیل» بر آن؛ ج) در این اندیشه، حتی به قوانین و مقررات بشری احترام می شود و هر «قانون» حکم «ارزش» را دارد؛

یعنی قوانین و ارزش ها یکسانند و بین آنها تضادی نیست. از قول امام خمینی نقل می کنند که فرموده اند: امروز عبور از چراغ قرمز هم حکم حرمت دارد. این بدان معناست که در اندیشه ایشان، احترام به قانون خودش یک ارزش است و برای انسان مسئولیت آور می باشد؛

د) انسان همواره موظف به «مراقبه»^۴ و کشیک نفس است و از آن جهت که کلید سعادت و رستگاری در این «نظارت» است آن را «ام المسائل» در کسب اخلاق نامیده اند.

۱. سوره تکانر، آیه ۸.

۲. سوره محمد، آیه ۳۱.

۳. آیت الله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۴۷.

۴. همه مذاهب عمده جهان پرداختن به مراقبه را به اشکال مختلف توضیح می کنند از جمله اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم، نائوتیسم، هندوتیسم، و... برای اطلاع بیشتر به کتاب «مراقبه» نوشته جیمز هویت ترجمه متوجهر شایان مراجعه شود.

پس انسان همواره باید صادرات و واردات نفس را مواظبت نماید: «فلینظر الانسان الى طعامه»^۱ حتی در بعضی آیات قرآن این نظارت با دو «تقوا» (مقدماتی و تکمیلی) همراهی شده است.^۲ چنین نظارتی است که انسان را «امیر» نفس می‌کند، «نه اسیر نفس».

س) نسل «غاوی» بدانند تا خودشان سهم خود را از حیات مشخص نکنند کسی قادر به یاری آنها نخواهد بود: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۳؛ ی) به مجریان تربیتی توصیه می‌شود:

اولاً، در شیوه تربیت فعلی بازنگری جدی نموده، چرا که سست مسئولیتی این نسل در درجه اول ریشه در شیوه تربیت آنها دارد: «بنابراین، مبنای حرکت برای حل مشکل اساسی خودمان را باید تلاش برای کشف و ارائه اندیشه‌های برتر، منطقی قوی‌تر و راه حل مناسب‌تر و جذاب‌تر برای مسائل جامعه قرار دهیم»^۴.

ثانیاً، در نظام تربیتی، بیشتر آموزش‌ها بر اساس «واقعیات» خارجی باشد، نه «تخیلات» و آرمان‌های خیالی غیر قابل تحقق.^۵ امروزه بعضی برنامه‌های تربیتی به جای «مهار» تخیل‌های نوجوانان و جوانان، فرار از واقعیات زندگی و پذیرش مسئولیت را در آنها تشدید می‌کند و مؤید آرمان‌های خیالی آنهاست: «اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً»^۶.

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲. سوره حشر (۵۹) آیه ۱۸.

۳. سوره رعد، آیه ۱۱.

۴. سید محمد خاتمی، بیم موج، ص ۱۵۴.

۵. نمونه آن تلویزیون این جمیع جادویی و رسانه آموزشی - که بیشتر برنامه‌های آن برای جوانان و نوجوانان حکم «سراب» و «حجاب» را دارد تا آرزوهای قابل دسترس، نمونه آن رمان‌های عشقی و تخیلی است که موجب تخدیر ذهن فرد می‌شود و...

۶. سوره نور، آیه ۳۹.

۶- نظم و برنامه ریزی به منظور بهره‌وری مناسب از «نعمت» و «فرصت» حیات

از مقایسه اهل رشد و نسل غلوی در این باره چند مطلب به دست می‌آید:

الف) ویژگی بارز اهل رشد، ارزشی بودن «حیات» نزد آنهاست، چرا که زندگی انسان در نظر آنها هدفی والا دارد. اینها

هر روز چهره زندگی را «نو» می‌بینند و مشتاق‌اند:

ای برادر، عقل یکدم با خود آر دم به دم در تو خزان است و بهار^۱

در مقابل انسان «رها» چون قدرت زیبا آفرینی در زندگی ندارد، یا به آن بی تفاوت است یا مشتاق به نیستی «ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت».

او برایش مرگ و زندگی تفاوت چندانی ندارد، چرا که حریم ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها برایش مشخص نشده است، اصلاً ارزش‌ها برایش بی معناست.

ب) از ویژگی‌های انسان «هدفدار»، جدی گرفتن فرصت حیات است، او می‌داند که اگر اعلام شایستگی نکند و قدران نباشد او را می‌آورند: «ان یشاء یذهبکم و یأت بخلق جدید»^۲.

به همین منظور انسان حکیم^۳، دنیا و مافیها را به خدمت می‌گیرد و با برنامه ریزی شایسته به بهترین شکل ممکن، برای رسیدن به آرمان‌هایش از آن استفاده می‌کند: «ولا تنس نصیحت من الدنیا»^۴.

او می‌داند که «دنیا» برای او خلق شده است، نه «وی» برای دنیا. البته درک این معنا برای بیشتر مردم دشوار است: «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۹۶.

۲- سوره فاطر، آیه ۱۶.

۳- یا معنایی که قبلاً از «حکیم» گرفته‌ام.

۴- سوره قصص، آیه ۷۷.

غافلون^۱ و خود را خادم دنیا می‌داند، نه مخدوم و دنیا را «هدف» می‌داند، نه وسیله.
(ج) اهل رشد مطابق با اندیشه‌های آرمانی مکتبشان، برنامه ریزی می‌کنند:
«اصنع الفلک باعیننا و وحینا»^۲ و در هر تصمیم و طرح جدید از «او» یاری می‌طلبند:
«رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق»^۳.

در حالی که نسل غاوی همواره وقت خود را صرف دو «عدم» می‌کنند: حسرت به گذشته و آرزوهای خیالی آینده^۴، برای همین تا نگاه می‌کنند، می‌بینند که چقدر زود دیر می‌شود. در مکتب عاشوراییان برای «اشک» هدفدار هم برنامه ریزی شده است، چرا که انسان را به معرفت می‌رساند و روح را احیا می‌کند.

(د) نسل غاوی همواره گرفتار «روزمرگی» زندگی است، هر چند این روزمرگی شادی «کاذب» و «گذرا» برایش به همراه می‌آورد، «کل حزب بما لدیهم فرحون»^۵.
در حالی که قرآن کریم یکی از ویژگیهای سعادت‌مند را اعراض از «روزمرگی» می‌داند.

«والذین هم عن اللغو معرضون»^۶؛ «لغو» همان «روزمرگی» زندگی است.
به همین دلیل، اهل رشد غایت آرمان‌هایش این نیست که فقط چون غرب در باغ وحش مجهز زندگی کند، چرا که تکنولوژی با همه برکاتش، تنها ابزار راه است، نه مقصد و هدف.

.....

۱. سوره روم، آیه ۷.

۲. سوره هود، آیه ۳۷ و مؤمنون، آیه ۲۷.

۳. اسراء، آیه ۸۰.

۴. بافتات مضی و ماسآبک فاین قم فاغتم الفرصة بین العدمین (دیوان منسوب به امام علی علیه السلام)، موالی هم، در دفتر اول مثنوی، بیت ۱۳۳ به بند شعری دارد: همین مگو که فرداها گذشت....

۵. سوره روم، آیه ۳۲ و...

۶. سوره مؤمنون، آیه ۲.

ی) جلب رحمت خاص الهی^۱ و به تعبیر دیگر هدایت «پاداشی»^۲ توسط اهل رشد. در رحمت خاص و هدایت پاداشی، «قابلیت» قابل است که موجب جلب این رحمت می‌شود، نه «فاعلیت» فاعل، یعنی این رحمت محصول تلاش و زحمت خود شخص است. ما در زندگی بعضی افراد می‌بینیم که چگونه حیاتشان با رحمت خاص الهی اداره می‌شود، چه از نظر علمی، مالی، اخلاقی و...

این منت خاص خداوند است که از سر «فضل» عنایت می‌کند^۳. البته آنچه از قرآن به دست می‌آید، این است که باید نسبت به جلب این رحمت خاص انسان حریص باشد: ﴿و ابتغوا من فضل الله و...﴾^۴.

پیام اهل رشد به نسل غاوی:

روز مرگی بزرگ‌ترین دام «غفلت» انسان از درک ارزش است. بیا بید «فرصت» حیات و «نعمت» حاکمیت ارزش‌ها (اسلام) را قدر بدانیم، شعر پروین اعتصامی در پاسخ «رفوگر به سوزن» خطاب خوبی به شماست:

جهد را بسیار کن عمر اندکی است کار نیکو را گزین فرصت یکی است
 کاردانان چون رفو آموختند پاره‌های وقت بر هم دوختند
 عمر را باید رفو با کار کرد وقت کم را با هنر بسیار کرد^۵

۱. رحمت به عام و خاص تقسیم می‌شود رحمت عام «دانی» و همه موجودات را شامل می‌شود یعنی خداوند به همه می‌دهد ولی رحمت خاص «گرفتنی» است، یعنی به قابلیت قابل بستگی دارد و با زحمت و اعلام شایستگی بدست می‌آید.

۲. هدایت به قسم است: تکوینی، تشریحی و پاداشی.

۳. نه عدل، چون عدل خداوند همه موجودات را شامل می‌شود.

۴. سوره جمعه: آیه ۱۰.

۵. دیوان پروین اعتصامی، سوزن و رفوگری.

توصیه به مجریان تربیتی

اولاً: بین برنامه‌های تربیتی مراکز مختلف، هم‌خوانی و همسویی ایجاد شود.^۱ «از دشواری‌های دستگاه تربیتی در بسیاری از جوامع (و شاید هم در جامعه ما) این است که این سازمان‌ها همگام و هم‌خوان نیستند و حتی در مواردی هم ممکن است فعالیت و تلاش یکدیگر را خنثی سازند که در آن صورت، نه تنها «ضایعه»، بلکه یک فاجعه است»^۲ ثانیاً: در برنامه ریزی‌های تربیتی به تفاوت‌های جسمی، عقلی و روانی متربی بیشتر توجه شود (گاهی یک برنامه تربیتی خوب با یک گروه سنی تناسب ندارد و نتیجه منفی به بار می‌آورد)

ثالثاً: هر مرکز تربیتی، بخشی از مسئولیت سنگین تربیت را به طور جدی و مشخص به عهده گیرد و به دیگری حواله ندهد (پدر و مادر، کودکان، مدرسه، دانشگاه و...) (و...)

رابعاً: به اهمیت تربیت در دو دوره بلوغ اولیه سیزده تا شانزده سال و ثانویه هفده تا بیست و یک سال بیشتر توجه شود.

۷- الگوگیری آگاهانه برای ایجاد تناسب

انسان بالطبع و بالفطرة^۳ تشایسته و مستعد تربیت است. هر چند از نظر روان‌شناسان، تربیت به مرحله کودکی و نوجوانی و اوایل جوانی محدود می‌شود، ولی از نظر اسلام تربیت امری همیشگی است و تداوم آن ضرورت دارد.

انسان اسلام، در هر سنین از عمرش می‌تواند، تولدی «نو» داشته باشد و بر داراییهای تربیتی خود بیفزاید. عنصر اساسی در تربیت، تأثیر پذیری از الگوهاست و از

۱. نمونه بارز این عدم همسویی مسئله حجاب و نوع پوشش در نظر مراکز مختلف بوده است.

۲. دکتر علی قائمی، چگونگی تقویت و تثبیت نگرش و رفتار دینی در دانش‌آموزان، ص ۷۸.

۳. استفاده از دو اصطلاح «طبع» و «فطرت» برای آن است که همه دیدگاه‌ها را در برگیرد چه آنها که به فطرت اعتقاد دارند بخصوص مربیان مسلمان و دیگران مثل ویلیام جیمز و... چه آنها که قبول ندارند.

آن جا که تربیت امری مداوم است، انسان تا پایان عمر به الگوگیری و ایجاد تناسب نیاز دارد و این امر تعطیل بردار نیست، به ویژه که یکی از مختصات «منفی» انسان «نسیان» است.^۱

و حضور الگوهای شایسته در زندگی می تواند حضور خداوند را برای انسان یاد آوری کند، به گفته مولوی:

هر که خواهد هم نشینی خدا او نشیند در حضور اولیا^۲

اسلام در تربیت، از محرک های «جهت دهنده» و مثبت بیشتر استفاده می کند، تا محرک های «باز دارنده» و منفی، حتی آن جا که از محرک های باز دارنده می خواهد استفاده کند از راه «تذکر» وارد می شود، نه تهدید و اخطار و ملامت.

قرآن بارها الگوهای شایسته را به رخ انسان ها می کشد و اقتدا به آنها را یاد آوری می کند:

﴿واذكر في الكتاب مريم﴾ - ابراهیم - موسی و...

روان شناسان هم معتقدند که هم نشینی با افراد، یکی از عوامل تربیت غیر ارادی^۳ می باشد و افراد چه بخواهند و چه نخواهند صفاتشان به یکدیگر منتقل می شود این همان گفتار مولانا است.

می رود از سینه ها در سینه ها از ره پنهان صلاح و کینه ها^۴

یکی از شیوه های قرآن کریم برای تربیت انسان، سرمشق و سنبل و نمونه عملی معرفی کردن است، و به تعبیر خود قرآن «اسوه» گیری است: ﴿لقد كان لكم فی رسول الله

۱. یا توجه به آیه ۷۳، سوره کهف، برای همین در ادعیه وارد شده است: «الهی لا تؤاخذنی بما تسیت».

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم بیت ۲۱۶۳.

۳. تربیت به ارادی و یا طرح و نقشه و غیر ارادی و بی نقشه تقسیم می شود. تربیت غیر ارادی شامل: قضاهای تربیتی و الگوها و... می باشد.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱.

اسوة حسنة^۱. چرا که راه دشوار و بی‌انتهاست. به گفته حافظ:

مدد از خاطر رندان طلب ای دل و رنه کار صعب است مبادا که خطایی بکنیم^۲
یکی از زیبایی‌های روش قرآنی در تربیت، این است که آنچه به شکل تئوری و
نظری بیان نموده است، برایش نماد و نمونه عملی هم ارائه داده است. زیرا قرآن مانند
کتاب‌های علمی دیگر نیست که مطلبی را بگوید و رد شود، بلکه کتاب «انسان‌سازی»
است و حرفی که می‌زند سمبل عملیش را هم پیش روی مخاطب می‌گذارد، تا به آن در
عمل اقتدا کند.

نمونه آن داستان یوسف در قرآن است. خداوند در یک جا فرمان به رعایت حریم
عفاف می‌دهد: «وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا»^۳ و در ادامه آیه، مژده فضل و رحمت
می‌دهد به کسانی که این حریم را پاسداری کنند: «حَتَّىٰ يَغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۴ سپس
یوسف را به عنوان سمبل «عملی» جلو ما می‌گذارد.^۵ تا جوانی که در آتش تمایلات
جنسی می‌سوزد، خود را به جای یوسف بگذارد که فرمود: خدایا زندان برایم محبوب‌تر از
آلودگی است: «قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^۶ تا الگوی عملی مناسبی
باشد برای همه نسل‌ها، که شما هر چه و هر که باشید از نظر «جمال» و «موقعیت» به پای
یوسف نمی‌رسید. او استقامت و عفت ورزید و خدا هم به وعده «فضلش»^۷ وفا نمود و آن
برکات را نصیب یوسف نمود. این شیوه قرآن برای آن است که «متربی» به وعده قرآن
مطمئن شود، واقعه را تجسم، حس و لمس کند و سپس عمل نماید. در موارد دیگر نیز
قرآن در ارائه الگو، همین شیوه را در پیش گرفته است.

۱. سوره احزاب: آیه ۲۱.

۲. دیوان حافظ عزل ۴۷۷.

۳. سوره نور، (۲۴) آیه ۳۳.

۴. سوره نور، آیه ۳۳.

۵. توجه داشته باشیم قصه‌های قرآن واقعی است نه خیالی و هدف، قهرمان‌سازی و قهرمان پروری نیست.

۶. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۷. پایان آیه ۳۳ نور «حَتَّىٰ يَغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

اهل رشد نیز عاشورا را زنده نگه می‌دارند^۱ زیرا ذکر حسین:

اولاً، بازدارنده از آلودگی و گناه است؛

ثانیاً، یاد آور رجوع به الگوهاست و در انسان شور و عشق حسینی بودن ایجاد می‌کند و اقتدا به او زمینه ایجاد و افزایش تناسب است.

به قول علامه طباطبائی:

من سرچشمه نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خسی سرو پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

نسل غاوی بداند:

اولاً:

تمسک به الگوهای ظاهر نما و موقت، شخصیت انسان را شکننده و لرزان می‌کند و به تعبیر قرآن، چنین شخصیتی چون تار عنکبوت سست و لرزان است و دوامی ندارد^۲ و در پایان می‌فهماند که انسان عاقل چنین الگوگیری نمی‌کند ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

ثانیاً:

اگر فرصت شکل‌گیری و تثبیت شخصیت از دست برود، زمانی انسان متوجه خسران می‌شود که عمر از کف داده است و مخاطب این آیه شریفه است: ﴿يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ...﴾^۳ و اعلام پشیمانی می‌کند: ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَى لَمْ آتُخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا﴾^۴.

۱. به شرط این که تنها به ظاهر عاشورا اکتفا نشود و به عنوان یک «مکتب» و «مناسک زندگی» در آن تأمل شود.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

۳. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

۴. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

ثالثاً:

اگر مشتاق باشیم در اخلاق و تربیت به غرب اقتدا کنیم و تجربه تلخ آنها را تکرار کنیم، ناچاریم بعداً از خود آنها نسخهٔ درمان، طلب کنیم. غربی که در آن «خدا در حال بازگشتن است»^۱ چرا ما در فساد به غرب اقتدا می‌کنیم؟ بهتر نیست که در تکنولوژی به آنها اقتدا کنیم؟ این سخنی است که ابتدای انقلاب امام فرمودند: «ما پیشرفت‌های غرب را می‌پذیریم، ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می‌کنند نه»^۲

چند راهکار تربیتی برای «اسوه» سازی

الف) چون تربیت غیر ارادی و بی نقشه قبلی، سهم مهمی در سازندگی شخصیت فرد دارد، فضاهای مناسب تربیتی و الگوهای شایسته عملی برای متربی فراهم آوریم؛

ب) متصدیان تربیتی، سمبل‌ها و نمادها را «واقعی» عرضه کنند، نه «تخیلی» و به شکل قهرمان سازی. گاهی الگو آن قدر شکل قهرمان خیالی به خود می‌گیرد که متربی خود را از آن دور می‌بیند و نمی‌تواند با آن رابطه برقرار کند؛ تنها او را تحسین و ستایش می‌کند، در حالی که گیرنده‌اش برای تأثیر پذیری خاموش است؛

ج) تکیه بیشتر بر «معیارها» باشد. تا «مصدق‌ها»: «در تدوین زندگی نامه فرزندان، برارزش‌ها، ویژگی‌ها و رویکردهای آنان تأکید بیشتری به عمل آید تا خود اشخاص. زیرا در روش «اسوه‌پردازی» تأکید اساسی باید بر معیارها باشد تا مصداق‌ها، نوجوانان و جوانان، چنانچه ابتدا معیارها را به درستی بشناسند، می‌توانند به مصداق‌ها دست یابند. ولی آشنائی صرف با مصداق‌ها، خطر از دست دادن معیارها را در پی دارد. این گونه معیارها با گذشت زمان، دست‌خوش آسیب‌هایی نظیر گذشت زمان، تغییر و تحول‌ها نمی‌شود»^۳.

۱. عقل و اعتقاد دینی - مایکل بترسون ترجمه نراقی و سلمانی، ص ۱۱.

۲. جایگاه زن در اندیشه امام خمینی، ص ۵۶ صحیفه نور جلد سوم ص ۱۵۹.

۳. محمد رضا شرفی، تربیت اسلامی با تأکید بر دیدگاه‌های امام خمینی، ص ۱۵۷.

د) تقویت تفکر انتقادی افراد و عدم مطلق انگاری: به متربی فرصت و قدرت ارزیابی محاسن و معایب داده شود، تا محاسن را بگیرد و تحت تأثیر نقاط ضعف قرار نگیرد؛

ی) شرح حال افراد را در برنامه‌های تربیتی رسمی یا فوق برنامه بگنجانیم و افراد را به مطالعه آن ترغیب کنیم اگر بتوانیم این کار را جای‌گزین مطالعهٔ رمان‌های جنایی و عشقی کنیم، خدمت بزرگی به این نسل کرده‌ایم.

۸- گره زدن هدف‌های زمینی به آرمان‌های بلند الهی (صبغة الله)

مفسران اسلامی با توجه به آیات قرآن، ادوار زندگی انسان را به پنج دوره: لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر تقسیم کرده‌اند^۱ که به ترتیب شامل:

الف) کودکی، که دورهٔ بازی و غفلت انسان است؛

ب) نوجوانی، که دورهٔ سرگرمی و دلگرمی است؛

ج) جوانی، که دورهٔ عشق و تجمل پرستی است؛

د) بزرگ‌سالی، که دورهٔ کسب مقام و فخر فروشی است؛

ی) پیری، که دورهٔ افزایش مال و ثروت و نفرات است.

همه این دوران، به خودی خود می‌تواند منشأ غفلت از فلسفه حیات و گرفتار «روزمِری» شدن انسان باشد و بسیار می‌بینیم کسانی که عمری را بدین منوال می‌گذرانند و در پایان اعلام نارضایتی و انزجار می‌کنند.

اینها کجای کار اشتباه کرده‌اند؟

آیا می‌توان به همه اینها پشت کرد و رهبانیت در پیش گرفت؟

در فرهنگ وحی، دنیا به دو دسته «ممدوح» و «مذموم» تقسیم می‌شود. دنیای «ممدوح» همان است که قبلاً گفتیم نقش «ابزاری» دارد و «خادم» انسان می‌باشد. در این نگاه دنیا و آنچه در آن است، نباید ما را گرفتار خود کنند، بلکه ما هستیم که آنها را گرفتار خود می‌کنیم. چرا که از آنها ابزار کسب خیر و «سعادت» ما هستند و رستگاری ما در گرو استفاده درست از اینهاست نه جدایی و دوری از آنها؛ و آتیانه من کل شیء سببا فاتبع سبباً^۱.

دنیای مذموم آن است که ما را به خدمت گیرد و هدف قرار گیرد: «آنچه انسان را از یاد خدا غافل کند و رنگ گناه داشته باشد و بوی بد معصیت از آن استشمام شود، دنیا است. بنابراین دنیای مذموم در فرهنگ وحی غیر از آسمان، زمین، دریا و صحراست، اینها مخلوقات و آیات الهی است و قرآن از اینها به عظمت یاد می‌کند: ﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۲ و... قرآن کریم از زیبایی آسمان و زمین، مکرر سخن گفته است... دنیا تعلقات، اعتبارات و «ما» و «من» هایی است که آدمی را به گناه وادار می‌کند. دنیا، عبارت است از لهو لعب، زینت، تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد است»^۳.

ویژگی دنیای «ممدوح» آن است که رنگ الهی بر آن زده شده باشد: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مِنْ أَحْسَنِ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۴ چرا که هر چه رنگ الهی بگیرد چند ویژگی پیدا می‌کند: اولاً، ارزش معنوی و مافوق مادی می‌یابد. «وقتی که خدا را در همه چیز ببینیم، هنگامی که همه چیز را از او بدانیم، در پست‌ترین چیزها عالی‌ترین حقایق را خواهیم یافت، چیزهای معمولی دورو بر ما، بی‌رنگی و ابتدالی را که در اثر زیاد محسوس بودن ما با اینها، آنها را فرا گرفته، از دست داده و یک رنگ و جلای جدیدی به خود می‌گیرند.

۱. سوره کهف، آیات ۸۴ و ۸۵.

۲. سوره جاثیه، آیه ۳.

۳. جوادی آملی، مبادی اخلاق در قرآن، ص ۱۸۸.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

حقیقتاً که دنیا دنیای، دیگری جلوه خواهد کرد.^۱

در این اندیشه حتی فرزند مایه «چشم روشنی» و «قره العین» است^۲ و چیزهای دیگر نیز به همین ترتیب مایه برکت.

ثانیاً، هم خود جاودانه می‌گردد و هم منشأ قرار و جاودانگی افراد و چیزهای دیگر می‌شود: «ما عندکم ینفد و ما عندالله باقی»^۳ و دستگیره محکمی می‌گردد برای صعود به جاودانگی «و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی»^۴ ... چنین انسانی، کشتی نجاتش به فرمان الهی به ساحل قرار می‌رسد: «بسم الله مجریها و مرساها»^۵ و به قول سعدی شیرین سخن:

جز یاد دوست هرچه کنی عمر ضایع است جز سر عشق هرچه بگویی بطلالت است
نمونه بارز این رنگ الهی یافتن، حسین و هر کس و هر چیزی است که به او منتسب است. او که خود به بالا گره خورده بود، مقدس و مبارک و مایه برکت و قرار شده بود و هر چه هم بوی او را بگیرد، مقدس می‌شود و رنگ الهی می‌پذیرد و حتی خاک بی ارزش در انتساب به حسین «سجده گاه» عشق می‌شود، همان‌طور که کعبه که ظاهراً چیزی جز سنگ و گل نیست - در انتساب به خداوند، مقدس می‌شود و «مطاف» اهل دین. حالا ببینید اگر انسانی حقیقتاً به حسین منتسب می‌شود، مبارک و مایه برکت و جاودانگی نمی‌گردد؟

نسل غاوی بدانند:

اولاً، هر عملی بدون این رنگ، برکت و قراری ندارد و به تعبیر قرآن «هباء منثورا» است.

۱. ویلیمام جیمز، دین و روان، ترجمه مهدی قاضی، ص ۱۶۷.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۳. سوره نحل، آیه ۹۶.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۲.

۵. سوره هود، آیه ۴۱.

ثانیاً، تا «تناسبی» حاصل نشود آن قرار و جاودانگی به دست نمی‌آید. کدام انسان عاقلی است که از پایداری گریزان باشد؟

ثالثاً، بالاترین آزادی، یعنی آزادی برین، رهایی روح از بی بند و باری حیوانی و اتصال به ارزش‌های «ما فوق» حیوانی است که در آن جا دیگر اگر «بی‌قراری» هم باشد از جنس «نور» است و معیاری برای انسانیت.

در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم عاشق نمی‌شوی که ببینی چه می‌کشم^۱
در تربیت دینی، «دنیا‌گریزی» را آموزش ندهیم به متربی؛ بیاموزیم «دنیا‌دار» باشد، نه دنیا پرست. امام فرزانه مان این معنا را بارها فرموده‌اند که کاخ نشینی مذموم نیست، این «خوی» کاخ نشینی است که مذموم است، چه بسا انسانی که در کوخ زندگی می‌کند، ولی خوی کاخ نشینی دارد^۲.

۹- «حق‌پذیری» و قدرت تشخیص «حق» و «باطل» و نقد و تحلیل

انسان فطرتی «حق‌جو» و «حق‌پذیر» دارد^۳ و همواره آماده پذیرش حقیقت است و از پذیرش آن لذت می‌برد، مگر این که این گرایش یا ضایع شده باشد، یا از مسیر اصلی اش انحراف اساسی پیدا کرده باشد. آن وقت دیگر، چشم حق بین بسته می‌شود:

﴿و جعلنا علی قلوبهم اكنة ان یفقهوه﴾^۴.

ولی زمانی که فطرت دست نخورده باشد و منحرف نشده باشد، جان تشنه انسان برای حقیقت بی‌تابی^۵ می‌کند: ﴿و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری أعینهم فیض من

۱. شهریار.

۲. عبارت برداشتی از امام است نه عین آن (صحیفه نور ج ۱۷ ص ۲۱۷).

۳. یکی از ابعاد فطرت حس حقیقت جویی است.

۴. سوره اسراء، (آیه ۴۶).

۵. نقل است که از ارسطو سؤال کردند چرا مخالف استادان افلاطون سخن می‌گویی او پاسخ داد: استادان افلاطون را دوست دارم ولی حقیقت را بیشتر از استادان دوست دارم.

الدمع مما عرفوا من الحق^۱ چنین انسانی فارغ از «خود خواهی» بی طرف و بی غرض، به واقعیات نگاه می‌کند. استاد مطهری در این باره فرموده‌اند:

«خداوند انسان را حقیقت طلب آفریده است. مقصود از حقیقت طلبی این است که انسان می‌خواهد حقایق را آن چنان که هستند بفهمد، می‌خواهد اشیا را همان جوری که هست، بشناسد و بفهمد و این فرع بر این است که انسان خودش را به حقایق بی طرف و بی غرض نگه دارد و بخواهد حقیقت را کشف کند، آن چنان که هست، نه این که بخواهد حقیقت طوری باشد که او دلش می‌خواهد. یک وقت انسان چیزی را پیش خود فرض کرده بعد می‌خواهد حقیقت نیز همان طور باشد که او دلش می‌خواهد و این خودش منشأ گمراهی است.^۲

قرآن کریم هشدار می‌دهد که در تشخیص «حق» دقت کنیم و هر اندیشه و عمل کاذبی برای ما فرح و شادمانی «موقت» ایجاد نکند: ﴿کل حزب بمالذهب فرحون﴾^۳.

اگر چنین دقت و بی طرفی در انسان حاصل شود، چشمه‌های حکمت الهی از قلب بر زبانش جاری می‌شود، چرا که انسان حق‌پذیر سرزمین جانش مستعد رویش حقایق الهی است: ﴿والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه﴾^۴ چنین انسانی بصیرتی پیدا می‌کند که «حریم» حق و باطل را با هم مشتبه نمی‌کند، زیرا دو عامل در تشخیص این حریم مؤثر است: اول «واقع» بین بودن، نه پایبند اوهام و خرافات خیالی بودن و دوم، روحیه حق‌طلبی و حق‌پذیری داشتن.

علت دشوار بودن تشخیص این حریم، آن است که معمولاً باطل ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارد^۵ و هر چند ظاهرش «لذت» موقتی دارد، ولی باطنش ذلت و عذاب است و

۱. سوره مائده، آیه ۸۳.

۲. جلوه‌های معلمی استاد مطهری، ص ۲۲۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۵۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۵۸.

۵. مثل توليدات ناصر غوب بعضی کارخانه‌ها که ظاهراًشان را زیبا و جذاب می‌کنند.

نسل «غاوی» بداند هر چند کسب این قدرت تشخیص کار آسانی نیست، ولی باید از «طبیعت» آموخت که یک بهار پر طراوت و پرآب، مرهون زمستانی یخبندان و کولاکی است و مشکلات و خزان‌ها برگه عبور به رحمت‌های خاص الهی اند: «من یتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب»^۱.

به مجریان تربیتی توصیه می‌شود: از آن‌جا که یکی از عوامل دین‌گریزی «مشتبه» شدن حق و باطل است، در تربیت بکوشیم شرایطی فراهم آوریم:

اولاً، مربی شخصی «واقع بین» تربیت شود و از «اوهام» و «خرافات» بر حذر باشد؛

ثانیاً، فرصت نقد^۲ و تحلیل و موضع‌گیری به او بدهیم و تربیت را منحصرأمری یک سویه ندانیم «منتها نقد و تحلیل با رعایت حریم ادب»

۱۰- بهره‌وری دینی

در تربیت دینی اسلام، انسان مکلف است، همواره بر «دانایی» و «توانایی» خود بیفزاید، زیرا هم «علم» حقیقتی بی‌انتهاست. «و فوق کل ذی علم علیم»^۳ و هم راه، پایانی ندارد و بن بست نیست.^۴ هر چه تربیت در دامن تعالیم دین «دقیق‌تر» و «کامل‌تر» صورت پذیرد، انسان از تأثیر‌پذیری و جهت‌گیری باطل مصون می‌ماند: «تربیت دینی متضمن مصونیت بخشیدن دل از سهو و نفس از لهو و زبان از لغو است»^۵.

در جوامعی، مانند جامعه ما، که همواره بافت دینی خود را حفظ کرده است، مشکل اصلی «کفر» و ارتداد نیست، بلکه فساد در عمل می‌باشد. مطابق آیه شریفه: «اولئک هم

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. متأسفانه امروزه بیشتر از واژه نقد اسکال‌گیری فهمیده می‌شود که بیان محاسن و معایب و این برداشت نادرست هم ناشی از ضعف آموزش و تربیت است.

۳. سوره یوسف، آیه ۷۶.

۴. به قول علامه طباطبائی: ما ابد در پیش داریم، هستیم که هستیم.

۵. عبدالعظیم کریمی، رویکردهای نمادین به تربیت دینی، ص ۱۳۸.

الکفرة الفجرة»^۱، در اجتماعی مانند اجتماع خودمان، مردم هر چند کافر نیستند و خداوند را منکر نمی‌باشند، ولی به نظر می‌رسد در عمل، خدا را از بسیاری از صحنه‌های زندگی خود حذف کرده‌اند.

یکی از علل انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان همین امر می‌باشد. مجالس مذهبی می‌تواند بستر مناسبی برای «ترغیب» به عمل و «تقویت» توانایی دینی این افراد باشد.

راه یافتگان طریق هدایت و عاشوراییان، با اعتقاد به اصل «بهره‌وری دینی» از مجالس «ذکر» و یاد خدا، به شایسته‌ترین شکل استفاده می‌کنند. او فرصتی را که در این مجلس صرف می‌کند - همچون سایر اوقات عمرش - به شکلی حکیمانه و هدفدار بهره‌برداری می‌کند چرا که - اگر قرار است انسان مورد سؤال و بازخواست قرار گیرد - از همین ایام و فرصت و فراغتی که یک جوان در این مجالس صرف کرده است، نیز سؤال و مؤاخذه خواهد شد.

نسل «غاوی» بدانند:

الف) اگر در مجالس «ذکر» و یاد الهی شرکت می‌کنند، فرصت را غنیمت شمارند، مجالس «ذکر» جان پرور است و روح را به معراج می‌برد و می‌تواند راه درمان مطمئنی برای «افسردگی» باشد.

این قدر گفتیم، باقی فکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن

ذکر را خورشید این افسرده ساز^۲

ب) بابرنامه به این مجالس برویم و خود را به دست مجلس نسپاریم - خصوصاً اگر کیفیت برنامه پائین و خسته کننده است - بخشی از وقت را که قادر به استفاده از مجلس نیستیم به برنامه‌های دیگر برسیم؛ مثلاً مابین دعای کمیل اگر خسته شدیم نماز قضایی بخوانیم و...

۱. سوره عبس، آیه ۴۲ (کفر فساد اندیشه است و فجور فساد عمل).

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵ و ۱۴۷۶.

لحظاتی از مجالس را به قرائت قرآن، حفظ و تأمل در آیات، مطالعه کتبی که اطلاعات مذهبی ما را افزایش می‌دهد، اختصاص دهیم. مثلاً قبل یا بعد از نماز جماعت چند مسئله احکام بیاموزیم و... تا هم مجلس یک نواخت و خسته کننده نباشد و هم بیشترین استفاده را برده باشیم.

ج) قلب انسان، «اقبال» و «ادباری» دارد، حتی آلوده‌ترین فرد، گاهی روحش تشنه و آماده اوج گرفتن می‌گردد حالات اقبال قلب انسان را غنیمت شمیریم و در آن فرصت، بهترین استفاده را از آن حالت بکنیم و به عکس لحظه‌هایی که جسم خسته و خواب آلود، است یا روح افسرده و کسل است، برنامه‌ها را مختصر کنیم، تا تحمیل نباشد و نتیجه معکوس به بار نیآورد.

سعدی همین حالات را از زبان یعقوب، با توجه به آیه قرآن^۱ به نظم در آورده است:

یکی پرسید از آن گم گشته فرزندان
که‌ای روشن روان پیر خردمند
زمصرش بسوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گاهی بر طارم اعلی نشینم
گاهی تا پشت پای خود نیلیم^۲

د) این مجالس می‌تواند زمینه جلب «فضل» و «رحمت» خاص الهی باشد، زیرا از جانب او ممنوعیتی نیست. او اطمینان به رحمت رسانی داده است:

«کتب علی نفسه الرحمة»^۳ و... این گونه آیات انسان را مشتاق به بهره‌وری می‌کند، چرا که فضل خدا گاهی با «کار» و کوشش و گاهی با «علم» و گاهی با «دعا» و... به دست می‌آید اینها مکمل هم‌اند و مجالس «ذکر»^۴ از ارزشمندترین فرصت‌ها برای جلب رحمت خاص الهی‌اند.

۱. سوره یوسف، (۱۲) آیه ۹۴، انی لا جدریح یوسف.

۲. گلستان، باب دوم، حکایت هشتم.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۲ و...

۴. شرط ذکر بودن این مجالس آنست که جان پرور باشد و روح انسان اوج بگیرد و معبود کند و بالا رود، نه صرفاً الفاظ ظاهری.

چند توصیه به مجریان تربیت دینی

- الف) مجالس و برنامه‌های مذهبی را در صورت امکان مختصر و مفید برگزار کنیم^۱، تا مجالس «وقت‌کشی» نباشد؛
- ب) برنامه‌ها را متناسب با هر گروه سنی تنظیم کنیم (به‌ویژه نوجوانان) که از نشستن زیاد خسته می‌شوند و نیاز به جنبش و تحرک دارند؛
- ج- برنامه‌ها از تنوع کافی برخوردار باشند (اعتقادی، اخلاقی، احکام و...) و در اداره برنامه از الگوهای موفق استفاده کنیم؛
- د) در صورت امکان از هنرمندی هر گروه سنی برای اداره جلسات استفاده کنیم؛
- س) به شرایط جسمی (سلامتی و بیماری، سیری و گرسنگی، خواب آلودگی و...) و روحی (با نشاطی، کسالت و...) مربی توجه داشته باشیم؛
- ی) بعضی مواقع از مربیان نظرخواهی کنیم و کیفیت و کمیت برنامه‌ها را ارزیابی نماییم، تا در برنامه‌های بعدی، نقطه‌های قوت را تقویت و نقطه‌های ضعف را اصلاح کنیم.

۱. معمولاً پس از بیست دقیقه گیرنده شروع به خاموش شدن می‌کند سگر این‌که کیفیت برنامه مناسب باشد

امام حسین علیه السلام و تربیت دینی

محمد علی قاسمی

مقدمه

مهم‌ترین امتیاز انسان از سایر موجودات عالم، قابلیت رشد و استعداد کمال در وجود اوست و هویت انسان در پرتو همین ویژگی معنا پیدا می‌کند، چه این که ارزش واقعی او در گرو پیمودن مسیر کمال و به فعلیت رساندن استعدادها و شکوفایی خلاقیت‌های باطنی او می‌باشد، و از این روست که آفریدگار جهان، همه موجودات هستی را در مسیر رشد و به خاطر پرورش و تکامل وی آفریده است.^۱

در این راستا، اگر انسان در سایه عوامل تربیتی، راه رشد و تربیت صحیح را بی‌یابد به بالاترین درجه فضایل و کمالات انسانی خواهد رسید، به گونه‌ای که ملائک از رسیدن به مقام وی عاجز می‌شوند. و اگر از روش تربیتی مستقیم منحرف شود، به موجودی پست و بی ارزش تبدیل خواهد شد.^۲

از سوی دیگر، به حکم آفرینش یکی از اوصافی که در نهاد هر انسانی به ودیعه گذارده شده، خصلت «الگوپذیری» است، زیرا هر کسی می‌کوشد به نوعی از

۱. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

شخصیت‌هایی که در اندیشه او بزرگ و کامل هستند، پیروی کند و شیوه و مقام آنان را سرمشق خود قرار دهد.

اکنون باید فرد الگویی را در شناخت شخصیت‌های کامل و جامع که می‌توانند راهنمای او باشند، یاری نمود، تا در مسیر پر پیچ و خم و از میان هزاران الگوی ساختگی، خیالی و درست و یا نادرست راه درست را بیابد.

قرآن بهترین قانون تربیت و انسان‌ساز، به این نکته عنایت دارد و برای تربیت و پرورش درست انسان‌ها، به معرفی چهره‌های نیک می‌پردازد. از این رو می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ و ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲.

بنابراین، داشتن مقتدا و الگو برای پذیرش و پیمودن راه درست، امری ضروری است. اگر چه نهضت عاشورا بسی تلخ و اسف‌بار بود و دل انسان‌های آزاده را جریحه‌دار کرد، ولی یک حادثه معمولی نبود، بلکه با تمام وقایع تاریخ تفاوتی بس عظیم داشت. زیرا رهبرش عصای نبوت و رسالت پنجمین نفر اصحاب کسا، تجسم حق و اسلام راستین، انسان کامل و تربیت شده دامن رسول خدا (ص) است. امام حسین (ع) انسانی الهی، با هدف است که افکار بلندش در جای جای این قیام و حرکت، تبلوری ویژه یافته است که در بیان نغزش نیز تبیین شده است، که فرمود: ﴿وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ﴾ در من برای شما الگویی است»^۳.

اکنون ما در این پژوهش با عنوان «امام حسین و تربیت دینی» به ترسیم دوجنبه الگویی در این زمینه می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- از آن جایی که سیره تربیتی پیشوایان معصوم (ع) را می‌توان به عنوان بهترین و کامل‌ترین شیوه و مدل تربیت، ارائه نمود، نوشتار حاضر به برخی از روش‌های

۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳. ابن‌الثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۸، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۷.

تربیتی امام حسین می پردازد.

۲ - از سوی دیگر، نهضت عاشورا از آغاز تا انجام، مجموعه‌ای از الگوهای ارزشمند در زمینه اخلاق و تربیت دینی است. در این کاوش کوتاه به جنبه‌های ویژه‌ای از الگوهای فرهنگ عاشورا اشاره خواهیم نمود. بنابراین آنچه در این مقال بررسی می‌شود، در دو بخش شیوه‌های تربیتی امام حسین علیه السلام و الگوهای تربیتی نهضت عاشورا تدوین می‌گردد.

گفتار اول: شیوه تربیتی امام حسین علیه السلام

از آن جایی که پایگاه عصمت، کامل‌ترین انسان بر عالم خاکی است، امام حسین علیه السلام نیز به حکم آیه: «انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^۱.

از همه پلیدیها مبرا و به همه صفات نیکویی که ممکن است یک بشر دارای آن باشد، موصوف است. افزون بر این که خویشین متصف به همه نشانه‌های کمال هستند، آمده‌اند تا دیگران را نیز با شیوه‌های تربیتی خود به کمالی افزون‌تر هدایت‌گر شوند. روش آموزش فضایل اخلاقی در عمل و گفتار ایشان جلوه‌ای قابل توجه دارد.

۱ - رضا و تسلیم

رضایت در مقابل آنچه خدا برای انسان می‌خواهد نتیجه توکل و صفات درونی سالک طریق است. توکل در شخصی چون امام حسین علیه السلام جلوه‌های گوناگونی می‌یابد، آن‌جا که او هر آنچه از اموال به دستش می‌رسد در راه محتاجان صرف می‌فرمودند و هیچ‌گاه کسی از او چیزی درخواست نکرد، مگر آن حضرت به او عنایت

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

فرمودند.^۱ و در شعر خویش به این توجه می‌دهند:

و ان تكن الارزاق قسماً مقدراً فقله حرص المرء في الكسب اجمل

و ان تكن الاموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل

- و اگر روزی و رزق تقسیم شده و مقدار، از سوی خداست، پس حرص کمتر انسان در کسب و اکتساب نیکوتر است. - و اگر جمع کردن اموال برای ترک کردن است، بنابراین، به آنچه ترک خواهد شد چرا باید بخل ورزید و آن را صرف نکرد.

بخل، نتیجه احتیاج و کم‌بینی است و آن که در اوج قله توکل سیر می‌کند، هیچ‌گاه به کسی بخل نمی‌ورزد و در همه لحظات زندگی مادی و معنوی و زندگی و مرگ تسلیم و راضی به امر خداوند است.^۲

آنچه امام (ع) درباره خویش می‌گوید به گونه‌ای برای تربیت و آموزش دیگران است، چه این که در منزل «غریب الهجانات» چهار تن به نام‌های «عمرو بن خالد» خادم عمر بن خالد، «مجمع بن عبدالله» و «نافع بن هلال» به همراهی «طرماح بن عدی» که از کوفه حرکت کرده بودند؛ با امام مواجه گردیدند و امام پس از شنیدن شعر «طرماح» در مدح و ستایش آن حضرت فرمودند:

«انا والله لارجو ان يكون خيرا ما اراد الله بنا قلنا ام ظفرنا؛ به خدا سوگند!

امیدوارم که اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد، خواه کشته شویم یا پیروز گردیم».^۳ اکنون به جلوه‌های آشکار تری از تسلیم و رضایت آن حضرت در سخنان ایشان اشاره می‌کنیم:

الف) در کنار مرقد جدش رسول الله (ص) از خداوند می‌خواهد آنچه برای او پیش می‌آید سبب رضایت او باشد:

۱. علی بن عیسی الثربلی، کشف الغمة فی معرفة الاکمة، ج ۲، ص ۱۹۴

۲. همان، ص ۲۰۲

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۰

«أَسْئَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضًى وَ لِرَسُولِكَ رِضًى؛ اِی خدای صاحب جلال و کرامت بخش، به حق این قبر و کسی که در میان آن است، از تو درخواست می‌کنم که راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد خشنودی تو و پیامبرت باشد.»^۱

ب) وقتی «ابوبکر بن عبدالرحمن» نصیحت می‌کند که امام حسین (علیه السلام) به عراق نرود و شمه‌ای از سرشت و فرهنگ مردم کوفه را بیان می‌کند، امام ضمن تشکر از او می‌فرماید: «آنچه خداوند مقدر نموده باشد انجام می‌شود.»^۲

ج) در گفت و گویی با «ام‌هانی» خواهر امام علی (علیه السلام) هنگام هجرت امام از مدینه، سرشار از عاطفه و اشک با امام چنین می‌گوید: «شنیده‌ام که به سوی کشته شدن می‌روی؟»

امام (علیه السلام) در پاسخ می‌فرماید:

«كُلُّ الَّذِي مَقْدَرٌ وَ هُوَ كَائِنْ لَامِحَالَةٍ؛ هر چه خداوند مقدر کرده است به ناگزیر انجام می‌شود.»^۳

د) امام حسین (علیه السلام) در وصیت‌نامه معروف خود که منشور انقلاب عاشورا محسوب می‌شود، می‌نویسد:

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ؛ توفیقی برای من نیست مگر از خداوند، و من بر او توکل می‌کنم و به او شکایت می‌برم.»^۴

ه) وقتی «عبدالله بن مطیع» درباره مردم کوفه و تجربه آن مردم، سخن می‌گوید، امام به او می‌فرماید: «يَقْضِي اللَّهُ مَا أَحَبَّ؛ خداوند آنچه را دوست دارد مقدر می‌کند.»^۵

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق شیخ محمد السماوی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳. جمعی از نویسندگان، موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۰۶.

۴. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۵. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.

و) امام در همه برخوردهای خویش درس رضایت و تسلیم در مقابل خداوند را مطرح می‌نماید، تا آن جا که در دعای پایانی خویش در حالی که بیش از یاران خود، زخم شمشیر و تیر و سنگ برداشته است می‌گوید:

«صبراً علی قضائک یا رب لاله سواک، یا غیاث المستغیثین، مالی رب سواک و لا معبود غیرک، صبراً علی حکمک؛ بر قضای خود شکبیا هستم! پروردگارا معبودی جز تو نیست، ای پناه بی پناهان، من غیر تو پروردگار و معبودی ندارم، بر خواست و اراده تو شکبیا هستم.»^۱

۲ - ایجاد خودباوری و تقویت عزت نفس

بسیاری از مشکلات انسان‌ها، به ویژه جوانان از نداشتن روحیه اعتماد به نفس و خودباوری، ناشی می‌شود و براساس گفتار امامان معصوم (ع) کسی که دارای عزت نفس است، در جلوگیری و انجام ندادن خواسته‌های نفس اماره، قوی‌تر است. ترس از ورود به اجتماع و اظهار اندیشه‌ها، نپذیرفتن مسئولیت و بسیاری از ناکامی‌ها و شکست‌ها عوارضی است که پیامد حقارت و ذلت نفس است. بنابراین امامان شیعه به عنوان بهترین مربیان تربیت انسان‌ها شیوه‌هایی را برای تقویت شخصیت انسان‌ها، به ویژه جوانان و نوجوانان ارائه نموده‌اند، که برخی از آن‌ها عبارتند از:

الف) احترام و محبت به کودکان

پیامبر اکرم (ص) بارها امام حسن و امام حسین را در دوران کودکی مورد محبت و احترام قرار داده و بدین وسیله آموزشی برای دیگران و راهی برای بالابردن روحیه اعتماد به نفس را در شخصیت آنان ترسیم می‌نمودند.

روزی پیامبر ﷺ نشسته بودند که دو کودک وارد شدند، پیامبر به احترام آن دو از جای خود برخاستند و به انتظار ایستادند، لحظاتی طول کشید، آنان نرسیدند. رسول گرامی اسلام به طرف کودکان پیش رفتند و از آنان استقبال نمودند، بغل باز کردند و هر دو را بر شانه خود سوار کردند و به راه افتاده فرمودند:

«نعم المظی مطیکما و نعم الراكبان انما؛ فرزندان عزیزم مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید.»^۱

آنان که در دامن چنین رسولی به تکامل رسیده‌اند، هم چنان که از خانواده‌های خود عشق و محبت آموخته‌اند در بذل آن به فرزندان و تقویت شخصیت آنان دریغ نمی‌ورزند. عبدالله بن عتبّه می‌گوید:

«روزی در خدمت سیدالشهداء ﷺ بودم که فرزند کوچک آن حضرت (امام سجاد ﷺ) وارد شد امام او را پیش خواند و به سینه‌اش چسبانید، پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: «بابی انت ما اطیب ریحک و احسن خلقک؛ پدرم به فدایت باد! چقدر خوش بو و زیبایی!»^۲

آنچه تاکنون به قلم آمد تنها گوشه‌ای از دریای محبت آنان به دیگران به ویژه کودکان است.

ب) گزینش نام زیبا

نام هر شخصی، نشانگر اعتقادات، فرهنگ، ملیت او و خانواده‌اش می‌باشد. افزون بر این، نام هر کسی همیشه و تا پایان بلکه بعد از آن همراه اوست، صاحب نام زیبا و ستودنی، در آینده به آن افتخار می‌کند و احساس شخصیت می‌نماید، در مقابل، صاحبان

۱. سید بن طاووس، اللّه‌وف، ص ۱۰۸.

۲. کفایة الاثر، ص ۲۳۵.

نام‌های نامناسب در آینده احساس حقارت کرده و رنج خواهند برد، روش عملی امام حسین (ع) گواه روشنی بر این نکته مهم تربیتی است، نام فرزندان آن حضرت عبارت است از: علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، جعفر، عبدالله، محمد، سکینه، فاطمه، محسن، رقیه.^۱

نام زیبا سبب می‌شود دیگران، او را به خاطر نامش تحسین کرده، در مورد او فال نیکو بزنند، و این سبب تقویت شخصیت او می‌شود و این نکته برایش، فرح‌انگیز و نشاط‌بخش است، هنگامی که جنازه خونین «حر» را در آخرین لحظات زندگی به محضر امام حسین (ع) آوردند، امام در حالی که با دستان مبارک، صورت او را نوازش می‌داد و خون چهره‌اش را پاک می‌نمود، فرمود:

«بخ بخ لک یا حر، انت حر کما سمیت فی الدنيا و الآخرة، و الله ما اخطأت امک اذ سمتک حرا، فانت و الله حر فی الدنيا و سعید فی الآخرة؛ به به! احسنت ای حرا! تو آزاد مردی، چنان که در دنیا و آخرت آزاده خوانده می‌شوی، سوگند به خدا! مادرت در این نام‌نهادن اشتباه نکرده است، به خدا قسم تو در دنیا آزادمرد و در آخرت سعادتمند خواهی بود.»^۲

گاه نام زیبایی که برگرفته از بزرگان مکتب است، سبب احترام به وی می‌شود و در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز موثر است، هنگامی که «حسن مثنی» فرزند ارشد امام مجتبی (ع) یکی از دختران امام حسین (ع) را خواستگاری نمود، امام انتخاب را به او واگذار کرد و زمانی که حضرت، سکوت حیاآمیز او را مشاهده کردند، فرمودند: «با دخترم فاطمه که هم نام مادرم و شبیه اوست ازدواج کن».^۳

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۶.

۲. سید ابن طاووس، اللہوف، ص ۱۹۲.

۳. یوسف بن مطهر حلی، العدد القویة، تحقیق مهدی رجائی، ص ۳۵۵.

ج) احترام به افکار جوانان

همان گونه که پیش تر گفته شد، آن روز که حسن مثنی فرزند امام مجتبی (ع) از یکی از دختران امام حسین (ع) خواستگاری کرد، امام فرمودند:

«اختر یا بنی احمبهما الیک؛ فرزندم! هر کدام را بیشتر دوست داری انتخاب کن. درباره امام حسن (ع) نیز نقل شده است، که روزی «معاویة بن خدیج» به عنوان خواستگاری به منزل ایشان آمد، امام به وی فرمودند:

«انا قوم لا تزوج نساءنا حتی تستامرهن؛ ما قومی هستیم که دخترانمان را بدون نظر و مشورت با خودشان، شوهر نمی دهیم.»^۱

د) سلام کردن بالحنی محبت آمیز

«سلام کردن» از بهترین آموزه های دین مبین اسلام است، سلام یک نوع آغاز ارتباط اجتماعی یا دیگران است. سلام نمودن به کودکان، سبب رشد شخصیت و تقویت عزت نفس در آنان می شود، امام حسین (ع) می فرمایند:

«للسلام سبعون حسنة، تسع وستون للمبتدی و واحدة للراد؛ سلام کردن هفتاد حسنه دارد، شصت و نه حسنه آن برای سلام کننده و یک حسنه و پاداش، برای پاسخ دهنده است.»^۲

و پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: «پنج چیز را تا لحظه مرگ ترک نمی کنم که یکی از آنها سلام کردن به کودکان است، تا بعد از من نیز به عنوان رسمی رایج باقی بماند.»^۳

و امام حسن (ع) می فرمایند: از مروت و جوان مردی، انسان این است... که حقوق دیگران را ببردازد و با بانگ رسا و دل پذیر سلام گوید.»^۴

۱. باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین بن علی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۸.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۸.

۳ - توجه و احترام به همسر

به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر باید قبول کنیم که شخصیت همسر می‌تواند سبب رشد و تکامل یا انحطاط خانواده و فرزندان گردد. احترام به همسر از مواردی است که در تربیت فرزندان، تأثیری قابل اطمینان دارد. مادری که در خانه مورد احترام شوهرش قرار گیرد، با روحی سرشار از عاطفه و آرامش و احساس، فرزندان خویش را تربیت می‌کند، و در مقابل، اگر روح او مورد تهاجم قرار گیرد و به شخصیت وی در منظر فرزندان تحقیر و اهانت شود، بدیهی است که از روان سالمی نخواهد داشت. بنابراین آرامش خود را از دست می‌دهد و اضطراب و نگرانی او در فرزندان نیز اثر می‌کند. مبتنی بر چنین نکته‌ی ژرفی و بر اساس تحقق حق همسر است که روش تربیتی گفتاری و عملی امامان شیعه (ع) در این باره شکلی از بهترین برخوردها با همسر است.

در روز عاشورا هنگامی که «هلال بن نافع» عازم جنگ بود، همسر جوانش از رفتن او ناراحت شده و به شدت می‌گریست، امام حسین (ع) متوجه او شده و چنین فرمودند:

«ان اهلك لا یطیب لها فراقك، فلو رأیت ان تختار سرورها علی البراء؛ ای هلال! همسرت جدایی تو را نمی‌پسندد، تو آزادی و می‌توانی خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدم بداری.»^۱

نمونه دیگری که بیانگر ارج گذاری پیشوای شهیدان است، جایی که امام حسین (ع) تکریم و گرمی داشت همسر را به دوستانش سفارش می‌کند و در پاسخ اعتراض آنان که به فرش‌ها و پرده‌های نو در منزل آن حضرت اعتراض می‌کردند، فرمود:

«انا نزوج النساء فنعطیهن مهورهن فیشرین بها ما شئن لیس لنا فیه شیء؛ ما پس از ازدواج، مهریه زنان را پرداخت می‌کنیم، پس آنان هر چه را دوست داشته باشند می‌خرند و ما دخالتی نمی‌کنیم.»^۲

۱. کزوهی از نویسندگان، موسوعة کلیات الامام الحسین، ص ۴۴۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۶، ص ۴۷۶.

جالب توجه تر از همه مطالب گذشته، ابراز محبتی است که امام حسین (علیه السلام) به فرزند و همسرشان می نماید، آن جا که در اشعاری، بالاترین سطوح تکریم فرزند و همسر را به تصویر می کشد و می فرمایند:

لعمرك اننی لاحب داراً تكون بها سكينه و الریاب
احبها و ابذل جلاً مالی ولیس لعاتب عندی عتاب

- به جان تو سوگند! من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند.
- من آنها را دوست دارم و اموال خود را به آنان می بخشم و کسی سزاوار نیست که مرا سرزنش کند.^۱

۴ - گرامی داشت مقام معلم

از آن جایی که علم در اسلام دارای ارزشی بسیار است که وصف آن محتاج نگارش کتاب‌هایی می باشد، معلم نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و گرامی داشت معلمان در روش و سیره امامان شیعه جلوه‌ای زیبا یافته است:

جعفر، یکی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) در نزد معلمی به نام «عبدالرحمان» در مدینه آموزش می دید، روزی معلم جمله ﴿الحمد لله رب العالمین﴾ را به او آموخت. هنگامی که جعفر این جمله را برای پدر قرائت کرد، امام حسین (علیه السلام) معلم فرزندش را فراخواند و هزار دینار و هزار حله به او پاداش داد، وقتی به خاطر پاداش زیاد به معلم مورد اعتراض قرار گرفت، فرمود: «هدیه من کجا برابر با تعلیم ﴿الحمد لله رب العالمین﴾ است؟»

این سخنان و همانند آن، ارائه کننده این الگوی تربیتی است که مال و ثروت دنیا نمی تواند جای گاه معنوی علم و تعلم را برابر آید، بلکه برای همیشه تاریخ ارزش و جای گاه علم بالاتر از مال و ثروت است.

۵ - جبران نیکی دیگران به بهترین صورت

یکی از دستورات دل‌پذیر و تربیتی اسلام این است که اگر کسی به شما بدی کرد، او را عفو کنید و اگر کسی به شما خوبی نمود، به بهتر از آن جواب دهید. زیرا این کار سبب گسترش نیکی میان افراد جامعه و همدلی هر چه بیشتر مومنان به یک دیگر می‌شود. امام حسین (ع) یکی از جلوه‌های آشکار این سخن است، چه این که «انس بن مالک» می‌گوید:

«نزد امام حسین (ع) بودم، کنیزکی در حالی که دسته‌ای ریحان به دست داشت، وارد شد و آن را تقدیم امام نمود؛ حضرت فرمودند: تو را به خاطر خداوند آزاد کردم، انس می‌گوید: با تعجب پرسیدم کنیزکی برای شما دسته‌ای ریحان آورد و به شما سلام کرد. شما او را آزاد کردید؟! امام فرمودند: خداوند این گونه ما را ادب کرده است، زیرا که فرموده است: «وَاِذَا حِیْتُمْ بِتَحِیةٍ فَحِیْوْا بِاَحْسَنِ مِنْهَا اُورِدُوْهَا»؛ زمانی که کسی به شما تحیت و درود گفت، شما نیز جواب او را به همان یا بهتر از آن بگویید.» و جواب بهتر این کنیز، آزادی اوست.^۲

۶ - تواضع و هم‌نشینی با فقراء

آنان که براساس تربیت قرآنی رشد یافته و ملاک و معیار فضیلت را تقوا می‌دانند، هیچ‌گاه خود را به حساب نمی‌آورند. عیاشی و دیگران روایت کرده‌اند: روزی امام حسین (ع) به گروهی از مساکین گذشت که عباهای خود را بر زمین انداخته و روی آن نشسته بودند و نان خشکی در پیش روداشتند و می‌خوردند. وقتی که حضرت را دیدند، او را دعوت کردند. حضرت از اسب پیاده شد و فرمود: خداوند متکبران را دوست ندارد و نزد آنان نشست و کمی نان تناول فرمود، سپس به آنان گفت، همان گونه که من دعوت شما را

۱. سوره نساء، آیه ۸۶.

۲. هاشم معروف الحسینی، سیره الائمة الانبیاء، ج ۲، ص ۳۱.

پذیرفتیم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید. آنان را به خانه بردند و دستور دادند که از آنان پذیرایی شود و آنان را انعام داده، نوازش کردند.^۱

۷ - جای‌گاه مادران شایسته

امروز بیشتر از گذشته، مادر به عنوان مؤثرترین عامل تربیتی فرزندان، مطرح است، چه این که ساختار هویت افراد وابسته به همین نکته ظریف است، تا آن جا که متون دینی ما بخشی از عوامل نیک‌بختی و یا تیره‌بختی افراد را مربوط به دوران بارداری مادر می‌داند، زیرا رفتار و حالات مادر در ابتدایی‌ترین تا پایانی‌ترین لحظات این دوران، در شکل‌گیری شخصیت آینده کودک تأثیر می‌گذارد.^۲

امام حسین (علیه السلام) نیز آثار تربیتی دامن مادران پاک و باعفت را تبیین می‌نماید و اثر عمیق و ریشه‌دار آن را در زندگی افراد چنین شرح می‌دهد:

«الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیات من الذلة یابی الله ذلک لنا و رسولہ و المؤمنون و حور طابت و طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیه من ان نوتر طاعة اللئام علی مصارع الکرام؛ ناپاک، فرزند ناپاک [عبیدالله بن زیاد] مرا در پذیرش یکی از دو راه، مجبور کرده است: بین مرگ و ذلت. اما هیئات! که ما ذلت و خواری را بپذیریم، خداوند و رسول او و مؤمنین و دامن‌های پاک و غیرتمندان بر ما نمی‌پسندد که اطاعت فرومایگان و پس فطرتان را بر مرگ با عزت و شرافت‌مندان»^۳ ترجیح دهیم».

در این بیان امام (علیه السلام) یکی از دلایل نپذیرفتن ذلت و خواری را، دامن‌های پاک مادرانی می‌داند که زمینه‌ساز چنین اندیشه‌ای است. و در روز عاشورا نیز برای بیدار کردن

۱. شیخ عباس قمی، منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه، علی بن ابی‌اھیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷.

۳. سید ابن طاووس، اللھوف، ص ۱۸۰.

دل‌ها و اتمام حجت و برهان بر همگان نسبت خود را به حضرت فاطمه و خدیجه متذکر می‌شوند:

«انشدکم السهل تعلمون ان امی فاطمة الزهراء بنت محمد؟ قالوا: اللّهم نعم - انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاماً؟ قالوا: اللّهم نعم؛ شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که مادر من «فاطمه زهرا» دختر محمد مصطفی است؟ گفتند: آری، شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که «خدیجه دختر خویلد» نخستین زنی که اسلام را پذیرفته مادر بزرگ من است، گفتند: آری.

وامام حسین (ع) به معاویه فرمودند: سعادت ما در اثر تربیتی است که از دامن مادرانی پاک و پارسا چون فاطمه و خدیجه، یافته‌ایم.^۱

۸ - بهره‌گیری از کلمات دلپذیر در سخن

سخن گفتن به گونه‌ای معرف شخصیت کسی است که لب به سخن می‌گشاید و از سوی دیگر، لحن و صوت و کلمات می‌تواند در اطرافیان تأثیری سازنده و یا مخرب داشته باشد. سخن نرم، نیکو و محبت‌آمیز می‌تواند از مشکلات روحی و ناهنجاری‌های کودکان و نوجوانان بکاهد و محبت را در قلب و دل بزرگسالان ریشه‌دارتر نماید، در مقابل تندخویی در سخن می‌تواند سبب افسردگی، گوشه‌گیری، بدبینی و یا ناامیدی در آنان گردد. اکنون نمونه‌هایی از ارتباط کلامی امام حسین با فرزندان و یارانش را تقدیم می‌نماییم.

الف) در هنگام گفت و گو با دخترش سکینه برای تسکین دردهای روحی وی، این گونه می‌فرماید:

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲.

«یا نور عینی، کیف لا یتسلم للموت من لانا صر له و لامعین؛ ای نور چشم من! چگونه کسی که یاوری ندارد، تسلیم مرگ نباشد.»^۱

ب) آن هنگام که برادرش عباس علیه السلام را برای جست و جوی علت حرکت سپاه دشمن می‌فرستد، علاقه قلبی خویش را به او با این عبارت ابراز می‌دارد:

«یا عباس، اركب بنفسی انت - یا اخی - حتی تلقاهم فنقول لهم: مالکم؟ و ما بدا لکم و تستلهم عما جاد بهم؛ برادرم عباس، جانم به فدایت، سوار شو و به نزد آنان برو و بگو شما را چه شده است؟ چه می‌خواهید؟ و از سبب آمدن سپاه بپرس.»^۲

ج) هنگامی که قاسم علیه السلام از شهادت خود پرسید، امام حسین علیه السلام به او چنین فرمود: «ای واللّه - فداک عمک - انک لاحد من یقتل من الرجال معی؛ آری، عمومیت فدایت باد، به خدا سوگند! تو هم در ردیف مردانی هستی که با من شهید خواهند شد.»^۳

د) و در آخرین لحظات هنگام خدا حافظی، امام سجاد علیه السلام را در آغوش کشیده، فرمود: پسرم تو پاکیزه‌ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می‌باشی، تو از طرف من، سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود.^۴

گفتار دوم: الگوهای تربیتی قیام عاشورا

در راستای تحقیق و پژوهش در عنوانی چون «امام حسین و تربیت دینی» و برای کاوش در رسالت اسوه‌یابی و الگوپذیری، لازم است مجموعه‌های فضیلتی را مورد مطالعه عمیق و تمرینش قرار دهیم، تا از میان بیچ‌وخم کوچه‌های تاریخ برجسته‌ها و ترازهایی را گزینش و به عنوان مدل زیستن و مردن معرفی نماییم، زیرا زیستن و مردن هر دو

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین، همان، ص ۴۹۰.

۲. تاریخ طبری، همان ج ۴، ص ۳۱۵.

۳. سید هاشم بحرانی، معذنة المعاجز، ج ۴ ص ۲۱۴.

۴. علی بن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۱۶.

نیازمند الگویی وارسته و شایسته است.^۱

می توان گفت، نهضت عاشورا از آغاز تا سرانجام، صحنه‌ای است که همه الگوهای تربیتی را ارائه داده و خواهان هر اسوه و الگویی را کام‌یاب و سیراب می‌کند، چرا که مجموعه عاشورا تنها تبلور یک قیام ساده نیست، بلکه سرایی است که نمایندگان تمامی اقشار جامعه و در همه مراحل سنی از کودک و خردسال، نوجوان و جوان و میان‌سال و پیر، زن و مرد، تازه عروس و نوداماد و... در کمال نمونه‌برداری از انسان کامل، درخششی خورشیدگونه پیدا می‌کنند تا پرتو خویش را به همه عالم برسانند و سبب زنده شدن سلول‌های مرده در گوشه گوشه آن گردند.

بر این اساس، هر فردی در هر زمینه‌ای که بخواهد، می‌تواند الگویی مناسب برای آینده خود برگزیند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الگوی وفاداری

اگر چه امام حسین (ع) می‌فرماید: «فانی لا اعلم اصحاباً اوفی؛ همانا من یاورانی باوفا تر از یارانم نمی‌شناسم»^۲ اما سرآمد همه وفاداران، حضرت عباس (ع) است که ایثار و فداکاری او مرهون تربیت صحیح علوی است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا حضرت ابوالفضل (ع) الگوی وفای صحنه کربلا معرفی می‌شود؟ دلالت آمیزترین جواب به این سؤال، بررسی رفتار الگویی آن حضرت در کربلا است، زیرا نه این که آن حضرت خود، در کربلا حضوری وصف‌ناپذیر داشت، بلکه سه برادر خویش را نیز در مورد یاری رساندن به امام حسین (ع) ترغیب و تشویق می‌کرد و به آنان می‌فرمود:

۱. شیخ عباس قمی، مناقب الجنان، ص ۸۰۴، زیارت عاشورا: «اللهم اجعل معیای محیا محمد و آل محمد بر معاتی مسات محمد و آل محمد». خدایا زندگی مرا همانند زندگی محمد و اهل بیت او و مرگ مرا همانند مرگ محمد و اهل بیت او قرار بده.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۷.

«یا بنی امی تقدموا حتی اراکم قد نصحتکم لله و لرسوله؛ ای فرزندان مادرم (ای برادرانم) شما زودتر سبقت بگیرید، تا من شما را در راه نصیح خدا و روش پیامبر ببینیم.»^۱
و زمانی که شمر به عنوان سمبل دشمنی با امام حسین (علیه السلام) برای حضرت عباس (علیه السلام) امان نامه می آورد، حضرت ابوالفضل در جواب فرمودند:

«تبت یداک ولعن ما جئتنا به من امانک یا عدو الله، تأمرنا أن فترک أختانا و سیدنا الحسین بن فاطمة و ندخل فی طاعة اللعناء...؛ ای دشمن خدا، دستانت قطع باد! لعنت بر امانی که آورده ای، آیا ما را فرمان می دهی که برادر و سیدمان حسین فرزند فاطمه را رها کنیم و در طاعت تو در آییم...»^۲

از آن جایی که عباس (علیه السلام) سمت علم داری لشکر حسین (علیه السلام) را برعهده داشت؛ از این رو تا آخرین لحظه در کنار امام بود و تا آخرین لحظه عمرش با تمام توان از او دفاع کرد. در این باره می نویسند: وقتی علمی را که ابوالفضل در کربلا در دست داشت، به دربار یزید آوردند، یزید دید آن پرچم جای سالمی ندارد، پرسید: چه کسی آن را حمل می کرده است؟ جواب دادند: عباس فرزند علی (علیه السلام). یزید گفت:

«هكذا یکون وفاء الاخ لاختیه؛ باید وفای برادر به برادر این گونه باشد.»^۳

اما اوج تجلی ایثار و فداکاری او زمانی ظاهر می شود، که آب آوری تشنه، با لب های خشکیده از سه روز بی آبی، در امواج آب قرار گیرد و در نهایت تشنگی خود، به یاد تشنگی برادر و مولایش، آب نمی آشامد و می گوید:

«والله لا اذق الماء و سیدی الحسین عطشاناً؛ به خدا قسم! آب نمی نوشم، در

حالی که آقایم حسین تشنه است.»^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. محمد محمدی اشتهاردی، سوگنامه ال محمد (علیه السلام)، ص ۳۰۰.

۴. همان، ص ۳۰۴.

این گونه پیروزی عشق و اعتقاد در اوج قله وفاداری و فداکاری تبلوری زیبا می‌یابد و این سخنان و رفتار عباس فرزند امام علی (ع) در صحنه عاشورا، الگویی است برای ادب، ولایت‌مداری، ایثار، رشادت و فداکاری. اکنون با بیان این نکته‌های دلالت‌آمیز و وفاداری و فداکاری حضرت عباس (ع) پاسخ به پرسش مطرح شده در بحث انگوی وفاداری، روشن است؛ چه این که آیا کسی را می‌یابی که با دستان قطع شده نیز بکوشد تا آب را به کودکان خردسال مولایش برساند.

یافت ادب از ادب آبرو	عشق برد نام ترا با وضو
وفا بود مات وفاداریت	علقمه شاهد به فداکاریت
رسید چون به علقمه پای تو	گشت عیان چهره مولای تو
چو دید چشمت رخ ارباب را	نهیب آتشین زدی آب را
که‌ای سپید چهره روسیاه	کی کنم از نوش تو عشقم تباء
من ز می حسین باده نوشم	به آب آبرو نمی فروشم
زجر عمای روز مرا شب مکن	مرا خجل ز روی زینب مکن

اسوه صبر و مقاومت

صحنه کربلا برای یاران حق، سراسر صبر و استقامت است، اما تا سخن از صبر و مقاومت به میان می‌آید، نام زینب به عنوان «ام المصائب» در ذهن همگان خطور می‌کند. حضرت زینب (ع) از طرفی مادر سه شهید و خواهر هشت شهید و عمه نه شهید و خاله سه شهید، نظاره‌گر به خون غلطیدن بیش از بیست نفر از نزدیک‌ترین افراد خانواده خود بود.

از سوی دیگر، حامل رسالت کربلا و پیام‌رسان همه خون‌هایی بود که در آن مسلخ به زمین ریخت. او باید با سرپرستی کاروان اسیران از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا شام و

ایراد خطبه و بیان حقایق و اهداف قیام امام حسین (علیه السلام) در تکمیل رسالت کربلا، بر همه سختی‌ها چیره شود.

در سفر زینب از ابتدا تا سرانجام، نکته‌های فراوانی وجود دارد که حکایت از روح بلند او دارد. البته، با توجه به این جستارها جایی برای شک نمی‌ماند که او بهترین الگوی صبر و استقامت در برابر همه مشکلات و مصیبت‌های گوناگون است.

بنابراین، اهدای فرزند به برادر، قبول نیابت خاص از سوی امام معصوم (علیه السلام)، سخنرانی در جمع شمامت گران^۱ آن هم در اوج بلاغت، ابراز کرامت ولایت و توجه به انجام عبادت‌های مستحب در شورانگیزترین لحظه‌ها و دشوارترین زمان‌ها، همه و همه، نمودی از نقش الگوی زینب (علیه السلام) به ویژه در صبر و مقاومت را نمایان می‌سازد.

الگوی بازگشت به خوبی‌ها

تحول درونی انسان، در طول تاریخ گذشته، سابقه‌ای دیرینه دارد و در کربلا نیز الگویی برای بازگشت به خوبی‌ها و رهایی از دام زشتی‌ها وجود دارد، که ابتدا فرمانده مخالفان؛ اما در پایان در زمره بهترین یاران شهید است.

روز عاشورا، آن گاه که فهمید جنگ با فرزند زهرا، جدی است و از سوی دیگر، صدای کمک خواهند و هدایتگر حسین (علیه السلام) را شنید که: «اما مغنیت یغیننا لوجه الله» خود را به حضرت رساند و گفت: «من اولین کسی بودم که بر شما خروج کردم، اجازه بفرمایید اول کسی باشم که در راه شما کشته بشوم، با جدت مصافحه کنم.»^۲

امام حسین (علیه السلام) بزرگ‌ترین الگوی کرامت و بزرگ‌منشی، توبه او را پذیرفت و از او خواست تا استراحت کند. اما او اصرار ورزید و در آخرین لحظات، امام بر بالین او دست بر صورتش کشید و فرمود: «انت الحر کما سمتک امک و انت الحر فی الدنیا و الاخرة».

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸؛ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳.

تو همان گونه که مادرت نامت نهاد، آزاده‌ای و تو در دنیا و آخرت آزاده هستی»^۱

کدامین نادم و پشیمانی است که سر بر زانوی خورشید، در حالی که یقین به پذیرفته شدن دارد، جان بسپارد.

الگوی پای‌بندی به حجاب و عفاف

از جلوه‌های بارز الگوی تربیتی نهضت عاشورا، حضور زنان همراه با تعهد و پای‌بندی آنان به حرمت‌ها و مراعات مسائل حجاب و عفاف است، این نکته نشانگر این مهم است که حضور زنان در بیرون از خانه برای دفاع از حق و ولایت، به شرط آن که حریم عفاف و حدود الهی رعایت شود ممنوع نیست، بلکه گاه لازم و ضروری است. اهل بیت امام حسین (ع) در سفر کربلا منادی متانت و عفاف بودند، اگر چه سپاه کوفه به حریم آنان بی‌حرمتی کردند.

«ام کلثوم» دختر علی (ع) وقتی به کوفه رسیدند، در جمع انبوه حاضران به سخن پرداخت و وقتی که مردم کوفه به تماشای آنان آمده بودند، فریاد زد: «یا اهل الکوفه اما تستحیون من الله و رسوله ان تنتظرون الی حرم النبی؛ ای مردم کوفه! آیا از خدا و رسولش شرم نمی‌کنید از این که به حرم و دودمان پیامبر نگاه می‌کنید؟»^۲

هنگام ورود اهل بیت (ع) به شام نیز، ام کلثوم، شمر را طلبید و از او خواست که آنان را از دروازه‌ای وارد کنند که اجتماع کمتری باشد و سرهای مطهر شهیدان را دورتر نگه دارند، تا مردم به تماشای آنها پرداخته، کمتر به چهره اهل بیت پیامبر (ع) نگاه کنند. اما شمر که پلیدی ذاتی او نمایان است، کاملاً برعکس خواسته او عمل کرد و اسیران را از دروازه ساعات وارد دمشق کرد.^۳

۱. همان، ص ۱۴، ۱۵.

۲. عبدالرزاق المقرم، مقتل الحسین، ص ۴۰۰.

۳. سید محسن الامین، اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۵.

همانند این از حضرت سکینه نیز نقل شده است که سهل بن سعد وقتی که فهمید این اسیران از دودمان پیامبرند، جلو رفت و از یکی از آنان پرسید، تو کیستی؟ گفت: سکینه دختر امام حسین علیه السلام پرسید: آیا کاری می‌توانم برایتان انجام دهم. من سهل، یاور جدت رسول خدا هستم، حضرت سکینه فرمود: به نیزه‌داری که این سر را می‌برد، بگو جلوتر از ما حرکت کند. تا مردم به نگاه کردن آن مشغول شوند و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم ندوزند، سهل به سرعت رفت و چهارصد درهم به نیزه‌دار داد، او هم سر مطهر را از زنان دور برد.^۱ نمونه دلالت آمیز تر، اعتراض حضرت زینب علیه السلام به هتک حرمت و دفاع از حجاب است. حضرت در کاخ یزید خطبه‌ای بی‌نظیر ایراد فرمود و در این زمینه نیز فرمود:

«ای زاده آزادگان فتح مکه، آیا این عدالت است که همسران و کنیزان خودت را در پشت پرده‌ها قرار داده‌ای، ولی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان اسیر، روانه کرده، پرده‌های حرمت آنان را دریده، چهره‌هایشان را آشکار ساخته‌ای و زیر سلطه دشمنان از شهری به شهری می‌گردانی، آن گونه که مردم شهرها و آبادی‌ها و قلعه‌ها و بیابان‌ها به آنان می‌نگرند و دور و نزدیک، چهره آنان را تماشا می‌کنند؟...»^۲

الگوی تربیتی که اکنون در پیامد این جستارها، ارائه می‌شود، این است که زینب علیه السلام در تداوم خطی که حضرت زهرا علیه السلام در حمایت از امام معصوم علیه السلام و افشاگری علیه ظالمان داشت، در نهضت کربلا دوشادوش حسین بن علی علیه السلام حضوری مؤثر داشت، اما هیچ‌گاه موازین عفاف و حجاب را فراموش نکرد و این گونه عفتی را به عنوان بهترین مدل تربیتی - دینی زنان جامعه اسلامی ارائه نمود.

بنابراین، زینب کبری و دودمان رسالت، چه با سخنان و چه با رفتارشان، یادآور این گوهر ناب گشتند که کرامت انسانی زن در سایه عفاف و حجاب تأمین می‌شود. برای

۱. باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۳۷۰.

۲. همان، ص ۳۷۸ «من العدل یا بن الطلقاء تخدیرک و حرامرک و امانک و سوقک بنات رسول الله سابعه هتک ستورهن و ابدیت وجوههن تحذو بهن الاعداء عن بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل و المعاول و یستصغح وجوههن القرب و البعد»

زنان، زینب و خاندان امام حسین (ع) الگوی حجاب و عفاف است، اینان در عین مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را هم مراعات کردند و اسوه و الگوی همگان شدند، تا آن جا که امام سجاد نیز با تمام مشکلات مراقب شئون عفت و پاکدامنی بانوان حماسه عاشورا بود و در کوفه به این زیاد فرمود:

«مرد مسلمان و پاکدامنی را همراه این زنان بفرست، اگر اهل تقوایی؟»^۱

الگوی تربیتی مواسات و ایثار

مواسات، یعنی دیگری را در مال و جان، همانند خود دیدن و دانستن، یا دیگری را بر خود مقدم داشتن،^۲ که یکی از زیباترین صفات معاشرتی است که مورد تأکید دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که در برخی از روایات در کنار نماز اول وقت جزء صفات ویژه مؤمنان^۳ و یا معیار و تراز شناخت شیعه از غیر آن^۴ و وسیله تقرب به خداست: «تقربوا الی الله تعالی بمواساة اخوانکم».^۵

حماسه آفرینان عاشورا بهترین الگوی این خصلت برجسته بودند، بلکه آنان از «مواساة» نیز عبور کرده به ایثار رسیده‌اند، یاران امام نسبت به امام و یاران نسبت به یک دیگر چنین حالتی داشتند و از بذل هیچ چیز مضایقه نداشتند و به این مواسات، افتخار می‌کردند.

شخص امام (ع) در راه کربلا پس از برخورد با سپاه حرو، گفت و گوی طولانی با آنان، سروده شاعری را بر زبان آوردند که معنایش این است:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۰.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۳، ص ۲۰۷۹۳.

۳. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۱.

۵. همان.

«من به راه خودم می‌روم؛ مرگ، برای جوانمردی که نیت خیر کند و جهاد نماید و با مردان صالح، مواسات به جان داشته باشد، هیچ عار و ننگ نیست.»^۱

و در تاریکی شب به یاران خویش فرمود:

«من و اسانا بنفسه کان معنا غدا فی الجنان نجیا من غضب الرحمان؛ هر کس با جانش، با ما مواسات داشته باشد، فردای قیامت در بهشت با ما خواهد بود و از خشم الهی نجات پیدا خواهد کرد.»^۲

یکی از زیباترین جلوه‌های مواسات - بلکه ایثار - وقتی است که میان اصحاب و بنی هاشم، پیش مرگی مطرح می‌شود، آن‌گاه که عباس علیه السلام به بنی هاشم می‌فرماید:

«اصحاب، غریبه به حساب می‌آیند، بار سنگین را باید اهلش بردارند. فردا صبح، شما نخستین گروهی باشید، که به میدان می‌روید، ما پیش از آنان به استقبال مرگ می‌رویم، تا مردم نگویند، اصحاب را جلوتر از خودشان به میدان فرستادند...»

بنی هاشم برخاسته، شمشیرها را کشیدند و گفتند: «ما همه با تو هم عقیده‌ایم.» اما در سویی دیگر، در خیمه‌ای اصحاب گرداگرد حبیب جمع شده‌اند، حبیب می‌گوید:

«یاران برای چه به این جا آمده‌اید، سخن خود را واضح بگویید.»

گفتند: «آمده‌ایم تا غریب زهرا را یاری کنیم.» حبیب گفت: «صبح فردا چه می‌کنید؟» گفتند: «هر آنچه بگویی گوش می‌کنیم.» گفت:

«صبح که شد، شما اولین افرادی باشید که به میدان می‌روید، ما زودتر به مبارزه می‌پردازیم. مبادا یکی از بنی هاشم خون آلود شود، در حالی که ما جانی در بدن و خونی در رگ داریم، تا مردم نگویند سروران خود را به جنگ فرستادند و از فداکاری دریغ کردند.»

همه شمشیرها را کشیدند و گفتند: «همه ما با تو هم عقیده‌ایم.»^۳

۱. همان، ج ۴۵، ص ۲۲۸.

۲. موسوعة کلمات الحسین، ص ۳۹۹.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۰۹.

و آن‌گاه که دو تن از جوانان غفاری، خدمت امام حسین (ع) آمده و اجازه میدان رفتن خواستند، امام به آن دو فرمود: خداوند بهترین یاداش نیک را به شما دهد که این گونه حاضر به یاری و مواسات من هستید.^۱

و در زیارت‌نامه حضرت عباس، از این خصلت برجسته او چنین یاد شده است: «فلنعم الاخ المواسی»^۲، «السلام عليك ايها العبد الصالح والصدیق المواسی...»^۳ این روح مقدم داشتن دیگران بر خویش، و جان‌نثاری، بهترین الگوی تربیتی برای مسلمانان جهان اسلام است تا یکدیگر را در گرفتاری یار باشند، چه این که مواسات دینی، تضمینی برای دل‌گرمی مجاهدان راه خداست تا در برابر دشمنان، تنها نمانند.

الگوی رازداری

مأموران ابن زیاد «قیس بن مسهر» نامه‌رسان امام (ع) را در «قادسیه» دستگیر کردند. از این رو، قیس برای حفظ اسرار، نامه را پاره کرد. در بازجویی به او گفتند: چرا نامه را پاره کردی؟ گفت: برای این که شما از مطالب آن آگاه نشوید، گفتند تو را رها نمی‌کنیم، تا اسامی آن‌هایی را که امام برای آنان نامه نوشته است، بگویی و به روی منبر به علی و فرزندان دشنام دهی؛ در غیر این صورت تو را قطعه قطعه می‌کنیم.

گفت: اسامی را نمی‌دانم، اما دشنام می‌دهم. او بالای منبر می‌رود و پس از حمد و ثنای الهی، به لعن و دشنام ابن زیاد و بنی‌امیه و صلوات و دُرد بر علی و فرزندان، لب به سخن می‌گشاید و می‌گوید: من فرستاده حسینم، به دعوتش پاسخ گوید و او را یاری کنید، در این هنگام او را از بالای دارالاماره به پایین پرتاب کردند و به این گونه او را به شهادت رساندند.^۴

۱. بخارا الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۴۳۶ زیارت‌نامه حضرت عباس (ع).

۳. همان، زیارت امام حسین در روز عید قربان، ص ۴۴۸.

۴. بخارا الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۰.

همان طور که مشاهده می‌شود، قیس به عنوان یکی از بهترین الگوهای تربیتی صحنه عاشورا است، چه اینکه الگوهای دیگری، همچون: تشویق به خوبی‌ها توسط همسرش «دلهم»^۱، الگوی نماز اول وقت،^۲ الگوی ادب در «جَوْن»^۳، قومیت‌زدایی و شهیدان ترک و فارس^۴، و بسیاری الگوهای دیگر در زمینه‌های متفاوت وجود دارد، که نیازمند تحقیقی گسترده می‌باشد در این راستا است.

نتیجه‌گیری

سیره امام حسین علیه السلام و قیام عاشورائی‌اش پر تو کامل‌ترین الگوهای ماندگار در تاریخ بشر است، که زیباترین و ملموس‌ترین جلوه‌های انسانی تربیت یافته را به تصویر می‌کشند و آن را مدل برای آینده و مسیر حرکت همگان قرار می‌دهند، بنابراین سرور شهیدان و همه رفتار و گفتارش کوثر بی‌انتهای تربیت انسان بشمار می‌رود.

۱. مقتل الحسین، مقرر، ص ۲۰۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. همان، ص ۳۰.

آثار تربت سرور شهیدان علیهم السلام از منظر روایات و فقیهان محمد رحمانی

قیام سرور شهیدان امام حسین علیه السلام از جنبه‌های گوناگون در تاریخ بشر بی نظیر است. از جمله از منظر آثار و برکات هرچه بر زمان می‌گذرد ثمرات و نتایج آن بیشتر آشکار می‌شود. نهضت کربلا نه تنها در طول تاریخ الگو و سرمشق پیروان و عاشقان آن حضرت بوده بلکه بسیاری از حرکتهای آزادی بخش جهان متأثر از آن بوده تا آن جا که گاندی رهبر استقلال هندوستان بر این امر افتخار می‌کند.^۱

در عصر حاضر بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی، رهبر بزرگ‌ترین انقلاب در سده‌های اخیر افتخار دارد که پیرو و یکی از شاگردان مکتب حسین است. در برکات و آثار قیام عاشورا همین بس که دین اسلام، محمدی الحدوث و حسینی البقاست. افزون بر آثار وجودی و برکات انقلاب آن حضرت، در هرچه منتسب به ایشان است آثار و ثمرات زیادی نهفته شده از جمله در تربت آن حضرت از این رو در فرهنگ غنی و پر شور شیعی زندگی را با تبرک جستن بر آب فراتش آغاز و با همراهی تربت پاکش به پایان می‌رسانند.

۱. اشاره است بر جمله معروف گاندی: «من در انقلاب هند به حسین بن علی اقتدا کرده‌ام».

این نوشته که به مناسبت سال عزت و افتخار حسینی و فراخوان مقاله از سوی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام قلمی می‌شود نیم‌نگاهی دارد به یکی از عنوان‌های اعلان شده (تربت امام حسین علیه السلام و قداست و شفا بخشی آن). پیش از آغاز بحث، توجه به نکته‌های ذیل ضروری است:

۱- همان‌گونه که در عنوان مقاله آمده است این نوشته آثار و برکات تربت سیدالشهدا را از منظر روایات و اقوال فقها بررسی می‌کند، از این رو در هر موضوعی برخی از روایات و نظر فقها ذکر شده است و از آن‌جا که نقد و بررسی تفصیلی تمامی روایات و اقوال به طول می‌انجامد به ذکر یکی دو مورد بسنده شده است.

۲- استدلال به روایات برای حکم به استحباب از باب قاعده تسامح در ادله سنن است که پس از این اشاره می‌شود.

۳- تحصیل آثار و برکات مستفاد از روایات نیازمند عوامل مختلفی است؛ به عبارت دیگر تربت سیدالشهدا به منزله مقتضی برای آثار مذکور در روایات است؛ پر واضح است جهت به فضیلت رسیدن این مقتضی باید شرایط دیگر موجود و موانع نیز موقوف باشد.

۴- اصل بر این است که خوردن خاک حرام است و تربت سیدالشهدا استثنا شده است.

۵- مطالب فراوانی در ارتباط با این موضوع سزاوار رسیدگی است که از حوصله این نوشته خارج است. در پایان این مقال به چند مورد هم اشاره خواهد شد.

قاعده تسامح در ادله سنن

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد مبنای استدلال به این روایات بر استحباب قاعده تسامح در ادله سنن است. مباحث و مطالب این قاعده فراوان است و از حوصله این نوشته خارج است، به گونه اجمال مطالبی گفته می‌شود:

- ۱- روایات دال بر این قاعده زیاد است، شیخ انصاری در این باره می نویسد:
روایات در این باره، مستفیضه است و دور نیست ادعای تواتر معنوی شود.^۱
- ۲- این روایات مورد قبول و عمل بزرگان فقهی واقع شده است شیخ انصاری می نویسد:
این دسته از روایات افزون بر این که بعضی از آن ها از نظر سند صحیح است.
فقه های بزرگ آنها را تلقی به قبول کرده اند.^۲
- ۳- از نظر مدلول روایات نظرات مختلفی اظهار شده است از جمله:
الف - مدلول روایات عبارت است: از ترتب ثواب بر عمل به این روایات اعم از این که قصد ثواب باشد و یا نباشد.
ب - مدلول روایات، ترتب ثواب است بر عمل به این روایات به شرط قصد ثواب.
ج - استفاد از روایات، حجیت روایات ضعیف السند در مورد حکم به استحباب است.
د - استفاد از روایات، استحباب نفس عملی است که مدلول روایات می باشد.
ه - مدلول روایات استحباب عملی است که مدلول روایات است به شرط و قید بلوغ ثواب.
در هر صورت طبق هریک از این مبانی سه گانه اخیر استدلال به استحباب به این روایات صحیح است.

۱- حرمت اهانت

مدفن شهید با ارزش و تربیت شهید الهام بخش حریت، رادمردی، ایثار و از خودگذشتگی است. تربیت سیدالشهدا در میان تمامی خاک ها از امتیاز و برتری برخوردار

۱ - رسائل فقهیه، قاعدة التامخ، ص ۱۴۲.

۲ - همان، ص ۱۴۲.

است، زیرا با خون خدا (ثارالله) آمیخته و عجین شده است؛ از این رو، جای شگفتی نیست که خداوند ارزش و عظمتی زیاد بدان بدهد تا آن جا که شفای درد دردمندان، محل سجود عاشقان و عارفان، موجب در امان ماندن جان و مال مسافران، سبب آرامش و آموزش مردگان و برکت زندگی نوزادان قرار گیرد.

از این رو، بدیهی است که از منظر فقه اهانت به آن حرام و هر کاری که از آن بی احترامی انتزاع شود، جایز نباشد.

روایات در این باره بسیار است؛ در کتاب شریف جامع احادیث الشیعه بابی را با نام «حرمة التوهین بتربة قبر الحسين و ماورد فی عقوبة من وهَّنها»^۱ منعقد کرده است. و در آن، حدیث طولانی را گزارش کرده مبنی بر این که شخصی به جهت بی احترامی به تربت سیدالشهدا گرفتار عذاب و آتش الهی شده است.^۲

فقهها نیز فتوا به حرمت اهانت به تربت سیدالشهدا داده‌اند؛ از جمله، صاحب عروة می‌فرماید: «پاک کردن نجاست از تربت امام حسین واجب است... و نجس کردن آن حرام است و فرقی در این که تربت از قبر شریف برداشته شود و یا از خارج قبر نیست».^۳ فقیهانی که بر عروه حاشیه دارند این مسئله را پذیرفته و بر آن حاشیه نزده‌اند.

۲- استحباب برداشتن کام نوزادان

در فرهنگ عمومی ابتدا و آغاز هر کاری از ارزش و اهمیت دو چندان‌ی برخوردار است.

روایات فراوانی از ائمه (ع) گزارش شده، مبنی بر این که کام نوزادان را در ابتدای زندگی با تربت سیدالشهدا تبرک کنید؛ از جمله: «عن الحسين بن ابی العلاء قال سمعت

۱. جامع احادیث الشیعه، باب ۸۱، از ابواب زیارة النبی (ص)، ج ۱۵، ص ۴۳۳.

۲. همان.

۳. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۹۰، مسأله ۲۵ فی احکام النجاسات.

ابا عبدالله علیه السلام يقول: حنکوا اولادکم بترتة الحسين علیه السلام فانها امان؛^۱ حسین پسر ابی علا می‌گوید، شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: کام فرزندانتان را با تربت سیدالشهدا بر دارید، زیرا تربت آن حضرت سبب در امان بودن است.»

صاحب وسائل الشیعه بابی را تحت عنوان «استحباب الاستشفاء بترتة الحسين علیه السلام... و تحنیک الاولاد...» گشوده و در آن چهار روایت آورده است.^۲ فقها نیز بر اساس این روایات فرموده‌اند، برداشتن کام نوزادان با تربت سیدالشهدا مستحب است. محقق حلی در مقام تبیین مستحبات به اولاد می‌نویسد: «و تحنیکه بماء الفرات و بترتة الحسين علیه السلام»؛^۳ مستحب است کام نوزادان با آب فرات و تربت سیدالشهدا برداشته شود.»

پس از محقق حلی، دیگر فقها از جمله شیخ انصاری یکی از مستحبات درباره اولاد را تحنیک با آب فرات و تربت سیدالشهدا می‌داند، و می‌فرماید: «شستن نوزاد، گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ، برداشتن کام او با آب فرات و تربت سیدالشهدا مستحب است.»^۴

۳- سجده بر تربت سیدالشهدا علیه السلام

بی شک با ارزش‌ترین اعمال زندگی انسانها، عبادت و پرستش معبود است و با فضیلت‌ترین عبادات، نماز و از بهترین اجزا و افعال نماز سجده است و از سویی محبوب‌ترین، سجده آن است که با تربت سیدالشهدا باشد. مبنای این مطلب، روایات بسیاری است که در کتاب‌های حدیثی گزارش شده است؛ از جمله، شیخ حر عاملی بابی را با عنوان «استحباب السجود علی تربتة الحسين علیه السلام...» گشوده و چهار حدیث در آن آورده

۱. همان، ج ۱۴، باب ۷۰، از ابواب المزار و ما یناسبه، ج ۸ و رک: کامل الزیارات، ص ۲۸۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۷۰، ص ۵۲۱.

۳. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴. شیخ انصاری، کتاب نکاح، احکام اولاد.

است؛ از جمله: «محمد بن علی بن الحسین قال، قال الصادق (ع): السجود علی طین قبر الحسین ينور الی الارضین السبعه...^۱؛ شیخ صدوق می گوید، امام صادق فرموده است: سجده بر تربت حسین (ع) تا زمیں هفتم را نورانی می کند.»
در روایت دیگر آمده است:

«كان الصادق (ع) لا يسجد الا علی تربة الحسین (ع) ...؛ امام صادق (ع) جز بر تربت امام حسین (ع) سجده نمی کرد...»

فقها نیز بر اساس این روایات، فتوا به استحباب سجده بر تربت امام حسین (ع) داده اند. محقق یزدی می فرماید: «سجده بر زمین افضل از سجده بر نباتات و کاغذ است و دور نیست سجده بر زمین، افضل از سجده بر سنگ باشد و افضل از تمام آنچه سجده بر آن صحیح است، سجده بر تربت امام حسین (ع) است.»^۲

فقیهانی که بر عروه حاشیه دارند، در این مسئله حاشیه نزده اند و آن را پذیرفته اند. علامه امینی درباره سجده بر تربت سیدالشهدا می فرماید: «آیا بهتر آن نیست که سجده گاه از خاکی قرار داده شود که در آن چشمه های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است.»^۳

۴- تهیه تسبیح

یاد خداوند از ارزش مندترین حالات روحی یک عاشق به شمار می آید و بهترین وسیله یاد خدا ذکر و یاد زبانی حضرت حق است. در روایات تأکید شده اگر این ذکر زبانی همراه با تسبیح تهیه شده از تربت سیدالشهدا (ع) باشد، از ثواب و معنویت بیستتری برخوردار است. در کتاب جامع احادیث الشیعه بابی را تحت عنوان «استحباب اتخاذ

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۱۶ از ابواب مایسجد علیه، ۱، ص ۶۰۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۰۸.

۳. عروه الوثقی، ج ۱، ص ۵۹۲، مسأله ۲۶، فی مسجد الجیه.

۴. علامه امینی، سیرتنا و سنتنا، ص ۱۶۶.

السبحه خصوصاً من تربته الحسين علیه السلام والتسبيح بها و ادارتها» منعقد و بیش از شش روایت در آن آورده است. از جمله: «محمد بن علی الحسین قال، قال الصادق علیه السلام...: ومن كانت معه سبعة من طين قبر الحسين علیه السلام كتب مستحاً و ان لم يسبح بها؛^۱ شیخ صدوق می گوید، امام صادق علیه السلام فرموده است... هر کس با او تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه السلام باشد، جزو تسبیح گویان نوشته می شود هر چند تسبیح نگوید.»

بر همین اساس، فقها فرموده اند: تسبیح با تربت سیدالشهدا علیه السلام مستحب است؛ از جمله صاحب جواهر می فرماید:

«تسبیح با خاک قبر امام حسین علیه السلام مستحب است.»^۲

در گذشته در کربلا خاندانی معین، متصدی تهیه مهر و تسبیح از تربت سیدالشهدا بوده اند.^۳

تسبیح تربت گوهرهایی است که از خاک کوی عشق گرفته می شود و از آن نوری تا ملکوت خدا متصاعد می شود. تسبیح حسینی، ترکیبی کربلایی دارد و آهنگی زهرایی و مفاهیم خدایی است که به فاطمه هدیه شده، این تسبیح منظومه ای رمزی از قداست و فداکاری و عشق و خلوص است.

۵- استشفای به تربت سیدالشهدا علیه السلام

مریضی بدترین حالات انسان ها است؛ به ویژه، اگر امید بهبود و معالجه از راه عادی نباشد. در چنین حالتی که یأس و ناامیدی حاکم بر انسان موجب هلاکت است استشفای به تربت حضرت امام حسین امید و حیات می بخشد.

روایات وارده، در این مورد فراوان است؛ در کتاب جامع احادیث الشیعه بابی را با نام «باب الاستشفاء بتربة الحسين علیه السلام و التبرک بها و تقبیلها و جواز اکلها للاستشفاء»

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۵، باب ۸۰، ص ۴۲۱.

۲. جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

۳. موسوعة العتبات المقدسة، ج ۸، ص ۲۸۹.

منعقد و شش روایت را نقل کرده است؛ از جمله:

«عن محمد بن سلیمان البصری عن أبيه عن أبي عبد الله (ع) قال في طين قبر الحسين (ع) الشفاء من كل داء و هو الدواء الأكبر»^۱

محمد پسر سلیمان بصری از پدرش نقل می‌کند، امام صادق (ع) فرموده، خاک قبر امام حسین (ع) شفای هر دردی است و بزرگ‌ترین دارو همان است.^۲

فقه‌ها با این که خوردن خاک هرچند ناچیز را حرام می‌دانند، در مورد تربت سیدالشهدا فتوا به جواز داده‌اند؛ محقق حلی در این باره فرموده است: «خوردن خاک هرچند اندک حلال نیست مگر تربت سیدالشهدا پس خوردن آن به قصد استشفای جایز است».^۳

صاحب جواهر پس از نقل سخن محقق می‌نویسد: «اختلافی در این مطلب نیست بلکه اجماع به هر دو قسم (منقول و محصل) بر آن قائم شده و روایات در این مورد در استفاضه و یا متواتر است».^۴

فقه‌های معاصر نیز این فتوا را پذیرفته‌اند؛ از جمله، حضرت امام می‌فرماید: «خاک قبر سیدالشهدا از دیگر خاک‌ها (از حیث خوردن) استثنای شده است».

جای شگفتی نیست، تربتی که با خون خدا عجین شده شفابخش امراض روحی و جسمی باشد.

مواردی که به برکت تربت آن حضرت شفا گرفته‌اند، فراوان است؛ به عنوان نمونه محدث قمی می‌نویسد:

«سید نعمت الله جزایری چون در اوایل تحصیل قادر بر تهیه چراغ برای مطالعه نبود، از نور مهتاب استفاده می‌کرد و بر اثر کثرت مطالعه و نوشتن چشمش ضعیف و کم نور

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۵، باب ۷۶، ص ۳۹۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۰۲.

۳. شرائع سنن جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۳۵۸.

۴. همان.

شد. از این رو، تربت سیدالشهدا و سایر ائمه^(ع) را به چشم خود می‌کشید و از برکت آن تربت‌ها روشنی دیده‌اش افزون می‌گشت... و این حقیر نیز هرگاه به سبب زیاد نوشتن چشم ضعیف پیدا می‌کند، تبرک می‌جویم به تراب مرقد ائمه^(ع)، و گاه گاهی به کتابت احادیث و اخبار و بحمدالله چشمم در نهایت روشنی است.^۱

داستان آیت الله بروجرودی معروف است، ایشان فرموده‌اند:

«دورانی که در بروجرود بودم، وقتی چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می‌کرد، تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهر به راه افتاده بود، مقداری گل از روی سر یکی از بچه‌های عزادار دسته که به علامت عزاداری گل به سر خود مالیده بود، برداشتم و به چشمان خود کشیدم و در نتیجه فوراً چشمانم دید و نور خود را بازیافت و دردی تمام شد».

در همین باره، وصیت نامه آیت الله نجفی مرعشی و داستان شفای آیت الله خایری مؤسس حوزه شنیدنی است.

عـ مخلوط کردن با حنوط

یکی از احکام و واجبات در مراسم بعد از مرگ، عبارت است از: حنوط.^۲ روایاتی وارد شده بر این که حنوط با تربت سیدالشهدا مخلوط شود؛ شیخ حر عاملی بابتی را تحت عنوان «استحباب وضع التربة الحسنيه مع الميت فی الحنوط...» منعقد کرده و روایاتی را گزارش کرده از جمله:

«محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، قال کتبت إلى الفقیه^(ع) استله عن طین القبر، یوضع مع الميت فی قبره هل یجوز ذلك أم لا؟ فأجاب (و قرئت التوقيع و منه

۱. فوائد الرضویه، ص ۶۹۵

۲. حنوط عبارت است از مالیدن کافور بر مساجد هفت‌گانه پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، و دو سر انگشت پا.

نسخت) توضع مع المیت فی قبره و یخلط بحنوط ان شاء الله؛^۱ جعفر حمیری می‌گوید: طی نامه‌ای از فقیه (امام زمان) (ع) پرسیدم، خاک قبر امام حسین را همراه با مرده در قبر می‌گذارند، آیا جایز است؟ آن حضرت پاسخ داد (من خودم پاسخ را با مهر شریف خواندم و از آن نسخه برداری کردم) با میت در قبر بگذارید و آن را با حنوط مخلوط کنند. ان شاء الله.»

فقها نیز فتوا داده‌اند، مخلوط کردن مقداری از تربت امام حسین با کافور مستحب است. صاحب عروه می‌فرماید: «مخلوط کردن مقداری از تربت قبر امام حسین (ع) با کافور مستحب است و لیکن نباید با آن جاهایی از بدن که با رعایت احترام تربت منافات دارد مسح شود.»^۲

فقیهان صاحب حاشیه نیز این فتوا را تلقی به قبول کرده‌اند و حاشیه‌ی ردی بر آن نزده‌اند. حضرت امام در تحریر الوسیله می‌فرماید:

«مخلوط کردن کافور حنوط به مقداری تربت شریف مستحب است ولی نباید مواضعی را که با رعایت احترام منافات دارد، مسح کنند؛ مانند دو انگشت ابهام.»^۳

۷- نوشتن آیات و شهادتین با تربت

روایاتی دلالت دارد بر این که مستحب است، بر کفن میت آیات و شهادت بر توحید، نبوت و امامت نوشته شود و روایاتی نیز وارد شده که مستحب است این کتابت با تربت سیدالشهدا باشد. صاحب وسائل الشیعه بابی را تحت عنوان «استحباب کتابه اسم المیت علی الکفن و أنه یشهد أن لا اله الا الله و یکون ذلک بطین قبر الحسین (ع)» گشوده و روایاتی را گزارش کرده است. از جمله:

۱. همان، ج ۳، باب ۱۲، از ابواب التکفین، ج ۱، ص ۲۹.

۲. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۹، مسأله ۲.

۳. همان.

«محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن صاحب الزمان علیه السلام أنه يكتب إليه قد روي لنا عن الصادق علیه السلام أنه كتب على إزار اسماعيل ابنه إسماعيل يشهد أن لا اله الا الله فهل يجوز لنا نكتب مثل ذلك بطين القبرام غيره؟ فأجاب يجوز ذلك و الحمد لله: ^۱

محمد پسر حمیری از امام زمان علیه السلام می پرسد: روایت شده که امام صادق علیه السلام بر کفن (لنگ) فرزندش نوشت، اسماعیل شهادت می دهد لا اله الا الله آیا جایز است ما نیز این گونه با خاک قبر امام حسین یا غیر آن بنویسیم؟ حضرت پاسخ داد: جایز است. الحمد لله.

فقهها نیز فرموده اند، نوشتن نام ائمه علیهم السلام، آیات و دعای جوشن با تربت سیدالشهدا بر کفن مرده مستحب است از جمله صاحب جواهر می نویسد:

«از آنچه گفته شد دلیل آن چه را که بسیاری از فقهها فرموده اند، روشن می شود بلکه در جامع المقاصد و کشف اللثام به فقهها نسبت داده اند استحباب کتابت (نام ائمه، آیات و شهادت بر توحید، نبوت و امامت) با تربت سیدالشهدا را به جهت رعایت وظیفه کتابت و احترام تربت.» ^۲

صاحب عروه نیز در مقام بیان مستحبات تکفین میت می فرماید:

«بهتر این است که دعاهاى مذکور (قرآن، جوشن کبیر، حدیث سلسله الذهب) با تربت قبر سیدالشهدا نوشته شود.» ^۳

۸- همراهی تربت با مرده در قبر

بی تردید قبر، یکی از مکان های پر از وحشت و ترس است و در این مکان انسان ها نیازمند به انیس و مونس و امید است که از جمله چیزهایی که می تواند امید و

۱. همان، ج ۳، باب ۲۹، از ابواب تکفین، ج ۳، ص ۵۳.

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۳۱.

۳. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۱۲، ج ۱، مستحبات الکفن.

مونس مرده در قبر باشد، تربت سیدالشهدا (ع) است. در این باره روایات وارد شده است؛ شیخ حر عاملی بابی را تحت عنوان «استحباب وضع التربة الحسينيه مع الميت فی الحنوط و فی القبر»^۱ منعقد کرده و از جمله روایات آن باب عبارت است از:

«...ان الارض لا تقبل هذه لأنها كانت تعذب خلق الله بعذاب الله اجعلوا فی قبرها شيئاً من تربة الحسين (ع) ففعل ذلك بها تسترها الله تعالى»^۲

امام صادق (ع) می‌فرماید: همانا زمین این زن را نمی‌پذیرد (زنی که زناکار بوده و فرزندان‌ش را می‌کشد) زیرا زمین خلق خدا را به عذاب الهی گرفتار می‌کند. در قبر آن زن مقداری از تربت امام حسین (ع) را در آن بگذارید، سپس این کار را کردند خداوند بوسیله زمین زن را پوشاند.

۹- استحباب خوردن تربت در عصر عاشورا

در فرهنگ و معارف شیعی روز عاشورا از اهمیت فراوانی برخوردار است، و آداب و احکامی دارد؛ از جمله گفته شده، زیارت سیدالشهدا خوانده شود و آشامیدن آب و خوردن غذا ترک شود تا بعد از ظهر سپس مقداری از تربت سیدالشهدا خورده شود.

شیخ طوسی در این باره می‌نویسد:

«چون روز عاشورا رسید از خوردن غذا و نوشیدن آب خودداری کن تا بعد از ظهر سپس اندکی از تربت سیدالشهدا تناول کن.»^۳

از این عبارت، استفاده می‌شود تناول مقداری از تربت غیر از خوردن به قصد استشفای است. فقهای بعد از شیخ طوسی نیز این مطلب را یادآور شده‌اند؛ از جمله صاحب جواهر می‌نویسد:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۱۲، از ابواب التکفین، ص ۷۴۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۴۲.

۳. شیخ طوسی، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ص ۷۱۳.

«به هر حال خوردن خاک قبر امام حسین علیه السلام برای غیر استشفای از جمله به قصد تبرک در عصر روز عاشورا جایز نیست... ولی بعضی از فقها مخالفت کرده و خوردن را همانند شیخ جایز دانسته‌اند.»^۱

۱۰- افطار با تربت در عید فطر

در فرهنگ اسلام به ویژه شیعه، برای عید فطر آداب و احکامی وجود دارد؛ از جمله مستحبات آن عبارت است از افطار روزه با مقداری از تربت سیدالشهدا علیه السلام در این باره روایاتی نیز رسیده شیخ حر عاملی بابتی را تحت عنوان «استحباب الإفطار يوم الفطر علی تمر و تربة حسینیة» متعقد نموده و در آن روایاتی گزارش شده است، از جمله:

«علی بن محمد النوفلی قال قلت لأبي الحسن علیه السلام إني أفطرت يوم الفطر علی طین و تمر فقال لی جمعة بركة و سنة»^۲

علی پسر محمد نوفلی می‌گوید: محضر امام رضا علیه السلام عرض کردم، همانا روز عید فطر با تربت سیدالشهدا و خرما افطار کردم. پس آن حضرت فرمود: برکت و سنت (استحباب) را همراه کرده‌ای.

برخی از فقها نیز فتوا به استحباب این عمل داده‌اند؛ از جمله در کتاب جواهر الکلام آمده است.

شیخ طوسی در کتاب مصباح، خوردن مقداری تربت سیدالشهدا علیه السلام را در عصر عاشورا و عید فطر و عید قربان جایز دانسته است.^۳

و محدث قمی در آداب عید فطر می‌فرماید:

«شیخ مفید فرموده، مستحب است تناول کردن مقدار کمی از تربت سیدالشهدا علیه السلام که شفا است از برای هر دردی.»^۴

۱. جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۵، باب ۱۳، از ابواب کتاب الصلاة.

۳. همان، ج ۳۶، ص ۳۶۸.

۴. مفاتیح الجنان، آداب روز عید فطر، ص ۳۴۴.

۱۱- همراهی تربت برای امان از خطر

روایاتی دلالت دارد، همراه داشتن مقداری از تربت سیدالشهدا برای در امان بودن از خطرات و ترس و وحشت سودمند و مستحب است؛ در جامع احادیث الشیعه بانی را با عنوان «استحباب تربة الحسين (ع) للامان و دفع الخوف» منعقد کرده و در آن روایاتی را که مربوط به این مدعا است، گزارش کرده؛ از جمله:

«عن الصادق (ع).... إذا أراد أحدكم أن يكون أمناً من كل خوف فليأخذ السبحة من تربته.... ثم يضعها في جيبه فإن فعل ذلك في الغداة فلا يزال في أمان الله حتى العشاء وإن فعل ذلك في العشاء فلا يزال في أمان الله حتى الغداة»^۱

امام صادق (ع) می فرماید:.... هرگاه شخصی از شما بخواهد از هرگونه ترس و وحشت به دور باشد، از تربت سیدالشهدا تسبیح درست کند.... سپس آن را در جیب خود قرار دهد، اگر این کار در صبح انجام گیرد تا شب در امان است و اگر در شب این کار انجام گیرد تا صبح در امان است.»

فقها نیز به این مطلب توجه کرده و آن را مستحب دانسته اند از جمله صاحب جواهر در مقام تبیین آداب مسافر و آنچه بر مسافر مستحب است می فرماید:

«سزاوار است برای مسافر و غیر مسافر همراهی مقداری از تربت امام حسین (ع) زیرا این تربت موجب امان از هرگونه ترس و موجب شفای هرگونه دردی است.»^۲

۱۲- همراهی تربت با اثاثیه

همان گونه که مستحب است مقداری از تربت سیدالشهدا همراه مسافر باشد همچنین روایاتی دلالت دارد که قرار دادن مقداری از تربت سیدالشهدا در میان اثاثیه سفارش و تأکید شده است در کتاب جامع احادیث الشیعه بانی با نام «باب استحباب وضع

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۸۵، باب ۷۸، از ابواب زیارة النبی، ح ۱، ص ۴۱۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۱۸، کتاب الحج فیما یستحب استحبابه فی السفر، ص ۱۶۲.

الطین من قبر الحسین علیه السلام فیما بین المتاع» منعقد کرده و یکی از روایات آن چنین است: «محمد بن عیسیٰ یقطین قال بعث إلى أبو الحسن الرضا علیه السلام ... رأیت فی أضعاف الثیاب طیناً فقلت للرسول ما هذا فقال لیس یرجه بمتاع إلا جعل فیہ طیناً من قبر الحسین علیه السلام ثم قال الرسول قال أبو الحسن علیه السلام هو أمان باذن الله؛^۱

محمد پسر عیسیٰ یقطینی می‌گوید: امام رضا برایم مقداری لباس فرستاد... در میان لباس‌ها مقداری خاک دیدم، از مأمور پرسیدم: این خاک‌ها چیست، جواب داد: امام رضا هیچ گاه اثاث را به جایی نمی‌فرستد مگر این که در آن مقداری از خاک قبر امام حسین علیه السلام قرار می‌دهد، سپس فرستاده آن حضرت گفت: امام رضا می‌فرماید: این خاک موجب حفظ اثاث است، ان شاء الله.

۱۳- بوییدن و بوسیدن تربت

افزون بر این که در تربت سیدالشهدا درمان امراض نهفته است، بوسیدن و مالیدن بر اعضای بدن نیز توصیه شده است؛ در جامع احادیث الشیعه بابی نام «باب استشفاء بترتة الحسین... و تقبیلها» گشوده و بیش از هشت روایت در آن گزارش کرده است؛ از جمله:

«عن بنی أسامة قال كنت فی جماعة بعصابتنا بحضرة سيدنا الصادق علیه السلام فأقبل علينا أبو عبد الله علیه السلام فقال إن الله تعالى جعل ترربة جدي الحسین علیه السلام شفاء من كل داء و أماناً من كل خوف فإذا تناولها أحدكم فليقبلها و ليضعها علی عینیه و لیمرها علی سائر جسده؛^۲

زید پسر اسامه می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم پس آن حضرت رو به ما آورد و فرمود خداوند متعال تربت جدم را شفای هر درد و امان از هر ترسی قرار داده است.

۱ - جامع احادیث الشیعه، ج ۱۵، باب ۷۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۰۰.

پس اگر یکی از شما آن را خواست تناول کند، آن را ببوسد و بر چشمانش قرار دهد و بر دیگر اعضای بدن بکشد.»

۱۴- غسل برای برداشتن تربت

غسل‌های مستحب فراوان است؛ از جمله غسل برای برداشتن تربت سیدالشهدا (ع) صاحب عروه در مقام شمارش غسل‌های مستحب می‌نویسد: «الثانی عشر: للأخذ تربة قبر الحسين (ع)؛^۱ دوازدهم: غسل برای برداشتن از تربت قبر امام حسین.»

فقهایی که بر عروه حاشیه زده‌اند، درباره این مسئله حاشیه نزده‌اند و آن را پذیرفته‌اند. محقق آملی شارح عروة الوثقی در مقام استدلال بر کلام سید می‌فرماید: «در مصباح المتهجد سید بن طاووس روایت شده، هرگاه خواستی تربت سیدالشهدا را برداری، در پایان شب بپاخیز و غسل کن و بهترین لباس را بپوش، و نیز در بحار الانوار از کتاب مزار کبیر از امام باقر روایت شده، هرگاه خواستی تربت سیدالشهدا را برداری در پایان شب بپاخیز و با آب فرات غسل کن...»^۲

۱۵- استحباب تبرک

پر واضح است برخی از زمان‌ها و مکان‌ها از احترام و اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. کربلا در میان مکان‌ها از جهات گوناگون برتری و فضیلت دارد. محدث عالی مقام شیخ حر عاملی بابی را با نام «باب استحباب التبرک بکربلا» منعقد کرده است و هفت روایت در آن نقل کرده است؛ از جمله:

۱. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۶۳. فی الاعمال المکانیه و الفضایه.

۲. شیخ محمدتقی آملی، مصباح الهدی، ج ۷، ص ۱۰۸.

«عن صفوان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن الله فضل الأرضيين و المياه بعضها على بعض... وأن كربلا و ماء الفرات أول أرض و أول ماء قدس الله و بارك عليه فقال لها تكلمي بما فضلك الله، فقالت أنا أرض الله المقدسة المباركة الشفاء في تربتي و مائي»^۱

صفوان جمال می‌گوید: شنیدم؛ امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خداوند برخی از زمین‌ها و آب‌ها را بر برخی دیگر ترجیح و فضیلت داده... و همانا سرزمین کربلا و آب فرات نخستین زمین و آبی است که خداوند آن‌ها را مقدس و در آن‌ها برکت قرار داده، پس خداوند به کربلا خطاب کرد: به آن چه خداوند تو را فضیلت داده سخن بگو، پس کربلا گفت: من زمین مقدس و مبارک الهی هستم و در تربت و آب فرات من شفا هست.

۱۶- بطلان فروش تربت به کافر

در فقه شیعی فروش پارهای از اشیاء که از احترام برخوردار است، به کافران نهی شده؛ از جمله این امور، فروش تربت سیدالشهدا علیهم السلام است. صاحب جواهر در مقام توضیح کلام محقق حلی در شرائع مبنی بر این که فروش عبد مسلمان به کافر جایز نیست، می‌نویسد:

«فاضل و فقهایی پس از او به عبد مسلم، مصحف و کتاب‌های حدیث و تفسیر و مزارات و خطبه‌ها و مواعظ و تربت حسین را ملحق کرده‌اند»^۲

۱۷- تخییر قصر و اتمام نماز در کربلا

بیشتر فقها در چهار مکان فتوا داده‌اند که مسافر مخیر است، میان تمام و یا قصر خواندن نماز، و این نیست جز فضیلت و اهمیت این چهار مکان. از جمله این مکان‌ها حایر (حرم) حسینی است؛ صاحب عروه می‌فرماید:

۱- همان، ج ۱۴، باب ۶۸ از ابواب المزار و ما یناسبه، ج ۴، ص ۵۱۶.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۳۸.

«اقوا این است که مسافر در چهار مکان مخیر است، میان خواندن قصر و یا تمام و این چهار مکان، عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، و حایر حسینی...»^۱

فقهایی که بر عروه حاشیه دارند، در این مسئله مخالفت نکرده‌اند، هرچند در محدوده آن اختلاف کرده‌اند.

مباحث دیگر

آنچه ملاحظه شد، برخی از برکات و آثار تربت سیدالشهدا بود. مباحث دیگری در میان فقها مطرح است که رسیدگی به آن‌ها از حوصله این نوشته خارج است؛ از جمله:

(الف) روایات درباره تعیین محدوده مکانی که خاک آن تربت محسوب می‌شود، مختلف است؛^۲ صاحب کامل الزیارات بابی را تحت عنوان «من این یوخذ طین قبر الحسین (ع) و کیف یوخذ»^۳ در این باره منعقد کرده است. در برخی حد آن قبر شریف و در بعضی در شعاع یک فرسخ... اقوال دیگر نیز مطرح است؛ حضرت امام در این رابطه می‌فرماید:

«قدر متیقن خاک قبر شریف و جاهایی که عرفاً به آن ملحق است، محکوم بر احکام تربت است و احوط این است که به خاک قبر شریف بسنده شود.»^۴

(ب) نسبت به مقداری که خوردنش جایز است، اختلاف شده؛ حضرت امام می‌فرماید:

«خوردن بیشتر از یک نخود متوسط جایز نیست.»^۵

۱. عروه الوثقی، ج ۲، مسأله ۱۱، احکام صلاة المسافر.

۲. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۶.

۳. کامل الزیارات.

۴. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۴۵، مسأله ۱۱.

۵. همان.

ج) در کیفیت خوردن نیز اختلاف شده است؛ حضرت امام می فرماید:
 خوردن تربت به سه شکل جایز است: ۱- خوردن ۲- مخلوط کردن با آب ۳- مخلوط
 کردن با شربت^۱

امام حسین علیه السلام در بیان رسول خدا با تکیه بر منابع اهل سنت غلامحسن جعفری

مقدمه

امسال دو عاشورا و دو محرم داریم و مردم امسال دوبار به روح بلند امام حسین علیه السلام و یاران آن بزرگوار ارادت و وفاداری خود را نشان می‌دهند. و چه خوب نام گذاری شد از سوی رهبر معظم انقلاب برای این سال، البته این که این تقارن چه راز و رمز و چه پیام و بیانی دارد، شاید جوابش خیلی واضح نباشد گرچه از جهات و زوایایی روشن و پیداست. و چه خوب تدبیری از سوی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام اندیشیده شد که به این مناسبت کنگره عظیم و گسترده‌ای را تدارک دیده‌اند.

هنگام دیدن فراخوان مقاله برای این کنگره بر آن شدم که من هم سهمی هر چند اندک داشته باشم شاید انشاء الله کم ما هم توسط اولیای الهی پذیرفته شود.

از میان موضوعات متعدد و فراوانی که برای قلم زدن پیشنهاد شده بود؛ موضوع امام حسین علیه السلام از دیدگاه معصومین توجهم را به خود جلب کرد و چنین تصمیم داشتم که امام حسین علیه السلام را از نظرگاه همه معصومین علیهم السلام بررسی کنم، ولی دیدم موضوع بسی گسترده و مفصل است که در خور چند جلد کتاب است نه یک مقاله، لذا به جست جویی در

مورد امام حسین از دیدگاه رسول خدا ﷺ پرداختم و از میان روایات و نقل‌های فراوان و زیادی که وجود داشت، پاره‌ای از روایات را برگزیدم و خداوند را از صمیم قلب، شاگردم که این نوشتار بهانه‌ای شد تا منابع فراوانی را ببینم و به ویژه آنچه در کتاب‌ها و منابع اهل سنت وارد شده که در این نوشته نیز بیشتر موارد از آن منابع استفاده کرده و عمدتاً متکی به نقل‌هایی است که در کتاب‌های معتبر آنها ذکر شده است.

البته برخی از محققان اقدام به جمع‌آوری آنها در سطح گسترده‌ای کرده‌اند، ولی افسوس که به دلایلی ناشناخته مانده و چندان مناسب عرضه نشده‌اند.

امام حسین (ع) نامی آشنا برای عموم مسلمانان و بلکه همه درمندان است. این شخصیت وصف‌ناپذیر چنان مورد توجه رسول خدا ﷺ بوده که به نظر می‌رسد فلسفه این عنایت و توجه در آن عصر برای جماعت زیادی روشن نبوده و تا حدودی هم شاید حق داشته‌اند، چون هیچ کس نمی‌تواند فراوانی گفته‌ها و توجهات پیامبر اسلام ﷺ به این بزرگوار را یک امر عاطفی برخاسته از رابطه پدر و فرزندی بدانند، زیرا همه حرکات و گفته‌های رسول خدا ﷺ به طور قطع و یقین بسیار فراتر از این حوزه است، چیزی که واقعیت‌های تاریخی آن را اثبات می‌کند.

رسول خدا ﷺ که تمام گفته‌ها و حرکات او با پشتوانه الهی سرچشمه می‌گیرد: «وما ينطق عن الهوى»^۱ هرگز سخنان بلند و معنا داری در مورد امام حسین به صرف رابطه فرزندی ایراد نکرده و حکمت‌های بی‌شماری در این برخورد و نگاه رسول خدا ﷺ وجود داشت که بسیاری از آنها به مرور زمان، آن هم زمانی نه چندان طولانی به گونه‌ای که برخی یاران رسول خدا آن زمان را درک کردند، روشن شد.

در این مقال کوشیدیم که برخی موارد مورد اتفاق تمام مسلمانان که به فراوانی در کتاب‌های فرقه‌های مختلف اسلامی آمده، یادآور شویم و نشان دهیم که جایگاه امام

حسین علیه السلام و موقعیت آن بزرگوار در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه اندازه‌ای بوده و لذا ما به توضیحات و گفته‌های اضافی نپرداختیم و بهتر آن دیدیم عین همان گفته‌ها را در چهارده مورد ذکر کنیم. امید است مورد عنایت امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

نام گذاری امام حسین علیه السلام

روایت‌های فراوانی که هم از طریق اهل سنت و هم در منابع شیعه ذکر شده، تصریح دارند که نام‌گذاری این مولود مبارک به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که البته در برخی از آنها چنین آمده که حضرت فرموده‌اند: این نام گذاری به دستور جبرئیل و در نقل دیگر به دستور خداوند بوده است. به چند نمونه توجه کنید:

الف) «ذخائر العقبی» از اسماء بنت عمیس روایت کرده که حضرت زهرا علیها السلام فرزند بزرگوارش، حسن علیه السلام را به خانه من آورد، درست همین لحظه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و فرمود: ای اسماء! فرزندم را بیاور امام حسن علیه السلام را در پارچه‌ای زرد رنگ نهاده بودم و به حضور مبارکش بردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر به شما نگفتم کودک را در پارچه زرد رنگ نپیچید بلافاصله کودک را در پارچه سفیدی گذاشتم و به حضورش بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله کودک را از من گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آن گاه از علی علیه السلام پرسیدند: این فرزند را چه نامیده‌اید؟ علی علیه السلام گفت: من بر شما پیشی نمی‌گیرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هم در نام گذاری او، بر خدا سبقت نمی‌جویم. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگار سلام می‌رساند و می‌فرماید: موقعیت علی در نزد تو، مانند منزلت هارون به موسی است؛ با این تفاوت که پیامبری پس از تو مبعوث نمی‌شود، اسم فرزند را حسن نام گذاری کن. پس از یک سال امام حسین علیه السلام متولد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه اسما آمد و جریان را آن سان که بیان کردیم، به وی گفت و قصه نام گذاری را متذکر شد تا آن جا که «جبرئیل» گفت: نام این

کودک را حسین بگذار.^۱

مشابه همین حدیث در منابع شیعه ذکر شده است.

ب) مرحوم صدوق با اسناد خودش از امام رضا (ع) و ایشان هم از پدران بزرگوارش از امام زین العابدین از اسماء بنت عمیس روایت کرده که وقتی امام حسین (ع) به دنیا آمدند رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمودند:

«اسم فرزندت را چه گذاشتی؟» علی (ع) گفتند: من در نام گذاری او از شما پیشی نمی‌گیرم... رسول خدا (ص) فرمود: من هم در نام گذاری او از خدا پیشی نمی‌گیرم. آن گاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد خدای علی اعلی به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: جایگاه علی نزد تو همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است و این فرزند را به اسم فرزند هارون نام گذاری کن. رسول خدا (ص) فرمودند: اسم پسر هارون چه بوده؟ جبرئیل گفت: شبیر. رسول خدا (ص) فرمودند: زبان من عربی است و جبرئیل در جواب گفت: نام او را حسین بگذار...»^۲

البته روایات با این مضمون فراوان نقل شده چه در کتاب‌های اهل سنت و چه شیعه،^۳ گرچه برخی مطالب دیگر در تعدادی از آن روایات وجود دارد که قابل بحث می‌باشد، ولی آن چه از مجموع این روایات برمی‌آید این که نام گذاری این مولود شریف به وسیله رسول خدا (ص) بوده و ایشان هم به امر خداوند این کار را انجام داده‌اند. کمتر دیده شده و یا شاید سابقه نداشته باشد که نام گذاری کسی با این ترتیب و تشریفات خاص و الهی انجام گرفته باشد و این نشان از عظمت و بزرگی این وجود مقدس دارد.

۱. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۲۰۰ و نیز ابوداؤد (۵۱۰۵) در باب فی الصبی یولد فیوثن فی اذنه، ترمذی (۱۵۱۴) فی الاضاحی و احمد در مستدرک، ج ۶، ص ۹ و ۳۹۲.

۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۵، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

۳. مستدرک صحیحین، ج ۴، ۱۵۵؛ اسد الغابه فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۱۶؛ کافی، ج ۶، ص ۳۴ ح ۶؛ تاریخ دمشق، لابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۱۸.

۲- اذان گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش امام حسین علیه السلام

حاکم نیشابوری از ابورافع و او نیز از پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که هنگام تولد امام حسین علیه السلام در گوش او اذان گفت.^۱

همین مضمون در روایات دیگر بنابه نقل منابع اهل سنت و شیعه وارد شده است.^۲

۳- رفع تشنگی از حسنین علیه السلام با گذاشتن زبان در دهان آن دو

ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» از اسحاق بن ابی حبیب و او از ابو هریره روایت می کند که گفت: گواهی می دهم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می کردیم که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای حسنین علیه السلام را شنید که می گریستند و مادر ایشان هم همراه آنان بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله با سرعت به سوی آنها شتافت و پرسید: چرا این دو فرزندم می گریند؟ فاطمه علیه السلام پاسخ داد: از تشنگی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به سراغ مشک کهنه ای که با آب آن وضو می گرفت رفت. ولی آن روز آب بسیار کم بود و مردم هم به دنبال به دست آوردن آب بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد زد: آیا کسی از شما آب همراه دارد؟ هیچ کس آبی به همراه نداشت. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیه السلام فرمودند: یکی از آن دو فرزند را به من بده. فاطمه علیه السلام یکی از آنها را از زیر چادرش بیرون آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را در حالی که می گریست به سینه چسبانید و زبان مبارکش را در میان دهان او فرو برد. او زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را می مکید تا سیراب شد و از گریه باز ایستاد و همین رفتار را با فرزند دیگری هم انجام داد.^۳

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. هینمی در مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۴، ص ۵۹ به نقل از الامام الحسین علیه السلام فی احادیث الفرقین، ج ۱، ص ۱۷۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۲؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۸۰.

۴- دسته گل پیامبر (ص)

بخاری نقل می‌کند که محمد بن ابی یعقوب می‌گوید: من شنیدم که ابن ابی نعم از عبدالله بن عمر دربارهٔ مُحَرَّم سؤال می‌کرد (حکم کشتن پشه را می‌پرسید) ابن عمر گفت: مردم عراق از خون پشه سؤال می‌کنند، در حالی که پسر دختر رسول خدا (ص) را کشتند و پیامبر (ص) فرمود: حسن و حسین گل‌های خوش بوی من هستند که از دنیا برگرفته‌ام.^۱

نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین (ع) به سند خود از «انس بن مالک» روایت می‌کند که بعضی اوقات - و یا بارها می‌شد - که به حضور مبارک رسول خدا (ص) وارد می‌شدم، حسن و حسین (ع) را می‌دیدم که روی سینه و شکم پیامبر (ص) جست و خیز می‌کردند و پیامبر (ص) می‌فرمود: «دسته گل خوش‌بوی امت من هستند».^۲

در ذخائر العقبی بابی را عنوان کرده با این موضوع: «ذکر ماجاء انهما ریحاتناه من الدنيا» و در این باب، چهار روایت را که از پیامبر اسلام (ص) می‌باشند آورده که پیامبر فرموده‌اند: حسن و حسین (ع) دو گل خوش بوی من از دنیا می‌باشند.^۳

۵- گریه امام حسین (ع) رسول خدا (ص) را آزار می‌داد

در ذخائر العقبی روایت کرده که یزید بن ابی زیاد نقل کرده که پیامبر اسلام (ص) از خانهٔ عایشه بیرون آمدند و از کنار خانهٔ فاطمه عبور کردند، که ناگهان صدای گریه امام حسین (ع) به گوشش رسید، رسول خدا (ص) فرمودند: مگر نمی‌دانی (ای فاطمه) که گریه حسین مرا آزار می‌دهد.^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۳، ح ۲۶۳ باب مناقب الحسن والحسين (ع)؛ الادب المفرد للبخاری، باب ابراز علاقه به فرزند و معانقه و یوسیدن رخسار او ذکر کرده است.

۲. ترمذی، الجامع الکبیر، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۳۷۷۰.

۳. خصائص امیرالمؤمنین (ع)، ص ۱۲۵، ح ۱۴.

۴. ذخائر العقبی، ص ۲۰۹.

همان، ص ۲۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۴.

۶- محبوب ترین افراد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ترمذی در باب مناقب حسنین (علیه السلام) به سند خود از انس بن مالک روایت می کند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: کدام یک از خاندانتان نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: «حسن و حسین» و به (حضرت فاطمه (علیها السلام)) می فرمودند: دو فرزندم را صدا بزن و آنان را به سینه می فشرد و می بویید.^۱

۷- بوسیدن دهان و دندان امام حسین (علیه السلام)

ابن عساکر از یعلی روایت کرده: همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مهمانی دعوت شده بودیم، بیرون آمدیم که امام حسین (علیه السلام) با بچه ها بازی می کرد... و گاهی این طرف و گاهی به طرف دیگر فرار می کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ... او را گرفت و یک دست بر پشت امام حسین (علیه السلام) و دست دیگر زیر چانه او گذاشتند و دهان را در دهان او گذاشت و او را بوسید.^۲ طبرانی با سند خود از انس بن مالک روایت کرده هنگامی که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) در برابر عییدالله بن زیاد قرار دادند او با چوب دستی که در دست داشت، لب های مبارک امام حسین (علیه السلام) را می زد و آن گاه دندان های مطهر آن جناب را توصیف می کرد، من با خود گفتم که خدا تو را به بیچارگی گرفتار سازد، من خود شاهد عینی جریان بودم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جایی را که اکنون چوب می زنی، می بوسید!^۳

و نیز ابن حجر هیثمی از ابن ابی الدنیا روایت می کند که زید بن ارقم در مجلس ابن زیاد حضور داشت که دید ابن زیاد با چوب دستی به لب و دندان آن حضرت می زند، به وی گفت: چوب دستی را از لب و دندان امام حسین (علیه السلام) بردار، به خدا سوگند همواره می دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان این دو لب را می بوسید، آن گاه «زید بن ارقم» گریست و

۱. ترمذی، ج ۶، ص ۱۱۶، ح ۳۷۷۲؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ۲۰۵، و هیشمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۳۵.

۲. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۷، ص ۷۹؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲۰۴.

۳. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۴، ۱۴۹؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۶.

۳. المعجم الکبیر، ج ۸۷۸.

این زیاد ناراحت شد و گفت:

«خدا دیدگان تو را بگیرد، اگر پیرمرد خرفت و بی عقلی نبودی گردنت را می‌زدم»
زید بن ارقم از جای خود برخاست، خطاب به مردم گفت: «ای مردم شما از امروز به بعد
مردگانی بیش نخواهید بود، برای این که پسر فاطمه (ع) را شهید کردید و پسر ابن مرجانه
را بر خود امیر قرار دادید. به خدا سوگند طولی نمی‌کشد نیک مردان شما را می‌کشند و بد
سیرتان را به شما می‌گمارند».^۱

۸- آثار محبت امام حسین (ع)

ترمذی و طبرانی و ذهبی از علی (ع) روایت کرده‌اند که آن حضرت نقل کرده‌اند که
رسول خدا (ص) دست حسن و حسین را گرفتند و گفتند:
«کسی که مرا و این دو را و نیز پدر و مادر آنها را دوست بدارد، روز قیامت هم مرتبه
من است».

طبری در ذخائرالعقبی از رسول خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمودند:
«اولین کسانی که وارد بهشت می‌شوند من و فاطمه و حسن و حسین می‌باشیم. از
رسول خدا (ص) سؤال شد: ای رسول خدا دوستان چه؟ گفتند: پشت سر شما [فاطمه و
حسین (ع)]».^۲

۹- دوستی حسنین (ع)

ترمذی در جامع الکبیر به سند خود از اسامة بن زید روایت کرده است که در یکی از
شب‌ها، برای انجام حاجتی به خانه رسول خدا رفت. پیامبر اکرم (ص) بیرون آمد، در حالی
که چیزی زیر عبا داشت که نمی‌توانستم آن را تشخیص بدهم. بعد از مطرح ساختن

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲. ذخائرالعقبی، ص ۲۰۶.

حاجتم و برآورده شدن آن، عرض کردم: یا رسول الله چه چیز زیر عبا داری؟ حضرت عبا را کنار زد، دیدم حسن و حسین را بالای ران خود نهاده است.

آن گاه فرمود: این دو، فرزندان من و فرزندان دختر من هستند. خدايا من دوستشان دارم، تو هم آنها را و دوستانشان را دوست بدار.^۱

ابن عساکر از ابوهریره روایت کرده که می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: کسی که حسن و حسین (علیه السلام) را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که دشمن بدارد آنها را، مرا دشمن داشته است.^۲

۱۰- سرور جوانان بهشت

ترمذی با سند خودش از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمودند: «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت اند». ولی بعد از نقل این حدیث می گوید: هذا حدیث حسن صحیح.^۳

این حدیث در منابع مختلف و متعددی از اهل سنت ذکر شده است. ابوحاتم در صحیحش^۴ و ابن عساکر در تاریخش^۵ و ابن کثیر در البدایه و النهایه^۶ و احمد در مسندش^۷ این را نقل کرده اند.

طبرانی روایت کرده از حذیفه که گوید: چهره رسول خدا (ص) را شادمان دیدیم و فرمود: «چگونه خوشحال نباشم و حال آن که جبرئیل به من بشارت داد که حسن و

۱. الجامع الکبیر، للترمذی، ج ۶، ح ۳۷۶۹؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰۱.

۲. مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۰.

۳. الجامع الکبیر، للترمذی، ج ۶، ح ۳۷۶۸.

۴. صحیح ابوحاتم، ج ۹۹۵۹.

۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۱۹.

۶. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۶.

۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ح ۱۰۶۱۶، ج ۱۱۲۰۰ و ح ۱۱۳۶۸.

حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آنها برتر می‌باشد.^۱
همین حدیث را متقی هندی^۲ و ابن عساکر^۳ نقل کرده‌اند. و ابن عساکر در کتاب
تاریخش این حدیث را با بیش از بیست سند ذکر کرده است.^۴

۱۱- حسین از من و من از حسین

ترمذی در صحیحش از یعلی بن مرّه نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: حسین
از من است و من از حسینم؛ خدای دوست بدارد کسی که حسین را دوست داشته باشد.^۵
امام بخاری در الادب المفرد به اسناد خود از یعلی بن مرّه روایت کرده: در یکی از
روزها پیامبر اکرم ﷺ همراه اصحابش به منزلی دعوت بودند، در مسیر ایشان امام
حسین (ع) بازی می‌کرد؛ پیامبر جلوتر از اصحاب بود و دست گشود که حسین (ع) را
بگیرد. حسین از این طرف به آن طرف می‌رفت و پیامبر هم خنده کنان او را دنبال می‌کرد
تا این که حسین (ع) را گرفت؛ آن گاه دستی بر زیر چانه کودک و دست دیگر بر پشت او
گذاشت... و گفتند: «حسین از من و من از حسین هستم خداوند دوست بدارد کسی که
حسین را دوست داشته باشد».^۶

۱۲- بر پشت پیامبر ﷺ به هنگام نماز

طبرانی از ابوهریره روایت کرده که نماز عشا را با رسول خدا ﷺ می‌خواندیم و چون
به سجده می‌رفت، حسن و حسین (ع) بر پشت حضرت می‌پزدند و هنگامی که سر از

۱. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۸، ح ۲۶۰۸.

۲. کنز العمال، ش ۳۴۲۹۵.

۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۱۹.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۳۷-۱۳۰.

۵. الجامع الکبیر، ج ۶۸، ص ۱۱۸، ح ۳۷۷۵؛ کنز العمال، شماره ۳۴۲۸۹؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۶. الادب المفرد، ص ۱۱۲.

سجده برمی داشت، آنها را با ملایمت می گرفت و به زمین می نهاد. بار دیگر که سر به سجده می گذاشت، همین عمل از آنها سر می زد، پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام نماز می دادند، آنها را بر زانویشان می گذاشت، در این هنگام عرض کردم یا رسول الله اجازه می فرمایید این کودکان را نزد مادرشان ببرم؟ فرمود: نه، در همین لحظه برقی جهید؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن دو بزرگوار فرمودند: اکنون با جهش این برق، نزد مادر تان بروید. آنها همراه با آن برق حرکت کردند تا وارد منزل شدند.^۱

۱۳- اخبار به شهادت ایا عبدالله (علیه السلام)

طبرانی از عایشه نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین در سرزمین «طف» کشته خواهد شد و این تربت از آن جا آورد و خبر داد که قبرش آن جا است».^۲

حاکم از ام فضل دختر حارث نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که امتم فرزندم حسین را خواهند کشت و برای من از تربت سرخ او نیز آورد».^۳

و نیز طبرانی و دیگران چنین نقل کرده اند: انس بن مالک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرشته ای به نام «قطر» از پروردگارش اجازه خواست تا مرا زیارت کند، به او اجازه داده شد. آن روز در منزل ام سلمه بودند بعد فرمودند: ای ام سلمه! مواظب باش کسی وارد اتاق نشود، در این هنگام، امام حسین (علیه السلام) وارد شد و بر روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرید و حضرت او را گرفت و می بوسید و می بویید، آن گاه ملک گفت: آیا دوستش داری؟ فرمود: آری، گفت:

۱. المعجم الکبیر، ج ۲۶۵۹؛ نیز مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۱۳؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق؛ شرح حال امام حسین (علیه السلام)، ذهبی در سیر اعلام النبلا، ج ۳، ۲۵۶.

۲. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷، ج ۲۸۱۴؛ نیز مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ۳۴۹۹.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۸۹۸، ج ۴۸۱۸.

به زودی امت تو او را خواهند کشت. اگر می‌خواهی قتلگاه او را نشانت بدهم؟ آن گاه مشتی از ریگ یا خاک آورد و ام سلمه آن را برداشت و در میان لباسش قرار داد.^۱

و باز در همان جا از ام سلمه روایت کرده که امام حسن و امام حسین در برابر رسول خدا (ص) مشغول بازی بودند، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد پس از تو امت این فرزند را (و اشاره کرد به امام حسین (ع)) شهید می‌کنند. رسول خدا (ص) گریست و حسین (ع) را به سینه‌اش چسبانید، سپس رسول خدا (ص) تربتی را نزد او گذاشت و فرمود: «این امانتی است نزد تو و پیامبر آن را بویید و گفت: ای وای (کرب و بلا) رسول خدا (ص) فرمود: ای ام سلمه! هرگاه این تربت به خون مبدل گردید، فرزندم حسین به شهادت رسیده است. ام سلمه آن را در شیشه‌ای ریخت و هر روز به آن می‌نگریست و می‌گفت: ای خاک! روزی که به خون تبدیل گردی، آن روز، روز عظیمی است.^۲

ابن حجر هیثمی از ام سلمه نقل کرده: روزی که امام حسین (ع) شهید شد به آن شیشه نگاه کردم، دیدم آن خاک به شکل خون درآمده است.^۳

طبرانی و ذهبی از عبدالله بن نجی و او از پدرش نقل کرده که با علی (ع) به مسافرت رفتیم، هنگامی که به «محاذاة نینوا» رسیدیم، گفتند: ای ابو عبدالله صبر کن، صبر کن، بر شط فرات، من گفتم: چرا؟ گفتند: روزی بر رسول خدا (ص) وارد شدم، در حالی که دو چشمان آن حضرت پر از اشک بود. عرض کردم می‌بینم چشمانت گریان است آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟

رسول خدا (ص) فرمودند: جبرئیل از نزد من بلند شد و به من خبر داد که امت من فرزندم حسین را می‌کشند، آن گاه گفت: آیا از تربت او به تو نشان دهم؟ گفتم: آری، پس مقداری به من داد و چون آن را دیدم نتوانستم خود را نگه دارم و چشمانم پر از اشک شد.^۴

۱. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۸۱۳.

۲. همان، ج ۲۸۱۲.

۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۵.

۴. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۵، ج ۲۸۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۸.

۱۴ - یاری کردن امام حسین

ابن اثیر در شرح حال انس بن حارث می نویسد: از اشعث بن سحیم از پدرش نقل می کند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنید که فرمود: پسر من حسین (علیه السلام) در زمینی در حوالی سرزمین عراق به شهادت می رسد کسی که او را در آن حال درک کند باید او را یاری دهد. انس بن حارث وقتی فهمید امام حسین (علیه السلام) عازم کربلا شده است، بی درنگ به سوی کربلا رفت و در آن سرزمین در رکاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید.^۱

روان‌شناسی عزاداری

محمد کاویانی

۱- مقدمه

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد. سپس «عزاداری و سوگ^۱ واقعی» و «مراسم عزاداری»^۲، را از دیدگاه روان‌شناسی معرفی می‌کنیم؛ بعد از آن از منظر یک روان‌شناس اجتماعی^۳، آن مراسم را یک گروه اجتماعی^۴، تلقی کرده و به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و در انتها به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری مثل غم و اندوه^۵، افسردگی^۶، شادی^۷، عزت نفس^۸ و... پرداخته و از این رهگذر به بعضی اشکالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری اشاره‌ای مختصر خواهیم کرد.

1. Mourning
2. Mourning ceremonies
3. Social Psychologist
4. social Group
5. Grief
6. Depression
7. Happiness
8. Self_esteem

۲- مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان کننده حکم عزاداری باشد. وجود ندارد، اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می کند یا مجوز می دهد؛^۱ ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده اند؛^۲ ج) آیاتی که مودت اهل بیت را تأکید کرده اند؛^۳ د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته اند، مثل سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف؛^۴ ه) آیاتی که بزرگداشت شعائر الهی را تأکید می کنند.^۵

آیات بسیار زیادی از قرآن نیز هست که از طریق روایات معصومان، به گونه ای درباره امام حسین است؛ اما از آن جا که در باب نیست، به آن ها نمی پردازیم. مثل آیه مباحله، که آن حضرت (ع) یکی از مصادیق آن هستند، یا آیه نفس مطمئنه^۶ که به امام حسین (ع) تفسیر می شود؛ یا آیه ای که خداوند از بندگان، درباره خون ریزی و... پیمان می گیرد،^۷ در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکذیب کردند و اولیای الهی را کشتند، آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟ گفتند بلی یا رسول الله، حضرت رسول (ص) فرمود: قومی از امت من که خود را از اهل ملت من می دانند، افاضل ذریه مرا می کشند، شریعت و سنت مرا عوض می کنند، فرزندانم حسن و حسین را

۱. مثل ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشُّوْرِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾ (نساء، ۱۴۸) و آیات دیگر.

۲. مثل ﴿اتمنا ولیکم الله ورسوله و الذین...﴾ (مائده، ۵۵) و آیات دیگر.

۳. قل لا اسألكم علیه اجرا الا النمودة فی القربی... (سوری، ۲۳) و آیات دیگر.

۴. مثل ﴿و قال یا اسفی علی یوسف و ایضت عیناه من الحزن فهو کظم﴾ (یوسف، ۸۴-۸۵) و آیات دیگر.

۵. مثل ﴿و من یعظم شعائر الله فانها من تقری القلوب﴾ (حج، ۳۲) و آیات دیگر.

۶. ﴿یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبیدی و ادخلی جنتی﴾ (فجر، ۲۷-۳۰).

۷. ﴿و اذا اخذنا میثقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من ديارکم...﴾ (بقره، ۸۴).

می‌کشند، همان طور که یهود، زکریا و یحیی را کشتند.^۱

روایات زیادی نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌کنند؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشک هایشان جاری شود، اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند...^۲ آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید: گریه کنندگان پنج نفر بودند، آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد علیه السلام نیز برای شهادت پدرش گریه می‌کردند؛^۳ امام صادق علیه السلام به فرزندش سفارش می‌کند که برایش مجالس عزاداری برگزار نماید.^۴ روایاتی از این نوع، بسیار فراوان است و مهم‌ترین اهدافش، مبارزه با ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس بوده است.^۵

البته بعضی از روایات اهل سنت با عزاداری مخالفت کرده‌اند، اما از خود روایات اهل سنت، پاسخ آن‌ها نیز داده شده است. پاسخ این است که این روایات جمع شدنی هستند، و وجه جمع آن‌ها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضی از کارهای ناصحیح که در عزاداری انجام می‌شود، آمده است؛ مثل داد و فریاد کردن، گریبان دریدن، سخن باطل گفتن...، اما آن‌ها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند.^۶

در سیره معصومان علیهم السلام و سیره مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است. مسلمانان در جنگ احد ۷۰ شهید دادند؛ در مدینه، هر کسی برای بستگان شهید خود

۱. برای مطالعه بیشتر در باب این گونه آیات که بسیار زیاد هستند، مراجعه شود به کتاب «الحسین علیه السلام، من خلال القرآن الکریم»، تألیف «دکتر عبد الرسول النصار».

۲. انما تحتاج المراد فی المائمه الی النوح لتیل دمعها ولا یتنفی ان تقول هجرنا... (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۰، باب جواز الکسب النائم الحق لا بالباطل).

۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، باب ثواب البکاء علی مصیبه الحسین علیه السلام.

۵. حسین، رجعی، پاسخ به شهادت عزاداری، ص ۸۷.

۶. همان، ص ۹۰-۹۱.

گریه می‌کرد. چشمان پیامبر (ص) با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمودند: «اما عمویم حمزه گریه کننده ندارد»^۱. ابن مسعود می‌گوید: «پیامبر (ص) در سوگ حمزه بسیار گریه کرد، جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را برشمرد»^۲. اسماء، همسر جعفر بن ابی طالب که از زن‌های با ایمان و فداکار صدر اسلام بوده است، می‌گوید: «جعفر در جنگ موته به شهادت رسید؛ بر رسول خدا (ص) وارد شدم، ایشان فرمودند: ای اسماء فرزندان جعفر کجا هستند؟ آنان را پیش آن حضرت آوردم، آنان را در آغوش کشید و گریه کرد و گفت: جعفر امروز به شهادت رسید»^۳.

پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد ابن عباد، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزندش ابراهیم، (با بیان این که قلب از شدت اندوه می‌سوزد، اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مدینه، در کنار مزار مادرشان در ابواء، (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع)، حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) و در مکان‌های مختلف؛ مثل منزل‌های ام المؤمنین ام سلمه، ام المؤمنین زینب، ام المؤمنین عایشه، و در خانه امام علی (ع) و... گریه کرده‌اند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می‌کردند، علاوه بر گریه مستمر حضرت زهرا (ع)، کسان دیگری؛ مثل بلال، قیس، ام ایمن، خلیفه اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند.^۴

زنان بنی هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند؛ ام سلمه، ام المؤمنین، در رؤیا، از شهادت امام حسین با خبر می‌شود و پس از بیداری به عزاداری می‌پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می‌کند؛ جابر ابن

۱. سیره الحلیه، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۸۲.

۴. حسین، رجعی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۶۱-۵۰.

عبد الله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابره‌نه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می‌رود و گریه فراوان می‌کند؛ انس ابن مالک و زید ابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند؛ مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد؛ توابین با شعار یانثارات الحسین، به رهبری سلیمان ابن صرد خزاعی، برای انتقام جمع می‌شوند و بر مزار امام حسین رفته و گریه و ناله می‌کنند، مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می‌کنند؛ شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده‌اند.

یادآوری می‌شود که بعضی از موارد ذکر شده از سیره معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلکه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است، اما موارد متعددی هم بوده است که سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی نیز انجام می‌شده است. ائمه پس از امام حسین، همه آنان برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس می‌گرفت و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند.^۱

پس از زمان ائمه علیهم‌السلام نیز عزاداری امام حسین توسط شیعیان انجام می‌شد، اما تا پیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان‌طور که جشن و سرور در روز عید غدیر (۱۸ ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد.

معز الدولة دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی می‌شد و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به سایر کشورهای

اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتر یافت.

اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز، امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند، امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی و روضه خوانی و مداحی و سینه زنی و تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری؛ مثل انگلیسی، آلمانی چینی، ژاپنی و... نیز رواج یافته است.

ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را مشاهده کرده‌اند. هر کسی اندک تأملی کرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد، حسین در انحصار شیعیان نیست؛ رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته؛ نهضت‌های یوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین، و... از حسین بهره گرفته‌اند.

کسانی، می‌توانند به خوبی، مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً شناخت‌های لازم درباره آن را داشته باشند، و ثانیاً در آن شرکت کرده و آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی، لازم است اما بسنده نیست.

۳- چیستی عزاداری

عزاداری در عرف عام به دو معنا اطلاق می‌شود: الف) داغ دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل؛ ب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو، از دیدگاه روان‌شناسی کاملاً متفاوت هستند. داغ دیدگی واقعی امری است غیر اختیاری و افراد داغ دار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به

تدریج به زندگی عادی برگردند. اما مراسم عزاداری، کاملاً اختیاری و برنامه ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ داری حالتی روانی و درونی است، ولی مراسم عزاداری معمولاً به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ دار، عواملی به کمک می‌آیند، که از جمله آن‌ها مراسم عزاداری است. داغ دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مثل این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش بینی و آمادگی قبلی باشد، مثل این که عزیزی پس از یک دوره سخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می‌کند، اما ناگهانی بودن سخت‌تر است.

داغ دیدگی:^۱ فقدان‌های مختلف، بار داغ دیدگی‌های متفاوت دارند.^۲ مرگ همسر یکی از پرفشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. بونل^۳ و برنل (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از ۱۰۰ خانواده داغ دیده، راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ دیده ارائه کردند:

۱) حداقل تا ۶ ماه از تصمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری کنند؛ (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل، ازدواج مجدد و...)؛ ۲) فرد داغ دیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه فقدان، مرحله‌ای دارد و طی خواهد شد؛ ۳) در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای اولیه، استفاده از آرام بخش‌های ضعیف در هنگام خواب اشکال ندارد؛ ۴) توسط یک مشاور، در یک فضای همدلانه، فرایند مرگ برای داغ دیده، بیان شود؛

۵) در مواردی که لازم است از مددکار اجتماعی استفاده شود، مانند مردی که همسر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

1. Beravement

۲. زهره، خسروی، زهره روان درمانی داغ دیدگی.

3. Bernel

فقدان والدین و فرزندان

نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران؛ پدر زودتر به زندگی عادی بر می‌گردد، اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود که چه زود، عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه کند و او را حمایت کند.

در سوگ فرزند، نکته مهم این است که روابط والدین خدشه دار و ناسالم نشود. والدین سعی کنند یکدیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه منسجمی از زندگی داشته باشند، از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند. متخصصان داغ دیدگی، می‌گویند، فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهد. (بونل و برنل، ۱۹۸۹)

در هر صورت فرد داغ دیده، فشارهای زیادی را تحمل می‌کند. لایتدمن^۱ (۱۹۴۴) در مطالعات روان پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغ دیده را مورد مطالعه قرار داد. او واکنش‌هایی مثل گریستن^۲، اضطراب^۳، بی‌قراری^۴، بی‌خوابی^۵، و بی‌اشتهایی^۶، را گزارش کرده است. کوبلر راس^۷ (۱۹۸۱) می‌گوید، همه به عزای فقدان، واکنش نشان می‌دهند، اما هر کسی به شیوه خاص خود.

در مجموع، آثار داغ دیدگی در سه بعد فیزیکی^۸، روان شناختی^۹، و جامعه شناختی^{۱۰} بررسی می‌شود. در بعد فیزیکی، آثاری؛ مثل بیماری‌های جسمانی، تشدید

1. Lindman
2. te weep
3. Anxiety
4. Agitation
5. Aleeplessnes
6. Loos of Appetite
7. Ros
8. Physical
9. Psychological
10. Sociological

علائم بیماری‌های قلبی و ایجاد شکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، توجه کردنی است. بونل و برنل (۱۹۸۹)، آثاری؛ مثل احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن را مشاهده کرده‌اند.

آثار روان شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مثل سن، جنس، سلامت جسمانی قلبی، سازگاری قلبی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه داغ دیده و متوفی، چگونگی فوت، سابقه متوفی و سابقه داغ دار در اموری؛ مثل مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و...

پاکز (۱۹۸۳) در مطالعاتی به دست آورد که اگر افراد داغ دیده گرفتار مشکلات شدید روان پزشکی بشوند، در سال اول خواهند شد، نه بعد از آن. اما در هر صورت افراد کم و بیش گرفتار ناباوری، گنجی، دل مشغولی با افکار راجع به متوفی، توهّمات بینایی، شنوایی و... انکار غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند.

آثار اجتماعی داغ دیدگی به ویژه در بین زنان بیوه زیاد است. رفت و آمدها تغییر می‌کند، نگاه‌ها عوض می‌شود، اموری مثل فقدان شغل، تعارضات خانوادگی، بازنشستگی و... نیز، در این جهت ایفای نقش می‌کنند.

فرد داغ دیده، در مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌کند: ۱) پذیرش واقعیت فقدان؛^۱ گاهی فرد داغ دیده، آن چنان ضربه روحی می‌بیند که فقدان را انکار می‌کند، می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (۱۹۸۲)، نقل می‌کند که فردی در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره پدرش فراموش کرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد. ۲) تجربه دردناکی فقدان؛^۲ این تجربه، جزئی از فرایند عزاست، و بدون آن، فرایند عزاء به طور سالم طی

1. Accepting Reality Of Loss

2. Affliction Of Loss

نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی به عهده دارد. بالبی^۱ (۱۹۸۰) می‌گوید: اگر کسی از این مرحله امتناع کند، دیری نمی‌پاید که غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود. ۳) سازگاری با اوضاع جدید؛ این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است. مدت‌ها طول می‌کشد که دریابند چگونه زندگی کنند، و چگونه جای خالی نقش‌های متوفی را پر کنند. ۴) سرمایه‌گذاری در ارتباطات جدید؛ باید انرژی عاطفی فرد داغ‌دیده، بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفی دل بکند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این خیلی سخت است، گروهی می‌پندارند این بی‌اعتنایی به متوفی است. بعضی از افراد می‌پندارند اگر مثلاً از دواج مجدد کنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه جدید، در سطح از دواج مجدد، حدود یک تا دو سال وقت لازم است.

مراسم عزاداری:

عزاداری، در متون اسلامی، یک اصطلاح شرعی نیست، بلکه مسلمانان آن را به کار برده‌اند، لذا باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای صبر و شکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است.^۲ «عزّی»؛ از باب تفعیل به کار رفته است، «تعزیه الرجل»؛ یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر کردن، «عزّی بعضهم بعضاً»؛ یعنی یکدیگر را توصیه به صبر کردند. «حسن الله عزاک»؛ یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کند.^۳

همان گونه که از لغت به دست می‌آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ دیده است. برای آرامش بخشی به داغ‌دیده از عوامل متعددی می‌توان سود جست، از

1. Boulby

۲. فرهنگ عمید، واژه عزا.

۳. فیومی، مصباح المنیر، ص ۵۰۴.

جمله: ۱) هنجارهای اجتماعی و هم دردی‌ها.

۲) همسان سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه مردم. ۳) تفکر منطقی، بر این نکته که لاجرم باید به زندگی عادی برگردیم، نمی‌شود زندگی را تعطیل کرد. ۴) گریه کردن و برون ریزی عاطفی. ۵) ذکر کردن غم و غصه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون ریزی) ۶) خواندن اشعار غم ناک و معنا دار. ۷) اعتقاد به معاد و... و یادآوری آن‌ها.

نکته جالب توجه این است که همه عوامل هفت گانه، در ضمن مراسم عزاداری، و با کمک دیگران، برای فرد داغ دیده، حاصل می‌شود. در غالب دید و بازدیدها، اظهار هم دردی‌ها، شرکت در مراسم و ادای احترام به متوفی و بازماندگان، مداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب تسلی بخش، اجرای سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و اوضاع و ارایه کردن شناخت‌های لازم برای داغ دیده و دیگر مخاطبان، و... این‌ها همه در ضمن مراسم عزاداری حاصل می‌شود، و جالب توجه‌تر این که بسیاری از این‌ها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود.

در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزاداری و ختم در سه روز اول، هفته، چهلم، و گاه سالگرد (در جامعه ما)، به سازگاری داغ دیده با اوضاع جدید کمک می‌کند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان کمک می‌شود که ضمن برگزاری گرمی داشت یاد متوفی، آن را به خاطرات عزیز و تکرار نشدنی تبدیل کنند. به طور کلی دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان» از جمله عوامل سازگاری است.

در سایر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مثل مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگر چه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در کاهش غم و

غصه‌های داغ داران ایفای نقش می‌کرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناکامی زلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج، و... همه و همه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درک این معنی و کنار آمدن با غم است.

۴- مراسم عزادری یک گروه اجتماعی

انسان موجودی اجتماعی است و بخشی بسیاری از زندگی خود را در گروه‌ها می‌گذراند. گروه‌های خانواده، مدرسه، هم‌بازی‌ها، هم‌سالان، هم‌کاران، گروه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و... از گروه‌هایی هستند که ما معمولاً بخش جالب توجهی از زندگی خود را با آن‌ها می‌گذرانیم. گروه‌های مذهبی نیز در همین ردیف است و به عنوان یک گروه بررسی می‌شود.

تعریف گروه

گروه متشکل از دو یا چند نفر است که با هم تعامل دارند، در اهدافی مشترکند، روابط پایداری با هم دارند، به نحوی به هم وابسته‌اند و خود را عضوی از گروه تلقی می‌کنند (بارون^۱ و بایرن^۲، ۱۹۷۷)، از این تعریف چند ویژگی برای گروه به دست می‌آید: (۱) تعامل دارند. (۲) وابسته‌اند، به نحوی که آن چه برای یک فرد اتفاق می‌افتد، بر دیگران نیز موثر است. (۳) روابط آن‌ها پایدار است و چه بسا روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها ادامه دارد و منشأ آثاری در جنبه‌های دراز مدت زندگی مثل ازدواج هم می‌شود. (۴) اهداف مشترک دارند که برای رسیدن به آن با هم تلاش و همکاری می‌کنند. (۵) این تعامل در قالب گروه، معمولاً به گونه‌ای نظام‌مند است که هر عضو، جایگاهی دارد و خودش و دیگران، او را در آن جایگاه می‌شناسند. (۶) خود را بخشی از گروه می‌دانند.

1. Baron

2. Byrnc

گروه با این تعریف و ویژگی‌هایی که ذکر شد، کارکردهای روانشناختی^۱ متعددی دارد. بعضی از آن کارکردها عبارتند از: (۱) بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن^۲ را برآورده می‌سازد. (۲) با راحتی بیشتری به اهداف مشترک می‌رسیم. (۳) دانش و اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در بیرون گروه بر ایمان میسر نیست. (۴) در مقابل دشمن مشترک احساس امنیت^۳ بیشتر بر ایمان حاصل می‌شود. (۵) باعث استحکام و تثبیت هویت اجتماعی^۴ ما می‌شود. (۶) در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسهیل اجتماعی^۵ ما می‌شود. (۷) ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استدامه و استمرار برنامه می‌شود. (۸) به اعتماد نفس^۶ بیشتر فرد کمک می‌کند. (۹) به افراد به ویژه کودکان در فرایند اجتماعی شدن^۷ کمک می‌کند. (۱۰) فواید جانبی‌اش مثل مشاوره‌ها، دوست یابی‌ها، شغل یابی‌ها، قرض الحسنه‌ها، دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشکلات، نیز از طریق گروه‌های مذهبی، حاصل می‌شود. (۱۱) هنجارهای گروه^۸ (خوب یا بد)، معمولاً مورد پذیرش همه اعضا قرار می‌گیرد (افراد به جهت اهمیتی که برای گروه قائل هستند، از اختلافات کوچک می‌گذرند و گاهی به واقع، تغییر نگرش^۹ می‌دهند. (۱۲) این گروه‌ها می‌تواند شروع و مبنایی باشد برای شروع و شکل دهی کارهای تشکیلاتی آشکار و مخفی و انجام دادن کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی.

یکی از نمونه‌های این حرکت، اقدامات سید جمال الدین اسدآبادی بود، او از مراسم ساده مذهبی شروع کرد و در نهایت تشکیلاتی شکل داد که حکومت مصر ناچار به

1. Psychological functios
2. Belonging
3. security
4. Social Identity
5. Social facilitation
6. Self Confidence
7. Socialization
8. Group Norms
9. attitude Change

اخراج ایشان از کشور مصر شد.

تمام کارکردهایی که برای گروه‌های اجتماعی ذکر شد، در گروه‌های مذهبی نیز وجود دارد. برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن‌ها نمی‌پردازیم. اما بسیاری از آن کارکردها را در قالب یک حدیث در سخنان امام علی (ع) می‌خوانیم:^۱ آن حضرت می‌فرماید هر گاه کسی به مسجد رفت و آمد کند، یکی از بهره‌های هشت گانه را نصیب خود خواهد کرد: ۱) یافتن یک برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشد. ۲) علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد. ۳) نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محکم الهی بر او روشن خواهد شد. ۴) رحمت مورد انتظارش را از جانب خدا دریافت خواهد کرد. ۵) سخنی می‌شنود که باعث دوری و اجتناب او از پستی‌ها می‌شود. ۶) یا سخنی که موجب هدایت او به راه راست خواهد شد. ۷) یا باعث ترک گناهی از خوف الهی می‌شود. ۸) یا حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

۵- هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت‌کنندگان دارد، تأثیرات روانی^۲ است و اکثر شرکت‌کننده‌ها نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آن‌ها دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند که در کمتر مجلسی و گروهی از نوع دیگر، حاصل می‌شود. چهره افراد عزادار، در مجالس عزاداری، غم‌بار می‌شود، گریه می‌کنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این غم از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است. غم مظلومیت مظلومان است. غمی

۱. عن امیر المؤمنین (ع)، انه کان یقول: من اختلف الى المسجد اصاب احدى ايمان، اذا استفاد فی الله، او علما مستطرقا او آية محكمة او رحمة منتظرة، او كلمة تروى عن الردی او بسم كلمة تدله علی هدی، او یترک دنیا خشیة او حیا، (بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۵۱، باب ۸، روایت ۴).

است که منشأ حرکت است و کنش وری اجتماعی^۱ افراد را افزایش می‌دهد نه کاهش، عامل نابهنجار^۲ در زندگی افراد نمی‌شود، بلکه در مواردی نقش درمانی^۳ ایفا می‌کند. برای زندگی نشاط می‌آفریند.

بدیهی است، کسانی که خود به صورت مستمر و یا به صورت مقطعی، در زمان‌های خاصی از سال در این گروه‌ها و مراسم شرکت می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌کنند.

افراد نیز هستند که با عزاداری مخالفند و بر این مخالفت، استدلال‌هایی نیز دارند؛ به بعضی از دلایل‌های آن‌ها اشاره می‌کنیم: (۱) ما دلیل و برهانی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این نوعی بدعت محسوب می‌شود. (۲) بر فرض این که دلایلی کل و عام بر جواز عزاداری نیز داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که قرن‌ها پیش شهید شده و به مقام والایی رسیده‌اند؟ (۳) عزاداری کردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. (۴) عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش فراوانی افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب نظران روان‌شناسی در کلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.

ما با بررسی مختصری که در باب بعضی هیجان‌های روانی؛ مثل اندوه و گریه، شادی و خنده، افسردگی، عزت نفس و... و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشکالات روان‌شناختی مطرح شده اظهار نظر خواهیم کرد و نیز با

1. social Function

2. Abnormal

3. Therapeutic

۴. ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...﴾ (بقره، ۱۵۶).

بررسی ای که در متون دین انجام خواهیم داد، در مورد اشکالات دینی مطرح شده، اتخاذ موضع می‌کنیم.

مراسم عزاداری و گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک^۱ است، باید تأثیرات روانی^۲، از طریق محرک‌های بیرونی^۳ یا درونی^۴ مثل تفکر، شکل بگیرد. سپس این تأثرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا کند و ما آن را گریه بنامیم.

باطن گریه همان تأثرات درونی است. نگاه روان شناختی ما و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریانیدن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد و گر نه می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌کنیم.^۵ که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم بستگی مثبت داشته باشد، و کنش وری اجتماعی فرد را مختل کند، اما سه نوع دیگر، امید بخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند.

1. Physiologic
2. Psychological
3. External Stimulus
4. Internal Stimulus

۵. ر. ک: حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۲۰.

الف) گریه ناشی از علاقه طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، معمولاً بی اراده، اشک جاری می‌شود. تأثرات فرد ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و آثاری گذاشته و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشک می‌ریزد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان در مان گران^۱، تخلیه روانی - هیجانی^۲ است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته^۳ شده او بر می‌گردد.

ب) گریه‌ای که ریشه در اعتقادات دارد: مثل آنچه در حال مناجات حاصل می‌شود، فرد خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه کار و... به عنوان مثال دعای امام سجاد علیه السلام در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی از این نوع است. این نوع گریه ناظر به آینده و حال است و آنچه روی خواهد داد. این که امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «محبوب‌ترین قطره در نزد خداوند متعال، قطره اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»^۴، این ریشه در اعتقادات دارد. مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. اکثر گریه‌ها در مناجات‌های امامان معصوم علیهم السلام از این نوع است.

ج) گریه‌ای که از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی ناشی می‌شود: مثل گریه‌ای که در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه از این روی است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد. مثلاً؛ در باب شجاعت و وفاداری حضرت عباس علیه السلام به امام حسین علیه السلام، بسط سخن داده می‌شود، و ما با شنیدن آن، اشک می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله،

1. Psychotherapist.

2. Catharsis

3. repressed

۴. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۳۹، باب فضل الهکاء.

ام ایمن گریه می‌کرد، خلیفه دوم از او پرسید، چرا گریه می‌کنی؟ مگر نه این که رسول خدا در پیش گاه خداوند است؟ ام ایمن پاسخ داد: گریه من برای آن است که دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است.^۱

(د) گریه بر مظلوم: مانند گریه رسول خدا ﷺ بر علی (ع) و حسین (ع)، پیش از شهادت آن‌ها و مثل گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت‌های ائمه دین که به صورت مظلومانه شهید شدند؛ مثل گریه به هنگام روضه خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اکبر و حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و....

- گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه سیاسی» نام می‌برند. مثلاً امام خمینی می‌فرمایند: «زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده است یک مسئله سیاسی است.»^۲ اما در واقع از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می‌گردد. و در اهداف سیاسی، جهت دهی می‌شود. این یکی از کاربردهای انواع گریه است.

گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد: الف) در هر صورت نوعی تخلیه هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود و این نکته بسیار مهم و ارزشمند است. ب) هیجان‌ها و تأثرات روانی، در بعد شناختی^۳ اثر گذاشته و کنجکاوی و در نهایت شناخت فرد، در موضوع مورد نظر را تقویت می‌کند. ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری^۴ فرد به تناسب آن شناخت‌ها و عواطف، بیشتر می‌شود و نگرش^۵ فرد نسبت به آن موضوع تقویت می‌شود.

۱. بیهقی، دلایل النبوه، ج ۷، ص ۲۶۶.

۲. روح الله، خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۴.

3. Cognitive

4. Behavioral

5. Attitude

د) باعث همانند سازی با آن افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود. کسی که در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشکی می‌ریزد، به طور ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان خودش، با آن حضرت همانندسازی می‌کند و...

ه) تمام انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشد و از آن‌ها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا توسط اداره کنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد نسبت به موضوع مورد نظر افزایش می‌یابد.

مراسم عزاداری و شادی^۱ جامعه

شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟ مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ در این موارد به اختصار سخن می‌گوییم. برای شادی تعاریف مختلفی شده است؛ ارسطو معتقد است، حداقل سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می‌شود. ب) حالتی که به دنبال عمل کرد خوب برای فرد حاصل می‌شود. ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل می‌شود. از دیدگاه ارسطو، نوع اول سطح نازل و زودگذر شادی است؛ نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی مثل جان لاک^۲ و جرمی بنتام^۳ گفتند شادی بستگی به تعداد لذات زندگی دارد.

این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر، یک فرد ممکن است یک روز صبح شاد باشد و بعد از ظهر غمگین باشد. با شنیدن یک خبر، شاد و با خبری دیگر غمگین بشود. در بعضی از کتاب‌های انگیزش^۴

1. Happiness

2. John Locke

3. Jeremy Bentham

4. Motivation

و هیجان^۱ نیز همین گونه تعریف شده است،^۲ بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است.

وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح‌اعلای ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتدلی که حتی با مصرف دارو ممکن است حاصل شود؛ پس شادی مورد نظر چیست، امروزه از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت:^۳

$$\text{سطح لذت}^4 + \text{رضایت}^5 = \text{شادی}$$

این نوع تعریف با تصور توده مردم از شادی، منطبق است و بر این اساس، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت‌افزین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه سطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضعیت روانی فرد که ناشی از تجربه‌ها،^۶ انتظارات^۷ و آرزوها،^۸ و... است، ارتباط مستقیم دارد که آن را با مؤلفه رضایت بیان کردیم؛ و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند.

آنگوس کمپبل،^۹ ویلارد رادجرز،^{۱۰} و فیلیپ کانورس،^{۱۱} محققان آمریکایی، تلاش کردند که رابطه ۱۰ متغیر (سن، نژاد، اشتغال، بیکاری، درآمد خانواده، اشتغال رئیس خانه، تحصیلات، مذهب، جنس، شهرنشینی، مجرد، تأهل بدون فرزند، تأهل با فرزند) را با میزان شادی بسنجند، آنان ۲۱۴۴ آزمودنی را آزمودند، با لحاظ کردن همه این

1. emotion

۲. ذبیح الله، فرجی، انگیزش و هیجان، ص ۱۶۷.

۳. مایکل، ایزنک، ترجمه قیروز بخت، مهرداد، روانشناسی شادی، ص ۱۹-۱۶.

4. enjoyment

5. Satisfaction

6. experiences

7. Expectation

8. Wishes

9. Angus Campbell

10. Willard Rodgers

11. Philip Converse

عوامل، توانستند فقط ۱۰ درصد تفاوت شادی‌های بین افراد را به این امور، نسبت بدهند، و در نهایت نتیجه گرفتند که عمدتاً شادی به نوع شخصیت یا منش افراد بستگی دارد.^۱ بدین ترتیب معلوم می‌شود که برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه کرده و آن‌ها را تقویت کنیم؛ و آن دو مؤلفه از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این گونه نیست که مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، همبستگی منفی داشته باشند، بلکه شواهدی برای همبستگی مثبت وجود دارد.

قطعاً کسانی که با علاقه و انتخاب خود به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و از آن احساس رضایت می‌کنند.

عده‌ای از روان‌شناسان از جمله روان‌شناس آمریکایی مایکل فوردیس،^۲ برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه کردند. به نظر او، بهترین راه این است که افراد، خود، برای شاد بودن اقدام کنند. او یک برنامه چهارده عنصری تهیه و ارایه کرد که به اختصار در زیر می‌آید:

- (۱) خود را مشغول نگه دارید و فعال تر باشید. (۲) وقت بیشتری را به روابط اجتماعی اختصاص دهید. (۳) در کارهای با معنی شرکت کنید. (۴) امور زندگی را به بهترین نحو طرح ریزی و سازماندهی کنید. (۵) حتی المقدور از نگرانی دست بردارید. (۶) سطح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاورید. (۷) تفکر مثبت و خوش بینانه را در خود به‌پرورانید. (۸) در زمان حال زندگی کنید. (۹) سعی کنید شخصیتی سالم داشته باشید. (۱۰) برون‌گرا و اجتماعی باشید. (۱۱) خودتان باشید. (۱۲) احساسات منفی و مسایل منفی را بیرون ببرید. (۱۳) با داشتن روابط نزدیک خود را شاد کنید. (۱۴) شادی را در درجه نخست اولویت قرار دهید.

در یک بررسی، ۸۹ درصد از شرکت کنندگان گفتند که این برنامه به آن‌ها کمک کرده است، تا خلق غمگین خود را متوقف کنند، با آن مقابله کنند، یا آن را تأخیر اندازند. ۸۰ درصد نشان دادند که این برنامه، سطح شادی شان را افزایش داده است، ۳۶ درصد مدعی بودند که افزایش شادی آن‌ها خیلی زیاد بوده است.^۱

با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک تک توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری تعداد جالب توجهی از این توصیه‌ها، اجرا نمی‌شود؟! افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی شان بیشتر نمی‌شود؟ عزاداری کار با معنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌کند؟ تفکر خوش بینانه القاء نمی‌کند؟ برون‌گرایی را رشد نمی‌دهد؟ با اطلاعات دینی، سیاسی، فرهنگی اجتماعی که افراد می‌دهد، آن‌ها را در زمان حال واقع نمی‌کند؟ و... پاسخ به همه این سوالات، مثبت است و عزاداری در واقع برای جامعه و افراد، شادی حقیقی می‌آفریند، نشاط و تحرک می‌آورد و... البته آسیب‌هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می‌کند که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، اما آن آسیب‌ها از لوازم لاینفک این مراسم نیست، بلکه اموری عارضی است که باید زوده شود.

مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلی تقسیم می‌شود. (۱) اختلاف افسردگی عمده.^۲ (۲) اختلال افسرده خویی.^۳ (۳) اختلال‌های افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند.^۴

۱. همان، ص ۱۸۷-۱۸۹.

2. Major depression.

3. Dysthymia.

۴. انجمن روانشناسی آمریکا، ترجمه نیکخوا، محمد رضا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی (DSMIV) ص ۶۰۲-۵۶۴.

اختلاف افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. و بعضی از نشانه‌های آن عبارتند از: الف) احساس غمگینی یا پوچی در بخش عمده یا تقریباً تمام روز. ب) کاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به تقریباً همه فعالیت در بخش عمده روز. ج) کاهش چشم گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه). د) بی خوابی یا خواب زدگی در تقریباً همه روز. ه) بی قراری یا کندی روانی - حرکتی تقریباً در همه روز. و) خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روزه. ز) احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط. ح) کاهش توانایی فکری یا تمرکز یابی یا بی تصمیمی همه روزه. ط) افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم مورد نظر کسانی که می‌گویند، مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ چرا که نوع اول بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی‌هایی که شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست. چرا که مربوط به مواردی خاص؛ مثل: الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی ب) اختلال افسردگی جزئی. ج) اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و... است. پس افسرده خویی مورد نظر است.

اختلال افسرده خویی، نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است: الف) دو یا چند مورد از نشانه‌های کم اشتها یا پر اشتها، بی خوابی یا خواب زدگی، کمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضعیف یا اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد. ب) این نشانه‌ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها، به مدت حداقل ۲ سال گزارش شوند. ج) طی یک دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه خالی از نشانه‌های بالا نباشد. د) در طی این دو سال افسردگی عمده وجود نداشته باشد. ه) هرگز ملاک‌های اختلال ادواری خویی وجود

نداشته باشد. و) این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیک (مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد. ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... بشوند.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده خوئی را ایجاد می‌کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خوئی از دیدگاه روانشناسی، توجهی بکنیم. برای افسرده خوئی سه عامل عمده را شمارش کرده‌اند^۱ (الف) زیستی^۲؛ (ب) ارثی^۳؛ (ج) هیجانی و محیطی^۴.

عوامل زیستی به وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن و ناقل‌های عصبی^۵ و انتقال عصبی^۶ و سیناپس‌ها^۷ و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی، جایگاه خاصی در مغز را به خود اختصاص داده‌اند. تا کنون بیش از ۳۰ ناقل عصبی شناخته شده اما سه ناقل نوراپی نفرین^۸، سروتونین^۹ و دوپامین^{۱۰}، باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند.

عامل ارثی، سالهاست مورد توجه واقع شده است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته‌اند، و امروزه، ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز بوده‌اند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است.

۱. انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه گنجی، مهدی، ص ۸۸-۶۷.

2. Biological.
3. Heritable.
4. emotional
5. Neurotransmitter.
6. Transmission
7. Synaps.
8. Norepinephrine
9. Serotonin
10. Dopamine

عوامل محیطی و هیجانی، نیز همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان‌شناسان و پزشکان بوده است. آنان می‌دانستند که رویدادهای محیطی، می‌تواند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد، اما این دیدگاه به تدریج دقیق‌تر شد؛ اکنون پژوهش‌گران معتقدند که: (۱) بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس‌زای شدید، مبتلا به افسردگی می‌شوند. (۲) نمونه‌های فراوانی نیز بوده که بی‌هیچ‌گونه استرس شدیدی، مبتلا به افسردگی شده‌اند. لذا بعضی پژوهش‌گران بر این باورند که تجربه‌های استرس‌زای محیطی، فقط به طور غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی را دارند، باعث افسردگی می‌شود. و کسانی که آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسردگی‌شان نمی‌شود.^۱ بعضی از عوامل استرس‌زا که زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌کنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بستگان، طلاق، ازدواج ناموفق، مشکل اقتصادی جدی، و...

اکنون با آن چه گذشت، معلوم است که: الف) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در کسانی مؤثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی دارند. ج) در بین عوامل محیطی که استرس‌زایی شدید دارند، جایی برای مناسک و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌کنیم. آن عوامل متعدد بود، سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از آن عوامل باشد، اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس‌زایی ندارند. د) بلکه بر عکس با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی، گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس‌زدایی دارد.

مراسم عزاداری و عزت نفس:

موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یک مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان شناسی، در گرایش هایی مثل رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است، عزت نفس یکی از مؤلفه های بهنجاری محسوب می شود (انکینسون و همکاران ۱۹۸۳).

مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روانشناسی) مطالعه کنیم، رابطه منفی با عزت نفس ندارد. بلکه زمینه های عزت نفس بیشتر را در افراد فراهم می آورد.

ارزیابی ما از خود پنداره خویش بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیده می شود؛ به عبارت دیگر، می توان عزت نفس را هم چون میزان ارزشی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که آگاهی یا برداشت ما از خود، بیشتر ناشی از تجربه های اجتماعی ماست. ما خود را آن گونه می بینیم که فکر می کنیم دیگران ما را می بینند.^۱

ایلین شیهان^۲ می گوید، طی ملاقات هایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته ام، افرادی را دیده ام که عزم خود را جزم کرده بودند که عزت نفس خود را بالا ببرند و از این ره گذر آثار مثبت متعددی را نصیب خود کردند، بعضی از آن آثار به ترتیب زیر است: (۱) پذیرش هر چه بیشتر خود و دیگران (۲) آگاهی بیشتر از آنچه در زندگی می خواهیم. (۳) آرامش بیشتر و آمادگی بیشتر برای کنترل استرس (۴) امنیت بودن و احساس شاد بودن. (۵) اشتیاق به داشت مسئولیت بیشتر. (۶) توجه بهتر به دیگران. (۷) احساس راحتی در موقعیت های اجتماعی. (۸) احساس متعادل بودن. (۹) اتکا به خود و خلاقیت بیشتر. (۱۰) بهبود ظاهر و احساس سرزندگی. (۱۱) آمادگی بیشتر برای دریافت

1. Atkinson, R.L.

۲. شیهان، ایلین، ترجمه مهدی گنجی، عزت نفس، ص ۷۰.

3. Sheehan Elan

محبت و محبت کردن به دیگران. ۱۲) ملایم‌تر بودن با خود، توانایی دست زدن به خطرهای بیشتر. ۱۳) توانایی تهریک‌گویی به دیگران بدون حسادت. ۱۴) اطمینان داشتن به خود در همه فعالیت‌ها. ۱۵) تبدیل کردن «مشکلات» به مبارزه‌جویی‌ها. ۱۶) تمایل بیشتر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. ۱۷) توانایی بیان صادقانه نارسایی‌ها در کارهای خود. ۱۸) اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی.^۱

از سوی دیگر عزت نفس پایین نیز، مشکلات فراوانی را برای فرد ایجاد می‌کند، بعضی از آن‌ها عبارتند از:

۱) عدم پذیرش خود و دیگران: کارل راجز^۲ می‌گوید هر چه افراد خود را بیشتر بپذیرند، احتمال پذیرش دیگران نیز برایشان بیشتر است و بر عکس. ۲) ترس از ترک شدن: بسیاری از افراد، از ترس این که ترک شوند، به روابط مخرب خود و دیگران ادامه می‌دهند، گاهی وابستگی را با محبت و عشق اشتباه می‌گیرند. ۳) کمال‌گرایی افراطی: اگر در کمال‌گرایی، همواره خود را با موفق‌ترها مقایسه کنیم و توقع بالاتر داشته باشیم، از همسر خوب دوست خوب، انجام دادن کارهای خوب و... محروم خواهیم ماند. ۴) استفاده از مکانیزم انکار: ۳) مثلاً زنی که عزت نفس پایین دارد، اگر شوهرش از زیبایی‌اش بگوید، می‌گوید او فقط برای خوشحالی من این طور می‌گوید ۵) گاهی مکانیزم‌های دیگری مثل سرکوبی^۴، فرافکنی^۵، واکنش وارونه^۶، و... نیز ناشی از کمبود عزت نفس است. ۶) بعضی اعتیادها در زندگی روزمره، مثل پرخوری، کم‌خوری، سیگار کشیدن، مصرف الکل و مواد مخدر، کار، نظافت، قمار، مسائل جنسی، احساسات عقل‌گرایانه، سرزنش دیگران، و...

۱. همان، ص ۲۰.

2. Carl Rogers

3. denial

4. Repression

5. Projection

6. Reaction Formation

نیز گاهی ناشی از عزت نفس پایین هستند. ۷) عزت نفس پایین، با خود انگاره ضعیف و مبهم، و عزت نفس بالا، با شناخت روشن تر از خود، همراه است. ۸) پیش قدم شدن در ارتباط با دیگران، در افراد با عزت نفس پایین کمتر است.^۱

کمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می‌گذارد. گرنی^۲ (۱۹۸۸)، مطالعات زیادی را در مدارس انجام داد؛ او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را شمارش کرده است: ۱) کوچک تران را آزار می‌دهد. ۲) با همسالانش پرخاش کننده است. ۳) به غریبه‌ها اعتماد نمی‌کند. ۴) دیدگاه دیگران را درک نمی‌کند. ۵) به نظریات مراجع قدرت خیلی وابسته است. ۶) اطلاعات کمی از خودش بروز می‌دهد. ۷) از نقش‌های رهبری اجتناب می‌کند. ۸) به ندرت داوطلب می‌شود. ۹) به ندرت توسط همسالانش انتخاب می‌شود. ۱۰) غالباً کناره گیر و منزوی می‌شود. ۱۱) رفتارهای متناقض دارد. ۱۲) مطیع است و ابراز وجود نمی‌کند. ۱۳) به ندرت می‌خندد. ۱۴) توجه‌اش به خودش است. ۱۵) همسالانش را بی ارزش تلقی می‌کند. ۱۶) فعالیت هایش توسط دیگران تعیین می‌شود.^۳

در متون دینی، از این موضوع با عنوان‌های متعددی؛ مثل عزت نفس، کرامت نفس، مردانگی و آزادگی و... یاد شده است. از دیدگاه دین، اصولاً برای مؤمن، عزت و احترام خاصی هست.^۴ یعنی علاوه بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بدانیم؛ به عنوان مثال قرآن می‌فرماید: «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردید، آن را با اذیت کردن و منت گذاشتن همراه نکنید، و اگر غیر از این است، اصلاً صدقه ندهید و کلماتی خوب بر زبان جاری کنید، بهتر است».^۵ «وای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با

۱. همان، ص ۲۶-۲۳

2. Gurney

۳. صدر السادات، سید جلال، عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص ۶۱.

۴. ... والله العزة و لرسوله و للمؤمنين ﴿ (ساقون، ۸).

۵. ﴿ قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى ... يا ايها الذين امنوا لا تبطلوا صدقاتكم باليمن و الاذى ﴾

منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید.» در روایات متعددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن از حرمت مقدساتی مثل کعبه نیز بیشتر است. و تحقیر وی به هیچ وجه بخشودنی نیست.^۱

در باب عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: یکی عزت نفس شخصی و دیگری عزت نفس انسانی. در روان‌شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می‌آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه کردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد. اما در دین، باید علاوه بر احیا کردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد.^۲ باید حتی المقدور دست نیاز پیش دیگران دراز نکرد^۳، بر اساس بسیاری روایات، خداوند کارهای مؤمن را به خود وی واگذار کرده است، ولی اجازه ذلت‌پذیری به او نداده است. این امر آن قدر مهم است که حتی انجام دادن واجبات الهی نیز، عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست، برای انجام یک واجب الهی می‌توان از مال و حتی از جان، مایه گذاشت، اما از آبروی مؤمن نمی‌شود. اگر کسی مؤمنی را دعوت کند که به هزینه او به حج برود، و شائبه‌ای از منت‌گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد.

حتی مبارزه با نفس که به معنای صحیح خود، بسیاری ضروری و لازم است. نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس بشود. کسی ممکن است خیال کند که با تحقیر خود پیش دیگران، بهتر می‌تواند با نفس خویش مبارزه کند، اما اسلام این را اجازه نمی‌دهد. برخی از اهل تصوف که کمتر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده‌اند^۴، مؤمن نباید کاری کند که پس از آن مجبور به معذرت‌خواهی بشود.

(بقره، ۴-۲۶۲).

۱. بحار الانوار، ج ۶۷ ص ۷۱، و ج ۶۸ ص ۱۶.

۲. اکرم نفسک عن کل دنیا و ان سافتک الی الرغائب... (تهج البلاغه، نامه ۳۱).

۳. ﴿یحسبم الجاهل أغنیاء من اتعفف﴾ (بقره، ۲۷۳).

۴. برای مطالعه بیشتر به کتاب‌های فلسفه اخلاق و فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام، از آثار شهید مطهری رجوع شود.

چون این نوعی ذلت پذیری است.^۱ نباید در مسافرت، با کسانی که فاصله اقتصادی بسیار با او دارند، همسفر بشود، چون اگر ضعیف تر باشد، خودش اذیت می شود و اگر غنی تر باشد موجب اذیت هم سفر خود می شود.^۲

بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه مستقیم وجود دارد. کسی که عزت نفس داشته باشد، کمتر گرفتار خطاهای اخلاقی می شود، بیشتر می تواند از او انتظار داشت^۳ و نباید خودمان را از شر او ایمن بدانیم.^۴ هیچ کسی برای دیگران تکبر نمی کند، مگر این که ذلتی را در خودش احساس کرده است.^۵ کسی که نفاق می ورزد، ناشی از ذلت درونی اش است^۶ و کسی که غیبت می کند به خاطر عجز او است.^۷

هم بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از طریق یک قانون مسلم روان شناختی نیز می توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی»^۸ فستینگر.^۹ چکیده این نظریه این است که اگر متوجه بشویم، دو شناخت ما با یکدیگر، یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می شویم و تلاش می کنیم که حتی المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم.

طبیعی و آشکار است که در مراسم عزاداری حسینی (ع)، اولاً، محتوای آن دین، تبلیغ و ترویج می شود که حسین (ع) پیرو آن بوده است. و جایگاه عزت نفس در این دین را دانستیم؛ ثانیاً، خود امام حسین (ع) و حرکت او و سخنان و پیام های او، که در مراسم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۵، باب ۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۹، روایت های ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۳. من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته (بهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۴۹).

۴. من هانت علیه نفسه، فلا تأمن شره، تحف العقول، ترجمه کمره ای، ص ۵۱۲.

۵. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵.

۶. نفاق المراء من ذل نفسه (اقا جمال خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶، ص ۱۸۱).

۷. النسیه جهد العاجز (بهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۳).

عزاداری از آن‌ها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، بر است از عزت نفس و تأکید بر آن. پیام «هیهات منا الذلة»^۱ حسین علیه السلام و حرکت او ضرب المثل شده است. در سراسر دنیا هر کسی نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسین و ظلم ستیزی حسین مطرح می‌شود؛ ثالثاً، روانشناسان، برای رشد عزت نفس عواملی را شمارش می‌کنند، کوپر اسمیت^۲ (۱۹۶۷) تحقیقات انجام شده بر روی عزت نفس را مرور کرد و به این نتیجه رسید که چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشد عزت نفس دارند. (۱) میزان پذیرشی که دیگران برای او قابل هستند. (۲) موفقیت‌های فرد و موقعیتی که برای او در جامعه قائلند. (۳) تفسیری که فرد از ارزش، و آرزوهای خود داشته است و دارد. (۴) روش یا روشهایی که فرد، آن تفسیر خود را به عمل می‌کشد.^۳

با اندکی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم که مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه رشد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به طور صحیح و کامل مورد پذیرش یکدیگر قرار می‌گیرند، در این مراسم، عزاداران و برگزارکنندگان، به احترام حسین علیه السلام هر کسی را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتهار به بزه کاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان حسین می‌دانند. کسانی که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه اسلامی، جایگاه خاص دارند. مردم هیئتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، بیک از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مثل ازدواج، مشارکت مالی و... می‌دانند. تفسیری که فرد از ارزشها و آرزوهای خود دارد و همین طور شیوه‌ای که فرد، آن آرزوها و ارزشها را عملی می‌کند، تحت تأثیر مستقیم شناختها و عواطف ناشی از مراسم عزاداری است.

۱. الا ان الدعی این الدعی قد رکنی بین اثنتین، بین النلة و الذلة، و هیهات منا الذلة، یاای الله لنا حجور طابیت و طهرت....

2. Cooper smit

3. Cooper Smith

۶- آسیب شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این قدر اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران بها از آن محافظت به عمل آید. فریادهای بعضی از علمای دینی، مثل شهید مطهری، که در سه جلد کتاب «حماسه حسینی و تحریف‌های عاشورا» گرد آمده است ناظر به همین محافظت است. برای آسیب شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود، اما در این مختصر فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نکات آسیب شناسی را ذکر می‌کنیم، و از خداوند متعال می‌خواهیم که این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری حسین به حداقل ممکن برسد، به گونه‌ای که چندان قابل ذکر و قابل مشاهده نباشد:

الف) رقابت‌های شدیدی که گاهی بین گروه‌ها و هیئت‌های مذهبی ایجاد می‌شود.

ب) متداخل شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور ناصحیحی از فرهنگ عمومی مردم

ج) اصالت پیدا کردن بعضی از فواید جانبی و فرعی که از طریق هر گروه اجتماعی ممکن است حاصل شود، مثل دید و بازدید و...

د) فراهم آوردن آزار و اذیت‌هایی برای دیگران، به طور مثال از طریق صدای بلندگو، بسته شدن خیابان و... که اگر زیاد تکرار شود، ممکن است افرادی را منزجر کند.

ه) استفاده از اشعار و موسیقی‌ای که در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممکن است خلاف شرع باشد. (البته یادآوری می‌شود که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها که در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم بسزایی دارد در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان، چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد).

و) غلبه کردن بعد عاطفی، و غفلت از بعد شناخت دینی در این مراسم، این آسیب بسیار جدی است و در دراز مدت می تواند تخریب کننده باشد.

ز) ایجاد رابطه های مرید و مرادی بین افراد معمولی؛ گاهی ممکن است افرادی در لغافه و ناآشکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند.

ط) تکراری بودن محتوی و شیوه های جاری؛ مثل سخنرانی ها، اشعار و...
ی) ساختن یا استفاده کردن از روضه و مطالبی که مستند نیست، اما تأثیر عاطفی ایجاد می کند.

ک) انجام دادن بعضی رفتارها؛ مثل نواختن شیپور، اجرای آهنگ های مبتذل.

ل) آسیب رساندن به بدن، مثل قمه زنی که مبنای دینی ندارد.

م) قرار گرفتن مجالس عزاداری، در اختیار افراد کم سواد.

ن) خواندن بعضی از اشعار غلوآمیز که خلاف اعتقادات دینی است.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- بحار الانوار ج ۹۰، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۶ و ۴۴.
- ۴- وسایل الشیعه، سیخ حر عاملی.
- ۵- خسروی، زهره، روان درمانی داغ دیدگی.
- ۶- آذربایجانی، مسعود و همکاران، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، سمت، ۱۳۸۱.
- ۷- فرهنگ عمید، عمید، حسن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- ۸- جعفری، محمد تقی، تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۹- المصباح المنیر، فیومی، قم، دار الهجره، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۰- رجبی، حسین، پاسخ به شبهات عزاداری، قم، دفتر مقام معظم رهبری در امور بلوچستان، ۱۳۷۸.
- ۱۱- خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۱۲- بیهقی، دلایل النبوه، ج ۷، بیروت، دار الکتب، العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۳- فرجی، ذبیح الله، انگیزش و هیجان، تهران، خردمند، ۱۳۷۲.
- ۱۴- آیزنک، مایکل، ترجمه فیروز بخت، مهرداد، روانشناسی شادی، تهران، بدر، ۱۳۷۵.
- ۱۵- انجمن روانشناسی آمریکا، ترجمه نیکخو، محمد رضا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی، تهران، آزاده، ۱۳۷۳.
- ۱۶- انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی.
- ۷- شیهان، ایلین، ترجمه گنجی مهدی، عزت نفس، تهران، نشر ویرایش، ۱۳۷۸.

- ۱۸ - صدر السادات، سید جلال، عزت نفس در افراد و نیازهای ویژه، تهران، بهزیستی، ۱۳۸۰.
- ۱۹ - خوانساری، آقا جمال، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶
- ۲۰ - الدكتور عبد الرسول الغفار، الحسين من خلال القرآن الكريم، الجزء الاول، بیرون، دار المحججه البيضاء، ۱۴۱۶.
- ۲۱ - سیره الحلبیه، ج ۲، بیرون، دار التراث العربی، بی تا.
- ۲۲ - طبقات، ابن سعد، ج ۸، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
- 23 - Barom and Byrne & Social Psychology & Uni versity of New york & 1997
- 24 - Robert S.Social Psychology & McGraw & 1985.
- 26 - Taylor etal & Social Psychology & 10th & University of california & 2000.

آموزه‌های اخلاقی قیام امام حسین علیه السلام

عبدالرحمن فقیهی مازندرانی

مقدمه

واقعۀ حماسی عاشورا برای همه بشریت، پیام‌ها و آموزه‌های سازنده و زندگی‌ساز دارد. مبارزان، جوانمردان، دانشوران، سیاست‌مداران، همه و همه از گفتار و رفتار امام حسین علیه السلام الگو گرفته‌اند. اما در این میان تعلیم اخلاقی آن امام شهید و یزگی‌های برجسته‌ای دارد که برای هر انسانی سازنده و درس‌آموز است.

ریشه‌های این رفتارها و منش‌های اخلاقی، عقاید ژرف و عمیقی بود که به خدا و قیامت داشت. او با شناختی عمیق از خویش و هستی و پی بردن به نقش انسان در هستی به تربیتی شگرف آراسته شد. محیط تربیتی آن امام بزرگ نیز به گونه‌ای بود که خمیر مایهٔ ذاتی او را، که آمیخته با نور و پاکی بود، به سوی بی‌نهایت پرواز می‌داد. در این مقالهٔ مختصر، به اجمال پیام‌های اخلاقی عاشورا را مرور می‌کنیم. در ابتدا اشاره‌ای کوتاه به انگیزه و قیام امام حسین علیه السلام داریم.

انگیزه قیام امام حسین علیه السلام

به طور مسلم، در حرکت‌ها و نهضت‌ها، انگیزه و هدف لازم و ضروری است، چون هر عاقلی در افعال ارادی خود، ابتدا غرض و هدف را در نظر می‌گیرد، و گرنه عبث و لغو

خواهد بود. اما هدف و انگیزه مردم در مبارزات مختلف است؛

گاهی مبارزه برای رسیدن به مقام است و گاهی، برای زیاد کردن آب، خاک، مال و ثروت است.

ولی در مبارزه‌های اولیای خدا، جز خدا و رضایت و نصرت الهی چیز دیگری تصور نخواهد شد. بنابراین، تنها هدف و انگیزه‌ای که می‌توان در مبارزات ائمه هدی (ع) بالاخص ابا عبدالله الحسین (ع) تصور کرد، همانا ترویج دین و نصرت خدا و گسترش عدالت و برچیدن ظلم و فساد است.

همین تقدس هدف، یکی از عوامل بقا و تداوم عظمت آن نهضت و مبارزه است، لکن حفظ آن، به مقتضای عصر و زمان مختلف می‌باشد. امام خمینی (ع) می‌گوید: «چون ما به تاریخ نگاه می‌کنیم، تحولاتی که پیدا شده است در اسلام و مسلمین، هر جا که قوت ایمان در کار بود و مردم و مسلمین به قوت ایمان حرکت می‌کردند نصر با آنها همراه بوده است، و هر وقتی برای رسیدن به مال و آمال دنیایی بوده، نصر و پیروزی به طور کلی یا به صورت مداوم از آنها فرار می‌کرده است».^۱

امام حسین (ع) فلسفه قیام و نهضت خود را چنین بیان می‌فرماید: «قیام من به خواهش هوای نفس و دنیاطلبی نیست، بلکه برای احیای سیره رسول الله (ص) و علی مرتضی (ع) است و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر را زنده کنم.

در کتاب حضور، آمده است: «از زمان پیغمبر (ص) و بعد از رحلت آن حضرت دست‌های مرموزی بر اساس انگیزه‌های و اهداف شیطانی به کار افتاد و عمال مزدوری به کار گماشته شدند، تا نگذارند سیره رسول خدا (ص) بدون پیرویه و فارغ از حب و بغض‌های شخصی و گروهی به رشته تحریر در آید. آنان هر نکته‌ای را که به ضرر خود می‌دیدند، حذف کرده و یا واژگون جلوه می‌دادند و از طرفی نیز، داستان‌های بی پایه و اساس را به

نفع خود ساخته و منتشر می‌کردند. اینها بود که باعث انحراف در سیره رسول خدا (ص) و علت به وجود آمدن کینه و عداوت نسبت به خاندان پیغمبر می‌گردید و هیچ راه حل و اصلاح به نظر نمی‌آمد، مگر همان تشخیص امام حسین (ع) که راه حلی جز شهادت و قیام نمی‌دید. عاشورا در حقیقت الگو و سرمشق زندگی برای دست یابی به حیات طیبه الهی است.

پیروزی در نهضت عاشورا

پیروزی به معنای حقیقی، آن گاه صادق است که انسان به هدف دست یابد، ولو در ظاهر قضیه به صورت شکست جلوه کند. نهضت عاشورا، در دست یابی به هدف چنان سرعت عمل نشان داد که پس از اندک زمانی گروه توانین شکل گرفت و شعار ضد حکومتی، از گوشه و کنار جامعه اسلامی آن روز به گوش رسید.

امام حسین (ع) با شهادت خود و یاران باوفایش کفر یزید و ظلم و ستم حکومت اموی را بر ملا ساخت. خطبه‌های آتشین، امام سجاد (ع) و بانوی عظمت و شهامت حضرت زینب در مسجد اموی و بازار کوفه به خوبی ثابت کرد که آن چه که دستگاه تبلیغی حاکم بر آنان جلوه می‌داد، همه دروغ بود و مردم از جنایت‌های یزید آگاهی تام پیدا کردند و این مشکل ریشه دار جز در نهضت عاشورای حسینی حل نشد.

آموزه‌های نهضت عاشورا

۱- وفا

در ارشاد مفید آمده است: «قال الحسین (ع) انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیراً من اصحابی»^۱.

۱. ارشاد: ص ۹۳؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۲۵.

من یارانی باوفاتر از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی‌دانم.
 امام حسین (ع) در مقام مدح اصحاب خود، صفت وفا را بیان می‌کند که خود درس
 بزرگی برای همه انسان‌هاست. پیمان شکنی یک نوع بی بندوباری است که آدمی را
 بی اعتبار و بی ارزش جلوه می‌دهد. جامعه به پیمان شکنان اعتماد ندارد. امام حسین (ع)
 در یکی از مواقف عاشورا سخت در بی وفایی مردم کوفه اظهار ناراحتی می‌کند و آنها را
 نکوهش کرده و می‌فرماید:

«فَبِالْكُفْرِ أَيْتُهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحُّاً حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونِي وَلِهَیْنِ فَأَصْرَخْنَا كَمْ
 مُوجِفِينَ... أَلَا فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»^۱
 «تَبَّالَهُ»! ای الزمه خسرانا و هلاکا.^۲
 «ترحا»: الترح النعم.^۳

جامعه بداند که عهد شکنی چه سرنوشت سیاهی را در پی دارد، در حقیقت لعن و
 نفرین امام حسین (ع) اختصاص به دسته خاصی ندارد، بلکه نفرتی است از هر انسان بی
 وفا و کارشکن.

شیخ مفید (ع) می‌نویسد: امام حسین (ع) با دلی سوزان مقابل سپاه کوفه ایستاد و
 فرمود:

«أَنِّي لَمْ أَتَكُمْ حَتَّى أَتَنِّي كَتَبِكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى رَسَلِكُمْ»^۴
 من از پیش خود به این جا نیامدم، این شما بودید که مرا دعوت کردید و به سوی
 من اشخاصی را فرستادید.

در این بیان، حضرت اشاره دارد که شما به طور کتبی و شفاهی با من عهد و پیمان
 بستید. و بر اساس اصل انسانیت، نباید عهد و پیمان خود را نادیده بگیرید در مکتب

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱؛ سورة نحل، آیه ۹۱.

۲. اقرب الموارد، ج ۱، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۷۵.

۴. منتهی الامال، ج ۱، ص ۸-۶۰؛ ارشاد، ص ۲۲۳.

عاشورایی امام علیه السلام عهدشکنی بزرگ‌ترین گناه است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیف اذا وعد^۱؛

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به وعده خود وفا کند». این روش پیغمبر بود در دوران جوانی و قبل از بعثت.

مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار می‌نویسد:

جوانی به نام عمار با پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گذاشتند که با هم گوسفندان خود را در وادی سبز و خرمی برای چرا ببرند. پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از عمار به آن نقطه رسید، ولی گوسفندان خود را نگه داشته و اجازه چریدن به آنها نداد. عمار می‌گوید: علتش را پرسیدم. فرمود: من با تو قرار گذاشته بودم که گوسفندان خودمان را با هم در این محل بچرانیم، بدین جهت میل نداشتم قبل از آمدن تو گوسفندانم را بچرانم.^۲

پیغمبر صلی الله علیه و آله درس وفای به عهد را در عمل به مسلمانان آموخت، حتی در قراردادهای با کفار نیز پایبند به عهد بوده است.

حذیفه گوید: با رفیقم ابوطیل از مدینه بیرون آمدیم تا به پیغمبر اسلام و سپاه مسلمین در جبهه جنگ بپیوندیم. اتفاقاً به جمعی از کافران قریش برخوردیم، آنان ما را اسیر گرفته و از ما قول گرفتند که در صورت آزادی به یاری محمد صلی الله علیه و آله نرویم و بر علیه آنها نجنگیم. ما هم این قول را دادیم و آزاد شدیم از آن جا به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم و ماجرا را نقل کردیم و اجازه خواستیم که در جنگ شرکت کنیم، فرمود: نه شما با آنها عهد و پیمان دارید و نباید آن را نادیده بگیرید. شما بروید و به عهد خود وفا کنید. ما هم از خدا یاری می‌خواهیم.^۳

۱. وافی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۲.

۳. اسلام و صلح جهانی، ص ۲۶۲.

مکتب عاشورای حسین (ع) همان مکتب خاتم الانبیا را دنبال می‌کند و همان درس را می‌آموزد.

آیات راجع به وفای عهد

قرآن کریم موضوع وفای به عهد را از علایم و صفات مردم با ایمان قرار داده است و می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۱

همانا مردم با ایمان رستگار شدند، آنان که در نماز خود خاضع و خاشع‌اند و نسبت به امانت‌ها و عهد و پیمان خود وفا دارند. و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۲؛ به عهد و پیمان وفادار باشید و بدانید که این امر در نزد خداوند بازخواست می‌شود.

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»^۳

از این آیات و روایات استفاده می‌شود که در اسلام وفای به عهد از وظایف حتمی هر فرد مسلمان است.

۲ - سخاوت

دومین درسی که از نهضت عاشورا می‌توان گرفت درس جود و سخاوت است.

امام حسین (ع) مرد با جود و کرم بود. آن حضرت در برخورد اول، آقای و کرمش را نشان داد.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱-۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳. نوادر راوندی، ص ۵؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۶.

شیخ مفید می گوید:

«جاء القوم ذهاء الف فارس مع الحر حتى وقف هو وخيله مقابل الحسين عليه السلام في حرّ الظهيرة والحسين واصحابه معتمون متقلدون اسيافهم فقال الحسين عليه السلام (و هو منبع الجود الكرم) لفتيانہ اسقوا القوم واروهم من الماء ورشفوا الخيول ترشيفاً ففعلوا و ملئوا القصاع من الماء ثم يدنونها من الفرس الى ان قال وسقوا كلهم مع افراسهم قال على بن الطعان المحاربي كنت مع الحرّ فجئت في اخر من جاء من اصحابه فلما رأى الحسين عليه السلام مابى و فرسى من العطش قال انخ الراويه عند السقاء ثم قال يابن الاخ انخ الجمل فانخته فقال اشرب فجعلت كلما شربت سال الماء من السقاء فقال الحسين عليه السلام اخنت السقاء فلم ادركيف افعل فقام عليه السلام فخنثه فشربت و سقيت فرسى^۱؛

در نزدیکی کربلا حرّ با هزار سوار در گرمای طاقت فرسای نیمه روز در برابر حسین علیه السلام ایستاد. امام حسین با یارانش عمامه ها بر سر بسته شمشیرها را به گردن آویزان نموده بودند. آن حضرت که (منبع جود کرم بود) آثار تشنگی در لشکر حرّ دید و به جوانان خود فرمود: این مردم را آب دهید و سیرایشان کنید و دهان اسبانشان را نیز تر کنید، پس چنان کردند و به ترتیب با کیفیت خاصی همه را آب دادند.

علی بن طعان محاربی گوید: من آخرین فرد لشکر بودم که رسیدم. امام حسین علیه السلام چون تشنگی من و اسب مرا دید، فرمود: آب بیاشام. من هر چه می خواستم بیاشامم، آب از دهانه مشک می ریخت. خود آن حضرت برخاست سر مشک را پیچاند. پس آشامیدم و اسیم را سیراب کردم.

امام علیه السلام با این کار به جامعه بشریت درس جود و سخاوت را داد. چشم روزگار چون حسین را ندید. مادر دهر عقیم است از مثل چنین بزرگواری که در عین گرفتاری با دشمنش اینگونه رفتاری نماید. او فرزند همان آقایی است که غذای مخصوص به خود را

به قاتلش می‌دهد.

امام حسین در مکتب علی (ع) کلاس دیده، چقدر این عمل حسین (ع) به روش امیرالمومنین (ع) در جنگ صفین نزدیک است. مورخان می‌نویسند:

چون علی (ع) در جنگ با معاویه شریعه آب را متصرف شد، بر دشمن ستیزه نکرد و حس انتقام جویی به خود نگرفت و با آنان مقابله به مثل نکرد، بلکه به مضمون «و سَجِّتْکُمُ الْکَرَم»^۱ دستور داد آب را به روی دشمن باز بگذارند. آفرین بر این گونه رهبران الهی، امام حسین (ع) در نهضت عاشورا روش پدر بزرگوارش را پیش می‌گیرد با این که سخت در محاصره دشمن است و می‌تواند بدین وسیله دشمن را آزار دهد، ولی علی گونه رفتار می‌کند، حتی دشمن تشنه را با دست مبارکش آب می‌دهد.

آری خود فرموده است: من می‌خواهم به سیره جدم و پدرم رفتار کنم، چه درسی بالاتر از درس عملی. این جزئی از سخاوتهای آن حضرت بود که ذکر شد. آن شاعر عرب چه زیبا سروده است:

لن یخب الان من رجاک و من حرّ من دون با یک الخلقه
انت جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الکفره

۳- استقامت و صبر

در لِهوف آمده است: امام حسین (ع) هنگام حرکت از مکه معظمه، در بین جمعیت ایستاد و فرمود:

«الحمد لله و ماشاء الله و لا قوة الا بالله، و صلى الله على رسوله خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة و ما اولهني الى اسلافی اشتياق يعقوب الى يوسف و خير لي مصرع انا لاقيه كائى باوصالى تقطعها عسلان القلاة بين النواويس و

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

کربلا، فیملآن منی اکراشا جوقا و اجرية سغبا لا محیص عن يوم خط بالقلم رضی الله رضا نا اهل البيت نصبر على بلائه ویوفینا اجور الصابرين لن تشد عن رسول الله لحمته بل هی مجموعه له فی حضيرة القدس تقریهم عینه و ینجزیهم وعده الا و من کان فینا باذلا مهجته موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً ان شاء الله تعالی؛^۱ سپاس از آن خداوند است آنچه را که بخواهد انجام خواهد شد و هیچ قوه و نیرویی جز به وسیله خدا نیست، و درود خدا بر رسول او، مرگ بر همه انسان ها لازم شده، همچون گردن بند بر گردن دختر جوان و چه بسیار مرا به دیدن گذشتگان خود مشتاق نموده، مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من برگزیده شده زمینی که در آن کشته خواهم شد که به آن خواهم رسید؛ گویا می بینم که گرگ های بیابان میان نواویس و کربلا، اعضای بدنم را پاره پاره کرده تا که شکم های گرسنه خود را سیر نموده و انبان های خالی خود را پر نمایند. از روزی که با قلم قدرت نوشته شده، مفزی نیست. خشنودی خدا خشنودی ما اهل بیت است. بر بالای او شکیباییم و اوست که بر صبرمان پاداش می دهد، هرگز قرابت از رسول خدا جدا نمی شود، او که به منزله پود جامه به آن حضرت پیوسته است.

بلکه همه در بهشت در حضور او خواهند بود، زیرا آنها نور چشم پیامبر و وسیله تحقق یافتن و عینیت پیدا کردن وعده های اویند. آگاه باشید هر که در راه ما آماده جانبازی است و از شهادت و ملاقات خداوند خشنود است پس باید که با ما کوچ کند، چون - اگر خدا بخواهد - صبح فردا من کوچ خواهم کرد.»

استقامت در قرآن

در قرآن کریم امر به استقامت شده: ﴿فاستقم كما امرت﴾^۲؛ استقامت کن همان گونه که بدان مأموریت یافته ای.

۱. لیهوف، ص ۳۳؛ ابن نما، ص ۲۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۳۹ و مقتل الحسین، ص ۱۹۳.

۲. سورة هود، آیه ۱۱۲.

اصولاً موفقیت و پیروزی در هر کار، وابسته به استقامت و پایداری است. کسی که می‌خواهد قدم‌های اصلاحی بر دارد و جامعه خود را به سوی سعادت و نیک بختی هدایت کند، نباید از کارشکنی‌های مخالفان و ناسزا و دشنام آنها بهراسد و از میدان به در رود، بلکه لازمه آن تحمل انواع مشکلات و شکیبا بودن در برابر ناملایمات و استقامت و پایداری کردن در راه رسیدن به هدف است.

امام حسین (ع) عملاً این مطلب را در نهضت عاشورا مجسم کرد. حضرت استقامت ورزید، و به هدف رسید و آن را حفظ کرد.

نکته قابل توجه این که استقامت از عالی‌ترین صفات است هرگاه انسان با تفکر و بدون دخالت احساسات و تعصبات باطل، صحت و درستی مطلبی را دریافت برای رسیدن و حفظ آن باید پافشاری و پایداری کند.

امام حسین (ع) بر همین مبنا قیام کرد. این مطلب از نامه‌ای که به محمد حنفیه نوشت، به خوبی استفاده می‌شود و از جملات خطبه گذشته پیداست که امام حسین (ع) نتیجه پایانی نهضت را هم دید و با تفکر صحیح وارد عمل شد.

نکته دیگر آن که استقامت در تمام راه‌های صحیح و هدف‌های مشروع و معقول پسندیده است، ولی راهی که به حق، شایستگی دارد، استقامت و تحمل رنج‌هایی را نیز در بردارد. استقامت در راه خدا و حفظ ایمان و گسترش معنویات در میان جامعه امری پسندیده و واجب است.

نوشته‌اند: هر چه مشکلات و مصائب عاشورا سنگین‌تر می‌شد، چهره مبارک امام برافروخته‌تر می‌شد، چون استقامت در راه هدف بود.

خداوند هم بندگان را به قیام برای خود موعظه می‌کند: ﴿قُلْ اِنِّیْ اَعْظَمُ بِوَحْدَةِ اَنْ تَقُوْا لِلّٰهِ﴾^۱.

امام حسین (علیه السلام) به سبب دین در برابر طوفان‌ها و سیلاب بلاها و حوادث سنگین عاشورا ایستاد و استقامت کرد. در نتیجه توانست آیین مقدس اسلام را در دنیای بشریت حفظ کنند. اگر استقامت در نهضت عاشورا در تمام افراد - زن، مرد، پیر و جوان - حاکم نمی‌بود، نتیجه مطلوبی به دست نمی‌آمد.

از مکتب عاشورایی امام جهان بیدار و هوشیار می‌شود زیرا هر کسی در سراسر زندگی خود مشکلات و گرفتاری‌هایی را ممکن است ببیند، که جز از راه شکیبایی و استقامت نمی‌توان آن را برطرف کرد.

استقامت در تهذیب اخلاق عاملی بسیار قوی است. آنان که خود را با سلاح استقامت مجهز کرده‌اند، در برابر ناملایمات روحی و جسمی به آسانی گذر نموده و هیچ گاه از حریم دین خارج نمی‌شوند، به خشونت و تعصب بی‌جا دست نمی‌زنند و گاه در عین قدرت با دشمن ملاطفت می‌کنند.

همراهی استقامت با خشونت و سختی، تفکر باطلی است و این مطلب با دقت در رفتار امام حسین (علیه السلام) در میدان عاشورا روشن خواهد شد.

وقتی که اصحاب گفتند: اجازه دهید با لشکر حرّ یجنگیم، اینها فعلاً زیاد نیستند می‌توانیم از عهده‌شان برآییم. امام حسین (علیه السلام) فرمود: نه من دوست ندارم ابتدا کننده جنگ باشم. امام به دشمن در مقام مکالمه «یا بن‌الاک» می‌گوید: چون هنگام ظهر می‌شود، در مشکل‌ترین وضع، اقامه نماز جماعت می‌کند و تا دشمن تیراندازی نکرد، امام دستور حمله صادر نکرده بود. او در مقابل سپاه دشمن می‌ایستد و آنها را با بیان نرم و آرام نصیحت می‌کند و در هدایت آنها می‌کوشد که شاید و لو یک نفر هم باشد به سعادت برسد.

امام حسین (علیه السلام) تمام وجودش در حال مبارزه در صبر و استقامت بود، لحظه‌ای تابع هوای نفس نشد.

حقیقت استقامت و صبر در مکتب عاشورای امام حسین همان روش پسندیده آن حضرت بود، به مضمون: «اشجع الناس من غلب هواه» امام (ع) اشجع الناس بود در نهضت عاشورا.

۴- علاقه به نماز و نیایش

طبری می‌نویسد: امام حسین (ع) از سپاه کوفه برای ادای نماز و دعا یک شب را مهلت خواست:

«قال الحسين ارجع اليهم واستمهلهم هذه العشية الى غد لعلنا نصلی لربنا الليلة و ندعوه و نستغفره فهو يعلم اني احب الصلوة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعا و الاستغفار؛ بعد از مکالمه حضرت ابی الفضل (ع) با شمر در عصر تاسوعا و بازگو کردن جریان محضر مبارک برادر عزیزش حسین (ع) حضرت فرمود: به سوی آنها برگرد و امشب را تا صبح مهلت بگیر، امید آن که ما برای خشنودی خدا امشب را نماز گزارده و او را بخوانیم و طلب آمرزش کنیم. به راستی که من نماز برای خدا و تلاوت کتاب او و دعا و استغفار زیاد را دوست دارم».

ابن اثیر در کامل می‌نویسد:

ابو ثمامه صاندی چون جنگ روز عاشورا را شدید دید، عرضه داشت: «یا ابا عبدالله احب ان لقی الله ربی و قد صلیت هذه الصلوة فقال الحسين (ع) ذكرت الصلوة جعلك الله من المصلين؛

سپس فرمود: «سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی؛^۱

ابو ثمامه از امام حسین درخواست کرد و گفت: من دوست دارم پروردگارم را ملاقات کنم، در حالی که نماز ظهر را خوانده باشم. حضرت سر به آسمان برداشت و فرمود: نماز را

۱. تاریخ طبری، ج ۶ ص ۲۳۸؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۶؛ جلاء العیون، ص ۱۶۷.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۰؛ طبری، ج ۶ ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

یادآوری کردی، خداوند تو را از نماز گزاران قرار دهد. بله، الان وقت نماز است. از این قوم بخواهید لحظه‌ای دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم».

در بعضی از مقاتل می‌نویسند: در شب، عاشوراییان «لهم دوی کدوی النحل» در ذکر و مناجات خدا در زمزمه بودند.

عبادت‌های شب عاشورای حسین و اصحاب گرمی‌اش حرّ و عده‌ای دیگر را به سوی حق رهنمون کرد و در مسیر راه نیز زهیر و عده‌ای را به جانب حق کشانید. این کشتی نجات تا پایان دنیا در حرکت است، تا غرق شدگان بحر معاصی را از هلاکت و نابودی نجات دهد.

اگر امام در ظهر عاشورا به نماز و بر دوستی نماز و دعا سفارش می‌کند، به این جهت است که مردم را عاشق دستورهای الهی کند و اهمیت احکام الهی را به آنها عملاً گوش زد نماید تا مردم از قافله سعادت باز نمانند. با این که دو تن از یاران باوفایش هدف تیرهای دشمن قرار داشتند می‌خورد، می‌فرماید:

«یا زهیر و یا سعید بن عبدالله» تقدما امامی حتی اصلی الظهر؛ شما جلوی من بایستید تا من نماز ظهر را بخوانم».

از ابن عباس نقل است که به امیرالمومنین گفتیم: حالا وقت شدت جنگ به نماز می‌ایستی؟! در جواب فرمود: جنگ ما برای احیای نماز است.

نماز در احادیث ائمه (ع) ستون دین معرفی شده؛^۱ یعنی نداشتن نماز مساوی با نداشتن اصل دین است.

امام صادق در آن حدیث معروف می‌فرماید: به شفاعت ما اهل بیت نمی‌رسد کسی که به نماز استخفاف داشته باشد. امام حسین در عمل این مطلب را اثبات نمود، اگر هنگام گرفتاری و خطر، ترک نماز مجاز بود، امام (ع) نماز را ترک می‌کرد.

عاشقان امام حسین، در همه حال مخصوصاً ایام عزاداری عاشورا از این نکته غفلت نکرده و نماز را فدای برگزاری مراسم نکنند.

شهید رجایی چه زیبا گفت: «به کار بگو نماز دارم، به نماز نگو کار دارم.» خداوند متعال اقامه نماز را از صفات متقین قرار داده و بر صفات دیگر مقدم داشته است. ﴿الَّذِينَ يَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ﴾^۱ متقین و پرهیزکاران آنهایی هستند که نماز را برپا می‌دارند.

امام معصوم می‌فرماید:

«الصَّلَاةُ اِنْ قَبِلَتْ قَبْلَ مَسَاوَاهَا وَ اِنْ رَدَّتْ رَدَّ مَسَاوَاهَا».

از این روایت استفاده می‌شود که پذیرش اعمال در گرو قبولی نماز است، اگر نماز قبول شد بقیه اعمال قبول می‌شود. خلاصه، موضوع نماز در دین اسلام از همه موضوعات با اهمیت‌تر است.

اهمیت دادن به نماز، از عملکرد امام (ع) در ظهر عاشورا نمایان است.

دعا نیز از نظر امام حسین (ع) بسیار با اهمیت است. حضرت می‌فرماید:

ما شب عاشورا را مهلت گرفتیم برای نماز و دعا به درگاه حضرت حق جل و علا.

۵- یکی از درس‌های عاشورا، نکوهش از هواهای نفس است. خداوند متعال

می‌فرماید:

﴿اِنَّ النَّفْسَ لَآ مَارَةَ بِالسُّوْءِ﴾^۲

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَا تَبْتَغِ الْهَوٰی فِیضِلْكَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ﴾^۳

پیروی هوای نفس مکن که تو را از راه خدا گمراه کند.

۱. سوره بقره، آیه ۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۳. سوره ص، آیه ۲۶.

در اصول کافی از حضرت امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که پیغمبر اکرم فرمود:

«خداوند به نعمت و جلالت خود قسم یاد کرد که هرگاه بنده، هوا و میل خود را بر هوای من اختیار کند در کارش تفرقه اندازم^۱».

امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه‌ها اشاره می‌کند که مردم دچار متابعت هوای نفس شدند و شیطان بر آنها غالب شد و دین لقلقه زبان بیش نیست: «یحوطونه مادرت معایشهم»^۲. به هر سو که نفع خود را ببینند به همان سو زبان را می‌گردانند و قدم بر می‌دارند.

امام در ملاقات خصوصی با پسر سعد به این مطلب صریحاً گوشزد نمود.

در پایان وداع به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

«استخوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله»^۳؛ اینها از ذکر خدا غافل شدند و درست در اختیار شیطان و هوای نفس قرار گرفتند».

آری، این همه بیچارگی و سیه روزی که دامن گیر دولت‌های وقت، مخصوصاً امریکای جنایت کار شده همه به سبب حکومت هوای نفس بر آنان است که در راه رسیدن به آن از هیچ جنایتی پروا ندارند. میلیون‌ها مردم بی‌گناه را فدای خواهش‌های نفسی خود می‌کنند.

امام حسین علیه السلام در وصیت نامه خود به محمد بن حنیفه فرمود:

«من به هوای نفس و رسیدن به مقام و جاه خارج نشدم».

جان‌ها فدای حسینی که با قیام خود دین خدا را یاری کرد و مردم را به اخلاق فاضله دعوت نمود. بنی امیه را به جهان اسلام شناساند.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵ و کتاب ایمان و کفر، باب اتباع الهوی، ح ۲.

۲. مقتل الحسین، ص ۲۲۲؛ تحف العقول، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷.

۳. مقتل الحسین علیه السلام.

پندهای امام حسین (ع)

در پایان به چند مورد از موعظه‌ها و پندهای آن حضرت اشاره می‌شود:

- ۱- قال الحسین (ع): «ای بنی ایّاک و ظلم من لایجد علیک ناصرّاً الا الله عز و جل؛^۱ پسر من بترس از ظلم کردن به کسی که غیر از خدا ناصر و یاورى ندارد».
- ۲- و قال (ع) لرجل اغتاب عنده: «یا هذا کفّ عن الغیبة فانها ادم کلاب النار؛^۲ مردی نزد حضرت، غیبت شخصی را می‌کرد. حضرت او را نهی کرد و فرمود: غیبت کننده خوراک سگان جهنم است.

- ۳- قال (ع) فی جواب رجل سئله الموعظه حتی لایعصی و لایذنب بعد فقال: «افعل خمسة اشیاء و اذنب ما شئت فأوّل ذلك لا تأکل رزق الله و اذنب ما شئت و الثانی اخرج من ولایة الله و اذنب ما شئت و الثالث اطلب مرضعاً لایراک به و اذنب ما شئت و الرابع اذا جاء ملک الموت لیقبض روحک فادفعه عن نفسک و اذنب ما شئت و الخامس اذا ادخلک مالک فی النار فلا تدخل النار و اذنب ما شئت؛^۳

مردی آمد خدمت اما حسین (ع) عرض کرد: من مردی هستم که بر هیچ گناهی صبر نمی‌کنم. مرا موعظه و پندی ده تا دیگر گناه نکنم. حضرت فرمود: پنج چیز را قبول کن و هر چه خواهی گناه نمایی، بر تو باکی نباشد و آن پنج چیز آن است: از روزی خدا نخوری و در ملک خدا نباشی و در دید خدا قرار نگیری و به ملک الموت تسلیم نشوی و چون خواستند تو را به آتش بیندازند در آتش نروی یا قبول این خصلت‌ها مانعی از گناه کردن نیست.

۱. یحار الاتوار، ج ۷۵، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۲۶.

حسین علیه السلام؛ زیباساز حیات

محسن قنبریان

۱. زیباسازی حیات

۱-۱. منتهای حس زیباجویی

انسان در مواجهه با پدیده‌های زیبا، به مقدار زیبایی و میزان درک آن، از آن متأثر می‌شود و حس خاصی به او دست می‌دهد. اما به راستی این انفعال نفسانی تا کجا امتداد دارد؟ آیا با فروبردن لحظه‌ای از حیات ما در زیبایی به اتمام می‌رسد، یا از لحظه‌ها می‌گذرد و در زندگی ما امتداد می‌یابد؟!

با اندکی درنگ در می‌یابیم حس زیباجویی ما تا جایی که آن پدیده زیبا را «جزء زندگی» شخصی ما یا در شکل متعالی‌تر «ما را ضمیمه به آن زیبایی» کند، امتداد دارند؛ نه کمتر از آن.

اثبات این مطلب نیاز به رنج زیادی ندارد. وقتی شما گل زیبا و بی نظیری را در طبیعت می‌بینید که موجب انبساط درون شما گردد، بی درنگ آن را به گلخانه خویش منتقل می‌نمایید. هم چنین است دیدن یک پری روی. اگر واقعاً ایجاد بهجت و انبساط عمیق در کسی بنماید؛ به کمتر از آن بسنده نمی‌کند که او را جزء زندگی خود نماید. ممکن است گفته شود این ریشه در خودخواهی انسان دارد. اما تحلیل دقیق تر ما را به یکی از داشته‌های انسانی به نام «حُب ذات» می‌رساند. البته در مراحل ابتدایی در

خودخواهی بروز می‌کند، اما در مراحل تصعید شده‌اش فرد حاضر است از خود هم بگذرد و خود را بدان پدیده زیبا ضمیمه کند؛ مثلاً از هم کفوی و همسری با آن پیری روی دست شوید و به مستخدمی مکانی درآید که او از آن سرا می‌گذرد!

اما با توجه به هر دو قسم یاد شده، انسان‌ها دنبال زیباسازی حیات خویش با پدیده‌های زیبا و درک زیبایی آنها نیستند؛ نه فقط زیباسازی لحظات و آنات.

۲-۱. معمای زیبایی و بلا

علی رغم فراوانی پدیده‌های زیبا در عالم و درک زیبایی آنها، نوعاً انسان‌ها حیات خویش را زیبا نمی‌بینند. مثل این که پدیده‌های زیبا نتوانسته‌اند «زندگی» ما را زیبا کنند و فقط لحظات زیبایی را در خاطر ما ثبت کرده‌اند؛ و هنوز در «حاشیه زندگی» ما قرار دارند. از سوی دیگر، در زندگی، با کسانی و لو محدود مواجه می‌شویم، یا احوالشان را می‌خوانیم که از داشتن پدیده‌های زیبا - به زعم ما - محروم بوده‌اند، اما خود می‌گویند:

«حیاتشان» زیباست. نمونه بارزش بازماندگان کربلاست. آنچه در آن دشت بلا گذشت، به چشم ما جز پدیده‌های زشت و مخوف نبود^۱ اما بازماندگان آن می‌گویند: «جز زیبایی ندیده‌اند!» چگونه است که از نعمت و خوشی‌ها و زیبایی‌ها، حیاطمان زیبا نمی‌شود، اما آنها با بلا، زندگی‌شان زیبا شده است؟!

اگر در منظره‌ای پر سبزه با جویباری روان و صدای قناری و قمری، انسان محبوبی را که سال‌ها از او جدا بوده پیدا کند و به او ساغری از شراب طهور پیش کش کند! البته زیباست و دل‌انگیز! اما چگونه جدا شدن از محبوبی که هیچ وقت از او جدا نبوده، در صحرایی سوزان و بی‌آب با لبی عطشان و کبود از تشنگی، در حالی که غرق تیر و ترکش است، زیباست؟!

۱. خود امام حسین (ع) هنگام ورود به کربلا به بلاخیوی آن اشاره کرد وقتی فرمود: هذا موضع کرب و بلا... (ر.ک: موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۷۴).

یک خرق عادت و اعجاز در هنگام یأس و ناامیدی از نداشتن فرزند در زمان پیری خود و همسر، به جوان شدن همسر و نوید فرزند پسر از سوی ملکی آسمانی، البته پدیده‌ای است زیبا و شگفت، اما بر سر دست گرفتن قنذاق آخرین قربانی، در حالی که از تشنگی بال بال می‌زد و تمنای اندکی آب و در عوض گوش تا گوش سر او را بریده دیدن چگونه زیباست و زیبایی ساز؟! و...

اینها نمونه‌هایی از معمای عظیم خلقت، یعنی کربلای حسین اند. معمای زیبایی و بلا!

نمفقط زینب کبری علیها السلام و زنان و کودکان، حرفشان این است. زبان حال و قال چندتن از مجروحان و اسیرانی که از آن دشت پر بلا نیمه جانی به در بردند نیز همین است.

«موقع بن تمامه اسدی صیداوی» با جراحات شدید، از سوی قومش به کوفه منتقل می‌شود. عبیدالله با خبر می‌شود و قصد کشتن او را می‌کند با شفاعت قوم، او را رها می‌کند، اما به اسارت و تبعید (در زاره) درمی‌آورد. او یک سال در تبعید و زنجیر می‌ماند، ولی هرگز ندامتی ابراز نمی‌کند. او هم، جز زیبایی ندیده است؛ تا پس از یک سال در همان حال جان می‌دهد.^۱

«سواربن ابی عمیر نهمی» نیز قصه‌ای شبیه «موقع» بن تمامه دارد.^۲ اما این شش ماه یا یک سال عقب افتادگی از بلاجویان کربلا که در اسارت دشمن با زخم و جراحات‌های شدید، سپری شد، چیزی از شعف او نمی‌کاهد، تا به یاران ملحق می‌گردد. مؤید ما، سلام خاص امام - عصر ارواحنا فداه - در زیارت ناحیه به اوست: «السلام علی الجریح المأسور سواربن ابی عمیر نهمی».^۳

۱. شیخ محمد سماوی، انصار العین ص ۱۱۷.

۲. ر. ک: سید عبد المجید حائری ذخیره الدارین، ص ۲۵۳.

۳. مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۵۴.

همین گونه است قصه «عمر بن عبدالله جندعی» همو که تا آخرین ساعات کنار امام (ع) خویش است، هنگام حمله به خیام در کنار امام (ع) مردانه جنگید، تا بر اثر زخم‌های زیاد و ضربتی که بر سرش می‌خورد بر زمین می‌افتد. عمو زادگان او را نجات می‌دهند، او هم قریب یک سال در بستر ابتلا بود، اما هنوز مشعوف آن زیبا خانه، تا جام شهادت سر می‌کشد.^۱

نمونه ماندگار دیگر، «عابس بن ابی شبيب» است که از شجاعت و دلیری اش کسی جرئت نزدیک شدن به او را نمی‌کرد. از این رو، دشمن به سنگ باران و تیرباران او دست زد. و در این وقت بود که او بی‌باکانه زره و کلاه خود خویش را کند و وقتی دشمن به او ندا داد که: «آیا نمی‌هراسی که در گرما گرم جنگ سر برهنه‌ای؟» جمله‌ای جواب داد که ترجمان دیگری از همان معمای زیبایی و بلا است. فرمود: «آنچه از دوست به دوست برسد، آسان (و زیبا) است.»^۲

شب عاشورا وقتی امام (ع) وارد خیمه زینب کبری (ع) شد؛ آن بانو از امام (ع) پرسید: «آیا از تصمیم یارانت آگاهی؟ ترسانم که در وسط کارزار رهایت کنند». امام (ع) در یک جمله، باز همان معمای عجیب را ترجمه می‌نماید: «آری به خدا سوگند! آنها را به درستی آزمودم آنها را جز این گونه نیافتم که همانند علاقه کودک به پستان مادر، به شهادت سخت علاقه دارند»^۳!

این میل عجیب به تیر و ترکش، مگر بدون لذت و درک زیبایی ممکن بود؟! امام (ع) راست می‌گفت؛ یک نمونه این آزمون چند لحظه قبل از آن، بیرون خیمه زینب کبری (ع) اتفاق افتاد. وقتی «نافع بن هلال» از پس قدم‌های امام (ع) می‌آمد. امام راهی را بین دو کوه به او نشان داد و تاریکی شب را هم به رخ کشید و به او فرمود: خود را نجات بده! اما «نافع» خود را بر سر قدم‌های امام (ع) انداخت و پای مبارکش را بوسه باران

۱. الحدائق الوردیة، ص ۱۲۲ نقل از جانبازان خماسة عاشورا، محمد جواد طلیعی، ص ۱۲۹.

۲. معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۹ نقل از همان ص ۱۷.

۳. همان، ص ۳۱.

کرد که چنین نجاتی نمی‌خواهد! چرا بلاجویی و شهادت نزد اینان زیباتر از عافیت است؟! نمونه دیگرش، بعد از تکلم امام علی با زینب کبری علیها السلام رخ داد. وقتی «نافع» صحبت‌های زینب علیها السلام را شنید و به یاران گزارش داد و چه ولوله‌ای شد آن شب در کربلا^۱...

چگونه اینها در حین عُسَر و بلا زیبایی می‌یابند و ما از یُسَر و رَخا هم زیبایی نمی‌یابیم؟! بلا چگونه زندگی اینها را زیبا می‌کند که سخن گوی به حق ناطق ایشان نزد بی‌خبران بانگ برمی‌آورد: «ما رأیت منه الا جمیلاً»!

۲. گام اول در زیباسازی حیات

۲-۱. برقراری ارتباط زیبا با پدیده‌های زیبا

بی‌تردید در «زیبا شدن حیات» سه عنصر محوری نقش‌آفرینند:

الف) پدیده‌های موزون و متناسب (زیبا) در خارج؛

ب) مُدِرک زیبایی در درون ما؛

ج) برقراری رویکرد و ارتباط زیبا بین ما و آن پدیده زیبا.

رای معقول و مقبول در زیبایی‌های حسی این است که آنها نه از «معقولات ماهوی» اند، که وجودی مستقل در خارج داشته باشند - یعنی یک پدیده باشد و یک زیبایی - چنانچه برخی معتقدند و نه فقط احساسات و عواطف انسانی‌اند که هیچ منشأ انتزاعی هم در خارج نداشته باشند، بلکه از معقولات ثانی فلسفی‌اند؛ یعنی منشأ انتزاع در خارج دارند، نه وجود منحاذ و مستقل^۲. باید پدیده‌ای دارای موزونیت و تناسب خاصی باشد، تا ذهن و مُدِرک انسانی از آن زیبایی دریافت نماید. به تعبیر فلسفی عروض ذهنی و اتصاف خارجی دارند.

۱. همان، ص ۳۰-۳۲.

۲. ر.ک: استاد محمد تقی مصباح مازنی، فلسفه اخلاق، ص ۶۸-۷۰.

روشن است چنانچه نبودن تناسب و موزونیت و... در عدم درک زیبایی نقش دارد. نبودن قوه درک زیبایی در ما هم، منجر به عدم درک زیبایی می‌انجامد. اگر به علت اختلال‌های روانی چنین درکی از انسان ساقط شود، او پدیده‌هایی را که در انسان‌های معقول ایجاد شمع و بهجت می‌نماید زیبا نمی‌بیند.

این دو عامل در «زیبا دیدن» پدیده‌ها و درک زیبایی نقش آفرینند، اما «زیبا شدن حیات» در گرو امتداد این حس، یا ضمیمه شدن، یا ضمیمه کردن آن پدیده زیبا به زندگی ممکن می‌شود. حال همین انضمام می‌تواند به دو وصف زشت و زیبا صورت گیرد: که هر کدام نقشی فوق‌العاده در زیبا شدن یا زیبا نشدن حیات دارند. بسا، پدیده‌های زیبا وارد زندگی ما بشود و ضمیمه به ما گردد، اما حیات در زندگی را زیبا ننماید. فرض کنید کسی می‌خواهد، زیبا رویی که درک زیبایی مدهوشش کرده است، به خود ضمیمه کند. والدین از ارتباط این دو ناراضی‌اند. پس انضمام او با دروغ و خیانت و ارتکاب جرایمی مثل قتل برخی از وابستگان صورت می‌گیرد. ای بسا! زیبا با عقد زوجیت به او منضم می‌شود. اما حتی با رضایت بازماندگان و پیش نیامدن تلخی زندان و قصاص، زندگی این دو زیبا نمی‌شود. این نیاز به برهان ندارد و با تورقی در روزنامه‌ها و حوادث دیروز و امروز قابل تأیید است. در مقابل، زندگی زیبایی را می‌بینید که در آن پدیده زیبایی - به زعم ما - به چشم نمی‌خورد؛ دختری که با یک جانباز از کار افتاده و به لحاظ ظاهری شکسته و ناموزون ازدواج کرده، اما حکایت زندگی و حیات زیبایشان ضرب المثل است. این هم در مملکت اسلامی ما نمونه دارد و بسیاری، آنها را می‌شناسند.

این جا اوصافی مثل تواضع، صداقت، ایثار و مروت و... با پدیده‌های معمولی، زندگی زیبا می‌سازد. آن جا اوصاف، خیانت خودخواهی، دروغ، هرزه‌گی و... از پدیده‌های زیبا، زندگی زشتی می‌سازد. این اوصاف که موضوعات گزاره‌های اخلاقی یا زیبایی‌های غیرحسی‌اند، نقش عمده در زیباسازی حیات دارند. یکی از کارکردهای مهم دین هم تعریف و تحدید و ترغیب به اوصاف زیبا و تحذیر از اوصاف زشت برای زیباسازی حیات می‌باشد.

۲-۲. درک مفهومی و درک مشهودی زیبایی‌های معنوی

این اوصاف و ارتباط‌ها که دخل تمام در زیبا شدن یا زیبا ناشدن حیات - علی رغم پدیده‌های زیبایی حسی - دارند، خود اموری نامحسوس اند. گر چه آثار و لوازمشان ملموس و محسوس است، خود نوعی وجود معنوی و معنایی دارند. اثر خیانت دیده می‌شود، اما خود خیانت نه. همچنین است صداقت، خودخواهی و تواضع و...

حال نکته مهم این که اگر بخواهیم اوصاف زیبایی این چنینی را در خودمان پدید آوریم و از اوصاف زشتش برحذر باشیم، تا در زیبا سازی حیات کام یاب باشیم، لازم است همان اتفاقی که در مواجهه با یک پدیده زیبایی حسی در ما می‌افتد، این جا هم بیفتد و ما را منفعل کرده ایجاد کشش و شیدایی بنماید. این مشکل جدی زیبایی‌های معنوی و هم مشکل اخلاق عملی است. اگر اینها سیاهی بر کاغذ یا فقط مفهوم ذهنی با وساطت الفاظ باشند، چنین تناسب و موزونیتی - لااقل برای سطح عمومی جوامع - ندارند که ایجاد شیدایی و دلبری کنند، اما اگر مجسم و محسوس یا مشهود ما شوند - چرا؛ همان اتفاق می‌افتد. و ما مشعوف زیبایی آنها می‌شویم و در به دست آوردن آنها، همچون پدیده‌های زیبای حسی می‌کوشیم. هیچ کس نیست که از گذشت و ایثار هنگام شهود آن و هنگام درک مفهومی آن، مقداری زیبایی درک کند. آیا مواجهه با «دهقان فداکار» در کودکی - ولو با روایت نه رؤیت - با جست و جوی مفهوم ایثار و گذشت در لغت‌نامه‌ها به یک اندازه در ما درک زیبایی سنت به مقوله فداکاری دست می‌کند؟! مسلماً خیر! نمونه اول دیدن محسوس زیبایی و نمونه دوم درک مفهومی آن است.

۳-۲. امام (علیه السلام) زیباساز حیات

حال از کجا «مجمعه زیبایی‌های معنایی» را بیابیم؟ بنشینیم تا افراد دیگری که در بضاعت مثل خود مایند، برایمان تابلوی زیبایی‌های معنایی و ربطی شوند، تا در ما ایجاد شعف کرده و ما نیز واجد آنها شویم؟! حکم به چنین چیزی، نوعی تسلسل است و

عملاً هم، ظهور تجلیات زیبایی‌های معنایی در یک فرد، یا افرادی در یک جامعه آن هم به شکل خیره کننده، کمیاب یا نایاب است. این جاست که خداوند به داد بندگان خود رسیده است. - امام (ع) - یا ولی خدا کسی است که خدا همه این زیبایی‌ها را یک جا و در حد اعلا در وی متجلی و ظاهر کرده است. آشنایی و انس به او، به شهود همه این زیبایی‌ها و بقیه قصه که ایجاد کشش و شیدایی و سپس به دست آوردن آنها در نتیجه برقراری نسبت‌های زیبا با پدیده‌ها و زیبا شدن حیات می‌انجامد را با خود خواهد داشت. ذکر این نمونه‌ها، هفتاد من کاغذ شود و تاریخ زندگانی این «صنایع الهی» مملو از زیباسازی حیات آدمیانی است که به آنها انس و دل بستگی داشته‌اند.

در یک جمله پیامبر اکرم (ص) همین مطلب را درباره مادر امامان (ع) زهرای مرضیه (ع) فرمود: «و لو كان الحُسنُ شخصاً لكان فاطمه بل هي اعظم....^۱؛ اگر تمام حُسن و زیبایی به تشخص درمی‌آمد و شخصی می‌شد، هر آینه فاطمه (ع) می‌شد، بلکه زهرا (ع) از آن هم عظیم‌تر و زیباتر بود!».

یعنی زهرا (ع) و اولاد طاهر او را هر وقت ببینید در حین یکی از تجلیات اخلاقی و زیبایی‌های معنوی، آنها هم در حد کمال و اعلا می‌بینید. زیبایی‌های معنوی نقاش خلق اینان نیست، عین خلقشان است «سَجِّتْکُمُ الْکَرَمَ^۲» او را می‌بینی، یا در حین کرم و سخاوت بی‌منت، یا در عفاف و حیای مثال زدنی، یا در شجاعت و غیرت بی‌نظیر، یا در خشوع و تواضع بی‌مانند...

۴-۲. تلازم زیبا سازی حیات با تولی و تبری

روشن شد که در انسان یک میل عمیق و فطری وجود دارد که به اصل بودن و حیات داشتن بسنده نمی‌کند، بلکه در تکامل همه جانبه، از جمله زیباسازی آن میل

۱. معالی السیوطین، ج ۲ ص ۶۸

۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

عجیبی دارد. این میل نهفته فطری در مواجهه با هر پدیده زیبای محسوس بیدار می‌شود ما را به خود می‌خواند، اما زیباسازی حیات - که غیر از زیبا دیدن پدیده‌هاست - به انضمامی با وصف زیبا بستگی دارد و این، یعنی راه پیدا کردن مقوله‌هایی در فرایند زیباسازی حیات است که آنها را در اخلاق، به خوب و بد و در زیباییشناسی، به زشت و زیبای معنوی می‌شناسیم. برای زیباسازی حیات خداوند دو عنصر آن را در اختیار ما قرار داده و برایمان حصولی است و آن رو «پدیده‌های زیبا» و «مدرک زیبایی» هستند. اما عنصر دیگر را از ما خواسته و تحصیلی است و آن عنصر ارتباط زیبا با پدیده‌هاست که خود، متصف به زشت و زیباست. در این خصوص باید انواع ارتباط‌ها و تناسب‌های معنایی را احصا و به زیبای آنها چنگ زد و از زشت آنها دوری جست، تا در زیباسازی حیات موفق بود. این چنگ زدن به خوبی‌ها و زیبایی‌های معنایی و دوری و دشمنی با اضداد آنها، یعنی زشتی‌های معنایی در فرهنگ شیعی به «تولی و تبری» شناخته می‌شود و چون امام (ع) مجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌های معنایی است: «ان ذکر الخیر کتیم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه»^۱ «تولی یک جا، یعنی دل دادگی به امام (ع) و تبری؛ یعنی دوری از دشمنان آنها که تجسم همان زشتی‌هایند.

پس برقراری ارتباط دائمی و دلدادگی با امام (ع) شرط و ضامن زیباسازی حیات (در این سطح) است، چون ارتباط با او؛ یعنی ضمیمه شدن اوصاف زیبا در حیات ما و کشش و دل دادگی به ما در اثر درک زیبایی‌های معنایی او: «ما خضنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا (یا لخلقنا) و طهاره لا نفستا و تزکیه لنا»^۲. اگر دل دادگی به او در رأس کشش‌ها قرار گیرد و روابط ما با سایر پدیده‌ها، زیر پر آن قرار گیرد گامی در زیبا شدن حیات برداشته شده است؛ مثلاً با رعایت عفت و صداقت، زیبا را به خود منضم می‌کنیم، با دوری از تکاثر و رعایت عدالت چیزی را مالک می‌شویم و...

۱. همان.

۲. همان.

۳. گام دوم در زیبا سازی حیات

۳-۱. تعیین فاصله با پدیده‌ها

در «زیبا دیدن» پدیده‌ها تعیین فاصله دید بسیار مهم است؛ دیدن چشم و بروی زیبا از زیر میکروسکوپ بسیار زشت و وحشتناک است، چنان که ماه گردون از روی زمین این چنین زیبا و فریبنده است.

چون «زیباسازی» حیات از «زیبا دیدن» می‌گذرد، تعیین فاصله در این هم، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. بسا پدیده‌هایی را زیبا می‌بینیم و یا «وصفی زیبا» هم بدانها نزدیک می‌شویم و به حیات خود ضمیمه می‌نماییم، اما باز حیات زیبا نمی‌شود، چون اساساً آن پدیده زیبا نبوده است، یا زیبایی خود را از دست داده و ما فریب خورده‌ایم.

به دیگر سخن، باید از اول به زیبا بودن پدیده‌ای مطمئن شویم و سپس تلاش برای ضمیمه کردن آن به زندگی (به نحو زیبا) اقدام کنیم. اگر فقط بخواهیم لحظه‌هایی لذت ببریم، یا آنات زیبایی داشته باشیم، فرقی نمی‌کند، آن پدیده خارجی واقعاً زیبا باشد یا نه، همین که ما زیبا ببینیم کافی است، ولو اصلاً چیزی در بیرون از ما نباشد و ما خیال‌های فریبنده خوش را به نظاره نشسته باشیم. اما اگر بخواهیم حیاتمان را زیبا کنیم، یعنی به میل زیبا خواهی خود پاسخ نهایی دهیم، لازم است ابتدا از زیبایی پدیده و ماندگاری آن مطمئن باشیم، تا دست به کار زیباسازی حیات با آن شویم. درک همین مطلب است که انسان عاقل را وامی‌دارد، در هنگام دیدن گلی زیبا و خیره کننده، علی رغم درک زیبایی و شیدایی حاصل از آنرا نچیند و در جیب خود نهد. چون می‌داند آن گل زیبا، جز زیبا کردن لحظه‌ای برای او هنری ندارد؛ چیدن همان و برچیده شدن زیبایی‌اش همان. اگر عکس دختر جوان خوش سیمایی در کادری زیبا نشانت دهند؛ البته درک زیبایی خواهی داشت، اما اگر در آن کادر پیرزن زشت و چروکیده‌ای یا دختری جوان، اما زشت شده به علت سوختگی یا تصادف را هم بیفزایند، درک زیبایی‌ات می‌کاهد. ای بسا! مجموعه‌ای را زشت ببینی! اگر بگویند این پیرزن یا دختر همان دختر قبلی است، اما

پنجاه سال بعد یا یک ماه بعد؛ عاقل تأیید می‌کند که آن چهره جوان و جذاب فقط برای زیباسازی لحظه‌ها و ایامی قابلیت دارد.

اگر کسی بگوید:

«برای زیبا شدن زندگی این کارها لازم نیست، همین که لحظه‌ها و روزهای زیبایی داشته باشیم چون زمان به هم پیوسته است، در کل زندگی زیبایی خواهیم داشت، گوشه‌ای از آن را دیدن یک رخ زیباست و گوشه‌ای گلی زیبا و...»

می‌گویم معلوم است خوب نیندیشیده است، چون آن میل فطری و باطنی به نظاره‌گری ما بسنده نمی‌کند اگر در پی ارضای آن افتادیم - که عملاً هم در مواجهه با برخی زیبایی‌ها می‌افتیم - و از قضای آن پدیده، نتوانست زندگی را زیبا کند؛ زشتی شکست، کام ما را دو چندان تلخ می‌کند. از این رو از رعایت منطق زیبا سازی ناگزیریم. وقتی فی‌الجمله می‌دانیم، برخی درک‌های زیبایی‌ما صحیح نیست، چون صندلی تماشای ما جای خوبی نیست، لازم می‌آید اول موضع خوبی برای بهتر دیدن پیدا کنیم، تا به غرور و فریب نیفتیم. بهار را با پاییز بینیم و جوانی را با پیری و... این تفقه و ژرف اندیشی لازمه کار است و یکی از کارکردهای دین هم دادن چنین صندلی تماشاگری و منتظم و متناسب کردن فاصله ما با پدیده‌هاست.

۲-۳. انضمام‌های مجازی و مشکل زیباسازی

وقتی پدیده‌ای زیبا در ما ایجاد شیدایی می‌کند، برای آوردن آن به زندگی، ابتدا «ایجاد نسبت» با آن می‌کنیم و آن را به ملکیت یا زوجیت خود و امثال آن درمی‌آوریم. البته چنان که گذشت، این انضمام و ایجاد نسبت باید با ارتباطات زیبای معنایی صورت گیرد. حال چرا در پاسخ به میل زیباخواهی خود، وقتی مثلاً زیبا رویی را که در ما ایجاد کشش کرده را با اوصاف زیبایی، مثل صداقت و حیا و... به زوجیت (انضمام) خود درمی‌آوریم باز الزاماً حیات زیبا نمی‌شود و حداکثر آنات زیبایی داریم؟! یعنی با زندگی و

حیات ما مملو از «زیبایی ممتد و پایدار» نمی‌شود! پدیده زیبا که هست، رویکرد زیبا هم بوده است، درک ما هم عیبی نکرده است. پس مشکل کجاست؟
مشکل این است که پدیده زیبا واقعاً به زندگی ما راه نیافته، بلکه شکل مجازی و موهوم به ما منضم شده است.

توضیح این که در این سطح حیات - که ما هستیم - پدیده‌های زیبا واقعاً «وصف حیات» ما نمی‌شوند و به زندگی ما راه نمی‌یابند، بلکه به نوعی نسبت توهمی و غیرحقیقی (مثل مالکیت و زوجیت و...) به ما ضمیمه می‌شوند. این مفاهیم (مالکیت و زوجیت و...) نه مفاهیم ماهوی‌اند و نه مفاهیم ثانی فلسفی - که لااقل منشأ انتزاع در بیرون داشته باشند - مالکیت، چیزی نیست که در بیرون غیر از پدیده‌ها (ملک) وجود داشته باشد و منشأ انتزاع (مثل تناسب برای مفهوم زیبایی) هم ندارد، بلکه ذهنی صرف‌اند. یعنی ذهن به منظور رفع احتیاج‌های حیاتی، آنها را ساخته و کاملاً جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری داشته و با واقع و نفس الامر سر و کار ندارند.^۱

پس بین ما و پدیده‌ها - اعم از زشت و زیبا - فاصله و نسبتی مجازی غیر واقعی قرار دارد. البته رویکردهای اخلاقی و آنچه زیبایی معنایی معرفی شد، وجودی حقیقی دارند، نه اعتباری؛ یعنی همه از نوع معقولات ثانی فلسفی‌اند و منشأ انتزاع بیرونی دارند.^۲ اما پرواضح است اینها علی‌رغم وجود حقیقی نمی‌توانند چیز موهومی را زیبا کنند، مثلاً ولو با ایثار، انسان صاحب و مالک چیز زیبایی شود، دست آخر زیبایی فقط از آن همان پدیده زیبا و از آن ایثار رخ داده است و هرگز نسبت مالکیت زیبا نمی‌شود. (دقت شود) از سوی دیگر، تا این نسبت‌ها زیبا نگردد، هرگز حیات زیبا نمی‌شود؛ چون پدیده‌های زیبا در حاشیه زندگی ما می‌مانند و به حیات ما راه نمی‌یابند و فقط در خیال ما مسکن دارند. این همان است که در تعبیر دینی به دنیا معرفی شده و سراب و غیر قابل دسترس، که هر چه بدوی بدان نمی‌رسی.

۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۱۳۸. علامه طباطبائی با باورقی‌های شهید مطهری.

۲. محمد تقی مصباح یزدی فلسفه اخلاق استاد، ص ۳۹.

۳-۳. بلایای زیبا یاب

بلایا نقش مهمی در این باره دارند؛ آنها نقاب های کذب را از چهره دنیای ما برمی دارند و زشتی زیبایی ها را رو می کنند. بلا نشان می دهد انسان واقعاً مالک نیست، چون مالک یعنی «کسی که قدرت تصرف دارد». آتش افتادن به باغ زیبایی که ما ظاهراً مالک آنیم، روشن می کند که ما واقعاً مالک آن نیستیم چون نمی توانیم در آن تصرف کنیم. سبزه هایش را نگه داریم، خزان یا آتش را از آن دور کنیم. خزان یا آتش، پدیده زیبا را از ما می گیرد و جز لحظه و آناتی، خاطره زیبا برایمان نمی ماند. هم چنین است زوجیت و ریاست و... بلا برای «هنرمند زیبا ساز» حیات خدماتی دارد؛ موهوم و فرضی و مجازی و عدمی بودن نسبت هایش را با پدیده های زیبا برایش «مشهود» می کند. چرا که به علت انس بدانها -ولو عقلاً می داند- اما باور ندارد که هیچ نسبت واقعی و حقیقی و وجودی با پدیده ها ندارد. مشهود این مطلب هدیه بزرگی برای هنرمندی است که در پی زیبا سازی حیات است.^۱

خدمت دیگر بلا، نشان دادن چهره واقعی پدیده ها و میزان ماندگاری زیبایی هاست. چیزی که عمر چندماه یا چند فصل دارد، واقعاً می تواند یک عمر و یک زندگی را زیبا کند؟ این هم باور و شهودش در گردونه بلا حاصل می شود، فقط با شهودش است که میل زیباخواهی قانع به عدم امتداد می شود. هفته ها به یک جوان دل باخته، به صورتی زیبا بگویند معشوقه زیبایی شما به بیماری بدی دچار است، ولو عقلاً تأیید کند نمی تواند دل بکند، تا وقتی که آثار بیماری در سر و صورت او نمایان شود و نقاب از زیبایی برکشد.

۳-۴. بلا و زیبا سازی حیات

با آنچه از کارکرد بلا بیان شد، آیا بلا می تواند موجب زیبایی حیات بشود؟ یا فقط سفیر فراق است و زیباها را از ما می گیرد؟

۱. به همین مضامین روایاتی از ائمه هدی (علیهم السلام) رسیده است از جمله امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «ان الله لیتعهد عبده المؤمن بأنواع البلاء کما یتعهد اهل البیت سیدهم بطرف الطعام» (بخار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۱).

در مثل افرادی که انس‌شان فقط به کثرات و پدیده‌های عالم مُلک است و زیبایی‌های (البته غیر موهوم) آن در آنها شیدایی می‌آفریند و دائم به آرزوی زیبا سازی حیات خویش و پاسخ به میل باطنی خویش در پی انضمام آنها - البته به شکل مجازی - به زندگی خویش‌اند، هرگز بلا زیباساز نیست و زیباسوز است. همه پافته‌های ما را رشته می‌کند و پدیده‌هایی که بدانها دل داده بودیم، از ما می‌گیرد. ای بسا! ما که مانوس خویش را از دست رفته می‌بینیم سر به جنون نهاده دست به انتحار بزنیم.

اما برای کسانی که ژرف اندیش بوده‌اند، از بلایای کوچک و بزرگ برای خود و دیگران در گذشته، این حقیقت نفیس را یافته‌اند که «با هیچ پدیده‌ای در عالم ماده نمی‌توان نسبت و انضمام حقیقی برقرار کرد» و از سوی دیگر، در پس بهار، خزان و در پس جوانی و طراوت، پیری و فترت را دیده‌اند؛ پس دنبال چیزی را که بتوان با آن «نسبت وجودی» و حقیقی برقرار کرد گرفته‌اند؛ برای اینان بلا زیباساز است.

اینها الزماً عارف نیستند، همین قدر که به اقتضای عقل سلیم از نسبت‌های مجازی و کثرات گذشته باشند و به وجودی ماندگار و زیباآفرین در پس پرده عالم مُلک، ایمان داشته به او دل داده باشند کافی است؛ بلا خدمتش را به اینان می‌کند. کسی این قدر باور کرده باشد که مُعطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد و از سوی دیگر، اعطای زیبایی به پدیده‌های زیبا توسط خود اینها یا بغل دستی‌شان نبوده است، پس آن مُعطی غیرمادی باید زیبا باشد (ولو زیبایی‌اش را شهود نکرده‌اند) بلا، برای اینان زیباساز است. می‌گویید چگونه؟!

با شروع بلاها، هر چه بیشتر نسبت‌های فرضی مالکیت و زوجیت - این آیین‌های مجازی - بشکند، آن نسبت واقعی و حقیقی که در درون هر معلولی با علت خویش هست - که عین ربط و وابستگی است -^۱ بیشتر رخ می‌نمایاند و مشهود می‌شود. هر چه میزان زیبایی‌های زودگذر پدیده‌های متکثر مادی با بلا زودتر کاهش یابد و قالب‌های کثرت

۱. استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۹۱.

بیشتر بشکند، چهره زیبایی ماندگار وحدت و توحید بیشتر نمایان می‌شود.^۱ از این رو، در تعالیم نورانی اهل بیت (علیهم‌السلام) بلا برای مؤمن «کرامت» دانسته شده است.^۲

برای مؤمن، اولاً: بلا دیدن زیبایی‌های مادی ملازم با درک عمیق‌تر از زیبایی شگرف‌تر عوالم دیگر است. و ثانیاً: این زیبا دیدن ملازم با زیبا شدن حیات آنهاست.

۵-۳. اثبات ملازمه

اثبات ملازمه اول نیازمند مقدماتی است:

۱. عالم مُلک تنزل یافته عالم مثال و عقل است. این هم به برهان، ثابت است و هم به قرآن «ان من شیء الا عندنا خزائنه»^۳.
۲. آنچه موجب «درک زیبایی» در عالم مُلک است: الف) تناسب و موزون بودن پدیده طبیعی؛ ب) وجود مُدرک، زیبایی در ماست.
۳. عالم مُلک، عالم تراحم است، چون محل کون و فساد و قوه و فعل است، ولی در عالم عقل و تجرد نه حرکتی است و نه کون و فساد. این هم در پدیده تأثیر می‌نهد^۴ و هم در مدرک زیبایی؛ یعنی هم از زیبایی پدیده‌های ملکی می‌کاهد و هم از مقدار درک ما^۵.
۴. هر چه از عالم تراحم دور شویم، زیبایی بیشتر می‌شود. چون هم تناسب، تراحم ندارد و هم مُدرک قوی‌تر و لطیف‌تر می‌شود.

۱. چون موضوع مقاله مستقیماً به این مطلب ربط نداشت برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: استاد محمد تقی مصباح یزدی، به سوی خودسازی، فصل ۶ و ۷ و ۸.

۲. برای نمونه: قال الصادق (علیه‌السلام): البلاء زين المؤمن و کرامة لمن عقل لأن فی مباشرة و الصبر علیه و الثبات عنده تصحیح نسبة الايمان» (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۱).

۳. سورة حجر، آیه ۴۱: توضیح بیشتر ر. ک: المیزان ذیل آیه مزبور.

۴. مثلاً بوته‌گلی استعداد بروز زیبایی و تناسب بیشتر از این می‌داشت، اما آمدن علف هرزه در کنار آن و بیجیده شدن به دور آن موجب شد اندکی از آن بروز کند و... .

۵. چون جان انسان هر چه فانی‌تر مجرد از ماده است اما بالفعل مادی است؛ یعنی کارش را با ماده انجام می‌دهد. با گوش می‌شنود با چشم می‌بیند و... در صورت تراحم بین حواس از ادراکات ماکم می‌شود.

با توجه به این مقدمات - که همه درجات خود اثبات شده است - اگر جان آدمی بتواند از عوارض مادی خویش تجرد حاصل کند و از کثرات عالم ملک بگذرد، هم مُدرک زیبایی لطیف تر می شود و هم چشم به عالم زیبایی های حقیقی و پایدار و ثابت باز می کند. بر این اساس، ملازمه دوم هم ثابت می شود: این انقطاع از طبیعت اگر «به شکل اضطراری» (مثل کشتی نشستگان در طوفان) باشد حداکثر، مفید لحظه های زیباست. اما «به شکل اختیاری» که نوعی سلوک معنوی و پاک سازی حیات و جان از شائبه های مادی است، منجر به زیباسازی حیات است. چون در گرو نسبت واقعی با عالم عقل است و مشکل نسبت های مجازی حل می شود. این پاک سازی حیات از شوائب مادی و عوارض آن، همان حیات طویه قرآنی است که در گرو ایمان و اطاعت از خدا و امام (ع) پدید می آید و بس:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱

۳-۶. حسین (ع) زیبا ساز حیا

در این جا دو مطلب مهم باید اثبات شود:

الف) امام (ع) خود زیباترین جلوه خدای زیبایی ها در عوالم وجود (مُلک و مثال و عقل) است.

در جای خود، به اثبات رسیده که همه عالم از مجرای خلیفه الله فیض وجود یافته است و آنچه از تناسب و موزونیت و زیبایی که در عالم مُلک و مثال و عقل است از جان پاک امام (ع) گذشته است و در هر نشئه تحقق یافته است، یعنی خود به نحو اکمل و اتم یافته و در مادون به اندازه قابلیت سرایت داده است: «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا»^۲.

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

خدای متعال که مُعطی وجود و زیبایی‌هاست و خود اصل وجود و معدن حُسن است، اوّل و بیشتر از همه در خلیفه خود (امام) جلوه کرده و این باعث شده است امام (علیه السلام) مظهر تام اسمای حسنای الهی بوده و زیباترین جلوه خدا در زمین و آسمان گردد. پرواضح است گر چه جسم امام (علیه السلام) طیب و طاهر است، اما حقیقت امام (علیه السلام) جان اوست و الا جسم او هم از خاک است و دست خوش تراحمات و تناسبات عالم ماده. این جان اوست که وجه‌الله است و آینه شفاف و بی‌نظیر خدا نما. چنان که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «مالله آیه اکبر منی»^۱.

ب) یافتن زیبایی پایدار و جاویدان، بهترین جلوه زیبایی خدا در زمین و آسمان (یعنی امام (علیه السلام)) در گرو نزدیکی ایجاد نسبت با اوست (چنان که در هر پدیده زیبای دیگر چنین بود) با این فرق اساسی و مهم که انسان با هیچ پدیده مُلکی - چه هم‌نوع، چه طبیعت - نسبت واقعی و حقیقی نمی‌تواند برگزار کند و نسبت‌ها همه، موهوم و فرضی‌اند، جز نسبت با امام (علیه السلام) که «تولی» نام دارد و یک نسبت واقعی و حقیقی است و این می‌تواند زیباساز حیات باشد.

مشکل ما با پدیده‌های زیبای مُلکی چند چیز است: اولاً، زیبایی‌شان نسبت به پدیده‌های عالم مثل و عقل کم است (به علت تراحم مادی عالم مُلک ثانیاً، پایدار و ماندگار نیستند، به خاطر اجل داشتن هر پدیده مادی. ثالثاً، زیباسازی حیات در گرو انضمام پدیده زیبا به حیات است که این انضمام با پدیده‌های مادی اصلاً امکان ندارد، و فقط نسبت‌های مجازی و غیر واقعی برای رفع مناقشات اجتماعی و... ساخته ذهن موجود است؛ که آن هم قابلیت زیبا شدن ندارد، پس نه پدیده زیبا به حیات ما بار می‌یابد و نه ما به حیات او منضم و بهره‌مند از زیبایی او می‌شویم.

اما امام (علیه السلام) چنین نیست. او هم بهترین صنع و زیباترین جلوه خداست؛ هم ماندگارترین آن و هم رابطه و انضمام به او موهوم و مجازی نیست، بلکه ارتباط و انضمام

به او که تولی نام دارد، نسبتی واقعی و حقیقی است؛ یعنی واقعاً ما را به او ضمیمه می‌کند و به حیات او بار می‌یابیم:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیرین خداست^۱

این همان رسیدن به حیات محمدی است: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد»^۲ درک زیبایی‌های ولی خدا در ما فقط کشش و زیبا کردن آنات نمی‌آفریند، بلکه ما را به سلوکی رهنمون می‌شود که منجر به گذشتن از خود و انضمام به او می‌گردد. بلا بیشترین خدمت را به این انضمام می‌کند که «خود» را از سالک می‌گیرد و به فنا و آستان امام (ع) می‌رساند: «التي حلت بفنائك». اما نکته مهم این که تقدیر بلا - مثل سایر تقدیرات - در دست سالک نیست و «بلاجویی» فقط در یک جا اختیاراً مجاز است، آن هم در راه اعتلای کلمه الله و در رکاب امام (ع) است. از این رو کربلا بیان این افتخار را داشتند که موقعیت بلاجویی بر ایشان فراهم شد. روزی در مکه امام حسین (ع) با این جمله بلاجویی را اجازه داد و کربلا شروع شد:

«ای مردم هر کس می‌خواهد خون دلش را در راه ما بذل نماید و خود را آماده دیدار خدا نماید، با ما کوچ کند. من بامداد فردا با خواست خداوندی حرکت خواهم کرد.»^۳

۷.۳- کربلا گالری زیبایی‌ها

با شناخت امام (ع) و درک زیبایی‌هایش او (حتی در حد درک زیبایی‌های معنایی، مثل سخاوت، شجاعت، عفت، کرامت و...) در انسان‌های لایق ایجاد کشش می‌شود؛ همان میل باطنی زیباخواهی بیدار می‌شود. دوست دارند حیات خویش را با زیبایی درک شده زیبا کنند. پس دست به ایجاد ارتباط و انضمام با این پدیده زیبا می‌زنند. «محبت» و

۱. مولوی، مثنوی معنوی.

۲. مقاتلج الجنان، زیارت عاشورا.

۳. ابن طاووس، لهوف، ص ۵۳.

«موالات» و «ارادت» مراتب اولیة این نسبت با امام (علیه السلام) (جلوه زیبایی‌ها) است. بسیاری از کربلاییها با دیدن چنین جلوه‌هایی شیفته شده، پی امام (علیه السلام) افتاده‌اند (مثل وهب، زهیر، حر و...) اما هنوز حیات اینها زیبا نشده است، تا به مرحله تولی برسند و این در گرو گذر از مرحله «نصرت» و رسیدن به منزل ولایت است. یعنی انضمام کامل با گذشتن از «خود» برای ضمیمه شدن به معدن خیر و حسن هستی است. در کربلا هر چه بلا بیشتر می‌شود، انضمام محبین و ارادتمندان به امام بیشتر می‌شود. هر چه بیشتر قالب‌های مجازی می‌شکنند، نسبت با امام قوی‌تر و زیبایی بیشتر می‌شود. خداوند با بلاها آنها را رشد می‌دهد.^۱

برای نمونه: بلای بی‌آبی و عطش را ببینید: انسان فکر می‌کند مالک سبزه‌زار خوش منظره‌ای بودن و خادمین سیمین ساق داشتن با شرابی ظهور سرکشیدن زیبا ساز حیات است! بلای عطش در کربلا اولاً: این پندار را یاره می‌کند. آب زلال و گوارا موجود است، اما تو مالک آن نیستی، سبزه و خرمنی... در تابستان آتش سوخته است. سوزش آفتاب داغ کربلا می‌گوید: تو صاحب سبزی سبزه‌زارها نیستی و... پس از این که بلا آینه مجازی را شکست، با بقا و اوج گرفتن موالات، محب را به سرای زیبایی‌ها می‌برد. علی اکبر (علیه السلام) می‌شود. بلاجویی حیاتش را واقعاً (نه توهماً) زیبا می‌کند.

روز دوم محرم پدر هنگام ورود به کربلا دست به آسمان بلند کرد و عرض کرد: اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء را در صورت بابا می‌بیند. او هم قطره آبی برای دل‌بند خویش ندارد. بلای عطش چنان می‌کند که با جراحات شدید می‌گوید: «یا اَبه العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی، فهل الی شربة من ماء سبیل أتقوی بها علی الاعداء» و پدر را به گریه می‌اندازد و وعده آب از دست رسول الله (صلی الله علیه و آله) به او می‌دهد و لحظه‌هایی بعد صدای او، نیمه جان در میدان بلند می‌شود: «یا ابتاه علیک السلام هذا

۱. چنان چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ان الله لیغذی عبده المؤمن بالبلاء کما تغذی الوالدۃ ولدها بالبنین (بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۵).

جدی رسول الله یقرئک السلام» پدر جان سلام بر تو باد! این جدم رسول خداست، سلام به تو می‌رساند.^۱

و کربلا پر از این معاینات و مکاشفات سبوحی است.

أسلم بن عمرو، غلام ترک زبان امام (ع) اگر به کربلا راه نمی‌یافت و بلاجو نمی‌شد، زیباترین چهره حیاتش سر سفره مولا نشستن یا آزاد شدن و دوست خوبان ماندن می‌بود، اما می‌دانی بلاجویی او به کجا کشید؟

وقتی زیر تیر و ترکش با سر و صورت خونین زمین خورد، نیمه جان است که امام (ع) او را می‌یابد. ولی وی را در آغوش می‌کشد و می‌گیرد. کی أسلم بدون بلاجویی توانست به این مرتبه برسد؟ لبخند أسلم و گریه امام یک دنیا حرف است.

چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند	وقت شادی شد چو بگسستند بند
سوی شادروان دولت تاختند	کنده و زنجیر را انداختند
دور ملک است و گه شاهنشهی	گر تو یک ذره از ایشان آگهی ^۲

اما، قصه وقتی اوج می‌گیرد که دم جان دادن، امام (ع) با این غلام همان کاری را می‌کند که با علی اکبر خویش کرد: «فوضع خده علی خده» صورت به صورت أسلم می‌نهد^۳ و أسلم بن عمرو مستغرق در زیبایی این جلوه به حیات محمدی بار می‌یابد و یکی از راه یافتگان مقام «حلت بفنائک» می‌گردد.

گمان نکنی، این زیبا شدن لحظه‌ای است! هم آغوشی با حسین (ع) مرتبه‌ای از حیات است که دیگر بازگشت ندارد و علی‌الابد پایدار می‌ماند (متحد جان‌های شیرین خداست)

«سعید بن عبدالله حنفی»؛ اگر بلاجویی او را امام و جلودار امام در بهشت می‌کند و این مقام را شب عاشورا از بین دو انگشت ولی خدا ملاحظه می‌نماید، چرا مست و

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع) ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲.

۲. از مولوی، نقل از حادثة کربلا در مثنوی (علامه محمد تقی جعفری، ص ۱۸).

۳. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۵۱۰ و ص ۵۱۱.

مسرور نباشد و ظهر عاشورا، خود را سپر بلای امام خویش برای اقامت نماز نکند؟! و رهمی بیند چرا نبود دلیر یشت دار و جان سپار و چشم سیر وقتى با سر و صورتش و چشم و پهلوی زخمی زمین افتاد از امام خویش سؤال کرد: «اوفیت یا بن رسول الله؟ آیا وفا کردم» و تأیید شنید: «نعم أنت أمامی فی الجنة؛ بله! تو جلودار من در بهشتی!»^۱.

و باز «نافع بن هلال» جوان خوش سیمایی که در کربلا عقد و نامزدی او می‌گذرد، هنوز به حجله دامادی نرفته است. وقتش که می‌رسد، نامزدش به او می‌گوید: «کجا می‌روی پس از تو چه کسی مرا سرپرستی کند؟» امام هم به کمک نامزد او می‌آید، شاید همین نسبت مجازی را بچسبد و عاقبت‌طلبی پیشه کند، فرمود: «نافع، جدائی تو برای همسرت، ناگوار است، کاش شادی او را بر میدان رفتن، برمی‌گزیدی». اما او تنها نسبت حقیقی و جاویدان را یافته است و حاضر نیست از زیبا کردن آن با سرخی خون خویش - که محبوب ترین قطره نزد خداست - بگذرد، پاسخ می‌گوید: ای فرزند رسول خدا! چنانچه امروز را یاری نکنم، فردا پاسخ رسول خدا را چگونه بگویم؟^۲

«جُون» غلام سیاه و بدبویی که بدون نسبت تولی، زیباترین لحظاتش جز زندگی‌ای مثل من و شما نبود. اما این نسبت متعالی او را به حیاتی زیبا رساند، بلکه صورتی زیبا و بویی خوش هم بدو داد. امام به او فرمود: «تو از جانب من آزادی، تو در جست و جوی عاقبت از پی ما آمدی. اینک خود را به راه ما گرفتار مساز!» چون عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در آسودگی بر سر خوان شما باشم و در روزگار گرفتاری از شما دست بردارم؟! به خدا سوگند! بدبو و کم آبرو و سیاهم، بهشت را بر من ارزانی دار، تا بویم خوش و آبرویم شریف و رنگم سپید شود. نه به خدا قسم! از شما جدا نمی‌شوم، تا این خون سیاهم با خون شما بیامیزد».

۱. مولوی، نقل از: حادثه کربلا در متنوی، علامه محمد تقی جعفری، ص ۱۹.

۲. محمد سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۸.

۳. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

به دریایی در افتادم که پایش نمی‌بینم

من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم
سپس او - که رضوان خدا بر او باد - بیکار کرد تا به شهادت رسید. امام بر بالین او
آمد و عرض کرد: «خدایا چهره او را سفید و بوی او را خوش گردان و با نیکان محشورش
فرما و میان او محمد و آل محمد آشنایی آور». هنگام دفن او را سپید و نورانی و خوش بو
یافتند. از امام زین العابدین (ع) نقل شده که فرمود: مردم پس از عاشورا در میدان جنگ
حاضر شده و شهدا را دفن می‌کردند و جنازه جُون را بعد از ده روز، در حالی که بوی مشک
از آن برمی‌خاست پیدا کردند.^۱
و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۸-۳. تولی جوهره حیات

تولی و ایمان انسان را به خزائن اشیا نفوذ می‌دهد و به زیبایی‌های ماندگار و پایدار
راه می‌دهد. آن جا زوجیت و ملکیت، اعتبار و فرض ذهنی نیست، نسبت‌های حقیقی و
وصف خود حیات است. اگر حورالعین، زیبا صورتانی بی‌نظیرند که به تزویج مؤمن
درمی‌آیند، به عقد و اعتبار نیست، بلکه «زوجیتی حقیقی» و انضمامی واقعی است. اگر باغ
و بوستان و میوه‌ای هست، به نحو ملکیت واقعی است؛ یعنی اراده کند تصرف صورت
می‌گیرد، هر طور که بخواهد.

چون اینها همه اوصاف جان مومن هستند که خدای صورت آفرین آن را به
صورتی چنین تجلی داده است. از همین رو، در روایات آمد، که ایمان و عمل صالح است
که قصرها و قصورها برای مؤمن می‌شود. پس برگشت همه زیبایی‌ها در این سطح از
حیات به همان ایمان است و همان گونه مؤمن و ایمان، نحوی از اتحاد دارند، مؤمن و آن
زیبائی‌های وصف‌ناپذیر نحوی از اتحاد دارند و این زیبایی ایمان است که تجلی می‌کند:

«لكن الله حَبَّ اليكم الايمان و زينه في قلوبكم»^۱

البته ظرف ظهور عمومی این حقایق، قیامت است و الا در همین نشئه برای اولیا مشهود است.

بالا تر از اینها هم کسانی هستند که نظر به وجه الهی محظوظند و به حور و قصور توجهی ندارند که حال خود ابا عبدالله (علیه السلام) و سپس برخی خواص کربلا، چنین است که ما را به مقام اینان راهی نیست.

چکیده

در مواجهه با پدیده های زیبا، در انسان میل فطری بیدار می شود که انفعال نفسانی می یابد. امتداد این میل زیباخواهی به سوی زیبا کردن حیات انسانی به وسیله پدیده زیباست؛ نه کمتر... اما علی رغم این، با وجود پدیده های زیبا در زندگی، نوع آدمیان زندگی خویش را زیبا نمی بینند، ولو لحظات زیبا دارند. از سوی دیگر، با کسانی مواجه می شویم که ادعا دارند زندگی شان زیباست و حال این که پدیده زیبایی در آن نمی بینیم، بلکه به چشم ما و قول خود آنها در بلا، زیبایی دیده اند! چگونه زندگی اینها از بلا زیبا می شود و ما نمی توانیم در خلأ زندگی زیبا داشته باشیم؟! بارزترین نمونه آن دسته، بازماندگان کربلایند....

گام اول در زیبا سازی حیات، برقراری ارتباط زیبا با پدیده های زیبا می باشد. وقتی پدیده زیبایی را می خواهیم به خود منضم کنیم می تواند با دو وصف زشت یا زیبا صورت گیرد که بدون وصف زیبا حتی با آمدن پدیده زیبا، زندگی زیبا نمی شود....

این اوصاف زیبا وجود محسوس ندارند و وجود مفهومی دارند و اگر بخواهیم واجد آنها شویم، باید در مواجهه با آنها همان اتفاقی بیفتد که در پدیده محسوس با ما می افتد. ملموس و محسوس شدن اینها مشکل جدی اخلاق هم هست، ولی در مکتب ما امام (علیه السلام)

مجسمه این زیبایی‌ها است که قرابت با او به حس و شهود این زیبایی‌ها می‌انجامد و از این رو زیباسازی حیات با تولی و تبری تلازم دارد....

برای ژرف‌اندیشان، مشهود است که حتی به انضمام زیبایی پدیده‌های زیبا، باز زندگی الزاماً زیبا نمی‌شود، یعنی زیبایی وصف حیات نمی‌گردد و هنوز زیبایی‌ها در حاشیه زندگی ما قرار دارند. از این رو گام دوم در زیباسازی حیات با تعیین فاصله با پدیده‌ها برای کشف زیبا از زیبا ناست....

سپس به این مطلب مهم متوجه می‌شویم که در عالم فلک هیچ پدیده زیبای حسی واقعاً منضم به ما نمی‌شود. انضمام‌ها همه نسبت‌های اعتباری فرضی و مجازی‌اند. ملکیت، زوجیت، ریاست و... همه ساخته ذهن‌اند و هیچ مابه‌ازا یا منشأ انتزاع خارجی هم ندارند. از این رو بین ما و پدیده‌های زیبا همیشه فاصله‌ای است و آنها بیرون از ما در حاشیه زندگی ما می‌مانند و فقط آنات و لحظه‌هایی را برای ما زیبا می‌کنند....

بلا‌یا هم زیبایما را از زیبا مشخص می‌کنند و هم میزان پایداری زیبایی‌ها را می‌نمایانند و غیر از این، در خدمت عمومی یک دسته خدمات خاص هم برای عده‌ای دارند که به غیب ایمان دارند و باور کرده‌اند که معطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد و به همین جهت در پی ایجاد سنت واقعی با اویند....

هر چه از عالم ماده فاصله بگیریم، به علت از بین رفتن تراحم، تناسب و زیبایی بیشتر، درک هم لطیف‌تر می‌شود. بدین دلیل برای این دسته؛ در گردونه بلا و شکستن قالب‌ها و آینه‌های مجاز، حقیقت زیبا بیشتر رخ می‌نماید و چون این تعالی همراه نوعی سلوک معنوی است و جان، ترقی کرده است، لحظات زیبایی ندارند، بلکه حیاتشان به آن مقام ترقی کرده و زیبا شده است (حیات طیبه).

امام علیه السلام خود بهترین، زیباترین و پایدارترین صنع زیبای خداست. همه زیبایی‌های عالم ماده و مثال از جان او گذشته است، چون او مجرای فیض خدای زیبایی‌هاست. دیگر این که، درک زیبایی‌های امام منجر به ایجاد نسبت با او می‌شود، اما

این نسبت دیگر مجازی و فرضی نیست، بلکه وجود حقیقی است که منشأ انتزاع در خارج دارد و «تولی» نام داد. مقام تولی، انضمام به حیات امام و رسیدن به «حیات محمدی» است که در پی گذشتن از «خود» در رسیدن به آستان امام «حَلَّتْ بِفَنَائِكَ» حاصل می‌شود... در کریلا هر چه بلا بیشتر می‌شود، زیبایی‌های حقیقی و پایدار عالم مثال و عقل بیشتر جلوه می‌کند و جان شهیدان بدان گره می‌خورد... به طور کلی ایمان و تولی جوهره حیات انسانی است و همه زیبایی‌هایی که مؤمن از آن برخوردار می‌شود، تجلی وصف جان خود اوست که خدای صورت آفرین شکل قصر و قصور و... صورتگری کرده است: ﴿لَکِنَّ اللّٰهَ حَبِيبُ الْاِیْمَانِ وَ زَیْنَةُ فِی قُلُوبِکُمْ﴾.

امام حسین علیه السلام و علم به شهادت

سید نورالدین شریعتمدار جزائری

از باورهای پرسش‌انگیز شیعه، علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود و یارانش است. این پرسش در باره علم دیگر امامان به شهادتشان نیز گفته می‌شود؛ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌دانست به شهادت می‌رسد به مسجد رفت و به نماز ایستاد؟ و امام حسن علیه السلام چرا آب زهرآلود را نوشید؟ و گاهی فراتر از موضوع شهادت، از علم پر دامنه پیامبر و امامان به گذشته و آینده و امور پنهان پرسش می‌شود که گستره این علم تا چه مقدار است و این که آیا پیامبر و امام همه چیز را در هر حال و در هر زمان می‌دانند و یا علم آنان شروط و قیودی دارد و بخشی از امور از آنان پوشیده مانده است؟ در این نوشتار، تلاش بر این است با نگاهی گذرا در آغاز، علم پیامبر و امام را بررسی نماییم. سپس پرسش درباره علم به شهادت را پاسخ گوئیم.

گستره علم پیامبر و امام

در باور شیعیان درباره علم پیامبر و امام اختلافی نیست. از مناصبی که پیامبر و امام در آن با هم مشترک هستند، می‌توان بر شمرده: فضیلت در علم است، و عقیده به این

که پیامبر و امام باید از دیگران در علم برتری داشته باشند، و امامت استمرار منصب نبوت بودن، و بایستگی هر ویژگی پیامبر برای رهبری امت، در امام.

بنابراین، آنچه در این بخش بررسی می‌شود، دربارهٔ پیامبر و امام است و اگر برای پیامبر رتبه‌ای بالا از علم ثابت شد، برای امام نیز همان رتبه ثابت است، و امام در تمام صفات رهبری با پیامبر همانند است جز در برخی از صفات که ویژهٔ مقام نبوت است، مانند: وحی و...

بررسی گسترهٔ علم پیامبر و امام در این بخش در دو محور انجام می‌پذیرد، محور اول از دیدگاه عقل و محور دوم از دیدگاه قرآن و روایات.

محور اول: دیدگاه عقل

در آغاز باید از دیدگاه عقل این موضوع بررسی شود که آیا مانعی در علم گستردهٔ امام وجود دارد؟ و عقل چه مانعی را در وجود این علم درک می‌کند؟ - و چرا امام نمی‌تواند به هر چیزی آگاه باشد و با وسایل ارتباطی، مانند: تلفن، رادیو، تلویزیون و رسانه‌های دیگر از شهرها و روستاها و جاهای دور دست خبر دهد و از باطن افراد که هیچ‌گونه راه عادی برای رسیدن به آن نیست، اطلاع داشته باشد؟

عقل این گونه علم و خبررسانی را محال نمی‌داند و مانعی را در دارا بودن آن تصور نمی‌کند. پس از امکان دریافت علم غیب برای پیامبر و امام، نوبت می‌رسد به بررسی لزوم آن و باور داشتن علم گسترده‌ای را برای پیامبر و امام که تمام امور مسلمانان را فرا می‌گیرد، تا توانایی ادارهٔ جامعه اسلامی و گسترش عدالت را در تمام ابعاد زندگی آنان داشته باشد.

اگر این علم گسترده و فراگیر نبود، ادعای رهبری امت اثر نداشت و چگونه کسی که آگاهی به حال مردم ندارد، می‌تواند سعادت دنیا و آخرت آنان را تأمین و تضمین نماید. این موضوع با چند دلیل به اثبات می‌رسد.

۱- نبوت و امامت رهبری الهی است

نبوت و امامت، منصب الهی است و مردم هیچ گونه مداخله‌ای در آن نمی‌کنند. امام باید از دیگران در کمالات افضل باشد. در حقیقت ملاک گزینش امام، برتر بودن او از دیگران در تمام صفات است. و اگر در افراد جامعه‌ای که امام در آن زندگی می‌کند، کسی یافت شود که از امام فضیلت بیشتری دارد، او سزاوار امامت است.

افضل بودن امام در یک چیز و در یک مورد نیست، بلکه در تمام صفات و جهات است؛ یکی از فضیلت‌ها که امام باید رتبه بالایی آن را داشته باشد، دانش و آگاهی است. امام باید از تمام افراد بشر داناتر و دانشمندتر باشد، چنان که همانند او در افراد جامعه یافت نشود. اگر کسی در میان مردم هم‌سان در دانش با امام پیدا شود، رسیدن منصب امامت به هر کدام از آنان مساوی است و محروم شدن یکی از آنان از این منصب ستم در حق اوست.

در هیچ زمانی برای امام همتایی نخواهد بود که دانش گسترده و فراگیری چون او داشته باشد. آن دانش نه با وسایل عادی، بلکه از راه غیر عادی و الهی یافت می‌شود، و چون از دانش بی انتهای خدا سرچشمه می‌گیرد و فیضی از دریای ژرف فیض بخش اوست، گسترده است و به هر چیزی تعلق می‌گیرد، زیرا خداوند فیاض مطلق است و بخشش او پایان ندارد. پس دانش را که خداوند به پیامبر و امام می‌بخشد، به زمان و یا حالتی اختصاص ندارد.

۲- رهبری پیامبر و امام

پیامبر و امام برای راهنمایی تمام افراد بشر با وجود اختلاف زبان، طبیعت، رنگ، گسترش زمین، پراکنده بودن مردم از یک‌دیگر و بسیاری از جهت‌های مختلف که مردم را از هم دور می‌کند، باید سخن تمامی آنان را بشنود و با آنان سخن بگوید، آن گاه تمامی

افراد را در اجرای عدالت و احکام خدا برابر بداند و از حال آنان با خبر باشد؛ این گونه اطلاع و خبر داشتن از مردم راه انسان عادی نمی تواند و فقط انسانی این ویژگی را دارست که از دانش گسترده خدادادی بهره می برد.

امام باید از دورترین جاهای زمین که مردم در آن زندگانی می کنند با خبر باشد تا درد و رنج آنان را دریابد و اگر نماینده ای را به آن جاها گسیل کرد، در هر زمان از او با خبر باشد تا مباد او در مقام خود بر مردم ستم کند.

اگر امام مانند دیگر افراد عادی در زمان قدیم، پس از گذشت ماه ها و سال ها از اخبار دور دست خبرگیری کند و یا با وسایل متعارف آن زمان با فاصله های زمانی بسیار از حال دیگران با خبر گردد، ستم زمین را فرا می گیرد و فساد بر جامعه استیلا می یابد و هدف و غرضی که در فرستادن پیامبر و انتخاب امام از راهنمایی و هدایت مردم است، به دست نخواهد آمد و نیک بختی دنیا و آخرت مردم بر رغم وجود امام تأمین نخواهد شد.

۳- خلافت امام

پیامبر و امام، خلیفه و جانشین خدا در زمین هستند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ﴾^۱؛ زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین قرار می دهم.

و جانشین او حضرت آدم (ع) بود که پیامبر خداست و تمام پیامبران جانشینان خدایند. جانشینی پیامبر واسطه بودن اوست میان مردم و خدا و فیض رسانی از طرف خدا اوست. چون پس از آفرینش جهان، خداوند خواست جهانیان او را بشناسند تا با او ارتباط برقرار کنند - و با چشم دیدن او ممکن نبود - و نمی شد که ذات خود را آشکار کند تا او را ببینند، افرادی از بشر را برگزید و آنان را مظهر صفات خویش قرار داد تا صفات او را

۱. سوره بقره: آیه ۳۰

بنمایانند و نقش واسطه را ایفا کنند.

یکی از صفات خدا علم او به هر چیز و در هر حال است، و چون پیامبر مظهر صفات خداست باید در دانش و آگاهی وسیع نیز مظهر خدا باشد. بر مظهر نبودن پیامبر در علم دلیلی وجود ندارد، بلکه همان دلیل بر خلافت و جانشینی که مظهر بودن پیامبر در تمام صفات است، علم خدایی را نیز برای او ثابت می‌کند.

روشن است که مقصود از مظهر صفات بودن، همانندی پیامبر و خدا در تمام صفات از جهت چگونگی و مقدار نیست؛ زیرا این باور شرک است، بلکه مقصود این است که خداوند بهره‌سرشاری از علم و دانش خود را به پیامبران داده، که دیگر مردم از آن بی بهره هستند و علمی را که خداوند به پیامبران داده، افراد عادی بشر به آن دسترس ندارند. پس از ثبوت این دانش خدایی برای پیامبران، همین علم برای امام نیز ثابت می‌شود؛ زیرا امامت، خلافت نبوت و امام جانشین پیامبر است و تمام ویژگی‌های رهبری پیامبر را امام نیز دارد. به جز صفات ویژه پیامبر، مانند؛ وحی.

۴- عصمت پیامبر و امام

از باورهای شیعیان درباره پیامبر و امام، عصمت و محفوظ بودن از گناه، اشتباه، سهو، نسیان و غفلت است که در تمام مدت عمر خود در یک لحظه و در یک بار نیز خطا، اشتباه و گناه از او سر نمی‌زند.

معصوم بودن از گناه و خطا، در تمام لحظه‌های عمر و برخوردهای زندگانی، زمانی تحقق می‌یابد که دانش و آگاهی فراگیر شود و به هر چیزی در هر حال علم داشته باشد و اگر یک مورد را نداند، مقام عصمت را به نمی‌یابد، زیرا آن چه با عصمت سازگار نیست گناه و اشتباه و ... از نادانی و جهل است و کسی که از مصالح و مفاسد واقعی باخبر است، گناه و اشتباه نمی‌کند.

پس معصوم بودن پیامبر و امام، دانش و آگاهی او را به تمام مصالح و مفاسد و حقایق اشیاء در هر حالی نیاز دارد.

۵- شاهد بودن پیامبر و امام

در بسیاری از آیات قرآن آمده است که پیامبر شاهد و گواه بر امت است و چون شاهد بودن و گواهی دادن، دانش و آگاهی را در هر حالی لازم دارد، پس پیامبر باید به تمام احوال امت از ظاهر و باطن و افعال آنان آگاه باشد تا بتواند در روز قیامت شاهد و گواهیشان باشد، زیرا اگر چنین دانشی را نداشت، نمی تواند شهادت و گواهی را درباره آنان ادا کند. نمونه‌ای از آیات قرآن که شاهد و گواه بودن پیامبر را بر امت بیان کرده، چنین است:

﴿وَجَنَابِكِ عَلٰی هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۱؛ و تو را می آوریم تا بر آنان شاهد و گواه باشی.

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^۲؛ و روز قیامت پیامبر بر آنان گواه خواهد بود.

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾^۳؛ و تا زمانی که در میان آنان هستی بر

ایشان گواه خواهی بود.

﴿يَكُونُ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰی النَّاسِ﴾^۴؛ تا پیامبر گواه بر

شما باشد و شما گواه بر مردم باشید.

چنان که پنج دلیل بر لزوم علم غیب پیامبر و امام آورده شد، عقل نه فقط مانعی در امکان این علم ندارد بلکه وجود آن را در پیامبر و امام لازم می داند. بزرگی و عظمت این دانش سبب نپذیرفتن آن نمی شود و چنین باوری غلو و زیاده روی نیست، زیرا اگر امام دارای این ویژگی نباشد و گستره دانش او همانند دیگر افراد عادی باشد، سزاوار امامت و رهبری نخواهد بود و گزینش وی برای امامت و بی بهره کردن دیگران از آن، ستم در حق

۱. سوره نساء، آیه ۴۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۴. سوره حج، آیه ۷۸.

دیگران خواهد بود.

اگر امامت را منصب خدایی بدانیم و آن را خلافت و جانشینی از طرف خدا بپنداریم و امام را بیان‌کننده و مظهر صفات الهی بدانیم، باور دانش وسیع او را زیاده روی و غلو نمی‌پنداریم و آن را از لوازم مقام امامت می‌شمیریم.

محور دوم: علم امام از دیدگاه قرآن و روایات

دانش گسترده و آگاهی پیامبر و امام به همه چیز و در هر حال، در قرآن و روایات آمده است که نمونه‌ای از آیات قرآن را ذکر می‌کنیم، سپس به نمونه‌ای از روایات اشاره می‌نماییم.

۱- ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ وَرِسُولُهُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ سَتَرْدُوْنَ اِلٰی عَالَمِ الْغِیْبِ وَ الشَّهَادَةِ فِیْ نَبِیِّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾^۱

بگو عمل کنید پس خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را می‌بینند و برگشت داده می‌شوید به دانای نهان و آشکار و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد.

در این آیه به خدا رویت و دیدن نسبت داده شده که مقصود دیدن به چشم نیست، زیرا خداوند چشم ندارد بلکه مقصود علم و ادراک می‌نماید، پس مقصود این است که خداوند و پیامبر و مؤمنان اعمال شما را می‌دانند.

مقصود از مؤمنان، امامان معصوم هستند، زیرا تمام مؤمنان اراده نشده‌اند بلکه گروه خاصی اراده شده است و آن گروه خاص امامان هستند زیرا آنان سزاوار این مقام هستند، نه غیر آنان. از راهی دیگر نیز این علم و ادراک برای امامان ثابت می‌شود، و آن جانشین بودن امام برای پیامبر است و چون آیه به روشنی این علم را برای پیامبر ثابت می‌کند پس برای خلیفه و جانشین پیامبر نیز ثابت می‌شود. علم پیامبر و امام نیز چونان

علم خدا حضوری است، زیرا تمام این علوم یعنی علم خدا و پیامبر و مؤمنان در یک جمله و به یک سیاق آمده است. این که علم خدا حضوری است و به چیزی وابسته نیست، اما روشن است برای اثبات دلالت آیه بر علم حضوری پیامبر و امام باید به چند موضوع اشاره کنیم:

اول: حرف «سین» در جمله «سیری الله» حرف استقبال نیست، زیرا معنا ندارد که بگوییم خداوند در آینده خواهد دانست بلکه آگاهی خدا در حال حاضر است، پس حرف «سین» برای تأکید است، نه استقبال.

دوم: علم خدا حضوری است نه حصولی و بر چیزی توقف ندارد، زیرا علم او عین ذات اوست.

سوم: عمل انسان فرع وجود انسان است و خدایی که به اعمال بندگان آگاهی دارد، به خود آنان نیز آگاه است و کسی که عمل را می بیند، عامل آن را نیز می بیند.

چهارم: رؤیت که به خدا نسبت داده شده، دیدن به چشم نیست، زیرا خداوند جسم نیست و چشم ندارد تا بوسیله آن ببیند، پس رؤیت به معنای علم و آگاهی است.

پنجم: در این آیه وحدت سیاق میان علم خدا و علم پیامبر و مؤمنان، سه موضوع را می رساند:

- موضوع اول این که علم پیامبر و امام بر گذشتن زمان و بر چیزی متوقف نیست.

- موضوع دوم علم آنان حضوری است، نه حصولی، زیرا توقف بر شرطی ندارد.

- موضوع سوم خدا و پیامبر و مؤمنان آگاهند، به اعمال و عمل کنندگان و آن چه

عمل وابسته به آن است، پس تمام جهان هستی که به گونه ای درباره عمل انسان است، مورد آگاهی و اطلاع خدا و پیامبر و امام است.

۲- ﴿فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غِيْبِهِ أَحَدٌ﴾ * الا من ارتضى من رسول ﴿^۱؛

و آگاه نمی‌کند بر دانش‌های پنهان خود کسی را جز آن که پسندیده شده از پیامبران.

این آیه دو جمله دارد؛ جمله اول: نفی و جمله دوم اثبات. در جمله اول می‌گوید که خداوند بر دانش‌های پنهان خود کسی را آگاه نمی‌کند، و در جمله دوم، این دانش‌های پنهان را به پیامبری که پسندیده شده، آشکار می‌کند. تردیدی نیست که پیامبر خاتم پسندیده خداست و خداوند او را از دانش‌های پنهان خود آگاه کرده و چون امام جانشین پیامبر بوده، او هم از این دانش‌ها آگاه است.

۳- ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ * اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿ * عِلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿^۲؛

پیامبر سخن نمی‌گوید از روی خواسته‌های خود و هر چه می‌گوید وحی الهی است که دانا کرده او را بالاترین نیروها.

این آیه دلالت دارد بر این که هرچه پیامبر می‌گوید، از وحی خداست و بالاترین نیروها (که نیروی الهی است) او را دانا کرده، پس علم پیامبر از خداست و هیچ‌گونه دلیلی بر محدود بودن علم پیامبر نداریم، به ویژه آن که علم پیامبر از خدا به او افزوده می‌شود و علم خدا محدودیتی ندارد و این علم با علوم بشری تفاوت دارد و این همان علم گسترده است که پیامبر آن را از خدا می‌گیرد و به امام که خلیفه اوست منتقل می‌کند.

۴- ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۳؛

و نمی‌دانند تأویل قرآن را مگر خدا و راسخان در علم.

مقصود از راسخان در علم به یقین پیامبر است، زیرا کسی جز او سزاوار این مقام نیست و علم او با علم خدا در این آیه در یک سیاق آمده است. این آیه هم‌تا بودن علم

۱. سوره جن، آیه‌های ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره نجم، آیه‌های ۳، ۴، ۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۷.

پیامبر با علم خدا را بیان می‌کند و چون علم خدا حضوری است نه حصولی پس علم پیامبر نیز حضوری است و به جهت آن که علم به تأویل قرآن از علوم پنهانی و غیب بوده و امام جانشین پیامبر است پس پیامبر و امام بر علوم پنهانی و غیب آگاهی دارند.

۵- «و كل شيء أحصيناه في امام مبین»^۱؛ و تمام چیزها را در پیشوایی روشن کننده شماره کرده‌ایم.

این آیه با قطع نظر از روایات که در تفسیر آن آمده، دلالت دارد بر این که خداوند تمام چیزها را در قلب امام قرار داده است. با این تعبیر علم گسترده امام به همه چیز ثابت می‌شود، چنان که با روایات نیز این موضوع به اثبات می‌رسد، زیرا در کتاب «تفسیر برهان» در ذیل این آیه، چند روایت آمده که مقصود از «امام مبین» علی بن ابی طالب و امامان دیگر است.^۲ در برخی از روایات آمده که مقصود از «امام مبین» لوح محفوظ است و چنانچه تفسیر آیه همین باشد، لوح محفوظ در نزد امام است، پس امام با داشتن لوح محفوظ همه چیز را می‌داند.

آیات دیگری نیز با کمک روایاتی که در تفسیر آنها آمده، بر علم امام دلالت می‌کند و (اما روایاتی که دلالت بر علم وسیع حضوری امام دارد در یک بخش و یا یک کتاب نمی‌گنجد) در این جا ما به برخی از عنوان‌ها و ابوابی که در علم امامان آمده، اشاره می‌کنیم:

۱- روایاتی که می‌گویند، امامان معدن علم هستند^۳. «معدن» به معنای منبع و سرچشمه است. «علم» در این روایات محدود نشده و به موضوع ویژه‌ای تعلق نگرفته و دانش و آگاهی به هر چیز را در هر حالی شامل می‌شود - و هم چنان که جواهر گران بها در معدن وجود دارد، علم در سینه امامان است - و علم آنان حضوری است و بر چیزی متوقف نیست.

۱. سوره یس، آیه ۲۲.

۲. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۷۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۲۸.

۲- امامان به تمام علومى که پیامبران و فرشتگان مى دانند، آگاه هستند^۱. و چنان که پیامبران و فرشتگان از علوم پنهانى و غیب آگاه هستند، امامان نیز به آنان آگاهند.

۳- امامان مى دانند «چه زمانى مى میرند و مگر با اختیار خودشان نمى میرند»^۲. این روایات، هم چنان که در پایان این مقاله مى آید، درباره این پرسش که آیا امام به شهادت خود آگاهی دارد، پاسخی مناسب است. زمانى که امام به زمان مرگ خود دانا باشد، چیزهای دیگر را نیز مى داند، زیرا، علم به زمان مرگ از علوم ویژه اى است که به خدا اختصاص دارد و چون خداوند امامان را از آن آگاه مى کند، پس دیگر علوم را نیز امامان مى دانند.

۴- امامان آگاهی دارند به آنچه بوده و آنچه خواهد بود و هیچ چیز بر آنان پوشیده نیست^۳.

۵- خداوند هر علمى را به پیامبر آموزش داده، همان را نیز به امیرالمؤمنین (علیه السلام) آموخته است و در تمام علوم پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با هم اشتراک داشته اند^۴.

۶- اگر مردم مى توانستند زبان خود را نگه دارند، امامان آنان را آگاه مى کردند به تمام چیزهایی که به زبان و سودشان است^۵.

۷- روایاتی که مى گوید، همه چیز بر امامان روشن است و از آنان هیچ چیز پوشیده نیست و آنچه را که هست به آن آگاه هستند^۶.

۸- روایاتی که مى گوید، علوم آسمان ها و زمین از امامان پوشیده نیست^۷.

۹- روایاتی که مى گوید، امامان آنچه را در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است،

۱. همان، ص ۴۹۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳.

۳. همان، ص ۱۰.

۴. همان، ص ۱۴.

۵. همان، ص ۱۷.

۶. بصائر الدرجات، ج ۳، ص ۱۲۲.

۷. همان، ص ۱۲۶.

می‌دانند و هرچه را که بوده و در آینده اتفاق می‌افتد، به آن آگاهی دارند.^۱

۱۰- امامان آنچه را که گذشته و آنچه را که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد، می‌دانند.^۲

آنچه بیان شد نمونه‌ای اندک از روایات بسیار است که بر علم گسترده پیامبر و امام دلالت دارد و بسیار در تاریخ و روایات نقل شده، که پیامبر و امام از آینده و یا امور پنهانی خبر می‌داده‌اند، (در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) در علوم و فنون گوناگون و خبرهایی از غیب و آینده آمده است.) گواهی بر وجود علم وسیع امامان است. لیکن در برابر این آیات و روایات که بیان شد آیات و روایاتی است که می‌گوید: علم غیب مخصوص به خداست: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^۳؛ در نزد خداست کلیدهای غیب و جز او کسی آنها را نمی‌داند.

﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾^۴؛ و بندگان خدا به علم او احاطه ندارند مگر آنچه را بخواهد.

﴿سَتَقَرُّنَّكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۵؛ بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی.

پاسخ آن است که این آیات علم ذاتی خدا را بیان می‌کند که مخصوص اوست و با آیات و روایات گذشته منافات ندارد؛ زیرا، موهبتی از خداست و ذاتی آنان نیست و مجموع آیات و روایات می‌گوید که علم ذاتی از آن خداست و خداوند پیامبر و امامان را از آن آگاه می‌کند.

اما روایاتی که می‌گوید برخی از امامان می‌گفته‌اند ما فلان چیز را نمی‌دانیم از روی تقیه و برای حفظ جان خود و یا حفظ جان شیعیان بوده است. روایاتی نیز که می‌گوید امام هرگاه بخواهد، می‌داند، در برابر روایاتی است که علم ذاتی را مخصوص خدا می‌دانند

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. سوره انعام، آیه ۵۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۵. سوره اعلیٰ، آیه ۶.

و این روایات مردود است؛ زیرا، چه دلیلی است بر این که امام همیشه خواهان دانش نبوده و چه کسی است که نمی‌خواهد بداند و در بالاترین مراتب علم نباشد. امام نیز که رهبر جامعه‌های انسانی در دنیا و آخرت است، چرا نخواهد که تمام حالات و برخوردهای افراد جامعه را بداند تا آنان را به صلاح و شایستگی در دنیا و آخرت برساند.

امام حسین و علم به شهادت

به پاسخ این پرسش می‌پردازیم که امام حسین که از هر چیزی آگاهی دارد و به شهادت خود نیز آگاه بوده و شهادت جوانان بنی هاشم و دیگر یاران را می‌دانسته است، چرا خود و یاران خود را به شهادت نزدیک کرد و مقدمات آن را فراهم آورد؟

این پرسش را می‌توان از چند طریق پاسخ گفت:

۱- پیروی از حکم شرع با علم عادی

امام در اطاعت فرمان خدا و فرمان‌بری از امر الهی به علم باطنی خویش عمل نمی‌کند و همانند دیگر افراد عادی رفتار می‌کند، و در عبادت و معامله و قراردادها با مردم و در تمام احکام شرع هم‌سان با دیگر افراد عادی است؛ زیرا، خداوند تمام دستورهای خود را از تمام بندگان یک‌سان خواسته و بر این اساس، پیامبر در حکم و قضاوت میان مردم به علم باطنی خود عمل نمی‌کرد و قضاوت خود را در میان مردم بر علم عادی قرار داده بود، چنان که می‌فرماید:

«انما ا قضی بینکم بالبینات و الایمان و بعضکم ألحن بحجته من بعض فأیما رجل قطعت له من مال أخیه شیئاً فإنما قطعت له به قطعة من النار»^۱؛

همانا من قضاوت می‌کنم میان شما به شاهد و یمین و برخی از شما در اثبات ادعای خود زیرک‌تر است پس هر مردی که از مال برادرش چیزی را به سود او گرفتیم و به او دادیم، آن مال همانند پاره‌ای از آتش است.

۱. وسائل الشیعة، باب ۲، کیفیت الحکم، ج ۸.

مقصود این است که هر کس بر ادعای خود شاهد داشت و یا سوگند یاد کرد، من به سود او قضاوت می‌کنم، چه راست بگوید و چه دروغ و اگر به دروغ چیزی را گفت، همانند پاره‌ای از آتش است.

بنابراین، هر چند به علم خدایی، امام شهادت خود را بدانند، باید به وظیفه عادی‌اش عمل کند و شروط و ظروف متعارف را در نظر بگیرد و رفتار خود را بر آنها تطبیق کند، و اگر امام بخواهد در برخورد با مردم با علم خود عمل کند؛ حدود را جاری کند، از بسیار خوراکی‌ها و پوشاک‌ها و نوشیدنی‌ها بپرهیزد و دیگران را نیز از آن‌ها دور کند. و از باطن پلید و گناهان پنهانی مردم باید خبر دهد که در این صورت نظم اجتماعی به هم می‌خورد.

۲- شهادت سعادت است

شهادت در راه خدا آرزوی بزرگ مردان خداست و بالاترین عبادت‌ها و سعادت‌هاست و بسیاری از شهدای اسلام، از جنگ بدر که نخستین جنگ کفر با اسلام است تا امروز، از شهادت خود با قراین و شواهدی که بوده آگاهی داشتند و با این علم و آگاهی به استقبال آن رفتند و این آرزو و پیشوازی شهادت، مورد تحسین و تقدیر پیامبر و امامان و تمام عقلای بشر بوده است.

۳- روشن‌گری و ارشاد

اشتراک در احکام دین در فقه به ضرورت ثابت است و یکی از قواعد ثابت در فقه، قاعده اشتراک در احکام شرع است؛ بدین معنا که مردان و زنان از صدر اسلام تا پایان جهان در عمل کردن به احکام دین و پیروی از قوانین شرع مشترک بوده و یکسان‌اند و همان وظیفه‌ای را که مسلمانان مخاطب قرآن و روایات در زمان پیامبر داشته‌اند، مردم تا روز قیامت دارند.

روشن است که آگاهی به حکم خدا و توجه به آن رکن اصلی و اساسی در عمل کردن به احکام دین است و مسلمانی که بخواهد با دیگر مسلمانان در پیروی احکام خدا شریک باشد باید از آن احکام آگاهی داشته باشد.

آگاه کردن مردم و ارشاد آنان به احکام دین، وظیفهٔ پیامبر است که مبلغ دین و پیام آور از سوی خداست، و پس از پیامبر امام معصوم، در تمام مناصب به جز مناصبی که ویژهٔ پیامبر است، مانند وحی، جانشین و خلیفه اوست.

انحراف از مسیر دین و دور شدن از احکام الهی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پایه‌گزاری شد و در زمان یزید به نهایت خود رسید، بر امام حسین علیه السلام که خلیفهٔ رسول خدا در تبلیغ دین بود ایجاب می‌کرد که مردم را از این انحراف و دوری بازدارد و آنان را در مسیر واقعی اسلام قرار دهد و به پیروی از قرآن و سنت وادارد.

انحراف و دوری از دین خدا با تظاهر به فسق، گناه، می‌گساری و قمار از سوی دولت مردان، به ویژه یزید در جای گاه حاکم مطلق اسلام و جانشین مقام رسالت، حکومت دینی را در قبضه خود گرفته بود، سبب شد که امام حسین علیه السلام برای روشن ساختن حقیقت دین و ارشاد مردم قیام کند و این موضوع، از سخنان امام برمی‌آید که می‌فرماید:

«ای مردم، همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود، هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال دانسته و عهد خدا را شکسته و با سنت پیامبرش مخالفت کرده و گناه و عدوان را دربارهٔ بندگان خدا به کار گرفته است و در برابر او واکنش نکند و با گفتار و یا کردار خود بر او اعتراض ننماید بر خداست که او را با آن سلطان ستمگر در جهنم همراه سازد. ای مردم، بدانید که اینان (یزید و دولت‌مردان) پیروی از شیطان را برگردن نهاده و پیروی از خدای رحمان را رها ساخته‌اند و تباهی را آشکار نموده و حدود خدا را تعطیل و بیت المال را ملک شخصی خود دانسته و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند^۱».

امام حسین (ع) با این گونه سخنان در کار یزید و پیروان او روشنگری می‌کند و می‌خواهد غبار جهل و نادانی را از ذهن مردم بزداید و آنان را به دین خدا آگاه سازد.

این جهل و انحراف که سالیان درازی پی ریزی شده بود، تمامی امت اسلام را فراگرفته بود تا جایی که شخصیت‌هایی را مانند برخی از بنی هاشم و سیاست‌مداران وادار کرد که امام حسین (ع) را از سفر بازدارند و او را از رفتن به عراق منع نمایند.

همین جهل سبب بی وفایی اهل کوفه شد که دست از یاری امام برداشتند و او را به دشمن بسپارند. امام حسین (ع) با قیام خود خواست، دل‌های مرده را زنده کند و ضمائر را آگاهی بخشد و دین خدا را روشن سازد، تا مردم به آن آشنا شوند و به آن عمل کنند و آن را برای نسل‌های پس از خویش به ارث گذارند. امام حسین (ع) می‌دانست که این جهل و نادانی عذری برای مردم نیست و نمی‌تواند آنان را در محضر حکومت خدا تبرئه نماید.

عمق این نادانی تا جایی رسیده بود که مردم از روشن‌ترین مسائل اسلام نیز غافل مانده بودند و موضوعی را همانند حکومت اسلامی و جانشینی پیامبر که از ارکان اسلام و واضح‌ترین موضوع‌های آن است، فراموش کردند و آن را به نااهل سپردند.

امام با روشن ساختن آن، مردم را به وظیفه خود آشنا می‌نماید و می‌گوید:

«ای مردم اگر شما پرهیزگار و خداترس باشید و حقیقت را بدانید برای شما پسندیده‌تر است در حالی که درباره سرپرستی این امر، ما اهل بیت محمد (ص) سزاوارتر هستیم از این گروهی که ادعا کرده‌اند؛ چیزی را که برای آنان نیست؛ گروهی که با ستم و عدوان با مردم رفتار می‌کنند.^۱

در نامه‌ای که به اهل بصره می‌نویسد، می‌فرماید:

همانا خدا، محمد (ص) را برگزید و او را با پیامبری گرامی داشت و برای رسانیدن پیام خود اختیارش نمود، سپس او را به سوی خود برگرفت و پیامبر بندگان خدا را نصیحت

کرد و پیام خدا را به آنان رسانید و ما اهل بیت او و اولیا و اوصیا و ورثه او و سزاوارترین مردم به مقام او هستیم، لیکن مردم دیگران را پیش انداختند و ما برای اتحاد مسلمانان و ایجاد نکردن شکاف میان صفوف آنان چیزی نگفتیم و به آن راضی شدیم، در حالی که ما سزاوار این حق هستیم، نه آنان که به آن رسیده‌اند»^۱.

امام (علیه السلام) با این سخنان روشن می‌سازد که بنی امیه شایستگی حکومت را ندارند و باید برضد آنها قیام نمود؛ او با قیام عاشورا، مردم را ارشاد و هدایت کرد و این تبلیغ و روشنگری در قیام عاشورا با تمام جزئیات آن تحقق پذیرفت و همانند جدش رسول خدا که در آغاز بعثت تنها بود، اندک بودن یاران، او را از تبلیغ دین جدا نکرد. امام عقیده دارد که اگر در راه تبلیغ دین و ارشاد مردم جان خود را از دست بدهد سزاوار است:

«آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌شود. در این زمان باید مؤمن به ملاقات پروردگار و مرگ تن دهد»^۲.
و می‌فرماید:

«شگفتا، زنزاده فرزند زنزاده، مرا میان دو چیز مجبور کرده است، میان مرگ و ذلت. هیبهات که ما ذلت و خواری را بپذیریم. خداوند پذیرش ذلت و خواری را بر ما و بر پیامبر و مؤمنان روا نداشته است. دامن‌های پاک، اصالت و شرافت خاندان، همت والا و عزت نفس ما هرگز اجازه نمی‌دهد که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافت‌مندانه ترجیح دهیم»^۳.

و می‌فرماید:

«مرگ در راه رسیدن به عزت و شرف و زنده ساختن حق چه آسان است، مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت مرگی است که حیات پس از وی نیست،

۱. عبدالرزاق المقرم، مقتل الحسین، ص ۱۴۱.

۲. علی بن شعبه، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۳. خواریزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۷.

مرا با مرگ می ترسانی! هیئات تیرت به خطا رفته و کمانت به پوچی رسیده، آفرین به مرگ در راه خدا»^۱.

۴- امر به معروف و نهی از منکر

پشتوانه اجرایی دیگر احکام شرع، دو فرع از فروع دین: امر به معروف و نهی از منکر است. نظارت عمومی افراد مسلمان بر یکدیگر جامعه اسلامی را به سوی سعادت و کمال سوق می دهد.

قیام عاشورای حسینی در برابر یزید و کارگزارانش، برای امر به معروف و نهی از منکر بوده است. هر چند در این راه جان خود را از دست داد و به آن آگاه بود، زیرا زمانی که اصل اسلام در خطر باشد و احکام اصولی همانند امامت بازپچه دست ستم‌گران گردد و جامعه اسلام با شتاب به سوی بی دینی و فساد حرکت کند، باید برای بازداشتن مردم از این حرکت، قیامی صورت گیرد تا در دورترین جاهای جهان مردم را آگاه کند و از حرکت زشت جلوگیری کنند.

امام حسین علیه السلام در توجیه قیام کربلا و حرکت خود از امر به معروف و نهی از منکر یاد کرده است؛ چنان که می فرماید: «می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر روش جدم و پدرم حرکت کنم»^۲ و درباره به خطر افتادن دین و نابودی آن در زمان یزید، چنین فرموده است:

«و علی الإسلام السلام إذ بلیت الامه براع مثل یزید»^۳؛ زمانی که سرپرستی اسلام به دست یزید باشد باید اسلام خداحافظی کرد و از آن چشم پوشید».

۱. احمد صابری، ادب الحسین، ص ۸۵۹.

۲. خوارزمی، همان، ج ۱، ص ۸۸.

۳. سیدبن طاووس، اللهوف، ص ۱۱، چاپ دادرس قم.

علم به شهادت و حرمت اضرار به نفس

اعتراض و اشکالی می‌شود که علم به شهادت با حرمت ضرر رساندن به نفس سازگار نیست، زیرا از یک سو، می‌دانیم که زیان رسانی به جان و خود را در جای گاه کشته شدن، قرار دادن خودکشی است و در شرع حرام است و از سوی دیگر امام که می‌داند کشته خواهد شد اگر با پای خود به سوی مکانی که در آن کشته می‌شود برود، خودکشی کرده و حرام است؛ چون امام معصوم است و کار حرام نمی‌کند پس باید بگوییم که امام از شهادت خود خبر نداشته است.

پاسخ این است که جنگ در راه خدا برای تبلیغ دین و ارشاد مردم و برای امر به معروف و نهی از منکر و حفظ اسلام از نابودی و دیگر اهداف والا، خودکشی و زیان رسانی به جان نیست و گرنه باید باب جهاد بسته شود و به بهانه حرمت اضرار به نفس هیچ حرکتی بر ضد دشمنان دین نشود و آن همه فداکاری از جان گذشتگی و ایثارگری که از آغاز اسلام تا امروز برای احیای دین انجام شده، همه حرام و مبعوض خدا باشد.

مفسران اهل سنت در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱؛ خود را با دستهای تان در هلاکت نیفکنید، روایاتی را آورده‌اند که شهادت در راه خدا، از مدلول این آیه بیرون است و حرام نیست.

زمخشری از ابو ایوب انصاری نقل می‌کند که می‌گفت ما معنای این آیه را می‌دانیم، زیرا همراه پیامبر بودیم و او را یاری می‌دادیم و در جنگ‌ها با او شرکت می‌کردیم و خانواده و اموال خود را رها کرده بودیم و چون اسلام پیشرفت کرد و مسلمانان بسیار شدند و جنگ با کفار پایان یافت، ما به خانواده و فرزندان و اموال خود برگشتیم و به اصلاح آن‌ها اشتغال یافتیم. پس «هلاکت» رها کردن جهاد بود که در آن افتادیم و از فیض جهاد محروم شدیم.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۳۷.

فخر رازی روایتی آورده که زمانی پیامبر در اوصاف بهشت سخن می‌گفت، مردی از انصار به او گفت:

اجازه می‌دهی در جنگ خود را به کشتن دهم. فرمود: بهشت برای تو خواهد بود پس برخاست و خود را به قلب دشمن زد و حمله برد تا در برابر رسول خدا ﷺ کشته شد. و مردی دیگر پس از آن که پیامبر بهشت را توصیف کرد، زره خود را بیرون آورد و دور انداخت و خود را در انبوه دشمن انداخت و به آنان حمله برد تا کشته شد.^۱

خلاصه

از دیدگاه عقل هیچ‌گونه مانعی نیست، که پیامبر و امام دارای علمی وسیع و دانشی گسترده باشند و هر چیز را بدانند و چیزی بر آنان پوشیده نباشد.

آیات قرآن و روایات بر علم غیب پیامبر و امام تأکید و دلالت دارند، و مراد از آیات و روایاتی که علم را به خدا نسبت می‌دهند و آن را برای خدا می‌دانند، علم ذاتی است، نه علم موهبتی که از خدا افزایه می‌شود.

روایاتی که از برخی امامان در مواردی مخصوص آمده که ما علم به فلان چیز نداریم از باب تقیه و حفظ جان خود و شیعیان است.

علم به شهادت برای هر امام و به ویژه برای امام حسین (ع) زیان رسانی به جان و انداختن نفس در هلاکت نبوده، زیرا شهادت در راه خدا بالاترین سعادت و رستگاری است و کشته شدن در راه احیای اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مردم وظیفه هر مسلمان است، پس حرکت برای انجام این وظایف با علم به شهادت خودکشی نیست.

تفسیر امام حسین علیه السلام

غلامعلی صفائی بوشهری

همواره فهم و درک حقایق قرآن برای انسان آگاه و خواهان کشف واقعیات حیات فرازمانی انسان، مطلبی بوده که او را به دنبال تفسیر آن کشانده است. زوایای آشکار و پنهان قرآن، تفسیری از زبان صاحبان درک آن حقایق می خواهد. اینان کسی جز معصومان از عترت پیامبر خدا نیستند، آنانی که پیامبر گرامی اسلام به عنوان هم‌ردیف قرآن معرفی نمود.

کتاب حاضر مجموعه‌ای از تفسیر سالار شهیدان علیه السلام در باره برخی از آیات قرآنی است که بی گفتگو، شنیدن تفسیر قرآنی از عزیز عرش و ارض بسی شیرین است. در آغاز سخنانی چند از امام علیه السلام پیرامون جایگاه قرآن در حیات انسان، و قرآن و خانه وحی حسینی، فضل قرائت قرآن و ابعاد مختلف قرآن را بررسی خواهیم نمود.

قرآن و انسان معاصر

قرآن آخرین کتاب الهی است که برای هدایت آخرین عصر حیات انسانی بر آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. کتابی است سراسر نور که تمام نیازهای فکری و عملی انسان را برای عروج از ظلمت توحش و ابتدال به سوی عرش تعالی انسان، تأمین می‌کند.

انسان معاصر بدون قرآن، انسانی است گرفتار در باتلاق نفسانیت و بریده از عرش و دلخوش به بافته‌های به ظاهر عقلایی خود.

قرآن خاتم کتاب‌های آسمانی و باظرفیت محتوایی و هدایتی به پهنای حیات فرا زمانی انسان و جهان است، و پیامبر گرامی اسلام ﷺ به عنوان خاتم پیامبران و امامان معصوم اسلام ﷺ به عنوان خاتم جانشینان انبیاء عهده دار هدایت و نجات کاروان جامعه بزرگ انسانی از برهوت دنیای سیاه و گمراه کنند و حیرت زای پنهان به سوی قله امن و امان سعادت بشری است. دنیایی که با چلچراغ فریب و دلبری آشکارا انسان را به قتلگاه خود فرامی خواند.

انسان بدون قرآن، انسانی افتاده در چاه هلاکت اسفل السافلین بدون ریسمان نجات است. انسانی است که از هدایت عرشی و فرا ظاهری محروم است. و انسان بدون هدایت پیشوایان معصوم دین، گرفتار در طوفان وحشت زای دریای اندیشه‌ها مخرب بدون ناخدای کشتی هدایت به ساحل نجات می‌باشد. به همین جهت است که قرآن انسان را به امامان و اطاعت پیامبر ﷺ فرا می‌خواند و آنان او را به پیروی از قرآن دعوت می‌نمایند.

امام حسین علیه السلام و قرآن

سالار شهیدان در دامان وحی تولد یافت و رشد کرد و از زبان پیامبر وحی اولین غذای الهی را در دنیا نوشید. سراسر خانه ایشان، آثار و نشانه‌های نزول جبرئیل و تاریخ حیات او، نگارنده تولد، رشد، اندیشه، عمل و شهادت قرآنی بود.

«اما والله لو لقیته بالمدينة لاریتک اثر جبرئیل من دارنا ونزوله علی جدی بالوحی یا اهل الکوفة مسقی العلم من عندنا!»^۱

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۱ و ۱۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹۸؛ موسوعة کلمات الامام الحسن والحسین علیهما السلام، ص ۳۴۷، بحر الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۵، مسند الامام الحسن علیهما السلام، ج ۳، ص ۹۴، چهل چراغ آسمان عصمت، ص ۱۴۳.

بدان به خدا سوگند اگر شما را در مدینه ملاقات می‌کردم به تو نشان می‌دادم آثار حضور جبرئیل در خانه ما و فرودش با وحی بر جدم، ای برادر کوفی سر چشمه علم پیش ماست».

او باقرآن پرورش یافت و خود مصداق و شأن نزول بسیاری از آیات گردید. امام حسین (ع) تمام جامعه را به فهم قرآن و عمل به آن سفارش می‌نمود و خود که تبلور عینی قرآن بود با اهتمام تام قرآن را قرائت و مورد توجه و عنایت ویژه قرار می‌داد و شیعیان و مسلمانان را از دوری از آن بر حذر می‌داشت به طوری که او تنها شخصی است که هم در زمان حیات و هم بعد از شهادت در حالی که سر به نیزه داشت قرآن تلاوت می‌کرد و آیات سوره کهف و شعراء را می‌سرود.^۱

محتوای قرآن از زبان امام حسین (ع):

«کتاب الله عز وجل على أربعة اشياء: على العبارة والاشارة واللطائف والحقائق، فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولياء والحقائق للانبياء»^۲

کتاب خدای متعال بر چهار قسم است: عبارات، اشارات، لطائف و ظرائف، و حقایق، فهم عبارات برای عموم مردم است، درک اشاره‌های قرآنی برای خواص از مردم، و فهم لطائف آن برای دوستان و شیفتگان خدا، و فهم و دانش درک حقایق آن مختص انبیاء و معصومان است».

در جایی دیگر می‌فرماید:

القرآن ظاهره انیق، وباطنه عمیق.^۳

قرآن دارای ظاهری زیبا و شگفت‌انگیز و دارای باطنی بسیار پربار است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۴، موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۱۵۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۰، جامع الاخبار، ص ۴۸؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۵۱.

۳. همان.

ارزش قرائت قرآن

امام حسین (ع) در فضل و ثواب قرائت قرآن می فرماید:

«من قرأ آية من كتاب الله عز وجل في صلاته قائماً يكتب له بكل حرف مائة حسنة فإذا قرؤها في غير صلاة كتب الله له بكل حرف عشر حسنات. وأن استمع القرآن كتب الله له بكل حرف حسنة. وإن ختم القرآن ليلاً صلت الملائكة حتى يصبح. وإن ختمه نهاراً صلت عليه الحفظة حتى يمسي وكانت له دعوة مجابة وكان خيراً له مما بين السماء والارض»^۱

اگر کسی یک آیه از قرآن در نمازش بخواند عوض از هر حرف آن صد حسنة پاداش می گیرد و اگر در غیر نماز بخواند عوض از هر حرف آن ده پاداش نصیب او می گردد و اگر کسی قرآن را بشنود در عوض هر حرف یک حسنة پاداش می برد و اگر کسی قرآن را ختم کند تا صبح ملائکه بر او درود می فرستند و اگر در روز ختم کند فرشتگان تا شب بر او درود فرستند و دعای مستجاب گردد و این برای او از آنچه در زمین و آسمان است بهتر است».

سوره بقره

سوره بقره دومین سوره قرآن کریم و دارای دویست و هشتاد و شش آیه می باشد. این سوره از سوره های مدنی است و تنها یک آیه آن «واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله» مکی است و امام صادق (ع) در فضل قرائت این سوره فرموده است: هر کس این سوره و سوره آل عمران را بخواند، او روز قیامت در زیر سایه این دو سوره قرار دارد.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۱۱، المستند الامام الحسين، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

﴿من یرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه﴾^۱

جز افراد سفیه و نادان کسی از آیین و دین ابراهیم روی گردان نباشد.

امام حسین (علیه السلام) در بیان پیروان دین و آیین ابراهیمی می فرماید:

ما احد علی ملة ابراهيم الا نحن وشيعتنا وسائر الناس براء.^۲

هیچ کسی بر دین و آیین حضرت ابراهیم (علیه السلام) جز ما و شیعیان ما نیست و سایر مردم

از دین و آیین او جدا هستند.

﴿الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون﴾.^۳

امام حسین (علیه السلام) در این باره می فرماید:

من اصابته مصيبة فقال اذا ذكرها: ﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾ جدد الله له من

اجرها مثل ما كان له يوم القيامة.

هر گاه کسی که مصیبتی بر او وارد شده به یاد آن حادثه ناگوار افتد و بگوید.

ما از خداییم و به سوی او باز می کردیم

خداوند پاداش دیگری بمانند پاداش اخروی آن به او عطا می کند.^۴

﴿ثم افيضوا من حيث افاض الناس﴾^۵

پس کوچ کنید از همان جایی که مردم کوچ می کنند.

شخصی به خدمت امیر مؤمنان (علیه السلام) شرفیاب شد و گفت: اگر شما دانایید مرا از

معنای «فاس» و «اشباه الناس» و «نساس» آگاه سازید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

ياحسين اجب الرجل.

۱. بقره، آیه ۱۳۰

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مسند الامام الحسین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۸۸؛ محاسن ج ۱.

۳. بقره، آیه ۱۵۶

۴. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۷۷۰

۵. بقره آیه ۱۹۹

حسین جواب این مرد را بده.

امام حسین (ع) فرمودند:

اما قولك: اخبرني عن «الناس» فنحن الناس ولذلك قال الله تعالى ذكره في كتابه: ﴿ثم افيضوا من حيث افاض الناس﴾ فرسول الله الذي افاض الناس.

جواب سوال تو در باره معنای ناس این است که ما ناس هستیم به همین جهت خداوند در قرآن کریم فرموده‌اند.

اما قولك: «اشباه الناس» فهم شيعتنا وهم موالينا وهم منا ولذلك قال ابراهيم (ع) فمن تبعني فانه مني.^۱

اما مراد از «اشباه الناس» آنان شیعیان و پیروان می‌باشند آنان از ما هستند چنانکه حضرت ابراهیم - درباره پیروان خود - فرموده‌اند: هر کس از من پیروی کند بی گمان از من است.

واما قولك: «الناس» فهم السواد الاعظم و اشار بيده الى جماعه الناس ثم قال: انهم الاكالاتعام بل هم اضل سبيلا^۲؛ اما مراد از «نساس» توده مردم می‌باشد - امام بادست اشاره به جماعت مردم کردند - و این آیه را تلاوت نمودند.

آنان چیزی جز چهارپایان نمی‌باشند بلکه از آنها نیز همراه‌ترند.^۳

﴿لا يكلف الله نفسا الا وسعها﴾^۴؛ خداوند هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کند

امام حسین (ع) در این باره می‌فرمایند: «ما اخذ الله طاقة احد الا وضع عنه طاعته ولا اخذ قدرته الا وضع عنه كلفته»

۱. ابراهیم / ۳۶

۲. اعراف / ۴۴

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۴؛ مسند الامام الحسين (ع)، ج ۳، ص ۱۵۶ تفسیر البرهان ج ۱، ص ۲۰۱، تفسیر نور الثقلین ج ۴، ص ۲۱، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۵

۴. بقره / ۲۸۵

خدا همواره هر گاه تاب و توان از کسی گرفت طاعت و انجام تکالیف را از او بر می‌دارد چنان که اگر قدرت از کسی گرفت سختی و فشار را از او بر می‌دارد.^۱

سورة آل عمران

سوره «آل عمران» سومین سوره قرآن کریم و دارای دویست آیه است. این سوره از سوره‌های مدنی است و پیامبر گرامی اسلام در فضل قرائت آن فرموده است: هر کس این سوره را قرائت کند در عوض هر آیه آن، امان و محافظتی از آتش پل جهنم است.^۲

﴿إِن اللّٰهُ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّآلَ اِبْرٰهٖمَ وَّآلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعَالَمِیْنَ ذَرِیَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^۳

بی گمان خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برای هدایت مردم برگزید در حالی که برخی از آنان از نسل دیگری می‌باشند.

امام حسین علیه السلام تبار و نسل خود و گزینش آنان برای هدایت انسان را فرمودند:
والله ان محمدا لمن آل ابراهيم وان العترة الهادية لمن آل محمد^۴؛ سوگند به خدا!
بی شک «محمد» از نسل ابراهیم است و فرزندان پاک و معصوم ایشان از خاندان محمد می‌باشند.

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ اِبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَی الْكَٰذِبِیْنَ﴾^۵

هر گاه بعد از علمی که به تو رسیده باتو به ستیزه بر خیزید به آنها بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را، ما زنان خویشی و شما زنان خود را و ما

۱. تحف العقول، ص ۱۷۵؛ بحار الاتوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۴۳.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳. سورة آل عمران، آیه ۳۳.

۴. امالی شيخ صلیق، ص ۵۹؛ مسند الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴.

۵. سورة آل عمران، آیه ۶۱.

نفوس خود و شما نیز نفوس خود، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

امام حسین (ع) درباره افراد همراه پیامبر در مقابل نصاری نجران در انجام مباحله خطاب به مسلمانان می فرماید:

انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله (ص) حين دعا النصاری من اهل نجران الى المباحله لم یأت الا به وبصاحبه وابنيه.^۱

سوگند می دهیم شما را به خدا، آیا نمی دانید که پیامبر خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در زمان مباحله با نصاری نجران کسی جز علی و همسرش و دو فرزندش با خود نیاورد.

و مسلمانان می گویند: درست است.

سورة نساء

سورة «نساء» چهارمین سورة قرآن کریم و دارای صد و هفتاد و شش آیه می باشد این سوره مدنی است و برخی گفته اند به جز یک آیه و برخی گفته اند به جز دو آیه همه آیات مدنی است و در فضل قرائت آن پیامبر گرامی اسلام (ص) فرموده است: هر کسی این سوره را بخواند گویا به هر مؤمنی که ارث می برد صدقه داده و مانند کسی است که بنده ای را آزاد کرده و او را از شرک نجات داده و به اراده خداوند در میان کسانی قرار می گیرد که خداوند از عذاب آنها چشم پوشی کرده است.^۲

«اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم»^۳؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و آنان که ولی امر شما از شمایند اطاعت کنید

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۷۲، کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱.

۳. سورة نساء، آیه ۵۹.

امام حسین (علیه السلام) در بیان کسانی که «اولی الامر» هستند می فرماید:

فاطیعونا فان طاعتنا مفروضة اذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة^۱

قال الله: ﴿اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم﴾؛ از ما اطاعت کنید

زیرا طاعت و پیروی ما واجب است چون - خداوند - طاعت ما را با طاعت خود و پیامبرش مقرون و هم ردیف کرده است.

سورة مائده

سورة «مائده» پنجمین سورة قرآن کریم و دارای صد و بیست آیه است. این سورة

مدنی است و در فضل قرائت آن پیامبر گرامی اسلام فرموده است: هر کس این سورة را

قرائت کند به عدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا زندگی کرده است ده برابر حسنه و ده گناه

او بخشوده و ده رتبه بهشتی به او عنایت می شود.^۲

﴿اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً﴾^۳

امروز برای شما دینتان را کامل کردم و نعمت را به نهایت رساندم و راضی به

گزینش اسلام به عنوان دین برای شما شدم

امام حسین (علیه السلام) در باره شأن نزول آیه خطاب به مردمی که در «منی» اجتماع کرده

بودند فرمود:

انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله ﷺ نصبه يوم غدیر خم فنادی له بالولاية

وقال لیبلغ الشاهد الغائب.

قالوا: اللهم نعم.^۴

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۴؛ مستند الامام الشهدی، ج ۳، ص ۲۱۲، موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۴۱.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳. سورة مائده، آیه ۳.

۴. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ کتاب سلیم ابن قیس، ص ۲۰۶.

قسم می‌دهم شما را به خدا، آیا می‌دانید که پیامبر خدا در روز غدیر خم و را به جانشینی خود نصب کرد و ولایت او را فریاد کشید و فرمود حاضران به غائبان اطلاع رسانند.

گفتند: خدا را گواه می‌گیریم که اینطور است.

«من احیایا فکانما احیا الناس جمیعاً»^۱

اگر کسی انسانی را حیاتی دوباره بخشد گویا تمام انسانیت را زنده کرده است.

امام حسین (ع) در باره مراد از حیات می‌فرماید:

ای: ومن احیایا وارشدھا عن الکفر الی ایمان فکانما احیا الناس جمیعاً من قبل^۲ ان یقتلھم بسیوف الحدید.^۳

مراد این است که اگر کسی انسانی را هدایت کرد و او را از راه کفر و بی‌ایمانی به سوی ایمان آورد گویا تمام انسانیت را قبل از آن که با شمشیر بکشند دوباره زندگانی بخشیده است.

در باره زندگانی بخشیده است.

«الا ان حزب الله هم الغالبون»^۴؛ بدانید بی‌گمان فقط حزب خدا پیروز است.

امام حسین (ع) در باره آنان که حزب خدایند می‌فرماید:

نحن حزب الله الغالبون وعتره رسول الله الاقربون واهل بيته الطيبون واحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله (ص) ثانی کتاب الله - تبارک و تعالی -؛ ما همان حزب خدای پیروزییم و همان فرزندان نزدیک پیامبر خدا. ما اهل بیت معصوم او هستیم و یکی از دو وزنه گرانقدری که پیامبر خدا (ص) ما را بعد از کتاب خدای متعال معرفی نمود.

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. مرحوم مجلسی در بحار الانوار احتمال میدهد که ضبط صحیح «قتل» باشد. یعنی از جهت کشتایشان.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹.

۴. سوره مائده، آیه ۹۶.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸.

سورة اعراف

سورة اعراف هفتمین سورة قرآن کریم و دارای دویست و شش آیه است. این سورة مکی است هرچند بعضی از مفسرین می گویند یک آیه آن مدنی است. و در فضل قرائت آن، پیامبر گرامی اسلام می گوید: هر کس این سورة را قرائت کند خداوند میان او و ابلیس جدایی اندازد و حضرت آدم او را در روز قیامت شفاعت کند.^۱

﴿والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون﴾^۲؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب می کنند به زودی بدون اینکه بدانند آنان را به تدریج گرفتار مجازاتشان می گردانیم.

امام حسین علیه السلام درباره کیفیت الاستدراج من الله سبحانه لعبدہ ان یسبغ علیہ النعم ویسلبہ الشکر^۳؛ به تدریج گرفتار کردن از خداوند سبحان اینگونه است که به بنده اش نعمات های بی شمار و گوارا می دهد و از او توفیق شکر و سپاس را می گیرد.^۴

سورة انفال

سورة انفال هشتمین سورة قرآن کریم و دارای هفتاد و پنج آیه است، این سورة به جز هفت آیه همگی مدنی است. امام صادق علیه السلام در فضل قرائت این سورة می فرماید:

هر کس این سورة را در هر ماه بخواند هیچگاه دچار نفاق نشود و از شیعیان واقعی امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و از هدایای بهشتی به همراه شیعیان ایشان روزی می خورد آن گاه که دیگران در حال حساب رسی می باشند.^۵

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۸۲.

۳. تحف العقول، ص ۱۷۵؛ بحار الاتوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷، مستند الامام الشہید، ج ۳، ص ۲۶۵؛ موسوعة کلمات الامام الحسن علیه السلام، ص ۷۶۷؛ چهل چراغ آسمان عصمت، ص ۱۵۲.

۴. نعمت، عذاب شدید الهی است ﴿لان کفرتم ان عذابی شدید﴾.

۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۶.

«اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله»^۱؛ خویشاوندان برخی از برخی دیگر مقدم می‌باشند و این قانون الهی است.

امام حسین (ع) می‌فرمایند: وقتی این آیه نازل شد از پیامبر خدا در باره مراد آیه سوال کردم، و ایشان فرمودند:

«ولله ما عنى بها غيركم وانتم اولوا الارحام؛ فاذا مت فابوك على اولى بى وبمكاني، فاذا مضى ابوك فاخوك الحسن؛ فاذا مضى الحسن فانت اولى به».

سوگند به خدا آنان تنها شما هستید، شما آن خویشان می‌باشید، آن گاه که من از دنیا رفتم پدرت علی سزاوارترین فرد به مقام من است و بعد از او برادرت حسن شایسته ترین فرد به مقام او و بعد از برادرت تو لا ینق ترین فرد برای کسب مقام و جایگاه او می‌باشی.

امام حسین (ع) از پیامبر خدا (ص) سوال می‌کنند.

قلت: یا رسول الله! فمن بعدى اولى بى؟

چه کسی بعد از من سزاوارترین به کسی مقام و منزلت من است؟

پیامبر گرامی (ص) پاسخ می‌دهد:

فقال: ابنك على بك من بعدك، فاذا مضى فابنه محمد اولى به من بعده،

فاذا مضى محمد فابنه جعفر اولى به بمكانه من بعده، فاذا مضى جعفر فابنه موسى اولى

به من بعده، فاذا مضى موسى فابنه على اولى به من بعده، فاذا مضى على فابنه محمد

اولى به من بعده، فاذا مضى محمد فابنه على اولى به بعده، فاذا مضى على فابنه الحسن

اولى به من بعده، فاذا مضى الحسن وقعت الغيبة فى التاسع من ولدك فهذه الائمة

التسعة من صلبك اعطاهم الله علمى وفهمى طينتهم من طينتى ما لقوم يؤذوننى

فيهم؟! لا انالهم الله شفاعتى^۲.

۱. سوره انفال، آیه ۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۳؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۲؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵، موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ۵۵۹.

بعد از تو فرزندان علی سزاوارترین به کسب مقام توست و بعد از ایشان - به ترتیب
فرزندش محمد و سپس موسی و علی و محمد و علی و حسن است و آن گاه که حیات ایشان
سپری شود غیبت نهمین فرد از نسل تو آغاز می شود اینان نه امامی میباشند که از تبار
تواند خداوند به آنان علم و فهم مرا اعطا نمود است، سرشت آنان از سرشت من است، چرا
گروهی به آنان آزار می رسانند. خداوند آنها را هرگز به شفاعت من نمی رساند

سوره توبه

سوره توبه نهمین سوره قرآن و دارای صد و بیست و نه آیه می باشد، این سوره تنها
سوره ای است که در آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم» نیامده است این سوره مدنی است
و در سال نهمین هجری نازل شده است. نام دیگر این سوره «براءت» است این سوره
یکی از سوره هایی است که تماماً در یک مرحله بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است.
و در فضل و ارزش قرائت آن از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که هر کس سوره
انفال و براءت بخواند من او را در روز قیامت شفاعت می کنم.^۱

﴿هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کله ولو کره
المشرکون﴾.^۲

او خدایی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق - به سوی مردم - فرستاد تا
بر تمامی مکاتب چیره شود هر چند مشرکان خوش ندارند.

امام حسین علیه السلام در باره زمان و کیفیت تحقق مضمون این آیه شریفه می فرماید:
منا اثنا عشر مهدیا أولهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخرهم التاسع من
ولدی و هو القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها ویظهر به دین الحق علی الدّین
کله ولو کره المشرکون، له غیبه یرتد فیها اقوام ویثبت فیها علی الدّین آخرون فیؤذون

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳.

وَيَقَالَ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

اما الصابر فی غیبتہ علی الادی والتکذیب بمنزلۃ المجاهد بالسيف بین یدی رسول اللہ ﷺ .

«المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنکر و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة»^۲.

مردان و زنان باایمان برخی یاور برخی دیگرند امر به معروف می کنند و نهی از منکر می نمایند نماز را به پا می دارند و زکات را می پردازند.

امام حسین (ع) در باره نقش مهم تربیتی والهی فریضه امر به معروف و نهی از منکر فرمودند:

فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنکر فريضة منه لعلمه بأنها اذا اديت و اقيمت استقامت الفرائض كلها و هيئتها و صعبها؛ وذلك ان الامر بالمعروف والنهي عن المنکر دعاء الى الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم و قسمة الفیء و الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها.^۳

خداوند در این آیه شریفه در آغاز سخن از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک واجب گفت زیرا خداوند می داند که هر گاه این فريضة ادا شود و صورت گیرد دوازده امام و هدایت گر الهی جامعه انسانی - از ما - خاندان پیامبر - می باشد که اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخرین آنان نهمین فرزند از نسل من است او به یادارنده حق می باشد. خداوند به واسطه او زمین را حیاتی دوباره می بخشد و دین حق را به دست او بر تمامی ادیان برتری می دهد هر چند مشرکان اکراه دارند.

۱. سورة یونس، آیه ۴۸.

۲. سورة توبة، آیه ۷۱.

۳. تحف العقول، ص ۱۷۳؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۷۵.

او غیبتی طولانی خواهد کرد که گروهی از دین برگردند و گروهی بردین پای فشارند، آنان مورد اذیت قرار گیرند و به آنان طعنه زنند و گویند:

پس کی است آن وعده اگر از راستگویانید.

آنان که شکیبایی کنند بر اذیت و آزار و انکار بی دینان در زمان غیبت همانند رزمندگان در کنار پیامبر خدا باشند.^۱

دیگر تکالیف چه آسان و چه سخت آن تحقق می یابد، زیرا امر به معروف و نهی از منکر - انسان را - به اسلام راستین به همراه بازگشت ناحق گرفته ها و مخالفت با ستمگر و قسمت کردن بیت المال و غنائم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد خود فرا می خواند.

سوره رعد

سوره رعد سیزدهمین سوره قرآن کریم دارای چهل و سه آیه است این سوره از سوره هایی است که در باره مکی یا مدنی بودن آن اختلاف است ابن عباس می گوید همه آن مکی است و مقاتل و ابن کلبی می گویند به جز آخرین آیه همه مکی هستند و حسن بصری و عکرمه و قتاده می گویند این سوره همه مدنی است مگر دو آیه آن که مکی است از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که هر کس این سوره را قرائت کند به عدد ابرهائی که در گذشته بود و در آینده ایجاد می شوند به او پاداش داده می شود و در روز قیامت از وفا کنندگان به عهد و پیمان خدا محسوب می شود.^۲

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳

بگو خداوند برای شهادت و گواهی بین من و شما کافی است و آنان که نزد شان علم و دانش قرآن است.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷؛ عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۵؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۵؛ المعالم، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳. سوره رعد، آیه ۴۲.

امام حسین (ع) درباره عالمان به کتاب خدا می فرماید:

نحن الذين عندنا علم الكتاب وبيان ما فيه وليس عند احد من خلقه ما عندنا؛ لاننا

اهل سر الله

نحن آل الله وورثة رسوله .

ما کسانی هستیم علم و دانش کتاب خدا و تفسیر آیات آن نزد آنان است، آنچه در نزد ماست هیچ کس دارا نیست زیرا ما اهل اسرار پنهان خداییم، ما خاندان خداییم و وارثان پیامبر او.^۱

سورة اسراء

سورة «اسراء» هفدهمین سورة قرآن کریم و دارای صد و یازده آیه است .

این سوره مکی است و برخی از مفسرین گفته اند مگر پنج آیه آن که مدنی است بقیه مکی می باشد حضرت صادق (ع) فرمودند هر که این سوره را در شب جمعه بخواند نمی میرد مگر اینکه حضرت حجت (عج) را درک کند و از یاران او باشد.^۲

﴿ان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم﴾^۳

هیچ موجودی نیست مگر با ستایش خود خدا را تقدیس می نماید ولی شما تقدیس آنان را درک نمی کنید.

امام حسین (ع) در باره تسبیح موجودات فرمودند:

ما خلق الله من شيء الا وله تسبيح يحمد به ربه .^۴

تمام موجوداتی که خداوند آفریده است برای خود تسبیح و تقدیسی دارند که بآن

خداوند را می ستایند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۴؛ انبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۹؛ موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۶۳۵.

۲. مجمع البيان، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳. سورة اسراء، آیه ۴۴.

۴. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۷؛ موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۲.

﴿یوم ندعوا کلّ اناس بامامهم﴾^۱

روزی که هر انسانی با پیشوای خود احضار و دعوت می‌شود.

امام حسین علیه السلام در باره نقش مهم پیشوایان مردمی در کسب سعادت دنیا و آخرت آنان فرمودند:

امام دعا الی هدی فاجابوه الیه، وامام دعا الی ضلالة فاجابوا الیه؛ هؤلاء فی الجنة هؤلاء فی النار وهو قوله - عزوجل -

﴿فریق فی الجنة و فریق فی السعیر﴾^۲

پیشوایی مردم را به هدایت می‌خواند و آنان می‌پذیرند؛ و سردمداری آنان را به گمراهی دعوت می‌کند و می‌پذیرند، آنان - گروه اول - در بهشت باشند و اینان - گروه دوم - در جهنم، این همان گفتار خداوند متعال در قرآن است که می‌فرماید «گروهی در بهشت باشند و گروهی دیگر در دوزخ».^۳

﴿ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا﴾^۴

بی گمان گوش و چشم و دل - تمامی آنها - در باره او مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

امام حسین علیه السلام در باره سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله در تطبیق این آیه می‌فرماید: پیامبر خدا در جایی فرموده بود:

«ان ابا بکر منی بمنزلة السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وعثمان منی بمنزلة الفؤاد».

قال فلما کان من الغد دخلت الیه وعنده امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر وعمر وعثمان

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲. سوره شوری، آیه ۷.

۳. امالی شیخ صدوق، ج ۵۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۹۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۸؛ مسند الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶۲.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۶.

فقلت له:

یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولاً فما هو؟
فقال (ع): نعم ثم اشار اليهم فقال هم السمع والبصر والفؤاد وسيسألون عن وصي هذا و اشار الى علي بن ابي طالب (ع) ثم قال: ان الله عز وجل يقول:
﴿ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولاً﴾^۱
ثم قال (ع):

وعزة ربی ان جميع امتی لموقوفون يوم القيامة و مسؤولون عن ولايته وذلك قول الله - عز وجل - : ﴿وقفوهم انهم مسؤولون﴾!

امام حسين (ع) می گوید: پیامبر خدا (ص) در مجلسی چنین بیان کرده بود:
همانا ابو بکر نسبت به من در حکم گوش و عمر در حکم چشم و عثمان در حکم دل من است

امام حسين (ع) می گوید: فردا به محضر ایشان شرفیاب شدم در کنار آن جناب ابو بکر و عمر و عثمان نیز حضور داشته و پدرم امیر مؤمنان (ع) نیز در خدمت پیامبر خدا بود. به ایشان عرض کردم:

پدرم! شنیده ام شما در باره اینان چنین فرموده اید، جریان چیست؟
پیامبر خدا فرمود: آری، سپس با آنان اشاره کرد و گفت آنان گوش، چشم و دل من هستند و بزودی آنان مورد بازخواست خدا در باره جانشین من این شخص - اشاره کردند به امیر مؤمنان علی بن ابي طالب (ع) - قرار می گیرند بعد آیه را تلاوت کردند:

بی گمان گوش و چشم و قلب تمامی آنها در باره او مورد سوال واقع می شوند
قسم به عزت پروردگارم، بی گمان تمامی امت است من در دوز قیامت باز ایستند
و از آنان در باره ولایت امیر مؤمنان سؤال شوند و این همان معنای قول خداوند متعال است:

باز ایستند و بی گمان مورد بازخواست قرار گیرند».^۱

سوره مریم

سوره «مریم» نوزدهمین سوره قرآن کریم و دارای نود و هشت آیه می باشد. این سوره مکی می باشد و پیامبر گرامی اسلام در فضل قرائت آن فرمودند: هر کس این سوره را قرائت کند به عدد پیروان زکریا و مخالفان او و به ده برابر عدد آنانی که بر حضرت یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل ایمان داشتند خداوند به آنان ثواب عطا می کند و به عدد آنانی که برای خدا فرزندی می دانستند و آنانی که به این ادعای کذب قائل نبودند.^۲

﴿ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً﴾^۳

بی گمان کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خداوند به زودی برای آنان محبوبیت ایجاد می کند.

سالار شهیدان (علیه السلام) در بیان معنای آیه فرمودند:

فذلک لعلی وشیعته ﴿فانما لیسرناه بلسانک لتبشیر به المتقین﴾ فبشر بذلک

النبی (صلی الله علیه و آله) لعلی بن ابی طالب. ﴿وتنذر به قوماً لداً﴾ فذلک لک ولاصحابک.^۴

این آیه در باره علی و شیعیان او می باشد و خداوند به پیامبر فرمود:

«ما این را بر زبان تو آسان کردیم تا یارسایان را مؤده دهی.» و پیامبر این مؤده را

به علی بن ابی طالب داد و باز خداوند در آیه دیگری فرمود. «و بترسان به این مطلب آن قوم... را» و این برای تو ای مروان و یاران توست.

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۲۰، موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۵۶۰؛ مستند الامام الحسین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۱۵۶

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۰۰

۳. سوره مریم، آیه ۹۶

۴. سوره مریم، آیه ۹۷

۵. تفسیر قرأت کوفی، ص ۹۰؛ مستند الامام الشهدا، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۰۱؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۸۹؛ موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۲۱۱

سورة طه

سورة «طه» بیستمین سورة قرآن کریم و دارای صدوسی و پنج آیه می باشد این سورة از سورة های مکی است و پیامبر گرامی اسلام در فضل قرائت آن فرمودند که هر کس این سورة را قرائت کند در روز قیامت ثواب مهاجران و انصار به او عطا خواهد شد.^۱

﴿رَبِّنا الَّذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدى﴾^۲

خدای ما آن است که تمام موجودات را وجود عطا نمود سپس آنها را هدایت کرد. امام حسین (ع) تمام مخلوقات عالم وجود و اطاعت آنها از اهل بیت می فرماید :
والله ما خلق الله شیئا الا وقد امره بالطاعة لنا^۳
سوگند به خدا، خداوند چیزی را نیافرید مگر اینکه به آن فرمان اطاعت از ما را داد.

سورة حج

سورة «حج» بیست و دومین سورة قرآن کریم و دارای هفتاد و هشت آیه است . این سورة از سورة هایی است که در مکی یا مدنی بودن آن اختلاف است ابن عباس قائل است که تام این سورة مگر آیاتی چند مکی هستند و حسن بصری قائل است که این سورة به جز چند آیه همه مدنی است. امام صادق (ع) در فضل قرائت این سورة می گوید: هر کس سورة حج را در هر سه روز یک بار بخواند همان سال به خانه خدا مشرف می شود و اگر در این سفر مرد بهشت جایگاه او خواهد بود.^۴
﴿هذان خصمان اختصموا فی ربهم﴾^۵

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۱.

۲. سورة طه، آیه ۵.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۱۸۳؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۶۳۸؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۹.

۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۸.

۵. سورة حج، آیه ۱۹.

این دو - گروه - دشمن در باره پروردگارشان باهم در ستیزند.

امام حسین علیه السلام در باره ماهیت این دو گروه فرمودند:

«نحن ربی امیه اختصنا فی الله - عزّ وجلّ - قلنا صدق الله وقالوا کذب الله

فنحن وایّاهم الخصمان یوم القیامة؛

ما - اهل بیت - وبنی امیه در باره خداوند باهم در ستیز می باشیم؛ ما می گوئیم:

خداوند راست می گوید. و آنان می گویند: خدا دروغ و ناصواب می گوید پس ما با آنها دشمن

هستیم - و این دشمنی تا - روز قیامت ادامه دارد»^۱.

﴿الذین ان مکنّاهم فی الارض اقاموا الصّلاة﴾^۲

آنان کسانی هستند که اگر در زمین ما به آنان قدرت دهیم نماز به پا می دارند.

امام حسین علیه السلام در باره شأن نزول این آیه فرمودند:

«هذه فینا اهل البیت»^۳

این آیه در باره ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است».

سوره روم

سوره «روم» سومین سوره قرآن کریم و دارای شصت آیه می باشد این سوره مکی

است به جز یک آیه آن؛

﴿سبحان الله حین تمسون﴾

و در فضل این سوره پیامبر گرامی اسلام فرموده است: هر کس این سوره را بخواند

ده برابر عدد فرشتگانی که تسبیح خداوند در آسمان و زمین می کنند ثواب خواهد برد و هر

۱. الخصال، ص ۴۲: تفسیر البرهان، ج ۵۳ ص ۸۰: موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۵۶۳؛ مستند الامام السید علیه السلام، ج ۳، ص ۱۵۸.

۲. سوره حج، آیه ۴۱.

۳. بحار الاتوار، ج ۲۴، ص ۱۶۶: موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۶۴.

آنچه در زندگی زیان دیده جبران خواهد شد.^۱

﴿فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۲

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کنید این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است.

امام حسین (ع) در باره گروهی که بر فطرت الهی دین می‌باشند می‌فرماید:

نحن وشيعتنا على الفطرة التي بعث الله عليها محمدًا وسائر الناس منها براء^۳

ما وپیروان ما بر همان فطرتی هستیم که خداوند بر همان فطرت محمد را بر انگیخت و دیگران دور از این فطرت و راه الهی می‌باشند.

سورة احزاب

سورة احزاب سی و سومین سورة قرآن کریم و دارای هفتاد و سه آیه است این سوره مدنی است و در فضل قرائت آن امام صادق (ع) فرموده است: هر که زیاد این سوره بخواند در روز قیامت در جوار محمد و خاندان او و همسران آنان قرار خواهد گرفت.^۴

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۵

خداوند اراده کرده است که از شما خاندان پیامبر پلیدی دور گرداند و شما پاک و معصوم گرداند.

سالار شهیدان امام حسین (ع) در بیان معنای «اهل البيت» در آیه شریفه می‌فرمایند:

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲. سورة روم، آیه ۳۰.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۶۷۲؛ رجال کسی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۴.

۵. سورة احزاب، آیه ۳۳.

اَنَا اهل بیت الطهارة الذین انزل الله - عزوجل - علی نبیّه محمد ﷺ.^۱
 «اَئِذَا یُرِیدُ اللّٰهُ لَیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»
 ما اهل بیت پاکی وعصمت می‌باشم که خداوند بر پیامبرش این آیه را درشان ما نازل کرد.

سورة یس

سورة «یس» سی و ششمین سورة قرآن کریم و دارای هشتاد و سه آیه است این سورة مکی است و ابن عباس می‌گوید به جز یک آیه همگی مکی می‌باشند پیامبر گرامی اسلام ﷺ در فضل قرائت سورة یس می‌گوید: هر کس این سورة را بخواند و رضایت خدا را طلب کند خداوند او را ببخشد و ثواب زیادی به او عطا کند به طوری که گویا دوازده بار قرآن را قرائت کرده است.^۲

﴿کل شیء احصیناه فی امام مبین﴾.^۳

هر چیزی را در کتاب آشکار کننده‌ای بر شمرده‌ایم.

امام حسین علیه السلام در باره شأن نزول این آیه می‌فرمایند:

لما نزلت هذه الآية علی رسول الله قام ابو بکر وعمر من مجلسهما فقالا: یا رسول

الله هو التوراة؟ قال: لا. قالوا: فهو الانجیل؟

قال: لا. قالوا: فهو القرآن؟ قال: لا.

فاقبل امیر المؤمنین علیه السلام فقال رسول الله ﷺ هو هذا انه الامام الذی احصى الله

تبارک و تعالی فیہ علم کل شیء؛

زمانی که این آیه بر پیامبر خدا نازل شد ابو بکر و عمر از جای خود برخاستند

و گفتند: ای پیامبر خدا! این - امام مبین - تورات است؟ فرمودند: خیر.

۱. الارشاد، ص ۲۰۶، مسند الامام الشہید، ج ۱، ص ۴۷۱؛ موسوعة کلمات الامام الحسن علیه السلام، ص ۳۸۵.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۱۳.

۳. سورة یس، آیه ۱۲.

گفتند: پس انجیل است. فرمودند: خیر. گفتند: پس قرآن است. فرمودند: خیر. در این هنگام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب وارد شدند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: امام مبین اوست او کسی است که خداوند متعال دانش تمام چیزها را در او قرار داده است.

سوره شوری

سوره «شوری» چهل و دومین سوره قرآن کریم و دارای پنجاه و سه آیه است این سوره از سوره های مکی است لکن بعضی از آیات آن مدنی می باشد نام دیگر این سوره «حمسق» است در فضل قرائت آن پیامبر گرامی اسلام فرموده است:

هر کسی این سوره را قرائت کند از کسانی شد که فرشتگان بر او درود فرستند و برای او طلب بخشش و رحمت می کنند

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.»

بگو ای پیامبر من هیچ گونه پاداشی از شما - در مقابل هدایتتان - نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم.

امام حسین (ع) در باره وجوب و آثار این دوستی و حب به اهل بیت فرمودند:

«الزُّمُّوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يَوْمُنَا دَخَلَ فِي شَفَاعَتِنَا»^۱

همواره دوستی ما اهل بیت در دل داشته باشید زیرا کسی که خدا را ملاقات کند در حالی که دوستی ما را در دل دارد مشمول شفاعت خواهد شد.

و در حدیث دیگری سالار شهیدان (ع) در معنای «قربى» می فرماید:

«ان القرباء التي امر الله بصلتها وعظم حقها وجعل الخير فيها قربا بنا أهل البيت الذين أوجب حقنا على كل مسلم»

بی گمان قرباتی که خداوند فرمان به مودت و پیوند با آن داده و حق آن را بزرگ دانسته و خیر و سعادت در آن قرار داده است قربات ما اهل بیت پیامبر است که خداوند ادای

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۱-۱۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۵؛ موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۴۷؛ سند الامام الشهيد، ج ۳، ص ۹۴؛ جمل جراح آسمان عصمت، ص ۱۴۳.

حق ما را بر مسلمانی واجب کرده است»^۱.

سورة ذاریات

سورة ذاریات پنجاه و یکمین سورة قرآن کریم و دارای شصت آیه است این سورة از سورة های مکی است و امام صادق علیه السلام در ثواب قرائت این سورة فرموده است: هر کس این سورة را در روز یا شب قرائت کند خداوند امر زندگی او را اصلاح می کند و روزی وسیع به او عنایت می کند و قبر او را با چراغی که دائما تا روز قیامت روشن است منور می سازد.^۲

﴿ مَا خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝۳ ﴾

من جن و انسان را نیافریدم مگر برای این که اطاعت از من کنند.
سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در باره عِلّت خلقت انسان چنین می گویند:
«ایها الناس! انّ الله - جلّ ذکره - ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده فاذا عبده استغفوا بعبادته عن عبادة ما سواه»

ای مردم! بی گمان خداوند بزرگ، بندگانش را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند و آنگاه که او را شناختند عبادت و اطاعتش کنند که در این صورت از عبادت و اطاعت غیر خدا بی نیاز و روی گردان گردند.

از ایشان سوال شد: معرفت و شناخت خدا از چه طریقی حاصل می شود.

فرمود: «معرفه اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته»

از طریق شناخت مردمان هر عصر امام زمان خود که واجب بر آنان اطاعت از

ایشان»^۴.

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۱؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۶۵.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵۱.

۳. سورة ذاریات، آیه ۵۶.

۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۲؛ موسوعة کلمات، الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۴۰.

سورة المنافقون

سورة منافقون شصت و سومین سورة قرآن و دارای یازده آیه است این سورة از سورهای مدنی است و پیامبر گرامی اسلام در ارزش قرائت این سورة فرموده است: هر کس این سورة را بخواند از نفاق دور گردد.^۱

﴿اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اَنَّكَ لِرَسُولِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَنَّكَ لِرَسُولِهِ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۲

آن گاه که منافقان نزد تو آیند و گویند ما شهادت می دهیم تو پیامبر خدایی - و خدا می داند تو پیامبر اویی - خدا آگاه است که آنان دروغ می گویند.

امام حسین (ع) در میزان شناخت منافقان می فرماید:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ع) اِلَّا بَغْضِهِمْ عَلَيَّ وَوَلَدِهِ (ع).

تنها راه شناخت منافقان در زمان حیات پیامبر خدا (ص) بغض و کینه آنها نسبت به علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان بود.^۳

سورة طلاق

سورة «طلاق» شصت و پنجمین سورة قرآن کریم و دارای دوازده آیه می باشد این سورة از سورهای مدنی است و پیامبر گرامی اسلام در ارزش قرائت این سورة فرمود: هر کس این سورة را بخواند بر سنت و سیره من مرده است.^۴

﴿مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۵

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۹۰.

۲. سورة منافقون، آیه ۱.

۳. عیون الاخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۰۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۸۵.

۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۲.

۵. سورة طلاق، آیه های ۲ و ۳.

هرکس تقوای الهی داشته باشد خداوند برای او راه نجات عطا می‌کند و او را از راهی که فکرش نمی‌کند روزی می‌رساند.

اما حسین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

اوصیکم بتقوی الله فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحوله عما يكره الى ما يحب ويرزقه من حيث لا يحتسب.^۱

سوره حدید

سوره «حدید» هفتاد و هفتمین سوره قرآن کریم و دارای بیست و نه آیه می‌باشد این سوره از سوره‌های مدنی است و پیامبر گرامی اسلام در فضل قرائت آن فرموده است: هرکس این سوره را قرائت نماید خداوند نام او را در ردیف مؤمنان به خدا و پیامبرش می‌نویسد.^۲

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۳
آنان که ایمان به خدا و پیامبران او دارند راستگویان شهید نزد خدا محسوب می‌شوند.

امام حسین علیه السلام در تمجید از شیعیان فرمودند:

ما من شيعتنا الا صديق شهيد؛ همه شیعیان ما راستگوی و شهیدند
زید بن ارقم می‌گوید: چگونه آنان شهیدند با آنکه بسیاری از شیعیان شما در بستر می‌میرند؟

حضرت فرمود:

اما تتلو كتاب الله في الحديد.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۰؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۷۷۴؛ مستد الامام

الشهيد، ج ۳، ص ۱۴۵؛ جواهر جواهر اسمان عصمت، ص ۱۶۳.

۲. مجمع البيان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۳. سوره حدید، آیه ۱۹.

آیا کتاب خداوند را در سوره حدید نخوانده‌ای
 ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱
 سپس حضرت فرمود: لو كان الشهداء ليس الأكما تقول لكان الشهداء قليلاً.^۲
 اگر شهیدان آن گونه بودند که تو می‌پنداری بی گمان بسیار کم بودند در حالی که
 در آیه تنها آنها بسیار به شمار آمده است.

سوره نازعات

سوره «نازعات» هفتاد و نهمین سوره قرآن کریم و دارای چهل و شش آیه است.
 این سوره از سوره‌های مکی است و امام صادق (ع) در ثواب قرائت آن فرموده است:
 هر کس این سوره را بخواند نمی‌میرد مگر سیراب و مبعوث نمی‌شود مگر سیراب و به
 بهشت در نمی‌تید مگر سیراب.^۳
 ﴿مَنْ خَالَفَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۴؛ هر که از
 مقام پروردگارش بترسد و هوای نفس را سرکوب کند بهشت جایگاه او باشد.
 امام حسین (ع) در این باره می‌فرمایند:
 لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا.^۵
 روز قیامت هیچ کس در امان نیست مگر آن که در دنیا ترس از خدا را در دل داشته
 باشد.

۱. تفسیر عباسی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مستند الامام الشهدی، ج ۳، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۷۲.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۲۸.

۳. سوره نازعات، آیه ۴۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۵۶؛ سمعة من بلاغة الحسین (ع)،

ص ۱۳۲؛ چهل چراغ آسمان عصمت، ص ۱۴۶.

سورة بروج

سورة «بروج» هشتاد وینجمین سورة قرآن کریم و دارای بیست و دو آیه است این سورة از سورةهای مکی است و در ثواب قرائت آن پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند: هر کس این سورة را در جمعه و هر روز عرفه بخواند در دنیا ده حسنه از حسنات حضرت یونس به او عطا شود.^۱

﴿و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود﴾^۲

قسم به آن که گواه باشد و آن که شهادت داده شود مرگ بر یاران گودال آتش باد.

امام حسین علیه السلام در تفسیر «شاهد» و «مشهود» فرمودند:

«الشاهد» هو جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و «المشهود» يوم القيامة

ثم تلا هذه الآية:

﴿اَنَا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً﴾^۳ و تلا:

﴿ذلك يوم مجموع له الناس ذلك يوم مشهود﴾^۴

: مراد از «شاهد» جدم پیامبر خداست صلی الله علیه و آله و مراد از «مشهود» روز قیامت است

سپس برای اثبات آن این آیه را تلاوت کردند:

بی گمان ما تو را گواه و بشارت دهنده و ترساننده‌ای - به سوی مردم - فرستادیم.

این روزی است که مردم برای حساب جمع گردند و آن روز شهادت است.^۵

سورة شمس

سورة «شمس» نود و یکمین سورة قرآن کریم و دارای پانزده آیه است این سورة از

سورةهای مکی است و در ثواب قرائت آن پیامبر گرامی اسلام فرموده است: هر کس این

۱. مجمع البیان، ج ۵: ص ۴۶۳.

۲. سورة بروج، آیه‌های ۲ و ۳.

۳. سورة احزاب، آیه ۴۵.

۴. سورة هود، آیه ۱۰۳.

۵. مجمع الروايات، ج ۷، ص ۱۳۵؛ مستند الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۱۶۲.

سوره را قرائت کند گویا به تمام موجوداتی که خورشید و ماه بر آن می تابند صدقه داده است.^۱

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا ۝ وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا ۝﴾^۲

قسم به خورشید و گسترش نورش و سوگند به ماه آن گاه که بعد از آن در آید و به روز آن هنگام که جهان را روشن سازد.

«از امام حسین (ع) سؤال شد مراد از «شمس» کیست؟

فرمود: ذلک محمد رسول الله (ص)؛

او محمد پیامبر خدا است که درود خدا بر او و خاندانش باد.

سپس از «قمر» سؤال شد، فرمود:

ذلک علی بن ابی طالب (ع) یتلو محمداً (ص)؛

او علی بن ابی طالب است که جانشین رسول خدا می شود.

از ایشان سوال شد مراد از «النهار» کیست؟

فرمود:

ذلک القائم من آل محمد یملأ الارض قسطاً وعدلاً؛

او قائم آل محمد - مهدی منتظر - است که زمین را پر از عدل و داد می کند».

سورة ضحی

سورة «ضحی» نود و سومین سورة قرآن کریم و دارای یازده آیه است. این سورة از

سوره های مکی است و در فضل قرائت آن پیامبر اسلام فرموده است: هرکس این سورة را

قرائت کند از کسانی که خدا از او خشنود است به شمار می آید و پیامبر گرامی اسلام او را

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۹۶.

۲. سورة شمس، آیة های ۱-۳.

شفاعت می کند و ده برابر افراد یتیم و تهی دست ثواب خواهد برد.^۱

﴿وَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۲

وهرگاه نعمت خدا به تو - ای پیامبر - رسید بازگوی آن را.

از امام حسین علیه السلام سؤال شد مراد از نعمت چیست ؟

فرمودند: اَمْرُهُ اِنْ يَحْدُثْ بِمَا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ دِيْنِهِ.^۳

خداوند فرمان به اوداد که آنچه خداوند از دین و قانون الهی به او عطا کرده - به

مردم - باز گوید.

سورة التوحيد

سورة «التوحيد» صد و دوازدهمین سورة قرآن کریم و دارای چهار آیه می باشد نام

دیگر این سورة «اخلاص» است این سورة از سورة های مکی است و در ثواب قرائت آن

پیامبر گرامی اسلام فرموده است: هرکس این سورة را قرائت کند گویا یک سوم از قرآن را

خوانده است و ده برابر عدد مؤمنان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران برای او

نوشته می گردد.^۴

و الرغبه والسامة والجوع والشبع، تعالى ان يخرج منه شيء وان يتولد منه شيء

كثيف او لطيف .

«و لم يولد» لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الاشياء الكثيفة من

عناصرها كالشيء من الشيء والدابة والنباتات من الأرض والماء من الينابيع والشمار

من الاشجار، ولا كما يخرج الاشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين والسمع من

الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام من اللسان والمعرفة والتمييز من القلب

وكالتار من الحجر.

۱. مجمع البيان، ج ۵، ص ۵۰۳.

۲. سورة فتح، آیه ۱۱.

۳. محاسن، ص ۲۱۸؛ مستند الامام الشهيد، ج ۳، ص ۱۶۲؛ تحف العقول، ص ۱۷۷.

۴. مجمع البيان، ج ۵، ص ۵۶۱.

لا به هو الله الصمد الذى لا من شىء ولا فى شىء، مبدع الاشياء وخالقها ومنشئ الاشياء بقدرته يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد الذى لم يلد ولم يولد، عالم الغيب الشهادة الكبير المتعال ولم يكن له كفواً أحد.^۱

سورة توحيد

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قل هو الله احد * الله الصمد * لم يلد ولم يولد * ولم يكن له كفوا احد﴾

مردم بصره طی نامه‌ای از امام حسین علیه السلام در باره تفسیر کلمه «صمد» سؤال کردند و آن حضرت در جواب آنان نگاشتند.

«بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد علا تخوضوا فى القرآن ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدی رسول الله ﷺ يقول:

«من قال فى القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار.»

وان الله سبحانه قد فسر «الصمد» فقال «الله احد، الله الصمد»

ثم فسر فقال: ﴿لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد﴾

«لم يلد» لم يخرج منه شىء كثيف كالولد وسائر الاشياء الكثيفه التى تخرج من المخلوقين ولا شىء لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنه والنوم والخطرة والهَمّ والحزن والبهجة والضحك والبكاء والخوف والرجاء.

به نام خداوند بخشنده بخشایسگر

بگو - ای پیامبر - شأن چنین است که خداوند یکتاست و بی نیاز می باشد او نه و برای او همتایی نمی باشد.

۱. التوحيد، ص ۹۰: مسند الامام الحسين عليه السلام، ج ۳، ص ۱۹۳: تفسير نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۱۱؛ تفسير البرهان، ج ۴، ص ۵۲۵: بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۳: موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۶۹.

مردم بصره طی نامه‌ای از امام حسین علیّه السلام در باره تفسیر ومعنای کلمه «صمد» در سوره «اخلاص» سوال کردند و آن حضرت در جواب آنان اینگونه نگاشتند:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

بدانید که نباید در قرآن بدون داشتن دانش فهم آن وارد شوید و مجادله کنید و سخنی پیرامون آن به زبان رانید؛ جدم پیامبر گرامی اسلام علیّه السلام می فرمودند:

«هر که در مورد قرآن جاهلانه سخن گوید جایگاه او آتش جهنم باشد.»

بی گمان خداوند متعال خود، کلمه «صمد» را در آیه «الله احد الله الصمد» باجمله

بعد از آن تفسیر نموده است و می فرماید: «نه می زاید و نه زاده گردیده و همتایی ندارد»

«لم یلد» یعنی از او اشیاء مرکب و مادی و آن چیزهایی که از مخلوق زاده و تراوش می کند مثل فرزند و دیگر مادیات از او صادر نشود و همچنین چیزهای غیر مادی متناسب با مادیات مثل نفس دارا نباشد و از او چیزهای متخالف مثل خواب و بیداری و غم و اندوه، خوشحالی و خنده، گریه و ترس و امید، میل و کسالت، گرسنگی و سیری از او صادر یا واقع نمی شود، بزرگ و منزه است خداوند که از او این امور صادر گردد و از او چیزهایی مادی و غیر مادی تولد یابد

«ولم یولد» یعنی او از چیزی تولد نیافته و از موجودی حاصل نگردیده است آن چنان که اشیای مادی از جوهر و اساس خود ساخته و تولد می یابند مثل جنیندگان و درختان از زمین و آب از چشمه ها و میوه ها از درختان متولد می شوند و چنان که اشیای غیر مادی از مراکز و اصل خود صادر و ایجاد می شوند مثل دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بویدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن گفتن از زبان و معرفت و شناخت از قلب و حرارت و شعله وری از سنگ حاصل می شود.

بلکه خداوند آنی است که از چیزی وجود نیافته و در چیزی واقع نگشته بلکه او خالق موجودات و پدید آورنده آنان به قدرت خویش است، موجودات به اراده اش متلاشی

گردند و آنان با علم و حکمت خداوند باقی مانند. این است خدایی که بی نیاز است و نه چیزی از او تولد یابد و نه از چیزی بدست آید او به تمام پنهان و آشکار عالم است، عظیم و بزرگ است و هم تایی ندارد.

امام حسین (ع) در حدیث دیگری در باره معنای «الصمد» فرموده‌اند:

«الصمد الذی لا جوف له، الصمد الذی قد انتهى سؤده والصمد الذی لا یأکل

ولا یشرب والصمد الذی لا ینام والصمد الدائم الذی لم یزل ولا یزل»^۱

«صمد» آنست که وسط و پنهان ندارد «صمد» کسی است که اقتدارش بی نهایت

است «صمد» چیزی است که نه می‌خورد و نه می‌آشامد «صمد» چیزی است که نه

می‌خوابد «صمد» چیزی است که دائم است و هرگز زوال نمی‌پذیرد.

۱. التوحید، ص ۹۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۱؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۲۵؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۳؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۶۹.

منابع

- ۱- اثبات الهداة، محمد بن حسن حر العاملی، چاپخانه علمیه، قم - ایران.
- ۲- الارشاد، الشيخ المفید، مکتبه بصرتی، قم - ایران.
- ۳- امالی شیخ الصدوق، شیخ الصدوق، انتشارات اسلامی، تهران - ایران ۱۳۶۲ ش.
- ۴- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م.
- ۵- بصائر الدرجات، محمد بن حسن فروخ صفار، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم - ایران ۱۴۰۴ هـ.
- ۶- تحف العقول ابو محمد حسن بن علی حرانی، منشورات الشریف الرضی، قم - ایران ۱۳۸۰ ق.
- ۷- تفسیر البرهان، سید هاشم حسینی بحرانی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم - ایران.
- ۸- تفسیر عیاشی، ابو نصر محمد بن مسعود، انتشارات علمیه اسلامی، تهران - ایران.
- ۹- تفسیر فرات کوفی، ابو القاسم فرات بن ابراهیم کوفی، موسسه الطبع والنشر، تهران - ایران ۱۴۱۰ ق.
- ۱۰- تفسیر نور الثقلین، شیخ عبد علی بن جمعه حویزی، موسسه اسماعیلیان، قم - ایران.
- ۱۱- التوحید، شیخ صدوق، مکتبه الصدوق، تهران - ایران ۱۳۹۸ ق.
- ۱۲- جامع الاخبار، محمد بن محمد سبزواری انتشارات مصطفوی، قم - ایران ۱۳۴۱ ش.
- ۱۳- الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۳۶۳ هـ/ش.
- ۱۴- چهل چراغ آسمان عصمت، صفایی بوشهری، انتشارات جامعه القرآن، قم - ایران ۱۳۸۰ ش.
- ۱۵- رجال کشی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی.

- ۱۶ - العوالم، عبد الله بحرانی اصفهانی، مدرسه امام مهدی (عج)، قم - ایران ۱۴۰۵ق/ ۱۳۶۳ش.
- ۱۷ - عیون اخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، کتابفروشی طوس، قم - ایران ۱۳۶۳ش.
- ۱۸ - کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامی.
- ۱۹ - کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس.
- ۲۰ - کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، انتشارات اسلامی، قم - ایران ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۳ش.
- ۲۱ - لمعة من بلاغة الحسين (ع)، سید مصطفی موسوی، مطبعه حدیثه، نجف - عراق ۱۳۸۰ق.
- ۲۲ - مجمع البیان، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، منشورات کتابخانه آیه الله مرعشی، قم - ایران ۱۴۰۷هـ.
- ۲۳ - مجمع الزوائد، نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی، دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ق.
- ۲۴ - محاسن، ابو جعفر احمد بن خالد برقی، مجمع العالمی لاهل البيت، قم - ایران ۱۴۱۶ق.
- ۲۵ - مسند الامام الشهيد، شیخ عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، قم - ایران ۱۳۷۶ش.
- ۲۶ - معانی الاخبار، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران ۱۳۶۱ش.
- ۲۷ - موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، مرکز تحقیقات موسسه باقر العلوم، دار المعروف، قم - ایران ۱۴۱۵ق/ ۱۳۷۳ش.
- ۲۸ - وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.

آموزه‌های مکتب حسینی

حسین محمدی مبارز

مقدمه

هر نوشته‌ای دارای مطلع و متن و مقطع است. اما حقیر کوشیدم که تقریباً هر صفحه این نوشته چنین باشد؛ به طوری که صدر و جوف و ذیل این سخنان، حسین علیه السلام و عشق و نماز است؛ در حالی که مطلع و متن و مقطع قیام و زندگی امام حسین علیه السلام، خدا بود و خدا بود و خدا.

سخن در این وادی بسیار است و توفیق گفتن نیست. از طرفی کم گفتن برای ما ثواب است، چون نمی‌دانیم چه بگوئیم.

با آن که سخن به لطف آب است
کم گفتن هر سخن صواب است

«نظامی»

پس بنده بدین جمله بسنده میکنم که: روی سخنم با عاشقان و دیوانگان است، با عاشقان و دیوانگان خدای حسین علیه السلام.

با این که در نگارش هیچم، ولی به لطف خداوند متعال با دست بسته و قلم شکسته این مقاله را تحریر نمودم.

خورشید خونین

اشارت کرده پیغمبر از این ماه که یعنی ماه پیغمبر (ص) از آن روز به خورشید طبیعت گشته سرور پیمبر (ص) گفته بر آنان حسینم (ع) ولی فانوس احمد (ع) را شکستند که چون در گوش دشمن می زند کوس؟ که چون باشد چراغ ناخدایان به نامش ثبت گشته کشتی نوح حسین بن علی (ع) دریای دُر بود کجا دیدی کنار رود پُر آب در آن جا عَمّه باشد ابر ایمان بجز زینب (ع) که باشد سنبل صبر؟ ولی چشمان زینب (ع) می شود تار پرستار زمین کربلا گفت: چرا شد آسمان هم رنگ لاله؟ چرا دریا به خون غلتیده رویش؟ چرا دید زمین شد آسمانی؟ ندا آمد که عالم شد سیه پوش یقین زهرا دو عالم را ستون است فلک آغوش خود را می کند باز صدا زد محسن (ع) شش ماهه از عرش

در آید نسل خورشید شبانگاه مبدل شد به خورشید شب افروز از آن روزی که شد نور پیمبر (ص) ز من هست و منم از نور عینم چرا خورشید را بر نیزه بستند؟ به تاریکی و ظلمت گشته فانوس؟ چه کس جز او شود کشتی طوفان؟ نشیند نام مولا بر تن و روح چرا بستند رویش آب یک رود؟ بماند غنچه ای بی آب و بی تاب که از دریای صبر آورده باران که گیرد آب کوثر را کند ابر که آمد بر گلوی لاله ای خار «چرا در ظهر عاشورا زمان خفت چه شد ناگه زمین زد زیر ناله؟ خدایا رود خون آمد به سویش؟ چه تیری کرده این مه را کمانی؟! شنیدم نور زهرا (ع) گشته خاموش اگر لب تر کند کُن فیکون است که چون سرباز کوچک کرده پرواز بیا ای اصغر (ع) شش ماهه از فرش

پدر مانند یک مادر کشید آه
 به دور از چشم مادر کرده خاکش
 اگر چشمان عالم پُر شد از اشک
 گرفته دشت خون بوی گل یاس
 زمین از خون پاکش بوده بیمه
 اگر چه مادرش اُم البنین علیها السلام است
 سکنه علیها السلام دیدگانش گشته نم دار
 علمدار خدا دستش جدا شد
 به «هل من ناصر ینصر» خدایا
 صدایی آمد از دریای پر دُر
 که اشکت بوی زهرا علیها السلام کرده ابراز
 هر آن چشمی که بر زهرا علیها السلام شود خون
 زمین لرزان شد و ناگه بجوشید
 یکی خورشید گرمازای زرگون
 اگر شق القمر در آسمان شد
 به روی نیزه خورشیدی فراز است
 و گوید حق و باطل را شناسید
 که ناید روز عاشورای دیگر
 چو حامد منتظر باشم شب و روز
 التَّحْلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى
 أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ علیهم السلام

«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»

گویند خلاق که به دیوانه قلم نیست من گشتم و دیوانه تو کلت علی الله
«حاج رسول خیابانی»

«هر که عاشق خدا شد معشوق مردم می شود» و هر که عاشق حسین شد معشوق
خدا می شود.

همیشه دیده‌اید و یا شنیده‌اید که دریا تشنه رود است. حسین (ع) بن علی رودی
است که متصل به چشمه کوثر است و دریای عظیم تشنگان عاشق، تشنه حسین اند.
حسین نیز تشنه چشمه‌ای است که چشمه کوثر تشنه آن است و آن چشمه
جوشان بی پایان، نور چشم پیغمبر (ص) است؛ یعنی نماز.

عاشقان! با ذهن خود قایقی بسازید و در دریای دل بیندازید تا با شما سخن گویم.
همیشه شنیده‌اید که دریا در هوای طوفانی متلاطم و کشتی در آن هنگام در خطر است و
کشتیان ترسان از طوفان مخوف، حال کشتی حسین را بنگرید که چگونه است! این
کشتی در هوای طوفانی استوار است و نیز ناجی غریق، حتی دریا به کشتی حسین پناه
می آورد و طوفان هم با دیدن آن آرام می گیرد.

کربلا در چشم عاقلان خشک و بی آب بود، ولی در چشم عاشقان دریا بود، دریای
عشق.

کشتی حسین به کربلا رسید و لنگر انداخت. عاشقان سنگر ساختند، دشمنان
تاختند، ولی باختند. می خواستند عشق را شکست دهند، در حالی که عشق، آنها را
شکست داد.

و با دلت و خفت مغلوب عاشقان شدند. فاسقان آب به روی عاشقان بستند، ولی
آبروی خود بردند و چهره یلید یزید را نمایان کردند. در حالی که سیمای حسین (ع)
خورشید تابان شد، حتی نور تابنده حسین از روزه‌های باریک خانه تاریک یزید هم

گذشت و بر چهرهٔ فرزندش تابید و او را بیدار کرد و فرزند یزید یکی از منادیان مظلومیت آن شهید شد.

عجب از عشق! که چه‌ها می‌کند.

همیشه شنیده‌اید و شاید چشیده‌اید که آب دریاها شور هست، ولی دریای حسین علیه السلام شور عشق دارد. همیشه دیده‌اید و یا شنیده‌اید که تمام دریاها روی زمین هست و نمک در آن فراوان، ولی دریای حسین علیه السلام در فلک است و ملک در آن فراوان. گاهی شنیده‌اید که کشتی به گل می‌نشیند و ساحلش، گل است، ولی کشتی حسین به دل می‌نشیند و ساحلش دل است. عرشهٔ اکثر کشتی‌ها از چوب است و مرطوب، ولی عرشهٔ کشتی حسین عرش خداست، خدای محبوب. کشتی حسین بی‌همتا است، زیرا ناخدای آن خداست.

ناخدایان را کیاست اندکی است ناخدای کشتی امکان یکی است
«پروین اعتصامی»

حتماً شنیده‌اید که در کف دریا صدف است و گاهی در آن مروارید، اما در اقیانوس حسین علیه السلام، صدفی است که شرف دارد بر تمام صدفهای سپید، صدفی که هر گاه لب می‌گشود، عقل و هوش می‌رود. در صدف دریا چیزی نیست، جز مروارید ولی در صدف حسین چیزی نیست، جز علی علیه السلام. نگه دارندهٔ مروارید دریا کیست جز انسان؟ نگه دارندهٔ مروارید حسین علیه السلام کیست، جز آن؟ بلی، نگه دارندهٔ علی علیه السلام و راه او خداوند است. وقتی صدف دریا را باز کنیم، صدایی از آن نمی‌آید، اما صدف حسین را که باز کنیم صدای اذان از آن می‌آید.

هر صفت خوبی که در دریای هستی موجود است در حسین علیه السلام بود. او اقیانوس سخای وجود بود. کوفیان می‌گفتند که او محتاج یک رود بود، آیا این گونه بود؟ در حالی که آن رود، مشتاق او بود. رود فرات، تشنهٔ مرد دیگری نیز بود. کسی که ماه روی و نکور روی و

نکو خوی بود. کسی که برای خاندان عشق، شاخه‌ای از گل یاس بود، در دلش سوره ناس، در وفا داری، الماس. برای علف‌های هرزه داس و برای شرم و حیا لباس. آن که بود، جز عباس (ع)؟

عباس (ع) چو لب تشنه روان شد لب آن رود لب‌های تمام چشمه‌ها تشنه او بود
«مؤلف»

شنیده‌اید که در دریای کربلا باطلان و قاتلان جلوه داشتند و روی دریا، مانند خزه‌ها مانع می‌شدند از عبور نور خورشید، ولی عاشقان در زیر دریا می‌درخشیدند، مانند مروارید. چه زیبا سروده:

نا کسی گر از کسی والا نشیند عیب نیست روی دریا خز بریود زیر دریا گوهری
پیغمبر (ص) خدا فرمود:

إِنَّ الْحُسَيْنَ... مَصْبَاحٌ هَدَى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ

«همانا حسین (ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است.»^۱

تمام چراغ‌ها عادی هستند و روشن کننده محفل، ولی چراغ حسین چرایی است هادی و روشن کننده دل. حسین بن علی، الگوی ایثار و شهادت، با عزت در مقابل ذلت ایستاد و سرش، برادرش، اکبرش و اصغرش و یاران وفادارش را از دست داد تا اسلام با عزت زنده شود، ریشه ذلت‌کنده و سوزانده شود، در گوش عالم امر به معروف و نهی از منکر طنین انداز شود، شام شرم‌منده و کوفه سرافکنده گردد، تیغ سخن اسراء بُرنده شود، طوفان بلا بر سر دشمنان، توفنده، عاشورا تا ابد پاینده، و شکوفه‌های درخت نماز پر از خنده شود. چنین هم شد و با آمدن محرم نیز نوری در دل‌ها و منزل‌ها و محفل‌ها روشن می‌شود. با آمدن عاشورا ذوق شاعران و نویسندگان در بوستان و گلستان نظم و نثر می‌شکفت و شور و شوقی در دل عاشقان به پا می‌شود.

محرم گر چه غمناک است و ما در آن عزاداریم ولی خندان که چون بر شاه مردان ما وفا داریم «مؤلف»

اری، وفا داریم و با جان و مال و اموال خود، چون صدف از هدف حسین علیه السلام محافظت می‌کنیم. خود آن حضرت فرمود: «أَجُودُ النَّاسِ مَنْ جَادَ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

سخی‌ترین مردم کسی است که جان و مال خود را در راه خدا ببخشد.^۱
قال الحسين: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَأَ وَ لَأَبْطَرَأَ وَ لَأَمُفِيدَأَ وَ لَأَظَالِمَأَ وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۲؛ من از روی خود خواهی و خوش گذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم، من فقط برای اصلاح در امت جدم از وطن خارج شدم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

پس هدف از قیام امام این بود:

۱- اصلاح امت پیغمبر؛ ۲- امر به معروف و نهی از منکر؛ ۳- تحقق سیره و روش پیغمبر و حیدر.

حسین بن علی به لشکر شقی و نامرد رو کرد و گفت:

«اگر دین ندارید، لااقل آزاد باشید و جوان مرد»

«يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَغَادَةَ فَكُونُوا أَخْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ وَ أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً تَرْغَمُونَ^۳؛ ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید، لااقل در زندگی دنیاتان آزاد مرد باشید و اگر خود را عرب می‌پندارید، به نیاکان خود ببندیشید.»

۱. سازندگیهای اخلاقی، ص ۹۸.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۲.

در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگست
«اقبال لا هوری»

خون حسین (ع) بر زمین ریخت و باطل را از حق گسیخت و احساس گناه را در
وجدان مسلمانان بی وفا بر انگیخت. آه! اختیار قلم را از دست داده‌ام و این قلم است
که دیوانه وار از عشق حسین (ع) به این سوی و آن سوی می‌چرخد و می‌گرید و حرف
دلش را به روی کاغذ برف گونه و سپید می‌آورد. قلم نیز در عزای حسین سیه پوش است و
در عزای حسین (ع) خانه‌ها نیز سیه پوش هست.

خدایا چه رازی است که با آمدن محرم با آمدن بوی عشق، کوی خود را گم می‌کنیم
و سیه پوش و دیوانه وار مدهوش حسین می‌شویم، ما عاشق او هستیم و او عاشق نماز.

امام حسین (ع) و نماز

امام حسین (ع) فرمود:

«إِنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ؛ مَنْ نَمَزَ رَا دُوسْتَ مِي دَارَم.»

نماز رازی است که اگر خود پرستی را رها کنیم بی شک راز خدا پرستی نماز بر ما
آشکار می‌شود.

پیامبر گرامی (ص) فرمود: «الصَّلَاةُ بَرَهَانٌ؛ نَمَاز، دَلِيلُ رُوشَن وَ أَشْكَارِی اِسْت.»^۱

نمازی که دلیل آشکار است کلید جنت پروردگار است
«مؤلف»

در اهمیت به یاد داشتن نماز همین بس که در ظهر عاشورا نماز را در حضور خداوند
رحمان، مرد ایمان، همراه یاران در آن تیر باران به پا داشت.

نماز، سکان کشتی حسین علیه السلام که از جنس طلاست، هیچ گاه کهنه نمی‌شود و ارزشمند است و تازگی دارد. همان گونه که کشتی حسین در حال حرکت است، نماز عشق نیز ما را به حرکت در می‌آورد و برکت می‌آورد و هر چه پیش‌تر می‌رویم، نور نماز بیشتر می‌شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله: «الضَّلَاةُ نُورٌ؛ نماز، نور است.»^۱

نمازی که در آن عشق نباشد، یادی از معشوق هم نیست و ما را به سوی نور سوق نمی‌دهد و در حالت سکون باقی می‌گذارد. و فانی می‌شویم و اگر به نماز با دید کهنگی بنگریم با سستی به نماز می‌ایستیم. و هر گاه با کاهلی و سستی نماز خواندیم، بی‌تردید از کشتی حسین خارج شده‌ایم. کشتی حسین علیه السلام همیشه در حال حرکت است، زیرا روز و شب نمی‌شناسد. حال که قلم چرخید و نام شب از جوهر شبرنگ قلم بیرون آمد، از شب می‌گوییم از شب، از شب عاشورا، چه لَیْلَةُ الْقَدَرِ بود! شوری در خیمه‌ها به پا بود. هر که در گوشه‌ای مشغول معاشقه با معشوق بود و در دریای دلش با قایقی کوچک به پارو زدن مشغول. و قوت هر پارویش ذکر یا حسین علیه السلام بود. در آن شب همه مشغول عبادت بودند. زاله از شب زنده داری جلوه زیبا گرفت جلوه زیبا اگر خواهی ره شب را طلب «راسخ تهرانی»

در آن شب، نوری از خیمه‌ای چشم را نوازش می‌کرد. خوب که دقت می‌کردی نور شمعی بود که می‌سوخت، اما تمام نمی‌شد و صبورانه اشک می‌ریخت در آن تاریکی از روزنه باریکی، نور او، کربلا را روشن کرده بود. آن شمع، هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود و با هیچ آتشی تمام. نه با آتش کین دشمن و نه با خیمه آتش زدن. او شمعی است سوزان اما جاودان. درست است که او با آتش غربت شامیان و کوفیان سوخت، ولی جاودان ماند. شمعی که پروانه‌ها به دورش تا روز حشر می‌چرخند و درس صبر در سوختن را برای

ساختن می آموزند شمع می که با اشک خود، مشک چشم عاشقان حسین (ع) را پُر کرد. شمع می که خُر را دُر کرد. و تشنگی را از کودکان دور. در وصف شمع، باید سوخت تا سخن گفت. آه، آن شمع کیست؟

ساختارش از چیست؟ آری زینب و ساختارش از نماز.

«کربلا در کربلا می ماند اگر زینب (ع) نبود.»

ای عاشقان، اینک به آسمان بنگرید، همیشه شنیده اید و دیده اید که بال پرندگان گاهی اوقات خسته و بسته می شود، اما پرنده ای در آسمان عشق می پرد که از شاخه ای درخت سیب باغ عاشورا به آسمان رفته است و بالش خسته و بسته نمی شود و رسته است و سر دسته ۷۲ پرنده، ولی دل شکسته.

نگاه کنید به اجزای بدن این پرنده، بال راستش عشق و بال چپش عقل، پرهایش به رنگ سبز، در دلش سوره فجر و در سینه اش گل یاس.

او پرنده ای منحصر به فرد و پر از درد، او با تمام پرندگان فرق دارد، پرندگان سر دارند و او سر ندارد. سرش از تن آزاد است و پرواز می کند و در فراز آسمان آواز نماز سر داده که راز پروازش خداست.

قال الصادق (ع): «سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحبان بخوانید، زیرا که آن سوره حسین بن علی است. و در آن رغبت کنید، خدای شما را رحمت کند.»

«ابو اسامه» که در مجلس حضور داشت، پرسید: از چه روی این سوره خاص حسین (ع) باشد؟ فرمودند: آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ» را نشینده ای؟!

جز این نیست که حسین بن علی (ع) را اراده کرده است.

او صاحب نفس آرمیده، خشنود و پسندیده است. و اصحابش از آل محمد (ع) خشنود شونندگان از خدای در روز قیامتند، و او نیز از آنان راضی است.

این سوره خاص حسین بن علی شیعیا نش و شیعیان آل محمد آمده است. هر کس در قرائت آن (سوره فجر) مداومت ورزد، با حسین در درجه اش در بهشت خواهد بود. همانا، خداوند عزیز و حکیم است.^۱

قال الصادق (ع): «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ، قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ (ع) وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ؛ هر که خدا خیر او خواهد، دوستی حسین (ع) و علاقه به زیارت او را در دلش اندازد.»^۲

دوست داشتن حسین (ع) و اهل بیت خوش بختی دارد، اما دوست داشتن غیر حسین (ع) سختی آرد. خواجه عبدالله انصاری گوید:

«دل در خلق میند که خسته شوی، دل در حق بند که رسته شوی»

دوستی با هر که کردم عاقبت قلم شکست تکیه بر دیوار مردم خاک بر پشتم نشست
حال که از جوهر تیره قلم نام خاک بیرون آمد، از خاک می گویم، هر کسی بر روی خاک بنشیند، بر او خاک می نشیند و غمناک می نشیند. اما به پیشانی کسی خاک پاک کربلا نشیند، بر کرسی افلاک می نشیند. صائب تبریزی گوید:

«زیر سقف آسمان خاکی که از روی نیاز می توان مُرد از برایش خاک پاک کربلاست»
هر خاکی تیره و سیاه است، اما در خاک حسین نور ماه است که آن هم در سجده گاه با توفیق الله دیده می شود. همو می گوید:

«در خاک تیره دیدن نور صفا کمال است هر طفل می تواند مه را در آب دیدن»
هیچ مهری نیست که برای همه چیز، کار ساز باشد اما مهر کربلا، برای همه چیز کار ساز است و موجب تأیید نماز.

۱. فضائل الحسین، ص ۴۱ و ۴۲. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۹۶.

۲. همان، کامل الزیارات، ص ۴۲.

همو گوید:

«گر بود مُهر سلیمان چند روزی معتبر تا قیامت سجدگاه خلق مُهر کربلاست.»
حسین بن علی با چشم دل به خدا می نگریست و به آثار خدا پی می برد. اما
دیگران با چشم ظاهر به آثار خدا می نگرند و به وجود خدا پی می برند.

ناخدای عشق

دیگران با دیدن آثار او پی به او ببردند و آیا این بجاست؟
با نگاه از چشم دل بر نور محض پی به مخلوقات حق بردن رواست
درک دریا هم نباشد کار ما غرق در دریای عرفان کار ماست
در عبور از بحر عرفان تا به عرش عشق کشتی هست و عاشق ناخداست
«مولف»

به راستی چرا با حسین (ع) چنین کردند. او که برای مؤمنان ائینه بود، کشتنش جز
کینه چه بود؟

«حافظ»

در زلف چون کمندش ای دل میبج کان جا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
خدایا! آیا توفیق یاری حسین را نداشتم که آن زمان در رکاب او باشم و به «هَلْ مِنْ
نَاصِرٍ يُنْصِرُنِي» او لبیک گویم.

پیوسته به گوشم این ندا می آید گویا زگلوی نی نوا می آید
آواز غریبانه «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» از حنجر سرخ کربلا می آید
آه! تقدیر من این بوده که در این زمان متولد شوم. ای کاش! در کربلا بودم و با آنان
به درجه عظیم شهادت می رسیدم.

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی
«محتشم کاشانی»

امام رضا فرمود (ع): يَا بَنَیَّ شَبِیْبُ، اِنْ سَرَّكَ اَنْ يَكُوْنَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِبَنِیِّ

أَسْتُشْهِدُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»^۱
 ای پسر شیب! اگر خوش داری که برای تو مثل ثواب آنان که با حسین علیه السلام به
 شهادت رسیده‌اند باشد پس هر گاه آن حضرت را یاد کردی بگو: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ
 فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»^۱

نمی‌دانم اسرار این حرکت عظیم چه بوده که سال‌های سال است ذهن تشنه
 عاشقان و عاقلان سیراب این حرکت ناب نمی‌شود. روزی محتشم کاشانی اظهار می‌دارد
 که حضرت فاطمه الزهرا علیه السلام را در خواب دیدم که مرا فرمود: تو که بدین نیکویی مرثیه
 می‌سرایی، چرا در ماتم فرزند من خاموش مانده‌ای؟ از آن روی این مرثیه را ساختم.^۲

بارگاه قدس

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

«مؤمنین اندکند»

حتماً شنیده‌اید که آنان، اندک بودند و کم، شب‌ها همدم هم، روزها مرهم زخم،
 پس چه جای غم. چون آنان کم کم به لحظه دیدار خدای لا شریک، نزدیک می‌شدند.
 قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ
 يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۳

۱. همان، ص ۳۴.

۲. توکب بند محتشم کاشانی، ص ۱۴.

۳. سوره انفال آیه ۶۵.

ای رسول مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما، صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهند شد و اگر صد نفر بوده بر دو هزار نفر کافران غلبه خواهند کرد، زیرا آنها گروهی بی دانش اند.

قال الحسين (ع): «إِنَّ النَّاسَ عبيد الدنيا والدين لعق على سنتهم يحوطونه مآدرت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون؛^۱ همانا مردم زیادی بندگان دنیا و دل باختگان به متاع آن هستند و با دین تا آن حدی بستگی و علاقه دارند که زندگی خوشی داشته باشند، ولی زمانی که با گرفتاری آزمون گردند دین داران در اقلیت قرار خواهند گرفت».

واقعة كربلا صاعقة بلا بود، بر سر اشقیای بزرگ‌ترین حادثه و رخداد، بزرگ‌ترین رویداد و جهاد توسط فرزند عدل و داد در کربلا اتفاق افتاد.

«وَإِنْ تَكُنْ إِلَّا بَدَانُ لِمَوْتٍ أَنْشَأَتْ فَقَتْلُ أَمْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ»^۲
«امام حسین (ع)»

«و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن مرد در راه خدا چه بهتر».

حوادث کربلا قابل قیاس با حوادث دیگر نیست؛ به عنوان مثال: خداوند جلیل به ابراهیم خلیل در مورد فرزندش اسماعیل پیامی داد که او را به جایی برد و جانش بستاند. پس از مدتی، از خداوند پیام آمد که تیغ در نیام رود، اما در آن قیام، امام، کودک تشنه کام را از خیمه‌ها به طرف لشکر سام برد، که پس از چند کلام ناتمام، ناگه تیری از یک خون آشام به کام طفل امام خورد و امام همام، دستش را چو جام، پُر از خون کودک کرد و فرستاد به سوی آسمان روی بام و طفل خوش نام را گام به گام به سوی خاک سیه فام برد و به خاک سپرد. انتقام خون امام (ع) با خداوند است، و السلام.

۱. سازندگی‌های اخلاقی امام حسین (ع)، ص ۶۰.

۲. سیره و سخن پیشوایان، ص ۱۶۷.

او بود خون خداوند و خدایش خون بهاست هیچ کس را در بر حق این جلال و جاه نیست
«صغیر»

رازهای نگفته و نهفته و شکفته کربلا فراوان است، مانند رازهای نهان خداوند
جهان و من در این میان حیران و نادان.

هیچ کس از سر شاه کربلا آگاه نیست هم چنان که هیچ کس آگه ز سر الله نیست^۱
«صغیر»

۱. خلاصه‌ی مقالی از دین اسلام ج ۱، ص ۲۷۰.

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه استاد بهاء الدین خرمشاهی.
۲. الصلاة فی الکتاب و السنة همراه با ترجمه فارسی، محمد محمدی ری شهری، ترجمه عبدالهادی مسعودی. چاپ اول، قم دارالحديث، ۱۳۷۷ -
۳. سازندگیهای اخلاقی امام حسین (ع)، استاد احمدی صابری همدانی، دفتر نشر معارف اسلامی، قم.
۴. فضائل الحسین، علی اکبر تلافی، شرکت نشر و تبلیغ نیک معارف، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۲.
۵. سیره و سخن پیشوایان زندگانی چهارده معصوم (ع) از هر معصوم چهل حدیث، محمد علی کوشا، قم، پارسایان ۱۳۷۶.
۶. دیوان حافظ، شمس الدین محمد ۷۹۲ ق بر اساس نسخه تصحیح شده غنی - قزوینی به کوشش رضا کاکائی دهکردی، تهران، قفوس ۱۳۷۷.
۷. اقبال لاهوری، محمد (۱۸۷۷-۱۹۳۸) گزیده شعرهای اقبال، شهرام رجب زاده، تهران، انتشارات قدیانی ۱۳۷۴
۸. برگزیده ادب فارسی، دوره کاردانی تربیت معلم، منصور استخری، غلامعلی آریا ۱۳۷۳.
۹. پروین اعتصامی شاعره‌ای از تبار روشنایی‌ها، احمد دانشگر، انتشارات حافظ نوین، ۱۳۷۷.
۱۰. ترکیب بند محتشم کاشانی (۱۲ بند) غلامحسین امیر خانی انتشارات انجمن خوشنویسان ایران با همکاری وزارت ارشاد ۱۳۷۶.
۱۱. رسول ترک آزاد شده امام حسین (ع)، محمد حسن سیف اللهی، قم، انتشارات جمکران ۱۳۷۹.
۱۲. مشاعره و نماز، سوسن آروری، انتشارات کارنگ ۱۳۷۷.
۱۳. کتاب خلاصه‌ای از دین اسلام، راجع به اصول دین و متعلقات آن، سید محمد باقر نجفی یزدی چاپ دوو ۲۴ ذی القعدة ۱۳۸۰ هـ

پیش در آمدی برای آشنایی با پیام‌های تربیتی مکتب عاشورا

مشتاق الحلو

مقدمه

بی شک در جهان امروز نیاز اول بشر، تربیت و تزکیه است. در جهانی که قدرتمندترین کشور جهان به خود اجازه داده، ارباب جهان باشد و خود، بزرگ‌ترین نیروی تروریستی را تشکیل می‌دهد، اولین بحران، بحران هویت است نه علم و دانش. بشریت به بیماری سختی دچار شده است که اگر راه درمانی برای او اندیشیده نشود، در فلاکت بیشتری غوطه‌ور خواهد شد. متأسفانه این ابعاد از فرهنگ بشری نه تنها از طرف غیر مسلمانان مغفول باقی مانده، بلکه حتی از طرف مسلمانان نیز مورد بی‌مهری قرار گرفته است.

با توجه به اهمیت این موضوع تلاش شده که در حد بضاعت بی مقدار خود چند سطری در این رابطه با الهام از مدرسه عاشورا تقدیم شود. روشن است که این نوشته در صدد بررسی تمامی پیام‌های تربیتی مکتب عاشورا نیست؛ بلکه جهت رعایت اختصار تنها به برخی از پیام‌های تربیتی که از رفتار حضرت اباعبدالله علیه السلام در آن چند روز دریافت می‌شود؛ اشاره می‌شود. رفتار شخصیت‌های دیگر به ویژه حضرت سیدالساجدین علیه السلام

و حضرت زینب کبری (ع) نیاز به مطالعه جداگانه دارد.

با توجه به این که متن نوشته به شکل بسیار مختصر نوشته شده به جاست که در ابتدای سخن چند اصطلاح که ملاک عمل قرار می گیرند، تعریف شوند.

تربیت، جریانی است منظم و مستمر که هدف آن کمک به رشد جسمانی، روانی، اخلاقی، اجتماعی و شناختی (رشد شخصیت تربیت شدگان) در جهت کسب هنجارهای مورد نظر و نیز کمک به شکوفا شدن استعدادهای آنهاست.

مراد از مبانی تربیت ویژگی های عمومی انسان و جامعه است و به مربی در تعیین اهداف و اصول و روش های تربیتی کمک می کند.

مراد از اصول تربیتی، دستور العمل های کلی است که راهنمای مربی در عمل تربیتی است.

روش های تربیتی، دستور العمل های جزئی تر از اصول است که به مربی کمک می کند تا تغییر لازم را در مربی ایجاد کند.

در مورد رابطه مبانی، اصول و روش ها باید گفت که اصول عموماً با توجه به مبانی استخراج می شوند و روش ها بر اساس اصول تربیتی بیان می شوند.

پس از این مقدمه به روش کار در این نوشته اشاره می شود، در این نوشته چند مبنا از مبانی تربیتی ذکر می شوند و در زیر هر مبنا اصلی از اصولی که می تواند راهنمای مربی در عمل تربیتی در آن زمینه باشد، ذکر می شود و سپس روشی که از سیره ابا عبدالله (ع) استفاده شده که ایشان در آن چند روز حرکت و نهضت خود برای تربیت مردم به کار بسته بودند و شواهد تاریخی آن ذکر می شوند.

مبنای اول: تأثیر اعمال ظاهری بر فکر و نیت

اصل تربیتی: تغییر ظاهر.

روش: تحمیل به نفس.

شاهد تاریخی: خروج از مکه مکرمه جهت جلوگیری از هتک حرمت خون حرام در ایام حرام در مسجد حرام.

روش دیگر: تلقین به نفس (تلقین قولی و فعلی)

شاهد تاریخی: امام حسین علیه السلام تنها با زبان خود، راه اصلاح را برای امت ترسیم نکرد، بلکه با خون و جان خود و خانواده خود پیشتاز حرکت اصلاحی شد، و نیز اولین فردی که از اهل بیت علیهم السلام به میدان رفت حضرت علی اکبر علیه السلام فرزند ارشد امام علیه السلام بود.^۱

مبنای دوم: تأثیر شناخت‌ها و گرایش‌ها بر ظاهر

اصل تربیتی: تحول در بینش‌ها و گرایش‌ها.

روش: اعطای بینش.

شاهد تاریخی: امام علیه السلام با حرکت خود مردم را بیدار و فعال سیاسی کرد و به آنها قدرت و حس نظارت بر اعمال حکومت داد، و نیز به حرکت مسلحانه بر ضد حاکم ظالم رسمیت و مشروعیت داد. قانون شهادت را به مردم فهماند که اصالت است نه استیصال، امتداد است نه پایان، بقاست نه زوال، وجود است نه فنا و ثبات بخشیدن است نه اضمحلال.^۲

امام علیه السلام پیش از خروج از مدینه به محمد حنفیه وصیت می‌کند و وضعیت را برای ایشان و دیگران روشن می‌کند: «وإني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي عليه السلام أريد أن أمر بالمعروف وأنهى عن المنكر و أسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب عليه السلام»^۳

امام علیه السلام از مکه مکرمه به سران بصره نامه می‌نویسد و وضعیت امت اسلامی را

۱. عبدالرزاق المقرم، مقتل الحسين عليه السلام، ط ۵، (بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۹ هـ. ق)، ص ۲۵۵.

۲. مکی قاسم البغدادی، موسوعة الثقافة الاستشهادية (الشهادة تأصيل لا إسئصال، (بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۳)، ص ۵۴۰.

۳. المقرم، همان، ص ۱۳۹.

برای آنها تبیین می‌کند و وظیفه شان را برایشان روشن می‌کند.^۱
در راه خود از مکه به کوفه در منطقه «التنعیم» امام با مردم برخورد کرد و آنها را روشن ساخت و دعوت کرد که به او ملحق شوند.^۲

امام (ع) در جمع لشکریان حر بن یزید ریاحی سخنرانی ایراد فرمود و سپس نماز جماعت اقامه کرد و پس از آن دوباره سخنرانی کرد و در منطقه «البیضه» بار دیگر برای آنها سخنرانی کرد و وضعیت را به طور کامل روشن فرمود.^۳

صبح روز عاشورا امام (ع) برای لشکر ابن زیاد سخنرانی ایراد فرمود، تا هم آنها را از عذاب خدا بیم دهد و هم آگاه سازد که بر چه عملی اقدام می‌کنند و با چه کسی جنگ می‌کنند.^۴

امام (ع) در آخرین باری که ابن سعد را خواند به او فرمود: که به ملک ری نخواهد رسید.^۵

امام (ع) بعد هر کدام از اصحاب که قصد مبارزه داشت قوت قلب می‌داد و به حسن عاقبت اطمینان می‌داد تا با ضمیری آرام و عزمی راسخ به مبارزه بشتابند. و معنای واقعی زندگی را به آنها می‌فهماند که اگر عقیده و جهاد نباشد، هیچ ارزشی ندارد.^۶

مبنای سوم: ظهور تدریجی شاکله

اصل تربیتی: مربی با وادار کردن متربی به مداومت و محافظت بر اعمال می‌تواند در او شاکله ایجاد کند.

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. همان، ص ۱۸۴ و ص ۱۸۳.

۴. همان، ص ۲۲۷.

۵. همان، ص ۲۳۵.

۶. البغدادی، موسوعة الثقافة الإسلامية، ص ۱۸۳.

روش: فریضه سازی مانند پای بندی به عهد و پیمان.

شاهد تاریخی: در منطقه «العذیب»، طرما بن عدي الطائي به امام عرض کرد که کوفه علیه شما شده، به سوی آنها نرو و با ما بیا و من ضمانت می‌کنم که بیست هزار شمشیر طائی برای شماست. امام علیه السلام پس از تشکر فرمود: (میان ما و این قوم عهد و پیمانی است، و نمی‌توانیم منصرف شویم...)¹

معنای چهارم: تأثیر شرایط بر انسان

اصل تربیتی: اصلاح و تغییر شرایط.

روش اسوه سازی: یکی از نتایج حرکت امام علیه السلام ساخته شدن الگوی بزرگ آزادی برای مردم در تمام عصور است. امام علیه السلام خطاب به ارتش فرمود: «نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم و لکم فی اسوه»².

روش دیگر: زمینه سازی: حرکت امام علیه السلام موجب احساس گناه در هر مسلمانی شد که می‌توانست او را یاری دهد و نکرد؛ به ویژه افرادی که با امام پیمان بسته بودند.³

زمینه سازی: امام حسین علیه السلام در شب هشتم دنبال ابن سعد فرستاد تا شبانه با او دیدار کند شاید علت انتخاب شب اثر معنوی است که این زمان بر روح انسان می‌گذارد. و از سوی دیگر ابن سعد با مشاهده کثرت لشکریان خود به آنها مغرور نشود. امام در این ملاقات از دو حربه تهدید و ترغیب استفاده کرد تا ضمیر حفته او را بیدار کند. قرائن نشان می‌دهد که ابن سعد متزلزل شد. چرا که در نامه‌ای که به ابن زیاد فرستاد به دروغ در آن نوشت که امام حاضر به بیعت با یزید می‌باشد. در حالی که اساس حرکت امام علیه السلام به خاطر بیعت نکردن با یزید بود. تمام برخوردها و فرمایشات امام علیه السلام پیش و پس از این دیدار هم

۱. المقدم، همان، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. البغدادي، موسوعة الثقافة الاستشهادية، ص ۵۰۳.

این را نشان می‌دهد، ولی ابن سعد چون می‌خواست درگیری صورت نگیرد و از سوی دیگر ملک ری را از دست ندهد، به این حيله متوسل شد.^۱

مبنای پنجم: امکان مقاومت انسان در برابر شرایط و تأثیرگذاری بر آنها
اصل تربیتی: افزایش مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط و به عبارت دیگر افزایش مسئولیت پذیری.

روش: اعطای بینش.

شاهد تاریخی: امام (ع) با حرکت خود حقیقت دستگاه را برای مردم کشف کرد. و درس استقامت، امکان تغییر و قدرت اراده و اختیار به مردم داد، چرا که در هر جای حرکت خود می‌توانست با بیعت کردن، مسئله را خاتمه دهد ولی بنی امیه از این بیعت برای تحریف دین و توجیه اعمال خود استفاده می‌کردند.

مبنای ششم: احساس و گرایش انسان نسبت به اشیای اطراف خود
و جهان خارج از او یکسان نیست
اصل تربیتی: فضل و احسان.

روش: مبالغه در پاداش.

شاهد تاریخی: هنگامی که خبر شهادت مسلم بن عقیل (ع) و هانی بن عروه به او رسید، عبد الله بن مسلم اسدی و منذر اسدی به امام (ع) اصرار کردند که باز گردد. فرزندان عقیل برخاستند و گفتند که باز نمی‌گردند، مگر آن که انتقام خویش را بگیرند و یا به سرنوشت برادرشان دچار شوند. امام (ع) به آنها نگریست و فرمود در زندگی پس از اینها خیری نیست.^۲ امام (ع) چنان کریمانه با اطرافیان برخورد می‌کرد که حتی ارتش و اسبان

۱. المقوم، مقتل الحسين (ع)، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۵.

۲. المقوم، مقتل الحسين (ع)، ص ۱۷۸.

حربن یزید ریاحی را سیراب فرمود.^۱

اصل تربیتی: آراستگی

روش: از بین بردن عوامل جاذبه.

شاهد تاریخی: امام علی (ع) لباسی طلبید که کسی به آن طمع نکند و پس از شهادت

سلب نشود.

مبنای هفتم: تفاوت قدرت جسمی و شناختی و عاطفی انسان‌ها

اصل تربیتی: تکلیف به اندازه توانایی.

روش: عدم توقع و انتظار از اشخاص بیش از حد توانایی و قدرت آنها.

شاهد تاریخی: امام علی (ع) پیش از خروج از مدینه در وصیت خود به محمد حنفیه

فرمود: «فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ومن رد علي هذا اصبر حتى يقضى الله

بیني و بین القوم و هو خير الحاكمين».^۲

و نیز در خطبه خود در مکه مکرمه، پیش از حرکت به سمت کوفه فرمود: «ألا من

كان فينا با ذلاً مهجته موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فاني راحل مصباحاً

انشاء الله»^۳ و یا در شب عاشورا از اصحاب می‌خواهد که از تاریکی شب استفاده کرده و به

نزد خانواده‌های خود بازگردند.

مبنای هشتم: ترکیبی بودن طبیعت انسان

اصل تربیتی: باید به انسان فرصت داد انگیزه‌های حقیقی خود را بروز دهد.

روش: عجله نکردن و اطمینان حاصل کردن از امور.

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۶۶.

شاهد تاریخی: پس از رسیدن نامه هایی از کوفه، امام (ع) برای آنها نامه نوشت و پسر عموی خود را برای بررسی اوضاع روانه کوفه ساخت.^۱

اصل تربیتی: از گرایش های متفاوت انسان باید در تربیت استفاده کرد. روش: استفاده از علقه های قبیله ای.

شاهد تاریخی: امام (ع) در منطقه قصر بنی مقاتل چادر عبیدالله بن الحر الجعفی را دید، حجاج بن مسروق جعفی را به سوی او فرستاد، تا او را دعوت کند. و نیز به زهیر بن قین و بریر بن خضیر اجازه داد که برای لشکریان سخنرانی کنند، تا از نفوذ آنها برای هدایت لشکر ابن زیاد استفاده شود.^۲

امام در سخنرانی برای لشکریان، آنها را مورد ملامت قرار می داد، دین و آداب قبیله ای را به آنها یاد آوری می کرد و حتی فرزند خردسال خود را جلوی آنها آورد تا زشتی کارشان را با چشم خود ببینند و متأثر شوند.

مبنای نهم: بهره مندی انسان از نیرویی شگفت آور عقل

اصل تربیتی: اعطای بینش (تعلیم حکمت).

شاهد تاریخی: امام (ع) برای این که مردم حقیقت درخواست خود را بفهمند و متوجه باشند که به چه کاری اقدام می کنند، و از روی آگاهی عمل کنند، معنی امام را در نامه خود برای آنها تبیین می کند: «فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب والّاخذ بالقسط والدائن بالحق والحابس نفسه على ذات الله».^۳

امام به ابو هرّه اسدی فرمود: «انّ بني امیّه اخذوا مالي فصبرت، و شتموا عرضي فصبرت و طلبوا دمي فهریت»^۴ بنی امیه مال من را بردند، صبر کردم، ناموس مرا دشنام دادند، صبر کردم، خون مرا خواستند پس گریختم».

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ۲۳۲ و ص ۲۳۰ و ص ۲۱۳.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. همان، ص ۱۷۰.

مبنای دهم: محدودیت‌های انسان (ضعف و ناتوانی، آزمندی و شتابزدگی)

اصل تربیتی: تقویت و تحریش.

شاهد تاریخی: امام علیه السلام با حرکت خود پندهای ترس و وحشت و رعب حاکم بر

امت را پاره کرد و روحیه استقامت را در آنها زنده کرد.

اصل تربیتی: سهولت در تکلیف و مسامحه و مدارا.

شاهد تاریخی: در منطقه «زباله» خبر شهادت عبدالله بن یقطر به امام رسید و

امام به اطلاع همراهیان رساند و اجازه انصراف به آنها داد.^۱

اصل تربیتی: تقویت و روحیه دادن به افراد.

شاهد تاریخی: در شب عاشورا امام علیه السلام با زنان اهل بیت صحبت کرد و به آنها

دلداری داد و آنها را آماده فجایع ساخت و از آنها خواست که طبق رسم زنانه شیون و

زاری نکنند و در مقابل دشمن از خود ضعف نشان ندهند.^۲

مبنای یازدهم: انسان عبد خداوند متعال است

اصل تربیتی: تعبد و پرستش.

شاهد تاریخی: در تاریخ آمده که تحت تأثیر عبادت امام و اصحاب ایشان، سی و

دو نفر از لشکر ابن سعد متأثر شده و به امام پیوستند.^۳ همچنین تحت تأثیر همین

عبادت، عزم اصحاب امام راسخ‌تر شد و خانواده و فرزندان آنها برای ادامه راه آماده‌تر

شدند. هنگامی که لشکر ابن سعد در روز نهم به سمت خیمه‌ها حرکت کرد، امام علیه السلام از آنها

خواست که یک شب به او مهلت بدهند تا عبادت خدا را به جا آورد.^۴ شاید امام علیه السلام

می‌خواست حس عبادت و نیایش و خداپرستی را در برخی از لشکریان ابن سعد زنده کند.

۱. همان، ص ۱۸۰.

۲. المقدم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۱۸.

۳. همان، ص ۲۱۲.

۴. همان، ص ۲۱۱.

امام وسط کارزار نیز هنگام ظهر نماز را به جا آورد.^۱

هنگامی که حر مانع پیاده شدن امام در یک منطقه مناسب و آب دار شد، زهیر بن قین از امام خواست که جنگ را پیش از رسیدن نیروهای کمکی برای آنها، آغاز کنند.

اما امام فرمود: جنگ را با آنها آغاز نمی‌کنیم. شاید امام می‌خواست به آنها فرصت بیدار شدن وجدان خفته و حس خداپرستی بدهد چنانچه حر این فرصت را بدست آورد.^۲

روش تربیتی: استغاثه

شاهد تاریخی: امام (ع) به خدای خویش استغاثه کرد و فرمود که کسی ما را یاری نمی‌دهد. همین استغاثه موجب بیدار شدن وجدان دو نفر از ارتش ابن سعد شد، که بر لشکر ابن سعد حمله ور شدند تا به شهادت رسیدند.^۳

روش: تحریک غیرت دینی.

شاهد تاریخی: امام (ع) در خطاب به ارتش حر فرمود: «فانا الحسين بن علي وابن فاطمه بنت رسول الله (ص)». ^۴

نتیجه

پس از این مطالعه سریع سیره امام حسین (ع) در چند روز منتهی به عاشورا شاهد شدیم که از رفتار و گفتار امام (ع) می‌توان درس‌های تربیتی بسیاری برای تربیت دوستان و دشمنان استفاده کرد، از جمله آنها این که: اعمال ظاهری بر فکر و نیت اثر می‌گذارد، شناخت‌ها و گرایش‌ها بر ظاهر انسان تأثیر می‌گذارد، شاکله انسان به طور جدی ظاهر می‌شود، شرایط بر انسان اثر می‌گذارد، انسان می‌تواند در برابر شرایط مقاومت کند و حتی بر آنها اثر گذارد، احساس و گرایش انسان نسبت به اشیای اطراف خود و جهان خارج

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۱۹۱.

۳. همان، ص ۲۴۰.

۴. همان، ص ۱۸۴.

یکسان نیست، قدرت جسمی و شناختی و عاطفی انسان‌ها با هم متفاوت است، و نیز یک فرد در طول زندگی دارای قدرت جسمی، شناختی و عاطفی متفاوت است. طبیعت انسان ترکیبی است. انسان دارای نیرویی شگفت آور به نام «عقل» است که با آن می‌توان خیلی از مشکلات او را حل کرد، انسان دچار محدودیت‌هایی مانند ضعف و ناتوانی و آزمندی و شتابزدگی می‌باشد. انسان عبد خداوند است و حس خدا پرستی و حقیقت جویی دارد...

منابع

- ۱- البغدادی، مکی قاسم، موسوعة الثقافة الاستشهادية (الشهادة تأصيل لا استتصال)، بیروت: الدار الاسلامیه، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۲- المقزّم، عبد الرزّاق. مقتل الحسين علیه السلام، ط ۵، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۹ ه. ق.

نماز و آموزه‌های مکتب عاشورایی امام حسین

جمیله فرجی

روح الله فرجی

عاشورا از آن واژه‌هایی است که نمی‌توان برایش، واژه مترادف و هم معنایی نوشت. اگر بگوییم عاشورا زیباترین و با مفهوم‌ترین تابلوی هستی است، سخنی به گراف نگفته‌ایم، زیرا در هیچ تابلویی و در هیچ دورانی، این همه مفاهیم، به طور فشرده و کامل و زیبا در کنار هم و در یک جا گرد هم نیامده است.

در این تابلو در میدان جنگ در حساس‌ترین لحظه‌های تاریخ، امام و یارانش زیباترین تصویر تاریخ را در نماز ظهر عاشورای خود آفریدند.

نماز ظهر عاشورا، نیایش سرخی است سرشار از رمز و راز، و کهکشانی است از زیبایی و معنا.

کربلا و عاشورا کلاس درس فراگیر و تکرار ناشدنی است که می‌توان تا ابد آن را مایه و دست مایه پرورش نسل‌ها قرار داد. ولی سوگ مندانه باید گفت: «عاشورا، چون امامان مظلوم شده است».

و اگر امروز در تار و پود جهان و خاصه کشورهای اسلامی با مشکلات متعدد و معنوی روبه رو هستیم همه و همه به خاطر دور افتادن از روحیه عزت و افتخار حسینی است.

شرایط سیاسی اجتماعی ضرورت رجوع به روحیه عزت و افتخار جهت رسیدن به سعادت اجتناب ناپذیر می نماید. لذا در این مقال به بررسی چند علت از علل عاشورای حسینی می پردازیم.

عوامل به وجود آمدن عاشورا

الف: عصر امام حسین (ع) عصری است که اندیشه ها فلج و شخصیت ها فروخته شده اند و وفاداران و مردان واقعی تنها، یا گوشه نشین اند، مردمان جامعه - اعم از جوانان و پیران - مایوس یا منحرف گشته اند، اعوان و انصار پیامبر (ص) و علی (ع) و یاران حقیقی اسلام یا در، گذشته شهید شده یا توسط حکومت جابرانه خفه و خاموش شده و گاه خریده شده اند و بالاخره عصری بود همچون نیمه شبی که نه تنها قصد نداشت صبح شود، بلکه دستگاه حاکم وضعیت را به سوی اوضاعی وخیم تر و بحرانی تر پیش می برد.

هیچ کس نمی خواست یا نمی توانست فریاد اعتراض را از این وضعیت در دهد و آنهایی هم که می خواستند کوچک ترین حرکتی کنند و پایگاهی از حقیقت بر افرارزند حکومت سیاه آنان را در هم شکسته و ویران می کرد؛ حکومتی که رگ های حیاتی اش وابسته به فساد و می گساری و خوش گذرانی بود. در چنین مقطعی امام حسین (ع) به عنوان وارث و یادگار امامت و به عنوان یک رهبر الهی، ساکت بودن خود را برابر می دانند با تبدیل شدن دین الهی «فقط» به یک نام و آن، سرپوش برای تمام مفاسد و جلوه دادن جنایت ها و به هدر رفتن تمام کوشش هایی که جدش پیامبر (ص)، پدرش علی (ع) و برادرش امام حسن (ع) و سایرین برای دین نموده بودند.

«مسئولیت پذیری» امام (ع) را بر آن داشته بود تا در برابر قبضه قدرت و حکومت که حق مسلم سیدالشهدا بود و به وسیله حاکم ستمگر زمان تسخیر شده و خود را در پناه فریبنده‌ترین جامعه تقوا و توحید و ریاکاری برار یکه سلطنت و قدرت تحکیم نموده بود، به پا خیزد و این در حالی بود که امام (ع) از جهت سلاح و سرباز برای مقابله دارای هیچ‌گونه امکاناتی نبود و از قدرت جدش و پدر و برادرش؛ یعنی حکومت اسلام و جبهه حقیقت و عدالت حتی یک شمشیر یا یک سرباز نمانده بود، در عوض بنی امیه پایگاه‌های اجتماعی را فتح کرده بود با این وجود، برای امام (ع) مسئولیت ایمانی و آگاهی، بالاتر از هر وضعی بود و «نتوانستن او را از بایستن معاف نمی‌کرد».

بنابراین از مدینه خارج و به مکه آمد و آن جا رو به تمام حاجیان می‌فرماید:

«من به سوی مرگ می‌روم» و از مکه خارج و به طرف کوفه به راه افتاد و در واقع به سوی آن حادثه عظیم رهسپار گشت.

امام حسین (ع) با ترک طواف و عزم به سوی میدان نبرد پیام بزرگ «تأسیس حکومت الهی» را به جهانیان، به خصوص کشورهای استعمارزده امروزی می‌رساند که در غیر این صورت چرخیدن به دور کعبه یا چرخیدن به دور بت خانه یکسان خواهد بود.

پس حسین (ع) عاشورا را میراث ماندگار خویش ساخت تا فریاد اعتراض خود را از وضعیت حاکم به گوش همگان برساند، تا به نام دین مفسده بازی نشود و دین خدا با برتری سرخی خون بر سیاهی شمشیر پیروز شود.

ب) در پاسخ به این که چرا امام حسین (ع) جنگ نمود و امام حسن (ع) صلح را برگزید؟ باید گفت:

امام حسین (ع) در مقام یک امام معصوم که از هر گونه خطا و اشتباه مصون است می‌داند که تن دادن به صلح، امضا و تثبیت عملکردها و کارکردهای حکومت زمان،

برابری با زوال اسلام و ارزش‌های اسلامی در سایه پیرایه‌های زهد ریایی به صورت فساد و تجاوز آشکار می‌باشد. لذا اگر چه نه سپاه دارد و نه سلاح، اما نتوانستن او را از بایستن معاف نمی‌کند.

می‌داند که صلح تماماً شر و نابودی در پی خواهد داشت و قیامش به همان اندازه می‌تواند برای اسلام حیاتی و مهم باشد که صلح برادرش آن را نجات بخشد و علت این امر تغییر کردن شرایط و اوضاع زمانه بود.

در تفاوت این دو روش باید یادآور شد که موقعیت سیاسی امام حسن با امام حسین (ع) به تبع شرایط بعدی تغییر کرده بود؛

به بیان روشن‌تر امام حسین (ع) در مسند «خلافت» به عنوان وارث حکومت علی (ع) به مقابله با نیروهای طاغی برخاست، حال آن که موضع امام حسین (ع) یک «معترض» در مقابل حکومت موجود بود و درست در نقطه مقابل روش امام حسن قرار داشت. پس شرایط کاملاً متفاوت بود و راهی جز مبارزه نبود.

ج) امام حسین (ع) می‌داند که صلح با یزید، به معنای بیعت با اوست، نه صلح نامه‌ای که شرایطش را امام (ع) بنویسد. بیعت با یک جوان شهوت پرست که به صورت علنی مست می‌نمود.

امام حسین (ع) بسیار روشن می‌دانستند که گذشته از همه مفاصد یزید دو مفسده مهم در بیعت با یزید وجود دارد که در مورد معاویه و صلح امام حسن (ع) وجود نداشت: یکی این که بیعت با یزید، تثبیت خلافت موروثی از طرف امام حسین (ع) بود؛ یعنی مسئله فرد مطرح نبود، مسئله خلافت موروثی مطرح بود.

مفسده دوم، مربوط به شخصیت خاص یزید بود که وضع آن زمان را از هر زمان دیگر متمایز می‌نمود.

او نه تنها فردی فاسق و فاجر بود، بلکه متظاهر و مبتنی بر فسق بود و شایستگی سیاسی هم نداشت؛ حال آن که معاویه و بسیاری از خلفای بنی عباس هم، مردمان فاسق و فاجری بودند ولی یک مطلب را کاملاً درک می‌کردند و آن این که می‌فهمیدند اگر بخواهند ملک و قدرتشان باقی بماند، باید تا حدودی مصالح اسلامی و شئون اسلامی را رعایت کنند. همچنین این را درک می‌کردند که اگر اسلام نباشد آنها هم نخواهند بود، ولی یزید این شعور را نداشت آدم متهتکی بود، و به مردم و اسلام و حدود آن بی‌اعتنایی می‌نمود.

ما و عاشورا در صحنه سیاسی

اگر حضرت امام حسین (ع) در راه پیمان خویش با خدا از هیچ دارایی حتی خانواده‌اش دریغ ندارد، پس چرا ما باید حتی در مسائل دینی و شرعی چون نماز، زکات، خمس و غیره کوتاهی کنیم.

مگر نه این که دین خدا و جامعه اسلامی پابرجا نمی‌شود، جز در سایه مردان و زنان پاک و فداکار که دستورات اسلام و اوامر الهی را احیا می‌کنند.

در رأس اهداف نهضت حسینی (ع) باید از «اقامه عدل» یاد کرد. امری که بزرگ‌ترین هدف انبیا بوده است: «لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط».

مقام معظم رهبری در تفسیر این آیه معتقدند که انزال کتاب‌های الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نهادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برداشته شود.

لذا رویکرد عدالت خواهانه و سمت‌گیری «اصلاح طلبانه» حرکت امام حسین (ع) با شرایط کنونی جامعه امروز ما مشابهت‌هایی دارد.

امام حسین (ع) فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي»

نهضت احيا گری و بازگشت به اسلام ناب محمدی (ص) سر لوحه حرکت اصلاحی امام حسین (ع) بود.

امروز در جامعه ما سخن از «قرائت‌های متعدد» و «اصلاحات» بر سر زبان‌هاست. امری که یکی از پایه‌های شکل‌گیری نهضت اباعبدالله الحسین (ع) بود. امام حسین (ع) اصلاحات را تعریف کرد و برای آن راهکار ارائه نمود.

مبارزه با رویکردی که خاندان بنی امیه طی آن «امامت» را به «سلطنت» تبدیل کرده بودند و با عنوان قرائت‌های مختلف و نمادهای متعدد، نماد راستین اسلام ناب محمدی (ص) - که وجود مبارک اباعبدالله الحسین (ع) بود - را اهتمام ویژه‌ای به خرج داده بودند تا به حاشیه برانند.

لذا امام حسین (ع) نهضت افشاگرانه و روشن‌گرانه خود را بر علیه یزید و سلطنت بنی امیه بر پا کرد و برای شفاف‌سازی مرز میان حق و باطل فرمود: «مثلی لا یبایع مثله». او با عدم تمکین از بیعت با یزید فریاد ماندگار در تاریخ را برآورد که «هی‌هات منا الذلة».

بدین سان حرکت عزت بخش و افتخار آفرین خود را که نمادی از اقتدار، ایستادگی و حق‌باوری بود، برای همیشه تاریخ به جهانیان آموخت.

سوگ‌مندانه باید گفت که امروزه در کشور جریان‌های سیاسی و نحله‌های فکری که در صدد احیای تفکر امثال یزید در استقرار سلطنت باشند، هستند.

این به ظاهر مدعیان روشن‌فکری که به جامعه نخبگان و روشن‌فکران متعهد کشور خیانت می‌کنند، بر این باورند که «حکومت دینی» با شرایط و اقتضائات کنونی دنیا سازگار نیست. لذا باید در راستای «جهانی شدن» ما نیز «سکولاریسم» را در جامعه مستقر کنیم.

برخی به ظاهر از این مدعیان اصلاح‌طلبی و مردم‌سالاری بر این باورند که اصلاحات بر اساس قرائت آنها ذوب شدن در سیطره استکباری است که امروزه «جهانی شدن» مترادف آن است. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که باید برای چنین کاری ساز و کار مناسب طراحی کرد و لذا دین، باید از صحنه اجتماعی رخت بر بندد و «دین فردی» و یا «دین حداقلی» جای‌گزین آن شود و از عرصه حکومت، جامعه و سیاست «دین زدایی» گردد.

«دشمن‌شناسی» یکی از مولفه‌های بزرگ نهضت حسین (ع) بود. امروزه در جامعه ما جریان‌هایی هستند و متأسفانه، کسانی که به دلیل اهمال و مسامحه برخی مسئولان و نهادها، در ارکان نظام نفوذ کرده‌اند و سخن از وجود دشمن خارجی را «توهم توطئه» می‌پندارند.

«دنیاگرایی خواص» یکی از بسترهای مهم شکل‌گیری نهضت امام حسین (ع) که منجر به شهادت امام (ع) گردید.

«خواص» با قرار دادن موقعیت‌های سیاسی - اجتماعی ویژه به خود و بعضاً با مباحثات پیشینه مبارزاتی خود در گذشته «خواهان امتیاز ویژه» از حکومت بودند. دنیاطلبی و اشرافی‌گری آنان از یک سو و نیاز به «گلادیاتورهای بزرگ» برای حضور در «بزنگاه‌های تاریخ» داشت، موجب شد که بسیاری از «خواص» ابتدا به نهضت امام حسین (ع) بپردازند و او را از این کار بازدارند.

آن‌گاه که این حربه مؤثر نیفتاد، برای رسیدن به ثروت، مقام و شهرت برای قرار گرفتن در اردوگاه باطل از یک‌دیگر سبقت می‌گرفتند.

برخی برای اثبات مراتب جان‌نثاری بیشتر به یزید در پرتاب تیر به خیمه سالار شهیدان، خود پیشگام شدند.

شرایط امروزی ما اگر نه همه مولفه‌ها، بسترها، زمینه‌های نهضت حسینی (ع) را

دارا نمی‌باشد، اما در مواردی مشابهت فراوان دارد.

امروز مشاهده می‌گردد که اپوزیسیون ضد انقلاب، منافقین، سلطنت طلبان خارج نشین همراه با استکبار جهانی و در رأس آن آمریکای جنایت‌کار «تمامیت ارضی»، «کیان»، «هویت»، «آرمان‌ها» و «انقلاب، نظام، امام و رهبری» را نشانه گرفته‌اند. و با به کارگیری بنگاه‌های سخن پراکنی و با تکیه بر امپراتوری رسانه‌ای خود، بسیج گسترده‌ای برای «خاموش کردن صدای حق» می‌باشند.

صد افسوس که غافلان و مرعوبان داخلی نیز در یک هم‌گرایی حیرت آور در اردوگاه دشمن قرار گرفته‌اند و هزاران افسوس که باز «خواص» و آن هم از نوع «گلادیاتورها» در این صف نقش آفرینی می‌کنند.

در شرایطی که مبارزه اقتصادی، رانت خواری و مقابله با تبعیض، فساد و فقر با تحقق هدف بزرگ «عدالت» به عنوان رویکرد عصر سوّم انقلاب اسلامی نور امیدی را در دل همگان برافروخته است. باز همین خواص هستند که به صورت مختلف در کار و راه این کار بزرگ مانع تراشی می‌کنند و برخی از آن به عنوان «بازی» و «شوخی» یاد می‌نمایند.

امروز کسانی از «حاکمیت دوگانه» در ساختار حکومتی ایران سخن می‌گویند و لزوم عبور از هر آن چه که مانع باشد را بیان می‌کنند، ایشان همان کسانی هستند که با نظریه «فتح سنگر به سنگر»، «فشار از پایین و چانه زنی از بالا» به انحصارطلبی روی آوردند و پس از آن که بازار شعارهای آنها رو به خاموشی گرایید عبور از «خاتمی»، «عبور از قانون اساسی» و امروز «عبور از نظام» را در قالب نظر به حاکمیت دوگانه تنوریزه می‌کنند.

این همان اقدامی است که موجب خوشحالی آمریکا و سردمداران کاخ سفید گردید و خانم آلبرایت وزیر خارجه اسبق آمریکا گفت: «شاگردان خوب من اصلاحات را در

ایران دنبال می‌کنند».

برای جلوگیری از این گونه انحراف‌ها باید گفت عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» را به عنوان یک فریضه الهی باید زنده کرد و با دنیاگرایی خواص به شدت مقابله نمود و هیچ گونه سازش و مسامحه‌ای را در این مسیر نپذیرفت.

احیای امر به معروف و نهی از منکر

چه بسیار درس مهمی که شاید بزرگ‌ترین کلید نجات جامعه ما باشد. اگر خاندان بنی امیه در تبلیغات خود، خویش را از خاندان رسول خدا قلمداد کرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده بودند و حسین (ع) با قیام خویش با محوریت امر به معروف و نهی از منکر، همه این توطئه‌ها را به هم ریخت و اسلام اموی را از اسلام ناب محمدی جدا ساخت.

اکنون نیز ما باید همان طریق را بیماییم، اگر تبلیغات استعمار و اجانب می‌کوشد تا اسلام را به عنوان روش‌ها و حرف‌های متفاوت از صحنه زندگی‌ها خارج کند، اگر می‌کوشد تا مسیر افکار را از مسیر اسلام منحرف سازد.

باید با سلاح «امر به معروف و نهی از منکر» به مقابله آن رفت، برای نجات دین و وطن اسلامی.

نماز در فرهنگ عاشورا

بدون شک امام حسین (ع) می‌توانست نماز ظهر را به صورت فرادا و در خیمه خود بخواند، اما پیش روی دشمن نماز امام حسین (ع) در ظهر عاشورا غیر از جنبه معنوی، دارای بعد سیاسی و اجتماعی نیز بود؛ یعنی اگر عاشورا عالی‌ترین و ناب‌ترین جلوه‌های ارزش الهی و انسانی، نقطه اوج و قله رفیع تابناک‌ترین آموزه‌ها و مفاهیم ولایت است، و اگر عاشورا را تحقق آرمان‌ها و تبلور صداقت اسلام بدانیم. پس نماز ظهر عاشورا نماینده

تمام عیار ارزش و اعتبار است که نماز در این مکتب آسمانی دارد. و از این منظر نماز ظهر عاشورا پیام نهضت حسین (ع) را دارد.

پس نماز چنان که ستون دین است، یکی از ارکان و مؤلفه‌های نهضت حسینی نیز می‌باشد.

نماز ظهر عاشورا روایتی است که از جنس آسمان که هر صاحب دلی را متحیر می‌کند و به تحقیق، در مقام عمل بالاترین تأکید و سفارش بر اهمیت جایگاه فریضه نماز است.

زیبایی و صلابت نماز شکوهمند ظهر عاشورا آن چنان است که تمامی راویان، مورخان و ادیبان در آثار خویش از آن با عظمت بی نظیری یاد کرده‌اند و مقام الهی و پایمردی ملکوتی آن حضرت را در بر پا داشتن این فریضه مقدس در میدان جهاد و در هنگامه خطر و مصیبت ستوده‌اند.

ابن اثیر و دیگر مورخان در باب نماز ظهر عاشورا نگاشته‌اند:

«ابو ثمامه صیداوی، که نامش عمرو بن عمرو، و از شمار یاران حضرت امام حسین (ع) بود، نگاهی به آسمان افکند و متوجه شد که زوال ظهر و هنگامه نماز فرا رسیده است؛ از این رو پیش امام آمد و عرض کرد:

«جانم به فدایت! می‌بینم مردمان به تو نزدیک گشته‌اند و سوگند به خدا! که تو کشته نخواهی شد قبل از این که من در پیش روی شما کشته شوم. اما دوست دارم در حالی خدا را ملاقات کنم که این نمازی که وقت آن نزدیک شده است، خوانده باشم».

امام حسین (ع) سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصْلِينَ الذَّاكِرِينَ، نعم هذا اول وقتها».

گرمای شدید هوا، تشنگی فراوان، بی شرمی دشمنان، خطر تیرها و یورش‌های بی امان، اندوه شهادت یاران و بسیاری از علل و عوامل دیگر، هیچ کدام در آن روز تاریخی نتوانست کوچک‌ترین خللی در برپایی این فریضه مقدس ایجاد نماید و امام (ع)

این گونه راه را بر همهٔ بهانه‌گران و مستمسکان برای ترک نماز بست و اهمیت و عظمت آن را یادآور شد.

حضرت امام حسین (ع) انگیزه بزرگ خود را در انقلاب کبیر عاشورا، امر به معروف و نهی از منکر و احیای دین جدگرامی خویش معرفی می‌کند و مگر نه این که ستون دین جد عظیم الشان او نماز است؟ پس نماز را همان گونه که جدش سفارش فرموده نباید سبک شمرد و نماز را می‌بایست «اول وقت» به جای آورد. و این حقیقت بزرگ در عاشورا به صورت واقعیتهایی عینی به ظهور در آمد.

از سوی دیگر، امام حسین (ع) با نماز ظهر عاشورایش به تمام وجدان‌های بیدار ثابت کرد که هدف او از برپایی نهضت عاشورا «دین خواهی» و عمل به تکلیف بوده است و نه خواسته‌های دنیوی و هواهای نفسانی.

امام (ع) با اقامه نماز ظهر عاشورا، صداقت، خلوص، ایمان و اصالت خود را به عنوان رهبری الهی به اثبات رسانید. نماز ظهر عاشورا تفاوت بزرگ نهضت عاشورا به عنوان یک نهضت الهی با سایر نهضت‌ها است.

تاثیر شگرف نماز ظهر عاشورا را در همین گلچینی آن نیز می‌توان به نظاره نشست و اندیشید که در این نماز چه عاملی وجود داشت که قرار از کف عده‌ای ربود و آنان را از وصف دشمنان امام (ع) به صف دوستان او کشاند؟ چه جاذبه‌ای در این نماز موجب شد تا گروهی به جانبازی برخیزند و فرزندان و عیال و خانمان و حال و آینده خود را در راه خدا به فراموشی سپارند و مہیای سخت‌ترین مصایب شوند؟

و نکته دیگری که در این باب شایان ذکر است، آن که سپاهیان یزید - که خود را خلیفه مسلمین معرفی می‌کرد - با حمله به امام (ع) و عدم رعایت حرمت نماز، ماهیت پلید و ضد دینی خود را برملا کردند و خود موجبات رسوایی خود را فراهم آوردند.

«نماز ظهر عاشورا نهاد پاکی ابر مردی است که زندگی را عقیده و جهاد می‌داندست و سرانجام مرگ شرافت‌مندانه در راه خدا را بر ذلت و ننگ زندگی با ستم‌کاران برگزید».

آری، حسین (ع) خود و یارانش هر یک آیاتی مجسم از نماز ظهر عاشورا هستند و این که ما در پس قرن‌ها شهادت می‌دهیم: «اشهد أنك قد أقمّت الصلوة» از این رو است که جهانی از عشق و فداکاری و مهر و عطوفت در نماز ظهر عاشورا جلوه‌گر شد؛ از این روست که آوای نورانی «انی احب الصلوة» حسین (ع) و نماز ظهرش کار صد اعجاز برای حفظ دین کرد و از این روست که حسین (ع) از هر چه گذشت، جز نماز اول وقت ظهر عاشورا.

نازم به قیام و قامت والایت هنگامه عشق، چشم چون دریانت
خاموش در آن میانه غوغا کردی نازم به نماز ظهر عاشورایت

تجلی نماز ظهر عاشورا در ادبیات فارسی

در طول تاریخ حیات بشری چه بسیار وقایع بزرگی پدید آمده که به رغم تمامی بزرگی و عظمتشان، هرگز مورد اعتنا و توجه ادیبان و سخنوران قرار نگرفته و یا ورود این وقایع به قلمرو هنر و ادبیات بسیار کوتاه و کم‌رنگ بوده است.

اما نهضت بزرگ عاشورا واقعه‌ای است که قرن‌ها و قرن‌ها چون نگین درخشان بر تارک ادبیات درخشیده است و چه بسیار شاعران نکته‌سنجی که به سبب ارادت به پیشگاه مقدس امام حسین (ع) اشعار فراوانی در مدح و منقبت آن حضرت سروده‌اند و بر این شور آسمانی هیچ نقطه پایانی وجود نداشته است.

به تحقیق می‌توان ادعا نمود که تاکنون در خصوص هیچ واقعه‌ای، همانند قیام کربلا تا این اندازه اثر هنری خلق نشده و در این میان نماز ظهر عاشورا نیز همواره موضوعی شگرف و خارق‌العاده مورد تحسین و تمجید سخن‌سرایان چیره‌دست قرار

گرفته است و شاعران در توصیف مقام ارجمند و خلوص صادقانه آن حضرت در روز عاشورا به ترسیم نماز ظهر عاشورا پرداخته‌اند.

نماز ظهر عاشورا، دارای مضامین بدیع و والایی است؛ مضامین متعددی که هر یک دنیایی است از زیباترین جلوه‌های آسمانی.

این نماز آمیزه‌ای است از حماسه، دین خواهی، مظلومیت، شرف، آرمان‌گرایی، حقانیت، اصالت، تعهد و... از آن جا که بیان تمامی آثار در این مجال نمی‌گنجد، لذا در این فرصت به ارائه گلچینی از گلزار ادبیات پارسی بسنده می‌کنیم:

یاور همدانی:

نیایش را با صوت جلی خواند صفای سینه صافی دلی خواند
چه شوری ظهر عاشورا به پا کرد نمازی که حسین بن علی (ع) خواند
محمود قاری:

در هر نفسش سوز و گداز است حسین (ع) سرچشمه هر راز و نیازی است حسین (ع)
می‌خواند نماز آخرین را در خون یعنی که فدایی نماز است حسین (ع)
کاظم جیروودی:

حسین (ع) از خون پاکش تا وضو کرد وصال روی جانان آرزو کرد
نماز از حرمت خون شهیدان خدا داند که کسب آبرو کرد
سیف الله خادمی:

آن تابش بی غروب در پهنه دشت از معرکه کرب و بلا باز نگذشت
بگذشت زهر چه داشت حتی سرو جان اما ز نماز خویش هرگز نگذشت
رضا خیری:

سرو آزاد تویی، لاله و شمشاد تویی تا ابد در افق عاطفه فریاد تویی
چون به احیای نماز است قیام تو حسین (ع) من فدای عطش سرخ کلام تو حسین (ع)

کریمی مراغه‌ای:

نازم به عاشقی که در عشق باز کرد در خاک و خون تپیدن او کشف راز کرد
تا هر بشر بداند اهمیت نماز با خون وضو گرفت و شروع نماز کرد
محمد ابوالقاسم جندقیان:

خاک دشت کربلا را مَهر هر سجاده کرد پاسدار خون پاکیان جهان باشد نماز
کامران شرفشاهی:

قامت به نماز ظهر عاشورا بست آموخت به ما نماز را اول وقت
نیلوفر صفایی:

در سایه قنوت تو راه نجات ماست از آخرین نماز تو، دین خدا به پاست
و... هر یک از اشعاری که درباره نماز ظهر عاشورا سروده شده، گواه دیگری بر
عمق زیبایی و معنای آسمانی این نماز شکوهمند است.

نتیجه

امامان شیعه، همواره در طول تاریخ با تحمل رنج‌ها و مصایب بی شمار، راه را
برای پیروان و یاران خویش هموار ساخته و کوشیده‌اند آنها را به اهداف اصلی و غایت
آفرینش متوجه سازند.

امام حسین (ع) سومین امام این سلسله وقتی کاندیدای چنین امر بزرگی شد، در
این راه از همه چیز و همه دارایی خویش حتی خانواده و فرزندان خویش مضایقه ندارد و
هرگز نیز راضی نیست کسی در این راه اجباراً همراه او بیاید، لذا شب عاشورا چراغ‌ها را
روشن نمی‌کند، تا آنها که دل در گرو دنیا دارند مرخص شده و فقط احرار خالص بمانند.

امام حسین (ع) و یاران به ظاهر اندکش پیام خونین خودشان را روی صفحه
لرزان هوا ثبت می‌کنند، ولی چون توأم با رنگ قرمز و خون بود، در دل‌ها حک شد و امروزه

میلیون‌ها افراد از عرب و عجم این پیام حسین (علیه السلام) را به دل دارند:

«انّی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیوة مع الظالمین الا برما».

اکنون ما در سایه این میراث گران بهای حسین (علیه السلام) هرگز چیزی کم نخواهیم

داشت، به شرط آن که «تجلی عملی این امانت را در زندگی خویش به ظهور برسانیم و از

سایه سیاه و خطرناک غفلت و تحریف و احساس گرایی محض بر حذر باشیم».

تربت حسینی و قداست و شفا بخشی آن

غلامحسن جعفری

مقدمه

سنت «تفضیل و ترفیع»، یکی از سنت‌های الهی است که در این عالم از آغاز خلقت تا پایان آن در تمام موجودات، جانداران و غیر جانداران، جریان دارد، برخی چیزها را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری می‌دهد؛ به عبارت دیگر، خداوند متعال طبق این سنت، برخی را به برخی دیگر فضیلت داده است. از بین انبیای خود، برخی را بر برخی دیگر برتری و فضیلت داده است. همین طور از بین مکان‌های دنیا برخی را بر برخی دیگر فضیلت داده، هم چنین بعضی حیوانات را بر برخی دیگر برتری عنایت فرموده است.

البته عوامل و اسباب فضیلت، قداست، حرمت و یا برتری نزد انسان‌ها یکسان نیست، از لحاظ مادی و معنوی فرق می‌کند. برخی انسان‌ها، فضیلت، قداست، حرمت و یا برتری چیزی را از لحاظ عوامل و اسباب مادی و ظاهری آن نگاه می‌کند. در حالی که برخی دیگر، قداست، حرمت و فضیلت آن شیء را در گرو اسباب و عوامل باطنی و معنوی آن می‌دانند. گاه ممکن است هر دو عامل (مادی و معنوی) در آن جمع شود. قداست و

حرمت و فضیلت برخی مکان‌ها مانند: کعبه، مسجدالحرام، مدینه، کربلا، نجف و همین‌طور مراقد و مشاهد شریفه اولیاء الله و ائمه اطهار و اصفیای الهی، به اعتبار منسوب و متعلق بودن آنها به خداوند - جل و علا - و رسول گرامی ﷺ و ائمه اطهار و اولیای الهی است.

کربلا که بحث ما درباره تربت آن است، سرزمینی است که در دامن آن ده‌ها و صدها نفر از انبیای الهی و اولاد و اسباط انبیا آرمیده و شهید شده‌اند در دامن آن کسی آرمیده است که خداوند - عزوجل - او و جد و مادر و پدر و برادرش را از هرگونه رجس و ناپاکی، پاک گردانیده است و به، این وسیله قداست و حرمت و فضیلت آن بیش از پیش و دوچندان شده است. به علاوه این که هفتاد و دو تن از یاران و اصحاب حسین (ع) و اولاد و اکباد آن حضرت نیز در این سرزمین مقدس مدفون هستند؛ کسانی که برای اعلای کلمه الله و احیای دین الهی و مبارزه با ظلم و فساد و طاغوت زمان، همه چیز خودشان را در راه خدا نثار کرده‌اند.

قداست و حرمت آن برای کسانی که «دل، وجدان، شعور، ادراک و ارادت و عشق به اولیاء الله» دارند، احتیاج به ادله و براهین نقلی ندارد. اگر چه خوشبختانه در این باره ما ادله نقلیه فراوان داریم.

تربت حسین بن علی و سرزمین کربلا بدون شک، یکی از مصادیق آیه کریمه: ﴿ذلک و من یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربّه﴾.^۱ و آیه کریمه: ﴿و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب﴾.^۲ می‌باشد، حرمت آن از حرمت صفا و مروه و غیره کم‌تر نیست؛ اگر بیش‌تر نباشد.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز طبق احادیث و اخبار فراوان و متعددی که در منابع فریقین، در این باره (تربت حسین) وارد شده است، مقداری از تربت کربلا را که جبرئیل

۱. سوره حج، آیه ۳۰.

۲. همان، آیه ۳۲.

برای آن حضرت آورده و گفته بود که در این سرزمین حسین شما به دست امت ظالمانه شهید خواهد شد، آن را می‌بوسیدند و از آن استشمام کرده و بر آن اشک می‌ریختند. این تربت را به برخی از همراهانش نیز داده بود و توصیه فرموده بود که آن را در شیشه‌ای قرار داده و نگه‌داری کنند.^۱ ائمه اطهار علیهم‌السلام و شیعیان آنها نیز در طول تاریخ آن را بسیار مقدس شمرده و حرمت و قداست آن را نگاه می‌داشته‌اند. در هنگام بیماری و گرفتاری‌ها نیز از آن برای شفا و رفع خطر استفاده می‌نمودند.^۲

این تربت پاک و مقدس، یادآور سلحشوری‌ها، قربانی‌ها، فداکاری‌ها، اخلاص‌ها و از خود گذشتگی‌های ابی عبدالله الحسین و نور چشمان و جگر گوشه‌های آن حضرت و اصحاب و یاران با وفای اوست. تربت کربلا رمز شجاعت، مناعت، عبادت، بندگی، آزادی، مروت و جوانمردی است.

موضوع مزبوری که انتخاب نموده‌ام، بنا به رعایت شرایط و نیاز منطقه و کشور بوده است.^۳ لذا سعی نموده‌ام که شمه‌ای از فضایل تربت کربلا را بیان کنم و از قداست، حرمت، مزایا و ویژگی‌های آن بحث مختصری داشته باشم.

تربت حسین پیش از شهادت

چنان که در مقدمه اشاره شد، تربت کربلا سالها پیش از شهادت امام حسین، مورد توجه و احترام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ازواج آن حضرت و صحابی‌ها بوده است. در همین باره، روایات فراوانی در منابع فریقین - شیعه و سنی - نقل شده است: در روایت ام سلمه آمده: «پیامبر فرمود: جبرئیل به من خبر داده است که این - حسین - در سرزمین عراق کشته

۱. در این زمینه شواهدی را خواهد آمد.

۲. در این زمینه نیز نمونه‌هایی خواهد آورد.

۳. چون در پاکستان، از آنجا که فرقه‌های مختلف و گوناگونی هستند که از سوی برخی از این فرقه‌ها، تربت کربلا از دیر زمان، تاکنون مورد اشکال و طعن بر شیعیان بوده و هست، تبیین و توضیح این مسئله و طرح آن با ادله قانع کننده، بسیار مهم و جایز اهمیت است.

خواهد شد!! من گفتم: ای جبرئیل! آن تربت را که حسین در آن کشته خواهد شد، نشانم می‌دهی؟ گفت: این، همان تربت است»^۱

در روایت دیگر آمده: «... فَأَرَاهُ جِبْرِئِيلُ تُرَاباً مِنْ تَرَابِ الطُّفِّ...؛ جبرئیل تربتی از سرزمین کربلا را به آن حضرت (ع) نشان داده است».^۲

در روایت ابی امامه آمده است که: اصحاب، در مجلسی نشسته بودند. ابوبکر و عمر نیز در آن مجلس حضور داشتند، پیامبر اسلام این تربت را به همه آنها نشان داد. در ذیل همین روایت آمده است: «فَأَرَاهُمُ تَرْبَةً»؛^۳ تربت حسین (ع) را به آنها نشان داد».

در روایت دیگر آمده است: وقتی جبرئیل تربتی را که خون یکی از فرزندان حضرت (ع) در آن ریخته می‌شود، آورد حضرت (ع) آن را بوئید و فرمود: این بوی فرزندم حسین است و گریه کرد، جبرئیل گفت: راست گفتید».^۴

روایت شده است که ام سلمه آن تربت را از پیامبر گرفت و در روسریش قرار داد.^۵ در روایت دیگر آمده است: آن را در لباس خود قرار داد.^۶

در روایتی از ام سلمه آمده است: آن حضرت به ام سلمه فرمودند: «اجعلیها فی زجاجه فلیکن عندک فاذا صارت دما فقد قتل الحسین»؛ فرایت القارورة الان صارت دما عبیطایفور،^۷ آن را در شیشه‌ای قرار دهید پس نزد خود نگه دارید، هنگامی که خون شد،

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۳، فصل ۸، تحقیق محمد سماوی: الفصول المهمة لابن صباغ المالکی

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۳، فصل ۸.

۳. سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۵، (نقل از تاریخ ابن عساکر ج ۶۱۸: تاریخ اسلام، للذهبی، ج ۳، ص ۱۰، سیر النبلاء، ج ۳، ص ۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۹).

۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵. علامه امینی، سیرتنا و سنتنا، ص ۷۱ - ۷۲.

۶. همان، ص ۷۲ - ۷۱.

۷. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۳، ابن شهر آشوب المازندرانی؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۹۷، قاضی نورالله مرعشی تستری، با تعلیقات آیه الله سید شهاب الدین المرعشی النجفی؛ حیات الامام الحسین، ج ۱، ص ۹۷-۱۰۱ باقر شریف القرشی.

یعنی حسین شهید شده است.» ام سلمه می‌گوید: اکنون شیشه را دیدم، که تربت داخل آن به خون تبدیل شده است... به هر حال روایات و اخبار در این مضمون و معنا فراوان است. که اکثر آنها از همسر و اصحاب پیامبر روایت شده است^۱

تربت حسین بعد از شهادت آن حضرت

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام تربت پاک و مقدسش بیش از پیش مورد توجه و عنایت و احترام مسلمانان و عاشقان؛ بلکه امامان معصوم علیهم السلام قرار گرفت، شیعیان از این تربت پاک برای استشفاء، رفع خطر و برای ساختن مهر و غیره استفاده می‌کرده و می‌کنند. طبق اخبار و احادیث فراوان، در این تربت مقدس تأثیرات شگفت‌انگیزی وجود دارد. ویژگی‌هایی در آن یافت می‌شود. که هیچ چیز دیگر چنین مزایایی ندارد. خوشبختانه به مرور زمان، تجارب و کرامات متعدد آنرا به اثبات رسانده است. درباره رعایت و نگه داری حرمت و قداست آن و پرهیز از توهین و هتک حرمت آن، روایات فراوان و حکایات و کرامات متعددی در منابع اسلامی وجود دارد. در این مقاله مختصر، برای آن که حرمت و قداست آن بیشتر روشن شود، ویژگی‌ها و مزایایی را به طور اجمال و اختصار بیان می‌کنم.

ویژگی‌ها و مزایای تربت حسین

۱- مرقد و مدفن انبیا و اولیای الهی

سرزمین کربلا از دیر زمان، منزل و مدفن پیامبران الهی و شهیدان بوده است. قبل از آن که حسین به علی علیه السلام و اولاد و یاران باوفایش در آن شهید شوند، تعداد کثیری

۱. رک: معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۰ - ۵۴؛ سیرت‌نا و سنتنا، ص ۴۹ - ۱۴۷. در این دو کتاب ارزشمند احادیث مربوطه از کتب و منابع صحیح و معتبر اهل تسنن گردآوری شده و بسیار مهم و به جای خود کتاب‌های منفردی هستند.

از انبیا و اولادشان در این سرزمین به شهادت رسیده و مدفون شده‌اند در روایتی از حضرت امام صادق (ع) آمده است که در آن (کربلا) دویست پیامبر، دویست وصی و دویست نوادهٔ پیامبر مدفون هستند که همه آنها شهید هستند.^۱

علاوه بر آن طبق برخی روایات، کربلا محل نزول فرشتگان و مأوای ملائکه الله می‌باشد. بنابر روایتی، اطراف و دور حرم آن حضرت، هفتاد فرشته - در حالتی پریشانی - بر حسین (ع) تا روز قیامت گریه می‌کنند.^۲

از این جا به خوبی واضح و روشن می‌شود که این سرزمین مقدس - بالخصوص حریم قبر حسین - چقدر از قداست و فضیلت برخوردار است. این در حالی است که صدها روایت و حدیث در فضیلت آن در منابع روایی و تاریخی فریقین دیده می‌شود.^۳

۲- احترام و تکریم امام حسین

از ائمه (ع) روایت شده که هنگامی که خاک را برداشتید آن را ببوسید و بر چشمتان بگذارید، چنانکه پیامبر اسلام آن را می‌بوسید و استشمام می‌کرد.^۴ لذا اگر شیعه تربت حسین را می‌بوسد و آن را نگه می‌دارد به خاطر پیروی از سنت پیامبر است.

بوسیدن و بوییدن و گذاشتن آن بر روی چشم، خود یک نوع احترام و رعایت حرمت و قداست آن است که بر کسی مخفی نیست.

بنابراین آن را در جاها و مکان‌های آلوده و توهین‌آمیز نمی‌گذارند، لذا باید در رعایت حرمت و قداست آن حتی الامکان سعی کنیم: «ذلك و من يعظم حرما الله فهو خير له عند ربه».^۵

۱. کامل الزیارات ص ۲۷۰، باب ۸۸، حدیث ۱۲، این قولیه: حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۵۰ شهید مرتضی مطهری؛ نفس المهموم، ص ۱۱۰، شیخ عباس قمی.

۲. «ان حول قبره سبعین الف ملك شعثا غبرا يبكون عليه الى ان تقدم الساعة»، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۷۴، تحقیق محمد باقر محمودی.

۳. کامل الزیارات، ص ۲۵۹، باب ۸۸.

۴. علی احمدی، السجود علی الارض، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۵. سوره حج، آیه ۳۰.

در این مقام مناسب می‌بینیم که حکایتی را که شیخ عباس قمی از مرحوم حاج نوری (اعلی الله مقامه) نقل کرده است، ذکر کنیم: شیخ عباس قمی در «مفاتیح الجنان» از شیخ نوری نقل می‌کند که ایشان فرموده: «روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والدهام رسید. مادرم دید که او تربت امام حسین علیه السلام را در جیب پاییین قبای خود گذاشته، مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی به تربت مقدسه است، چه آن که بسا شود. در زیر ران واقع شود، و شکسته گردد. برادرم گفت: چنین است که فرمودی و تابه حال دو مهر شکسته‌ام. لذا عهد کرد بعد از آن در جیب پاییین نگذارد. پس از چند روزی از قضیه گذشت که علامه والد امام را در خواب دید، بدون آن که از این مطلب اطلاع داشته باشد - که مولای ما حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام به دیدن او تشریف آورد و در کتابخانه نشست. و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود: بخوان پسران خود را بیایند، تا آنها را اکرام کنم. پس والد، پسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس، در مقابل آن حضرت ایستادند. نزد آن حضرت جامه و چیزهایی دیگری بود پس یک یک را می‌خواند، و چیزی از آنها به او می‌داد. پس نوبت به برادر مزبور (سلمه الله) رسید، حضرت نظری بر او افکند، مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمود به سوی والد مرحوم و فرمود: پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من، در زیر ران خود شکسته است. پس مثل برادران دیگر، او را نخواند، بلکه افکند به سوی او چیزی، و الان در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد.

پس علامه والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحوم والده نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد، والد تعجب کرد از صدق این خواب الهی.^۱

۳ - شفاعتی تربت امام حسین علیه السلام

براساس روایات و اخبار فراوان و متواتر تربت حسین علیه السلام جز مرض موت، برای هر دردی دواست.^۲ تمام کراماتی که تاکنون رخ داده گواهی صادق بر این مطلب است. در

۱. مفاتیح الجنان، ص ۴۷۴-۴۷۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۷۵ باب ۹۱ ح ۶.

طول تاریخ افراد کثیری که لاعلاج بودند از تربت حسین شفا گرفته‌اند. در خیار اهل بیت (ع) آمده است که برای بیماری‌ها و دردهایتان از تربت حسین (ع) استشفای کنید. فقها و محدثان ما نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند و تاکنون از کسی خلاقی شنیده نشده است.

در روایتی از حضرت صادق (ع) آمده است: «طین قبر الحسین (ع) شفاء من کل داء؛^۱ خاک و تربت قبر حسین (ع) از هر دردی شفا است». در روایت دیگر از آن حضرت، آمده است که فرمود: «فی طین قبر الحسین (ع) الشفاء من کل داء و هو الدواء الاکبر؛^۲ در خاک قبر حسین (ع) شفای هر دردی است و آن دوی بزرگ است».

نیز از حضرت صادق مروی است که فرمود: «طین قبر الحسین فیه شفاء و ان اخذ علی رأس میل^۳؛ خاک قبر حسین در آن شفا است؛ اگر چه از سر یک میل برداشته شود». در حدیث دیگری از آن حضرت آمده «من اصابته علة فبده بطین قبر الحسین (ع) شفاء الله من تلك العلة الا ان تكون علة السام؛^۴ کسی را مرضی لاحق شود پس علاجش را به تربت حسین آغاز کند، خداوند مرض او را شفا می‌دهد، مگر آن که مرض موت باشد».

اخبار و احادیث درباره شفا بخشی تربت حسین (ع) بسیار فراوان است و مابه همین چند نمونه بسنده می‌کنیم.^۵

قبلاً اشاره شد که به برکت تربت مقدس امام حسین تاکنون هزاران نفر از عاشقان و توسل جویندگان به حسین و تربت آن حضرت، از بیماری‌های فراوان و لاعلاج شفا

۱. کامل الزیارات، ص ۲۷۵، باب ۹۱، حدیث ۳: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۳، حدیث ۱۷: کتاب المزار، باب ۱۶.
 ۲. کامل الزیارات، ص ۲۷۵، باب ۹۱، حدیث ۳، و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۳، حدیث ۱۸، کتاب المزار، باب ۱۶.
 ۳. کامل الزیارات، ص ۲۷۵، باب ۹۱، و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۴، حدیث ۲۰: کتاب المزار.
 ۴. کامل الزیارات، ص ۲۷۵، باب ۹۱، حدیث ۶ و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۴، حدیث ۲۲، کتاب المزار.
 ۵. برای اطلاع بیشتر ر. ک: کامل الزیارات، ص ۲۴۷، باب‌های ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱

یافته‌اند. در این زمینه کرامات و حکایات متعددی وجود دارد. در ذیل به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

روزی محمد ابن مسلم (که از یاران و اصحاب صادقین و از اصحاب اجماع است) مریض می‌شود. امام باقر علیه السلام از بیماری وی، مطلع می‌شوند و مقداری از تربت امام حسین علیه السلام را در آب مخلوط کرده، در ظرفی می‌ریزد و توسط غلامش برای محمد بن مسلم می‌فرستد، محمد ابن مسلم از آشامیدن آن احساس می‌کند که آب بسیار زلال و خوش بو و خوش مزه است. غلام گفت: مولایم امام باقر علیه السلام فرموده است: وقتی از این آب آشامیدی نزد ما بیا!! او در فکر فرو رفت و با خود گفت: من که مریضم و قدرت حرکت ندارم. چرا امام چنین فرموده است؟ پس از چند لحظه که آب خوردم ناگهان احساس کردم که از بند درد و بیماری رهایی یافته‌ام. برخاسته و با نشاط به سوی امام حرکت نمودم به خانه آن حضرت رسیدم و اجازه دخول خواستم آن حضرت فرمود: «صح الجسم ادخل!» جسمت خوب شده، داخل شوید». محمد بن مسلم می‌گوید: به محضر امام رسیدم در حالی که گریه می‌کردم. سر و دستش را بوسیدم. فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

عرض کردم: از این رو که بسیار مایل هستم به محضر شما بیایم ولی راه دور است و توانایی ندارم. امام پس از دل جویی وی فرمود: آن آب را چگونه یافتی؟ مسلم از امام تشکر و تقدیر کرد و شفا یافتن دردش را با نوشیدن آن آب خوشبو و گوارا به عرض امام رساند.

بعد امام به وی فرمود: آن آب آمیخته به تربت پدرم حسین بود و آن تربت، بهترین داروی شفا بخش است. هیچ گاه نسبت به آن بی توجه نباش، ما فرزندان و زنان خود را از چنان آبی می‌نوشانیم و در نتیجه از هرگونه خیر و برکت، بهره‌مند می‌شویم...^۱

۱. کامل الزیارات، ص ۲۷۵، باب ۹۱، حدیث ۷: بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۰، حدیث ۹، باب ۱۶: کرامات حسین علیه السلام ص ۱۴۱ (نقل از بحار ۱۰۱/۱۲۰) محمد محمدی اشتهاردی (این داستان با کمی تصرف و خلاصه ذکر نموده‌ام؛ اصل داستان کمی طولانی است).

حارث ابن مغیره می‌گوید: به محضر حضرت صادق (ع) عرض کردم: من شخصی ام که بیماری‌های فراوان دارم و هیچ چیزی (وسیله یا دارویی) را رها نکردم، مگر آن که با آن تداوی و علاج نمودم (ولی شفا نیافتم). حضرت فرمود: «این انت عن طین قبر الحسین ابن علی (ع) فان فیه شفاء من کل داء و امنا من کل خوف؛ تو کجایی؟ چرا از تربت حسین شفا نمی‌طلبی؟! همانا در قبر حسین (ع) شفا است از هر دردی و امن است از هر ترس.»^۱

شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان می‌نویسد: «معجزاتی که به سبب این تربت مقدسه ظاهر گردیده زیاده از آن است که ذکر شود و من در کتاب فواید الرضویه - که تراجم علمای امامیه است در احوال سید متبحر اقا سید نعمه الله جزایری (ع) نوشتم که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشید. سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر به خریدن چراغ نبوده به روشنی ماه مطالعه می‌نموده، لاجرم از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود. پس به جهت روشنی چشم خود، به تربت مقدسه حضرت امام حسین (ع) و تراب مراقد شریفه ائمه اطهار (ع) اکتحال می‌کرد و به برکت آن تربت‌ها چشمش روشن گشت...»^۲

۴- ایمنی از خوف و خطر

یکی از ویژگی‌ها یا مزایای تربت ابی عبدالله الحسین (ع) ایجاد امن و امان است که هم در اخبار و احادیث ائمه اطهار (ع) به آن تصریح شده و هم در فعل و عمل آنها می‌بینیم که آنها برای رفع خطر و تأمین امنیت از آن بهره می‌جستهند؛ مثلاً شخصی گفت: حضرت رضا (ع) بقچه‌ای یا بسته‌ای از متاع والبسه به سوی من فرستاد که میان آن خاکی بود، من از آورنده آن پرسیدم این چیست؟ گفت خاک قبر حسین (ع) است که آن حضرت چیزی از لباس و غیر آن را نمی‌فرستد، مگر آن که میان آن، این تربت را قرار

۱. بحار الانور، ج ۱۰، ص ۱۱۸، کتاب المزار، باب ۱۶، ج ۲؛ کامل الزیارات، ص ۲۸۲، باب ۳.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۲۷۰ - ۴۷۱، (ذکر فواید تربت امام حسین (ع)).

می‌دهد و می‌فرماید که آن (تربت مقدس) امان است به اذن خدا.^۱

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است: «در تربت حایری که حسین علیه السلام در آن است از هر دردی شفا و از هر خوفی امان است»^۲

۵ - رجحان و استحباب سجده بر آن

سجده بر آن هفت حجاب - عدم قبولی نماز - را می‌درد و سجده بر آن مستحب است و نمازمان را بالا می‌برد و موجب قبولی آن در درگاه احدیت می‌شود.

معاویة بن عمار می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام پارچه‌ای (یا دستمالی) دیبا به رنگ زرد داشت که در آن تربت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. هنگام نماز آن را بر سجاده‌اش می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد؛ سپس فرمود: «السجود علی تربة الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع»^۳ سجده بر تربت حسین، هفت حجاب - پرده - را برمی‌دارد. «

سجده بر خاک کربلا سنت و روشی است که از زمان ائمه علیهم السلام تا امروز بین شیعیان رایج است. شیعه عقیده دارد که سجده بر تربت حسین علیه السلام از سجده بر چیزهای دیگر بهتر و افضل است. البته آن را لازم و فرض نمی‌دانند. بنابر تصریح بعضی از باحثین و محققین، اولین کسی که بر تربت سیدانشهدا سجده کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده است.

روایت شده که آن حضرت هنگامی که از دفن پدر شهیدش امام حسین علیه السلام فارغ گشت، مشتی از تربت شریف پدرش را گرفت و از آن مهری ساخت که بر آن سجده کند و تسبیحی ساخت تا با آن تسبیح کند^۴ بعد از او امام باقر و امام صادق و امامان علیهم السلام نیز

۱. کامل الزیارات، ص ۲۷۸، باب ۹۲، حدیث ۱.

۲. همان، ص ۲۷۸، باب ۹۳، حدیث ۴ و ۵: مفاتیح الجنان ص ۴۷۰.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۳۵، باب ۱۶، حدیث ۷۴، کتاب المزار.

۴. محمد ابراهیم قزوینی، السجود علی التربة والجمع بین الصلاتین، ص ۳۲، (نقل از کتاب: الارض والتربة الحسينیه، الامام الشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء).

نسبت به این تربت مقدس توصیه‌های فراوانی داشته‌اند، چنان که از اخبار و روایات «کامل الزیارات» و «بحار الانوار» و غیره ظاهر و آشکار است. در روایتی آمده است: «حضرت صادق (ع) جز بر خاک و تربت حسین، بر چیزی سجده نمی‌کرد. آن هم برای تذلل در محضر الله و استکانت به سوی او بود.»^۱

نکته مهمی که در اینجا قابل ذکر است این است که در ساختن مهر، از این تربت پاک دقت شود مهري که ساخته می‌شود باید ساده و صاف و خالی از نقش و نگار باشد و از نوشتن اسامی ائمه و یا عبارات دیگر جداً پرهیز شود که برخی از بزرگان و فقهای معاصر مانند آیه الله محمد حسین آل کاشف الغطاء و آیه الله العظمی بروجردی و آیه الله العظمی سید علی حسینی سیستانی نیز بر آن تاکید کرده و از نوشتن اسامی ائمه و کشیدن نقش و نگار و صورت بر روی آن منع فرموده بودند.^۲ چون این کار احياناً مورد نقد و طعن بر مذهب حقه می‌شود.

۶- تربت کربلا سبیح می‌گوید

یکی دیگر از مزایا و ویژگی‌های تربت کربلا آن است که اگر از آن تسبیحی ساخته شود اگر چه با آن تسبیح نگوید ولی آن در دست شخص تسبیح می‌گوید. این مطلب در روایتی از حضرت صادق (ع): «السجود علی طین قبر الحسین (ع) ینور الی الارضین السبعة و من کانت معه سبعة من طین قبر الحسین (ع) کتب مسیحاً ان لم یسبح بها»^۳ سجده بر تربت حسین (ع) تا هفت زمین را روشن می‌سازد و کسی که نزدش تسبیحی از تربت حسین (ع) باشد در نامه اعمالش ثواب تسبیح کننده نوشته می‌شود؛

۱. «کان الصادق (ع) لا یسجد الا علی تربة الحسین (ع) تذلللاً لله و استکانة الیه» (بحار الانوار ج ۱۰۶، ص ۱۵۸) و مسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۲. ر.ک: باقر شریف قزوینی، السجود علی التربة الحسینیة عند الشیعه، ص ۵۸.

۳. و مسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۶۰۷، عن لا یخضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۹ و ۲۴۳، باب ما یسجد علیه و لا لا یسجد، در روایت «الفقیه» به جای «السبعة» «السابعة» دارد.

اگرچه با آن تسبیح نگوید».

در روایت دیگری از حضرت صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «آن که دانه‌ای از تسبیح تربت حسین علیه السلام را بگرداند و یک بار استغفار کند، خدای متعال در نامه او ثواب هفتاد بار تسبیح را می‌نویسد. اگر آن را نگرداند و با آن تسبیح نگوید، در هر دانه از آن تسبیح تربت، هفت بار ثواب تسبیح گفتن، برای او نوشته می‌شود.»^۱

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «السبحه التي هي من طين قبر الحسين علیه السلام تسبح بيد الرجل من غير ان يسبح»^۲ تسبیحی که از تربت حسین علیه السلام باشد در دست آدم، تسبیح می‌گوید، بدون آن که با آن تسبیح بگوید.»

در این زمینه نیز روایات متعدد وجود دارد.^۳ که ذکر همه آنها در این مقال نمی‌گنجد.

توجه به این نکته این جا لازم است که تسبیح گفتن تربت حسین علیه السلام غیر از تسبیح گفتن جمیع موجودات دنیا است که در قرآن به آن اشاره شده است: «سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض».

بنابراین تربت حسین علیه السلام علاوه بر گفتن آن تسبیح، این تسبیح را نیز می‌گوید که شخص آن را نمی‌گوید.

۷- تربت حسین همراه میت

مستحب است که مقداری از تربت امام حسین علیه السلام با میت در قبرش گذاشته شود. شاید سرش این باشد که تربت حسین علیه السلام موجب امان از هر ترسی است. لذا گذاشتن مقداری از آن با میت موجب می‌شود که او در امان باشد و از عذاب قبر و ضیق آن رهایی

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۳، کتاب المزار باب ۱۶ حدیث ۷۷.

۲. همان، ج ۶۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۷۸.

یابد. البته سید بن طاووس در «فلاح السائل» به این موضوع تصریح فرموده و می‌گوید: «و يجعل معه شيئاً من تربة الحسين (ع) فقد روى انه امان و المنزل مهول يحتاج الى التوصل والسلامه منه بغايه الامكان»^۱ و با میت مقداری از تربت حسین (ع) قرار داده می‌شود. روایت شده است که آن امان است و منزل (قبر) ترسناک است که محتاج رهایی و سلامت از آن به حد امکان است.

روایاتی نیز در این زمینه وارد شده است؛ از جمله روایت جعفر بن عیسی از حضرت ابا الحسن (ع) است که می‌فرماید: «ما على احدكم اذا دفن الميت و وسمده بالتراب ان يضع مقابل و جهة لبنة من طين الحسين (ع) و لا يضعها تحت رأسه»^۲ بر احدی از شما چه اشکال دارد وقتی میت را دفن کرد و با خاک او را پوشاند در مقابل صورتش آجری از تربت حسین را بگذارد؟! و آن را زیر سرش نگذارد.

شیخ عباس قمی نیز می‌فرماید: «... فوايد تربت شريفة آن حضرت بسیار است از جمله آن که مستحب است با میت در قبر گذاشتن و کفن را با آن نوشتن و سجده کردن بر آن و...»^۳

۸ - مخلوط نمودن آن با حنوط میت

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید: از فقیه پرسیدم که گذاشتن تربت حسین (ع) با میت جایز است یا نه؟ حضرت در جواب نوشته بود: تربت را با میت در قبرش بگذارد و با حنوط او مخلوط کند. آن شاء الله.^۴

۱. فلاح السائل، ص ۸۴ فی صفة دفن الاموات سید بن طاووس.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۹. کتاب المزار باب ۱۶، حدیث ۷۵.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۴۷۴.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۳ باب ۱۶، حدیث ۶۳، کتاب المزار.

۹- نوشتن آیات و شهادت به توحید و نوبت و امامت

نوشتن بر کفن میت با تربیت حسین علیه السلام اکثر فقه و بزرگان ما - از جمله شیخ طوسی، محقق (کرکی) حلی، شهید اول، شهید ثانی و غیره - بر این مسئله تصریح کرده‌اند.^۱

۱۰- با تربیت حسین علیه السلام کام نوزادان را برداشتن

ابوالعلاء می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «حنکوا اولادکم بترتیه الحسین علیه السلام فانه امان»؛ کام نوزادان و فرزندانتان را با تربیت حسین علیه السلام بردارید زیرا تربیت حسین علیه السلام امان است. این یک دستور و توصیه بسیار مهم و دقیق است که ائمه ما به اهمیت آن آگاه بوده و به پیروان خودشان توصیه فرموده‌اند. باید فرزندان مان را از بدو تولد، تربیت کنیم و آنها را حسینی به بار آوریم. اولین غذایی که کودکان و نوزادان ما بخورند باید از تربیت با برکت حسین بن علی آغاز شود و در هر مشکلات و سختی‌های زندگی از این (دوای اکبر) بهره جویند.

۱۱- قرار دادن مقداری از تربیت حسین علیه السلام در کالاهای ارسالی

شیخ عباس قمی در «مفاتیح الجنان» می‌نویسد: «به سند معتبر منقول است که شخصی گفت: حضرت امام رضا علیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد، چون گشودم در میان آن خاکی بود. از آورنده پرسیدم که این خاک چیست؟ گفت: خاک قبر حسین علیه السلام است و هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی‌فرستد مگر آن که این خاک را در میانش می‌گذارد و می‌فرماید: این امان است از بلاها به اذن و مشیت خدا»^۲

۱. ر.ک: دایره المعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۰۵ (نقل از مصباح المتعجل، ص ۱۸، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۳۱؛ الدرر المسترعی، ص ۱۱؛ ترح لبعده، ج ۱، ص ۵۷).

۲. کامل الزیارات، ص ۲۷۸، باب ۹۲، ج ۲؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۶، کتاب المزار، ج ۲۴ و ۲۹.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۴۷۱؛ کامل الزیارات، ص ۲۷۸.

۱۲ - افطار کردن به تربت حسین (ع)

سید بن طاووس به سند خود از شیخ کلینی از علی بن محمد سلیمان نوفلی روایت کرده که گفت: به محضر حضرت ابوالحسن (ع) عرض کردم: من روز عید فطر با گِل قبر امام حسین (ع) و خرما افطار کردم، فرمود: برکت و سنت را جمع کردی.^۱

در برخی روایات آمده است که در روز عاشورا به تربت امام حسین (ع) افطار کند.^۲

سید بن طاووس در «اقبال» می‌فرماید: روز عاشورا انسان از خوردن و آشامیدن تا آخر ظهر امساک کند، سپس با تربت شریفه افطار کند.^۳

۱۳ - تبرک جستن به تربت

از تربت حسین (ع) علاوه بر استسفا و استفاده از آن در امن و امان ماندن، می‌توان برای محض تبرک و تیمن نیز از آن استفاده کرد، ابوالیسع می‌گوید: شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید - و من می‌شنیدم - از خاک قبر حسین (ع) بردارم و نزد من باشد که از آن تبرک جویم؟ فرمود: اشکال ندارد.^۴

۱۴ - اخذ آن با شرایط خاص و با کیفیت و دعاهای معین

طبق اخبار و روایات فراوان، اخذ تربت - برداشتن این تربت مقدس از حایر و حریم قبر حسین و یا از محدوده‌ای که در روایات بیان گردیده - باید با شرایط و کیفیت خاصی و با ادعیه معین باشد. در برخی روایات برای اخذ آن، غسل، نماز و دعا معتبر دانسته شده است. این شروط و دعاها در «کامل الزیارات» و «بحار» و غیره به تفصیل ذکر

۱. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۵۸۶، با تعلیقات شیخ حسین اعلمی؛ و دایره المعارف تشیع، ج ۴ ص ۴۰۴.

۲. ر. ک: سفینه البحار؛ ج ۵، ص ۳۶۶ (طین قبر الحسین (ع)؛)؛ الشیخ عباس قمی.

۳. اقبال الاعمال، ص ۶۰.

۴. کامل الزیارات، ص ۲۷۸، باب ۹۲، حدیث ۳؛ و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۵، باب ۱۶ حدیث ۲۶.

شده است؛^۱ ولی بنابر قول مشهور این شروط و ادعیه لازم و ضروری نیست. شیخ عباس قمی در این باره فرموده: «احتمال دارد این شروط برای زیادتی شفا و سرعت در آن و باقی ماندن اثر آن باشد، نه به طور مطلق. لذا اخذ تربت، مطلقاً جایز باشد؛ چنان که مشهور همین را می‌گویند.^۲

نکته‌ای که در این دعاها قابل ذکر است این جمله است: «اللهم بحق هذه التربة الطاهرة»^۳ یا «اللهم انی اسالک بحق هذه الطینه»^۴ یا «اللهم بحق هذه التربة»^۵ در این عبارات شریفه به تربت حسین علیه السلام توسل شده و سوگند یاد شده است که بیان گر قداست و حرمت این تربت مقدس است.

۱۵ - جز تربت حسین، خوردن سایر خاک‌ها حرام است

خوردن مطلق خاک، از نظر شرع و از دیدگاه فقها حرام است، جز مقداری از خاک قبر حسین علیه السلام و آن باید به اندازه نخودی باشد. از خوردن تربت حسین علیه السلام از روی لذت و شهوت سخت منع شده است. برای کسی که از تربت حسین می‌خواهد استفاده کند قبل از آن باید حرمت و ولایت حسین بن علی و مقام و شأن رتبه آن حضرت را بشناسد و نیز به حرمت و قداست و شفا بخشی این تربت اعتقاد و ایمان داشته باشد و گرنه هیچ نفعی و فایده‌ای برای او نیست.

این مطلب بلکه مفاد بسیاری از اخبار و روایات مربوطه می‌باشد.^۶

۱. کامل الزیارات، ص ۲۸۲، باب ۹۳: بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸؛ مفتاح الجنان، ص ۴۷۲.

۲. سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۶۵.

۳. کامل الزیارات، ص ۲۸۲، باب ۹۳.

۴. همان، ص ۲۸۲، باب ۹۳.

۵. کامل الزیارات، ص ۲۸۰، باب ۹۳: بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸؛ و مفتاح الجنان، ص ۴۷۲.

۶. ر.ک: همان ص ۲۷۴، باب ۹۱ و ص ۲۷۸، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لو ان مریضاً من المؤمنین یعرف حق ابی عبدالله علیه السلام و حرمت و ولایت اخذ من طین قبره مثل رأس اثملة کان له دواء؛ و نیز بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۵، حدیث ۲۹. کتاب المزار و ص ۱۲۲، حدیث ۹۰، و ص ۱۳۵، حدیث ۷۳.

حضرت صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: «الطین حرام کله کلحم الخنزیر و من اکله ثم مات منه لم أصل علیه الا طین القبر فإنّ فيه شفاء من کل داء و من اکله بشهود لم یکن له فيه شفاء؛^۱ تمام خاک‌ها حرام است، مانند گوشت خنزیر (خوک) و کسی که آن را بخورد و بمیرد من بر او نماز نمی‌خوانم، مگر از خاک قبر حسین علیه السلام باشد که در آن شفا است از هر دردی و هر کس آن را از روی شهوت بخورد برای او در آن شفا نیست.»

در این روایت دو نکته مهم و اساسی دیده می‌شود:

۱- در خاک حسین شفا است و می‌توان مقدار معینی از آن را برای شفا یافتن خورد. این تأثیر و شفابخشی، به خاطر مدفون بودن حسین در آن و منسوب بودن آن به حسین است و گرنه فکر نمی‌کنم سرزمین کربلا شفای ذاتی داشته باشد. جواز خوردن آن از بین سایر خاک‌ها، خود مزیتی است؛ چنان که ظاهر روایت همین را می‌رساند.

۲- کسی که می‌خواهد تربت حسین علیه السلام را بخورد باید به قصد شفا و تبرک باشد، زیرا در آن صورت است که این تربت پاک تأثیر خود را واقعاً نشان می‌دهد، در غیر این صورت - بنابر برخی اخبار - فایده‌ای نخواهد داد و خواندن دعا‌های وارده در این باره تأثیر بسیاری را خواهد داشت.

محدوده تربت کربلا

ترب مقدس را هر قدر که نزدیک‌تر به قبر مبارک باشد بدیهی است که تأثیر آن نیز بیشتر خواهد بود در مورد این که تربت حسین علیه السلام را از چه فاصله‌ای یا حدی اخذ کند؟ روایات و اقوال در این زمینه متعدد و مختلف است، این جاب به چند روایت اشاره می‌شود:

۱- اخذ آن از بالای سر قبر حسین علیه السلام: «ابی بکار گفت: من از تربتی که نزد سر قبر حسین علیه السلام است برداشتم که تربتی سرخ است پس خدمت حضرت رضا علیه السلام وارد شدم و آن تربت را بر آن حضرت عرضه داشتم. حضرت آن را در کف دستش گرفت و سپس آن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۹۵، باب ۵۹؛ و کامل الزیارات، ص ۲۸۵، باب ۹۵، حدیث ۱.

را بوید و استشمام فرمود و گریست. تا اشکش جاری شد. سپس فرمود: این تربت جدم است.^۱

۲ - قدر هفتاد باع^۲ از قبر شریف: از حضرت صادق روایت شده است که فرمود: «یوخذ طین قبر الحسین علیه السلام من عند القبر علی قدر سبعین باعا؛^۳ تربت حسین علیه السلام را از نزد قبر شریف به اندازه هفتاد باع گرفته می شود.»

۳ - هفتاد باع در هفتاد باع^۴: یعنی از این اندازه، تربت حسین علیه السلام اخذ شود.

۴ - حریم قبر حسین علیه السلام یک فرسخ در یک فرسخ در یک فرسخ در یک فرسخ است.^۵

روایات در این زمینه زیاد است و در تعیین و تحدید آن برای اخذ تربت یکسان نیست ولی به هر حال از هر فاصله ای که گرفته شود، منسوب و متعلق به حسین بن علی علیه السلام است که قدر آن را باید بدانیم و در رعایت حرمت آن کوشا باشیم.

البته ممکن ست برخی تعجب کرده و بگویند: چطور از بین خاک ها در خاک قبر حسین علیه السلام شفاست؟ در جواب آنها باید گفت که خالق هستی چنان که می تواند در اقسام گیاهان و غیر گیاهان شفا قرار دهد، می تواند در این تربت نیز شفا قرار دهد.

ثانیا: این ویژگی در تربت حسین برای آن است که آن حضرت برای احیای دین الهی و اعلائی «کلمة الله» جان و مال و اولاد و انصار و اصحاب خود را فدا نمود و خداوند متعال که خود را «شکور» نامیده به یاس و تقدیر این همه قربانیها و فداکاری ها در راهش ویژگی ها و مزایایی به حسین بن علی علیه السلام داده که به کسی دیگر نداده است؛ از جمله تربت

۱. کامل الزیارات، ص ۲۸۰، باب ۹۲، حدیث ۱۱.

۲. الباع: قدر سد البدین، المنجد، ص ۵۴.

۳. کامل الزیارات، ص ۲۸۰، باب ۹۲، حدیث ۲.

۴. همان، ص ۲۸۱، باب ۹۲، حدیث ۶.

۵. همان، ص ۲۸۲، باب ۹۲، حدیث ۹: «قال ابو عبدالله علیه السلام حریم قبر الحسین علیه السلام فرسخ فی فرسخ فی فرسخ فی فرسخ».

آن حضرت را شفا و امان قرار داده است و این هیچ جای تعجب نیست.

ثالثاً: طبق روایات، تربت مراقد و مشاهد شریفه پیامبر (ص) و ائمه نیز موجب شفا است.

خلاصه از تمام آنچه گذشت، حرمت و قداست و شفا بخشی و شأن و فضیلت این تربت مقدس آشکار و روشن گردید.

جرعه‌ای از زلال زیارت عاشورا

حسین مقیسه

سخن آغازین

عاشورا، یاد آور بلندترین فریاد مظلومانه تاریخ و تذکره غلبه خون بر شمشیر است.

عاشورا، تابلویی است که با هنرمندی تمام از یک طرف زیباترین چهره‌های لطافت و شکیبایی، ایثار و از خودگذشتگی و بالاترین پرواز انسان‌های سیراب از معرفت ناب توحید و ولایت را به تصویر کشیده و از جانب دیگر، نهایت پستی و پلیدی را در این زیستگاه طبیعی انسان.

عنصر اصلی در هر دو طرف، اختیار، گزینش و انتخاب آزادانه است: یک انتخاب، پای انتخابگر را بر فرق فرقدان نهاده و انتخاب دیگر، انتخابگر را چنان خسی بی مقدار یا پاره زباله‌ای غفن همراه با آوای مستمر لعن و نفرت و نفرین خدا و بندگان صالح و شایسته او به گداخته‌ترین طبقات دوزخ در جمع و جای گاه ناپاکان بدان تاریخ می‌فرستد. و هیچ تابلویی این چنین هنرمندانه، زشت و زیبایی خلقت انسان را انعکاس نداده.

در این بین زیارت عاشورا معرفی نامه یا منشور تبلیغاتی یا انگشت اشارتی است که همواره توجه خواننده و بیننده را بدان تابلو منعطف و متوجه می‌کند و عمق و وسعت ماجرا و آثار تاریخی، تربیتی سیاسی آن را براعت^۱ استهلال می‌نماید.

از این جهت، زیارت عاشورا برای عاشوراییان، متنی مقدس و دارای نقشی بی‌بدیل است.

امید است تأمل و گفتن و نوشتن از این زیارت، هر چند در حدی اندک و متناسب با بضاعت مزجاة نگارنده، در ازدیاد معرفت و توجه بیشتر به جای گاه سندی و رجالی و ابعاد و عمق فرازها و محتوای متن عرشی و بلند آن، مفید و موثر افتد و بهره و بصیرت افزایش و عنایت ثارالله و آقای شهیدان عالم را نصیب کند.

با این تصور و ذهنیت، این سطور در سال عزت و افتخار حسینی به همایش سراسری امام حسین (ع) ارائه و تقدیم می‌گردد.

سابقه نقل و رجال سند

قدیمی‌ترین متنی که زیارت عاشورا را آورده، کتاب کامل الزیارات ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی است که متوفای ۳۶۸ یا ۳۶۹ هـ - به اختلاف نقل‌ها - و مدفون در شهر کاظمین عراق است.^۲

متن زیارت را با پنج واسطه از حضرت باقر العلوم (ع) نقل کرده^۳، سپس کتاب «مصباح المتهجد» ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی متوفای ۴۶۰ هـ. و مدفون در شهر نجف اشرف است.^۴

۱. معین فرهنگ معین، ماده براعت، ج ۱، ص ۶۹۳: الفاظی چند در ابتدای خطبه کتاب و مطلع قصیده که خواننده با خواندن آنها از مقصد و مراد نویسنده و گوینده آگاه گردد.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، تحقیق جواد قیومی، ص ۲۰.

۳. همان، ص ۳۲۵، باب ۷۱، حدیث ۹.

۴. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۷۱۳.

این روایت دارای صدر و ذیل است. صدر روایت بر اساس نقل «کامل الزیارات» که اصلی ترین و قدیمی ترین است توسط دو نفر به معصوم می رسد: یکی علقمة بن محمد حضرمی و دیگری، مالک بن اعین جهنی است.

در هر دو طریق، صالح بن عقبه از آنان نقل کرده، منتها در یکی همراه سیف بن عمیره است و در دیگری به تنهایی، به این صورت:

حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی از محمد بن خالد از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه از علقمة از امام باقر^ع و محمد بن اسماعیل از صالح بن عقبه از مالک الجهنی از امام باقر^ع گرچه نقل «مصباح المتهجد» اندکی متفاوت است: محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از پدرش یعنی عقبه بن قیس کوفی از امام باقر^ع. ذیل روایت در هر دو کتاب مشترک است: صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمة از امام باقر^ع. بررسی اجمالی راویان و رجال سند و سپس نکاتی در متن و محتوای این زیارت، مورد نظر این نوشتار است.

راویان زیارت عاشورا

اگر مبنای مرحوم آية الله العظمی خوئی را در مقدمه کتاب ارزشمند - معجم رجال الحديث - بپذیریم و از جمله رجال سندهای کتاب شریف کامل الزیارات را موثق بدانیم^۱ سند این روایت جز در یک مورد - به توضیحی که خواهد آمد - هیچ اشکال فنی، نخواهد داشت.

بر این مبنای تمام رجال سند، توثیق شده هستند، تنها محمد بن موسی بن عیسی الهمدانی است که توسط نجاشی و ابن الغضائری، و صدوق و دیگران تضعیف شده، گرچه به تعبیر آية الله خوئی توثیق ابن قولویه و قولش در رجال کامل الزیارات، معارض آن

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱ ص ۵۰.

تضعیف است و این تعارض تضعیف و توثیق به تساقط هر دو می‌انجامد و در نتیجه محمد بن موسی، از نظر رجالی مجهول الحال می‌شود.^۱

اما اگر کسی مبنای توثیق عامی مرحوم آیه الله خوئی را بپذیرد، جای دقت و توجه بیشتری در سلسله سند هست که در حد مقدور و توان بدان پرداخته می‌شود:

۱- حکیم بن داود بن حکیم: در کتب رجالی، ظاهراً توثیقی ندارد. تهذیب از او نقل حدیث کرده و با توثیق و تضعیفی همراه نیست.^۲ محدث نوری هم در مستدرک به عنوان یکی از مشایخ ابن قولویه، از او یاد می‌کند.^۳

همین که توثیق عام او با تضعیفی معارض نیست، در اعتبار او کافی است.

۲- محمد بن موسی الهمدانی: مجهول الحال بودن وی در بیان علامه خوئی اشاره شد.

۳- محمد بن خالد الطیالسی: علی رغم این که برخی رجالی‌ها، وی را از مجاهیل شمرده‌اند، ولی علامه نوری در مستدرک پس از ذکر مقدماتی می‌نویسد: «و يظهر من جميع ذلك انه من اجلاء الرواة و الثقة الاثبات».^۴ از راویان گران قدر و از موثقان و اهل دقت بسیار در ثبت و ضبط احادیث است. سپس اظهار تعجب می‌کند از کسانی که وی را از مجاهیل شمرده‌اند.

۴- محمد بن اسماعیل بن بزيع: شيخ طوسی او را توثیق بلیغ فرموده است.^۵ ابن قولویه در کامل الزیارات لا اقل ۵۵ مورد از طریق او نقل حدیث دارد و این کمیت بالا دلیل وثاقت بالای ابن بزيع است مضافاً که در کتب اربعه و سایر کتاب‌ها، حدود ۲۳۰ روایت از طریق او نقل شده.

۱. همان، ج ۱۷، ص ۲۸۳ و ۲۸۸.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۸۶.

۳. محدث نوری، مستدرک، ج ۳، فائده دهم، ص ۷۹۶.

۴. همان، ص ۸۴۲.

۵. شيخ طوسی، رجال، ص ۳۸۶۷ فی اصحاب الرضا (ع).

ابن بزیع ظاهراً از وزرای ابی جعفر منصور، خلیفه عباسی است و موقعیتی شبیه علی بن یقطین در حکومت هارون داشته، رجال نجاشی بیاناتی را از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در مدح و ستایش محمد بن بزیع نقل کرده که بیانگر این معنا و جای گاه بسیار والای اوست^۱. به تناسب نام ایشان، روایت ذیل مفید به نظر می‌رسد:

محمد بن علی بن بلال که به تعبیر علامه خویی خود از موثقین است^۲. در محل دفن ابن بزیع می‌گوید: از صاحب این قبر شنیدم که از ابو جعفر علیه السلام - ظاهراً حضرت جواد علیه السلام - مورد نظر است - شنیده که فرمود: هر کس در زیارت قبر برادر مؤمن خود نزد قبر بنشیند رو به قبله و دست بر قبر گذارد و هفت بار سوره مبارکه قدر را بخواند از بزرگ‌ترین هراس که قیامت باشد ایمن خواهد بود^۳.

حاصل آن که ابن بزیع از ثقات و بزرگان شیعه است، او از صالح بن عقبه نقل کرده وثاقت وی را در قسمت بعدی خواهیم گرفت.

۵- عقبه بن قیس کوفی: پدر صالح از اصحاب امام صادق علیه السلام است^۴. و ظاهراً توثیق و تضعیفی ندارد و از مجاهیل به شمار می‌رود. عقبه هم صدر روایت را از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است.

در طریق دوم چنان که گفته شد، نقل کننده از امام علیه السلام مالک الجهنی است که همان مالک بن اعین الجهنی و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام و به تعبیر شیخ مفید ممدوح آن بزرگوار است^۵. علامه خوئی پس از مطالبی در ارتباط با ایشان نتیجه گرفته: «لایتنفی الشک فی کونه شیعیاً امامیاً حسن العقیده و هو ثقة...»^۶ در حسن عقیده و امامی بودن و وثاقت او تردیدی نیست.

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۲۲.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۲۹.

۴. خویی، همان، ج ۱۱، ص ۱۵۶.

۵. همان، ج ۱۴، ص ۱۵۸ به نقل از ارشاد مفید.

۶. همان.

فراز اصلی روایت

اصل زیارت عاشورای معروف، ذیل این روایت است و در هر دو منبع پیش گفته، یکسان نقل شده، صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه از حضرت باقر (ع) .

۶- صالح بن عقبه: در کامل الزیارات، واسطه ۲۷ نقل حدیث است^۱ علامه خوئی پس از مقدماتی می نویسد: «... فالرجل من الثقات»^۲.

محدث نوری هم فرموده: «... ذکرنا الامارات الذالّة علی مدحه بل وثاقته»^۳.
نشانه های وثاقت او را آورده ایم.

۷- سیف بن عمیره: در کامل الزیارات، واسطه بیش از ۱۰ نقل حدیث است^۴.
علامه خوئی پس از مقدماتی، نقل شهید ثانی در تضعیف او را آورده و فرموده:
تضعیف نا موجهی است که منشأ آن، توهم واقفی بودن سیف است و از نظر زمانی نمی تواند، صحیح باشد، علاوه که وقف، منافاتی با وثاقت ندارد بر فرض، واقفی هم باشد، وثاقتش ثابت است^۵.

۸- علقمه بن محمد الحضرمی:

از اصحاب حضرت باقر و ناقل، متن اصلی زیارت عاشورا است. ظاهراً تنها روایتی که از او در کتب روایی ما، در دست است، همین روایت زیارت عاشورا است و جز آن روایت دیگری راویاً و مرویاً در دست نیست.

البته برادرش ابوبکر بن محمد الحضرمی که او هم از رجال کامل الزیارات است و لااقل پنج مورد نقل روایت در آن کتاب دارد^۶، در مجموع منابع روایی ما متجاوز از ۱۲۴

۱. ابن قولویه کامل الزیارات، ص ۵۷۷.

۲. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷۹، ص ۷۹.

۳. محدث نوری، مستدرک، ج ۳، فائده ۱۰، ص ۸۱۲.

۴. ابن قولویه، همان، ص ۵۷۷.

۵. خوئی، همان، ج ۸، ص ۳۶۶.

۶. ابن قولویه، همان، ص ۵۶۳.

روایت از وی نقل شده^۱، اما از خود علقمه جز این یک مورد، روایت دیگری در دست نیست، محدث نوری فرموده: «یظهر من الکشی فی ترجمۃ اخیه مدحه»^۲.

از شرح حال برادرش که در رجال کشی آمده، ستایش خود علقمه هم فهمیده می‌شود. و ظاهراً این سخن اشاره باشد به برخورد علقمه و برادرش ابوبکر از یک سو و جناب زید بن علی بن الحسین^{علیه السلام} از سوی دیگر و اینک نقل این برخورد:

بکار بن ابی بکر حضرمی فرزند همان ابوبکر پیش گفته نقل می‌کند که پدرم و عمویم علقمه وارد شدند بر زید بن علی^{علیه السلام} و عمویم علقمه از پدرم بزرگ‌تر بود، در دو طرف زید نشستند، این ملاقات پس از آن بود که شنیده بودند جناب زید اعلام کرده: از ما اهل بیت کسی که قیام مسلحانه نکند، امام نیست.

پدرم ابوبکر که جری‌تر و جسورتر بود، از زید پرسید: ای ابا الحسین! به من بگو آیا علی بن ابی طالب در دروان سکوت و خانه نشینی خود، امام بود، یا نبود مگر وقتی که قیام به سیف نموده و حکومت را به دست گرفت؟

زید پاسخ نداد تا سه مرتبه سؤال را تکرار کرد و زید هم پاسخی نمی‌داد. ابوبکر گفت: اگر در آن مدت، علی^{علیه السلام} امام بود (یعنی امامت حضرت به نصب الهی بوده، نه صرفاً به انتخاب و اقبال مردم) پس از او هم، ممکن است کسی امام باشد، گرچه قیام به سیف نکرده باشد و مردم به او روی نیاورده باشند - اشاره به امام باقر^{علیه السلام} - و اگر در آن مدت امام نبوده و نص و نصبی در کار نبوده، پس چه چیزی شما را به این جاکشاند که زمینه قیام را فراهم کنید و چه چیزی شما فرزندان علی^{علیه السلام} را بر غیر خودتان فضیلت می‌دهد.

«بکار» می‌گوید، سخن پدرم که به این جا رسید و با این لحن تند، با «زید» سخن گفت. عمویم علقمه از پدرم خواست که صحبت را تمام و معاتبه زید را رها نماید و پدرم ساکت شد^۳.

۱. خویی همان ج ۲۱، ص ۶۸.

۲. محدث نوری، همان، ص ۸۲۶.

۳. خویی، همان، ج ۱۱، ص ۱۸۶.

این نقل فی الجمله متضمن مدح علقمه هست، هم چنان که محدث نوری گفت.

نتیجه این بخش

حاصل و نتیجه نهایی این است که به فرض، مبنای مرحوم آیه الله خوئی (ع) و توثیقات عام ایشان را نپذیریم، روایت زیارت عاشورا، ضعیف نیست و هیچ تضعیفی در هیچ کدام از رجال سند دیده نمی شود. نهایت این است که افرادی، مانند محمد بن موسی و علقمه توثیق مشخصی ندارند.

همین عدم تضعیف، کافی است که نقل بزرگانی همچون ابن قولویه و شیخ طوسی از آنان را نوعی توثیق و اعتماد به حساب آوریم.

از این گذشته اقبال بزرگان و اولیای دین به این زیارت و تقید و التزام به خواندن آن و توصیه به مریدان و پیروان خود آشکارا جبران کننده است. برخی عدم توثیق ها موردی است. اشاره به نمونه هایی از این اقبال و التزام و توصیه ها مناسب به نظر می رسد:

تقریباً تمامی بزرگان شیعه دارای چنین سیره ای (مداومت بر زیارت عاشورا) بوده اند، هر چند انعکاس زیادی نداشته و ندارد. چرا که معمولاً در چنین مواردی، انگیزه بر اخفا و کتمان است، نه افشا و اظهار، اما موارد آموزنده ای را می توان سراغ گرفت:

- ۱- مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی که میرزای شیرازی دوم (میرزا محمد تقی) او را استوانه فقه نامیده و در مرگ او گریسته اند، در سی سال آخر عمر، زیارت عاشورا را ترک نکرده و هر روز که به سبب بیماری یا امری دیگر نمی توانست بخواند، نایب می گرفت.^۱
- ۲- علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان، در تمام ماه محرم و صفر، به زیارت عاشورا و توسل به امام حسین (ع) مقید بود و از نسخه مرحوم قاضی، استاد خود ستفاده

۱. عبدالحسین دستغیب، داستانهای شگفت، ص ۲۷، داستان شماره ۱۱۰.

می‌کرده که کلمه «بک» در «اکرمی بک» را حذف می‌کرده و به جای «امام هدی» «امام مهدی» می‌فرموده است.

مرحوم شهید قدوسی هم که ناقل این فراز است، خود به زیارت عاشورا مقید بوده.^۱

۳- بنیان گذار حوزه علمیه قم مرحوم حاج شیخ «عبدالکریم حائری» یزدی فرموده که به دنبال مرض وبا و طاعون، در شهر «سامراء» عراق استادمان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی، به عده‌ای از اهل علم، توصیه و تاکید نمودند که برای دفع این بلا به شیعیان ساکن شهر بگویند همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثوابش را به روح نرجس خاتون، والده ماجده امام عصر هدیه کنند. از آن به بعد، تلف شدن شیعه متوقف شد و تنها عده‌ای از عامه می‌مردند. برخی از آنها از فامیل شیعه خود، علت این پدیده شگفت را پرسیدند: گفتند به خاطر زیارت عاشورا آنها هم خواندند و بلا، از آنها برطرف گردید.^۲

۴- امام خمینی بنیان‌گذار نظام اسلامی ایران، در دهه عاشورا، هر روز زیارت عاشورای معروف را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می‌خواندند.^۳

نیم نگاهی به محتوا

نگاهی کلی و گذرا به متن و محتوای زیارت عاشورا، به خصوص ابراز انزجار و لعن و نفرین به کسانی که زمینه ساز فاجعه کربلا و شهادت و اسارت اولیای خدا بوده‌اند، انسان را با این پرسش اساسی، مواجه می‌کند که آیا بحث و نشر و اهتمام به این زیارت نامه، با وحدت امت اسلامی و هم‌سویی فرقه‌های مختلف که به ویژه پس از انقلاب مورد تأکید و

۱. سیمای فرزندگان، ص ۱۸۸ به نقل از یادنامه شهید قدوسی.

۲. دستبیب، همان، ص ۲۶۹ داستان ۱۴۳.

۳. سیمای فرزندگان، ص ۱۷۹.

توصیه نظام جمهوری اسلامی و عقلای قوم از هر دو طرف بوده و هست، در تنافی نیست؟

در پاسخ این پرسش نکاتی روشنگر است:

۱- جایگاه امامت معصومین در فرهنگ تشیع

امامت، بسیار فراتر از یک مسئله تاریخی، سیاسی و حکومتی است. امام محور عالم هستی است و بقای نظام آفرینش الهی به برکت انسان کامل و پیشوای معصوم در هر زمانی است^۱؟

در نوشته‌های فلسفی و عرفانی هم، انسان کامل را عامل بقای نظام هستی می‌دانند^۲.

بنابراین، اهمیت امامت در فرهنگ شیعه تنها از رهگذر حکومت و سیاست تاریخی نبوده و نیست.

۲- اهمیت بعد سیاسی و تاریخی امامت

یعنی اگر تنها از همین زاویه و با قطع نظر از جایگاه رفیع معنوی آن، به امامت و ولایت شیعی نگریسته شود، باز هم بسیار پراهمیت است.

بدین بیان، شکی نیست که انتقال و جایگزینی یک فرهنگ نیاز به تدریج زمان و ظرافت‌ها و حساسیت‌های اجرایی و عملی دارد. چنین انتقالی اگر بخواهد ماندگار و ریشه دار باشد، هیچ‌گاه دفعی و معجزه وار، صورت نمی‌گیرد و این را شاید بتوان جزء سنت‌های تاریخی و تغییرناپذیر خداوندی دانست.

در حیات رسول اکرم جایگزینی فرهنگ اسلام به جای فرهنگ جاهل و شرک و کفر، با توجه به رحلت زودرس حضرت و وجود موانع جدی کار فرهنگی و ضرورت برنامه ریزی و برخورد مناسب با آنها، مستلزم یک طرح تشریعی جامع بود، تا انتقال فرهنگ، در

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱ باب ان الارض لا تخلو من حجة، ص ۱۷۸.

۲. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، ج ۲، نکته ۸۸۲، ص ۷۲۵.

یک فرایند صحیح و مطمئن و در ظرف زمانی لازم، به انجام برسد.

این طرح همان روح و فلسفه اصلی امامت شیعه است که در زیارت عاشورا، به خوبی منعکس شده، دوازده نفر پس از رحلت رسول ﷺ که عصمت و صحت اندیشه و علمشان، همانند خود رسول ﷺ از جانب خدا تضمین شده است و با تمام خصوصیات و ابعاد وجودی و نیازهای انسان، آشنایند، در نظر گرفته شده و معرفی شده‌اند.

به طور طبیعی دوازده نسل با تعلیم‌ها و برنامه‌های ویژه آنها، تربیت می‌شدند و در طول زمان و به تدریج، تمام رسوبات فرهنگ جاهلیت و شرک، زدوده می‌شد و توحید جای گزین می‌گشت و بشر به رشد و اعتلای روحی و فکری و عقلی می‌رسید که به فرض اگر پس از آن، ولی معصومی هم در میان آنان نبود، قادر به راه‌یابی و نیل به اهداف و مقاصد اصلی آفرینش می‌بودند گرچه - چنان که اشارت رفت، - هیچ زمانی، از وجود حجت معصوم خدا خالی نخواهد بود.

البته فلسفه اصلی عدد دوازده برای ما روشن نیست و قطعاً خصوصیتی دارد که بی اطلاعیم. قدر مسلم، این طرح تشریعی، برای هدایت و تربیت انسان‌ها، کاملاً با موازین عرفی و عقلی منطبق است.

به تعبیر زیبای فرازی از همین زیارت عاشورا، مرتبه وجودی ائمه معصومین (علیهم‌السلام) حتی به لحاظ تشریعی، از جانب خداوند، معین شده است: «... لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها؛

نفرین خدا بر آنان که شما اهل بیت را از مقامتان برکنار نموده و از مرتبه و شأن و موقعیت خدایی، زائل و دور کردند و امت اسلامی و بشریت را از برکات وجودی شما محروم نمودند».

اگر تصور و ذهنیت ما از امامت، این گونه باشد، در صد خسارت‌ها و ضایعات عمیق و وسیعی که نه تنها امت اسلام، بلکه تمام بشریت از آن انحراف اولیه متحمل شده و

پدید می‌آید، تأکید ورزیده است. همین‌طور «سالیوان» در نظریه شخصیتی که تحت عنوان، «روان پزشکی تأثیر متقابل اشخاص» عرضه کرده است، از تأثیر تعیین‌کننده الگوها بر رفتار آدمی یاد می‌کند.^۱

با نگاهی گذرا به قرآن به اسوه‌های متعددی برمی‌خوریم. حضرت ابراهیم (ع) اسوه بت‌شکنی است. اصحاب کهف، سمیل و اسوه مهاجرین فی سبیل الله و حضرت یوسف، اسوه ایستادگی در برابر شهوات و حضرت رسول (ص) اسوه حسنه است. پس اگر می‌توان از اسوه‌ها در امر تربیت از نگاه مکتب‌های روان‌شناسی و تربیتی و نیز در تربیت دینی بهره برد، با این مقروض از امام حسین (ع) و یارانش به عنوان اسوه‌ها و الگوهای تربیتی می‌توان بهره‌برد و با توجه به بحث حاضر، می‌توان از عزت و کرامت حسینی، برای القا، تلقین و تقویت عزت‌مداری برای دیگران استفاده نمود و از ذلت‌گریخت و ذلت‌ستیزی آنان الهام بخش شیعیان و پیروانش باشد که در مقابل تهدید، ارعاب و زورمداری دیگران بتوانند نه بگویند و فریاد هیهات منا الذله سردهند.

پنجم: همان‌گونه که از اسوه‌ها می‌توان درس تربیتی نیکو و مناسب آموخت، در صورت تحریف اهداف، سخنان، برنامه و نتایج تلاش‌های آنان، می‌توان به غایتی تربیتی نامناسب و نامطلوب دست یافت. نهضت عاشورا نیز علی‌رغم آن که می‌تواند بار مثبت فراوان تربیتی را حامل باشد، اما متأسفانه به علت تحریف اهداف و شعارهای نهضت، گاه به جای این که بتوانیم پیام‌های عزت‌بخش آن حادثه حیات بخش را آویزه گوش کنیم، از آن پیام‌های منفی و غیرسازنده و حتی گاه ضد اهداف نهضت برداشت می‌کنیم. این جاست که معلمان دینی و مربیان متعهد و مفسران این حرکات باید هشیارانه وارد عمل شوند و نهضت حسینی را از تحریف‌های آراسته پیرایش نمایند.^۲ از

۱. همان، ص ۱۵۴. در همین منبع ص ۱۸۳؛ در تفاوت اسوه با الگو آمده، اگر اسوه‌ها را افرادی بدانیم که از افق‌های بلند و بسیار دور دست، مردمان اعصار مختلف را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، در سطحی محدودتر می‌توان از الگوها یاد کرد که در محیط خویش با دیگران تفاوت دارند و می‌توانند نمونه‌هایی عینی برای سرمشق باشند.

۲. از آناری که بزرگان شیعه در زدودن تحریف‌ها بر دامن نهضت حسینی تألیف نموده‌اند: یکی کتاب «لؤلؤ و مرجان»

پیام‌های غلط و خطرناکی که گاه از قیام عاشورا گرفته شده و آثار ضد تربیتی جدی نیز دارد، آن است به جای این که از راه و رسم عزیزانه آن حضرت درس عزت بگیریم، به جای این که از اسوه‌ها و الگوهای کربلا، درس یابرداری، مقاومت، صلابت، حماسه و ایثار بیاموزیم و به جای این که بدانیم امام حسین (ع) به ما آموخته و در عمل مارا بدین طریق هدایت نموده که در راه حفظ عزت و شرافت از هزینه کردن جان و مال نهراسیم، بدان سمت کشانده می‌شویم که به نهضت بار عاطفی شدید داده و آن را در گریه کردن و سوگواری تنها خلاصه کنیم و در نتیجه، به جای حرکت، توجیه‌گر وضع موجود باشیم. این‌گونه نگرش، قطعاً تحریف معنوی اهداف نهضت حسینی است؛ زیرا امام در وصیت‌نامه‌شان، هدف نهضت را اصلاح امت اسلامی و احیای اصل امر به معروف و نهی از منکر و اعاده سیره نبوی و علوی ذکر می‌کنند.^۱ تربیتی که نتیجه‌اش بی توجهی به سرنوشت جامعه و دین باشد، تربیتی حسینی نیست و با وصایای آن حضرت در تعارض است.

ششم: اگر قرار بود که از کربلا درس آموخت و از عاشورا تعلیم گرفت، کار سهل‌تر از آن بود که ادعا کرد کربلا آثار و جلوه‌های تربیتی دارد. قطعاً کربلا درس‌های فراوانی برای آموختن دارد و جنبه تعلیمی عاشورا عمیق است و به قول «اقبال لاهوری» در مثنوی «در معنای حریت اسلامی و سه حادثه کربلا»

تبیغ بهر عزت دین است و بس	مقصد او حفظ آئین است و بس
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

آثر حاج نوری و دیگری «تحریقات عاشورا» از استاد شهید مطهری قابل ذکر است. جزوه کوچک «عزاداری‌های نامشروع»، اثر علامه آیه الله محسن امین، ترجمه جلال آل احمد (نشر سرود: ۱۳۷۱) نیز قابل توجه است. در این نوشته کوچک از آثار منقذی عزاداری‌های نامشروع (آزار نفس و اذیت کردن بدن، داد و فریاد و نعره‌های وحشیانه و...) سخن رفته است. و نیز مراجعه شود به کتابی از نگارنده تحت عنوان «رد پای عقل در کربلا»، مقاله عقل مانع تحریف و عامل تعمیم نهضت حسینی.

۱. سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۳۶.

گیریم^۱؛ پذیرش آسانتری خواهد یافت. گرچه سیره و روش بزرگانی مانند مرحوم سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروة) و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس) و... طبق نقل، خواندن و تکرار همان صد مرتبه لعن و سلام طولانی و کامل بوده است.^۲ خداوند به شیعیان امت و محبتان اهل بیت توفیق شکر نعمت والای ولایت و به تمام انسان‌ها نعمت پذیرش و تمکین هدایت هادیان و والیان الهی و نهایتاً حکومت عدل جهانی حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - را عنایت فرماید.

۱. عبدالله شیز، الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة، ص ۱۶۴.
 ۲. محمد علی طهرانی، برخی مفاتیح الجنان‌ها، حاشیه زیارت عاشورا.

پرورش‌های معنوی و اخلاقی عاشورا

غلامرضا گلی زاده

چشمه جوشان کربلا

تمامی انبیا و اولیای الهی در سیر و سلوک معنوی انسان، به سوی هدایت و کمال در راستای توحید و یکتا پرستی که در فطرت انسانی زمینه‌های آن وجود دارد، افراد را به هدفی مشترک و روشی واحد فرا می‌خواندند و در این مقصد با یکدیگر تفاوتی نداشتند و آن ستارگان فروزان در جهت تحقق این ارمان مقدس به رسالت مبعوث گردیدند. مهم‌ترین هدف عاشورا نیز اعتلای توحید و محو آثار هر گونه شرک، نفاق و خود خواهی بود. به همین دلیل نباید به حماسه کربلا، به عنوان حادثه‌ای تاریخی نگریست، بلکه لازم است ابعاد وجودی آن را در قلمرو گذشته و آینده و در سیطره زمان و در حیات انسان‌ها مرود توجه قرار داد. در ستیز آدمی به عنوان خلیفه خداوند بر روی زمین، با شیاطین جانی و انسی و نمودهای جور و جهل، عاشورا عالی‌ترین راه و رسم زندگی سعادت‌مند را برای جهانیان ترسیم می‌نماید. به علاوه این حرکت مقدس مثل اعلاهی جهاد اکبر و مبارزه با نفس است و در این رهگذر درس درست زیستن، رسیدن به حیات معنوی و کسب مقامات عالی عرفانی و درجات معنوی را در عرصه عمل به مشتاقان کمالات ملکوتی آموخته و در این مورد هیچ ابهامی برای پویندگان طریق حق و عاشقان عدالت باقی نگذاشته است. به همین دلیل قلب‌های اهل معرفت و فضیلت در برابر این مشعل فروزان

انتخاب را از افراد سلب نموده و آثار تربیتی نامطلوبی را بر جامعه به بار می گذاشته و جامعه از تربیت صحیح و سالم و همه جانبه تهی بوده است.^۱ برای مردم قدرت و جرأت مقابله با سیاست‌های حاکم وجود نداشت و هرگونه اعتراضی به شدت در تطفه خفه می شد. (شاهد آن، قیام عبدالله زبیر در مکه). در چنین فضایی امام حسین از روز اول در مقابل پیشنهاد بیعت حاکم مدینه نه گفت و ایستاد و تا آخر نیز سخنش و شیوه کارش ایستادن در مقابل قدرت سیاسی عصر بود.

سوم: اما این که آیا جنسیت (زن و یا مرد بودن) در تربیت سیاسی دخیل است یا نه؟ آیا زنان حق مشارکت در سیاست را دارند تا برای شیوه حضور و مدیریت، تربیت شوند؟ پاسخ این سؤال را بسیاری از متفکران بزرگ جهانی و ایرانی - اسلامی عنفی داده‌اند. از فلاسفه قدیم یونان قدیم، «ارسطو» دلاوری مرد را در فرمانروایی و دلاوری زن را در فرمانبرداری می دید^۲ و یا «امام محمد غزالی» معتقد بود که زنان، حق امیری، حکومت و قضاوت ندارند و...^۳

اما در فرهنگ عاشورا در سیره امام معصوم، حضور فعالانه زنان در مسائل سیاسی و مداخله در مورد دولت و قدرت عصر، پذیرفته شده و از این رو اگر زنان باید در عرصه سیاسی حضور داشته باشند، تربیت سیاسی نیز ضرورت پیدا می کند. امام حسین می توانست از مدینه خارج شود، اعتراضش را در مکه به جهان اسلام اعلام کند. در راه کربلا در روز عاشورا به شهادت برسد، اما اهل بیتش را همراه نداشته باشد. آیا این پرسش در اذهان نمی جوشد که چرا در این مبارزه سیاسی امام حسین (ع) زن و فرزندان را با خود

۱. عبد الرحمن کواکبی از مصلحان عرب در مورد بیوند استبداد و تربیت می نویسد: «تربیت به حسب استعداد خویش، جسم و نفس و عقل را پرویناند... استبدادی شوم که بر جسم‌ها اثر نموده، جسم را بیمار سازد و بر نفس حمله آورده، اخلاق را فاسد نماید و عقل را فشار داده، نمو او را مانع آید. بنابراین، تربیت و استبداد دو کارکن برعکس یک دیگرند.» عبد الرحمن کواکبی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، ص ۱۴۱.

۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، ص ۳۷.

۳. غزالی محمد، نصیحه الملوک، تصحیح و حواشی جلال الدین همایی، ص ۲۷۱ - ۲۷۲.

همراه نمود، با این که در هر زمان و مکان خطر آنها را تهدید می‌کرد؟ اما تصمیم امام و زنان همراهش خلق نهضتی در کنار یک دیگر بوده است. «عمان سامانی» در قالب اشعار و گفت‌گویی این مطلب را بدین نحو سروده است: (گفت‌گوی امام حسین و حضرت زینب)

شه سراپا گرم شوق و مست ناز	گوشه چشمی به آنسو کرد باز
دید مشکین مویی از جنس زنان	بر فلک دستی و دوستی بر عنان
زن مگو مرد آفرین روزگار	زن مگو بنت الجلال اخت الوقار...
با تو هستم جان خواهر همسفر	تو بیا این راه تو بی من بسر
هرچه باشد تو علی را دختری	ماده شیرا کی کم از شیر نری...
گفت زینب در جواب آن شاه را	کای فروزان کرده مهر و ماه را
تربیت بوده است بر یک دشمنان	پرورش در جیب یک آغوشمان
تا کنیم این راه را مستانه طی	هر دو از یک جام خوردستیم می
تو شهادت جستی ای سبط رسول	من اسیری را به جان کردم قبول ^۱

از مشارکت زنان گاه در کنار مردان در روز عاشورا و سپس از پیام‌رسانی زنان در نهضت کربلا، در حد این مقال نمی‌توان داد سخن داد، فقط بعضی از نکته‌ها قابل تأکید این بحث این هستند: اولاً، مشارکت سیاسی زنان در قریب چهارده قرن قبل در مبارزه و نهضت بسیار پند آموز و درس آفرین است، زیرا حتی در جهان غرب و مدعیان حقوق بشر تنها از قرن بیستم است که برای زنان سهم قابل توجه برای مشارکت سیاسی (مثلاً رأی دادن) قائل شده‌اند. ثانیاً؛ مقاومت، پایداری و استقامت زنان پس از آن حوادث سنگین و وحشیانه عمر سعد و لشکریانش حکایت از تربیت سیاسی بالای آن زنان دارد. در این فضا، سخنرانی‌های حضرت زینب و گفت و گوی جسورانه و غیورانه‌اش با این زیاد همه

نسخه آموزنده‌ای برای همه حق جویان است، ماجرای الهی هم می‌باشد؛ یعنی در ضمن آن که همه جهات آن می‌تواند الگو قرار گیرد، ولی در این حماسه، کارهایی اختصاصی انجام شده که تنها از عهده امام حسین (ع) و فرد معصوم بر می‌آید و نکته‌هایی دیده می‌شود که مختص ایشان است، اگر چه امام ماجرا را به گونه‌ای پیش برده که هر کس به کارنامه عاشورا می‌نگرد کاملاً کار امام حسین (ع) را معقول و منطقی درس آموز تلقی می‌نماید؛ در این صورت حرکتش می‌تواند آموزنده باشد. صحنه‌های عاشورا در تمامی ابعادش رشد دهنده هستند و هر یک از افراد حاضر در این صحنه - اعم از پیر و جوان، کودک و نوجوان، زن و مرد - همه آسوه‌های تربیتی‌اند.

در واقع امام حسین (ع) با فداکاری‌های خالصانه و همه جانبه‌اش سر مشق جاویدان مسلمان‌هایی شده که در مقام امامی هدایت‌آفرین با خون جوشان و تحول‌آفرین، رهبری الهی و الهام بخش بر اعماق قلوب و اندیشه آنان پرتوافشانی می‌نماید و ضمیر آنها را از امور دنیوی و حالات فناپذیر فراتر می‌برد و به ملکوت و عرش و حقیقت پیوند می‌دهد. یک مورد از این تحولات درونی آن است که آنها را در عرصه‌های زندگی مقاوم و مبارز می‌نماید و به دستشان نهضت‌های الهی را بر ضد قدرت‌های استبدادی بنیان می‌نهد. قیام‌هایی که به اعتراف مورخان و شرح نگاران در تمامی اعصار و جوامع، دگرگونی‌های مطلوب و مفیدی به وجود آورده است و مصالح توده‌های مسلمانان را تا حدودی زنده نموده و حفظ کرده است که نمونه بارز آنها در عصر کنونی، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) است.

عباس محمود عقاید می‌نویسد: حسین در روز عاشورا به ظاهر شکست خورد و پیروانش دچار مصائب گشتند، ولی دعوتی به جای گذاشت که پس از آن، قیام‌ها و دولت‌هایی شیعی را پدیدار ساخت، دعوتی که پیش چشم مردم در حله‌ای از نور که

پرتوش دیده‌ها را خیره می‌کند نمایان است.^۱ علامه طباطبائی به نکته‌ای مهم‌تر و بنیانی‌تر اشاره می‌کند: اسلام زنده این واقعه است و اگر اتفاق نیفتاده بود، بنی امیه اسم و رسمی از اسلام نگذاشته بودند.^۲ و در جای دیگر خاطر نشان می‌نماید: واقعه کربلا عامل مؤثری بود که با تأثیر مؤجل خود حکومت بنی امیه را بر انداخت و ریشه شیعه را استوار ساخت.^۳

امام خمینی در فراز یکی از بیانات خود، خطاب به علمای حوزه و دانشگاه فرموده‌اند:

«اگر مردم را تربیت کنید به یک تربیت سالم، دعوت کنید به این که با خدا آشنا شوند، با معارف اسلامی آشنا بشوند. اگر این طور شد کشور شما سالم می‌ماند و به سایر جاها سرایت می‌کند...».^۴

بدیهی است عاشورا با عزت معنوی و قدرت ملکوتی خود می‌تواند در افراد پرورش‌های پر مایه و سالمی پدید آورد. از این جهت ذیلاً به برخی آموزه‌های تربیتی عاشورا اشاره می‌گردد:

۱- مقدم داشتن شرافت دین بر هر چیزی

اسلام برای تأمین و حفظ مصالح پنج گانه: دین و عقیده، نفس و جان، اموال، نسب و ناموس و عقل و خرد به وجود آمده است و فلسفه اصلی تمامی موازین شرعی و دستورات فقهی، اعم از عبادات، احکام، معاملات و امور سیاسی تضمین مصالح و منافع مرتبط با این احتیاجات و نیازهای زندگی مسلمانان می‌باشد. هر فرد وظیفه‌شناسی مکلف است حداکثر توان و نیروی خود را برای حفاظت این مقاصد به کارگیرد و در صورت

۱. ابو الشهدا، ص ۲۰۶ و ۲۱۲.

۲. علامه طباطبائی، عقاید و دستوره‌های دینی، ج ۴، ص ۵۳-۵۴.

۳. تبیعه در اسلام، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۴. از بیانات امام خطاب به جمعی از روحانیون و استادان دانشگاهها، ۱۳۶۴/۶/۵.

نموده، فیء را به خود اختصاص داده‌اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده‌اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام علیه این همه فساد و مفسدین که دین جذم را تغییر داده‌اند از دیگران شایسته‌ترم. گذشته از این حقایق، مضمون دعوت‌نامه‌هایی که از شما به دست من رسیده و پیام پیک‌هایی که از سوی شما به نزد من آمده‌اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته‌اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری برندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید...»

در این کلام، امام حسین آنچه را که در عمل در حین انجام است، برای لشگریان «حر» توضیح می‌دهد و آنها را متذکر شده و تعلیم داده و ذهنیتشان را شکوفا می‌کند که چه از جهت دینی و چه از جهت انسانی، او باید نسبت به شرایط سیاسی موجود و سلطان جائر ساکت نباشد. از جهت دینی، آنها را تربیت می‌کند و روشنگری می‌کند که طبق حدیث نبوی نباید در مقابل سلطان جائر و... ساکت بود و آلا مسئولیت شرعی داشته و دوزخ هم جای‌گاه اوست. از جهت انسانی نیز مسئله وفای به عهد و پیمان‌ها بسیار واجد اهمیت است. شما از من خواسته‌اید که به کوفه بیایم و من به بهای بیعت و پیمان شما پا در مبارزه سیاسی گذاشته‌ام.

در این کلام، هم تعامل دین و سیاست از نگاه دینی مستتر است و هم یک مسلمان را تعلیم داده و تربیت می‌نماید که در چه صورتی باید سکوت نکند و دست به قیام بزند و هم می‌آموزاند که وفای به عهد در مبارزات سیاسی تا چه حد واجد اهمیت است. با این نگاه محصول تربیت سیاسی در یک جامعه دینی، «سیاست‌گریزی» و «سیاست‌ستیزی» نیست، بلکه حساس و هشیار در صحنه حاضر شدن و نسبت به حکام و دولت مردان عصر موضع داشتن است. البته این نکته به معنای «سیاست زدگی» و همه مسایل را سیاسی دیدن و یا ابزار دست سیاسی‌ها شدن نیست. شناخت حریم دخالت و

عدم دخالت در سیاست و معرفت نسبت به مسائل حیاتی و کم‌اهمیت سیاسی و آشنایی با وظایف نسبت به میزان مشارکت در مورد یک حادثه، رویداد و امر سیاسی، لزوماً تربیت سیاسی دقیق می‌طلبد. این جاست که اگر مداخله در سیاست از نگاه دینی و یا غیر دینی، امری ضروری و اساسی باشد، تربیت سیاسی از لوازم آن است و از حادثه کربلا هم اصل دخالت در سیاست و هم ضرورت تربیت سیاسی را می‌توان استنتاج نمود. زیرا چه بسا افراد زیادی در حادثه کربلا با نیت دخالت در قدرت و سیاست به قصد ادای وظیفه وارد صحنه شدند، اما به جهت فقدان تربیت سیاسی در جمع لشکریان یزید قرار گرفتند. این جاست که سخنرانی نقل شده امام حسین برای لشکریان حر و یا سخنرانی ایشان در روز عاشورا، آشنا نمودن مخاطبان با وظیفه درست و تکلیف صحیح برای مواجهه با قدرت و دولت است. پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر در تربیت دیگران عامل بودن مربی مؤثر است، امام حسین در یک حرکت سیاسی علیه حکام وقت، در حالی که جان و مال و خانواده و دوستانش را به خطر انداخته، آن‌گاه دست به تعلیم و تربیت سیاسی مخاطبان در روز عاشورا و قبل از آن می‌زند.

ج) روش‌های تربیتی در قیام عاشورا:

از آن جا که در بحث تربیت، توجه به روش‌ها نسبت به مباحث محتوایی، بیشتر متکی به علم و دانش بشری است. از این رو در مکاتب، جوامع و کشورهایی که علم را جدی تر گرفته‌اند، به مسئله روش نیز توجه خاصی مبذول داشته‌اند. امروزه روش و شیوه و بسته‌بندی کار به اندازه محتوا و مضمون واجد اهمیت است و چه بسا محتوایی مطلوب بر اثر ارائه با شیوه و روش نامطلوب، ضایع گردد و چه بسا مباحث و نکته‌های ضعیف‌تری را در قالب و روش‌های جذاب، بهتر عرضه کرده و توفیق بیشتر داشته‌اند.^۱

۱. از سناپی که به روش‌ها توجه نسبتاً مطلوبی دارد، می‌توان به اثری از محمدعلی حاجی ده‌آبادی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، فصل سوم و فصل پنجم اشاره کرد.

به معروف و نهی از منکری باید به تحول اوضاع اقدام کند و برای اصلاح اجتماع بکوشد. احیای معیارهای حق و برگردانیدن جامعه از سمتی که پیدا کرده، در بیانات و موضع‌گیری‌های امام حسین (ع) به خوبی بر می‌آید. امام هنگام خروج از مدینه فرموده‌اند:

هر کس متابعت کند و سخن حق از من قبول نماید، سعادت و سلامت یابد و هر کس خودداری کند و از دایره اطاعت من بیرون رود صبر کنم تا آن وقتی که خدای تعالی میان من و او حکم کند.^۱ حضرت در نامه‌ای خطاب به بزرگان و رجال می‌نویسد:

«انا ادعوكم الى كتاب الله و سنة نبيه فان السنة قد اميتت و البدعة قد احييت؛^۲ من شما را به سوی قرآن و سنت نبوی فرا می‌خوانم، زیرا سنت را میرانده و بدعت را زنده کرده‌اند».

در واقع سخن اصلی قیام عاشورا آن است که باید برای اقامه حق قیام کرد، اگر چه مقرون به توفیق ظاهری نباشد.

۳- ایجاد آگاهی در میان انسان‌های غافل و بیدار کردن فطرت‌ها

در اثر برخی خطاها، بازی‌های سیاسی، هجوم غنایم جنگی و بیدار شدن طمع نهفته و به دنبال آن حرکت انحرافی و تبلیغات مسموم امویان، مسلمانان از اعتقادات و ارزش‌ها فاصله گرفتند و حتی عاطفه و عرق مذهبی آنان رو به کاستی رفت، این گونه دگرگونی‌ها، جامعه را در غفلتی مرگ بار و توأم با ذلت فرو برد. همت و غیرت مذهبی که زمانی مسلمانان را برای ابلاغ پیام دین حق به سرزمین‌های دوردست می‌کشانید، رو به ضعف رفت. دل‌ها و رفتارها با هم هماهنگی نداشت و ضعف در تصمیم‌گیری در جامعه آن روز مشاهده می‌شد. سخن فرزاد حق خطاب به امام حسین (ع): «قلوبهم معك و سیوفهم

۱. محمد بن احمد مستوفی هروی، برگزیده از الفتوح ابن اعثم کوفی، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۷۰؛ مقتل خوارزمی، ج اول، ص ۱۸۸؛ مقتل عوالم، ص ۴۸، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰.

علیک^۱ در این باره صادق بود. سکوت کشنده و آزار دهنده، همراه با تأییدهای منفعت طلبانه و سودجویانه برخی خواص تحولات روحی ناگوار در امت اسلامی پدید آورد. امام به رغم این تیرگی فطرت پاک انسانی و روح غیرتمندی را برانگیخت و در روح و نهادشان تحول ایجاد کرد. برای امام کاملاً مشخص و مسلم بود که بذرهایی در مزرعه هستی انسان هاست که در صورت شکوفایی، سعادت واقعی را به دست می آورند و خود را از این وضع ذلت بار و غفلتی ویران کننده نجات می دهند و به سوی مقاصد والا و مقدس گام بر می دارند و از امور پست و فتن پذیر فاصله می گیرند. در خطبه ها و بیانات امام، از مدینه تا کربلا به خوبی عظمت روحی امام و علو مقام ایشان و نیز مسئولیت و تکلیفی که برای دست یابی به هدف متعالی حفظ ارزش ها و رسوخ آن در روح و روان انسان ها دارد، مشخص است. رفتارشناسی دقیق امام در این سخن نهفته است:

«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون»^۲.

امام خطاب به دین داران آن زمان و هر عصری هشدار می دهد که مردمان بندگان دنیا هستند و این به اظهاراتشان منحصر گردیده است، حمایتشان از دیانت تا زمانی است که زندگی خویش را بگذرانند و اگر در میدان امتحان قرار بگیرند؛ دین داران در اقلیت هستند و به همین سبب با وجود آن که مردم در اعماق گرایش های فطری خویش معتقد بودند که طرفدار حق باشند، لیکن این باور را به فراموشی سپردند و قیام عاشورا با کیمیای خود و آگاهی سریع و عمیقش، انسان ها را از غفلتی که در پیش گرفته بودند نجات داد و عده ای از خفتگان با فریاد حماسه آفرینان عاشورا بیداد شدند و برای جبران مسیر خطایی که پیموده بودند راه توبه پیش گرفتند. عده ای نیز که تحت تاثیر تبلیغات

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۱.

۲. متن کامل خطبه ای که این فراز در آن ذکر شده، در منابع ذیل آمده است: ابن نماحلی، منیر الاحزان، ص ۲۲؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ تحف العقول، ص ۱۷۴؛ اللمعوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۹.

راه تو جان فشانی نمایم، اما خداوند در عوض مرگ را از تو و از جوانان تو که برادران و فرزندان و خانواده تواند دور کند.^۱

۲) روش ملاطفت و ملایمت:

نکته اساسی در اعمال این روش این نیست که آیا در روش‌های تربیتی باید از اصل خشونت و سخت‌گیری نیز بهره برد یا خیر؟ چون تشویق و تنبیه ملاطفت و مسامحت و نیز خشونت و غلظت هردو لازمه تربیت صحیح‌اند. اما مهم آن است که از هردوی خشونت و ملاطفت در روش تربیتی کدام یک اصل است و کدام یک در حاشیه؟ اگر به عنوان یک اصل موضوعه و بدون پرداختن وسیع بپذیریم که اولاً: در تربیت صحیح و انسانی اصل بر ملاطفت است و خشونت در حاشیه است^۲ و ثانیاً: حتی در مواقعی که اعمال خشونت ضروری است، باید مراتب آن از سهل به سخت رعایت شود؛ ثالثاً: خشونت به عنوان آخرین راهکار به کار گرفته می‌شود؛ رابعاً: بدانیم که روش مبتنی بر خشونت اثری در خلاقیت‌ها، شکوفایی استعدادها ندارد و تنها در اصلاح کج‌روی‌های تربیتی نقش عامل بازدارنده را دارد.

اگر قرار باشد مربی خشونت را در کارهای تربیتی اصل قرار ندهد، لاجرم ابزارش به شیوه‌های توجیهی، فرهنگی، زبانی و سعه صدر و تحمل نقاط ضعف دیگران فروکاسته می‌شود. اگر مربی با خشونت مانوس نباشد، لاجرم از جنگ، زد و خورد، کشمکش، اختلاف و شکاف‌ها اقبال نمی‌کند. به همین دلیل است که در کربلا با این که روحیه حماسی و شهادت طلبی امام حسین و یارانش بالا بود، با این که از مبارزه و کشته شدن

۱. لیهوف، ص ۱۳۰.

۲. با توجه به این که بعضی از مربیان، خشونت را به عنوان یک اصل جدی و همیشگی مورد توجه قرار می‌دهند، این روش را شاید بتوان روش «تربیت اسبی»، نامید. روشی که اسب جموشی یا تازیانه مربی پس از چندماه یا سالی به اسبی هماهنگ، آرام و حرف‌شنو تبدیل می‌شود، وگرنه حوزه آدمی حوزه اراده، اختیار، انتخاب و عقلانیت است و این مبتا را با ادله عقلی و نقلی (مثلاً آیه ۱۵۹، سوره آل عمران) می‌توان مدلل نمود.

هراسی نداشتند، اما هرگز عجله‌ای برای حمله، جنگ و آغاز عملیات از خود نشان نداده و با این که دشمن روز تاسوعا را روز آغاز جنگ اعلام کرد، اما امام حسین علیه السلام از آنان فرصت گرفت که شبی جنگ را به عقب بیندازند. در صبح عاشورا نیز امام حسین به جای این که دست به عملیات نظامی بزند، با عملیات فرهنگی و سخنرانی و توجیه کار را آغاز کرد.

از مصادیق بارز ملایمت و ملاطفت، شیوه مواجهه حضرت و یارانش با لشکریان «حر» است که برای جنگ با آنها آمده بودند. وقتی تشنگی آنها را امام دید نه تنها به حر و لشکریانش، حتی به اسبانش در آن بیابان خشک و بی آب، آب داد و سپس با آنها به موعظه و تذکر و گفت‌گو پرداخت.^۱

اگر برای تأثیر کار تربیتی، تصرف قلب متربی از لوازم آن باشد، حسن روشن مبتنی بر ملاطفت و ملایمت آن است که مناسب‌ترین شیوه تصرف در قلوب است و اگر با این شیوه نتوان قلبی را تسخیر کرد، مطمئناً شیوه‌های مقرون به خشونت به طریق اولی برای آن افراد مؤثر نیست. اگر امام حسین با استفاده از این شیوه و با عزت و آزادگی و بهره خودش نتوانست قلب لشکر حر و سایر لشکریان عمر سعد را تسخیر کند، حکایت از حاد بودن مشکل در مخاطبان به سبب ویژگی‌های فردی و شرایط اجتماعی آن عصر دارد و آسیب‌شناسی شرایط روحی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن عصر موضوعیت دارد.

۳) روش روشن‌گری و اعطای بینش:

در روش روشن‌گری و اعطای بینش، مفروض آن است که آدمیان واجد نعمتی عظیم و خداداد به نام «عقل» هستند و انسان‌ها با تکیه و اعتماد به چنین منبع درونی می‌توانند راه را از چاه، صحیح را از سقیم و صواب را از ناصواب بازشناسند.^۲ با این نگاه

۱. ر.ک: لهوف، ص ۱۱۱ و وقعه الطلف، ص ۱۶۹.

۲. در منابع روایی از امام کاظم علیه السلام نقل شده که از خانواده بر مردم دو حجت است: حجت ظاهر که انبیا و ائمه‌اند و حجت باطنی که عقل است. «ان لله علی الناس حجتین... و اما الباطنه فالعقول» (تحف العقول، ص ۴۰۷).

اولی مجوز خاموش ماندن و نخروشدن بر علیه بیداد و ستم نخواهد بود. امام خمینی تاکید می‌کند:

«مگر خون ما، رنگین‌تر از خون سید الشهداء است. چرا بترسیم از این که خون بدهیم».^۱

این بیان، تجلی والای جرعه‌ای از کوثر عاشورای حسینی و طنین خروش اعتراض آمیز و ظلم ستیز و چهل سوز امام خمینی است که از شراب طهور قرآن و عترت سیراب گشته است و به سان زمزم هدایتی حیات بخش و چشمه زلال حماسه آفرینی از فراز شخصیت عاشورایی او سرازیر گردیده است.

۵- توحید عبادی

در سیره نظری و علمی حضرت امام حسین (ع) همچون انبیا و اولیای دیگر، توحید عبادی به وضوح مشاهده می‌شود. بنا به نقل طبری، عصر پنج شنبه نهم محرم عمر سعد فرمان حمله داد. حضرت ابوالفضل (ع) از سوی امام حسین (ع) مأمور گردید تا شب عاشورا را از جفاکاران مهلت گیرد و جنگ به روز بعد موکول شود، چرا که سومین فروغ امامت آن شب می‌خواهد به عبادت پردازد:

«ارجع اليهم فان استطعت ان توخرهم الى غدوة و تدفعهم عنا العشية لنصلی لربنا اللیه و ندعوه و نستغفره فهو يعلم انی احب الصلاة و تلاوة کتابه و كثرة الدعا و الاستغفار»^۲ [ای برادر! به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با خدایمان بپردازیم، زیرا خداوند خودش می‌داند که من به نماز، تلاوت قرآن و طلب مغفرت و مناجات با او اشتیاقی شدید دارم].

۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۱۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵ و الارشاد، ص ۲۴۰.

از این درخواست حضرت می‌توان به اهمیت توحید عبادی در زندگی اش پی برد، زیرا این موضوع برایش در آن درجه از اهمیت است که از دشمن حيله گر در خواست مهلت می‌کند تا شبی را به عبادت بگذراند. اصولاً امام برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و شعائر توحیدی قیام کرد؛ به همین دلیل در زیارت نامه‌اش می‌خوانیم: «و اشهد انک قد اقمت الصلوة».

یکی از یاران امام به نام عمرو بن کعب مشهور به «ابو ثمامه صائدی» متوجه گردید که وقت نماز ظهر فرا رسیده است و این موضوع را به اطلاع امام رسانید و افزود: جانم به فدایت اگر چه این مردم به حمله‌های متوالی خود ادامه می‌دهند، ولی به خدا سوگند تا مرا نکشته‌اند نمی‌توانند به تو دست یابند. اما من دوست دارم آن گاه به لقای حق نائل گردم که این نماز آخر را به امامت شما به جای آورده باشم. امام در پاسخش فرمود:

«ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی^۱؛ [ای ثمامه] نماز را به یاد ما آوردی، خداوند تو را از نماز گزارانی که به یاد او هستند قرار بدهد،

آری، اینک وقت نماز فرا رسیده از دشمن بخواهید که موقتاً از جنگ دست بردارد، تا اقامه نماز کنیم» چون به لشکر دشمن پیشنهاد آتش بس کوتاه مدت داده شد؛ یکی از سران لشکر اموی گفت: نمازی که شما می‌خوانید، خدا قبول نمی‌کند. آن حضرت بدون توجه به تیر باران دشمن با آن گرفتاری و با آن که دشمن حاضر نشد، حتی برای لحظاتی هجوم وحشیانه خود را تعطیل کند، نماز ظهر عاشورا را به جماعت برگزار نمود و به دو نفر از یارانش به نام‌های «زهیر بن قین بجلی»^۲ و «سعید بن عبدالله حنفی» فرمود تا پیش روی وی بایستند و سینه‌ها را سپر کنند و جلو حمله دشمن را بگیرند، تا امام نماز خود را

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹.

۲. برخی منابع می‌گویند این شخص عمرو بن قرظه کعبی بوده است.

جامعه را تربیت می‌کنند، اما به ندرت در نظام‌های سیاسی و مکتب‌های تربیتی، حتی اگر مدعای آن را نیز داشته باشند، رعایت آزادی و آزادگی و حریت افراد موضوعیت دارد. در بسیاری از مکتب‌های تربیتی که براساس نگاه‌های واقع بینانه، قدرت، ثروت و... را اصیل می‌بینند، فریب، تظاهر، دروغ و... را تنوریزه و نهادینه می‌کنند.^۱

در نهضت کربلا و قیام عاشورا، تلقین، تشویق، ترغیب و تبلیغ به حریت و آزادگی موج می‌زند که جهت رعایت اختصار تنها به یک شاهد اکتفا می‌گردد. از عصر عاشورا نقل شده که: امام حسین پیوسته می‌چنگید تا در کشاکش جنگ لشکر میان امام (ع) و خیمه‌ها، فاصله انداختند، فریا برآورد: وای بر شما ای پیروان و شیعیان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید از روز قیامت نیز نمی‌ترسید، حداقل در دنیا آزادمرد باشید (فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه)^۲

اگر قدرت مندان و زورمداران و تزویر پیشگان، با انواع حیل و طرق، می‌خواهند دیگران را عبد بسازند و تربیت بکنند، در نهضت حسینی تمام تلاش بر آن است که بر شیوه حریت مداری نبرد مدیریت شود، یاران توجیه شوند، اهل بیت به صبر دعوت شوند و حتی دشمن نیز بر مبنای این روش، جنگ را تدبیر کند.

د) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

از مجموعه مباحث فوق به انی نتیجه می‌رسیم که:

۱) از قیام عاشورا در بعد تربیت، در حد شایسته سخن به میان نیامده و حال آن که این حرکت نکته‌های تربیتی قابل توجه و ماندگاری را در خود مستتر دارد. در مقاله حاضر، به بعضی از نکته‌های تربیتی قریب به یک سال آخر زندگی حضرت توجه شده و در انتخاب گزینه‌ها نیز به شبهه‌های عصر، پرسش‌های روز و نیاز زمان توجه جدی قرار شده است.

۱. به عنوان مصداقی برای مدعای فوق در ک: کتاب «شهریار» از «ماکیاول» (یا ترجمه داریوش آشوری، ص ۶۳) که پیامبران عتقی به زور را موفق‌تر از پیامبران پی‌سلاح می‌داند.

۲. لهوف، ص ۱۶۴.

۲) در یک نگاه ابعاد تربیت را به فردی و اجتماعی می‌توان فروکاست. در این نوشتار، در بعد فردی تنها به عزت مداری و ذلت‌گریزی با توجه به سال عزت و افتخار حسینی عنایت شده و دیدیم که از نهضت عزت مدار حسینی می‌توان درس‌های عزیزانه فراوان در بعد اخلاقی گرفت.

در بعد تربیت جمعی، تنها به تربیت سیاسی در نهضت کربلا عنایت شده تا به این شبهه به صورت مستقیم و غیر مستقیم پاسخ داده شود که نمی‌توان هم حسینی بود و زیست و هم بر جدایی دین از سیاست حکم داد.

در هر دو مورد نیز اگر امام حسین به عنوان معصوم برای شیعیان اسوه و الگوست و قول، فعل و تقریرش حجیت دارد، مبنای تربیت باید عزیزانه و حساس نسبت به دولت مردان و قدرت‌های سیاسی عصر باشد. و الا تربیت ذلیلانه و یا انزوا طلبانه و یا تفکیک دین از سیاست با الگوی عاشورا نمی‌سازد.

۳) اگر بحث روش‌های تربیتی نیز از مباحث اساسی در این موضوع است، حد اقل روش‌های متکی بر موعظه و نصیحت، روش ملایمت و ملاطفت، روش روشن‌گری و اعطای بینش و روش تربیتی مبتنی بر آزادگی از روش‌های مشهود حاکم بر فضای تربیتی نهضت کربلاست.

از چهار روش مورد بحث، دو روش متکی بر موعظه و ملایمت، ثقل توجه به حوزه قلب و دل مخاطبان است و در روش روشن‌گری و اعطای بینش، توجه مربی به تأثیرگذاری بر حوزه عقل متربی و مخاطبان است و در روش آزادگی، همزمان عقل و قلب مورد اهتمام مربی است. پس می‌توان مدعی شد که روش‌های تربیتی قیام عاشورا ذواباد، جامع‌نگر و مبتنی بر ملاحظه همه قابلیت‌های آدمیان است و به دنبال آن است که همه استعدادهای خداداد و امکانات درونی انسان‌ها به صورت موزون و متعادل شکوفا شده و ثمر بدهند.

بنا به قول ابن قولویه^۱ و مسعودی^۲، وقتی امام حسین (ع) نماز صبح را به جای آورد و رو به سوی نمازگزاران نمود و بعد از سپاس خداوند به آنان فرمود: «ان الله تعالى اذن في قتلكم و قتلی فی هذا اليوم فعليکم بالصبر و القتال، خداوند به کشته شدن شما و من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و استقامت در پیش گرفته با دشمن بجنگید».

در این سخنان، حسین بن علی (ع) تأکید می‌فرماید: کشته شدن به امر پروردگار است و پایداری در برابر مخالفان باید روش مبارزان مؤمن باشد؛ به علاوه روح پایداری از ارتباط با پروردگار به دست می‌آید و باید در میدان رزم از عبادت و پرهیزگاری مدد گرفت: «استعينوا بالصبر و الصلاة».

نابرابری دو سپاه از نظر تعداد و نیرو و سلاح جنگی و نیز محاصره امام و یران و منع شدن آنان از آب و آذوقه شرایط بسیار آشفته‌ای را بر سلحشوران عاشورا تحمیل کرده بود. در این حال، امام بیعت را از یارانش برداشت و به آنها فرمود: از تاریکی شب استفاده کرده و بروید و افزود: اهل بیت و بستگان مرا نیز همراه خود ببرید، اما آنان سختی‌ها و فشارها را بر خود هموار نمودند و به خود اجازه تنها گذاشتن امام را ندادند.^۳

سید قطب در تفسیر فی ضلال القرآن ذیل آیه «انا لننصر رسنا و الذین آمنوا فی الحیة الدنيا»^۴ می‌نویسد:

در آیه مذکور خداوند وعده می‌دهد که رسولش و مؤمنان را در دنیا یاری می‌کند؛ در صورتی که می‌دانیم بر حسب ظاهر پیامبران شکست خورده‌اند، آن وقت برای این که نشان دهد چگونه مؤمنی در حیات این جهان پیروز است می‌گوید: اگر می‌خواهی چنین فتحی را درک و لمس کنی، روز عاشورا به کربلا برو. انسانی که تمام اهل خانه‌اش در

۱. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۷.

۲. انباه الوصیه، ص ۱۳۹.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۲.

۴. سورة عافر، آیه ۶۵.

اسارت دشمن می‌باشد، یارانش کشته شده‌اند، خویشاوندانش به شهادت رسیده‌اند، باز قد علم کرده و یک تنه مبارز می‌طلبد و برایش شکست مفهومی ندارد. تا لحظه مرگ استوار و مقاوم ایستاد، گرچه به شهادت رسید، در هدف و مقصد خویش فتحی بزرگ را به دست آورد.

۷- قاطعیت، صراحت و صداقت

سومین فروغ امامت، حضرت امام حسین علیه السلام در برابر غاصبان و خلاف کاران لحظه‌ای نرمش نشان نداد، نه از ساز و برگ نظامی دشمن هراسی داشت و نه فضای اختناق سیاسی امویان بیمی در دلش می‌افکند و نه آن که از کمی نیروی حمایت کننده نگران بود. با خدای خویش پیمان بسته بود که رضای حق را بر هر چیز دیگری مقدم بدارد، اگر تمام جهان علیه او قیام می‌کردند دست از حق و حقیقت بر نمی‌داشت. در زیر شمشیرها و نیزه‌ها و سم اسب‌های دشمنان با قاطعیتی تزلزل ناپذیر و در مقابله با دشمن بس قوی، خونخوار و بی رحم فریاد زد: ما با این نیروی اندک در برابر خصم یا قدرت به جنگ اقدام می‌کنیم؛ اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم، دنیا می‌داند که مغلوب نشده‌ایم و اگر بدن‌هایمان در زیر سم اسبان پاره پاره گردید در اراده ما خللی وارد نگردیده است.^۱ موقعی که برخی از خواص امام را از عواقب خطرناک مخالفت با دستگاه اموی و اقدام به جنگ بر حذر داشتند و محمد حنفیه (برادرش) عرض کرد تا آنجا که امکان دارد در شهر معینی اقامت نکنید، امام فرمود: «اگر در تمام این دنیای وسیع، هیچ پناهگاه و مأوایی نباشد باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد.»^۲ امام حسین علیه السلام با اتکا به اصل ایمان و عقیده در مسیری که پیش گرفته بود، صداقت و صراحت داشت، اگر چه شیوه

۱. فرازی از خطبه امام حسین در کربلا که متن کامل آن در این منابع با اندکی تفاوت آمده است: مقتل خوارزمی، ج.

ص ۸-۷ و تحف العقول ص ۲۱۷۱.

۲. اللهوف علی قتل الطفوف، ص ۵۶.

معنویت و عرفان امام حسین علیه السلام

فاطمه رامین

حقیقت عرفان امام حسین علیه السلام

عرفان در لغت به معنای «دانستن بعد از نادانی» است و عارف؛ یعنی «دانا و شناسنده و مرد شکیبیا» عرفا در کتب مختلف عرفانی، مراحل را برای سیر و سلوک بیان نموده‌اند که شخص بعد از طی این مراحل به شناخت و عرفان خواهد رسید.

اما امام حسین علیه السلام از راه دل، انسان‌ها را هدایت می‌کند. آن‌هم در کوتاه‌ترین مدت، که امثال خُرّ، ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند و به مقصد می‌رسند.

و اما این‌که معنویت و عرفان خود امام علیه السلام تا چه حد است، امامی که خداوند در مورد او می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۱ پی بردن به حقیقت عرفان حضرتش برای همچو منی که هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم، امکان‌پذیر نیست.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

«ان الحسين بن علي مصباح هدى و سفينة نجاة و امام خير و يمن و عز و فخر»^۱
 حسین بن علی (ع) چراغ هدایت، کشتی نجات، پیشوای سعادت و خجستگی و امام
 عزت و افتخار است.

عبدالله زبیر که درباره تهدید یزید مبنی بر گرفتن بیعت از او، افکار نگران کننده‌ای
 در ذهن می‌پروراندید و با وجود شهرت سیاسی اجتماعی در هاله‌ای از رعب و هراس به سر
 می‌برد، نظر امام حسین (ع) را در خصوص بیعت با یزید جویا گردید. حضرت وقتی
 آشفته‌گی و سراسیمگی را در چهره این شخص دید، فرمود:

من کسی نیستم که زیر بار ذلت روم و با بی تدبیری خود را به آسانی در پنجه
 دشمن اسلام و قرآن گرفتار سازم و چون مروان اموی از امام خواست به بیعت با یزید تن
 در دهد که برای دین و دنیایش بهتر است، امام با شجاعت و صراحت فرمود: بر اسلام،
 سلام باد! هنگامی که رهبری امت اسلامی به عهده فردی چون یزید ناپاک گذارده شود،
 به خدا قسم! از جدم رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمودند: رهبری و زعامت بر آل ابی سفیان
 حرام است.^۲

در واقع امتناع از بیعت با یزید سرآغاز عزت مندی، شکست ناپذیری و عظمت
 قیام کربلا گردید و از آن زمان پیوسته این شکوه مندی و غیرت حسینی تکرار گشت و
 هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی از این هدف والا و پاک دست بر نداشت. در روز عاشورا، آن
 گاه که سپاه ستم رویاروی امام و یارانش قرار گرفت و لشکر عمر سعد از هر سو امام و
 یارانش را چون نگین انگشتی محاصره کرد، آن وجود مقدس چون خورشید تابان از
 میان سپاه خود بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و فرمود: آگاه باشید! که این
 فرومایه (عبدالله بن زیاد) فرزند فردی پست، مرا میان دو راهی شمشیر و زبونی قرار داده
 است، هرگز ما زیر بار ذلت نمی‌رویم. زیرا خداوند، رسولش و مؤمنان از این که ما به چنین

۱. عیون اخبار الرضا (ع) ج ۱، ص ۶۰.

۲. الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷۷ و اللهوف، ص ۱۱.

ننگی روی آوریم، شرم دارند و دامن‌های مطهر، مادران و انسان‌های پاک و اندیشه‌های غیرتمند و نفوس با شرافت جایز نمی‌دارند که ما پیروی از لثیمان و اهل دناوت را بر قتلگاه انسان‌های با کرامت و نیک منش برتری دهیم.^۱

در اوج حماسه آفرینی، آن گاه که امام به عرصه رزم گام نهاد تا لحظه‌ای که به شهادت رسید، در رجزهایش این نکته فرو زندگی داشت:

مرگ، از پذیرش ذلت بهتر است و شکست ظاهری، از ورود در آتش سزاوارتر است.^۲

از آن جا که امام حسین (علیه السلام) از ایجاد انحراف و بدعت در آیین محمدی (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کرد و مجد و عظمت را برای مسلمانان به ارمغان آورد و اوضاع نابسامان عصر خویش را اصلاح کرد و مردم را از جاهلیت امویان رهانید، می‌توان گفت: قیام عاشورا پیوندی ناگسستنی با بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد و در عبارت: «حسین منی و انا من حسین»^۳ که گوهر افشانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنین حکمت‌هایی را در درون خویش دارد. امام حسین (علیه السلام) در قیام خود به همه انسان‌ها آموخت که انسانیت بالاتر از هر چیزی است و کرامت نفس، ارزشی برتر از معادلات و محاسبه‌های منفعت‌گرایانه فردی و اجتماعی دارد. صاحبان عزت نفس، هرگز خواسته‌های دل را زمینه ساز حقارت، زبونی و خواری نمی‌کنند. آدمی باید پاسدار کرامت وجودی خود باشد و ارزش‌های مقدس و فوق مادی را با تمایلات فانی‌پذیر و هوس‌های ناپایدار و خواسته‌های ذلت آور مخدوش و آلوده نسازد.

وقتی شخصی با عزت نفس و روحیه‌ای شکست‌ناپذیر به صحنه‌های اجتماعی و عرصه‌های گوناگون گام می‌نهد، توانایی‌های درونی و فرآیندی فروزان را با خود، چون

۱. اثبات الوصیه، ص ۱۴۲؛ اللہوف، ص ۹۷ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

۲. کشف الغمہ فی معرفۃ الائمہ، ج ۲، ص ۳۲.

۳. بیش از شصت تن از علمای اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند (نکته: ملحقات الحق، ج ۱۱، ص ۲۶۵-۲۷۵).

فقط با عزلت نشینی و یک سری سخنان زیبا، بر زبان جاری ساختن، دم از خدا و دین بزند: «کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اُنْسَتِكُمْ»^۱. بلکه امام حسین (ع) برای آگاهی مردم و پا بر جا ماندن دین خدا^۲، فقط هستی خود را فدا نکرد، که تمام اولاد و اهل بیت و یارانش را نثار حق تعالی نمود، که خود درباره آنان فرمود:

«همانا من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی از اهل بیت خود، نیکوتر سراغ ندارم.»^۳

و در آن لحظه هایی هم که خود به کلی توانایی از بدن مبارکش سلب شده بود و تیر در سینه حضرتش نشسته بود و بی اختیار روی زمین افتاد، فرمود:

«رَضَاً بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيماً لِلْأَمْرِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.»^۴ «واقعاً این درجه از رضایت و تسلیم برخاسته از چه عرفانی است!!»

«راه امام حسین (ع)، راه دل است»

این چه معرفت و عرفانی است که باعث هدایت و شناخت انسان ها در همه زمانها گردید؟ معنویت و عرفان عرفا حداکثر موجب نجات خودشان و انسان های هم عصرشان است و بعد از آنها فوقش، فقط دستور العملی است که از ایشان باقی می ماند در کتابها، که تنها با خواندن آن و بدون راهنمایی مربی الهی، افراد به وسیله آن راه به جایی نخواهند برد. اما «أَنَّ الْحُسَيْنَ... مُصْبِحَ هُدًى وَ سَفِينَةَ نَجَاةٍ»^۵ پیامبر خدا (ص) فرمودند:

۱. «مردم را به دین دعوت کنید، اما نه با زبان، یا غیر زبان» منظور این است که با عمل خود، مردم را به اسلام دعوت کنید. حماسه حسینی به نقل از «اصول کافی» ج ۲ ص ۱۰۷.

۲. «ان کان دین سحیفه فیه لم یستقیم الا یقتل فی سبیل خدایی» یعنی «اگر دین جدم جز با کشته شدن من بر پا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا در برگیرید.» حسین یسوی انسانها ص ۱۳۵.

۳. سخنان برگزیده از برگزیدگان جهان و تاریخ چهارده معصوم (ع) ص ۱۳۶.

۴. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵. «انبیاء محو تماشا و میلانک مبهوت» شمر سرشار تماشا و تو سرگرم حضور.

۵. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵؛ و سید الشهدا، ص ۲۲۴.

«همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.» هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال، نامش و یادش و ذکر مصائبش، آتش به جان‌ها می‌زند و شور و عشق می‌آفریند و انسان‌ها را به مقصد می‌رساند.

راه امام حسین (ع)، راه دل است و از راه دل و شکست و انکسار آن، انسان‌ها را هدایت می‌کند و دلی که شکست، جای‌گاه و تابشگاه نور حسین (ع) می‌شود، «فی قلوب من و الة قبره»^۱ و دوستداران حسین (ع) هر کدام به اندازه ظرفیت وجودی‌شان، کمالات حسین (ع) را دارا می‌شوند و در وجودشان صفات عالی حضرتش آشکار می‌گردد.

عرفان عملی امام حسین (ع) فقط باعث نشد که خُر، ره صد ساله را یک شبه طی کند، بلکه هنوز هم شاگردان مکتبش را یک شبه به وصال محبوب می‌رساند. اشخاصی امثال رسول تُرک‌ها^۲ را، آدمی قلدر ولات و لا ابالی که به فسق و زورگویی شهرت داشت و مأموران کلانتری‌های تهران از برخورد جدی با او، بیم و هراس داشتند.

مکتب و عشق امام حسین (ع) از چنین انسانی، عارفی ساخت که در عشق حق ذوب گردید و به مرحله‌ای رسید که بعد از مرگش، در خواب دیدند که حضرت زینب (ع) به تشییع جنازه‌اش آمده و فرمودند: «این جنازه متعلق به ماست، ما خودمان باید او را تشییع کنیم»^۳.

حضرت ابراهیم (ع) خلیل و دوست خداست و خداوند برای امتحان او، دستور ذبح کردن اسماعیلش را داد، ولی او از انجام این عمل معاف گردید (در عالم واقع). اما امام حسین (ع) نه تنها اسماعیلش، بلکه تمام هست و نیستش را در راه دوست و در عالم واقع، فدا نمود و قربانی کرد. خدا هم اثر کار امام حسین (ع) و محبت ایشان را در دنیا و آخرت بزرگ گرداند. پیامبر خدا (ص) فرمودند:

۱. سید الشهداء، ص ۲۸.

۲. رسول تُرک آزاد شده امام حسین (ع).

۳. سید الشهداء، ص ۱۷۸.

تربیت را حرکت تدریجی چیزی به سوی کمال تعریف نموده است. (انشاء الشی حالاً فی لد الی حد التمام). مرحوم «دهخدا» در «لغتنامه» تربیت را به معانی زیر آورده است: پروردن، پروراندن، پروردن کودک تا بالغ شود، پروردن و آموختن.

۲- از تربیت در اصطلاح، تعریف واحدی وجود ندارد. از شاخصه‌ها و ویژگی‌های امر تربیتی آن است که گرچه «تعلیم» شرط لازم آن است، کافی نیست و از این رو آموخته‌ها را محقق کردن، بار آوردن، شکوفا نمودن و به ثمر نشاندن از ممیزات امور تربیتی است. بالتبع حصول به چنین غایتی، مسئله روش تربیت موضوعیت می‌یابد. «مربی» اهمیت ویژه می‌یابد، در حدی که کسی ممکن است معلم خوب و موفقی باشد، اما مربی شایسته‌ای نباشد. از ویژگی‌های تربیت آن است که هر سه حوزه «جسم»، «عقل» و «قلب» (دل) آدمی را شامل می‌شود. مفروض در تربیت آن است که چون نشو و نما دادن چیزی مطرح است. پس متعلق تربیت باید دارای استعداد درونی بالقوه برای بالفعل شدن باشد.

۳- از نهضت حسینی و قیام عاشورا در بعد تربیتی سخن اندکی رفته است^۱ و حال آن که از قیام عاشورا هم در «ابعاد مختلف تربیت»، فردی و جمعی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و...) بهره‌های فراوان می‌توان برد و هم از «روش‌های تربیتی» در موارد بسیاری می‌توان استفاده نمود و هم...

طرح همه مباحث تربیتی مربوط به امام حسین (ع) در حد یک مقاله نمی‌گنجد؛ مثلاً از خاستگاه‌های تربیتی امام حسین (ع) و از تأثیرهای خانوادگی می‌توان سخن گفت. از خصایص تربیتی و روحی امام حسین (ع)، ظلم‌ستیزی بود. او فرزند پدری است که حتی در حال احتضار و پس از ضربت خوردن از این ملجم و در وصیتش به فرزندانش

۱. به عنوان شاهد، در چهار جلد کتاب منتشره از انتشارات پیام آزادی، تحت عنوان حدیث تربیت (۳ جلد) و حدیث اخلاق (۱ جلد) از سخنان چهارده معصوم، مجموع روایات از امام حسین (ع) در باب تربیت از انگشتان دست کمتر است.

(امام حسن و امام حسین) می‌آموزد. «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»؛^۱ دشمن ظالم و یاور مظلومان باشید.

یا در کودکی، حرکت پیچیده تربیتی امام حسین (ع) همراه با برادرش را در اصلاح نقص وظیفه دینی پیرمردی را دیدیم که وقتی وضوی با اشکالش را دیدند، از پیرمرد خواستند که به داوری درباره وضوی آن دو بنشیند تا ببیند کدام یک زیاتر وضو می‌گیرند (قالا اینا یحسن؟)^۲ و پیرمرد متوجه شد که این کار برای رفع نقیصه او بود و...

حدود و نقطه تمرکز این مقال، بر نکته‌های تربیتی است که در نهضت حسینی از مدینه آغاز و در کربلا با قیام عاشورا به خاتمه رسیده و سپس پیام‌های سازنده و جلوه‌های مؤثر آن توسط ادامه دهندگان نهضت به گوش اعصار برای همیشه رسیده است.

(۴) نهایتاً، نوشتار مختصر حاضر در گزینش نکات تربیتی از نهضت حسینی و قیام عاشورا نظر به مسائل عصر، شبهات مبتلابه و پرسش‌های نسل جدید در فضای امروز ایران دارد. از این رو، اگر امروزه مطرح می‌گردد که از دین پیام‌های سیاسی نباید جست و انتظار داشت و «سکولاریسم» مدافعان جدی دارد، در این مقاله از تربیت سیاسی در نهضت کربلا، زیاد سخن خواهد رفت. یا اگر مسئله زن و حضور سیاسی‌اش در جامعه و حقوق بانوان از نگاه دینی با مطرح شدن پرسش‌های «فمینیست‌ها» پرسش جدی روز ماست؛^۳ از این رو از تربیت بانوان و زنان در نهضت عاشورا سخن به میان می‌آید.

ابعاد تربیت در قیام عاشورا

در یک نگاه تربیت را در دو سطح «فردی» و «جمعی» می‌توان به تحلیل نشست و هریک خود اقسام و زیر مجموعه‌های خاص خود را خواهد داشت؛ مثلاً «تربیت

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. وجدانی، م (گردآوری)، حدیث اخلاق از سخنان چهارده معصوم، ص ۸۶.

۳. در این زمینه پاسخ تفصیلی در اثری از نگارنده تحت عنوان، در ۳۴۰ صفحه.

خسرانی می‌شود؟!۱

ثانیاً، نصاری جشن می‌گیرند، چون فکر می‌کنند عیسی (ع) به دار زده شد و کشته شد و در همان وقت - نعوذ بالله - به جهنم رفت و سه شبانه روز در آتش ماند تا پیروانش به دوزخ نروند.

و لذا هیچ مسیحی به دوزخ نمی‌رود، چون یک نوع اتحادی با مسیح پیدا نموده‌اند.^۱

لذا «ابناء الله» یعنی پسران خدا و «احباء الله»، یعنی دوستان خدا^۲ هستند.

پس آنها شهادت مسیح (ع) را فدای گناهان می‌دانند و جشن می‌گیرند که عیسی (ع) کشته شد و با کشته شدن او از زیر بار سنگین گناه در آمدیم.

اما مسلمان واقعی نمی‌تواند چنین فکری داشته باشد. چون قرآن و بزرگان دین به ما آموخته‌اند که هر فردی در گرو عمل خود می‌باشد؛ برای نمونه، ابن شهر آشوب به اسناد خود از طاوس فقیه می‌گوید که به امام سجاده (ع) به هنگام مناجاتش با خدا گفتیم: «ای فرزند رسول خدا (ص) این جزع و فزع چیست؟!....»

پدرت حسین بن علی (ع) است. مادرت فاطمه زهرا (ع) است. جدت رسول خدا (ص) است. حضرت به من نگریست و گفت: طاوس! هیهات، هیهات از پدر و مادرم مگو! خدا بهشت را برای فرمانبرداران و نیکوکاران آفریده، اگر چه بنده حبشی باشد. و آتش را برای کسی که او را نافرمانی کند، آفریده هر چند سید قریش باشد. مگر کلام خدا را ننشیده‌ای که فرمود: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۳ و به خدا فردا جز عمل صالح چیزی تو را سود ندارد.^۴

هم چنین قرآن و سنت و عقل نیز دلالت بر درستی عمل ما (عزاداری و گریه) دارند.

۱. سیدالشهداء، ص ۱۶۳.

۲. «و قالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله و احباؤه» مائده آیه ۱۸.

۳. «هنگامیکه در صور دمیده شود میان آنان پیوندی نباشد و یکدیگر را نپرسند». سوره مؤمنون آیه ۱۰۱.

۴. زندگانی علی بن الحسین (ع) به نقل از کتب «منافع و بحار» ص ۱۴۰.

«دلالت عقل و قرآن و سنت»

بر حسب فطرت، هر بشر عاقلی، منعم دوست است؛ یعنی اگر کسی به او انعامی کرد، به او علاقه‌مند می‌گردد و اگر انسان رشد عقلی یافت، می‌فهمد که همه چیزش از خداست. ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾^۱ لذا خدا محبوبش می‌گردد: ﴿والذين آمنوا أشد حبا لله﴾^۲ و محب اگر محبتش صادقانه باشد و بخواهد محبوب هم او را دوست داشته باشد و از او راضی باشد، از محبوب اطاعت می‌کند و مطیعش می‌گردد.^۳ پس اگر محبوب بفرماید: ﴿اگر مرا دوست دارید از رسولم پیروی کنید﴾^۴ و او را اسوه خود قرار دهید، ﴿اطاعت می‌کند.﴾^۵

لذا بدین دلیل رویه رسول خدا (ص) سنت است و همه مسلمانان باید او را اسوه خود قرار دهند و به ایشان اقتدا کنند.

و ایشان در چندین مورد عزای امام حسین (ع) را بر پا نمود و حتی مواردی که حضرتش در خانه عائشه و فاطمه، ام سلمه و در مسجد و مجمع اصحاب عزاداری کرده است، از طریق اهل تسنن به طور متعدد روایت شده است.^۶

در کتاب «سیرتنا و سنتنا» مرحوم امینی، حدیثی را نقل کرده است که مضمون آن چنین است: رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه استراحت فرموده بود. حسین (ع) آمد. ام سلمه جلوی آقا زاده را گرفت و گفت: «جَدَّتْ خَوَابِيدهُ است» حسین (ع) اعتنا نکرد، به سمت رسول خدا (ص) رفت و روی سینه پیغمبر نشست. ام سلمه منتظر است چه زمانی

۱. سوره نمل، آیه ۵۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۳. بقول شاعر:

«لو كان حُبُّكَ صادقاً لأطعته»

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

عربی سوم انسانی ص ۶۹

۴. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ آل عمران آیه ۳۱.

۵. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ احزاب آیه ۲۱

۶. عید الشهداء، ص ۱۱۱

در بعد ذلت ستیزی یا مراجعه به سیر نهضت کربلا بارها از امام حسین (ع) زیر بار ذلت نرفتن برای حفظ عزت و شرافت شنیده شده است. چنان که آن حضرت در کلام حماسی و مشهورشان می‌فرمایند:

«الا وان الدّعی ابن الدّعی قدر کزنی بین اثنتین، بین السّله والذّله و هیئات منا الذّله؛^۱ آگاه باشید این فرومایه [ابن زیاد] و فرزند فرومایه مرا بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیئات که ما به زیر بار ذلت برویم».

و یا در سخنرانی آن حضرت در روز عاشورا، وقتی که «قیس ابن اشعث» با صدای بلند گفت: یا حسین، چرا با پسر عمویت بیعت نمی‌کنی، که در این صورت با تو به نرمی رفتار خواهد کرد و کوچک‌ترین ناراحتی متوجه تو نخواهد بود؟ امام عزیزانه در پاسخ فرمودند: «لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقتر اقرار العبید».^۲ نه به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان فرمانبردارشان خواهم شد.

هم چنین وقتی یکی از بستگان امام در جریان نهضت کربلا، پس از گفت و شنودی، خبر شهید شدن آن حضرت را از زبان پدرش مطرح کرد و سپس گفت: آری، کاش از آنها کناره نمی‌گرفتی و تن به بیعت می‌دادی!»، امام فرمود: پدرم از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که آن حضرت به ایشان این گونه فرموده بود که من و او (علی) هر دو به تیغ کینه و ستم، کشته می‌شویم و مزارمان نزدیک یک دیگر است. آیا تو فکر می‌کنی، آنچه را که تو می‌دانی، من نمی‌دانم؟ سپس این کلام ماندگار در تاریخ را فرمودند: «والله لا اعطی الدنیه عن نفسی ابداً».^۳ همانا من هرگز تن به ذلت نخواهم سپرد».

سیره آن حضرت نیز مقرون و محفوف به عزت طلبی و ذلت ستیزی است. تمام سخن یزید و عمالش را در یک جمله بیعت امام حسین (ع) با یزید می‌توان خلاصه کرد و

۱. سید بن طاووس، لیهوف، ترجمه عباس عزیزی، ص ۱۳۶.

۲. محمد هادی یوسفی الغزوی (تحقیق)، واقعة الطف، ص ۱۵۲.

۳. لیهوف، ص ۵۱.

تمام موضع‌گیری‌های امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه تا کربلا را نیز در یک جمله می‌توان خلاصه کرد که در پاسخ پیشنهاد محمد حنفیه برادرش که معتقد بود: خوب است امام در شهر خاصی اقامت نکند و در عین حال نمایندگانی برای جذب نیرو و فرستد تا ببیند شرایط چگونه است، زیرا نگران بود که امام کشته شود، امام فرمود:

«یا اخی لولم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه؛^۱ برادر، اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوی نباشد، باز هم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

از «سیر امام» در طول نهضت، این اصل کلیدی به عنوان «سیره» آن حضرت قابل استخراج است، که مشی اخلاقی، وصف شخصیتی و ویژگی نفسانی امام حسین علیه السلام زندگی عزیزانه و شرافت‌مندانه و جوانمردانه و آزادی‌مدار است، نه زندگی ضعیف و قرین با هر نوع پستی و ذلت برای زندگی ظاهری.

چهارم: اما پرسش اساسی آن است که بحث از ویژگی «عزت» در شخصیت امام حسین علیه السلام و نهضت کربلا با تربیت چه ارتباطی دارد؟ اگر بتوان بحث عزت نفس و کرامت آدمی را مهم‌ترین مبحث تربیتی و یا حداقل یکی از مباحث مهم تربیتی پذیرفت^۲، در آن صورت باید بین اصل عزت در نهضت کربلا و آثار تربیتی آن برای سایرین پل زد. برای برقراری این دو مبحث، می‌توان از بحث «طرح اسوه‌ها و الگوها» در سازندگی و بازسازی تربیتی بهره برد.

امروزه در مباحث تربیتی، بحث اسوه‌ها و الگوها مورد عنایت است؛ مثلاً در مکاتب روان‌شناسی معاصر هم نسبت به الگوها سخن رفته و «بندورا» در نظریه یادگیری اجتماعی‌اش، به شکل گسترده‌ای بر یادگیری‌هایی که در نتیجه مشاهده الگوها

۱. محمد صادق نجفی، سخنان حسین بن علی، ص ۳۲.

۲. یکی از منابع در اهمیت عزت نفس با این عنوان بحث شده است: «عزت نفس به مثابه یادگیری برای جلوگیری از اختلال‌های روانی». ر.گ.، منطقی مرتضی، روانشناسی تربیتی، ص ۱۱.

پدید می‌آید، تأکید ورزیده است. همین‌طور «سالیوان» در نظریه شخصیتی که تحت عنوان، «روان‌پزشکی تأثیر متقابل اشخاص» عرضه کرده است، از تأثیر تعیین‌کننده الگوها بر رفتار آدمی یاد می‌کند.^۱

با نگاهی گذرا به قرآن به اسوه‌های متعددی برمی‌خوریم. حضرت ابراهیم (ع) اسوه بت‌شکنی است. اصحاب کهف، سمبل و اسوه مهاجرین فی سبیل الله و حضرت یوسف، اسوه ایستادگی در برابر شهوات و حضرت رسول (ص) اسوه حسنه است. پس اگر می‌توان از اسوه‌ها در امر تربیت از نگاه مکتب‌های روان‌شناسی و تربیتی و نیز در تربیت دینی بهره برد، با این مفروض از امام حسین (ع) و یارانش به عنوان اسوه‌ها و الگوهای تربیتی می‌توان بهره برد و با توجه به بحث حاضر، می‌توان از عزت و کرامت حسینی، برای القا، تلقین و تقویت عزت‌مداری برای دیگران استفاده نمود و از ذلت‌گریخت و ذلت‌ستیزی آنان الهام بخش شیعیان و پیروانش باشد که در مقابل تهدید، ارعاب و زورمداری دیگران بتوانند نه بگویند و فریاد هیاهات منا الذله سردهند.

پنجم: همان‌گونه که از اسوه‌ها می‌توان درس تربیتی نیکو و مناسب آموخت، در صورت تحریف اهداف، سخنان، برنامه و نتایج تلاش‌های آنان، می‌توان به غایتی تربیتی نامناسب و نامطلوب دست یافت. نهضت عاشورا نیز علی‌رغم آن که می‌تواند بار مثبت فراوان تربیتی را حامل باشد، اما متأسفانه به علت تحریف اهداف و شعارهای نهضت، گاه به جای این که بتوانیم پیام‌های عزت‌بخش آن حادثه حیات بخش را آویزه گوش کنیم، از آن پیام‌های منفی و غیرسازنده و حتی گاه ضد اهداف نهضت برداشت می‌کنیم. این جاست که معلمان دینی و مربیان متعهد و مفسران این حرکات‌ها باید هشیارانه وارد عمل شوند و نهضت حسینی را از تحریف‌های آراسته پیرایش نمایند.^۲ از

۱. همان، ص ۱۵۴. در همین منبع ص ۱۸۳؛ در تفاوت اسوه با الگو آمده، اگر اسوه‌ها را افرادی بدانیم که از افق‌های بلند و بسیار دور دست، مردمان اعصار مختلف را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، در سطحی محدودتر می‌توان از الگوها یاد کرد که در محیطا خویش با دیگران تفاوت دارند و می‌توانند نمونه‌هایی عینی برای سرمشق باشند.

۲. از آثاری که بزرگان شیعه در ردیف تحریف‌ها بر دامن نهضت حسینی تألیف نموده‌اند: یکی کتاب «اولو و مرئان»

پیام‌های غلط و خطرناکی که گاه از قیام عاشورا گرفته شده و آثار ضد تربیتی جدی نیز دارد، آن است به جای این که از راه و رسم عزیزانه آن حضرت درس عزت بگیریم، به جای این که از اسوه‌ها و الگوهای کربلا، درس پایداری، مقاومت، صلابت، حماسه و ایثار بیاموزیم و به جای این که بدانیم امام حسین (ع) به ما آموخته و در عمل مارا بدین طریق هدایت نموده که در راه حفظ عزت و شرافت از هزینه کردن جان و مال نهراسیم، بدان سمت کشانده می‌شویم که به نهضت بار عاطفی شدید داده و آن را در گریه کردن و سوگواری تنها خلاصه کنیم و در نتیجه، به جای حرکت، توجیه‌گر وضع موجود باشیم. این گونه نگرش، قطعاً تحریف معنوی اهداف نهضت حسینی است، زیرا امام در وصیت‌نامه‌شان، هدف نهضت را اصلاح امت اسلامی و احیای اصل امر به معروف و نهی از منکر و اعاده سیره نبوی و علوی ذکر می‌کنند.^۱ تربیتی که نتیجه‌اش بی توجهی به سرنوشت جامعه و دین باشد، تربیتی حسینی نیست و با وصایای آن حضرت در تعارض است.

ششم: اگر قرار بود که از کربلا درس آموخت و از عاشورا تعلیم گرفت، کار سهل‌تر از آن بود که ادعا کرد کربلا آثار و جلوه‌های تربیتی دارد. قطعاً کربلا درس‌های فراوانی برای آموختن دارد و جنبه تعلیمی عاشورا عمیق است و به قول «اقبال لاهوری» در مثنوی «در معنای حریت اسلامی و سه حادثه کربلا»

تیغ بهر عزت دین است و بس	مقصد او حفظ آئین است و بس
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

اثر حاج نوری و دیگری «تحریفات عاشورا» از استاد شهید مطهری قابل ذکر است. جزوه کوچک «عزاداری‌های نامشروع»، اثر علامه آیه الله محسن امین، ترجمه جلال آل احمد (نشر سروش: ۱۳۷۱) نیز قابل توجه است. در این نوشته کوچک از آثار متقی عزاداری‌های نامشروع (آرار نفس و اذیت کردن بدن، داد و فریاد و نعره‌های وحشیانه و...) سخن رفته است. و نیز مراجعه شود به کتابی از نگارنده تحت عنوان «رد پای عقل در کربلا»، مقاله عقل مانع تحریف و عامل تعمیم نهضت حسینی.

۱. سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۴۶.

ولی چگونه قیامی پس از قریب به چهارده قرن می‌تواند تأثیرهای تربیتی داشته باشد و متناسب با این بحث در زمینه عزت طلبی و ذلت‌گریزی الهام بخش باشد؟ زیرا یک مربی باید بتواند در قلب و دل متربی، علاوه بر عقلش تأثیر بگذارد و نفوذ کند. حال آن‌که در تعلیم تأثیر در عقل و فکر کافی است). شاید بتوان رمز پایداری نهضت حسینی در الهام بخشی به دیگران، در حوزه عزت خواهی و ذلت ستیزی را به شهادت امام حسین و شیوه مرگ فداکارانه و ایثارگرانه یارانش جست. البته در این زمینه دشمن و یزیدیان نیز با صعوبت زاید الوصف (از کشتن بچه شیرخوار، تا آتش زدن به خیام حسینی، تا قطع آب و...) ابعاد جانشوز کربلا را تعمیق بخشیدند و از همین رو، یاد حسین دل‌ها را می‌لرزاند، چشم‌ها را از اشک لبریز می‌کند، قلب‌ها را آتش می‌زند و این فضا، بستر، زمینه و شرایط را آماده برای تأثیر پذیری می‌کند و این جاست که از پیام حسینی می‌توان توقع آثار تربیتی داشت.

اگر از اهداف نهضت امام خمینی (از ۱۵ خرداد ۴۲ تا بهمن ۵۷) و نیز دفاع مقدس هشت ساله را نفی ستم و ذلت‌پذیری و حفظ و کسب و تثبیت عزت خواهی بدانیم، می‌بینیم که تأثیر عزت و افتخار حسینی بر نهضت امام خمینی و نیز نظام اسلامی تا چه حد عمیق است. به تعبیری «بدء انقلاب اسلامی، دوام آن، محورهای اصلی پیام‌های رهبر انقلاب، وصیت‌ها و توصیه‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بعد از پیروزی انقلاب، در جریان نهضت جهانی سالار شهیدان خلاصه می‌شد»^۱

حاصل آن که هم آثار تربیتی کربلا، خصوصاً عزت طلبی و ذلت‌گریزی به صورت مشخص در میان ملت ما در دهه‌های اخیر مشهود است و هم این‌که چگونه این نهضت تا این حد می‌تواند مؤثر باشد مشخصاً باید به اصل شهادت و شیوه شهادت بازگردد که

۱. عبدالله جوادی آملی، بنیان مرحوم امام خمینی، مقاله تأثیر سید الشهداء بر انقلاب اسلامی ایران، ص ۸-۹. گفتنی است که نگارنده مدعای فوق را در اثر قریب‌الانتشار تحت عنوان تأثیر عزت و افتخار حسینی بر نهضت امام خمینی و نظام اسلامی در بالای دویست صفحه مدلل کرده است.

خود شهادت طلبی از عوامل و شاخصه‌های عزت طلبی است، زیرا فرد یا ملتی که از مرگ نهراسد، آن گاه می‌تواند در مقابل همه قلدرها نه بگوید و عزیز بماند.

۲- تربیت سیاسی در نهضت کربلا:

چنان که اشاره شد، در اقسام تربیت جمعی (تربیت اجتماعی، تربیت فرهنگی، تربیت اقتصادی و...) برای رعایت حجم مقاله و اختصار، تنها به تربیت سیاسی اشاره می‌شود و حداقل پیام مقاله نافی دیدگاه آنانی است که مدعی‌اند که دین برای سیاست پیامی ندارد. چون «قول، فعل و تقریر معصوم حجیت دارد» و اگر امام حسین در سیاست مداخله نموده و مربی سیاسی بود، پس چگونه یک نفر شیعی می‌تواند مدعی نفی ارتباط دین و سیاست باشد؟ اما نکته‌های قابل بحث در این قسمت:

اول: جدای از این که از قیام عاشورا در بعد تربیت سیاسی سخنی نرفته است، در جامعه بحث «تربیت سیاسی» از سوی متولیان امر تعلیم و تربیت مورد غفلت قرار گرفته و مثلاً در آموزش و پرورش به عنوان متولی رسمی تربیت کودکان و نوجوانان، تربیت سیاسی مغفول مانده است. هم چنین تعریف تربیت سیاسی نیز مورد تأمل جدی قرار نگرفته است. در این نوشتار، مراد از تربیت سیاسی آن است که اگر در سیاست مشارکت و یا نظارت بر دولت، حکومت و قدرت سیاسی موضوعیت دارد، تربیت سیاسی عبارت است از فعالیتی منظم و مستمر برای شکوفا نمودن استعدادهای آدمیان جهت تولید، کسب، حفظ و توزیع قدرت سیاسی، دولت و حکومت و نیز نظارت بر آن.^۱

دوم: ارزش کار تربیت در بعد سیاسی در نهضت کربلا آن جا بیشتر نمایان می‌شود که بدانیم نظام حاکم عصر به سرکردگی یزید با انتخاب شیوه مستبدانه، حق‌گزینش و

۱. ضمیر از تعریف نگارنده از تربیت سیاسی که در متن آمد، برای اطلاع بیشتر از تعاریف دیگر ر. ک: علی اکبر سعاری نژاد، فرهنگ علوم رفتاری، ص ۲۹۳ و نیز معاونت پرورشی و تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش، منشور تربیت سیاسی، ص ۲۲.

انتخاب را از افراد سلب نموده و آثار تربیتی نامطلوبی را بر جامعه به بار می‌گذاشته و جامعه از تربیت صحیح و سالم و همه جانبه تهی بوده است.^۱ برای مردم قدرت و جرأت مقابله با سیاست‌های حاکم وجود نداشت و هرگونه اعتراضی به شدت در نطفه خفه می‌شد. (شاهد آن، قیام عبدالله زبیر در مکه). در چنین فضایی امام حسین از روز اول در مقابل پیشنهاد بیعت حاکم مدینه نه گفت و ایستاد و تا آخر نیز سخنش و شیوه کارش ایستادن در مقابل قدرت سیاسی عصر بود.

سوم: اما این که آیا جنسیت (زن و یا مرد بودن) در تربیت سیاسی دخیل است یا نه؟ آیا زنان حق مشارکت در سیاست را دارند تا برای شیوه حضور و مدیریت، تربیت شوند؟ پاسخ این سؤال را بسیاری از متفکران بزرگ جهانی و ایرانی - اسلامی منفی داده‌اند. از فلاسفه قدیم یونان قدیم، «ارسطو» دلاوری مرد را در فرمانروایی و دلاوری زن را در فرمانبرداری می‌دید^۲ و یا «امام محمد غزالی» معتقد بود که زنان، حق امیری، حکومت و قضاوت ندارند و...^۳

اما در فرهنگ عاشورا در سیره امام معصوم، حضور فعالانه زنان در مسائل سیاسی و مداخله در مورد دولت و قدرت عصر، پذیرفته شده و از این رو اگر زنان باید در عرصه سیاسی حضور داشته باشند، تربیت سیاسی نیز ضرورت پیدا می‌کند. امام حسین می‌توانست از مدینه خارج شود، اعتراضی را در مکه به جهان اسلام اعلام کند. در راه کربلا در روز عاشورا به شهادت برسد، اما اهل بیتش را همراه نداشته باشد. آیا این پرسش در اذهان نمی‌جوشد که چرا در این مبارزه سیاسی امام حسین (ع) زن و فرزندان را با خود

۱. عبد الرحمن کواکبی از مصلحان عرب در مورد پیوند استبداد و تربیت می‌نویسد: «تربیت به حسب استعداد خویش، جسم و نفس و عقل را بیرواند... استبدادی شوم که بر جسم‌ها اثر نموده، جسم را بیمار سازد و بر نفس حمله آورده، اخلاق را فاسد نماید و عقل را فشار داده، نمو او را مانع آید، بنابراین، تربیت و استعداد دو کارکن برعکس یک دیگرند.» عبد الرحمن کواکبی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، ص ۱۴۱.

۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، ص ۳۷.

۳. غزالی محمد، نصیحه الملوك، توضیح و حواشی جلال الدین همایی، ص ۲۷۱ - ۲۷۲.

همراه نمود، با این که در هر زمان و مکان خطر آنها را تهدید می‌کرد؛ اما تصمیم امام و زنان همراهش خلق نهضتی در کنار یک دیگر بوده است. «عمان سامانی» در قالب اشعار و گفت‌گویی این مطلب را بدین نحو سروده است: (گفت‌گوی امام حسین و حضرت زینب)

شه سراپا گرم شوق و مست ناز	گوشه چشمی به آنسو کرد باز
دید مشکین مویی از جنس زنان	بر فلک دستی و دوستی بر عنان
زن مگو مرد آفرین روزگار	زن مگو بنت الجلال اخت الوقار...
با تو هستم جان خواهر همسفر	تو بپا این راه تو بی من بسر
هرچه باشد تو علی را دختری	ماده شیرا کی کم از شیر نری...
گفت زینب در جواب آن شاه را	کای فروزان کرده مهر و ماه را
تربیت بوده است بر یک دوشمان	پرورش در جیب یک آغوشمان
تا کنیم این راه را مستانه طی	هر دو از یک جام خوردستیم می
تو شهادت جستی ای سبط رسول	من اسیری را به جان کردم قبول ^۱

از مشارکت زنان گاه در کنار مردان در روز عاشورا و سپس از پیام‌رسانی زنان در نهضت کربلا، در حد این مقال نمی‌توان داد سخن داد، فقط بعضی از نکته‌ها قابل تأکید این بحث این هستند: اولاً، مشارکت سیاسی زنان در قریب چهارده قرن قبل در مبارزه و نهضت بسیار پند آموز و درس آفرین است، زیرا حتی در جهان غرب و مدعیان حقوق بشر تنها از قرن بیستم است که برای زنان سهم قابل توجه برای مشارکت سیاسی (مثلاً رأی دادن) قائل شده‌اند. ثانیاً: مقاومت، پایداری و استقامت زنان پس از آن حوادث سنگین و وحشیانه عمر سعد و لشکریان‌ش حکایت از تربیت سیاسی بالای آن زنان دارد. در این فضا، سخنرانی‌های حضرت زینب و گفت و گوی جسورانه و غیورانه‌اش با این زیاد همه

حکایت از وجود مهارت‌ها و آمادگی‌های سیاسی در خاندان اهل بیت دارد، زیرا حتی اگر کسی خطیب توانایی نیز باشد باید شرایط روحی و جسمی خودش آماده و فضای جمع و مستمعان نیز مناسب باشد، تا او بتواند خوب سخن بگوید و زینب داغدار برادران و فرزندان و درگیر مشکلات عدیده در مقابل کسانی که برای دیدار اسرا آمده‌اند، چنان سخنرانی غزایی ایراد نمود که فضا را مغلوب نمود و یا در مناظره‌ای ابن زیاد را تحقیر نموده و از حقانیت راه خود سخن گفت^۱ و اینها همگی حکایت از وجود تربیت سیاسی عمیق و روشن گرانه در میان این زنان دارد.

ثالثاً: اگر در مباحث تربیتی با اسوه و الگویی توان بیشترین تأثیر را گذاشت، زینب و سایر زنان حاضر در قیام عاشورا، الگوهای مناسب و جامعی هستند برای زنان مسلمان و شیعی برای مشارکت سیاسی، حضور در عرصه‌های نهضت، سرزنده و با نشاط و هشیار بودن و از اوضاع تحلیل سیاسی مناسب داشتن. ممکن است نظریه پردازی بگوید که خوب است و رواست که زنان در سیاست مداخله کنند، اما زینب با حضورش در کنار حسین و ادامه دادن پیام نهضت به صورت عینی اثبات کرد که از نگاه دینی زنان می‌توانند و باید در مسائل سیاسی مداخله کنند و چه خوب است این مشارکت هشیارانه و مقرون به تعلیم و تربیت مناسب سیاسی باشد. این جاست که جلوه‌های چگونه مشارکت کردن و چگونه حفظ روحیه نمودن را با الهام از جلوه‌های تربیت سیاسی کربلا می‌توان به زنان آموخت.^۲

چهارم: اگر فرد دین دار شیعی بگوید که اگر چه آدمیان نیاز به تربیت سیاسی برای مشارکت صحیح و سنجیده در سیاست را دارند، از آن جا که نصوص دینی درباره مباحث

۱. رک: لیهوف، ص ۱۹۹ و ۲۱۷ و نیز علی قائمی، نقش زنان در تاریخ عاشورا و محمد ابراهیم آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۴ - ۱۶۴ و ...

۲. شاید بتوان ادعا نمود که امام راحل در پیامی که برای رئیس جمهور اسبق اتحاد جماهیر شوروی، ابرقدرت عصر فرستاد، در کنار سفیر مرد، سفیر زن نیز اعزام کرد، این درس را از عاشورا گرفت و به دیگران نیز یاد داد که در اسلام، زنان در کنار مردان در عرصه‌های سیاسی و ارتباط و تعامل با دیگران می‌توانند حضور داشته باشند.

سیاسی و مشارکت سیاسی ساکت است، لذا این تربیت نباید جوهره دینی داشته باشد. در پاسخ با تمسک به کلمات قرآن و حدیث و کلام معصومین و در این جا سخنان و مواضع امام حسین می توان پاسخ داد که تربیت سیاسی باید پشتوانه دینی نیز داشته باشد؛ یعنی علاوه بر بهره بردن از تجارب بشری، علوم روز، دستاورد انسانی، روش های مطلوب برای تربیت مناسب سیاسی، از نصوص دینی و سیره معصومین حداقل برای تعیین اهداف و غایات و حدود و... مشارکت سیاسی می توان نکته های مفیدی درباره سیاست و تربیت سیاسی استخراج نمود.

از جمله کلمات امام حسین که شاهد بارز دخالت در سیاست به عنوان وظیفه یک مسلمان است، سخنرانی آن امام با تمسک به کلام رسول خدا است که می فرماید: «ایها الناس ان رسول الله قال من رای سلطانا جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً عهده مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله الا وان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالغی و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله و انا احق ممن غیّر و قد اتّنی کتیکم و قدمت علیّ رسلکم بیعتکم انکم لا تسلّمونی ولا تخذلونی فان اتممت علی بیعتکم تصیبوا رشدکم...^۱ مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که این فرد را به محل همان طغیان گر و آتش جهنم داخل کند. مردم! آگاه باشید، اینان [بنی امیه] اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل

۱. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۸ و وقعة الطف، ص ۱۷۲.

نموده، فیء را به خود اختصاص داده‌اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده‌اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام علیه این همه فساد و مفسدین که دین جذم را تغییر داده‌اند از دیگران شایسته‌ترم. گذشته از این حقایق، مضمون دعوت‌نامه‌هایی که از شما به دست من رسیده و پیام پیک‌هایی که از سوی شما به نزد من آمده‌اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته‌اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری بردارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید...».

در این کلام، امام حسین آنچه را که در عمل در حین انجام است، برای لشگریان «حر» توضیح می‌دهد و آنها را متذکر شده و تعلیم داده و ذهنیتشان را شکوفا می‌کند که چه از جهت دینی و چه از جهت انسانی، او باید نسبت به شرایط سیاسی موجود و سلطان جائر ساکت نباشد. از جهت دینی، آنها را تربیت می‌کند و روشنگری می‌کند که طبق حدیث نبوی نباید در مقابل سلطان جائر و... ساکت بود و الا مسئولیت شرعی داشته و دوزخ هم جای‌گاه اوست. از جهت انسانی نیز مسئله وفای به عهد و پیمان‌ها بسیار واجد اهمیت است. شما از من خواسته‌اید که به کوفه بیایم و من به بهای بیعت و پیمان شما پا در مبارزه سیاسی گذاشته‌ام.

در این کلام، هم تعامل دین و سیاست از نگاه دینی مستتر است و هم یک مسلمان را تعلیم داده و تربیت می‌نماید که در چه صورتی باید سکوت نکند و دست به قیام بزند و هم می‌آموزاند که وفای به عهد در مبارزات سیاسی تا چه حد واجد اهمیت است. با این نگاه محصول تربیت سیاسی در یک جامعه دینی، «سیاست‌گریزی» و «سیاست‌ستیزی» نیست، بلکه حساس و هشیار در صحنه حاضر شدن و نسبت به حکام و دولت مردان عصر موضع داشتن است. البته این نکته به معنای «سیاست زدگی» و همه مسایل را سیاسی دیدن و یا ابزار دست سیاسی‌ها شدن نیست. شناخت حریم دخالت و

عدم دخالت در سیاست و معرفت نسبت به مسائل حیاتی و کم اهمیت سیاسی و آشنایی با وظایف نسبت به میزان مشارکت در مورد یک حادثه، رویداد و امر سیاسی، لزوماً تربیت سیاسی دقیق می‌طلبد. این جاست که اگر مداخله در سیاست از نگاه دینی و یا غیر دینی، امری ضروری و اساسی باشد، تربیت سیاسی از لوازم آن است و از حادثه کربلا هم اصل دخالت در سیاست و هم ضرورت تربیت سیاسی را می‌توان استنتاج نمود. زیرا چه بسا افراد زیادی در حادثه کربلا با نیت دخالت در قدرت و سیاست به قصد ادای وظیفه وارد صحنه شدند، اما به جهت فقدان تربیت سیاسی در جمع لشکریان یزید قرار گرفتند. این جاست که سخنرانی نقل شده امام حسین برای لشکریان حر و یا سخنرانی ایشان در روز عاشورا، آشنا نمودن مخاطبان با وظیفه درست و تکلیف صحیح برای مواجهه با قدرت و دولت است. پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر در تربیت دیگران عامل بودن مربی مؤثر است، امام حسین در یک حرکت سیاسی علیه حکام وقت، در حالی که جان و مال و خانواده و دوستانش را به خطر انداخته، آن گاه دست به تعلیم و تربیت سیاسی مخاطبان در روز عاشورا و قبل از آن می‌زنند.

ج) روش‌های تربیتی در قیام عاشورا:

از آن جا که در بحث تربیت، توجه به روش‌ها نسبت به مباحث محتوایی، بیشتر متکی به علم و دانش بشری است. از این رو در مکاتب، جوامع و کشورهای که علم را جدی تر گرفته‌اند، به مسئله روش نیز توجه خاصی مبذول داشته‌اند. امروزه روش و شیوه و بسته‌بندی کار به اندازه محتوا و مضمون واجد اهمیت است و چه بسا محتوایی مطلوب بر اثر ارائه با شیوه و روش نامطلوب، ضایع گردد و چه بسا مباحث و نکته‌های ضعیف تری را در قالب و روش‌های جذاب، بهتر عرضه کرده و توفیق بیشتر داشته‌اند.^۱

۱. از منابعی که به روش‌ها توجه نسبتاً مطلوبی دارد، می‌توان به انری از محمدعلی حاجی ده‌آبادی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، فصل سوم و فصل پنجم اشاره کرد.

از جمله حوزه‌هایی که دربارهٔ نهضت عاشورا جای بررسی و تحقیق فراوان دارد، روش‌های تربیتی به کار گرفته شده در این نهضت توسط رهبر و پیروان، زنان و مردان است. در این نوشتار کوتاه، تنها به تعدادی از روش‌ها با توجه به مستندهایی از آن حرکت حیات بخش اشاره می‌گردد. اهم روش‌هایی که در اقسام تربیت فردی و جمعی در نهضت کربلا به کار گرفته شده‌اند، عبارتند از:

(۱) روش موعظه و نصیحت:

گرچه آدمی فطرتی خدا آشنا و آگاه به خوب و بد دارد، ولی اشتغالات فراوان روزمره و توجه به امور و شئونات گوناگون زندگی غالباً سبب می‌شود که از این آگاهی و شناخت غفلت نماید. این جاست که باید به طریقی او را متذکر ساخت و موعظه چنین خاصیتی دارد. موعظه غفلت را از بین می‌برد، آدمی را بیدار می‌سازد و ضمیر و باطن را از آلودگی می‌زداید و جلا می‌دهد.

در عین حال، با توجه به این که تربی در چه شرایطی باشد و فضای قلبی و روحی‌اش چگونه باشد، ممکن است موعظه در جانش اثر بکند و یا نکند. این جاست که گاه کلمات معصومین که یک پا در آسمان نیز داشتند، بر قلب‌های دیگران مؤثر نمی‌افتاد، چون قابل در قابلیتش مشکل داشت. به نظر می‌رسد که حضرت امام حسین (ع) در نهضت کربلا از این شیوه فراوان بهره‌برد و گاه کارش نتیجه مطلوب داد و گاه نداد. از شواهدی که موعظه امام ثمری نداد وقتی بود که آن حضرت با «عبیدالله بن حر جعفی» سخن گفت. در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که «عبیدالله حر جعفی» نیز در این منزل اقامت گزیده است. امام، نخست سفیری را نزد وی فرستاد و او را به یاری امام دعوت کرد، اما او نپذیرفت. سپس خود امام با چند تن از اصحابش به نزد عبیدالله آمد. او از امام استقبال نمود و خوش آمد گفت. عبیدالله می‌گوید از محاسن مشکی امام پرسیدم

و پس از تعارفات و سخنان معمولی، امام خطاب به وی فرمود: پسر حر، مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته‌اند که همه آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته‌اند و از من درخواست کرده‌اند که به شهرشان بیایم، ولی حقیقت امر بر خلاف آن است که آنان به من نگاشته‌اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است. آیا می‌خواهی توبه کنی و از آن خطاها و گناه‌ها پاک گردی؟

عبیدالله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم؟ امام فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنانش بجنگی... اما عبیدالله با توجیهاتی نهایتاً گفت که من از مرگ سخت گریزانم و پیشنهاد کرد که امام اسب تیز رو او را بگیرد که امام نپذیرفت و توصیه کرد که سعی کن تا می‌توانی از ما فاصله بگیری تا صدای استغاثه ما را نشنوی که در آن صورت اگر ما را یاری نکنی، خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد.^۱

اما همین شیوه در خصوص «زهیر بن قین» بین مکه و کربلا به کار گرفته شد و جان زهیر را آتش زد. زهیری که حتی مایل نبود با امام حسین چهره به چهره شود و پس از مکه به ناچار در یکی از منازل با امام حسین فرود آمدند و نقل شده: «ما غذا می‌خوردیم که ناگهان فرستاده امام رسید و سلام کرد و گفت: ای زهیر حسین بن علی تو را می‌خواهد. زهیر و همراهان در تحیر فرو رفته بودند که همسر زهیر به او گفت: فرزند رسول خدا تو را می‌طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می‌داری؟ زهیر با بی میلی رفت و اندکی بعد با چهره‌ای که آثار شادمانی و روشنی ضمیر از آن هویدا بود بازگشت و دستور داد تا خیمه او را به خرگاه امام ملحق کنند^۲ و هم او به قدری متأثر از روش تربیتی حسین (ع) می‌شود که در شب عاشورا وقتی امام او را مخیر بین ماندن و رفتن می‌کند، می‌گوید: به خدا سوگند، ای پسر پیامبر! دوست دارم که کشته شوم، سپس دوباره زنده شده و هزار بار این گونه در

۱. سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۵ - ۱۶۷.

۲. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۶۵ و لهورف، ص ۱۰۳.

راه تو جان فشانی نمایم، اما خداوند در عوض مرگ را از تو و از جوانان تو که برادران و فرزندان و خانواده تواند دور کند.^۱

(۲) روش ملاطفت و ملایمت:

نکته اساسی در اعمال این روش این نیست که آیا در روش‌های تربیتی باید از اصل خشونت و سخت‌گیری نیز بهره برد یا خیر؟ چون تشویق و تنبیه ملاطفت و مسامحت و نیز خشونت و غلظت هر دو لازمه تربیت صحیح‌اند. اما مهم آن است که از هردوی خشونت و ملاطفت در روش تربیتی کدام یک اصل است و کدام یک در حاشیه؟ اگر به عنوان یک اصل موضوعه و بدون پرداختن وسیع بپذیریم که اولاً: در تربیت صحیح و انسانی اصل بر ملاطفت است و خشونت در حاشیه است^۲ و ثانیاً: حتی در مواقعی که اعمال خشونت ضروری است، باید مراتب آن از سهل به سخت رعایت شود؛ ثالثاً: خشونت به عنوان آخرین راهکار به کار گرفته می‌شود؛ رابعاً: بدانیم که روش مبتنی بر خشونت اثری در خلاقیت‌ها، شکوفایی استعدادها ندارد و تنها در اصلاح کج‌روی‌های تربیتی نقش عامل بازدارنده را دارد.

اگر قرار باشد مربی خشونت را در کارهای تربیتی اصل قرار ندهد، لاجرم ابزارش به شیوه‌های توجیهی، فرهنگی، زبانی و سعه صدر و تحمل نقاط ضعف دیگران فروکاسته می‌شود. اگر مربی با خشونت مأنوس نباشد، لاجرم از جنگ، زد و خورد، کشمکش، اختلاف و شکاف‌ها اقبال نمی‌کند. به همین دلیل است که در کربلا با این که روحیه حماسی و شهادت طلبی امام حسین و یارانش بالا بود، با این که از مبارزه و کشته شدن

۱. لهوف، ص ۱۳۰.

۲. با توجه به این که بعضی از مربیان، خشونت را به عنوان یک اصل جدی و همیشگی مورد توجه قرار می‌دهند، این روش را شاید بتوان روش «تربیت اسبی» نامید. روشی که اسب چموشی یا تازیانه مربی پس از چندماه یا سالی به اسبی هماهنگ، آرام و حرف‌شنو تبدیل می‌شود. وگرنه حوزه آدمی حوزه اراده، اختیار، انتخاب و عقلانیت است؛ این مینا را با ادله عقلی و نقای (مثلاً آیه ۱۵۹، سوره آل عمران) می‌توان مدلل نمود.

هراسی نداشتند، اما هرگز عجله‌ای برای حمله، جنگ و آغاز عملیات از خود نشان نداده و با این که دشمن روز تاسوعا را روز آغاز جنگ اعلام کرد، اما امام حسین علیه السلام از آنان فرصت گرفت که شی جنگ را به عقب بیندازند. در صبح عاشورا نیز امام حسین به جای این که دست به عملیات نظامی بزند، با عملیات فرهنگی و سخنرانی و توجیه کار را آغاز کرد.

از مصادیق بارز ملایمت و ملاطفت، شیوه مواجهه حضرت و یارانش با لشکریان «حر» است که برای جنگ با آنها آمده بودند. وقتی تشنگی آنها را امام دید نه تنها به حر و لشگریانش، حتی به اسبانش در آن بیابان خشک و بی آب، آب داد و سپس با آنها به موعظه و تذکر و گفت گو پرداخت.^۱

اگر برای تأثیر کار تربیتی، تصرف قلب متربی از لوازم آن باشد، حسن روشن مبتنی بر ملاطفت و ملایمت آن است که مناسب‌ترین شیوه تصرف در قلوب است و اگر با این شیوه نتوان قلبی را تسخیر کرد، مطمئناً شیوه‌های مقرون به خشونت به طریق اولی برای آن افراد مؤثر نیست. اگر امام حسین با استفاده از این شیوه و با عزت و آزادگی ویژه خودش نتوانست قلب لشکر حر و سایر لشکریان عمر سعد را تسخیر کند، حکایت از حاد بودن مشکل در مخاطبان به سبب ویژگی‌های فردی و شرایط اجتماعی آن عصر دارد و آسیب‌شناسی شرایط روحی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن عصر موضوعیت دارد.

۳) روش روشن‌گری و اعطای بینش:

در روش روشن‌گری و اعطای بینش، مفروض آن است که آدمیان واجد نعمتی عظیم و خداداد به نام «عقل» هستند و انسان‌ها با تکیه و اعتماد به چنین منبع درونی می‌توانند راه را از چاه، صحیح را از سقیم و صواب را از ناصواب بازشناسند.^۲ با این نگاه

۱. ر.ک: لهوف، ص ۱۱۱ و وقعه الملق، ص ۱۶۹.

۲. در منابع روایی از امام کاظم علیه السلام نقل شده که از خداوند بر مردم دو حجت است: حجت ظاهر که انبیا و ائمه‌اند و حجت باطنی که عقل است. «ان لله علی الناس حجتین... و اما الباطنه فالعقول» (تحف العقول، ص ۴۰۷).

است که در صورتی به افراد آگاهی‌های لازم داده شده و از جهل بیرون آیند، از بین خوب و خوب‌تر، دومی را و از بین بد و بدتر اولی را برمی‌گزینند.^۱

البته از آن جا که انسان فقط واجد قوه درونی عقل نیست و سایر غرایز و قوا نیز در آنها فعالند، ممکن است با روشن‌گری نیز انسان به تبع غرایز به جای راه، چاه را برگزیند. ولی اولیای خدا و مربیان الهی موظفند که از مردم جهل زدایی کنند و به عقل، انتخاب و گزینش آنها احترام بگذارند و با بهره‌بردن از ابزار زبان و گفتار روشن‌گری بکنند و حق گزینش را به دیگران واگذارند.

شاید بارزترین روشن‌گری امام حسین در طول نهضت در شب عاشورا و برای یاران خودشان باشد. از جهت نظامی، معمولاً باید شب‌های عملیات به نیروها روحیه داد، نقاط ضعف دشمنان را برشمرد، بر پیروزی آینده مانور داد و مجموعاً نیروها را برای رزم آماده نمود. اما شیوه‌ای که امام حسین (ع) برگزیده است، شیوه روشن‌گرانه برای اعطای بینش به یارانش می‌باشد، زیرا چون شب شد، امام حسین (ع) اصحاب خویش را جمع نمود، پس از حمد و ثنای الهی، روی به ایشان نموده و فرمود:

به درستی که من نه اصحاب و یارانی بهتر از شما سراغ دارم و نه اهل‌بیتی بهتر از اهل‌بیت خویش؛ خداوند به همه شما جزای خیر دهد. اکنون که شب چنان پرده‌ای سیاه همه چیز را در بر گرفته است، شما هم شبانه حرکت کنید و هریک دست یکی از افراد خاندان مرا گرفته و دور شوید و مرا با این قوم تنها گذارید. زیرا آنها غیر از من، با کس دیگر کاری ندارند. (هولاء القوم فانهم لا یربدون غیری)^۲

اگر امروزه در سطح جهان نیروهای نظامی، چریکی، شبه نظامی، انتظامی، اطلاعاتی، امنیتی و حراستی تربیت می‌کنند و دانشکده‌های نظامی و انتظامی و

۱. این نکته را در قالب اصل مشهوری بدین نحو می‌توان گفت: «در تعارض مصالح، صالح فدای اصلح می‌گردد»، و «در تعارض مقاصد، افسد فدای فاسد». از این رو در مواردی مثلاً درباره مشروطه از مرحوم نایینی نقل شده که دفع افسد به فاسد کردیم.

۲. نهوف، ص ۱۲۸.

اطلاعاتی تأسیس می‌کنند، در کدام یک از این روش‌های تربیتی، این چنین رابطه‌ای را بین فرمانده و نیروها، رهبر و اعضا تعریف می‌کنند؟ در کجا تا بدین حد به نیروها حق تأمل، تعقل، گزینش داده و به نیروها در فضای رزم این قدر اطلاعات از وضعیت خودی و خطرهایی که در پیش رو هست، می‌دهند؟ این مکتب تربیتی حسین (علیه السلام) و فضای تربیتی عاشورا است که رابطه‌ای انسانی، سالم، صادقانه و دوستانه بین فرماندهی و نیروها در حادثه‌ترین شرایط برقرار کرده است و نیروها محقق جدای از فشارهای عاطفی، دینی، انسانی، آزادانه و با چشم باز دست به انتخاب می‌زنند. چنین شیوه تربیتی محاسنی دارد که از جمله آن تسویه نیروها و همراهان خالص از ناخالص است. در چنین فضایی سره از ناسره به راحتی باز شناخته می‌شود و نیز از مزایای این شیوه تربیتی، آن است که نیروهایی که آگاهانه و مختارانه و عاشقانه، راه را برگزیده و در شیوه مبارزه و تصمیم‌گیری مشارکت داشته‌اند و با وجود همه خطرهای پای جان استقامت نمود، و در وظیفه محوله نه تنها سهل‌انگاری نکنند، بلکه امثال مسلم بن عوسجه در فضای کربلا بگویند:

«آیا ما تو را در حالی که این همه دشمن پیرامونت را فرا گرفته، رها کنیم و برویم؟ نه، به خدا سوگند! خداوند چنین عمل زشتی را روزی و قسمت من نگرداند که من دست به این کار بزنم. من تا پایان کار با تو هستم. تا لحظه‌ای که نیزه‌ام را در سینه آنها بشکنم و تا زمانی که شمشیر در دست من است، با شمشیر با آنان خواهم جنگید و اگر سلاحی در دست نداشته باشم، با پرتاب سنگ با آنها می‌جنگم و از تو جدا نخواهم شد، تا در رکاب تو شربت شهادت را بنوشم». (ولم افارقک او اموت دونک)^۱.

۴) روش تربیتی مبتنی بر آزادی محوری:

امر تربیت امری قدیمی، سابقه‌دار و همه‌زمانی و همه‌مکانی است. هم رژیم‌های سیاسی، نظام تربیتی خاص خود را دارند. رژیم‌های غیر مرد سالار و مستبد نیز احاد

جامعه را تربیت می‌کنند، اما به ندرت در نظام‌های سیاسی و مکتب‌های تربیتی، حتی اگر مدعای آن را نیز داشته باشند، رعایت آزادی و آزادگی و حریت افراد موضوعیت دارد. در بسیاری از مکتب‌های تربیتی که براساس نگاه‌های واقع بینانه، قدرت، ثروت و... را اصیل می‌بینند، فریب، تظاهر، دروغ و... را تنوریزه و نهادینه می‌کنند.^۱

در نهضت کربلا و قیام عاشورا، تلقین، تشویق، ترغیب و تبلیغ به حریت و آزادگی موج می‌زند که جهت رعایت اختصار تنها به یک شاهد اکتفا می‌گردد. از عصر عاشورا نقل شده که: امام حسین پیوسته می‌چنگید تا در کشاکش جنگ لشکر میان امام (ع) و خیمه‌ها، فاصله انداختند، فریا برآورد: وای بر شما ای پیروان و شیعیان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید از روز قیامت نیز نمی‌ترسید، حداقل در دنیا آزادمرد باشید (فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه)^۲

اگر قدرت مندان و زورمداران و تزویر پیشگان، با انواع حیل و طرق، می‌خواهند دیگران را عبد بسازند و تربیت نکنند، در نهضت حسینی تمام تلاش بر آن است که بر شیوه حریت مداری نبرد مدیریت شود، یاران توجیه شوند، اهل بیت به صبر دعوت شوند و حتی دشمن نیز بر مبنای این روش، جنگ را تدبیر کند.

د) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

از مجموعه مباحث فوق به انی نتیجه می‌رسیم که:

۱) از قیام عاشورا در بعد تربیت، در حد شایسته سخن به میان نیامده و حال آن که این حرکت نکته‌های تربیتی قابل توجه و ماندگاری را در خود مستتر دارد. در مقاله حاضر، به بعضی از نکته‌های تربیتی قریب به یک سال آخر زندگی حضرت توجه شده و در انتخاب گزینه‌ها نیز به شبهه‌های عصر، پرسش‌های روز و نیاز زمان توجه جدی قرار شده است.

۱. به عنوان مصداقی برای مدعای فوق رک: کتاب «شهریار» از «ماکیاول» (با ترجمه داریوش آشوری، ص ۶۳) که پیامبران متکی به زور را موقر تر از پیامبران بی سلاح می‌داند.

۲. لاهوت، ص ۱۶۴.

۲) در یک نگاه ابعاد تربیت را به فردی و اجتماعی می‌توان فروکاست. در این نوشتار، در بعد فردی تنها به عزت مداری و ذلت‌گریزی با توجه به سال عزت و افتخار حسینی عنایت شده و دیدیم که از نهضت عزت مدار حسینی می‌توان درس‌های عزیزانه فراوان در بعد اخلاقی گرفت.

در بعد تربیت جمعی، تنها به تربیت سیاسی در نهضت کربلا عنایت شده تا به این شبهه به صورت مستقیم و غیر مستقیم پاسخ داده شود که نمی‌توان هم حسینی بود و زیست و هم بر جدایی دین از سیاست حکم داد.

در هردو مورد نیز اگر امام حسین به عنوان معصوم برای شیعیان اسوه و الگوست و قول، فعل و تقریرش حجیت دارد، مبنای تربیت باید عزیزانه و حساس نسبت به دولت مردان و قدرت‌های سیاسی عصر باشد. و الا تربیت ذلیلانه و یا انزوا طلبانه و یا تفکیک دین از سیاست با الگوی عاشورا نمی‌سازد.

۳) اگر بحث روش‌های تربیتی نیز از مباحث اساسی در این موضوع است، حداقل روش‌های متکی بر موعظه و نصیحت، روش ملایمت و ملاحظت، روش روشن‌گری و اعطای بینش و روش تربیتی مبتنی بر آزادگی از روش‌های مشهود حاکم بر فضای تربیتی نهضت کربلاست.

از چهار روش مورد بحث، دو روش متکی بر موعظه و ملایمت، ثقل توجه به حوزه قلب و دل مخاطبان است و در روش روشن‌گری و اعطای بینش، توجه مربی به تأثیرگذاری بر حوزه عقل متربی و مخاطبان است و در روش آزادگی، همزمان عقل و قلب مورد اهتمام مربی است. پس می‌توان مدعی شد که روش‌های تربیتی قیام عاشورا ذواباد، جامع‌نگر و مبتنی بر ملاحظه همه قابلیت‌های آدمیان است و به دنبال آن است که همه استعدادهای خداداد و امکانات درونی انسان‌ها به صورت موزون و متعادل شکوفا شده و ثمر بدهند.

منابع

- ۱- آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، نشر کتابخانه صدوق، (بی تا)
- ۲- ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- ۳- جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص امام خمینی، نشر اسراء، ۱۳۷۵.
- ۴- حاجی ده آبادی، محمد علی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، نشر دفتر تحقیقات و تدوین متون درسی مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۵- سامانی، عمان، گنجینه اسراء، انتشارات حق بین، قم، ۱۳۷۲.
- ۶- لهوف، سیدبن، طاوس، ترجمه عباس عزیزی، انتشارات صلوه، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- ۷- شعاری نژاد علی اکبر، فرهنگ علوم رفتاری، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۸- غزالی، محمد، نصیحه الملوك، تصحیح جلال الدین همایی، انتشارات بابک، ۱۳۶۱.
- ۹- قائمی، علی، نقش زنان در تاریخ عاشورا، انتشارات شفق قم (بی تا).
- ۱۰- کانت، امانوئل، تعلیم و تربیت، ترجمه غلامحسین شکوهی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱- کواکبی، عبدالرحمن، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۱۲- ماکیاوول، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۱۳- مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، ناشر بنیاد ۱۵ خرداد، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- ۱۴- معاونت پژوهشی و تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش، منشور تربیت سیاسی، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۷۳.
- ۱۵- منصور نژاد، محمد، رد پای عقل در کربلا، انتشارات راستی نو، ۱۳۷۷.
- ۱۶- _____، مسأله زن، اسلام و فمینیسم، برگ زیتون، ۱۳۸۱.

- ۱۷ - منطقی، مرتضی، روانشناسی تربیتی، نشر جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۲.
- ۱۸ - نجمی، محمد صادق، سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۹ - وجدانی، م، حدیث اخلاق از سخنان امام معصوم، انتشارات پیام آزادی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- ۲۰ - یوسفی الغروی محمد هادی، وقعة الطف، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۷.

معنویت و عرفان امام حسین علیه السلام

فاطمه رامین

حقیقت عرفان امام حسین علیه السلام

عرفان در لغت به معنای «دانستن بعد از نادانی» است و عارف؛ یعنی «دانا و شناسنده و مرد شکيبا» عرفا در کتب مختلف عرفانی، مراحل را برای سیر و سلوک بیان نموده‌اند که شخص بعد از طی این مراحل به شناخت و عرفان خواهد رسید.

اما امام حسین علیه السلام از راه دل، انسان‌ها را هدایت می‌کند. آن‌هم در کوتاه‌ترین مدت، که امثال خُز، ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند و به مقصد می‌رسند.

و اما این‌که معنویت و عرفان خود امام علیه السلام تا چه حد است، امامی که خداوند در مورد او می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۱ پی بردن به حقیقت عرفان حضرتش برای همچو منی که هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم، امکان‌پذیر نیست.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

شناخت از طریق سخنان امام حسین (ع)

یکی از مهم‌ترین منابع، برای پی بردن به عرفان و معنویت ایشان، دعای عرفه حضرت است. امام (ع) در این دعای شریف شناختی عمیق را مطرح می‌نماید که بالاتر از شناخت عاقلان است. و در عین حال آن شناخت عاقلان را نیز تأیید می‌فرماید. آن جا که حضرت می‌گویند: «تفکر من در آثار تو، مایه دروی از دیدار توست...»

چگونه چیزی که خودش از نظر هستی، نیازمند توست (آثار) می‌تواند دلیل بر وجود تو باشد. آیا چیز دیگری می‌تواند پدیدارتر از خود تو باشد تا او وسیله ظهور تو گردد؟! کی نهانی تا نیازمند برهانی باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار به تو رسند؟!^۱

در جای دیگر می‌فرمایند:

«تویی که انوار معرفت را در دل‌های دوستانت تاییدی تا تو را شناختند و یگانه دانستند.»^۲

و باز می‌فرمایند:

«تو هستی که خودت را در هر چیزی به من شناساندی. پس من تو را آشکارا در هر چیز دیدم و تو بر هر چیزی آشکاری.»^۳

یعنی اگر اولیای تو، تو را شناختند به وسیله کمک و راهنمایی بود و گرنه آنها قدرت بر شناخت تو را نداشتند.

«خدایا تو دستور مراجعه به آثار را به من دادی.»^۴ تا از آثار پی به وجود تو ببرم، چون خودت خواسته‌ای که ما از طریق آنها تو را بشناسیم و گرنه چگونه آثار می‌توانند و

۱. «إلهی نرددی فی الانار یوجب بُعد النزار فاجمعنی علیک بخدمه توصلتی الیک کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک لیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غیبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی یغیبت حتی تکنون الانار هی التی توصل الیک».

۲. «أنت الذی أشرف الی انوار فی قلوب اولیائک حتی غرقوک و ُخدوک».

۳. «أنت الذی تعرّف الی فی کل شیء فوایک طاهراً فی کل شیء وأنت الظاهر لكل شیء».

۴. «إلهی أمرت بالرجوع الی الانار».

قدرت دارند که خالق خود را بشناسانند؟ ما همچون ماهی دریا که به سبب غرق بودن در آب، توجه به آب نمی‌کند، از شدت تجلی انوار حق و غرق بودن در آن، توجه به آن نداریم.^۱

ولی آن قدر لطف و رأفت و رحمت داری که با وجود این حدّ از تجلی، باز ما را به وسیله آثار، متوجه می‌کنی تا هدایت یابیم.

حتی قبل از این که ما از تو درخواست کنیم، تو به فکر ما هستی، قبل از این که ما به یاد تو باشیم، تو به یاد ما هستی.^۲

و حتی همین که مشتاق تو هستم^۳ و تو آرزوی منی^۴، به این دلیل است که تو دیگران را از دلم بر طرف ساختی که فقط تو را بخواهم^۵ و من راهی برای رسیدن به این آرزو ندارم، جز این که از خودت بخواهم^۶ و من راهی برای رسیدن به این آرزو ندارم، جز این که از خودت می‌خواهم. لذا تدبیر خودم را هم، چاره ساز نمی‌دانم.^۷

آیا معرفت و عرفانی به حق تعالی از این بالاتر وجود دارد؟

شناخت از طریق عملکرد امام حسین (ع)

راهی دیگر که ما را به درجه عرفان امام (ع) رهنمون می‌سازد، راه عملی ایشان است؛ یعنی حضرتش فقط شعار نمی‌دهد و در عمل، مانند بعضی عارف‌نماها نیست که

۱. «کیف تخفی و انت الظاهر ام کیف تغیب و انت الرقیب الحاضر» یعنی «چطور پنهانی با اینکه آشکاری یا چگونه غایبی و تو دیده بان حاضری».

۲. «انت الذاکر قبل الذاکرین و انت البادی بالاحسان قبل توجّه العابدین و انت الجواد بالاعطاء قبل طلب الطالبین» یعنی «تو قبل از یاد کردن ذاکرین، یاد آنها هستی. و قبل از توجه عابدان، آغاز به احسان نموده‌ای. و قبل از درخواست طالبان، بخشنده عطائی».

۳. «انی کنّت من الراغبین» یعنی «من از مستاقان تو می‌باشم».

۴. «انت املی» یعنی «تو آرزوی منی».

۵. «انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک» یعنی «تو هستی که دیگران را از دل‌های دوستان بر طرف ساختی تا غیر تو را دوست نداشته باشند».

۶. «منک اطلب الوصول الیک» یعنی «از خودت، رسیدن به حضرتت را می‌خواهم».

۷. «الهی اغنی بتدبیرک لی عن تدبیری و یختیارک عن اختیاری» یعنی «خدایا با تدبیر خودت مرا از تدبیر خودم، بی‌نیاز کن و به اختیار توست، اختیار من».

فقط با عزلت نشینی و یک سری سخنان زیبا، بر زبان جاری ساختن، دم از خدا و دین بزنند: «کُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اُلْسَتِكُمْ»^۱. بلکه امام حسین (ع) برای آگاهی مردم و یا بر جا ماندن دین خدا^۲، فقط هستی خود را فدا نکرد، که تمام اولاد و اهل بیت و یارانش را نثار حق تعالی نمود، که خود درباره آنان فرمود:

«همانا من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی از اهل بیت خود، نیکوتر سراغ ندارم»^۳.

و در آن لحظه هایی هم که خود به کلی توانایی از بدن مبارکش سلب شده بود و تیر در سینه حضرتش نشسته بود و بی اختیار روی زمین افتاد، فرمود:

«رِضاً بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۴ و «واقعاً این درجه از رضایت و تسلیم برخاسته از چه عرفانی است؟!»

«راه امام حسین (ع)، راه دل است»

این چه معرفت و عرفانی است که باعث هدایت و شناخت انسان ها در همه زمانها گردید؟ معنویت و عرفان عرفا حداکثر موجب نجات خودشان و انسان های هم عصرشان است و بعد از آنها فوقش، فقط دستور العملی است که از ایشان باقی می ماند در کتابها، که تنها با خواندن آن و بدون راهنمایی مربی الهی، افراد به وسیله آن راه به جایی نخواهند برد. اما «أَنَّ الْحُسَيْنَ... مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ»^۵ پیامبر خدا (ص) فرمودند:

۱. «مردم را به دین دعوت کنید. اما نه با زبان، یا غیر زبان» منظور این است که با عمل خود، مردم را به اسلام دعوت کنید. حماسه حسینی به نقل از «اصول کافی» ج ۲ ص ۱۰۷.

۲. «اِنَّ كَانِ دِينُ مُحَمَّدٍ (ص) لَمْ يَسْتَقِمَّ اِلَّا بِقَتْلِي فَيَا سُبُوحَ خُدَيْي» یعنی «اگر دین جدم جز با کشته شدن من بر پا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا در برگزید» حسین پیشوای انسانها ص ۱۳۵.

۳. سخنان برگزیده از برگزیدگان جهان و تاریخ چهارده معصوم (ع) ص ۱۲۶.

۴. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵. «انبیاء محو تماننا و ملالک میهوت» شعر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور.

۵. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵؛ و سید الشهداء، ص ۲۲۴.

«همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.» هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال، نامش و یادش و ذکر مصائبش، آتش به جان‌ها می‌زند و شور و عشق می‌آفریند و انسان‌ها را به مقصد می‌رساند.

راه امام حسین (ع)، راه دل است و از راه دل و شکست و انکسار آن، انسان‌ها را هدایت می‌کند و دلی که شکست، جای‌گاه و تابشگاه نور حسین (ع) می‌شود. «فی قلوب من و الاء قبره»^۱ و دوستداران حسین (ع) هر کدام به اندازه ظرفیت وجودی‌شان، کمالات حسین (ع) را دارا می‌شوند و در وجودشان صفات عالی حضرتش آشکار می‌گردد.

عرفان عملی امام حسین (ع) فقط باعث نشد که خر، ره صد ساله را یک شبه طی کند، بلکه هنوز هم شاگردان مکتبش را یک شبه به وصال محبوب می‌رساند. اشخاصی امثال رسول ترک‌ها^۲ را، آدمی قلدر ولات و لا ابالی که به فسق و زورگویی شهرت داشت و مأموران کلانتری‌های تهران از برخورد جدی با او، بیم و هراس داشتند.

مکتب و عشق امام حسین (ع) از چنین انسانی، عارفی ساخت که در عشق حق ذوب گردید و به مرحله‌ای رسید که بعد از مرگش، در خواب دیدند که حضرت زینب (ع) به تشییع جنازه‌اش آمده و فرمودند: «این جنازه متعلق به ماست، ما خودمان باید او را تشییع کنیم»^۳.

حضرت ابراهیم (ع) خلیل و دوست خداست و خداوند برای امتحان او، دستور ذبح کردن اسماعیلش را داد، ولی او از انجام این عمل معاف گردید (در عالم واقع)، اما امام حسین (ع) نه تنها اسماعیلش، بلکه تمام هست و نیستش را در راه دوست و در عالم واقع، فدا نمود و قربانی کرد. خدا هم اثر کار امام حسین (ع) و محبت ایشان را در دنیا و آخرت بزرگ گرداند. پیامبر خدا (ص) فرمودند:

۱. سید الشهداء، ص ۲۸.

۲. رسول ترک آزاد شده امام حسین (ع).

۳. سید الشهداء، ص ۱۷۸.

«إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مُحِبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «برای حسین (ع) در دل های مؤمنین، دوستی نهفته است.»

در صحرای محشر، عده ای در جوار امام حسین (ع) زیر سایه عرش رحمتند و به قدری محبت حضرتش دلشان را پُر کرده است و از هم جواری با ایشان لذت می برند که وقتی حوریان از بهشت، برایشان پیغام می فرستند که ما منتظر شما هستیم، چرا نمی آید؟ می گویند: ما لذت مجالست و مصاحبت با امام حسین (ع) را به شما ترجیح می دهیم.^۱ و هم چنین خداوند باب الحسین (ع) را «رحمة الواسعة» قرار داده. به قول شیخ شوشتری در مقدمه خصائص^۲، حساب که می کنیم، می بینیم در طول زندگی مثل یک تاجر ور شکسته، سرمایه عمر را بر باد داده ایم و چه رنج ها بردیم. ولی در این مدت، ایمان و عمل صالحی که قابل قبول حضرت حق تعالی باشد، نداریم که با خود ببریم. چراکه از آثار ایمان، توکل به خدا و خوف و رجا، فقط نسبت به پروردگار عالم و صبر و تسلیم امر خدا بودن است. آیا از این آثار بهره ای داریم؟! و در باب عمل هم اخلاص، شرط قبولی است.

از کجا معلوم که اعمالمان خالص بوده و موانع قبولی نداشته است. و هم چنین شرایط شیعیان علی (ع) که در خطبه همام در نهج البلاغه ذکر شده، که در خود سراغ نداریم و شرایط زیاد است. ولی باب حسین (ع) وسیع تر است. شیعه علی (ع) شدن، سخت است و خیلی باید رنج برد، اما دوستدار و عزادار حسین (ع) بودن و گریه بر او، آسان است. و شرط زیادی نمی خواهد و رقت قلب و شکستگی دل کافی است.

در روایت است: «هر گاه خداوند به عیدی، اراده خیر کند، مهر امام حسین (ع) را در دلش جا می دهد.»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۳، و سید الشهداء، ص ۱۶۱.

۲. سید الشهداء، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۵.

۴. همان مدرک، ص ۱۴۸.

این شاء الله که اگر از هر بابی از ابواب بهشت، به خاطر کوتاهی‌ها یمان باز بمانیم، خداوند امید ما را از باب الحسین (علیه السلام) قطع نگرداند، چون این باب به قدری وسیع است که امثال همچو منی نیز که گنه کار و رو سیاه درگاه الهی هستیم، به آن طمع دارم.

«الهی جز مهر حسین (علیه السلام) هر آنچه باشد بدلم

خون ساز و ز راه دیده‌ام بیرون ساز»

گریه بر امام حسین (علیه السلام) چرا؟

دشمنان (و بعضی دوستان جاهل) مطرح می‌کنند که اگر شهادت بابی است که خدا فقط برای خاصان از اولیا خود گشوده است و بالاترین خیری است که بالاتر از آن خیری نیست و شهید متنعم به ارزشمندترین نعم الهی است، پس چرا این همه در شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران و اهل بیتش گریه و عزاداری می‌کنید؟!

افرادی نیز نظیر «محمد مسعود» مدعی هستند که روش مسیحیان بر روش ما ترجیح دارد که شهادت و فداکاری مسیح (علیه السلام) را جشن می‌گیرند. ولی ما شهادت امام حسین (علیه السلام) را عزاداری می‌کنیم. و بعد نتیجه می‌گیرد که آنها شهادت را موفقیت و ما شکست می‌دانیم.

اینها اشتباه می‌کنند، چون نمی‌دانند: اولاً، مسیحیت که جشن می‌گیرد، چون مسئله را از نظر شخصی مطالعه می‌کند، ولی اسلام از نظر اجتماع.

بله، از نظر شخصی ما هم شهادت را برای شهید، فوز و موفقیت می‌دانیم: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ اما اجتماع با از دست دادن امام حسین (علیه السلام) و نخبگان اطراف و یارانش، دچار چه فاجعه‌ای شد؟! امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«چون مؤمن عالمی بمیرد، رخنه‌ای در اسلام می‌افتد که چیزی آن را جبران نمی‌کند.» حال اگر این مؤمن عالم، امام معصوم باشد، جامعه از فقدان او دچار چه ضرر و

خسرانی می‌شود؟^۱

ثانیاً، نصاری جشن می‌گیرند، چون فکر می‌کنند عیسی (ع) به دار زده شد و کشته شد و در همان وقت - نمود بالله - به جهنم رفت و سه شبانه روز در آتش ماند تا پیروانش به دوزخ نروند.

و لذا هیچ مسیحی به دوزخ نمی‌رود، چون یک نوع اتحادی با مسیح پیدا نموده‌اند.^۲

لذا «ابناء الله» یعنی پسران خدا و «احباء الله»، یعنی دوستان خدا^۳ هستند.

پس آنها شهادت مسیح (ع) را فدای گناهان می‌دانند و جشن می‌گیرند که عیسی (ع) کشته شد و با کشته شدن او از زیر بار سنگین گناه در آمدیم.

اما مسلمان واقعی نمی‌تواند چنین فکری داشته باشد. چون قرآن و بزرگان دین به ما آموخته‌اند که هر فردی در گرو عمل خود می‌باشد؛ برای نمونه، ابن شهر آشوب به اسناد خود از طاوس فقیه می‌گوید که به امام سجاده (ع) به هنگام مناجاتش با خدا گفتیم: «ای فرزند رسول خدا (ص) این جزع و فزع چیست؟!...»

پدرت حسین بن علی (ع) است. مادرت فاطمه زهرا (ع) است. جدت رسول خدا (ص) است. حضرت به من نگریست و گفت: طاوس! هیئات، هیئات از پدر و مادرم مگو! خدا بهشت را برای فرمانبرداران و نیکوکاران آفریده، اگر چه بنده حبشی باشد. و آتش را برای کسی که او را نافرمانی کند، آفریده هر چند سید قریش باشد. مگر کلام خدا را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَانَلُونَ﴾^۴ و به خدا فردا جز عمل صالح چیزی تو را سود ندارد.^۵

هم چنین قرآن و سنت و عقل نیز دلالت بر درستی عمل ما (عزاداری و گریه) دارند.

۱. سیدالشهداء، ص ۱۶۳.

۲. «و قالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه» مائده آیه ۱۸.

۳. «هنگامیکه در صور دمیده شود میان آنان بیوندی نباشد و یکدیگر را نپرسند». سوره مؤمنون آیه ۱۰۱.

۴. زندگانی علی بن الحسین (ع) به نقل از کتب «مناقب و بحار» ص ۱۴۰.

«دالالت عقل و قرآن و سنت»

بر حسب فطرت، هر بشر عاقلی، منعم دوست است؛ یعنی اگر کسی به او انعامی کرد، به او علاقه‌مند می‌گردد و اگر انسان رشد عقلی یافت، می‌فهمد که همه چیزش از خداست. ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾^۱ لذا خدا محبوبش می‌گردد: ﴿والذين آمنوا أشد حبا لله﴾^۲ و محب اگر محبتش صادقانه باشد و بخواهد محبوب هم او را دوست داشته باشد و از او راضی باشد، از محبوب اطاعت می‌کند و مطیعش می‌گردد.^۳ پس اگر محبوب بفرماید: ﴿اگر مرا دوست دارید از رسولم پیروی کنید﴾^۴ و او را اسوة خود قرار دهید،^۵ اطاعت می‌کند.

لذا بدین دلیل رویه رسول خدا (ص) سنت است و همه مسلمانان باید او را اسوة خود قرار دهند و به ایشان اقتدا کنند.

و ایشان در چندین مورد عزای امام حسین (ع) را بر پا نمود و حتی مواردی که حضرتش در خانه عائشه و فاطمه، ام سلمه و در مسجد و مجمع اصحاب عزاداری کرده است، از طریق اهل تسنن به طور متعدد روایت شده است.^۶

در کتاب «سیرتنا و سنتنا» مرحوم امینی، حدیثی را نقل کرده است که مضمون آن چنین است: رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه استراحت فرموده بود. حسین (ع) آمد. ام سلمه جلوی آقازاده را گرفت و گفت: «جَدَّتْ خوابیده است» حسین (ع) اعتنا نکرد، به سمت رسول خدا (ص) رفت و روی سینه پیغمبر نشست. ام سلمه منتظر است چه زمانی

۱- سورة نمل، آیه ۵۳.

۲- سورة بقره، آیه ۱۶۵.

۳- بقول شاعر:

«لو كان حُبُّكَ صادقاً لأطعته»

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

عربی سوم انسانی ص ۶۹

۴- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ آل عمران آیه ۳۱.

۵- ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ احزاب آیه ۲۱

۶- سیدالشهداء، ص ۱۱۱

پیغمبر بر می خیزد. ناگهان صدای گریه رسول خدا (ص) را شنید. پیش خود گمان کرد که رسول خدا (ص) چون حسین (ع) بی موقع آمده، ناراحت شده است. عذر خواست که یا رسول الله من جلوی او را گرفتم اما نتوانستم او را باز دارم. رسول خدا (ص) فرمود: ام سلمه من گریه نمی کنم که چرا حسین آمده، گریه ام برای این است که جبرئیل گزارش های او را برایم نقل کرد. کربلای حسینم را نشانم داد و از خاک قبرش برای من هدیه آورد. اینک در دست من است. آن را نگهدار هر وقت دیدی خون شده، بدان حسین کشته شده است.^۱

لذا به حکم قرآن مجید مسلمانان باید به رسول خدا اقتدا نمایند و عزای امام حسین (ع) را برپا کنند.

گریه انبیا و معصومین برای امام حسین (ع)

فقط رسول خدا (ص) برای فرزندش حسین (ع) گریه نکرد، بلکه فاطمه زهرا (ع) و انبیا دیگر و ملائک و همه موجودات عالم برای حضرتش متأثر شده و عزاداری نموده اند. حضرت زهرا (ع):

امام صادق (ع) فرمودند: «چون فاطمه (ع) به حسین (ع) باردار شد، جبرئیل نزد پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد: همانا فاطمه (ع) پسری به دنیا خواهد آورد که امتت او را بعد از تو می کشند. (پیامبر (ص) این خبر را به حضرت فاطمه (ع) داد) و لذا چون فاطمه (ع) به حسین (ع) باردار شد، خوشحال نبود و چون وضع حمل نمود از زاییدنش هم خوشحال نبود... زیرا دانست که او کشته خواهد شد.»^۲ یعنی حضرتش به خاطر مصائب فرزندش و کشته شدنش محزون و غمگین بود.

هم چنین از امام صادق (ع) است: «فاطمه (ع) را در روز قیامت در قبه ای از نور می نشانند. در این هنگام امام حسین به محشر می آید، در حالی که سر بریده اش را به دست می گیرد. فاطمه (ع) از دیدن چنین حالی صیحه می کشد و می افتد و تمام پیامبران

۱. همان مدرک ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب الحجة، باب زندگی حسین بن علی (ع)، روایت ۳، ص ۳۶۴.

و خلاق دیگر، از دیدن چنین وضعی به گریه می افتند. سپس قاتلان امام حسین (ع) حاضر شده و محاکمه می گردند و آن گاه به کیفر شدیدی می رسند.^۱

حضرت علی (ع)

از ابن عباس روایت شده که در ذیقار خدمت امیرالمومنین (ع) رسیدم. صحیفه ای بیرون آورد، به خط خود و املائی پیامبر (ص) و برای من از آن خواند. در آن صحیفه، مقتل امام حسین (ع) بود و آن که چگونه کشته می شود و چه کسی او را می کشد و چه کسی او را یاری می کند و چه کسی با او شهید می شود. پس آن حضرت گریه سختی کرد و مرا به گریه آورد.^۲

هم چنین نقل شده: روزی امیرالمومنین (ع) عباس را که کودکی خردسال بود، در آغوش گرفت و در حالی که بر اثر شدت ناراحتی قطره های اشک از دیدگانش می ریخت، بازوهای عباس (ع) را بوسید. ام البنین (ع) که آن صحنه را دید، نگران شد و از علی (ع) پرسید: «چرا گریه می کنی؟» حضرت فرمودند: «دست های این کودک را دیدم و آنچه را که در آینده به آنها می رسد به خاطر آوردم. از این رو متأثر شدم.»

ام البنین (ع) با اضطراب پرسید: مگر دست های او چه می شوند؟ علی (ع) فرمود: قطع می شوند. سپس با اندوه دردناکی چند بار فرمود: «مگر با یزید چه کرده ام؟!»

ام البنین (ع) که با شنیدن این سخن، اشک اندوه می ریخت، پرسید: «چرا دست های عباس قطع می شوند؟» حضرت ماجرای کربلا را برایش شرح داد. ام البنین (ع) به سبب آن مصائب جان گذاری که به خاندان نبوت وارد می شود منقلب شده و سخت گریست و سپس با نیروی صبر و شکر خود را آرام نمود و خدا را به علت این که فرزندش فدای امام حسین (ع) می گردد، سپاس گزاری نمود.^۳

۱. تحلیل سیره فاطمه زهرا طبق نقل از کتاب «ثواب الاعمال به نقل جلاء العیون بشر»، ص ۲۶۸.

۲. مفاتیح الجنان، قسمت اعمال روز عاشورا، ص ۴۷۷.

۳. برجمدار، نینوا، طبق نقل از کتاب «العباس بن علی به نقل جهرة درخشان قمر بنی هاشم»، ص ۳۶.

اثمه هدی (ع)

اثمه اطهار (ع) همگی به زنده نگه داشتن و احیای خاطره عاشورا توصیه و تأکید نموده و خود نیز عامل به این سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) بوده‌اند، من جمله:

- امام سجاده (ع) از کسانی بوده که بعد از شهادت پدر گرامی اش بارها منبر رفته و خود مصیبت پدرش را بازگو کرده و مردم را به گریه درآورده است. روزی در حضور یزید - لعنت الله - علیه به منبر رفت و فرمود: «من پسر آنم که تشنه جان داد و تن او به خاک کربلا افتاد، عمامه و ردای او را ربودند، در حالی که فرشتگان آسمان در گریه بودند. جنان در زمین و پرندگان در هوا، سیلاب از دیده گشودند. من پسر آنم که سرش را به نیزه نشاندند و زنان او را از عراق به شام به اسیری بردند... یزید! محمد (ص) جدّ توست یا جدّ من؟ اگر گویی جدّ توست، دروغ گفته‌ای و اگر گویی جد من است، چرا پدرم را کشتی و زنان او را اسیر گرفتی؟

سپس فرمود: مردم! آیا میان شما کسی هست که پدر و جدش رسول خدا (ص) باشد؟!». و به یک‌بار شیون از مردم برخاست.^۱

- معاویه بن وهب می‌گوید: به خانه امام صادق (ع) رفتم. حضرت در سجده بود و دعا می‌کرد تا رسید به این جا که فرمود: «خدایا رحم کن به صورت‌هایی که آفتاب آن را دگرگون کرده تا خودش را به قبر حسین (ع) برساند. خدایا رحم کن به اشک‌های چشمی که در عزای حسین (ع) ریخته می‌شود. خدایا رحم بفرما به ناله‌ها و صرخه‌هایی که در مصیبت حسین (ع) بلند می‌شود. خدایا من آنان را به تو می‌سپارم تا بر ما نزد حوض کوثر وارد شوند.»^۲

۱. زندگانی علی بن الحسین به نقل از «مناقب و مقتل خوارزمی» ص ۷۵ - از جمله مواردی که خود امام سجاده (ع) نیز گریه نموده‌اند همین کتاب به نقل از یعقوبی و طبری، ص ۵۰ و همچنین حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. سیدالشهدا، ص ۱۹۷.

- از امام رضا (ع) روایت شده: «چون ماه محرم داخل می‌شد، پدر مرا (امام کاظم (ع)) کسی خندان نمی‌دید و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز دهم، چون روز عاشورا می‌شد، آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین (ع) شهید شده است.»^۱

- از امام رضا (ع) منقول است: «هر که روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، حق تعالی روز قیامت را روز فرح و سرور و شادی او گرداند و دیده‌اش را در بهشت به ما روشن گرداند.»^۲

- و هم چنین از قول علما و بزرگان بارها نقل شده که امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - شریف را زیارت کرده‌اند که در مجالس روضه و عزاداری شرکت نموده و بر مصائب جد بزرگوارش گریه کرده است.^۳ و هم چنین خود حضرتش در زیارت ناحیه مقدسه مصائب سید الشهداء (ع) را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند:^۴ «سلام می‌کنم بر تو، سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه دار است و اشکش در یاد تو ریزان است. سلام کسی که آه و ناله‌اش در فاجعه تو بلند است.»

انبیا صلوات الله علیهم اجمعین

حضرت آدم (ع)

وقتی حضرت آدم (ع) خواست که توبه‌اش پذیرفته شود به خمره طیبه تمسک جست و به دشمنانشان لعنت کرد، هنگامی که جبرئیل برایش از مصیبت حسین (ع) خواند.^۵

۱. مفاتیح الجنان، اعمال ماه محرم، ص ۴۷۲.

۲. همان، اعمال روز عاشورا، ص ۴۷۸.

۳. کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۱.

۴. زیارت اباعبدالله الحسین (ع) از طرف ناحیه مقدسه امام زمان، بحار الانوار، ۱۰۱، ۳۱۷، ج ۸.

۵. سیدالشهداء، ص ۱۳۲.

حضرت ابراهیم (ع)

هنگامی که حضرت ابراهیم از کشتن اسماعیل معاف شد، در این فکر بود که ای کاش پسرم کشته شده بود و دلم به درد آمده بود تا بیشتر محبت بروز می‌دادم. جبرئیل نازل شد و گفت: «بدان جماعتی از امت پیامبر خاتم (ع) جمع می‌شوند و در زمینی به نام کربلا آب را بر فرزندش می‌بندند. آن‌گاه با لب تشنه او و فرزندانش را می‌کشند.» روضه‌ای که جبرئیل برای ابراهیم خلیل (ع) خواند، دلش را آتش زد. به قسمی که سخت‌تر از کشته شدن پسرش دلش به درد آمد.^۱

هم چنین امام صادق (ع) راجع به قول خداوند عز و جل ﴿ابراهیم نگاهی به ستارگان کرد و گفت من بیمارم﴾^۲

فرمود: ﴿ابراهیم [از اوضاع کواکب] فهمید، آنچه را که به حسین (ع) وارد می‌شود، سپس گفت: «من بیماریم از آنچه به حسین (ع) وارد می‌شود﴾^۳

حضرت خضر و موسی (ع)

روایت شده که چون حضرت موسی (ع) مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلم از او، اول چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد، آن بود که آن عالم، حدیث نمود برای حضرت موسی مصائب و بلاهایی را که بر آل محمد (ع) وارد می‌شود. پس هر دوی ایشان سخت گریستند.^۴

هم چنین راجع به عیسی و نوح (ع) و سایر پیغمبران نیز کم و بیش روایاتی رسیده است.^۵ و در حدیثی که در مورد با حضرت زهرا (ع) بود، نیز از نظر گذشت که در قیامت

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. ﴿نظرة في النجوم فقال ائني سقيم﴾ (سوره صافات آیه‌های ۸۸ و ۸۹).

۳. کافی، ج ۲، کتاب الحجة، باب زندگی حسین بن علی (ع)، روایت ۵، ص ۳۶۶.

۴. مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا، ص ۴۷۷.

۵. سیدالشهدا، ص ۱۳۲.

تمام پیامبران از دیدن آن منظره حضور سیدالشهدا در صحرای محشر، به گریه می‌افتند.^۱

ملائکه

علاوه بر فرمایش امام سجاده (ع) در مقابل یزید که از نظر گذشت^۲، در زیارت ناحیه مقدسه نیز می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلٰی مَنْ بَكَتَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ».^۳

اولیاء خدا و بزرگان غیر معصوم

در این باره مطلب بسیار فراوان است، خصوصاً مربوط به حضرت زینب و دختران امام حسین (ع) حضرت رقیه و سکینه و فاطمه (ع) و حضرت کلثوم،... صلوات الله وسلامه علیه که به همراه دیگر اسرای کربلا بوده‌اند.^۴ و یا حضرت ام البنین (ع) که در احادیث مربوط به همین قسمت ذکر گردید.^۵ لذا برای نمونه از جناب میثم تمار (ع) فقط مطلبی ذکر می‌گردد.

شیخ صدوق از جبله مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم تمار که فرمود:
«و الله می‌کشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم، در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار می‌دهند. و همانا این کار شدنی است و در علم خدای تعالی پیشی گرفته است و من می‌دانم آن را به وسیله عهده‌ای از مولا امیرالمؤمنین (ع) پس میثم گریست».^۶

۱. حدیث امام صادق (ع) مذکور در همین مقاله، ص ۷.

۲. مذکور در همین مقاله ص ۸.

۳. بحارالانوار ۱۰۱ / ۳۱۷ ج ۸.

۴. نقش زنان در تاریخ عاشورا، ص ۱۰۰؛ حماسه حسینی ج ۱، ص ۲۸۰، ۲۷۶ و ۲۵۸؛ فاطمه دختر امام حسین (ع)، ص ۹.

۵. همین مقاله در مطالب مربوط به حضرت علی (ع) ص ۷.

۶. مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا ص ۴۸۰.

جن ها و دیگر موجودات

جن ها نیز برای حضرتش عزاداری کرده و می کنند.^۱ و حتی درباره حیوانات^۲ و جمادات^۳ به طور مکرر از موثقین نقل شده که بارها به چشم، آثار حزن و اندوه در آنان مشاهده گردیده است، از جمله نقل شده که پیامبر اکرم (ص) در اثنای هجرت از مکه به مدینه، به خیمه «ام معبد» آمد.

در نزدیکی خیمه، درخت خاری به نام عوسجه بود و حضرت خواستند که وضو بگیرند. سه مرتبه آب را استنشاق و مضمضه نمودند و پای این درخت ریختند و فرمودند: «لهذه العوسجة شأن؛ برای این درخت، خصوصیات و معجزاتی است». از فردای آن روز درخت بزرگ و سبز شد و شاخه و برگ از آن روید و میوه ای مانند سیب زمینی داد که از عسل شیرین تر و از مشک خوش بوتر بود.

و هر حیوان مریضی که از برگ آن می خورد، خوب می شد و از برگ آن همراه کاروان می بردند... تا این که بیست سال گذشت و از چوب های درخت استشفای می کردند. روزی دیدیم از شاخه های درخت خون می ریزد، مانند خونی که از گوشت جدا می شود.

متحیر ماندیم تا شب شد و دیدیم دور این درخت صداهای ناله بلند است «یابن النبی، یابن الوصی» (اجنه دور آن برای پسر پیامبر (ص) عزاداری می کردند) طولی نکشید که خبر آمد، امام حسین (ع) را در کربلا کشتند. از آن پس درخت خشک شد. دیگر نه ساقه و نه ریشه، و کم کم از بین رفت.^۴

۱. همین مقاله، سخنان امام سجاده (ع)، ص ۸؛ قضیه ای که کتاب سیدالشهدا در ص ۲۰۲ نقل کرده است.

۲. از جمله قضیه ای است که از دارالسلام مرحوم نراقی و کلمه طویه مرحوم نوری در (کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۲۵) است.

۳. همین مقاله، قضیه خاکی که توسط رسول خدا (ص) به امام سلمه داده شد، ص ۶ و کرامات علما، ص ۲۰۶ (علامه طباطبائی رحمه الله علیه، قضیه ای را ذکر کرده به این مضمون که در روز عاشورا، سنگی نشان داده شد که در میان آن خون بود).

۴. سیدالشهدا به نقل از بحار الانوار، ص ۱۹۹.

شاید در تأیید تمامی این موارد مذکور، همان قسمت از زیارت ناحیه مقدسه کفایت کند که امام زمان می‌فرمایند:

«رسول خدا به مصیبتی نشست که ملائکه او را تعزیب گفتند. قتل تو، فاجعه عظیمی بر مادرت زهرا بوده - و طبقات مختلف فرشتگان یدرت امیرالمومنین را تعزیت و تسلیت می‌گفتند. و اقامه ماتم می‌کردند. خورالعین به صورت، لطمه می‌زدند و آسمان بر این مصیبت گریان شد و همه سکنه آسمان‌ها محزون شدند. زمین و اهل زمین، دریاها و دریادارها و مکه و بنیان گذار مکه، بهشت و بهشتیان و خانه خدا و مقام ابراهیم و مشعر الحرام و حل و احرام همه در این فاجعه عظیمی اظهار هم‌دردی و عزاداری نمودند.»^۱

عاطفه و محبت

امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«هَلْ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»^۲

اصلاً دین؛ یعنی حبّ به دوستان خدا و بغض به دشمنان خدا. پیامبر (ص) فرمودند:

«لَا أَحْبَبُوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمُ وَاحْتَبَوْنِي يَحِبُّ اللَّهُ وَاحْتَبُوا عِترَتِي يُحِبُّ»^۳.

«مرا دوست بدارید به سبب دوست خدا، و عترتم را دوست بدارید به سبب دوستی

من.» و نه فقط عترتم را دوست بدارید، بلکه از این هم بالاتر، رسول اکرم (ص) فرمودند:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدُ اللَّهِ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَيَكُونَ

عِترَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِترَتِهِ»^۴ یعنی «سوگند به خدایی که جان من در دست قدرت اوست،

۱. قائل تحج الرسول ويكن... والجمل و (الاحرام) (بخارا لاتوار، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۸).

۲. سيدالشهدا، به نقل از «سفينه البحار» ص ۲۲.

۳. همان به «صحيح ترمذی و يعقوبی در تاريخ بغداد، ص ۱۳۴؛ و قرآن نیز در سورة شوری آیه ۲۳ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِلَّا سَأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾؛ ای پیامبر یگو من از شما اجرت رسالت نمی‌خواهم جز مودت و محبت یا خویشاوندان».

۴. سيدالشهدا، به نقل از الغدير، ص ۱۰۸.

ایمان نیاورده بنده‌ای به خداتا وقتی که من در نزد او، دوست داشتنی تر باشم از فرزند و پدرش و خاندان من نزد او، از خاندانش دوست داشتنی تر باشد.»

گریه نشانه محبت و دوستی با اهل بیت (ع) است. گریه، نشانه عاطفه و علاقه و سوختن دل است. اگر شما شخصی را دوست داشته باشی؛ مثلاً فرزندت را، و او بر اثر مصیبت‌ها آزار ببیند و گریان شود، آیا محزون و گریان نخواهی شد؟

امام حسین (ع) هم فرزندان و اصحابش را دوست می‌داشت و مسلماً خیلی هم بیشتر از ما نزدیکانش را دوست داشت، چون او از ما انسان تر بود و او انسان کامل بود و این عواطف، عواطف انسانی است.

لذا قهراً عواطف انسانی او هم بیشتر بود. نقل شده که بعضی از مصائب کربلا، خیلی برای امام حسین (ع) سخت تر و جانکاه تر بوده، از آن جمله است:

الف) در میان کسانی که اباعبدالله (ع) خود را به بالین آنها رسانید، هیچ کس وضعی دل خراش تر و جانسوزتر از برادرش ابوالفضل العباس (ع)، نداشت. برادری که حسین (ع) او را خیلی دوست می‌دارد و یادگار شجاعت پدرش می‌باشد و چنان اندامی موزون و بلند و رشید داشت که حسین (ع) از نظر کردن به آن لذت می‌برد.

وقتی که امام بالای سر او می‌آید، می‌بیند دست در بدن او نیست، مغز سرش با یک عمود آهنین کوبیده شده و به چشم او تیر وارد شده است. بی جهت نیست که گفته‌اند: «عباس که کشته شد، دیدند چهره حسین شکسته شد» خود امام حسین (ع) فرمود:

«الآن انقطع ظهري و قلت حيلتي»^۱ الان پشتم شکست و چاره‌ام کاسته شد.

ب) ابا عبدالله (ع) حضرت علی اکبر را بسیار دوست می‌داشت و این را اظهار می‌نمود. خصوصیتی که باعث محبوبیت بیشتر او می‌شد، همان شباهت کاملی بود که به پیامبر اکرم (ص) داشت. او نظر اندام، شمایل، اخلاق، منطق و سخن گفتن آن قدر شبیه پیامبر بود که اباعبدالله درباره‌اش فرمود:

۱. حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۱۷ (در این جا مطلب به طور خلاصه ذکر گردید).

«خدایا خودت می‌دانی که وقتی ما، مشتاق دیدار پیغمبر می‌شدیم، به این جوان نگاه می‌کردیم» حال چقدر برای انسان سخت و ناراحت‌کننده است که چنین فرزندی در معرض خطر قرار گیرد! فرزندی که همچون اسماعیل تسلیم امر خدا بود.^۱

نوشته‌اند: وقتی علی اکبر می‌خواست به میدان رود، اباعبدالله در حالی که چشمان مبارکش حالت نیم خفته به خود گرفته بود، به او نگاه کرد، مانند شخص ناامیدی که به جوان خود نگاه می‌کند. چند قدمی هم پشت سر او رفت و فرمود:

«خدایا گواه باش که جوانی به جنگ اینها می‌رود که از همه مردم به پیغمبرت شبیه‌تر است.»

و با فریاد به عمر سعد گفت: «خدا نسلت را قطع کند که نسل مرا از این فرزند قطع کردی» بعد از آنکه علی (ع) مبارزه بی نظیری نمود و ضربت‌ها خورده و دهانش خشک و زبانش مثل چوب خشک شده بود، از میدان بر می‌گردد و می‌گوید: پدر جان! عطش و تشنگی دارد مرا می‌کشد، سنگینی این اسلحه مرا سخت به زحمت انداخته است. اگر ذره‌ای آب به کام من برسد، نیرو می‌گیرم و بر می‌گردم و جهاد می‌کنم!

این سخن، جان اباعبدالله را آتش می‌زند و می‌گوید: پسر جان! بین دهان من از دهان تو خشک‌تر است. فرزند عزیزم! امیدوارم هرچه زودتر به فیض شهادت نائل شوی^۲

و از دست جدت سیراب گردی.

علی اکبر (ع) بر می‌گردد و می‌جنگد و سرانجام، مردی او را غافلگیر کرده و با نیزه محکمی آن چنان به او ضربه می‌زند که دیگر توان، از او گرفته می‌شود، بخ طوری که

۱. حماسه حسینی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. امام حسین (ع) بالاترین خوبی‌ها را برای فرزندش آرزو کرد. چرا که در روایت است: «فَوَقَّ كُلُّ ذِي بَرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ بالاتر از هر صاحب خوبی و نیکی، نیکی دیگری است، مگر کشته شدن در راه خدا». و همچنین علی (ع) می‌فرماید:

«إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاضَةِ أَوْلِيَائِهِ؛ جهاد دری از درهای بهشت است که خدا برای خواص از اولیائش باز کرده». سخنرانی حجة الاسلام صدیقی سالروز وفات حضرت عبدالعظیم حسینی در مصالای شهر ری

دسته‌هایش را به گردن اسب می‌اندازد، چون نمی‌توانسته خودش تعادلش را حفظ کند و فریاد می‌کشد: «یا ابتاه! هذا جدی رسول الله؛ پدر جان الان دارم جدم را می‌بینم» اسب، علی اکبر را در میان لشکر دشمن برد و این جاست که نوشته‌اند: «فَاخْتَمَلَهُ الْفَرَسُ إِلَى عَسْكَرِ الْأَعْدَاءِ فَقَطَعُوهُ بَسِیْوْفِهِمْ اِرْبًا اِرْبًا» او را تکه تکه کردند. حال تصور کنید امام (ع) بر بالای سر این فرزندان با این خصوصیات، چه رنجی را متحمل شده است.^۱

ج (یکی دیگر از این صحنه‌های دلخراش عاشورا، زمان وداع امام حسین (ع) با حضرت قاسم (ع) برادر زاده‌اش می‌باشد.

در روز عاشورا، هیچ‌کس بدون اجازه حضرت به میدان نمی‌رفت. وقتی حضرت قاسم (ع) آمد که اجازه بگیرد، اباعبدالله (ع) به این سادگی به او اجازه نداد. او شروع کرد به گریه کردن، قاسم و عمو در آغوش هم شروع به گریه کردند و نوشته‌اند: وقتی که قاسم شروع کرد به بوسیدن دست‌ها و پاهای اباعبدالله (ع) و اصرار کرد و حضرت هم انکار، تا سرانجام حضرت با لفظ اجازه نداد، بلکه یک دفعه دستانش را گشود و گفت: «بیا فرزند برادر می‌خواهم با تو خداحافظی کنم» قاسم دست به گردن عمو انداخت و امام نیز دست به گردن جناب قاسم.

و آن قدر در این صحنه گریه کردند که هر دو، بی‌حال شدند و از یک‌دیگر جدا گشتند.

این طفل سیزده ساله فوراً سوار اسب شد. در حالی که هنوز دانه‌های اشک به صورتش جاری بود و وارد نبرد شد. اباعبدالله (ع) اسب خود را حاضر کرده و به دست گرفته بود و گویا منتظر بود که ناگاه فریادی شنید: «یا عَمَّاه» حسین (ع) مانند باز شکای به سمت حضرت قاسم (ع) که با ضربه دشمن به فرق مبارکش از روی اسب به زمین افتاده بود، حرکت کرد.

۱. حماسه حسینی، به نقل از «کتاب متعدد مقتل» که به طور خلاصه از ج ۱، ص ۲۳۱ و ج ۲، ص ۵۹ ذکر گردید.

حدود دویست نفر دور بدن قاسم را گرفته بودند که سرش را از بدن جدا کنند. وقتی دیدند که امام علیه السلام حمله کرد، فرار کردند و امام علیه السلام خود را بر بالین قاسم رساند و سرش را به دامن گرفت و فرمود: «برادرزاده خیلی بر عموی تو سخت است که او را بخوانی، نتواند تو را اجابت کند. و یا اجابت کند، اما نتواند برای تو کاری انجام دهد. و جناب قاسم در حالی که از شدت درد، پاهایش را به زمین می‌کوبید، فریادی کشید و جان را تسلیم نمود.^۱

و هم چنین لحظه‌های علی اصغر، شیرخواره امام حسین علیه السلام نیز واقعاً بر ایشان سخت گذشت، که به سبب طولانی نشدن مطلب، آن مصیبت ذکر نمی‌گردد، البته این مصیبت نیز در کتب مختلف مقاتل ذکر گردیده است.

وقایع کربلا واقعاً دل سنگ را کباب می‌کند و عواطف هر انسانی، با هر عقیده و مذهبی را به هیجان می‌آورد. مگر می‌شود کسی در دلش ذره‌ای محبت خدا باشد و برای کسانی که تا این اندازه در راه حق جان‌فشانی نموده‌اند، متأثر نگردد.

«ای شیعیان من، هرگاه آب گوارایی نوشیدند مرا یاد کنید، یا اگر درباره شهیدی یا غریبی، مطلبی شنیدید، برای من گریه کنید»

و هم‌چنان که ذکر شد، روایت است: «اگر خدا اراده خیر، به بنده‌ای کند، محبت حسین علیه السلام را در دلش قرار می‌دهد.»^۲

لذا انسانی که چشمش در مصیبت حضرتش گریان نشود و دلش برای حسین علیه السلام نسوزد، باید در ایمان خود شک کند. چرا که «إِنَّ لِقَتْلَ الْحُسَيْنِ خَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ از قتل حسین در دل‌های مؤمنان سوزشی است که هرگز به سردی نگراید.»^۳ البته انسان هرچه شناختش به صفات و اخلاص و هدف امام حسین علیه السلام زیادتر گردد، معرفتش نیز به ایشان افزون می‌گردد.

۱. حماسه حسینی، به نقل از «کتب متعدد حدیث و مقتل» که به طور خلاصه از ج ۱، ص ۳۷ و ۲۸۲ و ج ۲ ص ۱۴۹ ذکر گردید.

۲. همین مقاله، بخش عرفان، ص ۴، یا ورق ۴.

۳. حماسه حسینی، به نقل از «مستدرک الوسائل»، ج ۳، ص ۳۲۱.

امام حسین (ع) با وجود شدت علاقه‌ای که به اولاد و یاران خود داشت، اما چون محبت خدا در دلش بیشتر بود و رضای او را طالب بود، لذا از خود و عواطف خود هجرت نمود. علامه طباطبائی می‌فرماید:

«طریقه محبت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا، پاک می‌سازد؛ و قلب را منحصرأ متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست، از دین و آورنده دین و ولی در دین و هر چه که برگشتش به خدا باشد، می‌سازد. آری، محبت به هر چیز، محبت به آثار آن نیز هست. لذا چنین کسی از کارها، آن کاری را دوست می‌دارد که خدا دوست بدارد، و آن کاری را دشمن می‌دارد که خدا دشمن بدارد، به خاطر رضای خدا راضی و به خاطر خشم خدا خشمگین می‌شود و این محبت نوری می‌شود که راه عمل را برای او روشن می‌سازد.»^۱

اصولاً منطق دین، ایثار است. علاقه به جان و پدر و مادر و فرزند و همسر و خویش و تبار... طبیعی هر انسان است و بسیاری از اینها طبیعی هر حیوانی است. دین آمده که انسان را علاقه‌مند و شیفته اموری عالی‌تر گرداند و درسی عالی‌تر بیاموزد؛ این فرموده خود امام حسین (ع) است:

«الهی رضا بقضائک و تسلیماً لامرک و لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین.»^۲

آثار عزاداری و گریه بر امام حسین (ع)

هر مصیبت زده‌ای که خدا برایش، اجر معین فرموده، پاداشش به اعتبار مصیبت اوست. هر چه مصیبت سخت‌تر، اجرش هم بیشتر است. و از آن‌جا که مصیبت امام حسین (ع)، بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است: «و اعظم بک المصاب» و نمونه‌اش را در

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۲۶۲، ذیل آیه ۲۲۲ از سوره انعام.

۲. حماسه حسینی، به نقل از مقام زخار و مقتل الحسین مرقم، ج ۱، ص ۱۵۷.

عالم سراغ نداریم، مصیبتی که در آسمان و زمین انقلاب به وجود آورد،^۱ لذا ثواب‌های دستگاه حسین (ع) هم نامحدود است و «اجزل بک الثواب» می‌باشد. به بعضی از این ثواب‌ها در بخش گذشته اشاره شد.^۲ و اینک هم به برخی دیگر اشاره می‌شود:

در روایت است: «اگر کسی مومن غمناکی را شاد کند، اسباب شادی‌اش در قبر فراهم می‌گردد».^۳

پس خوشا به حال کسی که با گریه کردن بر حسین (ع)، پیامبر و علی و فاطمه زهرا را شاد گرداند. و هم‌چنین آثار گریه بر امام حسین (ع) خصوصاً در حال جان‌کندن و در قبر و عالم برزخ و محشر هویدا خواهد شد.^۴

گفته شده: «نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همّه لنا عباده» یعنی چنانچه در ماه رمضان نفس کشیدن روزه دار ثواب تسبیح دارد، در مجلس عزای حسین هم (یا هر وقت که غم حسین داشته باشی) هر نفسی که می‌کشی ثواب تسبیح دارد.^۵

روایتی دیگر است که می‌فرماید: «من بکی علی الحسین و جبت له الجنة؛ کسی که بر حسین (ع) گریه کند، بهشت بر او واجب می‌گردد».^۶

فلسفه زنده نگه داشتن مصائب امام حسین (ع)

این همه سفارش و توصیه به تجدید عزاداری و گریه و زنده نگه داشتن وقایع کربلا، به خاطر آموزندگی و سازندگی آن است. واقعه کربلا از طریق به هیجان آوردن

۱. در قسمت‌هایی از زیارت عاشورا می‌خوانیم: «جلت و عظمت مصیبتک فی السموات... عظمت الرزیه و جلّت المصیبه بک علینا و علی... مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها» مفاتیح الجنان، ص ۷۵۰.

۲. همین مقاله، بخش عرفان، ص ۴.

۳. سیدالشهدا، به نقل از شیخ شوشتری، ص ۸۲.

۴. همان، ص ۷۹ - ۸۸ (به علت اختصار مطلب، سبوح آن ذکر نگردد).

۵. همان، به نقل از «نفس المهموم» ص ۲۳.

۶. همان، به نقل از «خصائص» ص ۲۱۸.

ب - نتایج اجتماعی

حادثه کربلا یک اسلام مجسم است و موجب تحرک و حرکت شخصی محب می‌گردد. چون از این طریق، انسان‌ها به هدف حضرت پی برده و برای نجات خود و اجتماعشان در راهش قدم می‌نهند.

هدف امام حسین (ع) قناعت به اسم و نام اسلام کردن، نبود، بلکه هدفش ایمان و تقوا است؛ هم‌چنان‌که در قرآن نیز آمده: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱ و این همان برنامه جد و پدر بزرگوارش نیز بود.

امام حسین (ع) عامل اساسی برای قیام کربلا را به طور مکرر و با صراحت کامل بیان نموده است:

«إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشِراً وَلَا بطراً وَلَا مفسداً وَلَا ظالماً إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)؛ من خروج نکردم برای جاه و مقام و ثروت و اخلاص‌گری و ظالم و ستمگر نبودم، بلکه برای اصلاح امت جدّم خروج کردم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جد و پدرم عمل کنم.»^۲

همین عامل اساسی بود که باعث شد این نهضت برای همیشه زنده بماند. قرآن هم این عامل را وسیله مبارزه با فساد معرفی می‌کند. که اگر نباشد، موجب بدبختی و نابودی جوامع و ملل می‌گردد.^۳

۱. «ما هم به آنان که پیش از شما بر آنها کتاب فرستاده شد و هم به سفارش تاکید کردیم که برهیزگار و خدا ترس باشید» سوره نساء، آیه ۸۳.

۲. حماسه حسینی، به نقل از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۶.

۳. «فلو لا كان من القرون من قبلكم اولو بقية ينهون عن الفساد في الارض الا قليلا فمن انجينا منهم»؛ چرا در امم گذشته مردمی یا عقل و ایمان وجود نداشت که خلق را از فساد و اعمال زشت نهی کنند تا ما مثل آن عده قلیل [مؤمنان] که نجات دادیم، همه را نجات دهیم» (سوره هود، آیه ۱۱۶).

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ یعنی «باید از شما است، چنین امتی ساخته شود که کارش امر به معروف و نهی از منکر باشد، چنین امتی سعادت‌مند و رستگارند» (سوره آل عمران آیه ۱۰۴).

امر به معروف و نهی از منکر اساسی‌ترین اصلی است که اگر نباشد، موجب بدبختی و نابودی افراد جامعه نیز می‌گردد و ضامن بقای اجتماع اسلامی است و اگر این اصل نباشد، جامعه متلاشی و متفرق می‌گردد و پیکره اجتماع از بین می‌رود.

لذا اگر شیخ شوشتری (ع) از حدیثی نتیجه گرفت که «گریه بر امام حسین (ع)، دل پیامبر (ص) و علی و زهرائمه (ع) را شاد می‌گرداند و موجب برکات اخروی می‌گردد»^۱، البته که ایشان خوشحال می‌شوند. چون نیت و هدف پیامبر و علی و حضرت زهرا سلام الله علیه اجمعی یکسان است و خوشحال می‌گردند که به وسیله ذکر مصائب فرزندان حسین (ع)، مردم در دنیا و آخرت سعادتمند شوند و در همان راهی حرکت کنند که فرزندان حرکت کرده است.

ترفند و دسیسه دشمنان اسلام

اشکی که این چنین آثار فردی و اجتماعی دارد و موجب تحرک و سازندگی است، ارزش دارد. هم در دنیا و هم در آخرت موجب نجات و بیداری انسان‌ها می‌گردد و باعث می‌شود مردم با فساد ستمگر و ظلم ظالم، ستیز کنند و علیه آنها قیام نمایند.

لذا دشمنان اسلام با ترفندهای مختلف، می‌خواهند بگویند که این گریه‌ها و عزاداری‌ها، تکرار مکرات است و بی نتیجه و کاری عبث که شادی و نشاط را از انسان می‌گیرد و رخوت و رکود برای جامعه به بار می‌آورد، در حالی که جوان که عامل پیشرفت و سرمایه جامعه است، نیاز به تحرک و شادی دارد.

دشمن مستقیم نمی‌گوید به مجالس امام حسین (ع) نروید، اعتقاد به قرآن نداشته باشید. بلکه مودیان و با زیرکی می‌خواهد کم و به مرور زمان ایمان را در دل‌های مسلمانان ضعیف کند و اعتقادشان را متزلزل گرداند و اسلام را در نطفه خفه کند.

تا مبادا به کشورهای دیگر هم سرایت کند و منافع استعمارگران، بیش از این به خطر افتد. بله، اسلام هم شادی و هم غم دارد. منتها هدفمند نه مضر. اسلام با شادی و غم و غصه مضر و پوچ و باطل مخالف است.

آنان با تلقیفات به ظاهر دلسوزانه و با قیافه متفکرانه، افکار مخرب خود را از راه رادیوهای بیگانه و عوامل خود فروخته داخلی و خارجی و افراد جاهل و ساده‌ای که ناآگاهانه تبلیغات دشمنان و سخنانشان را اشاعه می‌دهند، پخش می‌کنند، به این امید که مردم مسلمان و انقلابی را کم‌کم در خواب غفلت فرو برند و سرشان را با شادی‌های مضر و پوچ و لذت‌های زودگذر، مثل فحشا، اعتیاد، فیلم‌های شهوانی... سرگرم کنند و تابع مدّ و هوا و هوس گردانند و خصوصاً در این میان به بهانه پیشرفت و تمدن و تجدد و عقب مانده نبودن، از زنان به وسیله نمودار ساختن زینت و زیبایی‌هایشان^۱، بیشترین بهره را می‌برند تا به این وسیله مسلمانان به مرور زمان برای رسیدن به اهداف واهی، اعتقادهای خود را زیر پا بگذارند و هویت و غیرت و شخصیت دینی و حلی خود را نادیده بگیرند و استقلال فکری و روحی شان نابود گردد. تا در زندگی، از خود اصول و مبادی و فلسفه‌ای ارزشمند نداشته باشند. به بیان دیگر، هدف دشمنان ایجاد استعمار فکری است که خطرناک‌تر از انواع دیگر استعمار است. چون در این نوع استعمار، شخص مثل دشمن فکر می‌کند و مانند او می‌بیند و اصلاً هم احساس نمی‌کند که استعمارزده شده است و به طرف آن که می‌درد، می‌دود.

ارزش استقلال فکری و اعتماد و اعتقاد به فلسفه زندگی خود و احترام به سنت‌ها و نظام‌های خود، از علم بالاتر است. ملت عالم ممکن است در ملت دیگر هضم شود، ولی

۱. البته منظور نمودار کردن زیبایی‌ها در برابر نامحرمان است که شرع مقدس توجه و سرگرم شدن به آن را جایز نمی‌داند و چه زیبا می‌فرماید علی‌علیه السلام: «در آن خوبی (و لذتی) که پس از آن آتش است، خوبی نیست و آن بدی که پس از آن بهشت است، بدی نیست هر نعمتی غیر از بهشت بی ارزش است و هر بلائی غیر از آتش جهنم، سلامتی است». (نهج البلاغه کلمات قصار، شماره ۳۹۴، ص ۱۰۱۳).

ملتی که احساس شخصیت و استقلال می‌کند، هضم نمی‌شود.^۱

لذا در پاسخ به کسانی که می‌گویند: چرا گریه؟ علاوه بر مطالب گذشته، باید گفته شود: همان‌طور که خنده اقسامی دارد، اشک و گریه نیز اقسام مختلفی دارد: اشک شوق، اشک توبه و پشیمانی، اشک رأفت و دلسوزی، اشک فراق، اشک ذلت، اشک تظاهر و ریا، اشک غم و اندوه...

ولی هر اشکی مضر و سود آور نیست و سبب کسالت روحی و افسردگی نمی‌گردد و نشاط را از بین نمی‌برد. همان‌طور که هر خنده‌ای هم خوب و سازنده و نشاط آور نیست؛ مثلاً اکثراً شاهد اشک شوق به هنگام ورود اسرا و آزادگان به ایران بوده‌ایم. آیا این اشک افسردگی و کسالت به بار می‌آورد؟ آیا اگر کسی با خواندن یا شنیدن اوصاف و نعم بهشتی، اشک شوق بریزد، اشکش رکود آور و مخرب است؟! اشکی که فرد گنه‌کار برای پشیمانی از گناه می‌ریزد، آیا او را سبک می‌کند یا افسرده؟ مگر در جبهه‌ها شاهد نبودیم که رزمندگان اسلام، شب‌ها در سنگرها مشغول خواندن دعا و روضه و زیارت نامه‌ها بودند و اشک می‌ریختند و روزها مثل شیر در جبهه‌ها، به دشمنان اسلام حمله می‌کردند.

آیا معنای رکود و بی‌حالی و سستی و افسردگی این است؟

گریه و عزاداری بر امام حسین (ع) نیز، چنین است؛ یعنی لذت بخش است. به قلب صفا و روشنی می‌دهد. ایمان و اعتقاد را تقویت می‌کند. جامعه و انسان را می‌سازد. چراغ راه سعادت است. مقلب القلوب است و رشد آور و نشاط‌انگیز. لذا انسان بعد از آن، احساس سبکی و نزدیکی به خدا می‌کند. نه این که احساس یأس و افسردگی. می‌توان گفت، اشک بر امام حسین (ع) از جمله مصادیق این شعر است:

«گریه بر هر درد بی درمان دوا است چشم گریان، چشمه فیض خداست»

۱. یا استفاده از کتاب (ارزشمند «حماسه حسینی»، ج ۳ ص ۳۲۶ و مطالب گران قدر حجة الاسلام جناب سید ابراهیم موسوی هوائی در مجالس ایام صفر، سال ۸۱ (همچنین در ذکر اقسام اشک، در صفحه بعد نیز از بیانات ایشان استفاده نمودم).

و به همین خاطر است که دشمنان عزمشان را جزم کرده‌اند تا این اشک ارزشمند و سازنده و آموزنده تحرک آور را از ما بگیرند.

در پایان

این شعر عمر بن فارض مصری را در آخر قصیده یائیه‌اش، مناسب با حال خود دیدم:

«ذَهَبَ الْعُمَرُ ضِیَاعاً وَ انْقَضَى بَاطِلًا إِنَّ لَمْ أَفْزَمِكَ بِشِیْءٍ»

«غیر ما اوتیت من عَهْدِی الْوَلَا عِتْرَةُ الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ قِصْی»^۱

خداوند به ما توفیق ده که آزاد و ازاده باشیم و از بند غیر خدا، خود را برهانیم و همچنان که تو ما را آزاد آفریدی،^۲ با همان پاکی و آزادگی به سویت رجوع کنیم. انهی فرقان و قدرت تشخیص به ما عنایت فرما تا مکر دشمنان را به خودشان باز گردانیم.

خلاصه مقاله

از آن جا که پی بردن به صفات و درجه عرفان و توحید و معنویت امام حسین (ع) موجب معرفت بیشتر، نسبت به ایشان می‌گردد، لذا بخش اول را به عرفان امام حسین (ع) اختصاص دادم.

این شناخت از دو طریق بررسی شده است:

الف) سخنان و ادعیه ذکر شده از حضرت؛

ب) عملکرد و راه عملی که حضرت برای پیمودن کمال و رسیدن به لقای الله ارائه داده‌اند، که همان راه دل است.

۱. یعنی «عمرم به باطل گذشت، حال که می‌خواهم بمیرم، دستم خالی است و یگانه تکیه و دل‌خوشی من، ولایت حضرت پیامبر (ص) است.» سیدالشهدا، ص ۱۱۹.

۲. «و لا تکن عَبدٌ غَیْرُکَ وَ قد جَعَلَکَ اللهُ حُرّاً؛ بنده دیگری نباشی که خداوند تو را آزاد آفریده است.» نهج البلاغه، نامه ۳۱ به حضرت امام حسن مجتبی (ع)، ص ۷۱۰.

در پایان بخش اول، برخی آثار که بر محبان و عزاداران امام حسین (ع) مترتب می‌باشد، ذکر گردیده است.

و اما بخش دوم مربوط به گریه و عزاداری برای امام حسین (ع) است و این‌که اگر اسلام شهادت را پیروزی و رستگاری و فوز عظیم می‌داند، پس چرا مسلمانان در شهادت حضرتش گریه و عزاداری می‌کنند؟

در ابتدای این بخش، سخنان بعضی که عمل مسلمانان را با نصاری مقایسه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که اسلام، شهادت را شکست و مسیحیت آن را موفقیت می‌داند، ذکر شد و دلائلی بر رد آن مطرح گردید.

در قسمت بعد دلائلی از قرآن و سنت و عقل بیان شد که محبت و عزاداری برای سیدالشهدا (ع) را تأیید می‌کند و بیان شد که ما وظیفه تبعیت از رسول اکرم (ص) را داریم و ایشان برای فرزندش حسین (ع) بارها لقمه عزا نموده‌اند. علاوه بر این حضرت زهرا و ائمه هدی و جمیع انبیا و ملائکه و اولیای خدا و حتی جن‌ها و حیوانات و جمادات هم برای امام حسین (ع) محزون و نالان و گریان شده‌اند.

لذا چگونه ممکن است انسان دارای عاطفه و انسانیت، در این مصیبت عواطفش به هیجان در نیاید و متأثر نگردد؟

و اصلاً انسان موجودی عاطفی است و امام حسین (ع) چون از ما انسان‌تر و کامل‌تر است، لذا عواطفش به اولاد و اصحابش بیشتر بوده است و تحمل مصائب نیز خیلی برای حضرتش مشکل‌تر بوده. اما چون محبت ایشان به خدا زیاده‌تر بوده، همین محبت و عشق واقعی، موجب گشته که از هر تعلقی جز تعلق خدا پاک گردد و برای رضای دوست، هر چه دارد در طبق اخلاص گذارد.

و اما انسان که به حکم قرآن باید از پیامبر (ص) تبعیت کند و ایشان را در زندگی الگوی خود قرار دهد و حتی فرزندانشان را بیشتر از فرزندان خود دوست بدارد، شایسته

است مثل دیگر مخلوقات عالم خلقت، در این مصیبت عظیم که بر فرزند رسول خدا (ص) خاری گشته، گریان و نالان باشد.

در مرحله بعد، برخی دیگر از آثار عزاداری و گریه بر امام حسین (ع) ذکر گردید و فلسفه توصیه زیاد بزرگان به اقامه عزای حسینی بیان شد که همان سازندگی و آموزندگی حادثه کربلا می باشد. و اثرهای فردی و اجتماعی این سازندگی نیز بررسی شد. و همچنین ذکر شد که نباید به این وسایل حسینی (اثرهای گریه و عزاداری برای امام حسین (ع)) مغرور گشت و اینها همه برای «رجا» ذکر گردیده اند و گریه به همراه عمل صالح و توبه از گناهان و رجوع نکردن به گناه است، که به برکت امام حسین (ع) موجب نجات می گردد و این نفس اماره است که مطلب را بر ایمان وارونه جلوه می دهد تا انسان مغرور گشته و بدون عمل صالح، طمع به بهشت داشته باشد و تا آخر عمر در غفلت بماند.

در پایان ترفند دشمنان اسلام که می خواهند با گرفتن این اشک سازنده و ارزشمند به اهداف شوم خود برسند، مطرح گردید و بیان شد که تمامی اقسام اشک مثل همه انواع خنده، مضر و رکود آور نیست، بلکه بر عکس سازنده هم می باشد و در نتیجه جایگاه اشک بر امام حسین (ع) روشن گردید.

«به امید به این که این سعی ناچیز مقبول درگاه حضرتش واقع گردد»



المجمع العالمي لأهل البيت

تهران - خیابان استاد نجات‌اللهی - بین بستان دوم - پلاک ۱۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ نمابر: ۸۸۹۳۰۶۱

www.ahl-ul-bait.org

ISBN: 964-7756-30-5